

مینی انجیل

کلی مرور

از ممکن شکل بهترین ثبت آن هدف که است باستان یونانی متون از گزینش شده دقیقاً مجموعه ای این ما هدف بخشید. تحقق را آن‌ها و داد ارجاع آن‌ها به داد، آموزش او که است نوشته‌هایی و عیسی تعالیم است. شما به خواندنی و مدرن قالبی در اصلی یونانی از دقیق بازنمایی نزدیک‌ترین ارائه

مسئولیت سلب

شده ایجاد بزرگ زبانی مدل‌های از استفاده با بیژانسی متون و سه‌تواجینت اصلی یونانی متن از ترجمه این خطاهایی شامل است ممکن اما است، اصلی زبان دستور و فرهنگ از فراوانی آثار حاوی دلیل همین به است. کردید، پیدا خطایی اگر کنید. بررسی را اصلی یونانی متن لطفاً می‌رسد، نظر به عجیب چیزی اگر باشد. نیز کنید. ایمیل jesuslord@joshuabile.com را آن لطفاً

مجوزدهی

فروش یا تغییر به مجاز شما کنید. توزیع و بازتولید کامل یا جزئی صورت به را ترجمه این دارید اجازه شما ارسال ایمیل jesuslord@joshuabile.com آدرس به لطفاً کردید، پیدا خطایی اگر نیستید. آن دهیم. قرار شما اختیار در را به‌روزده‌ای نسخه و کرده اصلاح را آن بتوانیم تا کنید

پیدایش

۱

سایه ورطه بر تاریکی و بود، بی شکل و نامرئی زمین آفرید. را زمین و آسمان خدا آغاز، در را نور خدا و شد. نور و باشد نور گفت: خدا و بود. حرکت در آب بر خدا روح و بود، افکنده روز را نور خدا و انداخت. جدایی تاریکی میان و نور میان خدا و است، خوب که دید یکم. روز شد، صبح و شد شام و نامید. شب را تاریکی و نامید

و شد. چنین و کند. جدا آب از آب و آید پدید آب میان در آسمانی گنبد فرمود: خدا و بالای که آبی میان و بود آسمانی گنبد زیر که آبی میان خدا و ساخت را آسمانی گنبد خدا و شد شام و نیکوست، که دید خدا و نامید، آسمان را گنبد خدا و کرد. جدا بود آسمانی گنبد دوم. روز شد، صبح

آب و شد، چنین و گردد. ظاهر خشکی و شود جمع جا یک در آسمان زیر آب گفت: خدا و و نامید، زمین را خشکی خدا و گشت. ظاهر خشکی و شد جمع خود جاهای در آسمان زیر گیاه بروید زمین گفت: خدا و نیکوست. که دید خدا و نامید، دریاها را آبها مجموعه‌های

و کند تولید میوه که میوه‌دار درخت و خود، شباهت و نوع طبق بر پیرا کند تخم که علف و بیرون را علف گیاه زمین و شد. چنین و زمین. روی بر خود نوع طبق بر باشد آن در تخمش تولید میوه که را میوه‌دار درخت و خود، شباهت و نوع بر طبق می‌پیرا کند تخم که آورد شام و است. نیکو که دید خدا و زمین. بر خود نوع بر طبق است آن در آن تخم و می‌کند سوم. روز شد، صبح و شد

شب و روز میان و بتابند زمین بر تا آیند پدید آسمان گنبد در روشنایی‌هایی گفت: خدا و که بگذار و کنند. مشخص را سال‌ها و روزها و زمان‌ها و نشانه‌ها آنها و افکنند، جدایی نورافکن دو خدا و شد. چنین و بتابند، زمین بر تا باشند آسمان گنبد در روشنایی‌هایی برای را کوچکتر نورافکن و روز، بر حکومت برای را بزرگ نورافکن ساخت: را بزرگ بدرخشند، زمین بر تا داد، قرار آسمان گنبد در را آنها خدا و را. ستارگان و شب، بر حکومت نیکوست. که دید خدا و افکنند، جدایی تاریکی و نور میان و کند، حکمرانی شب و روز بر و چهارم. روز شد، صبح و شد شام و

زمین روی بر پرندگان و بیاورند، بیرون را زنده جان با خزنده موجودات آب‌ها گفت: خدا و تمام و ساخت، را بزرگ دریایی موجودات خدا و شد. چنین و کنند. پرواز آسمان گنبد زیر بالدار پرنده هر و آنها، انواع حسب بر آوردند بیرون آب‌ها که را خزنده‌ای حیوانات جان افزایش گفت: و داد برکت را آنها خدا و است. نیکو که دید خدا و خود، نوع حسب بر را و شد شام و شوند. کثیر زمین بر پرندگان و کنید، پر را دریاها آب‌های و شوید کثیر و یابید پنجم. روز شد، صبح

چهارپایان، بیاورد: بیرون خود نوع حسب بر را زنده موجودات زمین گفت: خدا و جانوران خدا و شد. چنین و خود. نوع حسب بر را زمین وحشی جانوران و خزندگان

زمین خزندگان همه و نوعشان، حسب بر را چارپایان و نوعشان، حسب بر را زمین وحشی است. نیکو که دید خدا و آفرید، نوعشان حسب بر را

و دریا ماهیان بر و بسازیم، خود شبیه و خود صورت به را انسان بیابید گفت: خدا و حکومت می خزند زمین بر که خزندگانی همه و زمین تمام و چارپایان و آسمان پرندگان خدا و آفرید. ماده و نر را ایشان آفرید، خدا صورت به را او آفرید، را انسان خدا و کنند. یابید، تسلط آن بر و کنید پر را زمین و شوید زیاد و یابید افزایش گفت: و داد برکت را آنها بر که خزندگانی همه و زمین همه و چارپایان همه و آسمان پرندگان و دریا ماهیان بر و هر و دانه دار علفهای تمام شما به من اینک گفت: خدا و کنید. حکومت می خزند زمین شما برای اینها دادهام؛ است، زمین تمام روی بر که دارد، خود در دانه با میوه ای که درخت هر به و آسمان، پرندگان همه به و زمین، وحشی جانوران همه به و بود. خواهند خوراک برای را سبز علف همه و دارد، زندگی جان خود در که می خزد، زمین بر که خنده ای خوب بسیار اینک و دید، بود ساخته که را چیزهایی همه خدا و شد. چنین و خوراک، ششم. روز شد، صبح و شد شام و بودند،

۲

شدند. کامل آنها جهان تمام و زمین و آسمان و

همه از هفتم روز در و کرد، تکمیل بود کرده که را خود کارهای ششم روز در خدا و زیرا کرد، مقدس را آن و داد برکت را هفتم روز خدا و کرد. استراحت بود کرده که کارهایی کرد. استراحت بود، کرده دادن انجام به شروع خدا که کارهایی همه از روز آن در

خدا خداوند که روزی در آمد، وجود به که هنگامی است، زمین و آسمان پیدایش کتاب این علف همه و آید، پدید زمین بر آنکه از پیش صحرا سبز گیاه هر و آفرید. را زمین و آسمان را آن که نبود انسانی و بود، نبارانیده باران زمین بر خدا زیرا بروید، آنکه از پیش صحرا خدا و می کرد. سیراب را زمین سطح تمام و برمی خاست زمین از چشمه‌ای اما کند. کشت زنده روح به انسان و دمید، او صورت در زندگی نفس و داد، شکل زمین خاک از را انسان شد. تبدیل

داد. قرار آنجا در بود، سرشته که را انسانی و کاشت، مشرق سوی به عدن در بهشتی خدا و درخت و رویاند، خوردن برای خوب و دیدن برای زیبا درختی هر زمین از هنوز خدا و می رود بیرون عدن از رودخانه‌ای را. بد و خوب دانستن درخت و بهشت، میان در را زندگی آنها از یکی نام می شود. تقسیم شاخه چهار به آنجا از و کند، سیراب را بهشت باغ تا آن طلای دارد. وجود طلا که آنجا می کند، احاطه را حویله سرزمین تمام که است، فیشون جیحون دوم، رودخانه نام و دارد. وجود سبز سنگ و یاقوت آنجا در و است خوب سرزمین دجله سوم رودخانه و می کند. احاطه را اتیوپیا سرزمین تمام که است همان این است، خدا، خداوند و است. فرات چهارم رودخانه و است، جاری آشور مقابل در که همان است، و کند کار را آن تا داد قرار نعمت بهشت در را او و برگرفت بود، داده شکل که را انسانی است، بهشت در که درختی هر از گفت: و داد فرمان آدم به خدا خداوند و کند. نگهبانی آن از که روزی در زیرا خورد، نخواهید بد و خوب شناخت درخت از اما خورد. خواهی مرد. خواهید مرگ به بخورید،

او با مطابق یآوری او برای بیاید باشد، تنها مرد که نیست خوب گفت: خدا خداوند و شکل را آسمان پرندگان همه و صحرا وحشی جانوران همه زمین از هنوز خدا و بسازیم. را آن آدم چه هر و آنها، بر گذاشت خواهد نام چه ببیند تا آورد آدم سوی به را آنها و داد،

به و آسمان، پرندگان همه به و چهارپایان، همه به آدم و بود. او نام این خواند، زنده روان خواب خدا و نشد. یافت او همانند یابوری آدم برای اما داد، نام صحرا وحشی جانوران همه گوشت و برداشت، را او پهلوهایی از یکی و برد، فرو خواب به را او و انداخت آدم بر عمیقی را او و ساخت زن صورت به بود، گرفته آدم از که را پهلویی خدا و کرد. پر آن جای به را من گوشت از گوشت و من استخوان‌های از استخوان اکنون این گفت: آدم و آورد. آدم نزد و پدر انسان خاطر، همین به شد. گرفته او مرد از که زیرا شد، خواهد نامیده زن این است. خواهند تن یک دو آن و شد، خواهد پیوسته خود زن به و کرد خواهد ترک را خود مادر نبودند. شرمنده و او، زن و آدم بودند، برهنه دو آن و شد.

۳

زن به مار و بود، آفریده زمین بر خدا خداوند که بود جانورانی همه زیرک‌ترین مار اما میوه از گفت: مار به زن و نخورید؟ بهشت در درختی هیچ از که است گفته خدا چرا گفت: آن از گفت: خدا است، بهشت میان در که درختی میوه از اما خورد، خواهیم بهشت درخت هیچ‌وجه به گفت: زن به مار و نمیرید. تا کرد، نخواهید لمس را آن و خورد نخواهید خواهند باز شما چشمان بخورید، آن از که روزی در که می‌دانست خدا زیرا مرد، نخواهید درخت که دید زن و دانست. خواهید را بد و خوب و بود، خواهید خدایان همچون و شد زیباست، فهمیدن برای و است، خوشایند چشمان به دیدن برای و است، خوب خوراک برای چشمان و خوردند. آنها و داد، نیز بود او با که شوهرش به و خورد، و گرفت میوه‌اش از و خود برای و دوختند را انجیر درخت برگ‌های و هستند، برهنه که دانستند و شد، باز دو هر راه شام هنگام بهشت باغ در که شنیدند را خدا خداوند صدای آنها و ساختند. کمر پوشش و شدند. پنهان بهشت باغ درختان میان در خدا خداوند حضور از او زن و آدم و می‌رفت،

شنیدم را تو صدای گفت: او به و هستی؟ کجا آدم، گفت: او به و خواند را آدم خدا خداوند
گفت: او به خدا و شدم. پنهان و هستم، برهنه زیرا ترسیدم و می‌رفتی، راه بهشت در که
تنها دادم فرمان تو به که درختی آن از اینکه مگر هستی؟ برهنه که داد خبر تو به کسی چه
من و داد درخت از من به او دادی، من با که زنی گفت: آدم و خورده‌ای؟ نخوری، آن از
فریب مرا گفت: زن و کردی؟ که بود کاری چه این گفت: زن به خدا خداوند و خوردم.
خوردم. من و داد

از و احشام همه میان از باشی ملعون کردی، را کار این تو چون گفت: مار به خدا خداوند و
خواهی خاک و خزید خواهی خود شکم و سینه بر زمین؛ روی وحشی جانوران همه میان
و تو تخم میان و زن، و تو میان گذاشت خواهم دشمنی و زندگی‌ات. روزهای تمام خورد
گفت: زن به و داشت. خواهی نگه را او پاشنه تو و داشت، خواهد نگه را تو سر او؛ تخم
سوی به و زایید، خواهی فرزندان دردها در را؛ ناله‌ات و تو دردهای کرد خواهم چندبرابر
چون گفت: آدم به اما کرد. خواهد فرمانروایی تو بر او و بود، خواهد تو بازگشت شوهرت
نخوری، آن از تنها بودم داده فرمان تو به که درختی از و دادی گوش زنت صدای به
تمام خورد خواهی را آن رنج در است. لعنت شده تو کارهای خاطر به زمین خوردی،
خورد. خواهی را صحرا علف و روید، خواهند تو برای خسها و خارها زندگی‌ات. روزهای
گرفته آن از که بازگردی زمینی به که زمانی تا خورد، خواهی را خود نان چهره‌ات عرق در
نامید، زندگی را خود زن نام آدم و گشت. خواهی باز خاک به و هستی خاک زیرا شدی،
ساخت پوستین جامه‌های او زن و آدم برای خدا خداوند و است. زندگان همه مادر او زیرا
پوشاند. را آنها و

مبادا اکنون و بشناسد، را بد و نیک که است شده ما از یکی مانند آدم اینک گفت: خدا و
خدا خداوند و بماند. زنده ابد تا و بخورد و بگیرد حیات درخت از و کند دراز را خود دست

کند. کار بود شده گرفته آن از که را زمینی تا فرستاد، بیرون نعمت و ناز بهشت باغ از را او
آتشین شمشیر و کروبیان و کرد، ساکن لذت بهشت مقابل در را او و راند، بیرون را آدم او و
کنند. نگاهی را زندگی درخت راه تا گماشت را چرخنده

۴

واسطه به مردی گفت: و زایید، را قابیل و شد آبستن او و شناخت، را حوا خود همسر آدم
اما شد، گوسفندان چوپان هابیل و آورد، دنیا به را هابیل برادرش او و آوردم. دست به خدا
و آورد. خداوند به قربانی زمین میوه‌های از قاین روزها، از پس و بود. زمین کشاورز قاین
به و هابیل به خدا و آورد، آنها چربی از و خود گوسفندان نخست زادگان از نیز هابیل
و شد غمگین بسیار قاین و نکرد، توجه او قربانی‌های بر و قاین بر اما نگریدست. او هدایای
چهره‌ات چرا و شده‌ای غمگین بسیار چرا گفت: قاین به خدا خداوند و افتاد. چهره‌اش
ساکت نکرده‌ای؟ گناه نکنی، تقسیم درست و نکنی پیشکش درست اگر آیا است؟ افتاده
کرد. خواهی حکومت او بر تو و توست سوی به او بازگشت باش،

دشت در آنها وقتی که شد چنین و برویم. دشت به بیا گفت: برادرش هابیل به قاین و
هابیل گفت: قاین به خدا خداوند و کشت. را او و برخاست برادرش هابیل بر قاین بودند،
چه گفت: خداوند و هستم؟ برادرم نگاهی من مگر نمی‌دانم، گفت: او و کجاست؟ برادرت
ملعون زمین از تو اکنون و می‌زند. فریاد من به سوی زمین از برادرت خون صدای کرده‌ای؟
زمین که هنگامی کند. دریافت تو دست از را برادرت خون تا گشود را خود دهان که هستی
و بود. خواهی زمین بر لرزان و ناله‌کنان داد، نخواهد تو به را خود قدرت دیگر کنی، کار را
از مرا امروز اگر شود. بخشیده که است بزرگتر آن از من گناه گفت: خدا خداوند به قاین

زمین بر لرزان و ناله‌کنان و شد خوام پنهان تو حضور از می‌اندازی، بیرون زمین روی هر چنین، نه گفت: او به خدا خداوند و کشت. خواهد مرا بیابد، مرا کس هر و بود، خوام بر نشانه‌ای خدا خداوند و شد. خواهد کشیده انتقام برابر هفت بکشد، را قایم که کسی در و رفت بیرون خدا حضور از قائل نکشد. را او بیابد، را او که کسی هر تا نهاد، قایم شد. ساکن عدن، مقابل در ناید، سرزمین

شهری ساختن مشغول او و زایید. را خونخ شده، حامله او و شناخت، را خود همسر قائل و جایداد و شد، متولد جایداد خونخ، برای نامید. خونخ، پسرش، نام به را شهر آن و بود، زایید. را لامک متوشال و زایید، را متوشال مائلئیل و زایید، را مائلئیل

پدر او زایید؛ را یویل آدا، و صلا. دومی نام و عدا یکی نام گرفت، خود برای زن دو لامک و را چنگ و سنتور که بود کسی این بود، یوبال برادرش نام و بود. دامدار خیمه‌نشین ساکنان خواهر بود. آهن و برنز چکش‌زنندهی آهنگر او و آورد دنیا به را توبال نیز زیلا کرد. ابداع بشنوید، مرا صدای لامک، زنان ای گفت: صلا، و عدا خود، زنان به لامک بود. نوعا توبال، به را جوانی و کشتم، زد من به که زخمی خاطر به را مردی زیرا دهید، گوش مرا سخنان لامک از اما است، شده گرفته انتقام قابیل از بار هفت که زد. من به که کبودی‌ای خاطر هفت. بار هفتاد

و نامید شیث را او نام و زایید، پسری و شد آستن او و شناخت، را خود همسر حوا، آدم، برای و کشت. را او قابیل که برانگیخت، هابیل جای به دیگری تخم من برای خدا زیرا گفت: نام شد امیدوار که بود کسی این نامید. انوش را او نام او و آمد وجود به پسری شیث بخواند. را خدا خداوند

خدا صورت طبق بر را او آفرید، را آدم خدا که روزی در است، انسان‌ها پیدایش کتاب این را آنها که روزی در نهاد، آدم را ایشان نام و داد برکت را آنها و آفرید را آنها ماده و نر آفرید، خود تصویر برطبق و خود صورت برطبق فرزندی و زیست سال سی و دویست آدم آفرید. پسران او و شد، سال هفتصد ست، زاییدن از پس آدم روزهای نهاد. شیث را او نام و زایید پنج سیث مرد. او و شد، سال سی و نهصد زیست، که آدم روزهای همه و زایید. دختران و هفتصد انوش، آوردن دنیا به از پس شیث و زایید. را اینوس و زیست سال دویست و سال دوازده و نهصد شیث روزهای تمام و زایید. دختران و پسران و زیست، سال هفت آوردن دنیا به از پس انوش و زاد. را قینان و زیست، سال صد و نود انوس و مرد. او و بود، پنج انوس روزهای همه و زایید. دختران و پسران و زیست سال پانزده و هفتصد قینان، و زایید. را مهلائیل و زیست سال هفتاد و صد قینان و مرد. او و شد، سال نهصد و سال دخترانی و پسران و کرد زندگی سال چهل و هفتصد مللائیل، آوردن دنیا به از پس قینان مرد. او و شد، سال نهصد و سال ده قینان روزهای همه و آورد.

آوردن به دنیا از پس مهلائیل و زایید. را یارد و زیست سال پنج و شصت و صد مهلائیل و مهلائیل روزهای تمام و آورد. به دنیا دختران و پسران و زیست، سال سی و هفتصد یارد، و زیست، سال صد و شصت و دو یارد و درگذشت. او و بود سال پنج و نود و هشتصد و پسران و زیست، سال هشتصد خنوخ، آوردن دنیا به از پس یارد و زایید. را خنوخ و صد خنوخ و مرد. او و بود سال دو و شصت و نهصد یارد روزهای تمام و زایید. دختران دویست متوشالح، زاییدن از پس خنوخ زایید. را متوشالح و زیست سال پنج و شصت و شصت و پنج خنوخ روزهای همه و زایید. دختران و پسران و رفت راه خدا با سال

و بود. برده را او خدا زیرا نشد، یافت و ساخت، خشنود را خدا خونخ و شد. سال سیصد دنیا به از پس متوشالغ و زایببب. را لامک و زیست سال هفت و شصت و صد متوشالغ روزهای همه و آورد. دختران و پسران و کرد زندگی سال دو و هشتصد لامک، آوردن هشت و هشتاد و صد لامک و مرد. او و شد، سال نه و شصت و نهصد زیست، که متوشالغ از و ما کارهای از را ما این گفت: و نامبب نوح را او نام و زایببب. پسری و زیست سال پس لامک و داد. خواهد آرامش کرد، لعنت خدا خداوند که زمینی از و ما دستهای دردهای آورد. دنیا به دختران و پسران و زیست، سال پنج و شصت و پانصد نوح، آوردن دنیا به از و بود ساله پانصد نوح و مرد. او و شد، سال سه و پنجاه و هفتصد لامک روزهای همه و یافت. و حام سام، زایببب: پسر سه

۶

شدند. زاده دختران آنان برای و شدند بسیار زمین روی بر مردمان زمانی که شد چنین و همه میان از زنانی خودشان برای و هستند، زیبا که دیدند را انسانها دختران خدا پسران ابد تا انسانها این در من روح گفت: خدا خداوند و گرفتند. کردند، انتخاب که کسانی اما بود. خواهد سال بیست و صد آنها روزهای و هستند، گوشت آنها که زیرا ماند، نخواهد سوی به خدا پسران که هنگامی نیز، آن از پس و بودند، زمین بر روزها آن در غولها از که بودند غولها همان آنان میزایبببند، فرزندان آنان برای و میرفتند انسانها دختران بودند. نامآور مردمانی باستان، دوران

خود قلب در کسی هر و بودند، شده کثیر زمین بر انسانها بدهای که دید خدا خداوند زمین بر را انسان که اندیشببب خدا و می اندیشببب. روزها تمام در شرارتها بر پیوسته

خواهم محو زمین روی از ساختم که را انسانی گفت: خدا و گرفت. نظر در و است ساخته ساختم. را آنها که پشیمانم زیرا آسمان، پرندگان تا خزندگان از و چارپا، تا انسان از کرد،

و عادل مردی نوح هستند. نوح نسل‌های اینها یافت. لطف خدا خداوند پیشگاه در نوح اما زمین یافت. و حام سم، زایید: پسر سه نوح و کرد. خشنود را خدا و بود خود نسل در کامل آن و دید، را زمین خدا خداوند و گردید. پر بی عدالتی از زمین و شد تباه خدا پیشگاه در نوح به خدا خداوند و بودند. کرده تباه زمین بر را خود راه بشر همه زیرا بود، تباه شده شده پر آنها بی عدالتی از زمین زیرا است، رسیده فرا من پیش انسان همه زمان گفت: کرد. خواهم نابود را زمین و آنها من اینک و است،

ساخت، خواهی لانه‌هایی کشتی در بساز، چهارگوش چوب‌های از کشتی‌ای خود برای پس ساخت: خواهی را کشتی این‌گونه و پوشاند. خواهی قیر با بیرون و درون از را آن و جمع‌آوری را کشتی آن. ارتفاع ذرع سی و عرض، ذرع پنجاه و کشتی، طول ذرع سیصد پهلوها از را کشتی در اما کرد. خواهی تمام ذرع یک به بالا از را آن و ساخت خواهی کرده را، طوفان اینک اما من ساخت. خواهی سه طبقه و دوطبقه پایینی، را آن و ساخت خواهی نابود آسمان زیر هست حیات روح آن در که را جسمی تمام تا می‌آورم زمین بر آب، یعنی مرد. خواهد باشد زمین بر آنچه هر و کنم،

و پسرانت و تو شد، خواهی کشتی وارد تو و کرد، خواهم برقرار تو با را خود عهد من و جانوران همه از و خزندگان، همه از و چارپایان، همه از و تو. با پسرانت زنان و زنت نگه زنده خودت با تا آورد خواهی کشتی درون به همه از دو دو گوشتی، هر از و وحشی، بر چارپایان همه از و آنها، نوع اساس بر پرندگان همه از بود. خواهند ماده و نر داری؛ از دو دو آنها، نوع اساس بر می‌خزند زمین روی بر که خزندگان همه از و آنها، نوع اساس

همه از خودت برای اما تو ماده. و نر شوند، تغذیه تو با تا شد خواهند وارد تو سوی به همه و تو برای و کرد، خواهی جمع خود نزد را آنها و گرفت، خواهی خورد خواهید که غذاهایی انجام بود، داده فرمان او به خدا خداوند که را آنچه همه نوح و بود. خواهد خوراک آنها کرد. چنین داد؛

۷

نسل این در را تو زیرا شوید، کشتی وارد خانواده‌ات تمام و تو گفت: نوح به خدا خداوند و از و بیاور، خود نزد ماده و نر جفت هفت پاک، چارپایان از اما یافتم. عادل من پیش از و ماده، و نر جفت هفت آسمان، پاک پرندگان از و ماده. و نر جفت دو ناپاک، چارپایان زیرا داری. نگه زمین تمام روی بر را آنها نسل تا ماده، و نر جفت دو ناپاک، پرندگان همه موجود هر و شب، چهل و روز چهل آورد، خواهم زمین بر باران من دیگر، روز هفت هنوز خداوند که را کاری همه نوح و کرد. خواهم محو زمین تمام روی از ساخته‌ام که را زنده‌ای نوح آمد. زمین بر آب طوفان و بود ساله ششصد نوح داد. انجام بود، داده فرمان او به خدا و شدند. کشتی وارد او با طوفان آب خاطر به پسرانش همسران و همسرش و پسرانش و همه از و ناپاک چارپایان از و پاک چارپایان از و ناپاک پرندگان از و پاک پرندگان از همان‌طور ماده، و نر شدند، کشتی وارد نوح نزد دو به دو می‌خزند، زمین بر که خزندگانی در آمد. زمین بر طوفان آب روز، هفت از پس و بود. داده فرمان نوح به خدا که همه روز همان در ماه، بیستم و هفدهم روز در دوم، ماه در نوح، زندگی سال ششصدمین چهل و روز چهل باران و شدند. گشوده آسمان آبخارهای و شدند شکافته ورطه چشمه‌های و نوح، زن و بودند، نوح پسران که یافت حام، سام، نوح، روز، این در بارید. زمین بر شب همه و خود، نوع به حسب وحشی جانوران همه و شدند. کشتی وارد او با او پسران زن سه

نوع به حسب می‌کند حرکت زمین روی بر که خزنده‌ای هر و خود، نوع به حسب چارپایان روح آن در که جسمی هر از ماده، و نر دو، به دو آنها خود، نوع به حسب پرنده‌ای هر و خود، هر از ماده و نر می‌شدند، داخل که آنهایی و شدند. کشتی وارد نوح نزد بود، حیات از را کشتی خدا خداوند و بود، داده فرمان نوح به خدا که همان‌گونه شدند، داخل گوشتی، بست. او بر بیرون

از و برداشت، را کشتی و یافت افزایش آب و بود، زمین بر شب چهل و روز چهل طوفان و حرکت آب روی بر کشتی و شد، افزوده زمین بر بسیار و شد چیره آب و شد. بلند زمین بود آسمان زیر که را بلند کوه‌های همه و شد، غالب زمین بر بسیار بسیار آب اما می‌کرد. موجودات همه و پوشاند. را بلند کوه‌های همه و شد بلند آب بالاتر ذراع پانزده پوشاند. جانوران از و چارپایان، از و پرندگان، از مُردند: می‌کردند حرکت زمین بر که زنده‌ای حیات نفس آنچه همه و انسانی. هر و می‌کرد، حرکت زمین بر که خزنده‌ای هر و وحشی، از بود، زمین روی بر که را زنده‌ای موجود هر و مُرد. بود، خشکی بر آنچه هر و داشت تنها و شدند، محو زمین از آنها و کرد، محو آسمان پرندگان و خزندگان، و حیوان، تا انسان ماند. بلند روز پنجاه و صد زمین بر آب و ماندند. باقی بودند کشتی در او با که آنانی و نوح

۸

همه و پرندگان، همه و چارپایان، همه و وحشی، جانوران همه و آورد، یاد به را نوح خدا و کرد. فروکش آب و آورد، زمین بر روحی خدا و بودند. کشتی در او با که را خزنده خزندگان و شد. بازداشته آسمان از باران و آسمان، دریچه‌های و شدند، پوشانده ورطه چشمه‌های و صندوق و شد. کم روز پنجاه و صد از پس آب و می‌یافت، کاهش می‌رفت زمین از که آب

کاهش دهم ماه تا آب اما نشست. آرات کوه‌های بر ماه، هفتم و بیست روز هفتم، ماه در نوح روز، چهل از پس و شدند. نمایان کوه‌ها قله‌های دهم، ماه اول روز در و می‌یافت. تا بازنگشت و رفت بیرون او و فرستاد، را کلاغ و کرد. باز بود، ساخته که را کشتی پنجره زمین از آب آیا که ببیند تا فرستاد خود از پس را کبوتر و شد. خشک زمین روی از آب آنکه داخل به او سوی به بود، نیافته پاهایش برای آرامشی که کبوتر و است. کرده فروکش نزد به و گرفت را آن و کرد دراز دست او و بود، زمین روی همه بر آب زیرا بازگشت، کشتی بیرون کشتی از را کبوتر دوباره دیگر، روز هفت انتظار از پس و آورد. کشتی داخل به خود خود دهان در خرده‌ای زیتون برگ و بازگشت، او به سوی شامگاه در کبوتر و فرستاد. دیگر، روز هفت انتظار از پس و بود. کرده فروکش زمین از آب که دانست نوح و داشت، یکم و ششصد سال در که شد چنین و بازگشت. او نزد دیگر آن و فرستاد، را کبوتر دوباره که را کشتی سقف نوح و شد. خشک زمین از آب ماه، اول روز در اول، ماه در نوح، زندگی خشک زمین دوم، ماه در است. شده خشک زمین روی از آب که دید و برداشت بود ساخته ماه. هفتم و بیست روز در شد،

پسران زنان و تو، پسران و تو، زن و تو، برو بیرون کشتی از گفت: نوح به خدا خداوند و تا پرندگان از زنده موجودات همه و هستند، تو با که وحشی جانوران همه و تو، با تو افزایش زمین بر و بیاور. بیرون خود با می‌کند، حرکت زمین بر که خزنده‌ای هر و احشام، و او. با پسرانش همسران و پسرانش و همسرش و رفت بیرون نوح و شوید. کثیر و یابید حرکت زمین بر که خزنده‌ای هر و پرنده‌ای، هر و احشام، همه و وحشی، جانوران همه آمدند. بیرون کشتی از خود، نوع حسب بر می‌کرد،

پاک پرندگان همه از و پاک چارپایان همه از و ساخت، خداوند برای قربانگاهی نوح و بوی خدا خداوند و کرد. تقدیم قربانگاه بر سوختنی قربانی عنوان به را آنها و گرفت،

کارهای خاطر به را زمین دیگر گفت: اندیشیده خدا خداوند و شد. بوییده را خوشبویی است. نهفته بدی‌ها بر دقت با جوانی‌اش از انسان ذهن زیرا کرد، نخواهم لعنت انسان‌ها و کشت زمین، روزهای همه زد. نخواهم کردم که همان‌طور را زنده گوشت همه دیگر پس شد. نخواهند متوقف شب، و روز بهار، و تابستان گرما، و سرما برداشت،

۹

پر را زمین و شوید کثیر و یابید افزایش گفت: آنها به و داد برکت را پسرانش و نوح خدا و پرندگان همه بر زمین، وحشی جانوران همه بر شما ترس و لرز و یابید. تسلط آن بر و کنید شما دست به را آنها بود؛ خواهد دریا ماهیان همه بر و زمین روی جنبندگان همه بر آسمان، و سبزیجات که همان‌گونه بود، خواهد خوراک شما برای زنده‌ای خزنده هر و سپرده‌ام. نخواهید جاننش خون با را گوشت اما داده‌ام. شما به را چیز همه داده‌ام، شما به را علف خواهم بازخواهی درندگان همه دست از شماست، جان‌های از که را شما خون زیرا و خورد. را انسان خون آن‌که کرد. خواهم بازخواهی را انسان جان برادر، انسان دست از و کرد، آفریدم. خدا صورت به را انسان زیرا شد، خواهد ریخته خونش او، خون برابر در بریزد، یابید. تسلط آن بر و کنید پر را زمین و شوید زیاد و یابید افزایش شما

برقرار شما با را خود عهد من اینک و گفت: بودند، او با که پسرانش و نوح به خدا و پرندگان از شماست، با که زنده‌ای جانداران همه با و شما، از پس شما نسل با و می‌کنم، بیرون کشتی از که آنهایی همه از شماست با هرچه زمین، وحشی جانوران همه و چارپایان طوفان آب از جسمی هیچ دیگر و کرد، خواهم برقرار شما با را خود عهد و آمده‌اند. به خدا خداوند و کند. نابود را زمین تمام که بود نخواهد آبی طوفان دیگر و مرد، نخواهد

که زنده‌ای جانداران همه میان و شما، و خود میان من که است عهدی نشانه این گفت: نوح عهد نشانه آن و می‌نهم ابر در را خود کمان می‌نهم. جاودان نسل‌های برای هستند، شما با جمع زمین بر را ابرها من که هنگامی که بود خواهد چنین و بود. خواهد زمین و من میان جان هر میان و شما، و من میان که را خود پیمان من و شد. خواهد دیده ابر در کمان کنم، تا شد نخواهد تبدیل سیل به آب دیگر و آورد، خواهم یاد به است، جسمی هر در زنده‌ای را جاودان عهد تا دید خواهم را آن و بود، خواهد ابر در من کمان و کند. نابود را جسم همه و آورم. یاد به هست، زمین بر جسم همه در که زنده‌ای جان هر میان و زمین، و من میان زمین بر که جانداران همه میان و من میان که است عهدی نشانه این گفت: نوح به خدا کردم. برقرار هستند،

بود. کنعان پدر حام بودند. یافت و حام سام، بودند، آمده بیرون کشتی از که نوح پسران زمین کشاورز که نوح و شدند. پراکنده زمین تمام بر اینان از هستند، نوح پسران سه این برهنه خانه‌اش در و شد مست و نوشید شراب از او و کاشت. تاکستانی و کرد آغاز بود، بیرون در خود برادر دو به رفته، بیرون و دید را خود پدر برهنگی کنعان، پدر حام، و شد. عقب به و نهادند خود شانه دو بر را آن و برگرفتند را جامه یافت و سام و داد. گزارش را خود پدر برهنگی و بود عقب به چهره‌شان و پوشاندند، را خود پدر برهنگی و رفتند و است. کرده چه او با کوچکترش پسر که دانست و شد بیدار شراب مستی از نوح ندیدند. خداوند، باد مبارک گفت: و بود. خواهد برادرانش خدمتکار او باد! لعنت شده کنعان گفت: خانه‌های در او و دهد، گشایش یافت به خدا بود. خواهد او خدمتکار کنعان و شم، خدای باشد. او بنده کنعان و بماند، شمیم

پنجاه و نهصد نوح روزهای همه و کرد. زندگی سال پنجاه و سیصد طوفان از پس نوح مرد. او و شد، سال

پسرانی آنها برای طوفان از پس و یافت، و حام سام، هستند: نوح پسران نسل‌های اینها شدند. متولد

جومر: پسران و تیراس. و مشک توبال، الیشا، یاوان، مادای، ماگوگ، گومر، یافت: پسران این‌ها از رودانیم. و کتیم ترشیش، الیشا، یاوان: پسران و توجرما. و ریفات اشکناز، و خود قبیله‌های در زبان، حسب بر یک هر شدند، جدا سرزمین‌شان در ملت‌ها جزیره‌های خود. ملت‌های میان در

سبتکا. و رعما سبتا، حویلا، سبا، کوش: پسران کنعان. و فوط مصرایم، کوش، حام: پسران غول او بود. زمین روی بر غول نخستین او زایید؛ را نمرود کوش، ددان. و سبا رعما: پسران شکارچی غول نمرود، همچون می‌گویند: این‌رو از خدا، خداوند پیشگاه در بود شکارچی‌ای بود. شنعار سرزمین در کلنه و ارکد و اورک و بابل او پادشاهی آغاز و خداوند. پیشگاه در در را داسه و کرد، بنا را کالاح و ربووث شهر و نینوا و رفت بیرون آشور سرزمین، آن از و انتمیم و نفتالیم و لودیم مصرایم، و است. بزرگ شهر این کالاح؛ میان در و نینوا میان کفتوریم. و آمدند، بیرون فلسطینیان آنجا از که خصمونیم، و پتروسونیم، و زایید. را لابییم و جرجاشی، و اموری، و بیوسی، و زایید، را حیثی و نخست‌زاده‌اش صیدون کنعان، قبیله‌های این، از پس و آماتی. و سامارایون، و آرادایون، و را، آسنای و آروکای و حوی‌ای تا و غزه، و جرارا به رسیدن تا صیدون از کنعانیان مرزهای و شدند. پراکنده کنعانیان در بودند، حام پسران اینان بود. لاشع تا صبویم و ادما عموره، و سدوم به رسیدن خود. ملت‌های در و خود، سرزمین‌های در خود، زبان‌های حسب بر خود، قبیله‌های

بود. بزرگتر یافت برادر و عابر پسران همه پدر او شد، زاده فرزندان نیز سام برای و و گانر اول، عوز، ارام: پسران و قینان. و ارام لود، ارفکشاد، آشور، عیلام، سام: پسران برای و زایید. را عابر سالا، و زایید، را سالا قینان، و زایید، را قینان ارفکساد، و موسوخ. نام و شد، تقسیم زمین او روزگار در زیرا بود، فالج یکی نام شدند، متولد پسر دو عابر هدورم، و آورد. به وجود را یارح و سرموت و سالت و الموداد جُقطان، بود. یقطان برادرش پسران اینها همه یوباب، و ایویلا و عوفیر و سبا، و ابیمائل و عوبال، و دکلا، و ابیمائل، و پسران اینها بود. شرق در سفرا کوه به رسیدن تا ماسه از ایشان سکونتگاه و بودند. یقطان میان در و خود، سرزمین‌های در خود، زبان‌های حسب بر خود، قبیله‌های در هستند، سام آنها ملت‌های اساس بر و آنها نسل‌های اساس بر نوح پسران قبیله‌های اینها خود. ملت‌های شدند. پراکنده سیل از بعد زمین روی بر ملت‌ها جزیره‌های اینها، از هستند.

۱۱

شرق از آنها که هنگامی که شد چنین و همه. برای گفتار یک و داشت، زبان یک زمین تمام و همسایه‌اش به مرد و شدند. ساکن آنجا در و یافتند سنعار سرزمین در دشتی کردند، کوچ و شد، سنگ جای به آنها برای خشت و بپزیم. آتش در را آنها و بسازیم آجرها بیایید گفت: که بسازیم برجی و شهری خودمان برای بیایید گفتند: و بود. گل جای به آنها برای قیر زمین تمام روی بر ما آنکه از پیش بسازیم، نامی خودمان برای و برسد، آسمان تا سرش ببینند. بودند ساخته انسان پسران که را برجی و شهر تا آمد فرود خداوند و شویم. پراکنده دهند، انجام که کرده‌اند آغاز را این و همه، برای زبان یک و نژاد یک اینک، گفت: خداوند و بیایید، ماند. نخواهد ناکام آنها از دارند، را دادنش انجام قصد آنچه از هیچ چیز اکنون و خداوند و نشنود. را همسایه‌اش صدای یک هر تا بیاشفتیم، آنجا در را آنها زبان آمده پایین

نام رو، این از بازایستادند. برج و شهر ساختن از و پراکنده، زمین تمام روی بر آنجا از را آنها خداوند و کرد، مشوش را زمین تمام زبان‌های آنجا در خداوند زیرا شد، نامیده آشفته‌گی آن ساخت. پراکنده زمین تمام روی بر آنجا از را آنها

در زایید، را ارفکشاد که هنگامی بود، ساله صد پسر سام و است، سام نسل‌های این‌ها و پسران و زیست، سال پانصد ارفکشاد، زاییدن از پس سام و طوفان. از پس دوم سال ارفکشاد و زایید. را قینان و زیست سال پنج و سی و صد ارفکشاد و مرد. و زایید، دختران قینان و مرد. و آورد دختران و پسران و زیست سال چهارصد قینان، به دنیا آوردن از بعد و سیصد سال، به دنیا آوردن از بعد قینان و آورد، به دنیا را سال و زیست سال سی و صد را عابر و زیست سال سی و صد سال و مرد. و آورد دختران و پسران و زیست سال سی دختران و پسران و کرد زندگی سال سی و سیصد عابر، آوردن دنیا به از پس سال و زایید. زاییدن از پس عابر و زایید. را فالج و زیست سال چهار و سی و صد عابر و مرد. و آورد سی و صد فالج و مرد. و زایید، دختران و پسران و زیست، سال هفتاد و دویست فالج، و زیست سال نه و دویست راغاو، آوردن دنیا به از پس فالج و زایید. را رعو و زیست سال و زایید. را سروخ و زیست سال دو و سی و صد راگائو و مُرد. و زایید دختران و پسران دنیا به دختران و پسران و زیست، سال هفت و دویست سروخ، آوردن دنیا به از پس رعو دنیا به از پس سروخ و زایید. را ناخور و زیست سال سی و صد سروخ و مرد. و آورد، هفتاد و صد ناخور و مرد. و زایید، دختران و پسران و زیست، سال دویست ناخور، آوردن پنج و بیست و صد تارح، آوردن دنیا به از پس ناخور و زایید. را تارح و زیست سال نه و ناخور و ابرام و زیست سال هفتاد تارح و مرد. و آورد دختران و پسران و کرد زندگی سال زایید. را هاران و

و زایید. را لوط هاران و زایید، را هاران و ناخور و ابرام تارح هستند: تارح نسل‌های اینها

کلدانیان، سرزمین در بود، شده متولد آن در که سرزمینی در تارح پدرش از پیش هاران
ناحور زن نام و بود، سارا ابرام زن نام گرفتند. زنانی خود برای ناحور و ابرام و درگذشت.
و نمی‌زایید. فرزندی و بود نازا سارای و یسکا. پدر و ملکا پدر و هاران، دختر بود، ملکا
ابرام زن خود، عروس سارای و خود، پسر پسر هاران، پسر لوط و خود، پسر ابرام تارح،
تا و بروند، کنعان سرزمین به تا آورد بیرون کلدانیان سرزمین از را آنها و گرفت، را پسرش
پنج و دویست حران سرزمین در تارح روزهای همه و شد. ساکن آنجا در و آمدند حاران
درگذشت. حران در تارح و شد، سال

۲۱

برو بیرون پدرت خانه از و خود خویشاوندان از خود، سرزمین از گفت: ابرام به خداوند و
را تو و ساخت، خواهم بزرگ ملتی به را تو و داد. خواهم نشان تو به که بیا سرزمینی به و
آنانی من و بود. خواهی یافته برکت تو و کرد، خواهم بزرگ را تو نام و داد، خواهم برکت
خواهم لعنت می‌کنند لعنت را تو که را آنانی و داد، خواهم برکت می‌دهند برکت را تو که را
خداوند که همان‌طور رفت، ابرام و یافت. خواهند برکت تو در زمین قبیله‌های همه و کرد،
رفت. بیرون حاران از وقتی بود، ساله پنج و هفتاد ابرام رفت. او با لوط و بود، گفته او به
بودند کرده کسب که را دارایی‌هایشان همه و برادرش پسر لوط و خود زن سارای ابرام، و
کنعان سرزمین به تا رفتند بیرون و گرفت بودند، کرده کسب حاران از که را جانی همه و
اما کرد، سفر بلند، بلوط نزد شکیم، مکان تا آن درازای به سرزمین آن از ابرام و بروند.
گفت: او به و شد ظاهر ابرام بر خداوند و بودند. ساکن سرزمین آن در زمان آن در کنعانیان
ظاهر او بر که خداوند برای مذبحی آنجا در ابرام و داد. خواهم تو نسل به را زمین این
بیت‌ئیل در آنجا در را خیمه‌اش و رفت، بیت‌ئیل شرق در کوه به آنجا از و کرد. بنا بود، شده

و ساخت، خداوند برای قربانگاهی آنجا در و کرد، برپا شرق سمت به عَگی و دریا سمت به زد. اردو بیابان در حرکت از پس و رفت ابرام و خواند. را خداوند نام

بر قحطی زیرا شود، ساکن آنجا در تا آمد فرود مصر به ابرام و آمد، پدید زمین بر قحطی و ابرام شود، وارد تا شد نزدیک مصر به ابرام هنگامی که شد چنین و بود. یافته شدت زمین بود خواهد چنان پس هستی. خوش چهره زنی تو که می دانم من گفت: همسرش سارای به تو اما کشت، خواهند مرا و اوست، زن این که گفت خواهند ببینند، را تو مصریان چون که برود، پیش خوب برایم تو به خاطر تا هستم، او خواهر که گفتم پس داشت. خواهند نگه را زن مصریان شد، مصر وارد ابرام که هنگامی که شد چنین و بماند. زنده تو به خاطر جانم و ستودند فرعون نزد را او و دیدند را او فرعون حاکمان و بود. زیبا بسیار که دیدند را او او به و کردند، رفتار خوبی به او خاطر به ابرام با و آوردند. فرعون خانه به را او و شدند. داده شترها و قاطرها و کنیزان و خدمتکاران و الاغها و گوساله‌ها و گوسفندان کرد. گرفتار بدی و بزرگ بلاهای به ابرام، زن سارای، خاطر به را خانه‌اش و فرعون خدا که نگفتی من به چرا کردی؟ من با که بود کاری چه این گفت: و فراخواند را ابرام فرعون حالا و گرفتم، زنی به خودم برای را او و است؟ من خواهر که گفتمی چرا توست؟ زن او داد فرمان ابرام درباره مردان به فرعون و برو. و بگیر را او توست، روی پیش تو زن اینک بود. او آن از که را آنچه همه و را، او زن و بفرستند، را او که

۳۱

ابرام بیابان. به او، با لوط و او چیزهای همه و او زن و خودش رفت، بالا مصر از ابرام تا رفت بیابان به بود آمده که جایی از و طلا. و نقره و دام‌ها در بود ثروتمند بسیار

همان به عای، میان و بیت‌ئیل میان بود، آنجا در پیش‌تر خیمه‌اش که مکانی آن تا بیت‌ئیل، که لوط و خواند. را خداوند نام آنجا در ابرام و بود، ساخته آنجا ابتدا در که قربانگاه مکان که نداشت را آن گنجایش زمین و داشت. خیمه‌ها و گاو و گوسفندان بود، همراه ابرام با که نداشت را آن گنجایش زمین و بود، بسیار آنها دارایی‌های زیرا کنند، سکونت هم با آنها در لوط احشام چوپانان و ابرام احشام چوپانان میان نبردی و کنند. سکونت هم با آنها نباید گفت: لوط به ابرام بودند. ساکن سرزمین آن در آنگاه فرزندان و کنعانیان و گرفت، آیا هستیم. برادران ما که زیرا تو، شبانان و من شبانان میان و باشد، تو و من میان نبردی راست به من بروی، چپ به تو اگر شو؛ جدا من از توست؟ روی پیش زمین همه اینک نه و برافراشت را خود چشمان لوط و می‌روم. چپ به من بروی، راست به تو اگر و می‌روم، غموره و سدوم خدا آنکه از پیش می‌شد، آبیاری همه که دید، را اردن پیرامون منطقه تمام لوط و صوغر. به رسیدن تا مصر، سرزمین همچون و خدا، بهشت همچون کند، ویران را برادر از کدام هر و رفت، شرق از لوط و کرد، انتخاب خود برای را اردن اطراف منطقه تمام اطراف منطقه از شهری در لوط اما شد، ساکن کنعان سرزمین در ابرام شدند. جدا خود خدا پیشگاه در بسیار گناهکاران و شریر سدوم مردمان اما زد. خیمه سدوم در و شد ساکن که جایی از و بردار را خود چشمان او: از لوط جدایی از پس گفت، ابرام به خدا و بودند. آن می‌بینی، تو که را زمینی تمام زیرا بنگر، دریا و شرق و جنوب و شمال به هستی اکنون خواهم زمین ماسه‌های همچون را تو نسل و داد. خواهم ابد تا تو نسل به و تو به را برخیز شد. خواهد شمرده نیز تو نسل بشمارد، را زمین ماسه‌های بتواند کسی اگر ساخت، ابرام و داد. خواهم ابد تا تو نسل به و تو به را آن زیرا بییما، پهنایش و درازا به را زمین و آنجا در و شد، ساکن بود خبرون در که ممری بلوط نزد آمده، و برداشت را خود چادر کرد. بنا خداوند برای قربانگاهی

و عیلام، پادشاه کدرلاعومر، الاسار، پادشاه آریوک، و شنعار، پادشاه امرافل، پادشاهی در غموره، پادشاه برسع، با و سدوم، پادشاه بلعه، با آنها افتاد اتفاق ملت‌ها، پادشاه تدعال، صغر همان که بالاک، پادشاه با و صبوییم، پادشاه سیموبور، با و ادمه، پادشاه سنعار، با است. نمک دریای همان این کردند، توافق نمکی درّه دربارهٔ اینها همه کردند. جنگ است، سال در کردند. شورش سیزدهم سال در اما کردند، بندگی کدرلاعومر به آنها سال دوازده و قرنایم و عشتاروت غول‌های و آمدند بودند او با که پادشاهانی و کدرلاعومر چهاردهم، شکست بودند، ساوه شهر در که را عمائیان همچنین و بودند آنها همراه که را قوی اقوام بیابان در که فاران بنه درخت تا بودند، سعیر کوهستان‌های در که را حوریان و دادند. و عمالیق حاکمان همه و است، قادش همان که آمدند، داوری چشمه به و بازگشتند و است. پادشاه سدوم، پادشاه دادند شکست بودند، ساکن تamar حصصون در که را آموریانی در و آمدند بیرون است، صغر همان که بالاق پادشاه و صبوئیم پادشاه ادمه، پادشاه غموره، و عیلام، پادشاه کدرلاعومر، سوی به کردند. آراییی صف آنها با جنگ برای نمکی دره چهار این الاسار؛ پادشاه آریوک، و شینعار، پادشاه امرافل، و ملت‌ها، پادشاه تیدعال، غموره پادشاه و سدوم پادشاه بود. قیر چاه‌های از پر شور دره‌ی پنج. آن سوی به پادشاه اسب‌های تمام آنها گریختند. کوهستان به بازماندگان اما افتادند، آنجا در و کردند فرار او اموال و ابرام، برادر پسر لوط، و رفتند. و گرفتند را آنها خوراک تمام و عموره و سدوم بود. ساکن سدوم در او زیرا رفتند، و گرفتند را

ممری بلوط نزد او داد. گزارش عبرانی ابرام به بود، رسیده که نجات‌یافتگان از یکی اما لوط که شنید ابرام می‌زیست. بودند، ابرام متحدان که عونان برادر و اشکول برادر اموری،

آنها و شمرد بودند نفر هجده و سیصد که را خود خانه زادگان پس بود، شده اسیر برادرش تا را آنها و زدند را آنها و افتادند آنها بر شب در او خدمتکاران و او و کرد. تعقیب دان تا را لوط و بازگرداند، را سدوم اسبان تمام او و کردند. تعقیب است دمشق چپ در که خوبه برای سدوم پادشاه را. مردم و زنان، و او، دارایی‌های تمام و بازگرداند، را برادرزاده‌اش با که پادشاهانی و کدرلاعومر دادن شکست از او بازگشت از پس رفت، بیرون او ملاقات بود. پادشاهان دشت که شاوله، دره به بودند، او

ابرام او و بود. متعال خدای کاهن او و آورد، بیرون شراب و نان سالم، پادشاه ملک‌یصدق، و و آفرید. را زمین و آسمان که متعال، خدای به یافته برکت ابرام گفت: و داد برکت را او به را چیز همه از دهیک ابرام و ساخت، تو تابع را تو دشمنان که متعال خدای باد متبارک ابرام بگیر. خودت برای را اسب اما بده، من به را مردان گفت: ابرام به سدوم پادشاه داد. را زمین و آسمان که متعال خدای خداوند، به سوی را خود دست گفت: سدوم پادشاه به تا بگیرم، تو مال‌های همه از چیزی کفش بند تا نخ یک از اگر کرد، خواهم دراز آفرید، با که مردانی سهم از و خوردند، جوانان آنچه به جز کردم. ثروتمند را ابرام من که نگویی گرفت. خواهند سهم اینان ممبره، و اونان ایشکول، شدند: همراه من

۵۱

من مترس، ابرام، ای گفت: و شد نازل ابرام به رؤیا در خداوند کلام سخنان، این از پس اما من به چه خداوند، ارباب ای گفت: ابرام بود. خواهد عظیم بسیار تو پاداش هستم، تو سپر ابرام و است. دمشقی الیعزر این من، خانه‌زاد پسر و می‌روم، بی‌فرزند من داد؟ خواهی صدای بلافاصله و شد. خواهد من وارث من خانه‌زاده ندادی، فرزندی من به تو چون گفت:

بیرون تو از که آن بلکه شد، نخواهد تو وارث کس این گفت: و آمد او سوی به خداوند نگاه آسمان به واقعاً گفت: او به و آورد بیرون به را او شد. خواهد تو وارث او آمد، خواهد و تو. نسل بود خواهد چنین گفت: و بشماری. را آنها باشی قادر اگر بشمار، را ستاره‌ها و کن من گفت: وی به او آمد. حساب به عدالت عنوان به او برای این و آورد، ایمان خدا به ابرام به که بدهم تو به را سرزمین این تا آوردم بیرون کلدانیان سرزمین از را تو که هستم خدا برد؟ خواهم ارث به را آن که دانست خواهم چگونه خداوند، ارباب ای گفت: و ببری. ارث قمری یک ساله، سه قوچ یک ساله، سه بز یک ساله، سه گوساله یک من برای گفت: وی به او روبروی را آنها و کرد تقسیم وسط از را آنها و گرفت را این‌ها همه او بگیر. کبوتر یک و فرود آنها نصف‌های و بدن‌ها بر پرندگان نکرد. تقسیم را پرندگان اما داد، قرار یکدیگر ترس اینک و افتاد، ابرام بر خلسه‌ای خورشید، غروب درباره نشست. آنها با ابرام و آمدند آن از که سرزمینی در تو نسل که بدان شد: گفته ابرام به و آمد. فرود او بر بزرگی و تاریک بدرفتاری را آنها و گرفت، خواهند بردگی به را آنها و بود، خواهند غریب نیست، خودشان بندگی او به آنها که را ملتی اما سال. چهارصد ساخت، خواهند خوار را آنها و کرد، خواهند خواهند بیرون فراوان اموال با اینجا از آنها این، از بعد و کرد، خواهم داوری من کنند، خواهی دنیا از نیکویی پیری سن در و پیوست خواهی پدران به آرامی به اما تو رفت. حال به تا اموریان گناهان هنوز زیرا گشت، بازخواهند اینجا به چهارم نسل در اما رفت. اینک و آمد، پدید شعله‌ای رفت، غروب سوی به خورشید که آنجا از است. نشده کامل روز آن در گذشتند. شده تقسیم قطعات این میان از که آتش مشعل‌های و دودکننده تنوری تا مصر رود از داد، خواهم را سرزمین این تو نسل به گفت: و بست پیمانی ابرام با خداوند و رفائیلان، و فریزیان حثیان، و را، قدمونی‌ها و قنزی‌ها، و قینی‌ها، فرات. بزرگ رود بیوسی‌ها. و جرجاشی‌ها، و حوی‌ها، و کنعانی‌ها، و اموری‌ها،

هاجر نامش که داشت مصری کنیزکی او اما بود، نزااییده فرزندی او برای ابرام، زن سارای، تا برو کنیزم نزد پس است، بازداشته زاییدن از مرا خداوند اینک گفت: ابرام به سارای بود. هاجر ابرام، زن ساره، و داد. فرا گوش سارای سخن به ابرام و شوم. فرزند صاحب او از به را او کنعان، سرزمین در ابرام سکونت از سال ده از بعد و گرفت را خود کنیز مصری، حامله که دید و شد، حامله او و رفت هاجر نزد او و داد. زن عنوان به خود، شوهر ابرام، من دیده‌ام. ستم تو از گفت: ابرام به سارای شد. بی احترام او نظر در بانویش و است، خدا شدم. بی حرمت او برابر در است، حامله که دید چون اما دادم، تو آغوش در را کنیزم او با توست، دست در تو کنیزک اینک گفت: سارای به ابرام کند. داوری تو و من میان گریخت. وی حضور از او و کرد، بدرفتاری او با سارا و کن. رفتار باشد خوشایندت چنان که

قرار شور راه در که چشمه‌ای سر بر یافت، آب چشمه کنار بیابان در را او خداوند فرستاده کجا به و می‌آیی کجا از سارای، کنیز هاجر، ای گفت: او به خداوند فرستاده و داشت. به خداوند فرشته هستم. فرار حال در خود، بانوی سارای، حضور از من گفت: او می‌روی؟ گفت: او به خداوند فرستاده و کن. فروتنی او برابر در و بازگرد خود بانوی نزد گفت: او به خداوند فرستاده و شد. نخواهد شمرده فراوانی از و کرد، خواهم بسیار را تو نسل نامید، خواهی اسماعیل را او نام و زایید، خواهی پسری و هستی حامله تو اینک گفت: بر او دست‌های بود، خواهد روستایی مردی این است. شنیده را تو خواری خداوند زیرا او و شد. خواهد ساکن خود برادران همه برابر در و او، بر همه دست‌های و بود، خواهد همه زیرا می‌بینی، مرا که هستی خدایی تو خواند: چنین می‌گفت، سخن او با که را خداوند نام نامید، را چاه آن او دلیل همین به است؟ دیده مرا که دیدم را او اینجا در نیز من آیا گفت:

پسری ابرام برای هاجر و است. بآرد و قادش میان اینک شد؛ دیده آن از پیش که چاهی شش و هشتاد ابرام نامید. اسماعیل زایید، او برای هاجر که را پرسش نام ابرام و زایید، زایید. ابرام برای را اسماعیل هاجر که زمانی بود، ساله

۷۱

پیش هستم، تو خدای من گفت: او به و شد ظاهر ابرام بر خداوند شد. ساله نه و نود ابرام بسیار را تو و گذاشت خواهم تو و من بین را خود عهد و شو. بی‌عیب و باش خوشایند من عهد اینک من، و فرمود: و گفت سخن او به خدا و افتاد. خود روی بر ابرام و افزود. خواهم شد، نخواهد خوانده ابرام دیگر تو نام و بود. خواهی ملت‌ها انبوه پدر تو و توست، با من بسیار را تو و داده‌ام. قرار بسیاری ملت‌های پدر را تو زیرا بود، خواهد ابراهیم تو نام بلکه بیرون تو از پادشاهان و کرد، خواهم تبدیل ملت‌ها به را تو و داد، خواهم افزایش بسیار به آنان، نسل‌های برای تو، از پس تو نسل میان و تو میان را خود پیمان و آمد. خواهند و باشم. تو از پس تو نسل خدای و تو خدای تا کرد، خواهم برقرار جاودان پیمانی عنوان سرزمین تمام هستی، ساکن آن در که را زمینی داد خواهم تو از پس تو نسل به و تو به پیمان تو اما گفت: ابراهیم به خدا و بود. خواهم آنها خدای و جاودان، تصرف به را، کنعان که عهدی است این و ایشان. نسل‌های در تو، از پس تو نسل و تو داشت، خواهی نگه مرا از نری هر آنها: نسل‌های برای تو از پس تو نسل میان و شما و من میان کرد خواهید حفظ پیمان نشانه این و را، خود پیش‌پوست گوشت شد خواهید ختنه و شد. خواهد ختنه شما در نری هر شد، خواهد ختنه شما نزد روزه هشت کودک و بود. خواهد شما و من میان که بیگانه‌ای پسر هر از نقره با شده خریداری چه و خانه در شده متولد چه شما، نسل‌های عهد و شد، خواهند ختنه نقره، با شده خریداری و خانه‌ات در شده متولد نیست، تو نسل از

او پیش‌پوست گوشت که نامختونی مرد و بود. خواهد جاودان عهد به شما گوشت بر من مرا عهد زیرا شد، خواهد نابود خود نژاد از جان آن شد، نخواهد ختنه هشتم روز در نخواهد خوانده سارای او نام دیگر تو، زن سارای، گفت: ابراهام به خدا و است. شکسته بخشید، خواهم تو به فرزندی او از و داد خواهم برکت را او و بود. خواهد او نام ساره شد؛ او از ملت‌ها پادشاهان و شد، خواهد تبدیل ملت‌ها به او و داد، خواهم برکت را او و صد برای آیا گفت: اندیشه‌اش در و خندید، و افتاد چهره‌اش بر ابراهیم و بود. خواهند ای گفت: خدا به ابراهیم زایید؟ خواهد سالگی نود در سارا آیا و شد؟ خواهد پسری ساله تو، زن سارا، اینک بله، گفت: ابراهام به خدا کند. زندگی تو حضور در اسماعیل این کاش او با را خود عهد من و نامید، خواهی اسحاق را او نام و زایید خواهد تو برای پسری اینک اسماعیل، درباره‌ی اما باشم. او نسل و او خدای تا جاودان، عهدی کرد، خواهم برقرار زیاد بسیار را او و داد، خواهم افزایش را او و داده‌ام، برکت را او اینک و شنیده‌ام، را تو کرد. خواهم تبدیل بزرگ ملتی به را او و آورد، خواهد وجود به ملت دوازده کرد؛ خواهم را او دیگر، سال در زمان، این در سارا که کرد، خواهم برقرار اسحاق با را خود پیمان اما بالا ابراهیم نزد از خدا رساند، پایان به را او با گفتن سخن چون و زایید. خواهد تو برای رفت.

نقره با که را کسانی همه و خانواده‌اش، اعضای همه و را، خود پسر اسماعیل ابراهیم، و در را آنها غلاف و گرفت بود، ابراهیم خانه در که را نری مرد هر و بودند، شده خریداری هنگامی بود، ساله نه و نود ابراهیم بود. گفته او به خدا که همان‌طور کرد، ختنه روز همان گوشت که هنگامی بود ساله سیزده او، پسر اسماعیل، کرد. ختنه را خود غلاف گوشت که مردان همه و نیز، او پسر اسماعیل و شد، ختنه ابراهیم روز، آن در شد. ختنه او غلاف بیگانه. ملت‌های از نقره با خریداری‌شدگان و خانواده‌اش، اعضای و خانه‌اش،

بود. نشستہ ظهر در خیمه‌اش در بر او که حالی در شد، ظاهر ممبره بلوط نزد او به خدا را آنها چون و بودند، ایستاده او سر بالای مرد سه اینک و دید، و گرفت بالا به را چشمانش در اگر خداوند، ای گفت: و کرد. سجده زمین بر و دوید آنها ملاقات به خیمه‌اش در از دید، و بشویند، را شما پاهای آنها و شود، گرفته آب پس مگذر. بندهات از یافته‌ام، لطف تو نظر از پس و خورد. خواهید شما و گرفت، خواهم نان من و کنید. خنک درخت زیر را خودتان شدید. منحرف خود خدمتکار سوی به آن خاطر به که رفت، خواهید خود راه به شما این، او به و شتافت ساره نزد خیمه سوی به ابراهیم و گفته‌ای. که همان طور بکن، چنین گفت: و سوی به ابراهیم و بساز. خاکستر در پخته نان و بورز نرم آرد پیمانہ سه و کن عجله گفت: کند. آماده را آن تا شتافت و داد خدمتکار به و گرفت خوب و نرم گوساله‌ای و دوید گاوان خوردند، آنها و گذاشت، آنها پیش و گرفت بود کرده آماده که را گوساله‌ای و شیر و کره او بود. ایستاده آنها نزد درخت زیر خودش اما

گفت: او است. خیمه در اینک، گفت: پاسخ در او کجاست؟ تو زن سارا، گفت: او به سوی او پسری تو، زن سارا، و آمد خواهم تو نزد فصل، همین در زمان، این در و گشت بازخواهم سارا و ابراهیم می‌شنید. و بود ایستاده خیمه در کنار او، سر پشت سارا اما داشت. خواهد دل در سارا بود. شده متوقف زنانه امور سارا برای و بودند، پیشرفته‌ای سن در و پیر و است. پیر نیز آقایم و است، نیفتاده اتفاق من برای این حال به تا هنوز گفت: و خندید خواهم زاییدن من واقعاً آیا گفت: و خندید خود دل در سارا چرا گفت: ابراهیم به خداوند به زمان این در بود؟ خواهد غیرممکن خدا نزد کلمه‌ای هیچ آیا شده‌ام. پیر که من کرد؟ گفت: و کرد انکار سارا داشت. خواهد پسری سارا و فصل‌ها، در گشت بازخواهم تو سوی

خندیدی. تو بلکه نه، گفت: او و بود. ترسیده زیرا نخندیدم،

شد همراه آنان با نیز ابراهیم نگریستند. عموره و سدوم سوی به و برخاستند آنجا از مردان می‌دهم، انجام که را آنچه بندهام ابراهیم از من گفت: اما خداوند کرد. بدرقه را آنان و همه او در و پرجمعیت، و بزرگ ملتی به شد خواهد تبدیل اما ابراهیم کرد. نخواهم پنهان از پس خانه‌اش و خود پسران به او که می‌دانستم یافت. خواهند برکت زمین ملت‌های را داوری و عدالت تا داشت خواهند نگه را خداوند راه‌های آنها و داد، خواهد فرمان خود گفت: خداوند بیاورد. او بر بود گفته ابراهیم به که را آنچه همه خداوند تا دهند، انجام پس است. بزرگ بسیار آنها گناهان و است، یافته افزایش من به سوی عموره و سدوم فریاد تکمیل است، آمده من سوی به که آنها فریاد طبق بر آیا که ببینم تا آمد خواهم فرود هنوز ابراهیم اما رفتند، سدوم به و بازگشتند آنجا از مردان و بدانم. تا نه، اگر و می‌شوند، هم با بی‌خدا با را عادل آیا گفت: و شد نزدیک ابراهیم و بود. ایستاده خداوند برابر در باشند، شهر در عادل نفر پنجاه اگر شد؟ خواهد بی‌خدا همچون عادل و کرد خواهی نابود خواهی رها عادل نفر پنجاه خاطر به را مکان آن تمام آیا کرد؟ خواهی نابود را آنها آیا بی‌خدا با را عادل که کرد خواهی کاری چنین تو وجه هیچ به باشند؟ آن در اگر کرد، داوری آیا زمین، تمام داوری‌کننده ای وجه! هیچ به شود. بی‌خدا مانند عادل و بکشی آن همه و شهر تمام باشند، سدوم شهر در عادل نفر پنجاه اگر گفت: خداوند کرد؟ خواهی با که کرده‌ام شروع اکنون گفت: پاسخ در ابراهیم و بخشید. خواهم آنها خاطر به را مکان و چهل به عادل پنجاه اگر هستم. خاکستر و خاک من که حالی در بگویم، سخن خداوند نه، گفت: او و کرد؟ خواهی نابود را شهر تمام نفر پنج خاطر به آیا شوند، کم نفر پنج اما گفت: و گفت سخن او با هم باز و بیابم. نفر پنج و چهل آنجا اگر کرد، نخواهم نابودش گفت: و کرد. نخواهم نابود نفر چهل آن خاطر به گفت: و شوند؟ یافت آنجا در نفر چهل اگر و چه؟ شوند یافت آنجا در نفر سی اگر دارد؟ اشکالی چه بگویم سخن اگر خداوند، ای

سخن خداوند با من که آنجا از گفت: و کرد. نخواهم نابودشان نفر سی آن خاطر به گفت: نفر بیست اگر کرد، نخواهم نابود گفت: و چه؟ شوند یافت آنجا در نفر بیست اگر می‌گویم، نفر ده اگر نیست؟ چیزی بگویم، سخن دیگر یک‌بار اگر خداوند، ای گفت: و بیابم. آنجا در از چون رفت، خداوند کرد. نخواهم نابود نفر ده آن به خاطر گفت: و شوند؟ یافت آنجا در بازگشت. خود جای به ابراهیم و کشید، دست ابراهیم با کردن صحبت

۹۱

را آنها لوط چون بود، نشسته سدوم دروازه نزد لوط آمدند. سدوم به عصرگاهان فرشته دو خانه به آقایان، اینک، گفت: و کرد. سجده زمین بر رو و برخاست آنان ملاقات برای دید، راه به برخاسته، زود صبح و بشوید، را خود پاهای و کنید اقامت و شوید منحرف بنده‌تان و کرد اصرار آنها بر و کرد. خواهیم اقامت خیابان در بلکه نه، گفتند: و رفت. خواهید خود و کرد فراهم نوشیدنی آنها برای و شدند وارد خانه‌اش به و شدند منحرف او سوی به آنها را خانه سدومی‌ها، شهر، مردان خوابیدن، از پیش خوردند. و پخت آنها برای بی‌خمیر نان او به و می‌کردند صدا را لوط و هم. با مردم همه بزرگتر، تا جوان از کردند، احاطه با تا بیاور بیرون ما نزد را آنها آمدند؟ تو نزد امشب که مردانی آن هستند کجا می‌گفتند: بست. خود سر پشت را در و رفت بیرون در آستانه به آنها به سوی لوط کنیم. نزدیکی آنها نشناخته‌اند، را مردی که دارم دختر دو نکنید. بدی وجه هیچ به برادران، ای گفت: آنها به او کنید، رفتار است خوشایند برایتان که هرطور آنها با و آورد خواهیم بیرون شما نزد را آنها آورده‌اند. پناه من خانه سقف زیر به همین خاطر به زیرا نکنید، ستم مردان این به فقط تو با اکنون پس کنی؟ داوری اینکه نه باشی، غریب که آمدی تو برو! کنار آنجا او: به گفتند در تا شدند نزدیک و آوردند فشار شدت به لوط مرد به و آنها. با تا کرد خواهیم رفتار بدتر

خانه داخل به خودشان سوی به را لوط و کردند دراز را خود دست‌های مردان بشکنند. را به بزرگ، تا کوچک از بودند، خانه در بر که را مردانی اما بستند. را خانه در و کشیدند، تو برای اینجا آیا گفتند: لوط به مردان شدند. سرگردان در، جستجوی در آنها و زدند، کوری او است، شهر این در تو برای دیگری کس اگر یا هستند؟ دخترانی یا پسرانی، یا دامادهایی، پیش آنها فریاد چون می‌کنیم، نابود را مکان این ما زیرا بیاور. بیرون مکان این از را با و رفت بیرون لوط کنیم. نابود را آن تا فرستاد را ما خداوند و شد، بلند خداوند بیرون مکان این از و برخیزید گفت: و گفت سخن بودند گرفته را دخترانش که دامادهایش دامادهایش پیش در او که می‌رسید نظر به اما می‌کند. نابود را شهر خداوند زیرا بروید، و واداشتند شتاب به را لوط فرشتگان رسید، فرا سپیده‌دم که هنگامی می‌کند. شوخی با نیز تو مبادا تا برو، بیرون و بردار داری که را خود دختر دو و خود زن و برخیز گفتند: همسرش دست و او دست فرشتگان و شدند، آشفته و شوی. هلاک شهر این بی‌قانونی‌های کرد. رحم را او خداوند چون گرفتند، را دخترش دو دست‌های و

سر پشت به بده، نجات را خود جان گفتند: بردند، بیرون به را آنها هنگامی که شد چنین و شوی. هلاک آنها با که مبادا ببر، پناه کوه به مایست، اطراف منطقه تمام در و مکن، نگاه یافت تو روی پیش را رحمت بندهات که آنجا از خداوند، می‌کنم التماس گفت: آنها به لوط اما من، جان داشتن نگه زنده برای کردی بزرگ می‌دهی انجام من بر که را خود عدالت و اینک بمیرم. و گیرند فرا مرا بدی‌ها که مبادا یابم، نجات کوه به که بود نخواهم قادر من خواهم نجات آنجا در و است، کوچک که است، نزدیک آنجا به من بردن پناه برای شهر این از اینک گفت: او به و ماند. خواهد زنده تو خاطر به من جان و نیست؟ کوچک آیا یافت. نکتم. نابود گفتمی سخن درباره‌اش که را شهری که سخن، این بر و کردم تعجب تو چهره آنجا به تو که زمانی تا دهم انجام کاری نمی‌توانم زیرا یابی، نجات آنجا در تا بشتاب پس وارد لوط و کرد طلوع زمین بر خورشید نامید. صوغر را شهر آن نام دلیل همین به بررسی.

و باراند. آسمان از خداوند جانب از آتش و گوگرد غموره و سدوم بر خداوند و شد. صوغر گیاهان و را شهرها ساکنان همه و را پیرامون منطقه تمام و کرد واژگون را شهرها این ابراهیم شد. تبدیل نمک ستون به و کرد نگاه سر پشت به او زن و را. زمین از رویان شده و سدوم روی بر او و بود. ایستاده خداوند از پیش که رفت جایی به و برخاست زود صبح می‌رفت، بالا زمین از شعله‌ای اینک که دید و اطراف، ناحیه روی بر و نگریست، عموره کرد، نابود را اطراف منطقه شهرهای همه خدا که هنگامی که شد چنین و کوره. بخار مانند خداوند که زمانی در فرستاد، بیرون ویرانی میان از را لوط و آورد یاد به را ابراهیم خدا می‌کرد. نابود بود ساکن آنها در لوط که را شهرهایی

در شدن ساکن از او زیرا او، با دخترش دو و او شد، ساکن کوه در و رفت بالا صوغر از لوط ما پدر گفت: جوانتر به بزرگتر او. با دخترش دو و او شد، ساکن غار در و می‌ترسید، صوغر زمین تمام برای چنان که بیاید، ما سوی به که نیست زمین روی بر هیچ‌کس و است، پیر نسلی پدرمان از و بخوابیم، او با و بنوشانیم، شراب پدرمان به و بیا است. شایسته پدرش با و شد وارد بزرگتر دختر و نوشاندند، شراب پدرشان به شب آن در آنها برانگیزیم. افتاد اتفاق ندانست. برخاستنش هنگام نه و خوابیدنش هنگام نه او و خوابید، شب آن در نیز امشب بیا خوابیدم، پدرمان با دیروز من اینک گفت: کوچکتر به بزرگتر بعد، روز در که در آنها برخیزانیم. نسلی پدرمان از و بخواب، او با و شو وارد تو و بنوشانیم، شراب را او او و خوابید، پدرش با و شد وارد جوان‌تر دختر و نوشاندند، شراب پدرشان به نیز شب آن شدند. باردار پدرشان از لوط دختر دو و برخاست. هنگام چه و خوابید او هنگام چه نفهمید موابیان پدر این من، پدر از گفت: و نامید مواب را او نام و زایید پسری بزرگتر دختر و از پسر این گفت: و نهاد عمون را او نام و زایید پسری نیز جوان‌تر دختر امروز. به تا است امروز. به تا است عمونیان پدر او است، من نژاد

و گزید سکونت شور و قاشد بین و کرد حرکت جنوب سرزمین سوی به آنجا از ابراهیم و زیرا است، من خواهر او که گفت همسرش، ساره، درباره ابراهام کشید. غربت جرارا در ایبملک، اما بکشند. را وی او خاطر به شهر مردان مبدا است، من همسر او که بگوید ترسید گفت: و آمد ایبملک سوی به شبانه خواب در خدا و گرفت. را ساره و فرستاد جرار، پادشاه است. کرده زندگی مردی با او زیرا گرفته‌ای، که زنی آن سبب به مرد خواهی تو اینک خواهی هلاک را عادل و ندانسته قومی آیا خداوند، گفت: و نکرد لمس را او اما ایبملک است؟ برادرم که نگفت من به نیز این و است؟ خواهرم که نگفت من به خودش آیا کرد؟ من گفت: او به خواب در خدا دادم. انجام پاکیزه دستان با و پاک دل را کار این من به نکنی، گناه من به تا بخشیدم را تو من و دادی، انجام پاک دل را کار این تو که دانستم او که زیرا بازده، مرد آن به را زن اما اکنون کنی. لمس را او تو که ندادم اجازه خاطر همین بازگردانی، را او اگر اما ماند. خواهی زنده تو و کرد خواهد دعا تو برای او و است، پیامبر همه و برخاست، زود صبح ایبملک و مرد. خواهید توست آن از آنچه همه و تو که بدان بسیار مردان همه و گفت، آنها گوش به را سخنان این همه و خواند، را خود خدمتکاران کردی؟ ما به که است کاری چه این گفت: او به و فراخواند را ابراهام ایبملک و ترسیدند. که کاری آوردی؟ من پادشاهی بر و من بر بزرگی گناه که کرده‌ایم گناهی تو به ما مگر این که دیدی چیزی چه گفت: ابراهام به ایبملک کرده‌ای. من به تو کرد، نخواهد هیچ کس خاطر به مرا و نیست، مکان این در پارسایی پس گفتم، زیرا گفت: ابراهیم کردی؟ را کار و مادر، جانب از نه اما است، پدر جانب از من خواهر او واقع، در و کشت. خواهند من زن این گفتم: او به آورد، بیرون پدرم خانه از مرا خدا هنگامی که شد چنین و شد. من زن او است. من برادر که بگو شویم، داخل که جایی هر در داد؛ خواهی انجام من برای را عدالت

و داد ابراهیم به و گرفت کنیزان و خادمان گوساله‌ها، گوسفندان، دیدراخما، هزار ابیملک
توست، روی پیش من زمین اینک گفت: ابراهام به ابیملک و بازگرداند. او به را او زن سارا،
به دیدراخما هزار اینک گفت: سارا به اما کن. سکونت باشد، خوشایند تو به که جا هر در
هستند، تو با که آنان همه برای و بود، خواهد تو چهره احترام برای این‌ها داده‌ام، تو برادر
را او کنیزان و او زن و ابیملک خدا و کرد، دعا خدا نزد ابراهیم بگو. راست چیز همه در و
به بود، بسته بیرون از ابیملک خانه در را رحم‌ها همه خداوند زیرا زاییدند. آنان و داد، شفا
ابراهیم. زن ساره، خاطر

۱۲

داد، انجام سارا برای خداوند و بود، گفته که همان‌طور کرد، دیدار سارا از خداوند و
در زایید، پیری در ابراهیم برای پسری شدن، حامله از پس و بود. گفته سخن که همان‌طور
شده متولد او برای که را خود پسر نام ابراهام و بود. گفته او به خداوند که زمانی همان
کرد، ختنه هشتم روز در را اسحاق ابراهام نامید. اسحاق بود، زاییده او برای سارا که بود،
او به پسرش اسحاق وقتی بود، ساله صد ابراهیم و بود. داده فرمان او به خدا که همان‌طور
کرد. خواهد شادی من با بشنود که هر زیرا آورد، خنده به مرا خداوند گفت: سارا شد. داده
در من زیرا می‌دهد؟ شیر کودکی به سارا که گفت خواهد ابراهیم به کسی چه گفت: و
بزرگی ضیافت ابراهیم و شد، گرفته شیر از و کرد رشد کودک و زاییده‌ام. پسری پیری‌ام
را مصری هاجر پسر سارا اما شد. گرفته شیر از پسرش، اسحاق، که روزی آن در کرد برپا
کنیز این گفت: ابراهیم به و می‌کرد، بازی خودش پسر اسحاق با که دید بود، ابراهیم از که
این اما شد. نخواهد وارث اسحاق من پسر با کنیز این پسر زیرا کن، بیرون را پسرش و
این گفت: ابراهیم به خدا کرد. جلوه سخت بسیار ابراهیم نظر در پسرش درباره سخن

او صدای به بگوید، تو به سارا چه هر نباشد. سخت تو نظر در کنیز و پسر درباره موضوع ملتی به نیز را کنیز این پسر و شد. خواهد خوانده اسحاق طریق از تو نسل زیرا کن، گوش مشک و نان‌ها و برخاست صبح ابراهام توست. نسل از او که زیرا کرد، خواهم تبدیل بزرگ بیابان در و رفت او فرستاد. را او و گذاشت او شانه بر را کودک و داد هاجر به و گرفت آب درخت یک زیر را کودک او و شد، تمام مشک از آب اما شد. سرگردان سوگند چاه نزدیک گفت: زیرا کمان، پرتاب مانند نشست، دور از او مقابل در و بود رفته انداخت. صنوبر خدا گریست. و زد فریاد کودک نشست، او مقابل در و ببینم. را کودکم مرگ نمی‌خواهم او به و داد ندا آسمان از را هاجر خدا فرشته‌ی و شنید، بود که مکانی از را کودک صدای شنیده هست که مکانی از را کودک صدای خدا زیرا مترس، هاجر؟ است شده چه گفت: خواهم بزرگ ملتی را او زیرا دار، نگه خود دست به را او و بگیر را کودک و برخیز است. پر آب از را مشک و رفت و دید، زنده آب از چاهی و کرد، باز را او چشمان خدا و ساخت. و گزید، سکونت بیابان در و کرد، رشد او و بود، کودک با خدا و داد. آب کودک به و کرد گرفت. مصر فاران از زنی او برای مادرش و شد، ساکن بیابان در او و شد. کمانداز

به او سپاه ارشد فرمانده فیکل و او مشاور اخزت و ابیملک که شد چنین زمان آن در و من برای خدا به پس اکنون توست. با می‌دهی انجام که کاری هر در خدا گفتند: ابراهام اساس بر بلکه من، نام به نه و من فرزندان به نه کرد، نخواهی ستم من به که بخور سوگند خواهی چنین شدی، ساکن آن در که زمینی با و من با نیز تو کردم، تو با من که عدالتی که آب چاه‌های درباره را ابیملک ابراهیم و خورد. خواهم سوگند من گفت: ابراهیم و کرد. کسی چه نمی‌دانستم گفت: او به ابیملک و کرد. سرزنش بودند، گرفته ابیملک خدمتکاران ابراهام و امروز. جز شنیده‌ام، من نه و دادی، خبر من به تو نه است، کرده تو با را کار این بره هفت ابراهیم و بستند. عهد دو هر و داد، ابیملک به و گرفت را گوساله‌ها و گوسفندان از ماده بره هفت این گفت: ابراهام به ابیملک و کرد. برپا جداگانه را گوسفندان از ماده

بره هفت این که گفت ابراهیم و گذاشته‌ای؟ کنار جداگانه را آنها که هستند چه گوسفندان این به کنده‌ام. را چاه این من که باشند شهادتی من برای تا گرفت، خواهی من از را ماده چاه در آنها و خوردند. سوگند آنجا در دو هر زیرا نامید، سوگند چاه را مکان آن نام سبب، او سپاه ارشد فرمانده فیکول و او، مشاور اخوزات ابیملک، سپس بستند. پیمانی سوگند و کاشت سوگند چاه بر مزرعه‌ای ابراهام و بازگشتند. فلسطینیان سرزمین به و برخاستند روزهای فلسطینیان سرزمین در ابراهام خواند. را جاودان خدای خداوند، نام آنجا در شد. ساکن بسیاری

۲۲

اینک گفت: او و ابراهیم. ابراهیم، گفت: او به و آزمود را ابراهیم خدا سخنان، این از پس و او و برو بلند سرزمین به و بگیر را اسحاق داشتی، دوست که را محبوبت پسر گفت: و من. کن. تقدیم سوختنی قربانی عنوان به گفت، خواهم تو به که کوه‌هایی از یکی بر آنجا در را پسر اسحاق و گرفت خود با خدمتکار دو و کرد زین را خود الاغ و برخاست صبح ابراهیم به خدا که مکانی به و رفت و برخاست شکافت، سوختنی قربانی برای را هیزم‌ها و را خود دور از را مکان آن و گرفت بالا به را خود چشمان ابراهیم و آمد. سوم روز در بود گفته او خواهیم آنجا تا پسر و من بنشینید، الاغ با اینجا گفت: خود خدمتکاران به ابراهیم و دید. را سوختنی قربانی چوب‌های ابراهیم گشت. باز خواهیم شما نزد پرستش از پس و رفت، هم با دو آن و گرفت، دست به را شمشیر و آتش و گذاشت، پسرش اسحاق بر و گرفت اینک گفت: فرزندم؟ می خواهی، چه گفت: او پدر. گفت: پدرش، ابراهیم، به اسحاق رفتند. فرزندم، ای گفت: ابراهام کجاست؟ سوختنی قربانی برای گوسفند هستند، چوب‌ها و آتش به رفتند. هم با دو هر و کرد. خواهد فراهم سوختنی قربانی برای را گوسفندی خود خدا

را هیزم‌ها و ساخت قربانگاهی آنجا در ابراهیم و رسیدند، بود گفته او به خدا که مکانی و داد. قرار هیزم‌ها بالای قربانگاه بر را او بسته، را خود پسر اسحاق و گذاشت، آن روی خداوند فرستاده و بکشد. را پسرش و بگیرد را شمشیر تا کرد دراز را خود دست ابراهیم را خود دست گفت: و من. اینک گفت: او و ابراهیم! ابراهیم، گفت: و داد ندا آسمان از را او پسر و می‌ترسی خدا از تو که دانستم اکنون زیرا مکن، او به کاری هیچ و مگذار پسر بر دید و کرد نگاه و برد بالا را خود چشمان ابراهام و نکردی. دریغ من برای را خود محبوب او و گرفت را قوچ و رفت ابراهام و است. شده گرفتار شاخ‌هایش به بوته‌ای در قوچی که کرد. تقدیم سوختنی قربانی عنوان به پسرش اسحاق جای به را

و شد. دیده خداوند کوه در بگویند: امروز تا نامید، دید خداوند را مکان آن نام ابراهیم و خوردم، سوگند خودم به گفته، داد ندا آسمان از دوم بار را ابراهیم خداوند، فرشته محبوبت پسر از نکردی دریغ و کار، این دادی انجام اینکه به خاطر خداوند، می‌گوید ستارگان چون کرد، خواهم کثیر را ذریه‌ات و داد خواهم برکت را تو واقعاً یا من، به خاطر خواهد ارث به را دشمنان شهرهای ذریه‌ات و دریاست، کنار بر که ماسه‌ای چون و آسمان اطاعت من صدای از تو که زیرا یافت، خواهند برکت تو نسل در زمین ملت‌های همه و برد. رفتند. سوگند چاه به هم با برخاسته و برگشت، خود خدمتکاران به سوی ابراهام اما کردی. شد. ساکن سوگند چاه در ابراهام و

ناحور برای نیز ملکه اینک گفتند: و دادند خبر ابراهیم به که شد چنین سخنان این از پس و سوریان، پدر کموئیل و او، برادر بوز و نخست‌زاده، عوز را است. زاده پسرانی تو برادر که بودند پسر هشت این زایید. را ربکا بتوئیل، بتوئل. و یلداف، و فالدس، و آزائو، و حزاد، جاهام و تَبِک نیز او بود، رثوما نامش که صیغه‌اش و زایید. ابراهیم، برادر ناحور، برای ملکا زایید. را مَعْکا و تاحش و

درگذشت؛ است، دره در که اربوک شهر در سارا و بود. سال هفت و بیست و صد سارا عمر ماتم و سوگواری سارا برای تا آمد ابراهام و است. کنعان سرزمین در حبرون همان این مسافری و غریب گفت: حیت پسران به ابراهیم و برخاست مرده‌اش از ابراهیم و بگیرد. پیش از را مرده‌ام و بدهید، من به شما میان در قبری مالکیت پس شما، میان در هستم ای بشنو ارباب. نه، گفتند: و دادند پاسخ ابراهیم به حیت پسران کرد. خواهم دفن خود ما گورستان‌های برگزیده‌ترین در را خود مرده هستی. ما میان در تو خدا، جانب از پادشاه در را خود مرده تا کرد نخواهد دریغ تو از را خود گورستان ما از هیچ‌یک زیرا کن، دفن و کرد. تعظیم حیت، پسران یعنی سرزمین، آن مردم به و برخاست ابراهام کنی. دفن آنجا روی پیش از مرا مرده که دارید میل خود جان در اگر گفت: و گفت سخن آنها به ابراهیم بگذار و بگوئید. سخن من درباره صوحر پسر افرون با و بشنوید مرا سخن کنم، دفن خود نقره اندازه به بدهد. من به اوست، زمین از بخشی در و اوست آن از که را دوگانه غار پسران میان در افرون باشد. آرامگاه مالکیت تا بدهید من به شما میان در را آن ارزشمند و خت پسران همه که حالی در گفت، ابراهام به پاسخ در ختی افرون و بود، نشسته خت آن بشنو: مرا سخن و ارباب، ای باش، من نزد می شنیدند: می شدند داخل شهر به که آنان تو به را آن شهروندانم، همه روی پیش می‌دهم. تو به است، آن در که غاری آن و مزرعه افرون به و کرد. سجده سرزمین آن مردم پیش در ابراهیم و کن. دفن را خود مرده داده‌ام. من از را زمین نقره بشنو، مرا هستی، من برابر در تو چون گفت: سرزمین آن مردم برابر در نه، گفت، و داد پاسخ ابراهیم به افرون کرد. خواهم دفن آنجا در را خود مرده من و بگیر، چیزی چه این اما است، نقره دیدراخم چهارصد ارزش به زمینی که شنیده‌ام من ارباب، ابراهیم و شنید، را افرون سخن ابراهیم و کن. دفن را خود مرده تو تو؟ و من بین است

نقره درهم دو چهارصد بازگرداند: افرون به بود، گفته حیت پسران گوش در که را نقره‌ای است، ممری مقابل در که بود، دوگانه غار در که عفرون زمین و بازرگانان. نزد شده پذیرفته آن مرزهای در آنچه هر و بود، زمین در که درختی هر و بود، آن در که غاری و زمین ایستاد؛ داخل شهر به که کسانی همه و حِت پسران پیشگاه در مالکیت به ابراهیم، به دور به ممبره مقابل در که دوگانه مزرعه غار در را خود همسر سارا، ابراهام این، از پس می شدند. آن در که غاری و زمین و است. کنعان سرزمین در حبرون همان این کرد؛ دفن دارد، قرار شد. تصدیق قبر مالکیت به عنوان ابراهیم به حیت پسران از بود،

۴۲

برکت چیز همه در را ابراهیم خداوند و بود، پیشرفته روزگار در که بود پیرمردی ابراهیم و بود. داده

زیر را دستت گفت: چیزهایش، همه بر حاکم خانه‌اش، بزرگتر خدمتکارش، به ابراهیم و برای که می‌دهم سوگند زمین خدای و آسمان خدای خداوند، به را تو و بگذار. من ران به بلکه نگیری. دارم، سکونت آنها میان در من که کنعانیان دختران از زنی اسحاق، پسر اسحاق پسر برای و من، قبيله به و رفت، خواهی شدم، متولد من که جایی من، سرزمین این به من با که نخواهد زن آن اگر گفت: او به خدمتکار گرفت. خواهی زنی آنجا از به ابراهیم برگردانم؟ آمده‌ای بیرون آنجا از که سرزمینی به را پسرت آیا بازگردد، سرزمین زمین، خدای و آسمان خدای خداوند، برنگردانی. آنجا به مرا پسر که باش مواظب گفت: او گفت سخن من به که آورد، بیرون شدم متولد آن در که سرزمینی از و پدرم خانه از مرا که خودش داد، خواهم تو نسل به و تو به را سرزمین این فرمود: و خورد سوگند من به و

گرفت. خواهی همسری پسرم برای آنجا از تو و فرستاد، خواهد تو روی پیش را فرشته‌اش پسر فقط بود، خواهی پاک من سوگند از برود، سرزمین این به تو با که نخواهد زن آن اگر و گذاشت خود، ارباب ابراهیم، ران زیر را خود دست خدمتکار و برنگردان. آنجا به را من از و گرفت خود ارباب شتران از شتر ده خدمتکار و خورد. سوگند او به کلام این درباره و رفت. ناخور شهر به میان‌رودان به برخاسته و برد، خود با خود ارباب خوب چیزهای همه آب‌کش زنان که هنگامی خواباند، روز او آخر در آب، چاه کنار شهر، از بیرون را شترها او می‌آیند. بیرون

با و گردان کامیاب خود پیشگاه در مرا امروز ابراهیم، من ارباب خدای خداوند، ای گفت: و شهر ساکنان دختران و ایستاده‌ام، آب چشمه بر من اینک کن. رحمت ابراهیم من ارباب خم را خود آب کوزه بگویم، او به من که باکره‌ای دختر و می‌آیند. بیرون آب کشیدن برای از تا کرد خواهم سیراب نیز را تو شترهای و بنوش تو بگوید، من به او و بنوشم، تا کن خواهم این در و کرده‌ای، آماده اسحاق بندهات برای که است همان این بایستند، نوشیدن کرده‌ای. رحمت ابراهیم من ارباب با که دانست

آن می‌آمد، بیرون ریکا اینک برساند، پایان به را خود دل در گفتن سخن او آنکه از پیش و شانه‌های بر را آب کوزه و بود، شده متولد ابراهیم، برادر ناحور، زن ملکا، پسر بتوئیل، از که نشناخته را او مردی هیچ و بود دوشیزه بود، زیبا بسیار ظاهر به دوشیزه آن داشت. خود او ملاقات به خدمتکار آمد. بالا و کرد پر را خود آب کوزه رفت، پایین چشمه به او بود. و شتافت و ارباب. بنوش، گفت: اما او بنوشان. من به کوزه‌ات از آب کمی گفت: و دوید گفت: و ایستاد. باز نوشیدن از که تا نوشاند، او به و آورد پایین خود بازوی بر را آب کوزه آب‌خور در را آب کوزه و شتافت و بنوشند. همه تا کشید خواهم آب نیز تو شترهای برای او مرد آن کشید. آب شترها همه برای و بکشد، آب دوباره تا دوید چاه سوی به و کرد، تهی

کرده موفق را او راه خداوند آيا که بداند تا می کرد سکوت و می کرد مشاهده دقت با را
مرد آن ایستادند، باز نوشیدن از شترها همه که زمانی که شد چنین و نه. یا است
ده آنها وزن که گرفت او دستهای بر دستبند دو و درخم، یک وزن به طلایی گوشواره‌های
جایی پدرت خانه در آيا بگو، من به هستی؟ که دختر گفت: و پرسید او از و بود. طلا مثقال
برای را او که ملخاس پسر هستم، بتوئیل دختر من گفت: او به او بمانیم؟ تا هست ما برای
داریم. نیز اقامت برای جایی و هست ما نزد فراوان علوفه و گاه گفت: او به و زایید. ناخور
ارباب خدای خداوند، باد متبارک گفت: و کرد. سجده خداوند به بود، شده خشنود که مرد و
برادر خانه به مرا خداوند و نکرد، رها من ارباب از را خود حقیقت و عدالت که ابراهیم، من
ریکا سخنان. این طبق داد گزارش مادرش خانه به و دوید کنیز و کرد. راهنمایی من ارباب
و دوید. بود چشمه نزد بیرون که مرد آن به سوی لابان و بود، لابان نامش که داشت برادری
سخنان چون و دید، خواهرش دستهای در را دستبندها و گوشواره‌ها چون که شد چنین
مرد آن نزد است، گفته سخن من به این گونه مرد این می گفت: که شنید را خواهرش ریکا
برکت یافته ای شو، داخل بیا گفت: او به و بود. ایستاده چشمه کنار شتران بر که آمد
وارد مرد شتران. برای جایی و کرده‌ام آماده را خانه من ایستاده‌ای؟ بیرون چرا خداوند،
خود پاهای شستن برای آب و داد شترها به علوفه و گاه و کرد تخلیه را شترها و شد خانه
گفت: و بخورند، تا گذاشت آنها پیش را نان‌ها و داد. بودند او با که مردانی پاهای و
بگو. گفت: و بگویم. را خود سخنان تا خورد نخواهم

برافراشته او و داد برکت بسیار را من ارباب خداوند، هستم. ابراهام خدمتکار من گفت: و
و داد. الاغها و شتران کنیزان، و بندگان طلا، و نقره و گوساله‌ها و گوسفندان او به و شد،
داشت چه هر او و شد، پیر او آنکه از پس زایید من ارباب برای پسری من، ارباب زن سارا،
در من که کنعانیان دختران از زنی پسر من برای گفت: و داد سوگند مرا من ارباب و داد. او به
و قبیله‌ام، به و رفت خواهی پدرم خانه به اما گرفت. نخواهی هستم غریب آنها سرزمین

نخواهد من با زن که مبادا من: ارباب به اما گفتم گرفت. خواهی زنی پسر من برای آنجا از خود بوده‌ام، خوشایند او پیشگاه در من که خدایی خداوند گفت: من به و رفت.

از پسر من برای زنی تو و کرد، خواهد کامیاب را تو راه و فرستاد خواهد تو با را فرستاده‌اش هنگامی زیرا بود، خواهی بی‌گناه من نفرین از آنگاه گرفت. خواهی پدرم خانه از و قبیله‌ام به که امروز و بود. خواهی بی‌گناه من سوگند از ندهند، تو به و بیایی من قبیله به اگر که می‌روم آن در اکنون که مرا راه تو اگر ابراهیم، آقای خدای خداوند، ای گفتم: آمد، چشمه آب کشیدن برای شهر مردان دختران و ایستاده‌ام، آب چشمه بر من اینک می‌کنی، موفق و بنوشان، من به آب اندکی کوزه‌ات از بگویم: او به من که دوشیزه‌ای آن و می‌آیند، بیرون که است زنی همان این کشید، خواهم آب نیز شترهایت برای و بنوش، نیز تو بگوید: من به ارباب به که دانست خواهم این از و است، کرده آماده اسحاق خود خدمتکار برای خداوند برسانم، پایان به را ذهنم در گفتن سخن من آنکه از پیش و کرده‌ای. رحمت ابراهیم من رفت پایین چشمه به و داشت، شانه‌هایش بر آب کوزه که حالی در آمد، بیرون ریکا ناگهان خود بازوی از را آب کوزه شتاب با و بنوشان. آب من به گفتم: او به من و کشید، آب و شترها و نوشید، او و کرد. خواهم سیراب هم را شترهایت و بنوش، تو گفت: و آورد پایین دختر من گفت: او بگو. من به هستی؟ که دختر گفتم: و پرسیدم او از و کرد. سیراب را دستبندها و گذاشتم او بر را گوشواره‌ها و زاپید. را او ملکه که هستم ناحور پسر بتوئیل، سرور ابراهیم، خدای خداوند و کردم پرستش را خداوند شده، خشنود و او. دست‌های بر را برای را سرورم برادر دختر تا ساخت کامیاب راستی راه در مرا که خواندم، متبارک را من اگر اما و می‌دهید، انجام عدالت و رحمت من ارباب به نسبت شما اگر پس بگیرم. پسرش بازگردم. چپ یا راست به تا بگویید من به نه،

نخواهیم قادر ما است، شده صادر خداوند جانب از امر این گفتند: پاسخ در بتوئیل و لابان و بگیر را او توست، روی پیش ریکا اینک بگویم. خوب یا بد سخنی تو برابر در که بود

ابراهیم خدمتکار چون اما است. گفته خداوند چنان که باشد، تو ارباب پسر زن او و برو، و طلایی و نقره‌ای ظروف خدمتکار و کرد. سجده خداوند به زمین بر شنید، را آنها سخنان نوشیدند، و خوردند و داد. او مادر به و او برادر به هدایا و داد، ربکا به و آورد بیرون لباس به تا کنید روانه مرا گفت: و برخاست صبح و خوابیدند. و بودند، او با که مردانی و او آن از بعد و بماند ما نزد روز ده باکره دختر گفتند: مادرش و او برادران بروم. اربابم سوی ساخته موفق برایم مرا راه خداوند و ندارید، نگه مرا گفت: آنها به او اما رفت. خواهد از و بخوانیم را خدمتکار بیایید گفتند، اما آنها بروم. اربابم سوی به تا بفرستید مرا است. گفت: او رفت؟ خواهی مرد این با آیا گفتند: او به و خواندند را ربکا و بپرسیم. او دهان او با که را آنها و ابراهیم خدمتکار و او، دارایی‌های و خود، خواهر ربکا، و رفت. خواهم شو، ده‌هزار هزاران ما، خواهر گفتند: او به و دادند برکت را ربکا و فرستادند. بیرون بودند شترها بر و برخاستند او کنیزان و ربکا ببرند. ارث به را دشمنان شهرهای تو فرزندان و رفت. برداشته را ربکا خدمتکار و رفتند، مرد آن با و شدند سوار

و بود. ساکن جنوبی سرزمین در او و می‌گذشت، بینایی چاه راه از بیابان در اسحاق کرده، بلند را خود چشمان و رفت، بیرون دشت به عصر سوی به گفتگو برای اسحاق شتر از و دید، را اسحاق و گرفت بالا را چشمانش ربکا و می‌آمدند. که دید را شترهایی کیست؟ می‌آید ما ملاقات به دشت در که مردی آن گفت: خدمتکار به و پرید. پایین کارهایی همه خدمتکار و پوشید. و گرفت را روسری او است. من ارباب این گفت: خدمتکار به را ربکا و شد وارد مادرش خانه به اسحاق کرد. بازگو اسحاق به بود، داده انجام که را یافت. تسلی مادرش، ساره، درباره اسحاق و داشت دوست را او و گرفت زنی

مادیام، مادال، بیزان، زومبران، وی برای او بود. کتورا نامش که گرفت زنی ابراهیم اما و لتوشیم و آشوریم ددان پسران و زایید، را ددان و سبا ایزان زایید. را سوییه و ییسبوک قطوره پسران اینها همه الداجا. و ابیدا خنوخ، افیر، جفر، مدیام: پسران بودند. لاومیم پسران به ابراهیم و داد. اسحاق پسرش به را خود دارایی‌های تمام ابراهیم بودند.

و کرد دور پسرش اسحاق از را آنها بود، زنده هنوز که حالی در و داد هدایا خود صیغه‌های زیست، او که بودند ابراهیم عمر سال‌های این‌ها فرستاد. شرق سرزمین به شرق، سوی به مرد، روزها از پر و پیرمرد خوب، پیری در و شد ناتوان ابراهام و سال. پنج و هفتاد و صد در کردند، دفن دوگانه غار در را او او، پسران اسماعیل، و اسحاق و پیوست. خود قوم به و از ابراهیم که را غاری و مزرعه است. ممری مقابل در که حیثی، سعر پسر عفرون مزرعه که شد واقع و کردند. دفن را او همسر سارا، و ابراهیم آنجا در آورد، به دست حیت پسران شد. ساکن رؤیا چاه نزد اسحاق و داد برکت را او پسر اسحاق خدا ابراهیم، مرگ از پس برای را او سارا، کنیز مصری، هاجر که هستند، ابراهیم پسر اسماعیل، نسل‌های اینها او: نسل‌های نام‌های اساس بر هستند، اسماعیل پسران نام‌های این‌ها و زایید. ابراهیم و خندان، و مسه، و دوما، و مسما، و مسام. و نبذیل قیدار، نبایوت، اسماعیل، نخست‌زاده در آنها نام‌های اینها و هستند، اسماعیل پسران اینها قدما. و نافس، و یتور، و تیمان، زندگی سال‌های این‌ها و ملت‌هایشان. حسب بر حاکم دوازده اردوگاه‌هایشان: و خیمه‌ها از او پیوست. خود نژاد به و مرد شده ناتوان و سال، هفت و سی و صد بود، اسماعیل در او گزید. سکونت آشور، سوی به رسیدن تا است مصر مقابل در که شور، تا حویلات شد. ساکن برادرانش همه مقابل

ساله چهل اسحاق زایید. را اسحاق ابراهیم است، ابراهیم پسر اسحاق نسل‌های این‌ها و برای را سوری لابان خواهر سوری، مسوپوتامیای از سوری بتوئیل دختر ریکا، وقتی بود نازا او زیرا می‌کرد، التماس خداوند نزد همسرش، ریکا، درباره اسحاق گرفت. زنی به خود

و می‌جستند، او درون در کودکان شد. حامله همسرش، ریکا، و شنید، را او دعای خدا و بود، از تا رفت پس است؟ من برای این چرا پس باشد، من برای چنین است قرار اگر گفت: او جدا تو شکم از قوم دو و هستند تو رحم در ملت دو گفت: او به خداوند و بپرسد. خداوند خواهد خدمت را کوچکتر بزرگتر، و داشت خواهد برتری دیگر قوم بر قومی شد؛ خواهند نخست‌زاده بودند. او شکم در دوقلوها اینک و رسید، پایان به او زاییدن روزهای و کرد. از پس و نهادند. عیسو را او نام و پشمالو، پوستی مانند بدنش تمام و بود سرخ آمد؛ بیرون یعقوب را او نام و بود، گرفته را عیسو پاشنه دستش که حالی در آمد، بیرون برادرش این، رشد جوان مردان آورد. دنیا به را آنها ریکا که هنگامی بود، ساله شصت اسحاق نامید. بود ساده مردی یعقوب اما روستایی، می‌دانست، کردن شکار که بود مردی عیسو و کردند، بود، او برای خوراک او شکار زیرا داشت، دوست را عیسو اسحاق بود. ساکن خانه در که داشت. دوست را یعقوب ریکا اما

یعقوب به عیسو و آمد. بود ناتوان که حالی در صحرا از عیسو و پخت آبگوشتی یعقوب خوانده ادوم او نام رو این از شده‌ام. ضعیف که زیرا بخوران، سرخ آش این از مرا گفت: گفت: عیسو و بفروش. من به را خود نخست‌زادگی حق امروز گفت: عیسو به یعقوب شد. و دارد؟ فایده‌ای چه من برای نخست‌زادگی حق این پس هستم، مردن حال در من اینک عیسو و خورد، سوگند او برای او و بخور. سوگند من برای امروز گفت: او به یعقوب خورد او و داد، عدس آبگوشت و نان عیسو به یعقوب فروخت. یعقوب به را نخست‌زادگی شمرد. خوار را نخست‌زادگی عیسو و رفت، و برخاست و نوشید، و

بود، شده واقع ابراهیم زمان در که پیشین قحطی آن از غیر داد، رخ سرزمین آن بر قحطی به گفت: و شد ظاهر او به خداوند رفت. جرار به فلسطینیان، پادشاه ابیملک، نزد اسحاق و ساکن سرزمین این در و کن. سکونت گفت خواهم تو به که سرزمینی در بلکه نرو، مصر این تمام تو نسل به و تو به زیرا داد، خواهم برکت را تو و بود خواهم تو با من و شو، و کرد. خواهم برپا خوردم پدرت ابراهیم به که را سوگندی و بخشید، خواهم را سرزمین داد خواهم را سرزمین این تو نسل به و کرد خواهم کثیر آسمان ستارگان چون را تو نسل صدای از تو، پدر ابراهیم، که آنجا از یافت خواهند برکت تو نسل در زمین ملت‌های همه و داشت. نگه را من قوانین و من مقررات من، فرمان‌های من، احکام و کرد اطاعت من گفت: او و پرسیدند، او همسر ربکا، درباره مکان آن مردان شد. ساکن جرار در اسحاق خاطر به را او مکان آن مردان مبادا است، من همسر که بگوید ترسید زیرا است. من خواهر پادشاه ابیملک، و گذشت، آنجا در طولانی زمان مدت بود. ظاهر زیبای او چون بکشند، ربکا اسحاق ابیملک می‌کرد. بازی همسرش، ربکا، با که دید را اسحاق و کرد نگاه پنجره از جرار، او به اسحاق است؟ من خواهر گفتمی چرا است؟ تو زن او واقعاً آیا گفت: او به و خواند را کردی؟ ما با که بود کاری چه این گفت: او به ابیملک بمیرم. او خاطر به مبادا گفتم گفت: همه به ابیملک می‌آوردی. ما بر نادانی تو و بخوابد، تو زن با من قوم از یکی بود نزدیک مرگ مستوجب بزند، دست او زن و مرد این به که کس هر گفت: و داد فرمان خود مردم و یافت، برابر صد جو محصول سال همان در و کاشت سرزمین آن در اسحاق بود. خواهد آنکه تا گشت، بزرگتر و کرد پیشرفت و شد، سرافراز مرد آن و داد. برکت را او خداوند و آمد، پدید بسیار کشاورزی‌های و گاو گله‌های و گوسفند گله‌های او برای شد. بزرگ بسیار پدرش زمان در پدرش خدمتکاران که چاه‌هایی همه و کردند. حسادت او به فلسطینیان اسحاق به ابیملک کردند. پر خاک از را آنها و کردند مسدود را آنها فلسطینیان بودند، کنده جرار دره در و رفت آنجا از اسحاق و شده‌ای. ما از قویتر بسیار تو زیرا برو، ما از گفت:

شد. ساکن آنجا در و آمد فرود

و بودند، کنده پدرش ابراهیم خدمتکاران که کند را آب چاه‌های اسحاق دوباره و داد نام‌هایی آنها به او و بودند، کرده مسدود پدرش ابراهیم مردن از بعد را آنها فلسطینیان از چاهی آنجا و کردند جرار دره در اسحاق خادمان و بود. داده پدرش که نام‌هایی طبق بر آن از آب که کردند ادعا و جنگیدند اسحاق چوپانان با جرار چوپانان و یافتند. زنده آب چاه رفته، آنجا از اما کردند. ستم او به زیرا نامیدند، بی‌عدالتی را چاه نام و آنهاست، چاه و رفت آنجا از اما نامید. دشمنی را آن نام و کردند، دعوا نیز آن درباره و کند، دیگری اکنون چون گفت، و نامید وسیع جای را آن نام و نچنگیدند، آن درباره و کند، دیگری داد. افزایش زمین بر ما و داد وسعت ما برای خداوند

خدای من گفت: و شد ظاهر او بر شب آن در خداوند و رفت. سوگند چاه به آنجا از او از را تو نسل و داد خواهم برکت را تو و هستم تو با من زیرا نترس، هستم. تو پدر ابراهیم، خواند، را خداوند نام و ساخت، قربانگاهی آنجا و کرد. خواهم زیاد تو، پدر ابراهیم، طریق و کردند. جرار دره در چاهی آنجا اسحاق خدمتکاران و کرد، برپا آنجا را خود خیمه و اسحاق و او. سپاه کل فرمانده فیکول و او، مشاور او خوزات و رفت، او نزد جرار از ابیملک آنها رانیدید. خود از مرا و کردید نفرت من از که شما آمدید؟ من نزد چه برای گفت: آنها به ما و باشد، تو میان و ما میان پس بگذار گفتیم: و بود، تو با خداوند که دیده‌ایم ما گفتند: نکردیم، رفتار نفرت‌انگیزی طرز به تو با ما چنان که نکن، بدی ما با بست. خواهیم عهد تو با برکت تو اکنون و کردیم، روانه صلح با را تو و کردیم رفتار نیکو تو با که همان‌گونه و صبح و نوشیدند. و خوردند و کرد برپا ضیافتی آنها برای و هستی. خداوند جانب از یافته آنها و فرستاد، بیرون را آنها اسحاق و خورد، سوگند همسایه‌اش برای کدام هر برخاستند، چاهی درباره و آمدند اسحاق خدمتکاران روز، آن در که افتاد اتفاق رفتند. او از سلامتی با

به نامید، سوگند را آن او و نیافتیم. آب گفتند: و دادند گزارش او به بودند کرده حفر که امروز به تا نامید، سوگند چاه را شهر آن نام دلیل همین

زنی به را حیثی ایلون دختر بسمت، و حیثی، بئوخ دختر یهودیت، و بود ساله چهل عیسو می کردند. دعوا ربکا و اسحاق با و گرفت.

۷۲

را بزرگترش پسر عیسو، او و شدند، تار دیدن برای چشمانش شد، پیر اسحاق آنکه از پس روز و شده ام پیر اینک گفت: و هستم. من اینک گفت: او و پسر، گفت: او به و زد صدا برای و برو دشت به و را، کمان و تیردان بردار، را اسلحه ات پس اکنون نمی دانم. را مرگم تا بیاور من برای و دارم، دوست من چنان که بساز، خوراکی هایی من برای و کن. شکار من با را اسحاق گفتن سخن ربکا بمیرم. آن که از پیش دهد برکت را تو من جان تا بخورم، پسر یعقوب، به ربکا کند. شکار پدرش برای تا رفت دشت به عیسو و شنید، پسرش عیسو می گفت: و می گفت سخن برادرت عیسو، با پدرت که شنیدم ببین، گفت: کوچکترش خداوند پیش را تو خوردن از پس تا بساز، من برای خوراکی هایی و بیاور من برای شکاری تو به من چنان که بشنو، مرا سخن من، پسر ای پس، اکنون بمیرم. آنکه از پیش دهم، برکت و بیاور، من برای خوب و نرم بزغاله دو آنجا از و گوسفندان، میان به برو و می دهم. فرمان به را آن تو و دارد. دوست که همان طور ساخت، خواهم پدرت برای غذاهایی را آنها من دهد. برکت مرگش از پیش را تو پدرت که تا خورد، خواهد او و آورد، خواهی پدرت صاف پوست با مردی من اما است، پرمو مردی برادرم عیسو گفت: مادرش، ربکا، به یعقوب لعنت و می کند، تحقیر که باشم کسی مانند او نظر در من و کند لمس مرا پدر مبادا هستم.

صدای فقط باد، من بر تو نفرین فرزندم، ای گفت: او به مادرش برکت. نه بیاورم، خود بر مادرش و آورد، مادرش برای و گرفت و رفت پس بیاور. من برای و برو و بشنو مرا می‌داشت. دوست پدرش چنان‌که کرد، درست خوراکی‌هایی

بر را آن و گرفت بود، خانه در او نزد که را بزرگترش پسر عیسو، خوب جامهٔ ربا و قسمت‌های بر و او بازوهای دور را بزغاله‌ها پوست‌های و پوشاند. کوچکترش، پسر یعقوب، یعقوب دست‌های به بود، ساخته که را نان‌هایی و لذیذ غذاهای و داد. قرار گردنش برهنه تو هستم. اینجا من اینک گفت: او و پدر. گفت: و آورد پدرش نزد را آن و داد. پسرش من به آنچه هستم. تو نخست‌زاده عیسو، من گفت: پدرش به یعقوب و فرزندم؟ کیستی، به اسحاق دهد. برکت مرا جانت تا بخور من شکار از و بنشین برخیز، داده‌ام. انجام گفتمی خداوند، که را آنچه گفت: او فرزندم؟ ای یافتی، زود این قدر که چیست این گفت: پسرش کنم، لمس را تو تا بیا من نزدیک گفت: یعقوب به اسحاق داد. قرار من روی پیش تو، خدای را او و شد نزدیک پدرش اسحاق به یعقوب نه. یا هستی عیسو پسر من تو آیا ببینم فرزندم، را او و هستند. عیسو دست‌های دست‌ها، اما است، یعقوب صدای صدا، گفت: و کرد، لمس داد برکت را او و بودند، پرمو او برادر عیسو دست‌های همچون او دست‌های زیرا نشناخت، از و بیاور من به را آن گفت: و هستم. من گفت: او هستی؟ عیسو من پسر تو آیا گفت: و شراب و خورد، و آورد او به را آن پس دهد. برکت را تو جانم تا فرزندم، بخورم، تو شکار فرزندم. ببوس، مرا و من به شو نزدیک گفت: او به پدرش، اسحاق، و نوشید. و آورد او به اینک گفت: و داد، برکت را او و بوئید، را او جامه‌های بوی و بوسید، را او و شد نزدیک و تو به خدا و است. داده برکت را آن خداوند که است پر مزرعه‌ای بوی چون من، پسر بوی را تو ملت‌ها بگذار و کند. عطا شراب و غلات فراوانی و زمین فربهی از و آسمان شب‌نم از پسران و باش، خود برادر ارباب و کنند، سجده تو به فرمانروایان بگذار و کنند، خدمت را تو که آن و باشد، شده نفرین کند، نفرین را تو که آن کرد؛ خواهند سجده تو به پدرت

باشد. یافته برکت دهد، برکت

که همین که شد چنین شد، فارغ پسرش یعقوب به دادن برکت از اسحاق آنکه از پس و نیز او و بازگشت. شکار از برادرش عیسو رفت، بیرون پدرش اسحاق حضور از یعقوب پسرش شکار از و برخیزد پدرم گفت: پدرش به و آورد پدرش نزد و کرد تهیه غذاهایی من گفت: او و کیستی؟ تو گفت: او به پدرش، اسحاق، و دهد. برکت مرا جانت تا بخورد، چه پس گفت: و شد شگفت زده سخت بسیار اسحاق هستم. عیسو تو، نخست زاده پسر را او و خوردم؟ تو آمدن از پیش چیز همه از من و آورد، برایم و کرد شکار من برای کسی شنید، را اسحاق پدرش سخنان عیسو وقتی اما بود. خواهد شده داده برکت و دادم، برکت با برادرت گفت: او به او بده. برکت هم مرا پدر، گفت: و برآورد تلخ بسیار و بلند فریادی بار این زیرا شد، خوانده یعقوب او نام درستی به گفت: و گرفت. را تو برکت و آمد فریب مرا برکت اکنون و است گرفته مرا نخست زادگی حق است. داده فریب مرا که است دوم نگذاشته‌ای؟ باقی من برای برکتی آیا پدر، ای گفت: پدرش به عیسو و است. گرفته نیز را او برادران همه و داده‌ام، قرار تو ارباب را او من اگر گفت: عیسو به پاسخ در اسحاق خواهم چه تو برای پس کرده‌ام، تقویت شراب و غله با را او و داده‌ام، قرار او خدمتکاران هم مرا پدر، پدر؟ هست، تو برای برکت یک فقط آیا گفت: پدرش به عیسو فرزندم؟ کرد، اسحاق، گریست. و زد فریاد بلند صدای با عیسو شد، متأثر عمیقاً اسحاق بده! برکت شبنم از و بود خواهد زمین فریبهی از تو سکونتگاه اینک گفت: او به پاسخ در پدرش، اما کرد، بندگی خواهی را خود برادر و زیست، خواهی خود شمشیر بر و بالا. از آسمان کنی. بر خود گردن از و بشکنی را او یوغ که بود خواهد زمانی

دل در عیسو و می‌ورزید، کینه بود داده او به پدرش که برکتی درباره یعقوب به عیسو و سخنان ربکا به بکشم. را برادرم یعقوب تا شود نزدیک پدرم سوگواری روزهای گفت: خود

او به و خواند را کوچکترش پسر یعقوب، و فرستاد او شد. گزارش بزرگترش، پسر عیسو، به فرزندم، پس، اکنون بکشد. را تو که می‌کند تهدید را تو برادرت، عیسو، اینک گفت: با روز چند و بگریز. حران به برادرم لابان نزد بین‌النهرین به و برخیز و کن گوش من صدای او به آنچه کند فراموش او و کند، فروکش تو از برادرت خشم و برگردد. خشم تا بمان، او دوی هر از هرگز که مبادا خواند، خواهم فرا آنجا از را تو کسی، فرستادن از پس و کرده‌ای، پسران دختران خاطر به زندگی ام از گفت: اسحاق به ربکا شوم. محروم روز یک در شما چه من برای زندگی بگیرد، سرزمین این دختران از زنی یعقوب اگر شده‌ام. خسته حیت دارد؟ فایده‌ای

۸۲

کنعانیان دختران از گفت: و داد فرمان او به و داد برکت را او و فراخواند را یعقوب اسحاق آنجا از و مادرت، پدر بتوئیل، خانه به بگریز، مسوپوتامیا به و برخیز گرفت. نخواهی زن را تو و دهد برکت را تو من خدای بگیر. مادرت، برادر لابان، دختران از زنی خود برای تو به او و شد. خواهی تبدیل ملتها جماعت‌های به تو و کند، زیاد را تو و دهد افزایش ارث به را خود غربت زمین تا تو، از پس تو نسل به و تو به بدهد، را من پدر ابراهیم برکت نزد بین‌النهرین به او و فرستاد، را یعقوب اسحاق و داد. ابراهیم به را آن خدا که ببری، رفت. عیسو و یعقوب مادر ربکا برادر سوری، بتوئیل پسر لابان

برای تا فرستاد سوریه بین‌النهرین به را او و داد برکت را یعقوب اسحاق که دید عیسو از گفت: و داد فرمان او به و می‌داد، برکت را او که هنگامی بگیرد، زنی آنجا از خود به و شنید را خود مادر و پدر سخن یعقوب و گرفت. نخواهی زن کنعانیان دختران

بد پدرش، اسحاق، نظر در کنعان دختران که دید نیز عیسو رفت. سوریه میان رودان خواهر و ابراهیم پسر اسماعیل دختر ماعلت، و رفت اسماعیل به سوی عیسو هستند. گرفت. خود، زنان بر علاوه همسر، به عنوان را نبایوت

خواهید، آنجا و رسید جایی به او و رفت. حران به و رفت بیرون سوگند چاه از یعقوب و گذاشت، سرش سوی به و برداشت جا آن سنگ‌های از و بود، کرده غروب خورشید زیرا به سرش که بود شده استوار زمین بر نردبانی اینک و دید خواب او و خواهید. جا آن در داده تکیه آن بر خداوند اما می‌رفتند. پایین و بالا آن بر خدا فرستادگان و می‌رسید، آسمان آن بر تو که زمینی نترس، هستم. اسحاق خدای و تو، پدر ابراهیم، خدای من گفت: و بود و بود، خواهد زمین ریگ مانند تو نسل و داد. خواهم تو نسل به و تو به را آن می‌خوابی، و تو در زمین قبیله‌های همه و شد، خواهد گسترده مشرق و شمال و جنوب و دریا سوی به بروی که راهی همه در را تو هستم، تو با من اینک و یافت. خواهند برکت تو نسل در تا کرد، نخواهم رها را تو زیرا گرداند، خواهم باز سرزمین این به را تو و می‌کنم، نگهبانی خداوند گفت: و برخاست خوابش از یعقوب و دهم. انجام گفتم تو به که را آنچه همه آنکه این مکان! این است ترسناک چه گفت: و ترسید و نمی‌دانستم. من اما است، مکان این در را سنگی و برخاست صبح یعقوب و است. آسمان دروازه این و نیست، خدا خانه جز چیزی نوک بر روغن و کرد برپا ستونی صورت به را آن و برداشت بود گذاشته سرش زیر آنجا که دعا یعقوب و بود. اولملوز بیشتر شهر نام و نامید، خدا خانه را مکان آن نام او و ریخت. آن من به و کند، حفظ می‌روم که راهی این در مرا و باشد من با خدا خداوند اگر گفت: و کرد و بازگرداند، پدرم خانه به نجات با مرا و بدهد، پوشیدن برای لباس و خوردن برای نان من برای کردم، برپا ستون عنوان به را آن من که سنگ این و بود. خواهد من خدای خداوند داد. خواهم تو به را آن ده یک بدهی، من به آنچه همه از و بود، خواهد خدا خانه

بتوئیل پسر لابان سوی به رفت، شرق سرزمین به و برداشت را خود پاهای یعقوب و آنجا و بود، دشت در چاهی اینک و می‌بیند، او و عیسو. و یعقوب مادر ربکا، برادر سوری، و می‌دادند، آب گله‌ها به چاه آن از زیر می‌کردند، استراحت آن کنار بر گوسفند گله سه چاه دهان از را سنگ و می‌شدند، جمع آنجا در گله‌ها همه و بود. چاه دهانه بر بزرگی سنگ خودش جای به چاه دهان بر را سنگ و می‌دادند، آب گوسفندان به و می‌غلتانند، حران از ما گفتند: آنها هستید؟ کجا از شما برادران، ای گفت: آنها به یعقوب برمی‌گردانند. به او می‌شناسیم. گفتند: آنها می‌شناسید؟ را ناحور پسر لابان آیا گفت: آنها به او هستیم. گوسفندان با او دختر راحیل اینک و است، سالم گفتند: آنها است؟ سالم او آیا گفت: آنها نیست. دام‌ها کردن جمع وقت هنوز است، باقی زیادی روز هنوز گفت: یعقوب و می‌آید. تا بود نخواهیم قادر ما گفتند: آن‌ها بچرانید. را آنها و بروید و دهید آب را گوسفندان گوسفندان ما سپس و بغلتانند، چاه دهان از را سنگ و شوند جمع چوپانان همه که زمانی گوسفندان با لابان، دختر راحیل، اینک که می‌گفت سخن آنها با او هنوز داد. خواهیم آب را راحیل، یعقوب چون که شد چنین و می‌چرانند. را پدرش گوسفندان او زیرا می‌آمد، پدرش از را سنگ و شد نزدیک دید، را مادرش برادر لابان گوسفندان و مادرش، برادر لابان دختر با و بوسید را راحیل یعقوب و داد. آب مادرش برادر لابان گوسفندان به و غلتاند چاه دهانه او و است، ربکا پسر و است پدرش برادر او که داد گزارش راحیل به و گریست. بلند صدای نام لابان چون که شد چنین و داد. گزارش پدرش به را سخنان این و رفت دوان دوان را او و بوسید، گرفته آغوش در را او و دوید او ملاقات به شنید، را خواهرش پسر یعقوب، از تو گفت: او به لابان و بازگفت. لابان برای را سخنان این همه یعقوب و آورد، خانه‌اش به بود. او با ماه یک او و هستی. من گوشت از و من استخوان‌های

بگو من به کنی. خدمت من به رایگان نباید هستی، من برادر چون گفت: یعقوب به لابان راحیل. کوچکتر نام و بود، لیه بزرگتر نام داشت، دختر دو لابان اما چیست؟ تو مزد یعقوب بود. دلربا بسیار ظاهر نظر از و زیبا شکل نظر از راحیل اما بود، ضعیف لیه چشمان خدمت تو به تو، کوچکتر دختر راحیل، برای سال هفت گفت: و داشت دوست را راحیل بدهم. دیگری مرد به را او اینکه تا بدهم تو به را او است بهتر گفت: او به لابان کرد. خواهم چون او نظر در آنها و کرد، خدمت سال هفت راحیل برای یعقوب و بمان. من پیش من زن گفت: لابان به یعقوب می داشت. دوست را او اینکه سبب به بودند، اندکی روزهای کرد جمع را مکان آن مردان همه لابان بروم. او نزد تا شده اند تمام روزها زیرا بده، من به را و آورد، یعقوب نزد را او و گرفت را خود دختر لیه و شد، شام و نمود. برپا عروسی جشن و و شد صبح داد. کنیز عنوان به دخترش لیه به را خود کنیز زلفه، لابان درآمد. او به یعقوب برای نه آیا کردی؟ من با که است کاری چه این گفت: لابان به یعقوب پس بود، لیه اینک در نیست چنین داد: پاسخ لابان دادی؟ فریب مرا چرا پس کردم؟ خدمت تو نزد راحیل تو به نیز را این و کن، کامل را این هفته پس بدهیم. پیرتر از پیش را جوان تر که ما جای چنین یعقوب داد. خواهی انجام من نزد دیگر سال هفت هنوز که کاری ازای در داد خواهم کنیز بله، لابان داد. زنی به او به را خود دختر راحیل لابان و نمود، تکمیل را هفته و کرد لیه از بیشتر را راحیل اما رفت، راحیل نزد او و داد. کنیز عنوان به دخترش به را خود کرد. خدمت او به دیگر سال هفت و می داشت، دوست

لیه و بود. نازا راحیل اما گشود، را او رحم پس بود، نفرت مورد لیه که دید خدا خداوند خداوند زیرا گفت: و گذاشت روبن را او نام اما زایید، یعقوب برای پسری و شد آبستن دوباره و داشت. خواهد دوست مرا شوهرم پس اکنون داد، من به پسری و دید مرا خواری هستم، نفرت مورد که شنید خداوند که گفت و زایید، یعقوب برای دومی پسری و شد باردار گفت: و زایید، پسری و شد حامله باز و نامید. شمعون را او نام و داد، من به هم را این و

از زاییده‌ام. او برای پسر سه که چرا پیوست، خواهد من به شوهرم زمان، این در اکنون از این برای نیز اکنون گفت: و زایید پسری و شد باردار باز و نامید. لاوی را او نام رو، این ایستاد. باز زاییدن از و نامید یهودا را او نام رو این از کرد. خواهم سپاسگزاری خداوند

۰۳

و ورزید حسادت خواهرش به راحیل و است، نژاییده فرزندی یعقوب برای که دید راحیل شده خشمگین که یعقوب مرد. خواهم من نه، اگر و بده، من به فرزندان گفت: یعقوب به است؟ کرده محروم رحم میوه از را تو که هستم خدا جای به من مگر گفت: راحیل به بود و زایید، خواهد من زانویهای بر او و برو، او نزد بلها، من کنیز اینک گفت: یعقوب به راحیل او با یعقوب و داد، زنی به او به را خود کنیز بلهه، و شد. خواهم فرزند صاحب او از نیز من خدا گفت: راحیل و زایید. پسری یعقوب برای و شد باردار راحیل، کنیز بلهه، و شد. همبستر نامید. دان را او نام خاطر همین به داد، من به پسری و شنید مرا صدای و کرد داوری من به از خدا گفت: راحیل و زایید. یعقوب برای را دوم پسر و شد آستن باز راحیل، کنیز بلهه، و را او نام او و شده‌ام. پیروز و گرفته‌ام کشتی خواهرم با من و است کرده حمایت من را او و گرفت را خود کنیز زلفه پس است، ایستاده باز زاییدن از که دید لیه نامید. نفتالی برای و شد باردار لیه، کنیز زلفا، و شد. همخواب او با یعقوب و داد، یعقوب به زن عنوان به باز لیه، کنیز زلفا، و نهاد. جاد را او نام و خوش‌بختی! چه گفت: لیه و زایید. پسری یعقوب مرا زنان زیرا هستم، خوشبخت گفت: لیا و زایید. یعقوب برای را دوم پسر و شد باردار و رفت گندم درو روزهای در رثوبن نامید. اشیر را او نام و خواند. خواهند خوشبخت گفت: خواهرش لیه به راحیل آورد. مادرش لیه نزد را آنها و یافت مزرعه در مهرگیاه‌هایی گرفتی؟ مرا شوهر که نیست کافی تو برای آیا گفت: لیه بده. من به پسرت مهرگیاه‌های از

به بخوابد تو با امشب بگذار چنین، نه گفت: راحیل بگیری؟ هم را پسر مهرگیاه‌های مبادا بیرون او ملاقات برای لیه و شد، وارد مزرعه از شامگاه یعقوب پسر. مهرگیاه‌های جای کرده‌ام. اجاره پسر مهرگیاه‌های جای به را تو زیرا بیایی، من نزد باید امروز گفت: و رفت برای پنجمی پسر و شد حامله او و شنید، را لیه دعای خدا و خوابید. او با شب آن و به را کنیزم اینکه خاطر به است، داده من به مرا پاداش خدا گفت: لیه و زایید. یعقوب پسر و شد باردار هم باز لیه و پاداش. یعنی که نامید، یساکار را او نام و دادم، شوهرم است، داده من به نیکو هدیه‌ای زمان این در خدا گفت: لیه و زایید. یعقوب برای ششمی زبولون را او نام و زاده‌ام. او برای پسر شش که زیرا گزید، برخواهد مرا شوهرم اکنون او به و آورد یاد به را راحیل خدا نهاد. دینا را او نام و زایید دختری این، از پس و نامید. راحیل و زایید، یعقوب برای پسر شدن، آبستن از پس و گشود. را او رحم و داد فرا گوش من به دیگری پسر خدا گفت: و نامید یوسف را او و برداشت. مرا ننگ من خدای گفت: بیفزاید.

به و خود جای به تا کن روانه مرا گفت: لابان به یعقوب زایید، را یوسف راحیل چون و بروم، تا کرده‌ام، خدمت تو به آنها برای که بده پس مرا فرزندان و زنان بروم. خود سرزمین یافته‌ام، لطف تو نظر در اگر گفت: او به لابان می‌دانی. کرده‌ام تو به که را بندگی تو زیرا و بگو من به را خود دستمزد است. داده برکت تو آمدن خاطر به مرا خدا که گرفته‌ام فال با تو احشام چقدر و کرده‌ام، خدمت تو به چگونه که می‌دانی تو گفت: یعقوب داد. خواهم یافت، افزایش فراوانی به و بود، اندک داشتی من آمدن از پیش آنچه زیرا است. بوده من بنا خانه‌ای خودم برای کی پس اکنون داد، برکت من قدم برکت به را تو خدا خداوند و به چیز هیچ گفت: او به یعقوب و بدهم؟ تو به چیزی چه گفت: او به لابان و کرد؟ خواهم چرانید خواهم را تو گوسفندان دوباره دهی، انجام من برای را کار این اگر داد، نخواهی من گوسفند هر آنجا از و کنند، عبور تو گوسفندان همه امروز بگذار داشت. خواهم نگه و

من مزد این کن، جدا بزها میان در را خالدار و راهراه هر و بره‌ها، میان در را تیره‌ای تو پیش من پاداش زیرا داد، خواهد پاسخ من به بعد روز در من عدالت و بود. خواهد من نزد نباشد، تیره بره‌ها میان در و نباشد، راهراه و خالدار بزها میان در آنچه هر است: نر بزهای روز، آن در و باشد. تو سخن طبق بر گفت: او به لابان بود. خواهد شده دزدیده و بود، تیره بره‌ها میان در آنچه هر و رگه‌دار، و خالدار ماده بزهای همه و رگه‌دار، و خالدار سه فاصله‌ای او و سپرد. خود پسران دست به و کرد جدا بود، سفید آنها میان در آنچه هر را لابان باقی‌مانده گوسفندان یعقوب و یعقوب، میان و آنها میان کرد، ایجاد روزه چنار و گردو و تازه استوراکس درخت از چوبدست‌هایی خود برای یعقوب می‌چرانید. کردن کنده‌کاری با و برداشت، سفیدی پوست‌های و کند پوست را آنها یعقوب و گرفت، و گردید. رنگارنگ و شد ظاهر چوبدست‌ها بر بود کنده پوست که سفیدی رنگ سبز، قسمت برای گوسفندان که وقتی تا داد، قرار آب آبشخورهای در بود، کنده پوست که را چوب‌هایی نزد گوسفندان می‌آیند، نوشیدن برای آنها که هنگامی چوب‌ها، برابر در بیایند، نوشیدن بره‌هایی گوسفندان، و می‌شدند آستن چوب‌دستها به گوسفندان و شوند. آستن چوب‌ها و کرد جدا را بره‌ها یعقوب اما می‌زاییدند. خال‌دار خاکستری و رنگارنگ و خالص سفید خود برای را گله‌هایی و داد، قرار گوسفندان مقابل در را رنگارنگی بره هر و خال‌دار قوچ در گوسفندان که زمانی در که افتاد اتفاق نیامیخت. لابان گوسفندان با را آنها و کرد جدا طبق آنها تا گذاشت آبشخورها در گوسفندان روی پیش را چوب‌ها یعقوب می‌گرفتند، شکم چنین و نمی‌داد، قرار را آنها او می‌زاییدند، گوسفندان که هنگامی شوند. آستن چوب‌ها بسیار بسیار مرد آن و یعقوب. آن از نشان دارها اما بودند، لابان آن از بی‌نشان‌ها که شد رسید. او به الاغان و شتران و کنیزان، و خادمان، و گاو، و بسیار، احشام و شد، ثروتمند

و است گرفته را ما پدر چیز همه یعقوب می گفتند: که شنید را لابان پسران سخنان یعقوب دید را لابان چهره یعقوب و است. آورده دست به را افتخار این تمام بود، ما پدر از آنچه از به گفت: یعقوب به خداوند نبود. او به نسبت بود، پریروز و دیروز که آن چنان اینک و لیه و فرستاد یعقوب بود. خواهم تو با من و بازگرد، خویشاوندانت به و پدرت سرزمین پدر چهره که می بینم من گفت: آنها به و خواند. بودند، آن در گله‌ها که دشتی به را راحیل خود شما و بود. من با من پدر خدای اما نیست، پریروز و دیروز مانند من به نسبت شما و داد فریب مرا شما پدر اما کرده‌ام. خدمت شما پدر به خود قدرت تمام با که می دانید چنین اگر برساند. آسیب من به که نداد اجازه او به خدا و داد، تغییر بار ده مرا دستمزد اگر اما زایید، خواهند رنگارنگ گوسفندان همه و بود، خواهند تو پاداش رنگارنگ‌ها بگوید، همه خدا و زایید. خواهند سفید گوسفندان همه و بود، خواهند تو پاداش سفیدها بگوید، در گوسفندان که هنگامی که شد چنین و داد. من به را آنها و گرفت را شما پدر چارپایان بر که قوچها و نر بزهای اینک که دیدم خود چشمان با خواب در بودند، شدن آستن حال خدا فرشته و بودند. ابلق رنگ خاکستری و خالدار و سفید می رفتند، بالا بزها و گوسفندان ببین و ببر بالا را خود چشمان گفت: و چیست؟ گفتم: من و یعقوب! گفت: من به خواب در خاکستری و رنگارنگ و خالدار می روند، بالا بزها و گوسفندان بر که قوچها و نر بزهای که در که هستم خدایی من می کند. تو به لابان که را آنچه هر دیده‌ام من زیرا هستند، ابلق برای آنجا در و کردی مسح من برای ستونی آنجا در که جایی شدم، ظاهر تو بر خدا مکان باز زادگاهت سرزمین به و برو بیرون سرزمین این از و برخیز پس اکنون نمودی. ندی من یا بخشی ما برای هنوز آیا گفتند: او به پاسخ در لیه و راحیل و بود. خواهم تو با من و گرد، ما او زیرا شده‌ایم؟ محسوب او نزد بیگانگان مانند نه آیا هست؟ پدرمان خانه در میراثی ما پدر از خدا که شکوهی و ثروت همه است. خورده و بلعیده را ما نقره و است فروخته را انجام است، گفته تو به خدا چه هر اکنون پس بود. خواهد ما فرزندان و ما آن از گرفت،

همه او و کرد. سوار شترها بر را خود کودکان و زنان و برخاست یعقوب اما بده.

به تا برداشت بود، آورده دست به میان رودان در که را بنه اش و بار تمام و خود دارایی های پشم چینی را خود گوسفندان تا رفت لابان برود. کنعان سرزمین به پدرش، اسحاق، سوی او به که کرد پنهان سوری لابان از یعقوب اما دزدید. را پدرش بت های راحیل اما کند، و کرد، عبور رودخانه از و چیزهایش، همه با گریخت او و می کرد. فرار زیرا ندهد، اطلاع کرده فرار یعقوب که شد گزارش سوری لابان به سوم روز در شتافت. جلعاد کوه سوی به کوه در را او و کرد تعقیب را او راه روز هفت و برداشت خود با را خود برادران و است.

که دار نگه را خودت گفت: او به و آمد سوری لابان به شبانه خواب در خدا دریافت. جلعاد کوه در را خیمه اش یعقوب و دریافت، را یعقوب لابان و نگویی. بدی سخن یعقوب با هرگز چه گفت: یعقوب به لابان ساخت. مستقر جلعاد کوه در را برادرانش لابان و کرد، برپا با جنگی اسپران مانند مرا دختران و دادی فریب مرا و کردی فرار مخفیانه چرا کرده ای؟ و موسیقی، با و شادی، با را تو می توانستم می دادی، اطلاع من به اگر و بردی؟ خود اکنون اما ببوسم، را دخترانم و فرزندان که ندانستند شایسته و بفرستم. بربط و طبل ها، خدای اما برساند، آسیب تو به که است قوی من دست اکنون و کرده ای. عمل احمقانه نگویی. بد سخن یعقوب با هرگز که دار نگه را خودت فرمود: و گفت من به دیروز پدرت مرا خدایان چرا اما بروی، پدرت خانه به که داشتی اشتیاق زیرا رفته ای، تو پس اکنون از را تو دختران مبادا گفتم زیرا ترسیدم، که گفت لابان به پاسخ در یعقوب اما دزدیدی؟ زنده کنی، پیدا را تو خدایان که هر نزد گفت: یعقوب و مرا. چیزهای همه و بگیری، من او و بگیر. و هست من نزد تو آن از چیزی چه که بشناس ما. برادران پیش در ماند نخواهد لابان بود. دزدیده را آن ها او، زن راحیل، که نمی دانست یعقوب اما نشناخت. او نزد چیزی خانه و رفت، بیرون لیه خانه از و نیافت، چیزی و کرد، جستجو را لیه خانه و شد وارد شد. وارد راحیل خانه به سپس نیافت، چیزی و کنیز، دو خانه در و کرد، جستجو را یعقوب

به و نشست. آنها بر و انداخت شتر خورجین های در را آنها و گرفت را بتها اما راحیل ماهانه عادت زیرا برخیزم، تو حضور در نمی توانم نباش، ناراحت سرورم، ای گفت: پدرش یعقوب نیافت. را بتها اما کرد، جستجو را خانه تمام لابان است. آمده برایم زنان گناه و چیست؟ من خطای گفت: لابان به پاسخ در یعقوب و جنگید، لابان با و شد خشمگین از چیزی چه کردی، جستجو را خانه ام اثاثیه همه چون و کردی؟ تعقیب مرا که چیست من آنها بگذار و بگذار، برادرانم و برادران حضور در اینجا را آن یافتی؟ خانه ات اثاثیه تمام و تو گوسفندان هستم، تو با من که است سال بیست این کنند. داوری نفر دو ما میان دریده درندگان که را آنچه نخوردم. را تو گوسفندان کوچ های نشدند، بی فرزند تو بزهای می کردم. جبران را شب دزدی های و روز دزدی های خسارت خودم من نیاوردم، تو به بودند بیست این می شد. دور چشمانم از خواب و سرما، از شب در و می سوختم گرما از روز در کردم، خدمت تو به تو دختر دو خاطر به سال چهارده هستم، تو خانه در من که است سال پدرم خدای اگر دادی. فریب بار ده مرا مزد تو و تو، گوسفندان میان در سال شش و و مرا خواری خدا می فرستادی. خالی دست مرا اکنون نبود، من با اسحاق ترس و ابراهیم کرد. سرزنش را تو دیروز و دید مرا دستان زحمت

و من، پسران پسران، و هستند من دختران دختران، این گفت: یعقوب به پاسخ در لابان برای می توانم چه امروز اما است. من آن از می بینی تو آنچه همه و من، احشام احشام، عهدی تو و من تا بیا پس اکنون بکنم؟ زاییده اند آنها که فرزندان یا خود دختران این نیست، ما با هیچ کس اینک گفت: او تو. و من میان بود خواهد گواهی عهد این و بندیم، ستون عنوان به را آن و گرفت را سنگی یعقوب اما تو. و من میان است شاهد خدا ببین و کردند جمع را سنگها آنها و کنید. جمع را سنگها گفت: برادرانش به یعقوب کرد. بریا تو و من بین امروز تپه این گفت: او به لابان و خوردند. تپه آن بر آنجا در و ساختند تپه ای به لابان نامید. شاهد تپه را آن یعقوب و نامید، شهادت تپه را آن لابان و می دهد. شهادت

این می دهند. شهادت کردم، برپا تو و من بین که ستونی این و تپه این ببین، گفت: یعقوب شهادت دهنده تپه آن نام خاطر همین به می دهد. شهادت ستون این و می دهد شهادت تپه خواهیم جدا یکدیگر از ما زیرا بنگرد، تو و من بین خدا گفت: که رؤیایی آن و شد. خوانده نیست ما با هیچ کس ببین، بگیری، مرا دختران بر زنانی اگر کنی، خوار مرا دختران اگر شد. به سوی نیز تو و نکنم، عبور تو به سوی من اگر است. تو و من میان شاهد خدا ببیند، که ما میان در ناحور خدای و ابراهیم خدای نکنی. عبور بدی برای ستون این و تپه این از من و گذراند کوه در قربانی ای او و خورد. سوگند اسحاق پدرش ترس به یعقوب و کند، داوری خوابیدند. کوه در و نوشیدند و خوردند آنها و فراخواند، را خود برادران

۲۳

لابان سپس داد، برکت آنها به و بوسید را خود دختران و پسران و برخاست صبح لابان رفت. خود جای به و بازگشت

و بود، زده اردو که دید را خدا اردوگاه کرد نگاه چون و رفت، خود راه به یعقوب و اردوگاه این دید: را آنها که هنگامی گفت، یعقوب کردند. ملاقات او با خدا فرستادگان نامید. اردوگاهها را مکان آن نام و خداست.

ناحیه به سعیر، سرزمین به برادرش، عیسو، به سوی خود از پیش را پیام آوران یعقوب چنین گفت، خواهید عیسو من ارباب به چنین گفت: و داد فرمان آنها به و فرستاد. ادم و الاغان و گاوان من به و کردم. تأخیر کنون تا و ماندم لابان با یعقوب: تو بنده می گوید بندهی تا کنم، اعلام عیسو من ارباب به تا فرستادم و شدند، کنیزان و بندگان و گوسفندان

عیسو برادرت نزد ما گفتند: و بازگشتند یعقوب نزد فرستادگان و بیاید. تو پیش لطف تو بسیار یعقوب اوست. با مرد چهارصد و می آید تو ملاقات برای خود او اینک و رفتیم دو به را گوسفندان و شترها و گاوان و بودند او با که را مردمی و بود، پریشان و ترسید اردوگاه بزند، را آن و بیاید اردوگاه یک به عیسو اگر گفت: یعقوب و کرد. تقسیم اردوگاه پدرم خدای و ابراهیم پدرم خدای ای گفت: یعقوب بود. خواهد یافتن نجات برای دوم نیکی تو به من و بازگرد زادگاهت سرزمین به گفتمی من به که تو خداوند، ای اسحاق، بندهات به تو که حقیقتی همه از و عدالت همه از باشد کافی من برای بگذار کرد، خواهم شده‌ام. تبدیل اردوگاه دو به اکنون اما کردم، عبور اردن این از من عصای این با زیرا کردی، و بیاید مبادا که می ترسم او از من زیرا بخش، رهایی عیسو، دست از برادرم، دست از مرا چون را ذریهات و کرد خواهم نیکو را تو گفتمی: اما تو فرزندان. با را مادر و بزند، مرا آنجا در را شب آن و شد. نخواهد شمرده فراوانی از که گردانید خواهم دریا ماسه‌های بز، دویست فرستاد، برادرش عیسو به و گرفت، هدایایی بود آورده آنچه از و خوابید، گاوها تا، سی بچه‌هایشان و شیرده شترهای قوچ، بیست گوسفند، دویست نر، بز بیست داد، خود خدمتکاران به را آنها و تا. ده کره‌ها و تا، بیست الاغها تا، ده نر گاوهای تا، چهل بگذارید. فاصله گله‌ها بین و بروید، من از پیش گفت: خدمتکارانش به و جداگانه، را گله هر و پرسد تو از و کند ملاقات را تو من، برادر عیسو، اگر گفت: و داد فرمان اولین به و کی اند؟ آن از می روند تو از پیش که این‌ها و می روی؟ کجا به و هستی؟ کی آن از بگوید: اینک و است فرستاده عیسو من ارباب به هدایا یعقوب تو خدمتکار گفت: خواهی تو گله‌ها این از پیش که کسانی همه به و سوم به دوم، به اول، به و می آید. ما از بعد خودش را شما او که هنگامی بگوئید، عیسو به سخن این طبق بر گفت: و داد فرمان می رفتند من گفت: زیرا می آید. ما سر پشت یعقوب تو بندهی اینک گفت: خواهید شما و بیاید، او چهره‌ی این از پس و کرد، خواهم خشنود می روند او از پیش که هدایایی با را او چهره‌ی

آن خودش اما رفتند، او از پیش هدایا و بپذیرد. مرا چهره‌ی او شاید زیرا دید؛ خواهم را را خود فرزند یازده و کنیز دو و زن دو برخاست، شب آن در اما خوابید. اردوگاه در شب همه و کرد عبور سیل آب از و گرفت را آنها و کرد. عبور بیوق گذرگاه از و برداشت برد. سو آن به را دارایی اش

و او، بر نیست قادر که دید گرفت. کشتی صبح تا او با مردی و ماند، باقی تنها یعقوب اما او به و کرد. بی حس او با گرفتن کشتی در را یعقوب ران پهنای و کرد، لمس را او ران پهنای اینکه مگر فرستاد، نخواهم را تو گفت: او اما است. دمیده سپیده زیرا بفرست، مرا گفت: تو نام دیگر گفت: او به و یعقوب. گفت: او چیست؟ تو نام گفت: او به او دهی. برکت مرا با و شدی توانا خدا با زیرا بود، خواهد اسرائیل تو نام بلکه شد، نخواهد خوانده یعقوب از چرا گفت: او بگو. من به را خود نام گفت: و پرسید یعقوب بود. خواهی توانا انسان‌ها زیرا نامید، خدا دیدار را مکان آن نام یعقوب و داد. برکت آنجا در را او و می‌پرسی؟ من نام شکل که هنگامی کرد، طلوع او برای خورشید یافت. نجات جانم و دیدم رو در رو را خدا که را رگی اسرائیل پسران این، خاطر به می‌زد. لنگ خود ران به او اما گذشت، خدا رگی یعقوب، ران فراخی که زیرا نمی‌خورند، امروز به تا است ران فراخی بر و شد بی حس شد. لمس شد، بی حس که

۳۳

و است آمدن حال در برادرش عیسو که دید و کرد نگاه و گرفت بالا را خود چشمان یعقوب آن و کرد. تقسیم کنیز دو و راحیل و لیه بر را کودکان یعقوب و هستند، او با مرد چهارصد و راحیل و آنها، سر پشت را او فرزندان و لیه و داد، قرار جلو در را آنها پسران و کنیز دو

به تا کرد سجده زمین بر بار هفت و رفت پیش به آنها جلوی خودش اما آخر. در را یوسف افتاد او گردن بر و گرفت آغوش در را او و دوید او ملاقات به عیسی و شد. نزدیک برادرش این‌ها گفت: و دید، را فرزندان و زنان و کرد نگاه عیسی و گریستند. دو هر و بوسید را او و و کبیزان و کرد. رحم تو بنده به خدا که فرزندان گفت: اما او هستند؟ چه تو برای کردند، سجده و شدند نزدیک فرزندان و لیه و کردند. سجده و شدند نزدیک آنها فرزندان اردوگاه‌هایی همه این گفت: و کردند. سجده و شدند نزدیک یوسف و راحیل آنها از پس و تو پیش لطف بنده‌ات تا گفت: او اما هستند؟ چه تو برای کردم، ملاقات آن‌ها با من که یعقوب باشد. خودت برای تو مال دارم، بسیار من برادر، ای گفت: عیسی ارباب. ای بیابد، دیدم، را تو چهره زیرا بپذیر، من دست از را هدایا این یافته‌ام، لطف تو نظر در اگر گفت: مرا برکت‌های شد. خواهی خشنود من از تو و می‌بیند، را خدا چهره کسی که همان‌گونه بر و است، من آن از چیز همه و است کرده رحم من به خدا زیرا آورده‌ام، تو برای که بگیر که می‌داند من ارباب برویم. راست راه بر و برخیزیم گفت: و گرفت. او و کرد اصرار او روز یک را آنها اگر هستند. من عهده بر شیرده گاوان و گوسفندان و شکننده‌ترند، کودکان اما برود، خود غلام از پیش من ارباب بگذار مرد. خواهند احشام همه براندازم، سختی به خواهم تقویت جوانان پای اساس بر و خود روی پیش سفر آسودگی اساس بر راه در من هستند، من با که مردمانی از گفت: عیسی بیایم. سعیر به خود ارباب سوی به من تا کرد، یافته‌ام، را تو لطف که است کافی کار؟ این چرا گفت: او اما گذاشت. خواهم تو با را برخی سوی به یعقوب و بازگشت. سعیر سوی به خود راه به روز آن در عیسی اما من. ارباب ای خیمه‌هایی احشامش برای و ساخت، خانه‌هایی آنجا در خود برای و کرد حرکت خیمه‌ها نامید. خیمه‌ها را مکان آن نام دلیل همین به کرد. برپا

میان رودان از که هنگامی آمد، است، کنعان سرزمین در که شکیم شهر سالم، به یعقوب و را خود چادر آنجا در که را زمین از قسمتی و زد. اردو شهر مقابل در و بازگشت، سوریه

و کرد برپا قربانگاهی آنجا در او و خرید. امون صد به شکیم پدر امور از بود، کرده برپا خواند. فرا را اسرائیل خدای

۴۳

ببیند. را سرزمین آن اهل دختران تا رفت بیرون زابید، یعقوب برای را او که لیه دختر دینا، را او و خوابید او با و گرفت را او و دید را او سرزمین، آن حاکم حوی، عمور پسر شکیم، و به او با و داشت دوست را دوشیزه آن و کرد توجه یعقوب، دختر دینا، دل به و کرد. خوار بگیر. زنی به من برای را دختر این گفت: عمور پدرش به شکیم گفت. سخن او دلخواه در احشامش با او پسران اما است، کرده آلوده را او دختر دینه حمور، پسر که شنید یعقوب بیرون یعقوب نزد شکیم، پدر حمور، کرد. سکوت آنها آمدن تا یعقوب پس بودند، دشت غمگین مردان شنیدند، چون و آمدند، دشت از یعقوب پسران کند. صحبت او با تا رفت دختر با بود، داده انجام اسرائیل در شرم‌آور کاری زیرا بود، دردناک آنها برای بسیار و شدند پسر شکیم گفت: و گفت سخن آنها به عمور و بود. نخواهد چنین و بود، خوابیده یعقوب ازدواج ما با و بدهید. او به زنی به را او پس است، برگزیده خود دل در را شما دختر من، ما میان در و بگیرید. پسران تان برای را ما دختران و بدهید ما به را دختران تان کنید، کنید تجارت آن در و کنید سکونت است، وسیع شما روی پیش زمین اینک و کنید، سکونت چه هر و بیابم، لطف شما نظر در کاش گفت: او برادران و پدر به شخم شوید. مالک آن در و این و داد، خواهم بگویند من به چه هر و کنید، زیاد بسیار را مهریه داد. خواهیم بگویید بدهید. زنی به من به را کنیز

دینه، زیرا گفتند، آنها به و دادند پاسخ او، پدر حمور، و شکیم به حيله با یعقوب پسران

قادر ما گفتند: آنها به دینه، برادران لاوی، و شمعون و بود. کرده آلوده را آنها خواهر است، نامختون که بدهیم مردی به را خود خواهر که دهیم، انجام را کار این بود نخواهیم شما میان در و شد خواهیم شبیه شما به ما صورت این در فقط است. ننگ ما برای این زیرا را خود دختران و شود. ختنه شما از مرد هر و شوید ما مانند شما اگر شد، خواهیم ساکن شما میان در و گرفت، خواهیم زنانی خود برای شما دختران از و داد، خواهیم شما به شوید، ختنه که نکنید گوش ما به اگر اما بود. خواهیم قوم یک چون و شد، خواهیم ساکن حمور پسر شکیم نظر در و حمور نظر در سخنان این و رفت. خواهیم برداشته را دخترمان دختر به دل بسته زیرا نکرد، تأخیر کار این دادن انجام در جوان مرد آن و آمد. پسندیده شکیم و حمور بودند. پدرش خانه در که بود کسانی همه افتخارترین با او و بود، یعقوب مردم این گفتند: و گفتند سخن خود شهر مردان با و آمدند خود شهر دروازه به پسرش زمین اینک اما کنند، تجارت آن در و کنند سکونت زمین بر ما با بگذار هستند، صلح جو خود دختران و گرفت خواهیم خود برای زنی به را آنها دختران است، وسیع آنها روی پیش ما با تا شد خواهند شبیه ما به مردان این صورت این در تنها داد. خواهیم آنها به را که همانطور شود، ختنه ما نر هر اینکه در باشیم، قوم یک که طوری به کنند، سکونت ما آن از آیا آنها، دارایی‌های و چهارپایان و آنها چارپایان و شده‌اند. ختنه نیز خودشان و امور و کرد. خواهند سکونت ما با آنگاه و شویم، شبیه آنها به این در فقط بود؟ نخواهد و دادند، فرا گوش می‌کردند، تجارت شهرشان دروازه در که کسانی همه و او پسر شکیم کردند. ختنه را خود قلفه گوشت مردان، همه

دینه برادران که لاوی و شمعون یعقوب، پسر دو بودند، درد در آنها که زمانی سوم، روز در کشتند. را مردی هر و شدند شهر وارد امنیت با و برداشتند را خود شمشیر کدام هر بودند، بیرون و گرفتند شکیم خانه از را دینه و کشتند، شمشیر دهان به را او پسر شکیم و حمور را آنها خواهر دینه، آن در که را شهر آن و شدند وارد زخمی‌ها بر یعقوب پسران اما رفتند.

و بود شهر در هرچه و آنها، الاغ‌های و گاوان گوسفندان، و کردند. غارت بودند، کرده آلوده اسیر را آنها زنان و آنها اموال همه و آنها بدن‌های همه و گرفتند. بود، دشت در هرچه و شمعون به یعقوب کردند. غارت بود، خانه‌ها در چه هر و بود شهر در چه هر و کردند، هم سرزمین، این ساکنان همه نظر در من به طوری که کرده‌اید، منفور مرا شما گفت: لاوی مرا شوند، جمع من بر اگر و هستم، کم تعداد در من شده‌ام. بد فرزندان، هم و کنعانیان با فاحشه همچون آیا اما گفتند: اما آنها شد. خواهیم نابود خانه‌ام و من و کویید، خواهند کرد؟ خواهند رفتار ما خواهر

۵۳

آنجا در و شو، ساکن آنجا در و برو بیت‌ئیل مکان به و برخیز گفت: یعقوب به خدا شد. ظاهر تو بر برادرت عیسو چهره از تو فرار هنگام که بساز خدایی برای قربانگاهی از شماست با که را بیگانه‌ای خدایان گفت: بودند او با که کسانی همه و خانه‌اش به یعقوب بیاپید برخاسته، و دهید. تغییر را خود جامه‌های و کنید، پاک را خود و بردارید، خود میان مرا دعای مصیبت، روز در که بسازیم خدایی برای قربانگاهی آنجا در و برویم بیت‌ئیل به در که را بیگانه‌ای خدایان آنها و داد. نجات رفتم که راهی در مرا و بود من با که او شنید، آنها یعقوب و دادند، یعقوب به بود گوش‌هایشان در که را گوشواره‌هایی و بود دست‌شان و ساخت. نابود امروز به تا را آنها و کرد پنهان بود شکیم در که بلوط درخت زیر را پسران آنها و گرفت، قرار آنها اطراف شهرهای بر خدا ترس و کرد، کوچ شکیم از اسرائیل بیت‌ئیل همان و است کنعان سرزمین در که لوزا به یعقوب نکردند. تعقیب را اسرائیل آن نام و ساخت، قربانگاهی آنجا در او و بودند. او با که مردمی همه و خودش آمد، است، عیسو چهره از او که هنگامی شد، ظاهر او بر آنجا در خدا زیرا نامید، بیت‌ئیل را مکان

نام یعقوب و شد، دفن بلوط درخت زیر بیت ایل پایین در و درگذشت ریکا، پرستار دבורه، زمانی بود، لوز در هنوز که هنگامی شد، ظاهر یعقوب بر خدا نامید. سوگواری بلوط را آن دیگر تو نام گفت: او به خدا و داد. برکت را او خدا و بود، آمده سوریه بین‌النهرین از که نامید. اسرائیل را او نام و بود. خواهد اسرائیل تو نام بلکه شد، نخواهد خوانده یعقوب تو از ملت‌ها جماعت‌های و ملت‌ها شو، زیاد و بیفزا هستم، تو خدای من گفت: او به خدا و ابراهیم به که را زمین آن و آمد. خواهند بیرون تو کمر از پادشاهان و بود، خواهند تو از پس تو نسل به را زمین این و بود، خواهد تو به آن داده‌ام؛ تو به دادم، اسحاق ستونی یعقوب و رفت. بالا او نزد از بود، گفته سخن او با که جایگاهی از خدا داد. خواهم نوشیدنی هدیه آن بر و سنگی، ستونی کرد، برپا بود گفته سخن او با خدا که جایی در بود، گفته سخن او با آنجا در خدا که را مکان آن نام یعقوب و ریخت. روغن آن بر و ریخت نمود. برپا جادر برج از فراتر را خیمه‌اش و کرد حرکت بیت‌ئیل از یعقوب نامید. بیت‌ئیل بود. سخت زایمانش و کرد زایمان راحیل برود، افراتا به تا شد نزدیک خباراتا به که هنگامی تو برای نیز این زیر باش، شجاع گفت: او به قابله می‌زایید، سختی به او که هنگامی و پسر را او نام بود، مردن حال در او زیرا روحش، شدن رها هنگام که شد چنین و است. پسر دفن افراتا اسب‌دوانی راه در و مرد راحیل نامید. بنیامین را او نام پدر اما نامید، من درد است ستونی همان این کرد، برپا او قبر بر ستونی یعقوب و است. بیت‌لحم همان که شد، ساکن سرزمین آن در اسرائیل که زمانی که شد چنین و است. روز این تا راحیل قبر بر که نظر در کار این و شنید، اسرائیل و خوابید، یعقوب، پدرش کنیز بلهه، با و رفت رثوبن شد، بودند. نفر دوازده یعقوب پسران بود. شر او

راحیل: پسران زبولون. یساکار، یهودا، لاوی، شمعون، رثوبن، یعقوب نخست‌زاده لیه: پسران

لیه، کنیز زلفا، پسران بودند. نفتالیم و دان راحیل، کنیز بَلاَس، پسران بنیامین. و یوسف متولد او برای سوریه میان‌رودان در که بودند یعقوب پسران اینها بودند. اشیر و جاد در جبرون همان که دشت شهر به آمد، مَمَرِه به اسحاق پدرش به سوی یعقوب شدند. که اسحاق روزهای شدند. ساکن آن در اسحاق و ابراهیم که جایی است، کنعان سرزمین پُر و پیر پیوست، خود نژاد به و مرد، و شد ناتوان اسحاق و شد. سال هشتاد و صد زیست، کردند. دفن را او او، پسران یعقوب، و عیسو و روزگار، از

۶۳

دختران از خود برای را زنانی عیسو است. ادوم همان او هستند، عیسو نسل‌های اینها بسمت، و جَوّی. صِبْعون پسر انا دختر اَلِیِما، و جِثّی، ایلوم دختر آداه، گرفت: کنعانیان را راجوئیل بَسِمَت، و زایید، او برای را الیفاز عَدَا، را. نبایوت خواهر و اسماعیل دختر در که هستند عیسو پسران اینها زایید، را قورح و ییگلوب و ییعوس اَهْلِیْمَه و زایید. همه و خود دختران و خود پسران و خود زنان عیسو شدند. متولد او برای کنعان سرزمین همه و بود آورده دست به آنچه همه و احشامش همه و دارایی‌هایش همه و خانه‌اش اهل روی پیش از کنعان سرزمین از عیسو و برداشت، را بود اندوخته کنعان سرزمین در آنچه غربت زمین و هم، با سکونت برای بود بسیار آنها دارایی‌های زیرا رفت. برادرش یعقوب سعیر کوه در عیسو دارایی‌هایشان. کثرت سبب به کند، تحمل را آنها نمی‌توانست آنها کوه در ادوم، پدر عیسو، نسل‌های این‌ها است. ادوم همان خود عیسو و گزید، سکونت رعوئیل، و عیسو، زن عاده، پسر الیفاز، هستند: عیسو پسران نام‌های این‌ها و است. سعیر قناز. و گوتوم صوفار، عومار، تیمان، از: بودند عبارت الیفاز پسران عیسو. زن بسمه، پسر زن عاده، پسران اینان زایید. الیفاز برای را آمالیک او و بود، عیسو پسر الیفاز، صیغَةُ تَمنا

باسمت، پسران اینان موزه. و سومه زاره، ناخوت، بودند: راگوئل پسران این بودند. عیسو برای او بودند. عیسو زن صبعون، پسر آنه دختر اهلیمه پسران اینها بودند. عیسو همسر الیفاز پسران عیسو، پسران رهبران اینها زابید. را قورح و یگوم و یعوش عیسو رهبر قورح، رهبر قناز. رهبر صوفار، رهبر عومار، رهبر تیمان، رهبر عیسو: نخست زاده عাদاس پسران اینها بودند، ادوم سرزمین در الیفاز رهبران اینها عمالیق؛ رهبر جوئوم، رهبر سومه، رهبر زاره، رهبر ناحوت، رهبر بودند: عیسو پسر راگوئل، پسران اینها و بودند. عیسو. همسر باسمت، پسران اینها بودند، ادوم سرزمین در راگوئل رهبران اینها موزه. رهبران اینها کوره. رهبر یگلم، رهبر یئوس، رهبر هستند: عیسو زن اهلیماس، پسران اینها هستند، آنها رهبران اینان و عیسو پسران اینان بودند. عیسو زن و آنا دختر اهلیماس، بود: ساکن سرزمین آن در که هستند حوری سعیر پسران اینها هستند. ادوم پسران اینان سعیر، پسر حوری، رهبران اینها ریسون، و آسار و دیشون و عنا. و صبعون شوبال، لوطان، بود. تمنا لوطان، خواهر و بودند، هیمان و خزی لوطان، پسران بودند. ادوم سرزمین در صبعون پسران اینها و عمر. و صوفر گایبل، مناحت، گولام، هستند: شوبال پسران اینها چارپایان که هنگامی یافت، بیابان در را یامین که عناست همان این عنا. و ایّه هستند: اینان عنا. دختر اهلیمامه و دیشون هستند: عنا پسران اینها می چرانید. را پدرش صبعون و زوکام بلعام، بودند: آسار پسران اینان خاران. و ایثران اسبان، امادا، بودند: دیشون پسران لوتان، رهبر بودند: خوری رهبران اینها آران. و اوس هستند: ریسون پسران اینها یوکام. رهبران اینها ریسون، رهبر آسار، رهبر دیشون، رهبر آنا، رهبر سبگون، رهبر سوبال، رهبر ادوم. سرزمین در خود رهبری های در خوری

اسرائیل در پادشاهی آنکه از پیش کردند، پادشاهی ادوم در که هستند پادشاهانی اینها و مرد بلاک بود. دنابا او شهر نام و کرد، پادشاهی ادوم در بعور پسر بلاک و کند. سلطنت به تایمانون سرزمین از آسوم و مرد یوباب شد. پادشاه او به جای بُصره از زارح پسر یوباب

داد، شکست موآب دشت در را میدیان که برد پسر هدد و مرد آسوم کرد. سلطنت او جای سلطنت او به جای مسرقه از سملا و مرد ادد بود. گتایم او شهر نام و کرد سلطنت او به جای شائول کرد. پادشاهی او به جای بود، رودخانه کنار که ربووت از شائول و مرد سامادا کرد. باراد پسر آراد و مرد، اخوبور پسر بالنون کرد. سلطنت او جای به اخبور پسر بالنون و مرد پسر متراییت دختر متبئیل، او زن نام و بود، فوغور او شهر نام و کرد، سلطنت او جای به آنها، مکان‌های اساس بر آنها، قبیله‌های در هستند، عیسو رهبران نامهای اینها بود. مایزووب اهولیبامه، رهبر یتر، رهبر جولا، رهبر تمنا، رهبر آنها: ملت‌های در و آنها، سرزمین‌های در صفوئین، رهبر مجدیل، رهبر مازار، رهبر تیمان، رهبر قناز، رهبر فینون. رهبر هلاس، رهبر ادوم پدر عیسو این آنها، ملکیت زمین در ساخته شده سرزمین‌های در ادوم رهبران اینها است.

۷۳

این‌ها و بود، کرده اقامت کنعان سرزمین در آن در پدرش که زیست زمینی در یعقوب برادرانش با را پدرش گوسفندان و بود ساله هفده یوسف هستند. یعقوب نسل‌های بد سخن یوسف بود. پدرش، زنان زلفه، پسران با و بلهه پسران با و بود جوان او می‌چراند. دوست پسرانش همه از بیشتر را یوسف یعقوب آورد. پدرشان، اسرائیل، نزد را برادرانش چون او برادران ساخت. رنگارنگ پیراهنی او برای و بود، او پیری فرزند او زیرا می‌داشت، نمی‌توانستند و کردند نفرت او از می‌دارد، دوست پسرانش همه میان از را او پدر که دیدند به و کرد. گزارش برادرانش به را آن و دید خوابی یوسف بگویند. صلح‌آمیز سخنی او با بافه‌ها دشت میان در شما که می‌کردم فکر من بشنوید. دیده‌ام که را خوابی این گفت: آنها من بافه به و چرخیدند شما بافه‌های اما ایستاد، راست و برخاست من بافه و می‌بستید،

ما بر یا کرد، خواهی پادشاهی ما بر واقعاً آیا گفتند: او به برادرانش کردند. سجده کردند. نفرت را او پیش از بیشتر سخنانش، و رویاها سبب به و نمود؟ خواهی فرمانروایی دیگری خواب اینک گفت: و کرد تعریف برادرانش و پدر برای را آن و دید دیگری خواب او را او پدرش و می کردند. سجده من برای ستاره یازده و ماه و خورشید گویی که دیدم و مادرت و من واقعاً آیا دیده‌ای؟ که است خوابی چه این گفت: او به و کرد سرزنش اما بردند، حسادت او به برادرانش کنیم؟ سجده تو به زمین بر تا آمد خواهیم برادرانت رفتند. شکیم به پدرشان گوسفندان چراندن برای او برادران داشت. نگه را سخن آن پدرش آنها نزد را تو تا بیا نمی کنند؟ چوپانی شکیم در تو برادران آیا گفت: یوسف به اسرائیل و برادرانت آیا که ببین برو گفت: او به اسرائیل من. اینک گفت: وی به او و بفرستم. آمد. شکیم به او و فرستاد، حبرون دره از را او و بده. خبر من به و هستند، سالم گوسفندان چه گفت: و پرسید او از مرد آن و یافت، دشت در سرگردانی حال در را او مردی و به مرد می کنند. چرا آنها کجا بگو من به می جویم، را خود برادران گفت: او اما می جویی؟ یوسف و برویم. دوتائیم به بیایید می گفتند که شنیدم زیرا رفته اند، اینجا از آنها گفت: او یافت. دوتائیم در را آنها و رفت برادرانش دنبال به

کردند. توطئه او کشتن برای و شود، نزدیک آنها به او آنکه از پیش دیدند، دور از را او آنها او و بکشیم را او بیایید پس اکنون می آید. رویابین آن اینک گفت: خود برادر به یک هر و که دید خواهیم و است، بلعیده را او درنده‌ای جانور بگوئیم و بیندازیم چاه‌ها از یکی در را به را او گفت: و رهانید آنها دست از را او شنید، چون رئوین اما شد. خواهد چه او رؤیاهای در که چاه‌هایی این از یکی درون به را او نریزید، خون گفت: آنها به رئوین نزنیم. جان پدرش به را او و برهاند آنها دست از را او تا نگذارید، او بر دست و بیندازید، است بیابان که را او رنگارنگ پیراهن آمد، برادرانش نزد یوسف که هنگامی که شد چنین و بازگرداند. آب و بود خالی چاه اما انداختند، چاه درون به و گرفتند را او و کردند. او از بود تنش بر

مسافران اینک که دیدند و گرفتند بالا را خود چشمان و بخورند، نان تا نشستند نداشت. مصر راه در آنها داشتند. مُر و صمغ و بخور بار شترهایشان و می‌آمدند جلعاد از اسماعیلی بودند.

کنیم؟ پنهان را خونش و بکشیم را برادرمان اگر دارد سودی چه گفت: برادرانش به یهودا و ما برادر او که زیرا نباشد، او بر ما دست‌های و بفروشیم، اسماعیلیان این به را او بیایید چاه از را یوسف و می‌گذشتند، مدیانی بازرگانان و شنیدند. او برادران و است. ما گوشت و فروختند. اسماعیلیان به طلا سکه بیست به را یوسف و آوردند، بالا و کشیدند بیرون جامه‌های و ندید، چاه در را یوسف اما بازگشت، چاه به رثوبن بردند. مصر به را یوسف کجا هنوز من اما نیست، پسر گفت: و بازگشت خود برادران سوی به و کرد. پاره را خود و آلودند. خون به را پیراهن و کشتند بزها از بزغاله‌ای گرفته، را یوسف پیراهن اما بروم؟ که بشناس یافتیم، را این گفتند: و آوردند پدرشان نزد را آن و فرستادند را رنگارنگ پیراهن او بدی جانور است، من پسر پیراهن گفت: و شناخت را او و نه. یا هست پسرت پیراهن آیا کمر بر پلاس و درید را خود لباس‌های یعقوب است. ربوده را یوسف جانور است، خورده را جمع دخترانش و پسران همه کرد. سوگواری پسرش برای بسیاری روزهای و گذاشت خود سوی به سوگوار گفت: و بپذیرد تسلی نخواست او اما دهند، تسلی را او تا آمدند و شدند به را یوسف مدیانیان گریست. او برای پدرش و آمد. خواهم فرود هادس به پسر م فروختند. مصر به او، سرآشپز و فرعون خواجهٔ پطیفرع،

۸۳

حیرا نام به عدولامی مردی نزد و شد جدا خود برادران از یهودا که شد چنین زمان آن در

او با و گرفت را او و بود، شوعا نامش که دید را کنعانی مردی دختر آنجا در یهودا و رفت. و زایید، پسری و شد باردار و نهاد. ایر را او نام و زایید پسری و شد حامله و شد. همبستر بود کسبی در او و نامید، شیلوه را او نام و زایید پسری باز او و نهاد. اونان را او نام بود. تamar نامش که گرفت زنی نخست زاده اش، ایر، برای یهودا و زایید. را آنها که هنگامی اونان به یهودا کشت. را او خدا و بود شریر خداوند پیشگاه در یهودا، نخست زادهٔ عیر، بود دانسته اونان کن. برپا نسلی برادرت برای و کن ازدواج او با و برو برادرت زن نزد گفت: می ریخت زمین بر را آن می رفت، برادرش زن نزد هرگاه پس بود، نخواهد او آن از نسل که نیز را او و کرد، را این زیرا شد، ظاهر خدا پیش در اما شر ندهد. برادرش به نسلی تا کشت.

پسرم، شیلوه، تا بنشین پدرت خانه در بیوه عنوان به گفت: خود، عروس تamar، به یهودا پدرش خانه در و رفت تamar پس بمیرد. برادرانش مانند نیز او مبادا گفت: زیرا شود. بزرگ به یافت، تسلی یهودا آنکه از پس درگذشت. یهودا، همسر شوع، و گذشتند روزها نشست. تamar، به و رفت. گوسفندانش پشم چینان نزد تمنه به عدولامی اش چوپان حیره همراه را خود گوسفندان تا می رود تمنه به تو پدرشوهر اینک گفتند: و دادند خبر او، عروس را خود و پوشید تابستانی لباس برداشت، خود از را بیوگی لباس های او کند. پشم چینی بزرگ شیلوم که دید زیرا نشست، است تمنه گذرگاه در که عینان دروازه های نزد و کرد زیبا که کرد گمان دید، را او یهودا چون و بود. نداده او به زن عنوان به را او اما است، شده به و شد منحرف راه از او نشناخت. را او و بود پوشانده را خود صورت زیرا است، فاحشه پسرش عروس که نمی دانست زیرا بیایم. تو نزد که بده اجازه گفت: او به و رفت، آن سوی تو برای من گفت: او اما داد؟ خواهی من به چیزی چه بیایی، من نزد اگر گفت: او است. بدهی. من به گروهی آن، فرستادن زمان تا اگر گفت: او می فرستم. گله ام بزهای از بزغاله ای در که عصایی و تو، گردن بند و تو، انگشتر گفت: او داد؟ خواهیم تو به گروهی چه گفت: او

و برخاست او و شد. آبتن او از او و درآمد، او نزد و داد، او به را آنها و توست. دست
یهودا پوشید. را خود بیوگی لباس‌های و برداشت، خود از را خود تابستانی لباس و رفت،
اما بگیرد، پس زن آن از را گرو تا فرستاد خود عدلامی چوپان دست به را بزها از بزغاله‌ای
و کجاست؟ بود راه کنار عینان در که فاحشه‌ای پرسید: مکان آن مردان از او نیافت. را او
مردان و نیافتم، گفت: و برگشت یهودا سوی به و است. نبوده فاحشه‌ای اینجا گفتند: آنها
باشد، داشته را آنها بگذار گفت: یهودا است. نبوده فاحشه‌ای اینجا در که می‌گویند مکان آن
از پس نیافتی. را او تو ولی فرستاده‌ام، را بزغاله این من شویم. مسخره ما که مبادا اما
زنا از اینک و است کرده زنا تو، عروس تمار، گفتند: و دادند گزارش یهودا به ماه، سه
می‌شد، برده که حالی در زن این بسوزانید. و بیاورید بیرون را او گفت: یهودا است. حامله
و هستم. حامله اوست، آن از اشیا این که مردی از من گفت: و فرستاد پدرشوهرش نزد
گفت: و شناخت یهودا کیست. از عصا این و گردنبد این و انگشتر این که بشناس گفت:
اتفاق نکرد. نزدیکی او با دیگر و ندادم. پسرش شیلوه به را او زیرا است، من از عادل‌تر تمار
زمان در که افتاد اتفاق بودند. او رحم در دوقلوها می‌کرد، زایمان او که زمانی که افتاد
بر قرمزی نخ و گرفت را او دست ماما و آورد، بیرون را دستش آنها از یکی او، زاییدن
بلافاصله کرد، جمع را دستش چون آمد. خواهد بیرون اول این گفت: و بست دستش
فارص را او نام و شد؟ شکافته تو خاطر به حصار چه گفت: او آمد. بیرون برادرش
زارا را او نام و آمد، بیرون بود، قرمز نخ او دست بر که برادرش این، از پس و خواند.
نامید.

مردی او و بود یوسف با خداوند و خرید. بودند، آورده آنجا به را او که اسماعیلیان دست او با خداوند که می دانست او ارباب می برد. سر به مصری اش ارباب خانه در و بود موفق نظر در یوسف و می کرد. موفق او دستان در را آن خداوند می داد، انجام که کاری هر و بود، داشت، چه هر و کرد، منصوب خانه اش بر را او و کرد. خشنود را او و یافت لطف خود آقای تعلق او به آنچه همه بر و خانه اش بر او آنکه از بعد که افتاد اتفاق سپرد. یوسف دست به در خداوند برکت و داد، برکت یوسف به خاطر را مصری خانه خداوند شد، منصوب داشت به داشت که را آنچه همه او و گرفت. قرار مزرعه اش در و خانه در او، دارایی های همه و می خورد. خودش که نانی جز نمی دانست، چیزی خود کارهای از و سپرد، یوسف دست اربابش زن که شد چنین سخنان این از پس و بود. زیبارو بسیار و خوش اندام یوسف ارباب زن به و نمی خواست، او اما بخواب. من با گفت: و انداخت یوسف بر را چشمانش که چیزهایی همه و نمی داند، خانه اش در هیچ چیز من طریق از من ارباب اگر گفت: خود از هیچ چیز و نیست، من از برتر هیچ چیز خانه این در و است، سپرده من دست های به دارد انجام را شر کار این چگونه و هستی، او زن تو اینکه به خاطر تو، جز نشده، بازداشته من او و می گفت، سخن یوسف با روز به روز او که هنگامی کنم؟ گناه خدا پیشگاه در و دهم به یوسف و آمد پیش روزی چنین شود. همبستر او با تا بخوابد، او با که نمی کرد اطاعت از را او و نبود داخل در خانه اهل از هیچ کس و دهد انجام را خود کارهای تا شد وارد خانه فرار و گذاشت او دستان در را خود جامه های او و بخواب. من با گفت: و کشید جامه هایش و گذاشته او دستان در را خود جامه های او دید چون که شد چنین و رفت. بیرون و کرد و گفت آنان به و فراخواند، بودند خانه در که را کسانی و رفت. بیرون به است، کرده فرار و آمد من نزد او کند. مسخره را ما تا آورد عبرانی خدمتکار ما برای او ببینید، می گفت: را صدایم که شنید او که هنگامی اما زدم. فریاد بلند صدای با من و بخواب، من با می گفت: و رفت. بیرون به و کرد فرار کرده، رها من نزد را خود جامه های زدم، فریاد و کردم بلند

و گفت کلمات این طبق او به و آمد. خانه‌اش به آفایش تا کرد، رها خود نزد را جامه‌ها من به و کند، مسخره مرا تا آمد من نزد آوردی ما نزد را او تو که عبرانی خدمتکار می‌گفت: را جامه‌هایش زدم، فریاد و کردم بلند را صدایم که شنید چون خوابید. خواهم تو با گفت: شنید، را خود زن سخنان ارباب چون که شد رفت. بیرون به و گریخت کرد، رها من نزد شد. خشمگین خشم با کرد، من با تو غلام این‌گونه می‌گفت: و گفت او به آنچه

دژ در آنجا در پادشاه زندانیان که جایی به انداخت، دژ به را او و گرفت را یوسف ارباب و نظر در را او و ریخت، او بر را او رحمت و بود، یوسف با خداوند و می‌شدند. نگه‌داشته و سپرد، یوسف دست به را زندان زندانبان، رئیس و گردانید. لطف صاحب ارشد زندانبان می‌داد. انجام خودش می‌شد، انجام آنجا که کاری هر و بودند، زندان در که زندانیانی همه دست طریق از چیز همه زیرا نمی‌دانست، او طریق از را هیچ‌چیزی زندان زندانبان رئیس در را آن خداوند می‌داد، انجام او چه هر و بود، او با خداوند که دلیل این به بود، یوسف می‌گرداند. موفق او دست‌های

۰۴

خود، ارباب به نان‌پزباشی و مصر پادشاه ساقی‌باشی که شد واقع سخنان این از پس نانوابشی، بر و ساقی‌باشی بر خود، خواجه‌سرای دو بر فرعون و کردند. گناه مصر، پادشاه محبوس آنجا در یوسف که جایی همان در زندان، در بازداشتگاه، در را آنها و شد، خشمگین آنها و ایستاد، ایشان نزد او و سپرد، یوسف به را ایشان زندانبانان رئیس و داد. قرار بود، و ساقی‌بزرگ خواب رؤیای و دیدند، خواب شب یک در دو هر و بودند. زندان در روزهایی نزد صبح یوسف بود. این بودند، زندان در و داشتند تعلق مصر پادشاه به که نانوای بزرگ

در او با که فرعون خواجه‌سرایان از او و بودند. آشفته آنها و دید، را آنها و شد وارد آنها
او به آنها است؟ غمگین امروز شما چهره‌های چرا گفت: و پرسید بودند اربابش نزد زندان
تعبیر آیا گفت: آنها به یوسف کند. تعبیر را آن که نیست کسی و دیدیم خوابی گفتند:
را خود خواب ساقی‌بزرگ و بگویند. من برای را آن پس نیست؟ خدا جانب از خواب‌ها
بود، شاخه سه تاک در بود. من پیش‌روی تاکی من، خواب در گفت: و بازگفت یوسف برای
در فرعون جام و بودند. رسیده انگور خوشه‌های بود، آورده جوانه‌ها بود، شکوفا این و
و دادم. فرعون دست به را جام و فشردم، جام در را آن و گرفتم را انگور و بود، من دست
فرعون و روز، سه هنوز هستند. روز سه شاخه، سه است: آن تعبیر این گفت: او به یوسف
جام و گرداند، بازخواهد ساقی‌گریات ریاست به را تو و آورد خواهد یاد به را تو مقام
مرا اما بودی. ساقی چنانکه پیشین‌ات، مقام طبق بر داد خواهی او دست به را فرعون
نزد مرا و کن، مهربانی من با و شود، خوب حالت که هنگامی کن، یاد خودت به خاطر
عبرانیان سرزمین از سرقت به چون بیاور. بیرون زندان این از مرا و کن، یاد فرعون
نانوا سردست و انداختند. چاه این در مرا اما نکردم، کاری هیچ اینجا در و شدم، دزدیده
که می‌پنداشتم و دیدم خوابی نیز من گفت: یوسف به و است، کرده تعبیر درست که دید
فرعون که خوراکی انواع همه از بالایی سبد در می‌کنم. حمل خود سر بر نرم نان سبد سه
در یوسف می‌خوردند. من سر بالای سبد از آنها آسمان پرندگان و بود، نانوا کار می‌خورد،
سر فرعون و روز، سه هنوز هستند. روز سه سبد، سه است: آن تعبیر این گفت: او به پاسخ
گوشت‌های آسمان پرندگان و آویخت، خواهد درخت بر را تو و برداشت، خواهد تو از را تو
همه برای او که افتاد اتفاق بود، فرعون تولد روز که سوم روز در خورد. خواهند تو از را تو
یاد به را سرنانوا و سرساقی خدمتکارانش میان در و کرد، برپا ضیافتی خود خدمتکاران
نانوای اما داد. فرعون دست به را جام و بازگرداند، او مقام به را ساقیان رئیس و آورد.
یوسف بزرگ ساقی‌باشی و بود. کرده تعبیر آنها برای یوسف که همان‌طور آویخت، را ارشد

۱۴

اینک، و است. ایستاده رودخانه کنار بر که کرد گمان و دید خوابی فرعون سال، دو از پس در و گوشت، در برگزیده و شکل در زیبا می آمدند، بالا گاو هفت رودخانه از که همان طور و شکل به زشت می آمدند، بالا رودخانه از اینها از بعد دیگر گاو هفت اما می چریدند. آخی لاغر و زشت گاو هفت و می چریدند. رودخانه لب بر گاوان آن کنار در و گوشت، به لاغر برای او و برخاست. فرعون و بلعیدند، را گوشت برگزیده و شکل خوب گاو هفت گوشت، اینک و می آمدند. بالا ساقه یک بر خوب و برگزیده خوشه هفت اینک و دید، خواب دوم بار هفت بادزده، و نازک خوشه هفت و می رویدند. آنها از پس بادزده، و نازک غله خوشه هفت او روح و شد صبح بود. خواب و برخاست فرعون اما بلعیدند. را پر و برگزیده خوشه فرعون و خواند، را آن دانایان همه و مصر تفسیرکنندگان همه فرستاده، و گردید، آشفته و کند. تعبیر فرعون برای آن که نبود کسی و بازگفت، آنها برای را خود خواب خود خدمتکاران بر فرعون می آورم. یاد به را خود گناه امروز گفت: فرعون به ساقی باشی هر و داد. قرار آشپزباشی خانه در زندان در را، ارشد نانوی و من را، ما و شد خشمگین جوان ما با آنجا دیدیم. را خود خواب کدام هر او، و من دیدیم، خواب شب یک در ما دوی که شد واقع کرد. تعبیر ما برای او و گفتیم، او به ما و بود، آشپزباشی از عبرانی خدمتکاری شدم، بازگردانده خود مقام به من افتاد: اتفاق هم این طور کرد، تعبیر ما برای که همان طور آوردند، بیرون زندان از را او و خواند، را یوسف و فرستاد فرعون شد. آویخته دار به او اما یوسف به فرعون آمد. فرعون سوی به او و دادند، تغییر را او ردای و تراشیدند، را او و می گویند که شنیده ام تو درباره من کند. تعبیر را آن که نیست کسی و دیده ام خوابی گفت:

گفت: فرعون به پاسخ در یوسف اما می‌کنی. تعبیر را آن‌ها و می‌شنوی را خواب‌ها تو و گفت سخن یوسف به فرعون شد. نخواهد داده فرعون نجات‌بخش پاسخ خدا، بدون از گاو هفت که همان‌گونه و ایستاده‌ام. رودخانه لب کنار که پنداشتم خوابم در گفت: اینک و می‌چریدند. آخی در و بودند فربه و خوش صورت که می‌آمدند بیرون رودخانه که گوشت، لاغر و شکل، زشت و بد می‌آمدند، بالا رودخانه از آنها از پس دیگر گاو هفت لاغر، و زشت گاو هفت آن و بودم. ندیده مصر سرزمین تمام در زشت‌تری چنین آنها مانند اما شدند، شکم‌هایشان وارد آنها و بلعیدند. بودند، برگزیده و خوب که را اول گاو هفت آن همان‌طور بود، زشت ظاهرشان و بودند، شده شکم‌هایشان وارد که نبودند تشخیص قابل هفت که دیدم خوابم در دوباره و خوابیدم. دوباره و شدم بیدار من اما بود. ابتدا در که آنها کنار در زده، باد و نازک خوشه هفت اما نیکو. و پُر می‌آمدند، بالا ساقه یک در خوشه به پس بلعیدند. را پر و خوب خوشه هفت بادزده، و نازک خوشه هفت و می‌زدند. جوانه کند. تعبیر من برای را آن که نبود کسی اما گفتم، تعبیرکنندگان

فرعون به می‌دهد، انجام خدا آنچه است؛ یکی فرعون خواب گفت: فرعون به یوسف و است. سال هفت خوب، خوشه هفت و است، سال هفت خوب، گاو هفت است. داده نشان و است، سال هفت می‌آیند، بالا آنها از بعد که لاغر گاو هفت آن و است. یکی فرعون خواب کلمه‌ای اما بود. خواهد قحطی سال هفت است؛ سال هفت بادزده، و لاغر خوشه هفت آن هفت اینک است. داده نشان فرعون به می‌کند، چه هر خدا است: این گفته‌ام فرعون به که سال هفت این، از پس اما می‌رسد. فرا مصر سرزمین سراسر در بسیار فراوانی سال و کرد، خواهند فراموش را بود خواهد مصر تمام در که فراوانی و آمد، خواهد قحطی به‌خاطر شد نخواهد شناخته زمین بر فراوانی و کرد. خواهد نابود را سرزمین قحطی خواب تکرار درباره بود. خواهد شدید بسیار زیرا بود، خواهد این‌ها از بعد که قحطی آن دادن انجام در خدا و بود خواهد راستین خدا کلام که معناست بدان این بار، دو فرعون

سرزمین بر را او و بگیر نظر در را هوشمند و خردمند مردی پس، اکنون کرد. خواهد شتاب و کند، منصوب زمین بر را حاکمانی و دهد انجام را کار این فرعون بگذار و بگمار. مصر همه بگذار و کنند. جمع فراوانی سال هفت در را مصر زمین محصولات تمام آنها بگذار و شود، جمع فرعون دست زیر غلات و کنند، جمع را آینده خوب سال هفت این غذاهای که قحطی سال هفت برای سرزمین، در ذخیره شده غذاهای و شود. ذخیره شهرها در غذاها خوشایند شد. نخواهد نابود قحطی در سرزمین و بود خواهد بود، خواهد مصر سرزمین در او. خدمتکاران همه پیش و فرعون پیش کلمه این اما شد،

نخواهیم باشد، او در خدا روح که چنین مردی آیا گفت: خود خادمان همه به فرعون و و داناتر انسانی داد، نشان تو به را اینها همه خدا چون گفت: یوسف به فرعون یافت؟ اطاعت تو دهان از من مردم همه و بود، خواهی من خانه بر تو نیست. تو از فهمیده تر اینک گفت: یوسف به فرعون بود. خواهم بزرگتر تو از تخت در من اینکه جز کرد، خواهند خود دست از را انگشتر فرعون و می کنم. منصوب مصر سرزمین تمام بر را تو امروز طوق و پوشاند، نرم کتان از جامه ای به را او و گذاشت، یوسف دست بر را آن و برداشت اعلام او از پیش منادی و کرد سوار خود دوم ارا به بر را او و گذاشت. او گردن بر طلایی فرعون من گفت: یوسف به فرعون کرد. منصوب مصر سرزمین تمام بر را او و نمود، فرعون و کند. بلند مصر سرزمین تمام بر را خود دست نمی تواند هیچ کس تو بدون هستم، زنی به او به را هلیوپولیس کاهن پتفره، دختر اسنت و نامید، پسونتومفانخ را یوسف نام یوسف سپس ایستاد. مصر، پادشاه فرعون، برابر در که هنگامی بود، ساله سی یوسف داد. سال هفت در زمین و گشت. مصر سرزمین تمام در و رفت بیرون فرعون حضور از مصر سرزمین در فراوانی که را سالی هفت غذاهای تمام او و کرد. تولید بافه ها فراوانی، همان در را شهر هر اطراف دشت های غذاهای گذاشت؛ شهرها در را غذاها و کرد جمع بود، نمی توانست که آنجا تا کرد، جمع زیاد بسیار دریا ریگ چون را غله یوسف و گذاشت. شهر

نداشت. شماره‌ای زیرا شود، شمرده

دختر است که قحطی، سال هفت آمدن از پیش شدند متولد پسر دو یوسف برای اما نامید، منسی را نخست‌زاده نام یوسف زایید. او برای را آنها هلیوپولیس کاهن پوتی‌فرع دومی نام اما ساخت. فراموش‌کار پدرم چیزهای همه از و زحمات‌هایم همه از مرا خدا زیرا در که فراوانی سال هفت داد. افزایش خوارام سرزمین در مرا خدا زیرا نامید، افرایم را گفته یوسف چنان‌که بیاید، که شد آغاز قحطی سال هفت و گذشت. بود، مصر سرزمین مصر سرزمین تمام و بود. نان مصر سرزمین تمام در اما شد، زمین همه در قحطی و بود، مصری‌ها همه به فرعون اما کردند، فریاد نان درباره فرعون سوی به مردم و شد، گرسنه تمام روی بر قحطی و دهید. انجام بگوید، شما به چه هر و بروید، یوسف سوی به گفت: همه و می‌فروخت. مصریان تمام به و کرد باز را غله انبارهای تمام یوسف اما بود، زمین شده چیره زمین تمام بر قحطی زیرا کنند، خرید یوسف از تا آمدند مصر به سرزمین‌ها بود.

۲۴

می‌کنید؟ تنبلی چرا گفت: خود پسران به است، فروش مصر در که دید چون یعقوب اما بخرید خوراک مقداری ما برای و بروید آنجا به دارد، وجود غله مصر در که شنیده‌ام اینک نمیریم. و بمانیم زنده تا

با را، یوسف برادر بنیامین، اما رفتند. پایین مصر از غله خریدن برای یوسف برادر ده دیگر با همراه اسرائیل پسران برسد. او به آسیبی که مبادا گفت: زیرا نفرستاد، برادرانش

بود، سرزمین حاکم یوسف بود. قحطی کنعان سرزمین در زیر آمدند، خرید برای آیندگان سجده زمین بر رو او به و آمدند یوسف برادران و می فروخت، سرزمین مردم همه به او به آنها با و کرد، بیگانه آنها از را خود و شناخت، و دید را خود برادران یوسف کردند. برای کنعان، سرزمین از گفتند: آنها آمده‌اید؟ کجا از گفت: آنها به و گفت، سخن سختی را رویاهایش یوسف و نشناختند. را او آنها اما شناخت، را خود برادران یوسف غذا. خریدن نقاط شناسایی برای هستید، جاسوس شما گفت: آنها به و آورد، یاد به بود دیده خود که غذا خریدن برای تو خدمتکاران ارباب، نه، گفتند: آنها آمده‌اید. سرزمین این ضعف به نیستند. جاسوس تو بندگان هستیم، صلح جو هستیم، انسان یک پسران ما همه آمده‌ایم. دوازده ما گفتند: آنها ببینید. را سرزمین ضعف نقاط تا آمده‌اید شما بلکه نه، گفت: آنها اما است، ما پدر با امروز جوان‌تر اینک و هستیم، کنعان سرزمین در تو، خدمتکاران برادر، که می‌گوییم و گفته‌ام شما به که است همان این گفت: آنها به یوسف ندارد. وجود دیگری اینجا از هرگز فرعون، سلامتی به شد، خواهید آزمایده شما این در هستید. جاسوس شما را خودتان از یکی بیاید. اینجا به شما جوان‌تر برادر اینکه مگر رفت، نخواهید بیرون آیا که شود آشکار شما سخنان تا بمانید زندانی باید شما اما بیاورد، را برادران و بفرستید و هستید. جاسوس قطعاً شما سوگند، فرعون سلامتی به نه، اگر و نه، یا می‌گویید راست زنده و دهید انجام را کار این گفت: آنها به سوم روز در او گذاشت. زندان در روز سه را آنها زندان در شما برادران از یکی هستید، صلح جو اگر می‌ترسم. خدا از من زیرا ماند، خواهید نزد را خود جوان‌تر برادر و بیاورید. را غله‌تان خرید و بروید خودتان اما شود، بازداشت و کردند. چنین آنان و مرد. خواهید نه، اگر اما شد، خواهد باور شما سخنان و بیاورید، من را او روح رنج زیرا برادرمان، درباره هستیم گناهی در ما بله، گفت: خود برادر به یک هر این، این، خاطر به و ندادیم، گوش او به و می‌کرد، التماس ما از که هنگامی گرفتیم، نادیده و نرسانید آسیب پسر به که نگفتم شما به آیا گفت: آنها به پاسخ در رؤبن آمد. ما بر رنج

یوسف که نمی‌دانستند اما آنها می‌شود. طلب او خون اینک و ندادید؟ گوش من به شما گریست، و شد دور آنها از و برگرداند روی یوسف بود. آنها میان در مترجم زیرا می‌شنود، در را او و گرفت آنها میان از را شمعون و گفت، سخن آنها با و آمد آنها نزدیک دوباره اما بست. آنها روی پیش

درون به را آنها از یک هر نقره و کنند، پر غله از را آنها ظرف‌های که داد فرمان یوسف از پس و شد. انجام آنها برای چنین و بدهند، توشه آنها به راه برای و بازگردانند، گونی‌اش به تا کرد باز را کیسه‌اش آنها از یکی اما رفتند. آنجا از خود، الاغ‌های بر غله گذاشتن بالای که دید را نقره‌اش بسته و بودند، کرده اقامت که جایی در بدهد، علوفه الاغ‌هایش در این اینک و است، شده بازگردانده من به نقره گفت: برادرانش به او و بود. کیسه دهانه چه این گفتند: و شدند آشفته کرده، رو یکدیگر به و شد، مات آنها دل و است. من کیسه همه و کنعان سرزمین به خود، پدر یعقوب، نزد آمدند است؟ کرده ما با خدا که است کاری با سرزمین ارباب گفتند: و دادند گزارش او به بود افتاده اتفاق آنها برای که را رویدادهایی را سرزمین که کسانی چون است، داده قرار زندان در را ما و است گفته سخن سختی به ما برادر دوازده نیستیم. جاسوس هستیم، صلح‌جو ما او: به گفتیم می‌کنند. جاسوسی در پدرمان با امروز کوچکترین اما ندارد، وجود ما از یکی خود. پدر پسران هستیم، خواهم طریق این از گفت: ما به بود سرزمین آن ارباب که مرد آن است. کنعان سرزمین برای غله خرید و بگذارید، من نزد اینجا را برادر یک هستیم: صلح‌جو شما که دانست که دانست خواهم و بیاورید، من نزد را خود جوان‌تر برادر و بروید. برداشته را خانه‌تان این در و گرداند، خواهم باز شما به را برادرتان و هستیم، صلح‌جو بلکه نیستید، جاسوس می‌کردند، خالی را خود گونی‌های که هنگامی که شد چنین و کرد. خواهید تجارت سرزمین و دیدند را نقره بسته‌های پدرشان و آنها و بود، گونی‌اش در آنها از یک هر نقره بسته شمعون نیست، یوسف کرده‌اید، بی‌فرزند مرا شما گفت: آنان به آنها، پدر یعقوب، ترسیدند.

دو گفت: پدرشان به رئوبن است. آمده من بر این‌ها همه برد؛ خواهید را بنیامین و نیست،
خواهم باز تو نزد را او من و بسپار من دست به را او نیاورم. تو نزد را او اگر بکش مرا پسر
باقی تنها او و است مرده برادرش زیرا آمد، نخواهد شما با من پسر گفت: او اما آورد.
غم با مرا پیری شود، ضعیف و بیفتد برایش اتفاقی می‌روید که راهی در اگر و است، مانده
برد. خواهید هادس به

۳۴

تمام بودند آورده مصر از که را غله‌ای وقتی که شد واقع گرفت. شدت زمین بر قحطی اما
او به یهودا بخريد. خوراک مقداری ما برای و بروید دوباره گفت: آنها به پدرشان کردند،
است: گفته و داده شهادت ما به جدی اخطار با است، سرزمین این ارباب که مرد آن گفت:
با را ما برادر واقعاً اگر باشد. شما با شما کوچک‌تر برادر اینکه مگر دید، نخواهید مرا چهره
ما با را ما برادر اگر خرید. خواهیم غذا تو برای و رفت خواهیم پایین ما بفرستی، ما
برادر اینکه مگر دید، نخواهید را چهره‌ام گفت: ما به مرد آن زیرا رفت، نخواهیم نفرستی،
که گفتید مرد آن به و کردید بدی من به چرا گفت: اسرائیل باشد. شما با شما جوان‌تر
هنوز آیا گفت: و کرد زیادی پرسش‌های ما نسل و ما از مرد آن گفتند: آن‌ها دارید؟ برادری
ما دادیم. گزارش او به پرسش‌ها همین طبق بر ما دارید؟ برادری آیا و است؟ زنده پدرتان
خود، پدر اسرائیل، به یهودا بیاورید. را برادرتان گفت: خواهد ما به او که نمی‌دانستیم
هم و ما هم نمیریم، و بمائیم زنده تا رفت خواهیم برخاسته و بفرست، من با را پسر گفت:
و نیاورم تو نزد را او اگر بطلب، من دست از را او می‌مانم، او منتظر اما من ما. بار هم و تو
نکرده تأخیر اگر بود. خواهم گناهکار تو برابر در روزها تمام ندارم، برپا تو پیش را او
این است، چنین اگر گفت: آنها به آنها، پدر اسرائیل، بودیم. برگشته بار دو تاکنون بودیم،

صمغ، برید: هدایایی مرد آن برای و بگیریید خود ظروف در زمین میوه‌های از بکنید: را کار در که را نقره‌ای بگیریید، خود دست‌های در را دوبرابر نقره و گردو. و بنه مُر، بخور، عسل، و باشد. بوده اشتباهی که مبادا بازگردانید، خود با بود، شده بازگردانده شما کیسه‌های آن نزد محبت و لطف شما به من خدای بروید. مرد آن نزد برخاسته، و بگیریید را برادران از که همان‌طور من زیرا بازگرداند، شما نزد را بنیامین و دیگران برادر و کند عطا مرد شده‌ام. محروم شده‌ام، محروم فرزندانم

و برداشتند، نیز را بنیامین و گرفتند خود دست‌های در را دوبرابر نقره و هدایا این مردان برادر بنیامین، و دید را آنها یوسف ایستادند. یوسف پیش و آمدند فرود مصر به برخاسته را قربانی‌ها و ببر خانه داخل به را مردان این گفت: خانه‌اش مسئول به و را، هم‌مادرش یوسف چنان‌که مرد آن و خورد. خواهند نان من با ظهر مردان این زیرا کن، آماده و کن ذبح یوسف خانه به آنها که دیدند مردان اما آورد. یوسف خانه به را مردان و کرد، بود گفته بود، شده برگردانده ما کیسه‌های در ابتدا در که نقره‌ای خاطر به گفتند: بودند، شده رهبری عنوان به را ما تا کنند، حمله ما به و کنند متهم دروغ به را ما تا می‌شویم آورده ما در و بود، یوسف خانه بر که مردی به شدند نزدیک اما را. ما الاغ‌های و بگیریید خدمتکاران آمدیم. پایین غذا خریدن برای ابتدا در ما ارباب، ای گفتند: گفتند، سخن او با خانه دروازه ما از یک هر نقره گشودیم، را خود کیسه‌های و آمدیم توقف برای وقتی که شد چنین اما نقره و بازگردانده‌ایم. خود دستان در اکنون وزن، همان به را خود نقره بود. کیسه‌اش در انداخته ما کیسه‌های در را نقره کسی چه نمی‌دانیم بخیریم، غذا تا آورده‌ایم خود با دیگری شما پدران خدای و شما خدای نترسید. باشد، مهربان شما به خدا گفت: آنها به او است. کرده‌ام. دریافت بود پذیرفته‌شده که را شما نقره و داد، قرار شما کیسه‌های در را گنجینه‌ها علوفه آنها الاغ‌های به و بشوید، را آنها پاهای تا آورد آب و آورد. بیرون آنها نزد را شمعون و قصد او که بودند شنیده زیرا ظهر، در یوسف آمدن زمان تا کردند آماده را هدایا آنها داد.

به داشتند خود دستان در که را هدایایی آنها و شد، خانه وارد یوسف بخورد. غذا آنجا دارد به و هستید؟ چگونه پرسید: آنها از او نمودند. سجده او بر زمین به رو و کردند، تقدیم او خدمتکار گفتند: آنها است؟ زنده هنوز آیا است؟ سالم گفتید، که شما پیر پدر آیا گفت: آنها و است. یافته برکت خدا به مرد آن گفت: او و است. زنده هنوز و است سالم ما، پدر تو، برادر بنیامین، و گرفت بالا به را خود چشمان یوسف کردند. پرستش او به شده خم و بیاورید؟ من نزد را او گفتید که است شما کوچکتر برادر این گفت: و دید، را هم مادرش هم به برادرش بر احشایش زیرا شد، آشفته یوسف فرزندم. کند، رحم تو بر خدا گفت: گریست. آنجا و شد اتاق وارد پس کند. گریه می خواست و می پیچید،

غذا و بیاورید. را نانها گفت: و کرد کنترل را خود و رفت بیرون صورت، شستن از پس و می خوردند غذا او با که مصریانی برای و جداگانه، آنها برای و تنهایی، به او برای را برای این چون بخورند، نان عبرانیان با نمی توانستند مصریان زیرا دادند، قرار جداگانه و خود، امتیازات برطبق نخست زاده او، پیش روی نشستند بود. نفرت انگیز مصریان بخش هایی آنها شدند. شگفت زده خود برادر به هریک مردم و خود، جوانی برطبق جوان تر و بود، بزرگتر برابر پنج همه بخش های از بنیامین بخش و برداشتند، خودشان برای او از شدند. شاد او با و نوشیدند آنها

۴۴

کنید، پر غذا از را مردان گونی های گفت: و داد فرمان بود خانه اش بر که کسی به یوسف و نقره ای جام و ببندازید. گونی اش دهانه بر را یک هر نقره و کنند، حمل بتوانند که چقدر هر یوسف، سخن طبق بر شد چنین و نیز. را او غله بهای و ببندازید، جوان تر کیسه در مرا

بود. گفته که همان گونه

رفتند، بیرون شهر از آنها چون شدند. روانه الاغ‌هایشان با همراه مردم و دمید سپیده صبح و برو مردان آن دنبال به و برخیز گفت: خانه‌اش مباشر به یوسف که بودند نشده دور هنوز مرا نقره‌ای جام چرا بازپرداختید؟ نیکی جای به را بدی چرا بگو آنها به و برسان، آنها به می‌کند. فال‌گیری آن با او می‌نوشد؟ آن از اربابم که نیست جامی همان این آیا دزدیدید؟ آنها به را سخنان این یافت، را آنها چون و کرده‌اید. را کار این که داده‌اید انجام بدی کار تو بندگان به می‌گوید؟ سخن سخنان این اساس بر ارباب چرا گفتند، او به اما آنها گفت. از یافتیم، خود کیسه‌های در که را نقره‌ای اگر دهند. انجام سخن این اساس بر که نشود بدزدیم؟ طلا یا نقره ارباب خانه از است ممکن چگونه بازگردانیم، تو نزد کنعان سرزمین ارباب خدمتکاران نیز ما و بمیرد بگذار کنی، پیدا خدمتکارانت میان در را جام تو که او از که هر نزد بود: خواهد چنین می‌گویید، شما چنان‌که اکنون، و گفت: او بود. خواهیم خود گونی یک هر و شتافتند و بود. خواهید پاک شما اما بود، خواهد من بنده شود، پیدا جام شروع بزرگتر از اما کرد، جستجو گشودند. را خود گونی یک هر و نهادند، زمین بر را خود دریدند، را خود جامه‌های و یافت. بنیامین کیسه در را جام و رسید، کوچکتر به تا بود کرده بازگشتند. شهر به و گذاشت، خود الاغ بر را کیسه‌اش یک هر و

بر او برابر در و بود، آنجا هنوز او که حالی در شدند وارد یوسف نزد برادرانش و یهودا من مانند مردی که نمی‌دانید آیا کردید؟ را کار این چرا گفت: آنها به یوسف افتادند. زمین یا بگوییم، چه یا بدهیم، ارباب به پاسخی چه گفت: یهودا ببرد؟ پی فال‌گیری به می‌تواند ارباب خدمتکاران ما اینک یافت، را تو خدمتکاران بی‌عدالتی خدا شویم؟ توجیه چگونه سر من از کاری چنین گفت: یوسف شد. یافت او نزد جام آن‌که هم و ما هم هستیم، خود اما بود، خواهد من بنده او شد یافت او نزد جام که مردی دهم، انجام را کار این که نزد

ارباب، می‌کنم التماس گفت، او به و شد نزدیک یهودا بازگردید. پدرتان نزد سلامتی با شما با تو زیرا نشو، خشمگین تو خدمتکار بر و بگوید، تو روی پیش سخنی تو خدمتکار بگذار دارید؟ برادری یا پدر آیا گفتی، و پرسیدی خود خدمتکاران از تو خداوند، هستی. فرعون و است، جوان‌تر که او پیری دوران از فرزندی و داریم، پیر پدری گفتیم: ارباب به و می‌دارد. دوست را او پدرش و است، مانده باقی مادرش از تنها او و است، مرده برادرش به و کرد. خواهم مراقبت او از من و بیاورید من نزد را او گفتی، خدمتکارانت به تو اما خواهد کند، ترک را پدر اگر اما کند، ترک را خود پدر توانست نخواهد کودک گفتیم: ارباب چهره دیگر نیاید، پایین شما با شما جوان‌تر برادر اگر گفتی، خدمتکارانت به اما تو مرد. او به را اربابمان سخنان رفتیم، بالا تو، خدمتگزار پدرمان، نزد وقتی اما دید نخواهید مرا گفتیم: ما بخرید. خوراک مقداری ما برای و بروید دوباره گفت: ما پدر دادیم. گزارش خواهیم پایین آنگاه برود، پایین ما با ما کوچک‌تر برادر اگر اما برویم، پایین نمی‌توانیم نباشد. ما با ما کوچک‌تر برادر که حالی در ببینیم را مرد آن چهره نمی‌توانیم زیرا رفت، یکی و زایید. من برای فرزند دو زن که می‌دانید شما ما: به ما، پدر تو، خدمتگزار اما گفت به تا را او من و است، شده خورده درنده توسط که گفتید شما و رفت بیرون من پیش از پیری برسد، او به راه در بلایی و بگیرید، من روی پیش از نیز را این پس اگر ندیده‌ام. حال و ما، پدر بنده‌ات، سوی به بروم اگر پس اکنون آورد. خواهید فرود هاویبه به غم با مرا که بود خواهد چنین و است، آویخته این جان به او جان که حالی در نباشد، ما با کودک غم با را، ما پدر بنده‌ات، پیری تو بندگان و مرد، خواهد نیست، ما با کودک ببیند او وقتی گفته: و است کرده دریافت پدر از را کودک تو خدمتگزار زیرا آورد. خواهند فرود هادس به گناهکار روزها همه در پدر برابر در نکنم، برپا تو روی پیش را او و نیاورم تو نزد را او اگر ارباب، خانه خدمتکار کودک، جای به خدمتکار تو به ماند خواهم پس اکنون بود. خواهم با کودک که حالی در بروم، بالا پدر سوی به چگونه او. برادران با بالا برود بگذار کودک اما

نبینم.گرفت، خواهد فرا را پدرم که را بدی‌هایی آن تا نیست؟ ما

۵۴

همه گفت: اما کند، تحمل بودند ایستاده او نزد که را کسانی همه حضور نتوانست یوسف و به را خود که هنگامی بود، نایستاده یوسف نزد هیچ‌کس و بفرستید، بیرون من نزد از را فرعون خانه به و شنیدند، مصریان همه و داد، سر‌گریه با صدایی و شناساند. برادرانش برادران و است؟ زنده هنوز پدرم آیا هستم، یوسف من گفت: خود برادران به یوسف رسید. نزدیک گفت: خود برادران به یوسف بودند. شده آشفته زیرا دهند، پاسخ او به نتوانستند مصر به مرا که هستم شما برادر یوسف، من گفت: او و شدند. نزدیک آنها و بیایید. من فروختید، اینجا به مرا که نیاید نظرتان به سخت و نشوید غمگین پس اکنون فروختید. است، زمین روی بر قحطی سال دومین این فرستاد. زندگی برای شما از پیش مرا خدا زیرا مرا خدا زیرا درو. نه و بود خواهد شخم‌زنی نه آنها در که مانده باقی سال پنج هنوز و را شما بزرگ باقی‌ماندگان و بماند باقی زمین بر شما از بازمانده‌ای تا فرستاد شما از پیش پدر چون مرا او و خدا، بلکه فرستاده‌اید، اینجا به مرا شما نه پس اکنون دهم. پرورش پدرم نزد شتاب با پس ساخت. مصر سرزمین تمام حاکم و خانه‌اش، تمام ارباب و فرعون، مصر سرزمین تمام ارباب مرا خدا می‌گوید: چنین یوسف پسرت بگویید: او به و بروید خواهی ساکن عربستان جسیم سرزمین در تو و مکن. درنگ و بیا من نزد پس است، ساخته هر و گاوانت و گوسفندانت پسرانت، پسران و پسرانت و تو بود، خواهی من نزدیک و شد باقی قحطی سال پنج هنوز زیرا پروراند، خواهم آنجا در را تو من و توست. آن از آنچه و می‌بینند شما چشمان اینک نشوید. نابود دارایی‌هایت همه و پسرانت و تو تا است، و شکوه تمام پس می‌گوید. سخن شما به که است من دهان که من، برادر بنیامین چشمان

به را پدرم شتاب با و دیده‌اید، آنچه و دهید، گزارش پدرم به دارم مصر در که مرا جلال او گردن بر نیز بنیامین و گریست، او بر و افتاد برادرش بنیامین گردن بر و بیاورید. اینجا او با برادرانش این، از پس و گریست، آنها بر برادرانش، همه بوسیدن از پس و گریست. گفتند. سخن

او درباریان و فرعون آمده‌اند. یوسف برادران گفتند: که رسید فرعون خانه به خبر این و پر را خود گونی‌های بکنید: را کار این بگو، برادرانت به گفت: یوسف به فرعون شدند. شاد من و بیایید من نزد برداشته، را خود دارایی‌های و پدر و بروید. کنعان سرزمین به و کنید این‌ها اما تو خورد. خواهید را زمین مغز و داد خواهیم شما به را مصر خوب چیزهای همه پدر و بگیرند، شما زنان و شما کودکان برای مصر سرزمین از ارابه‌هایی که بده، فرمان را آن از مصر خوب چیزهای همه زیرا نلرزد، اموال‌تان به دل‌تان و بیایید. برداشته، را خود گفته‌های طبق ارابه‌هایی آنها به یوسف و کردند، چنین اسرائیل پسران بود. خواهد شما به اما داد، جامه دست دو همه به و داد، راه برای آذوقه آنها به و داد، پادشاه فرعون ده فرستاد: منوال همان بر خود پدر به و داد. جامه دست پنج و طلا سکه سیصد بنیامین راه در پدرش برای نان که قاطر ده و می‌کردند، حمل مصر خوب چیزهای همه از که الاغ خشمگین راه در گفت: آنها به و رفتند، آنها و فرستاد را خود برادران او می‌کردند. حمل او به و آمدند. خود، پدر یعقوب، نزد کنعان سرزمین به و رفتند بالا مصر از آنان و نشوید. حکومت مصر سرزمین تمام بر او و است زنده یوسف پسرت که گفتند و دادند گزارش که را سخنانی همه آنها نکرد. باور آنها به زیرا شد، حیرت‌زده ذهنش در یعقوب و می‌کند، یوسف که را ارابه‌هایی وقتی اما بود. گفته آنها به هرچه بازگفتند، او به بود گفته یوسف من برای این گفت: اسرائیل شد. زنده پدرشان یعقوب روح دید، بود فرستاده او بردن برای خواهم مرگم از پیش را او و رفت خواهیم است. زنده هنوز پسر یوسف اگر است بزرگ دید.

اسحاق پدرش خدای برای و آمد، سوگند چاه به و کرد کوچ چیزهایش همه با اسرائیل به او چیست؟ گفت: او یعقوب! یعقوب، گفت: اسرائیل به شب رؤیای در خدا کرد. قربانی بزرگ ملتی آنجا در را تو زیرا نترس، مصر به رفتن از هستم، تو پدران خدای من گفت: وی آورد، خواهم بالا پایان تا را تو من و آمد، خواهم فرود مصر به تو با من و ساخت. خواهم برخاست، سوگند چاه از یعقوب گذاشت. خواهد تو چشمان بر را خود دست‌های یوسف و او بردن برای یوسف که ارباب‌هایی بر را خود زنان و بار و خود پدر اسرائیل پسران و دست به کنعان سرزمین از که را اموالی تمام و خود دارایی‌های و برداشتند. بود، فرستاده پسران و پسران او. با او نسل تمام و یعقوب شدند؛ وارد مصر به و برداشتند بودند، آورده اینها آورد، مصر به را خود نسل تمام و را، دخترانش دختران و دختران خود، با را پسرانش و یعقوب شدند. داخل مصر به خود، پدر یعقوب، همراه که هستند اسرائیل پسران نامهای کرمی. و عصرون فلوس، خنوک، رئوبن: پسران رئوبن. یعقوب، نخست‌زاده پسرانش، لوی: پسران کنعانی. زن پسر شائول و صوهر، یاخین، اهود، یامین، یموئیل، شمعون: پسران در اونان و غیر زارح. و فارص شیلوه، اونان، غیر، یهودا: پسران مراری. و قات جرشون، آسوم فوا، تولا، ایساخار: پسران یموئیل. و حصرون فارص: پسران مردند. کنعان سرزمین برای را آنها که هستند لیه پسران اینها اخوئیل. و الون و سرد زبولون: پسران سامبران. و و سی دختران، و پسران نفوس، همه او، دختر دینه و زایید، سوریه میان‌رودان در یعقوب آرهه‌لئیس. و آروه‌دئیس آهدئیس، تاسوبان، سانیس، انگیس، سافون، گاد: پسران سه. ملخیئل. و خوبور باریا: پسران آنها. خواهر سارا و باریا، یئول، یسوا، یمن، اشیر: پسران یعقوب برای را اینان او و داد، خود دختر لیه به را او لابان که بودند زلفه پسران اینان در یوسف پسران بودند. بنیامین و یوسف یعقوب، زن راحیل، پسران نفر. شانزده زایید،

زایید: او برای هلیوپولیس، کاهن پوتی فرع دختر اسنت، که آمدند، وجود به مصر سرزمین را جلعاد ماخیر، و ماخیر. زایید: او برای سوری کنیز که منسی پسران و افرایم. و منسی پسران اما ادوم. سوتلح: پسران و تاغم. و سوتلح منسی: برادر افرایم، پسران و زایید. و مامفیم. و روس و آنخیس و نوعمان و گیرا بالا: پسران و اسبل. و بوخور و بالا بنیامین: نفر هجده نفوس همه زایید، یعقوب برای او که راحیل پسران اینها زایید. را آزاد گیرا بله پسران اینها سولم. و یسار و گونی و اسیل نفتالی: پسران و آسوم. دان: پسران بودند. همه زایید، یعقوب برای او پسران این او و داد، خود دختر راحیل به او و لابان که بودند او صلب از که آنان شدند، وارد مصر به یعقوب با که نفس‌هایی همه نفر. هفت نفوس در که یوسف پسران شش، و شصت نفس‌ها، همه یعقوب، پسران زنان بدون آمدند، بیرون به یعقوب با که یعقوب خانه نفوس همه بودند. نفر نه شدند، متولد او برای مصر سرزمین بودند. نفر پنج و هفتاد شدند، داخل مصر

در کند، ملاقات او با هیروئون شهر در تا فرستاد یوسف نزد خود از پیش را یهودا اما به پدرش، اسرائیل، دیدار به و بست یوغ به را خود ارابه‌های یوسف رع‌مسیس. سرزمین فراوان گریه‌ای با و افتاد گردنش بر شد، ظاهر او بر چون و رفت، بالا قهرمانان شهر تو زیرا دیده‌ام، را چهره‌ات چون مرد، خواهم اکنون گفت: یوسف به اسرائیل و گریست. کرد خواهم اعلام فرعون به و رفت خواهم بالا گفت: خود برادران به یوسف زنده‌ای. هنوز من نزد بودند، کنعان سرزمین در که پدرم خانواده و من برادران گفت: خواهم او به و چیزهای همه و گاوان و دام‌ها و بودند، دامدار زیرا هستند، چوپان مردان آن اما آمده‌اند. شما چیست؟ شما کار بگوید: شما به و بخواند را شما فرعون اگر پس آورده‌اند. را خود هم و ما هم حال، به تا کودکی از هستیم دامداری مردان تو، خدمتکاران ما، گفت: خواهید برای گوسفندی چوپان هر زیرا شوید، ساکن عربستان جوشن سرزمین در که تا ما، پدران است. زشت مصریان

همه و آنها گاووان و چارپایان و برادرانم و پدرم گفت: و داد گزارش فرعون به و آمد یوسف برادران از اما هستند. جاسم سرزمین در اینک و آمده اند کنعان سرزمین از دارایی شان یوسف برادران به فرعون و کرد. حاضر فرعون پیش را آنها و برگزید را مرد پنج خود و ما هستند، گوسفندان چوپانان تو خادمان گفتند: فرعون به آنها و چیست؟ شما کار گفت: چراگاهی زیرا آمده ایم، سرزمین این در موقت اقامت برای فرعون: به گفتند ما. پدران است. شده شدید کنعان سرزمین در قحطی چون نیست، تو خدمتکاران گله های برای در بگذار گفت: یوسف به فرعون شد. خواهیم ساکن جاسان سرزمین در پس اکنون را آنها هستند، توانایی مردان آنها میان در که می دانی اگر و شوند، ساکن جاسان سرزمین فرعون و آمدند، یوسف نزد مصر به پسرانش و یعقوب کن. منصوب من گله های حاکمان اینک آمده اند. تو نزد برادرانت و پدرت گفت: یوسف به فرعون و شنید. مصر پادشاه یوسف، کن. ساکن سرزمین بهترین در را برادرانت و پدرت، روی پیش مصر سرزمین داد. برکت را فرعون یعقوب و کرد، برپا فرعون پیش را او و آورد را خود پدر یعقوب گفت: فرعون به یعقوب و است؟ گذشته تو عمر از سال چند گفت: یعقوب به فرعون روزهای است. سال سی و صد می برم، سر به غربت در که من زندگی سال های روزهای به غربت در که پدرانم زندگی سال های روزهای به و بوده اند بد و کم من زندگی سال های رفت. بیرون او حضور از فرعون، به دادن برکت از پس یعقوب و نرسیده اند. بردند، سر در مصر، سرزمین در مالکیتی آنها به و داد اسکان را خود برادران و خود پدر یوسف و به یوسف و بود. داده فرمان فرعون چنان که داد، رعسمیس سرزمین در سرزمین، بهترین می کرد. اندازه گیری نفر حسب بر را غله پدرش خانه تمام و برادرانش و پدرش

سرزمین و مصر سرزمین و بود، شده شدید بسیار قحطی زیرا نبود، زمین سراسر در غله‌ای در و مصر سرزمین در که را نقره‌ای تمام یوسف بودند. شده ناتوان قحطی از کنعان اندازه‌گیری غله آنها برای و کرد جمع می‌خریدند، که غله‌ای از شد، یافت کنعان سرزمین از و مصر سرزمین از نقره تمام و آورد. فرعون خانه به را نقره تمام یوسف و می‌کرد، در چرا و بده، نان ما به گفتند: و آمدند یوسف نزد مصریان همه و شد، تمام کنعان سرزمین بیاورید را خود احشام گفت: آنها به یوسف است. شده تمام ما نقره زیرا بمیریم؟ تو پیش آنها است. شده تمام شما نقره اگر داد، خواهم نان شما به شما احشام ازای در من و و گاو و گوسفندان و اسبها ازای در یوسف و آوردند، یوسف نزد را خود چارپایان آن کرد. تغذیه چارپایانشان تمام ازای در نان با را آنها او سال آن در و داد، نان آنها به الاغ‌ها نبود اربابمان نظر از که مبادا گفتند: او به و آمدند او نزد دوم سال در و گذشت سال و است اربابمان ای تو نزد ما احشام و دارایی‌ها و است شده تمام ما نقره زیرا شویم؛ ما پس که تا ما. زمین و خودمان بدن جز است نمانده باقی اربابمان برابر در ما برای چیزی و ما و آور، دست به نان جای به را ما زمین و را ما نشود، ویران زمین و نمیریم تو پیش و نمیریم، و کنیم زندگی و بکاریم که تا بده تخم بود، خواهیم فرعون بندگان ما زمین زیرا آورد، دست به فرعون برای را مصریان زمین تمام یوسف و شد. نخواهد ویران زمین از زمین و بود، شده غالب آنها بر قحطی که چرا فروختند، فرعون به را خود زمین مصریان مرزهای نهایت از کرد، تبدیل بندگان به و درآورد او بردگی به را مردم و گردید. فرعون آن به هدیه‌ای فرعون زیرا نیاورد، دست به را آن یوسف کاهنان، زمین جز به نهایت‌ها. تا مصر دلیل همین به می‌خوردند، بود داده آنها به فرعون که هدیه‌ای از آنها و بود، داده کاهنان را شما زمین و شما امروز من اینک گفت: مصریان همه به یوسف نفروختند. را خود زمین آن محصولات و بکارید. را زمین و بگیری خودتان برای بذر آورده‌ام، دست به فرعون برای خواهد شما برای بخش چهار و داد، خواهید فرعون به را بخش پنجمین شما و بود، خواهد

و هستند. شما خانه‌های در که کسانی همه برای و شما، غذای برای و زمین، بذر برای بود و بود. خواهیم فرعون بندگان و ما، ارباب پیش یافتیم لطف داده‌ای، نجات را ما گفتند: جز به کردن، جدا فرعون برای مصر زمین بر امروز، به تا کرد وضع فرمانی آنها برای یوسف نبود. فرعون به متعلق که فقط، کاهنان زمین

کردند رشد و بردند، ارث به را آن و شد، ساکن جوشن ناحیه در مصر، سرزمین در اسرائیل زندگی روزهای و کرد، زندگی مصر سرزمین در سال هفده یعقوب شدند. زیاد بسیار و یوسف پسرش او و شد، نزدیک اسرائیل مرگ روزهای شد. سال هفت و چهل و صد یعقوب با و بگذار من ران زیر را دستت یافته‌ام، لطف تو نظر در اگر گفت: او به و فراخواند را خواهم پدرانم با من اما نکنی. دفن مصر در مرا که کن رفتار من با راستی و رحمت طبق من گفت: او کرد. دفن خواهی آنها قبر در مرا و برد خواهی مصر از مرا تو و خوابید، و خورد، سوگند وی به او و بخور. سوگند من به گفت: او کرد. خواهم عمل تو سخن کرد. سجده خود عصای نوک بر اسرائیل

۸۴

و منسی پسرش دو او و است، بیمار پدرت که شد گزارش یوسف به سخنان، این از پس تو پسر اینک گفتند: و شد داده گزارش یعقوب به آمد. یعقوب سوی به برداشته، را افزایش یوسف به یعقوب و نشست. تخت بر گرفته، نیرو اسرائیل و می آید. تو سوی به یوسف گفت: من به و داد. برکت مرا و شد ظاهر من بر کنعان، سرزمین در لوز، در من خدای گفت: ملتها جماعت‌های به را تو و کرد، خواهم کثیر را تو و داد خواهم افزایش را تو من اینک جاودانی ملکیت به تو، از پس تو نسل به و تو به را زمین این و ساخت، خواهم تبدیل

سرزمین در مصر، به تو نزد من آمدن از پیش که تو پسر دو بنابراین اکنون داد. خواهم از شمعون، و رؤوبن همچون منسی، و افرایم هستند؛ من آن از شدند، متولد تو برای مصر بود خواهند آنها برادران نام بر بزایی، اینها از پس تو که فرزندی اما بود. خواهند من آن می‌آدم، سوریه میان رودان از وقتی من، اما شد. خواهند خوانده آنان میراث‌های بر و نزدیک خبراتا اسب‌دوانی به که هنگامی درگذشت، کنعان سرزمین در مادرت راحیل بیت‌لحم همان این کردم؛ دفن اسب‌دوانی راه در را او و افراتا، به رسیدن راه در می‌شدم، است.

من پسران گفت: پدرش به یوسف هستند؟ که اینها گفت: و دید را یوسف پسران اسرائیل برکتشان تا بیاور من نزد را آنها گفت: یعقوب و است. داده من به اینجا در خدا که هستند خود به را آنها و ببیند، نمی‌توانست و بودند شده تیره پیری از اما اسرائیل چشمان دهم. دیدن از اینک گفت: یوسف به اسرائیل و گرفت. آغوش در و بوسید را آنها و کرد نزدیک آنها یوسف و است. داده نشان من به نیز را تو نسل خدا اینک و نشده‌ام، محروم تو چهره را خود پسر دو یوسف کردند. سجده او به زمین بر رو و برد، بیرون خود زانوهای از را دست در را منسی و بود، اسرائیل چه سمت از که خود راست دست در را افرایم گرفت: راست دست اسرائیل کرد. نزدیک او به را آنها و بود، اسرائیل راست سمت از که خود چه منسی سر بر را چه دست و بود، جوان‌تر او و گذاشت، افرایم سر بر و کرد دراز را خود متقاطع. صورت به را دست‌هایش گذاشت،

خوشنود او روی پیش اسحاق، و ابراهیم من، پدران که خدایی گفت: و داد برکت را آنها و همه از مرا که فرشته‌ای است، داده پرورش امروز به تا جوانی از مرا که خدایی شدند، و ابراهیم پدرانم نام و من نام و دهد، برکت را کودکان این می‌بخشد، رهایی بدی‌ها که دید یوسف یابند. افزایش بسیار انبوهی به زمین روی بر و شود، خوانده آنها بر اسحاق

نظر به سنگین او برای امر این است، گذاشته افرایم سر بر را خود راست دست پدرش بگذارد. منسی سر بر و بردارد افرایم سر از آن تا گرفت را پدرش دست یوسف و رسید، بر را خود راست دست است، نخستزاده این زیرا پدر، اینگونه، نه گفت: پدرش به یوسف خواهد قومی نیز این و می دادم، فرزندم، می دادم، گفت: اما نخواست، او و بگذار. او سر نسل و بود، خواهد بزرگتر او از کوچکترش برادر اما گردید، خواهد سرافراز نیز او و شد شما نام به گفت: و داد برکت روز آن در را آنها او و شد. خواهد ملت‌ها از انبوهی او گرداند. منسی مانند و افرایم مانند را تو خدا گفت: خواهند و یافت خواهد برکت اسرائیل مردن حال در من اینک گفت: یوسف به اسرائیل داشت. مقدم منسی بر را افرایم او و اما من گرداند. خواهد باز پدرانان سرزمین به را شما و بود، خواهد شما با خدا و هستم، و شمشیر با اموریان دست از آن که برادرانت، از استثنایی‌تر می‌دهم، تو به را شکیم گرفتم. خود کمان

۹۴

آخرین در که بگویم شما به تا شوید جمع گفت: آنها به و فراخواند را خود فرزندان یعقوب بشنوید یعقوب، پسران ای بشنوید، مرا سخنان و شوید جمع آمد. خواهد شما بر چه روزها آغاز و من قدرت تو من، نخستزاده رئوبن، بشنوید. را خود پدر سخنان اسرائیل، ای کردی، رفتار تکبر به آب مانند تو خودرأی. سخت و سخت‌برده هستی، من فرزندان کردی. آلوده رفتی آن بر که را رختخوابی آنگاه رفتی، پدرت بستر بر زیرا جوشید، نخواهی جان آنها شورای به رساندند. پایان به را خود انتخاب بی‌عدالتی برادران، لای، و شمعون و کشتند، را مردان خود خشم در زیرا نستیزد، جگرهایم آنها ساختار با و نشود، داخل من زیرا آنها، غضب بر و است، خودرأی زیرا آنها، خشم بر لعنت پی‌کنند. را گاو خود میل در

خواهم پراکنده اسرائیل در را آنها و کرد خواهم تقسیم یعقوب در را آنها است. شده سخت
پدرت پسران است، دشمنان پشت بر دست‌های ستودند، را تو برادرانت یهودا، ساخت.
کشیده دراز رفتی، بالا تو من، پسر جوانه، از یهودا، شیر توله کرد. خواهند سجده تو به
یهودا از فرمانروا انگیخت؟ برخواهد را او کسی چه توله، چون و شیر چون خوابیدی
و بیاید، است شده ذخیره او برای آنچه که زمانی تا او، نسل از رهبر و شد، نخواهد ناپدید
پیچک، به را خود الاغ کره و می‌بندد تاک به را خود کره او باشد. ملت‌ها انتظار خود او
شراب از او چشمان انگور. خون در را خود پوشش و می‌شوید شراب در را خود جامه
و شد خواهد ساکن دریا کنار در زبولون است. سفیدتر شیر از او دندان‌های و درخشان‌تر،
چیز ایساکار یافت. خواهد امتداد صیدون تا و بود خواهد کشتی‌ها لنگرگاه کنار در او
خوب که دید را آرامش چون و می‌کرد. استراحت میراث‌ها میان در و کرد آرزو را خوب
مرد و داد، قرار کشیدن زحمت بار زیر را خود شانه است، حاصلخیز که را زمین و است،
دان و اسرائیل. در قبیله یک همچون خود، قوم بر کرد خواهد قضاوت دان شد. کشاورز
پشت به سوارکار و می‌گزد، را اسب پاشنه و نشسته گذرگاه بر که راه، بر بود خواهد ماری
او اما کرد، خواهند غارت را او غارتگران گروه گاد، خداوند. نجات انتظار در افتاد. خواهد
داد. خواهد فرمانروایان به تنعم او و است، فربه او نان آشر، کرد. خواهد غارت پا تا را آنها
پسر یوسف، کرده رشد پسر می‌بخشد. زیبایی فرزندان در که است گسترده تنه‌ای نفتالی
درباره‌اش که او به بازگردد. من سوی به من، جوان‌ترین پسر من، رشک‌برانگیز و کرده رشد
آنها کمان‌های و داشتند. او به کینه‌ای تیراندازان سروران و دادند، دشنام می‌کردند مشورت
حاکم دست به وسیله گردید، سست آنها دست بازوهای رگ‌های و شد، شکسته قدرت با
برکت را تو و کرد کمک تو به من خدای و تو. پدر خدای از اسرائیل، توانای آنجا از یعقوب،
و پستان‌ها برکت خاطر به دارد، را چیز همه که زمین برکت و بالا از آسمان برکت با داد
همیشه جاری تپه‌های برکت‌های و جاودان کوه‌های برکت بر مادرت و پدر برکت‌های رحم.

گرگی بنیامین بود. برادران رهبر که کسی فرق بر و بود خواهد یوسف سر بر یافت، برتری یعقوب پسر دوازده اینها همه می دهد. غذا شام و خورد خواهد هنوز صبح است؛ غارتگر برکت طبق بر را یک هر داد؛ برکت را آنها و گفت آنها به را سخنان این پدرشان و بودند، در که غاری در پدرانم با مرا می پیوندم، خود قوم به من گفت: آنها به و داد. برکت خودش که کنعان، سرزمین در ممبره، مقابل در دوگانه، غار در کنید. دفن است، ختی افرون زمین سارا، و ابراهام آنجا کرد. خریداری قبر مالکیت به عنوان حیثی عفرون از را غار آن ابراهیم کردند. دفن را لیه آنجا کردند؛ دفن را همسرش ربکا، و اسحاق آنجا کردند؛ دفن را همسرش باز پسرانش به دادن فرمان از یعقوب و حت. پسران از بود، آن در که غار و زمین تملک در پیوست. خود قوم به و سپرد جان کرد، بلند بستر بر را خود پاهای و ایستاد،

۰۵

خود، خدمتکاران به یوسف و بوسید. را او و گریست او بر افتاد، پدرش چهره بر یوسف و حنوط را اسرائیل حنوط کنندگان و کنند، حنوط را پدرش که داد فرمان حنوط کنندگان، مصر و می شوند، شمرده چنین دفن روزهای زیرا کردند، تکمیل را او روز چهل آنها و کردند. فرعون حاکمان به یوسف گذشت، سوگ روزهای چون کرد. سوگواری او برای روز هفتاد سوگند مرا من پدر بگویند: فرعون گوش به من درباره یافته ام، لطف شما نظر در اگر گفت: خواهی دفن آنجا مرا کردم، حفر کنعان سرزمین در خودم برای که آرامگاهی در گفت: و داد گفت: یوسف به فرعون و گشت. بازخواهم و کنم دفن را پدرم تا می روم پس، اکنون کرد. بالا پدرش کردن دفن برای یوسف و داد. سوگند را تو که همان طور کن، دفن را پدرت و برو بالا او با مصر سرزمین بزرگان همه و خانه اش بزرگان و فرعون خادمان همه و رفت، خویشاوندانش، و پدری اش خانه تمام و برادرانش و یوسف خانوار تمام و رفتند.

بلا سواران و ارابه‌ها او با و گذاشتند. جا به جاسم سرزمین در را گاوان و گوسفندان و رسیدند، است اردن سوی آن در که عتد خرمنگاه به و شد. بزرگ بسیار اردوگاه و آمدند، و کرد. عزاداری روز هفت پدرش برای و کردند، شدیدی بسیار و بزرگ سوگواری او برای بزرگی سوگواری این گفتند: و دیدند عطاد خرمنگاه بر را سوگواری کنعان، سرزمین ساکنان اردن سوی آن در که نامید مصر سوگواری را مکان آن نام رو، این از است. مصریان برای غار در را او و بردند کنعان سرزمین به را او پسران و کردند. او با چنین او پسران و است. مقابل در حیثی، عفرون از قبر مالکیت عنوان به ابراهیم که غاری همان کردند، دفن دوگانه دفن برای که کسانی و برادرانش، و او خود بازگشت، مصر به یوسف و بود. خریده ممری، بودند. رفته او با پدرش کردن

و بورزد کینه ما به یوسف مبادا گفتند: است، مرده پدرشان که دیدند چون یوسف برادران گفتند: آمدند، یوسف نزد وقتی و دهد. جزا ما به دادیم، نشان او به که را بدی‌هایی همه را آنها گناه و بی‌عدالتی بگویید: یوسف به چنین گفت: و داد سوگند مرگش از پیش پدرت و بپذیر. را پدرت خدای خادمان بی‌عدالتی اکنون و دادند، نشان تو به شرارت زیرا ببخش، ما گفتند: و او نزد آمدند و می‌گفتند. سخن او با آنها که هنگامی گریست یوسف علیه شما هستم. خدا آن از من زیرا نترسید، گفت: آنها به یوسف و هستیم. تو خدمتکاران واقع هست امروز آنچه تا کشید، خوبی نقشه من درباره خدا اما کشیدید، بدی نقشه من را خانواده‌هایتان و شما من نترسید، گفت: آنها به و شوند. تغذیه بسیاری مردم و شود مصر در یوسف و گفت. سخن آنها با مهربانی با و داد دلداری را آنها و کرد. خواهم تأمین کرد. زندگی سال ده و صد یوسف و پدرش، خانواده تمام و برادرانش و او خود شد، ساکن زانوان بر منسی، پسر ماخیر، پسران و دید، سوم نسل تا را افرایم فرزندان یوسف و حتماً خدا اما هستم، مردن حال در من گفت: خود برادران به یوسف و شدند. متولد یوسف ما پدران به خدا که سرزمینی به سرزمین این از را شما و کرد خواهد بازدید شما از

را اسرائیل پسران یوسف و برد. خواهد بالا خورد، سوگند یعقوب و اسحاق ابراهیم،
با اینجا از مرا استخوان‌های کرد، خواهد شما از خدا که باز دیدی در گفت: و داد سوگند
و کردند دفن را او و درگذشت، سالگی ده و صد سن در یوسف و کرد. خواهید حمل خود
دادند. قرار مصر در تابوتی در

متی انجیل

۱

اسحاق و زایید، را اسحاق ابراهیم، ابراهیم. پسر داوود، پسر مسیح، عیسی تبارنامه کتاب تمار از را زارح و فارص یهودا، زایید. را او برادران و یهودا یعقوب، و زایید، را یعقوب امیناداب، زایید، را امیناداب آرام، زایید. را آرام حصرون، زایید؛ را حصرون فارص، زایید؛ از را عوبید بوغز، زایید؛ راحاب از را بوغز سلمون، زایید، را سلمون ناسون، زایید، را ناسون را سلیمان پادشاه، داوود و زایید. را پادشاه داوود یسی، زایید. را یسا عوبید، زایید؛ روت آسا، زایید، را آسا ابیا، زایید، را ابیا رحبعام، زایید، را رحبعام سلیمان، زایید، اوریا همسر از زایید، را یوتام عزیا، زایید، را عزیا یورام، زایید، را یورام یهوشافاط، زایید، را یهوشافاط و زایید، را آمون مَنَسَّى، زایید، را مَنَسَّى حَزَقِیا، زایید. را حَزَقِیا آحاز، زایید، را آحاز یوتام، زایید. بابل به تبعید زمان در را او برادران و یکنیا یوشیا، زایید. را یوشیا آمون،

و زایید، را الیاکیم ابیود، و زایید، را ابیود زروبابل، سَلْتی زایید یَحْنِیاس بابل تبعید اما با را ابیود اخیم، و زایید، را اخیم صادوق، زایید، را صادوق آزور، زایید، را عزور الیاکیم، یعقوب، زایید. را یعقوب متان، و زایید، را متان العازار، و زایید، را العازار ابیود، زایید.

شد. متولد می‌شود، نامیده مسیح که عیسی او از و بود، مریم شوهر که زایید را یوسف و نسل، چهارده بابل تبعید تا داوود از و نسل، چهارده داوود تا ابراهیم از نسل‌ها همهٔ پس است. نسل چهارده مسیح تا بابل تبعید از

از پیش بود، شده نامزد یوسف به او، مادر مریم، زیرا بود: چنین مسیح عیسی تولد اما مردی چون او، شوهر یوسف، روح‌القدس. از دارد شکم در که شد یافت بیابند، هم با آنکه اما دهد. طلاق را او مخفیانه گرفت تصمیم کند، رسوا علناً را او نمی‌خواست و بود عادل و شد ظاهر او بر خواب در خداوند فرستاده اینک اندیشید، را چیزها این او که هنگامی شده متولد او در آنچه زیرا بگیری، را همسرت مریم که نترس داود، پسر یوسف ای گفت: او زیرا نامید، خواهی عیسی را او نام و زایید خواهد پسری او است. القدس روح از است جانب از آنچه تا افتاد اتفاق همه این بخشید. خواهد رهایی ایشان گناهان از را خود مردم و داشت خواهد رحم در باکره‌ای اینک، یابد، تحقق بود، شده گفته پیامبر وسیله به خداوند ماست با خدا آن ترجمه که خواند، خواهند عمانوئیل را او نام و زایید، خواهد پسری می‌باشد.

کرد، عمل بود داده فرمان او به خداوند پیام‌آور که همان‌طور و شد بیدار خواب از یوسف آورد، دنیا به را نخست‌زاده‌اش پسر اینکه تا نمی‌شناخت را او و آورد. خانه به را خود زن و نهاد. عیسی را او نام و

۲

از مجوسان اینک شد، متولد پادشاه، هیرودیس روزگار در یهودیه، بیت‌لحم در عیسی اما

در را او ستاره زیرا یهودیان؟ شده متولد پادشاه است کجا گفتند: آمدند. اورشلیم به شرق و شد آشفته شنید، چون پادشاه هرودیس اما کنیم. سجده را او تا آمدیم و دیدیم مشرق که پرسید آنها از مردم، کاتبان و بزرگ کاهنان همه کردن جمع از پس و او. با اورشلیم تمام پیامبر به وسیله چنین زیرا یهودیه، بیت لحم در گفتند: او به آنها می شود. زاده کجا مسیح در نیستی کوچکترین وجه هیچ به یهودا، سرزمین بیت لحم، ای تو و است، شده نوشته شبانی را اسرائیل من قوم که آمد خواهد بیرون رهبری تو از زیرا یهودا، رهبران میان کرد. خواهد

دریافت دقیقاً آنها از را ستاره ظهور زمان و فراخواند مخفیانه را مجوسان هرودیس، آنگاه و کنید، تحقیق کودک درباره دقیقاً و بروید گفت: و فرستاد بیت لحم به را آنها او و کرد. شنیدن از پس آنان کنم. سجده را او و بیایم نیز من تا دهید خبر من به یافتید، را او وقتی آنان پیشاپیش بودند دیده مشرق در که ستاره ای ناگاه و افتادند، راه به پادشاه سخنان بسیار ستاره، دیدن با اما ایستاد. بود کودک که جایی بالای و رسید اینکه تا می کرد، حرکت را او افتاده خاک به و دیدند، مادرش مریم با را کودک آمدند، خانه به چون و شدند شاد و کندر و طلا کردند: تقدیم او به هدایایی گشوده، را خود گنجینه های و کردند، پرستش به دیگری راه از بازگردند، هرودس سوی به که یافتند هشدار خواب در آنکه از پس و مُر. بازگشتند. خود سرزمین

و شد ظاهر یوسف بر خواب در خداوند فرستاده اینک کردند، عقب نشینی آنها آنکه از پس زیرا بگویم، تو به تا بمان آنجا و بگریز، مصر به و بردار را مادرش و کودک و برخیز گفت: و کودک و برخاست او اما کند. نابود را او تا بجوید را کودک که است صد در هیرودیس آنچه تا هیرودیس، مرگ زمان تا بود آنجا او و رفت مصر به و برداشت شب در را مادرش را پسر مصر از می گفت: که شود انجام بود شده گفته پیامبر به وسیله خداوند سوی از

خواندم.

و شد، خشمگین بسیار است، شده مسخره مجوسیان توسط که دید وقتی هرودیس آنگاه بر کشت، پایین تر و ساله دو از آن مرزهای همه در و بیت لحم در را کودکان همه و فرستاد شده گفته پیامبر ارمیای توسط آنچه آنگاه بود. دانسته دقیقاً مجوسیان از که زمانی طبق بسیار؛ ماتم و گریه و نوحه شد، شنیده رامه در صدایی می گفت: که یافت تحقق بود، نبودند. دیگر آنها زیرا یابد، تسلی نمی خواست و می کرد گریه فرزندانش بر راحیل

شد ظاهر مصر در یوسف بر خواب در خداوند فرستاده اینک هیروودیس، مرگ از پس اما جویای که آنان زیرا برو، اسرائیل سرزمین به و بگیر را مادرش و کودک برخیز، می گفت: سرزمین به و گرفت را مادرش و کودک و برخاست او اما مرده اند. بودند کودک روح آمد. اسرائیل

رفتن از می کند، سلطنت یهودیه بر هرودیس پدرش جای به ارخلائوس که شنید چون اما در آمده، و کرد. کوچ جلیل نواحی به یافت، هشدار خواب در آنکه از پس و ترسید، آنجا به او که یابد تحقق بود شده گفته پیامبران طریق از آنچه تا شد، ساکن ناصره نام به شهری شد. خواهد خوانده ناصری

۳

می گفت: و می کند. موعظه یهودیه بیابان در و می آید تعمیردهنده یحیی روزها، آن در توسط که است همان این زیرا است. شده نزدیک آسمانها پادشاهی که زیرا کنید، توبه

را خداوند راه بیابان، در زنده‌ای فریاد صدای می‌گوید: که است، شده گفته پیامبر اشعیای
کنید. راست را او راهها کنید، آماده

عسل و ملخ او غذای و داشت، کمرش بر چرمی کمریند و شتر موی از لباسی یحیی خود
بیرون او به سوی اردن اطراف نواحی تمام و یهودیه تمام و اورشلیم آنگاه بود. وحشی
را خود گناهان که حالی در می‌شدند، داده تعمیر او توسط اردن رود در آنها و می‌رفتند
می‌کردند. اعتراف

آنها به می‌آمدند، او تعمیر غسل برای که دید را صدوقیان و فریسیان از بسیاری وقتی اما
پس بگریزید؟ آینده خشم از که داد نشان شما به کسی چه افعی‌ها، فرزندان ای گفت:
عنوان به را ابراهیم ما بگویید: خود دل در که نکنید فکر و بسازید. توبه شایسته میوه‌ای
ابراهیم برای فرزندان سنگ‌ها این از است قادر خدا که می‌گویم شما به زیرا داریم. پدر
میوه که درختی هر بنابراین است، شده نهاده درختان ریشه به قبل از تبر اما برانگیزد.
می‌شود. انداخته آتش به و می‌شود بریده نکند، تولید خوب

من از قوی‌تر می‌آید، من از بعد آن که اما می‌دهم، تعمیر توبه برای آب در را شما درواقع من
آتش و مقدس روح در را شما او نیستم، او کفش‌های کردن حمل شایسته من که است،
کامل طور به را خود خرمگاه او و اوست دست در پراکنده‌کننده بید داد. خواهد تعمیر
خاموش نشدنی آتش با را کاه کرد، خواهد جمع انبار در را خود گندم و کرد، خواهد تمیز
سوزاند. خواهد

او مانع یحیی اما بگیرد. تعمیر او از تا آمد یحیی نزد اردن رود به جلیل از عیسی آنگاه
اما می‌آیی؟ من نزد تو و شوم، داده تعمیر تو توسط که دارم نیاز من می‌گفت: و می‌شد

را عدالت تمام ما که است شایسته چنین زیرا بگذار، اکنون گفت: او به پاسخ در عیسی اینک و آمد، بالا آب از فوراً بود، یافته تعمید که عیسی و داد. اجازه را او آنگاه دهیم. انجام او بر و می شد نازل کبوتر مانند که دید را خدا روح و شدند، گشوده او روی به آسمانها که من محبوب پسر است این می گفت: که شد شنیده آسمانها از صدایی اینک و می آمد، خشنودم. او از

۴

از پس و شود. وسوسه شیطان توسط تا شد رهبری بیابان به روح توسط عیسی آنگاه و آمد او نزدیک آزمایش کننده و شد. گرسنه سپس گرفتن، روزه شب چهل و روز چهل شده نوشته گفت: پاسخ در او اما شوند. نان سنگها این که بگو هستی، خدا پسر اگر گفت: بیرون خدا دهان از که کلمه ای هر به بلکه کرد، نخواهد زندگی نان به تنها انسان که است می گوید: او به و ایستاند. معبد بام بر را او و برد مقدس شهر به را او شیطان آنگاه می آید. خود پیامبران به که است شده نوشته زیرا بینداز، پایین به را خود هستی، خدا پسر اگر سنگی به را پایت مبادا داشت، برخوانند دستان بر را تو و داد، خواهد فرمان تو درباره بکوبی.

بیازمایی. نباید را خود خدای خداوند، که است شده نوشته دوباره گفت: او به عیسی

را آنها شکوه و جهان پادشاهی های همه و می برد بلند بسیار کوهی به را او شیطان دوباره کنی. سجده من به اگر داد، خواهم تو به را همه این می گوید: او به و می دهد. نشان او به خداوند، است: شده نوشته زیرا شیطان، ای من، سر پشت برو گفت: او به عیسی آنگاه

رها را او شیطان آنگاه کرد. خواهی خدمت را او تنها و کرد خواهی پرستش را خود خدای می کردند. خدمت او به و آمدند پیام آورانی اینک و کرد،

ناصره و کرد. عقب نشینی جلیل به است، شده داده تحویل یحیی که شنید چون عیسی اما تا شد ساکن بود، نفتالی و زبولون مرزهای در دریا کنار که کفرناحوم در و آمد کرده، ترک را و زبولون سرزمین می گوید: که شود برآورده بود، شده گفته نبی اشعیای طریق از آنچه نشست تاریکی در که مردمی ملت‌ها، جلیل اردن، سوی آن دریا، راه نفتالیم، سرزمین طلوع نوری بودند، نشست مرگ سایه و سرزمین در که آنان بر و دیدند، بزرگی نور بودند، کرد.

آسمان‌ها پادشاهی زیرا کنید، توبه گفتن: و کردن اعلام به کرد شروع عیسی زمان، آن از است. شده نزدیک

نامیده پطرس که شمعون دید: را برادر دو می رفت، راه جلیل دریای کنار در که حالی در و بودند. ماهیگیر آنها زیرا می انداختند، دریا درون به تور که او، برادر اندریاس و می شد تورها فوراً آنها کرد. خواهم انسان ماهیگیران را شما و بیایید من دنبال به می گوید: آنها به پسر یعقوب دید: را دیگر برادر دو رفته، پیش آنجا از و کردند. دنبال را او کرده، رها را و بودند، تورهایشان تعمیر مشغول پدرشان زیدی با کشتی در که را، او برادر یوحنا و زیدی کردند. دنبال را او کرده، رها را پدرشان و کشتی فوراً آنها اما خواند. را آنها

پادشاهی خوش خبر و می داد تعلیم آنها جماعت‌های در و می گشت جلیل تمام در عیسی و به او شهرت و می کرد. خدمت مردم میان در را ضعف همه و بیماری همه و می کرد اعلام را عذاب‌ها و گوناگون بیماری‌های با بودند حال بد که را کسانی همه و رفت، سوریه تمام

و داد شفا را آنها او و آوردند، او نزد را فلج‌ها و صرعی‌ها و دیورده‌ها و بودند، شده گرفتار
او دنبال به اردن سوی آن و یهودیه و اورشلیم و دکاپولیس و جلیل از بسیاری جمعیت‌های
رفتند.

۵

او نزد شاگردانش نشست، او که هنگامی و رفت، بالا کوه به دید، را جمعیت‌ها چون اما
روح، فقیران حال به خوشا می‌گفت، و می‌داد تعلیم را آنها و کرد باز را دهانش او و آمدند،
داده تسلی آنها زیرا سوگواران، حال به خوشا است. آنان آن از آسمان‌ها پادشاهی زیرا
حال به خوشا برد. خواهند ارث به را زمین آنان زیرا فروتنان، خجسته‌اند شد. خواهند
زیرا رحم‌کنندگان، حال به خوشا شد. خواهند سیر آنان زیرا عدالت، تشنگان و گرسنگان
دید. خواهند را خدا آنها زیرا پاک‌دلان، حال به خوشا گرفت. خواهند قرار رحمت مورد آنان
آنان حال به خوشا شد. خواهند خوانده خدا فرزندان آنها زیرا صلح‌سازان، حال به خوشا
حال به خوشا است. ایشان آن از آسمان‌ها پادشاهی زیرا دیده‌اند، آزار عدالت خاطر به که
ضد بر گویان دروغ را بدی سخن هر و دهند آزار و کنند سرزنش را شما هرگاه هستید، شما
بزرگ آسمان‌ها در شما پادشاه زیرا باشید، شادمان و کنید شادی بگویند. من خاطر به شما
آزردند. را شما از پیش پیامبران چنین که چرا است،

به دیگر شد؟ خواهد نمکین چیز چه با شود، بی‌مزه نمک اگر اما هستید، زمین نمک شما
نور شما گردد. لگدمال مردم پای زیر و شود انداخته بیرون اینکه جز نمی‌ارزد کاری هیچ
را چراغی نه بماند. پنهان نمی‌تواند است، شده واقع کوه فراز بر که شهری هستید. جهان
خانه در که کسانی همه بر و چراغدان، بر بلکه می‌گذارند، پیمانۀ زیر را آن و می‌کنند روشن

و ببینند را شما نیک کارهای تا بدرخشد، مردم پیش شما نور بگذارید چنین می‌تابد. هستند دهند. جلال آسمان هاست، در که را شما پدر

بلکه کنم، نابود که نیامده‌ام کنم؛ نابود را پیامبران یا شریعت تا آمده‌ام که نکنید گمان یک بگذرد، زمین و آسمان که زمانی تا می‌گوییم، شما به راستی به زیرا کنم. کامل تا آمده‌ام که هر پس شود. واقع چیز همه آنکه تا گذشت نخواهد شریعت از هرگز سریف یک یا یوتا پادشاهی در دهد، تعلیم مردم به چنین و کند نقض را فرمان‌ها کوچکترین این از یکی در این دهد، تعلیم و دهد انجام را آن که هر اما شد، خواهد خوانده کوچکترین آسمان‌ها شما عدالت اگر که می‌گوییم شما به زیرا شد. خواهد خوانده بزرگ آسمان‌ها پادشاهی شما شد. نخواهید آسمان‌ها پادشاهی داخل هرگز نیاید، فزونی فریسیان و کاتبان از بیشتر خواهد داوری مستوجب کند، قتل که هر و نکن، قتل شد: گفته پیشینیان به که شنیده‌اید داوری مقصر شود، خشمگین خود برادر بر بی‌جهت کس هر که می‌گوییم شما به من اما بود. بگوید که هر و بود؛ خواهد شورا مقصر احمق، بگوید برادرش به که هر و بود؛ خواهد به آنجا و کنی تقدیم قربانگاه بر را هدیه‌ات پس اگر بود. خواهد جهنم آتش مقصر نادان، و بگذار، قربانگاه پیش آنجا را هدیه‌ات دارد، تو علیه بر چیزی برادرت که بیاوری یاد خود مخالف با کن. تقدیم را هدیه‌ات بازگشته، آنگاه و کن، آشتی برادرت با برو نخست تحویل قاضی به را تو مخالف مبدا هستی، راه در او با که زمانی تا باش سازگار سریع می‌گوییم، تو به آمین، شوی. انداخته زندان به و دهد تحویل دستیار به را تو قاضی و دهد دهی. بازپس را کوچک سکه آخرین تا رفت نخواهی بیرون آنجا از هرگز

کس هر که می‌گوییم شما به من اما نکن. زنا است: شده گفته قدیمیان به که شنیده‌اید شما تو راست چشم اگر است. کرده زنا او با خود دل در بخواهد، را او تا کند نگاه زنی به که است سودمند تو برای زیرا کن، دور خود از و بکش بیرون را آن می‌شود، تو لغزش باعث

راست دست اگر و نشود. انداخته جهنم به تو بدن تمام و شود نابود تو اعضای از یکی که است سودمند تو برای زیرا بینداز، دور خود از و کن قطع را آن می‌شود، تو لغزش باعث تو شود. انداخته جهنم به تو بدن تمام اینکه نه و شود نابود تو اعضای از یکی که

شما به اما من بدهد. طلاق گواهی او به باید دهد، طلاق را خود زن کس هر که شد گفته هر و می‌کند، وادار زنا به را او دهد، طلاق زنا سبب به جز را خود زن کس هر که می‌گویم می‌کند. زنا کند، ازدواج طلاق داده‌ای زن با کس

خود سوگندهای بلکه خورد، نخواهی دروغ سوگند شد: گفته قدیمیان به که شنیده‌اید باز به نه نخورید، سوگند اصلاً که می‌گویم شما به من اما کرد. خواهی ادا خداوند به را به نه و اوست، پاهای پای انداز که زیرا زمین، به نه خداست، تخت آن که زیرا آسمان، یک نیستی قادر زیرا مخور، سوگند خود سر به است، بزرگ پادشاه شهر که زیرا اورشلیم، از بیش آنچه اما نه؛ نه باشد، آری آری شما سخن بگذار کنی. سیاه یا سفید را مو تار است. شریر از این‌هاست

به اما من دندان، جای به دندان و چشم جای به چشم است، شده گفته که شنیده‌اید شما گونه بزند، راست گونه بر را تو کس هر بلکه نکنید، مقاومت شریر برابر در که می‌گویم شما را تو پیراهن و رود داوری به تو با می‌خواهد که کسی به و بگردان، او سوی به هم را دیگر به برو. او با مایل دو کند، اجبار مایل یک را تو که هر و واگذار. او به هم را ردایت بگیرد، روی بگیرد، قرض تو از می‌خواهد که کسی از و بده می‌کند، درخواست تو از که کسی برمگردان.

به من اما بدار. دشمن را دشمنت و بدار دوست را همسایه‌ات است: شده گفته که شنیده‌اید

با دهید، برکت خود لعنت‌کنندگان به بدارید، دوست را خود دشمنان می‌گوییم: شما تا کنید. دعا خود آزارگران و آزاردهندگان برای و کنید نیکی شما به نفرت‌ورزندگان و می‌دهد طلوع نیکان و بدان بر را خود خورشید او زیرا شوید، آسمانی‌تان پدر فرزندان دوست دارند، دوست را شما که را کسانی شما اگر می‌بارد. باران ناعادلان و عادلان بر دوستان به فقط اگر و نمی‌کنند؟ را کار همین نیز باج‌گیران آیا دارید؟ پاداشی چه بدارید، پس نمی‌کنند؟ چنین هم باج‌گیران آیا می‌دهید؟ انجام بیشتری کار چه کنید، سلام خود است. کامل آسمان‌هاست در که شما پدر که همان‌طور بود، خواهید کامل شما

۶

شوید، دیده آنها توسط تا ندهید انجام مردم روی پیش را خود صدقه‌ی که کنید توجه روی پیش می‌دهی، صدقه پس هرگاه داشت. نخواهید آسمانی‌تان پدر نزد پاداشی وگرنه توسط تا می‌دهند انجام کوچه‌ها و جماعت‌ها در ریاکاران که همان‌طور نزن، شیپور خود تو اما کرده‌اند. دریافت را خود مزد آنان می‌گوییم، شما به آمین شوند. داده جلال مردم که طوری می‌کند چه تو راست دست که نداند تو چپ دست صدقه، دادن انجام هنگام داد. خواهد پاداش تو به آشکار در می‌بیند، نهان در که پدرت و باشد، نهان در صدقات

در و جماعت‌ها در دارند دوست آنها زیرا بود، نخواهی ریاکاران همچون کنی، دعا هرگاه و که می‌گوییم شما به آمین شوند. ظاهر مردم به تا کنند، دعا ایستاده خیابان‌ها گوشه‌های در و شو، درونی‌ات اتاق وارد می‌کنی، نماز هرگاه تو اما کرده‌اند. دریافت را خود مزد آنها به آشکار در می‌بیند، نهان در که پدرت و کن، دعا است نهان در که پدرت به بسته، را خود داد. خواهد پاداش تو

خاطر به که می‌کنند گمان آنها زیرا غیریهودیان، همچون نکنید پرگویی کردن، دعا هنگام او از آنکه از پیش شما پدر زیرا نشوید، آنها شبیه پس شد. خواهند شنیده پرگویی‌شان ما پدر ای کنید: دعا چنین شما بنابراین پس دارید. نیاز چیزی چه به که می‌داند بخواهید، شود، انجام اراده‌ات بیاید، تو پادشاهی باد، مقدس تو نام هستی، آسمان‌ها در که بدهی‌های و بده. ما به امروز را ما روزانه‌ی نان نیز. زمین بر است، آسمان در که همان‌طور بلکه نه، میاور و سوسه به را ما و می‌بخشیم، را خود بدهکاران نیز ما چنان‌که ببخش، را ما آمین. ابد، تا توست آن از جلال و قدرت و پادشاهی زیرا برهان. شرّ از را ما

شما اگر بخشید. خواهد را شما نیز شما آسمانی پدر ببخشید، را مردم تخلفات شما اگر بخشید. نخواهد را شما گناهان نیز شما پدر نبخشید، را مردم گناهان

تباه را خود چهره‌های آنها زیرا نباشید، غمگین ریاکاران مانند می‌گیرید، روزه که هنگامی خود پاداش آنها که می‌گویم شما به آمین گرفته‌اند. روزه که دهند نشان مردم به تا می‌کنند را خود صورت و بزن روغن را خود سر گرفتن، روزه هنگام تو اما کرده‌اند. دریافت را پدرت و است، نهان در که پدرت به بلکه نشوی، ظاهر روزه‌دار مردم به تو که طوری بشوی داد. خواهد پاداش تو به آشکار در می‌بیند، نهان در که

نابود را آن‌ها خوردگی و بید که جایی نکنید، انباشته زمین روی بر خود برای را گنجینه‌ها آسمان در گنجینه‌هایی خود برای اما می‌زدند، و می‌زنند نقب دزدان که جایی و می‌کند، نمی‌زنند نقب دزدان که جایی و می‌کند، نابود را آن زنگ نه و بید نه که جایی کنید، ذخیره بود. خواهد نیز شما قلب آنجا است، شما گنج که جایی زیرا نمی‌زدند، و

اما بود. خواهد نور از پر بدنت تمام باشد، پاک تو چشم اگر پس است. چشم بدن، چراغ

تاریکی توست در که نوری اگر پس بود. خواهد تاریک بدنت تمام باشد، شرور تو چشم اگر بود؟ خواهد چقدر تاریکی آن باشد،

را دیگری و کرد خواهد نفرت را یکی یا زیرا کند، بندگی را ارباب دو نمی تواند هیچ کس شما کرد. خواهد تحقیر را دیگری و ماند خواهد وفادار یکی به یا داشت، خواهد دوست کنید. بندگی را ثروت و خدا نمی توانید

چه و بخورید چه که نباشید نگران خود جان برای می گویم: شما به خاطر همین به مهم تر پوشاک از بدن و خوراک از جان آیا بپوشید. چه که خود بدن برای نه و بنوشید، انبارها در نه و می کنند درو نه و می کارند نه زیرا کنید، نگاه آسمان پرندگان به نیست؟ نیستید؟ ارزشمندتر آنها از شما آیا می کند. تغذیه را آنها شما آسمانی پدر و می کنید، جمع چرا لباس درباره و بیفزاید؟ خود عمر بر ذرع یک می تواند شدن نگران با شما از یک کدام می کشند زحمت نه می کنند؛ رشد چگونه که بیندیشید صحرا سوسن های به هستید؟ نگران از یکی چون خود جلال تمام در سلیمان حتی که می گویم شما به اما می ریسند، نخ نه و انداخته تنور داخل به فردا و هست امروز که را مزرعه علف خدا اگر نشد. پوشیده اینها نگران پس کم ایمانان؟ ای نمی پوشاند، بیشتر بسیار را شما آیا می پوشاند، چنین می شود، ملت ها را چیزها این همه زیرا بپوشیم؟ چه یا بنوشیم چه یا بخوریم چه نگوئید: و نباشید نخست اما دارید. نیاز اینها همه به شما که می داند شما آسمانی پدر و می جویند، برای پس شد. خواهد افزوده شما به اینها همه و بجوئید، را او عدالت و خدا پادشاهی است. کافی خودش بدی روز هر برای بود، خواهد نگران خود فردا زیرا نباشید، نگران فردا

خواهید داوری می‌کنید، داوری که همان به زیرا نشوید، قضاوت تا کنید، قضاوت نه خرده چرا شد. خواهد اندازه‌گیری شما برای می‌گیرید، اندازه که پیمانهای همان به و شد، یا نمی‌کنی؟ درک است خودت چشم در که را تیر اما می‌بینی، است برادرت چشم در که را که حالی در بیندازم، بیرون تو چشم از را خرده بگذار گفت: خواهی خود برادر به چگونه آنگاه و بینداز، بیرون خود چشم از را تیر ابتدا ریاکار، ای است؟ خودت چشم در تیر اینک بیندازی. بیرون برادرت چشم از را خرده تا دید خواهی وضح به

زیر را آن‌ها مبادا نیندازید، خوک‌ها پیش را خود مرواریدهای و ندهید سگ‌ها به را مقدس بدرند. را شما برگشته و کنند پایمال خود پاهای

گشوده شما روی به و بکوید یافت، خواهید و بجوید شد، خواهد داده شما به و بخواهید باز بکوید که هر به و می‌یابد بجوید که هر و می‌گیرد بخواهد که کس هر زیرا شد. خواهد و بدهد؟ او به سنگ بخواهد، نان او از پسرش اگر که هست شما از کسی چه یا شد. خواهد می‌دانید هستید، شریر که شما اگر پس داد؟ خواهد او به مار مگر بخواهد، ماهی اگر آسمان‌هاست، در که شما پدر بیشتر چقدر بدهید، خود فرزندان به خوب هدایای چگونه داد؟ خواهد می‌کنند درخواست او از که کسانی به خوب چیزهای

انجام آنها برای همان‌طور نیز شما دهند، انجام شما برای مردم که می‌خواهید چه هر پس است. پیامبران و قانون این زیرا دهید،

و می‌برد، نابودی سوی به که است فراخ راه و پهن دروازه زیرا شوید، وارد تنگ دروازه از راهی است رنج‌دیده چه و دروازه است تنگ چه می‌شوند. وارد آن از که کسانی بسیارند می‌یابند. را آن که کسانی کمند و می‌انجامد، زندگی به که

از ولی می‌آیند، شما سوی به گوسفندان لباس در که دروغین پیامبران از اما کنید توجه
خارها از مگر شناخت. خواهید را آنها آنها، میوه‌های از هستند. درنده‌ای گرگ‌های درون
می‌آورد، خوب میوه‌های خوب، درخت هر بدین‌گونه انجیر؟ خسها از یا می‌کنند جمع انگور
و کند تولید بد میوه‌های نمی‌تواند خوب درخت می‌آورد. بد میوه‌های پوسیده، درخت اما
تولید خوب میوه که درختی هر کند. تولید خوب میوه‌های می‌تواند پوسیده درخت نه
شناخت. خواهید را آنها آنها، میوه‌های از پس می‌شود. انداخته آتش به و شده بریده نکند،

بلکه شد، خواهد آسمان‌ها پادشاهی وارد خداوندا خداوندا، می‌گوید من به که کسی هر نه
من به روز آن در بسیاری می‌دهد. انجام آسمان‌هاست در که را من پدر اراده که کسی
بیرون را دیوها تو نام به و نکرديم، نبوت تو نام به آیا خداوندا، خداوندا، گفت: خواهند
کرد خواهم اعتراف آنها به آنگاه و ندادیم؟ انجام بسیاری معجزات تو نام به و نینداختیم،
می‌کنید. بی‌قانونی که کسانی ای شوید، دور من از نشناختم؛ را شما هرگز که

خردمندی مرد به را او می‌کند، عمل آن‌ها به و می‌شنود مرا سخنان این که کس هر پس
و آمدند رودخانه‌ها و آمد فرود باران و کرد، بنا سنگ بر را خانه‌اش که کرد خواهم تشبیه
سخنان که کس هر و بود. شده بنیاد سنگ بر زیرا نیفتاد، و زدند، خانه آن به و وزیدند باها
بنا ماسه بر را خانه‌اش که شد خواهد احمقی مرد مانند نبندد، کار به را آنها و بشنود مرا
فرو و کوبیدند، خانه آن به و وزیدند باها و آمدند رودخانه‌ها و آمد فرود باران و کرد.
بود. بزرگ آن سقوط و ریخت،

شدند، حیران او تعلیم از مردم رساند، پایان به را سخنان این عیسی وقتی که شد چنین و
کاتبان. چون نه و می‌داد، تعلیم داشت اختیار که کسی چون را آنها او زیرا

آمد جذامی اینک، و رفتند. او دنبال به بسیاری جمعیت‌های آمد، پایین کوه از او وقتی اما دست عیسی و کنی. پاک مرا می‌توانی بخواهی، اگر خداوند، گفت: و کرد پرستش را او و و شد. پاک او جذام فوراً و شو. پاک می‌خواهم، گفت: و کرد لمس را او و کرد دراز را خود و بده نشان کاهن به را خود و برو بلکه نگویی، هیچ‌کس به که ببین گفت: او به عیسی باشد. شهادت آنها برای تا کن تقدیم است داده دستور موسی که را هدیه‌ای

گفت و کرد التماس او از و شد نزدیک او به صدسالار یک شد، کاپرناحوم وارد او وقتی اما عیسی و می‌کشد. عذاب شدت به و شده فلج است، افتاده خانه در من خدمتکار خداوند، ای گفت، پاسخ در صدباشی آن و داد. خواهم شفا را او و آمد خواهم من می‌گویند: او به و بگو، کلمه یک فقط اما شوی، داخل من سقف زیر که نیستم شایسته من خداوند، و دارم قرار اختیار تحت که هستم مردی نیز من زیرا یافت. خواهد شفا من خدمتکار می‌گویم دیگری به و می‌رود، و برو می‌گویم یکی این به و دارم، خود فرمان زیر سربازانی و شنید عیسی می‌دهد. انجام و بکن را کار این می‌گویم برده‌ام به و می‌آید، و بیا ایمان چنین اسرائیل در حتی می‌گویم، شما به آمین، گفت: پیروان به و شد شگفت‌زده و ابراهیم با و آمد خواهند غرب و شرق از بسیاری که می‌گویم شما به اما نیافتم. بزرگی تاریکی به پادشاهی پسران اما نشست. خواهند آسمان‌ها پادشاهی در یعقوب و اسحاق به عیسی و بود. خواهد دندان‌ها به هم‌سایبی و گریه آنجا شد، خواهند انداخته بیرونی همان در او خادم و شود. انجام تو برای آورده‌ای، ایمان چنان‌که و برو، گفت: صدباشی یافت. شفا ساعت

و داشت. تب و بود کشیده دراز که دید را او مادرشوهر و آمد پطرس خانه به عیسی و فرا که عصر کرد. خدمت او به و برخاست و کرد، ترک را او تب و کرد لمس را او دست همه و کرد بیرون کلمه به را ارواح او و آوردند، او نزد را دیوزدگان از بسیاری رسید، خود او که: یابد تحقق بود شده گفته پیامبر اشعیای زبان از آنچه تا داد، شفا را بیمارانش کرد. حمل را ما بیماری‌های و گرفت عهده بر را ما ضعف‌های

یک و برونند. سوی آن به که داد دستور دید، خود اطراف در را بسیاری جمعیت که عیسی و بروی. که کجا هر به کرد خواهم پیروی را تو من معلم، ای گفت: او به و شد نزدیک کاتب جایی انسان پسر اما آشیانه، آسمان پرندگان و دارند لانه روباه‌ها می‌گوید: او به عیسی که بده اجازه خداوند، گفت: او به او شاگردان از دیگری بگذارد. بالین بر را سرش که ندارد مردگان، بگذار و کن پیروی مرا گفت: او به عیسی اما کنم. دفن را پدرم و بروم نخست کنند. دفن را خود مردگان

در بزرگ زلزله‌ای اینک و کردند. پیروی او از شاگردانش شد، کشتی سوار او که هنگامی و بود. خوابیده او اما می‌شد، پوشانده امواج توسط کشتی که طوری به داد، رخ دریا هلاک بده، نجات را ما خداوند، گفتند: و کردند بیدار را او و شدند نزدیک او شاگردان را دریا و بادها و برخاست سپس کم‌ایمانان؟ ای ترسوید، چرا گفت: آنها به و می‌شویم. کسی چه این گفتند: و شدند شگفت‌زده مردم اما شد. برقرار بزرگ آرامشی و کرد، سرزنش می‌کنند؟ اطاعت او از دریا و بادها حتی که است

بیرون قبرها از که دیوزده دو آمد، جرجسیان سرزمین به طرف آن به او که هنگامی و عبور راه آن از نمی‌توانست کسی که طوری به خطرناک، بسیار برخوردند، او به می‌آمدند، از پیش آیا خدا؟ پسر عیسی ای تو، و ما به کار چه گفتند: و زدند فریاد آنها اینک و کند.

اما بود. چریدن حال در آنها از دور خوک‌ها از بزرگی گله دهی؟ عذاب را ما تا آمده‌ای وقت داخل به که بده اجازه ما به می‌کنی، بیرون را ما اگر گفتند: و کردند التماس او از دیوها رفتند، خوک‌ها گله داخل به رفته، بیرون آنها پس بروید. گفت: آنها به و برویم. خوک‌ها گله فرار چوپان‌ها اما مردند. آب‌ها در و بردند هجوم دریا به صخره از خوک‌ها گله تمام ناگاه و اینک و دادند. گزارش بود دیوزده مردان درباره را آنچه و چیز همه رفته، شهر به و کردند مرزهای از که کردند التماس دیدند را او چون و آمد، بیرون عیسی ملاقات برای شهر تمام برود. آنها

۹

بستر بر که را فلجی اینک و آمد. خود شهر به و کرد عبور کشتی، بر شدن سوار از پس و دلیر گفت: فلجی به دید، را ایشان ایمان چون عیسی و می‌آوردند، او نزد بود، شده افکنده این گفتند: خود دل در کاتبان از برخی اینک و است. شده آمرزیده تو گناهان فرزندم، باش، شریک افکار دل‌هایتان در شما چرا گفت: و دید را آنها افکار عیسی و می‌گوید. کفر و برخیز گفتن یا شده‌اند آمرزیده تو گناهان گفتن است، آسان‌تر چیزی چه زیرا می‌کنید؟ فلج‌زده به آنگاه دارد، را گناهان بخشیدن اختیار زمین بر انسان پسر که بدانید تا برو؟ راه اما رفت. خانه‌اش به و برخاست و برو. خانه‌ات به و بردار را بسترت برخیز، می‌گوید: به اختیاری چنین که دادند جلال را خدا و شدند شگفت‌زده دیدند، چون جمعیت‌ها بود. داده انسان‌ها

می‌شد، نامیده متی که بود، نشسته باجگاه بر که دید را مردی آنجا، از عبور هنگام عیسی و خانه در او که شد چنین و کرد. پیروی او از و برخاست او و کن. پیروی من از گفت: او به و

با شاگردانش و عیسی با آمده، گناهکاران و باج‌گیران از بسیاری اینک و بود، کشیده دراز با شما معلم چرا گفتند: او شاگردان به و دیدند فریسیان و بودند. کشیده دراز هم به نیاز قوی‌ها گفت: آنها به شنید، چون عیسی اما می‌خورد؟ غذا گناهکاران و باجگیران قربانی نه و می‌خواهم رحم که بیاموزید و بروید بیمارند. که آنان بلکه ندارند، پزشک توبه. سوی به را گناهکاران بلکه بخوانم، را عادلان تا نیامده‌ام من زیرا چیست.

اما می‌گیریم، روزه بسیار فریسیان و ما چرا گفتند: و آمدند او نزد یوحنا شاگردان آنگاه می‌توانند عروسی تالار پسران آیا گفت: آنها به عیسی و نمی‌گیرند؟ روزه تو شاگردان از داماد هرگاه که آمد خواهد روزهایی اما آنهاست؟ با داماد که زمانی تا کنند سوگواری بر ناشسته پارچه از وصله‌ای هیچ‌کس گرفت. خواهند روزه آنگاه و شود، برداشته آنها نه می‌آید. پدید بدتری پارگی و برمی‌دارد جامه از آن پری زیرا نمی‌گذارد، کهن جامه و می‌شوند پاره مشک‌ها کنند، چنین اگر می‌ریزند، کهنه مشک‌های درون به را نو شراب نو مشک‌های درون به را نو شراب بلکه شد، خواهند نابود مشک‌ها و می‌شود ریخته شراب می‌شوند. نگهداری دو هر و می‌ریزند

گفت: و کرد سجده او به شد، نزدیک حاکم یک اینک می‌گفت، آنها به را چیزها این او وقتی عیسی و شد. خواهد زنده و بگذار او بر را خود دست و بیا اما مرد، الان همین من دختر سال دوازده که زنی اینک و بودند. همراهش نیز شاگردانش و رفت او دنبال به و برخاست خود دل در او کرد. لمس را او جامه گوشه و شد نزدیک پشت از می‌برد، رنج خونریزی از را او و برگشت عیسی اما یافت. خواهم نجات بزنم، دست او جامه به فقط اگر می‌گفت: از زن آن و است. داده نجات را تو تو ایمان دخترم، باش، داشته شجاعت گفت: و دید به دید، را شلوغ جمعیت و نی‌نوازان و آمد حاکم خانه به عیسی و یافت. شفا ساعت همان می‌خندیدند. او به آنها و می‌خواهد. بلکه است، نمرده دختر زیرا کنید، عقب‌نشینی گفت آنها

خبر این و برخاست. دختر و گرفت، را او دست و شد وارد شد، رانده بیرون جمعیت چون شد. پخش سرزمین آن تمام در

به می گفتند و می زدند فریاد که حالی در نابینا دو می گذشت، آنجا از عیسی که هنگامی و آمدند، او نزد نابینایان آمد، خانه به وقتی داوود. پسر ای کن، رحم ما بر کردند: دنبال او ای بله، گفتند: او به دهم؟ انجام را کار این می توانم که دارید باور آیا گفت: آنها به عیسی و شود. داده شما به شما، ایمان طبق گفت: و کرد لمس را آنها چشمان سپس خداوند. اما نداند. هیچ کس که ببینید گفت: و کرد شدید اخطار آنها به عیسی و شد، باز آنها چشمان کردند. پخش سرزمین آن تمام در را او خبر رفتن، بیرون از پس آن‌ها

هنگامی و آوردند، او نزد را دیوزده و لال مردی اینک می رفتند، بیرون آنها که هنگامی اما هرگز که گفتند و شدند شگفت زده جمعیت‌ها و گفت، سخن لال شد، رانده بیرون دیو که رئیس قدرت به او می گفتند: فریسیان اما است. نشده ظاهر اسرائیل در چیزی چنین می راند. بیرون را دیوها دیوها،

مژده و می داد تعلیم ایشان جماعت‌های در و می گشت روستاها و شهرها همه در عیسی و می داد. شفا مردم میان در را ضعفی هر و بیماری هر و می کرد اعلام را پادشاهی

گوسفندانی مانند بودند، پراکنده و خسته زیرا کرد، ترحم آنها به نسبت جمعیت‌ها، دیدن با است، فراوان واقع در محصول برداشت می گوید: خود شاگردان به آنگاه ندارند. چوپان که بفرستد. خود درو به را کارگران که کنید دعا درو خداوند از پس اندک. کارگران اما

آنها که طوری به داد، ناپاک ارواح بر اختیار آنها به و فراخواند را خود شاگرد دوازده او و این‌ها رسول دوازده نام‌های اما دهند. شفا را ضعیفی هر و بیماری هر و کنند بیرون را و زبدي پسر یعقوب او، برادر اندریاس و می‌شود خوانده پطرس که سیمون اول هستند: که لبائوس و آلفائوس پسر یعقوب باجگیر، متی و توما برتولما، و فیلیپ او، برادر یوحنا داد. تحویل را او که اسخریوطی یهودا و کنعانی شمعون شد، نامیده تدائوس

به و نروید ملت‌ها راه به گفت: و داد دستور آن‌ها به و فرستاد عیسی را نفر دوازده این بروید. اسرائیل خانه گم‌شده گوسفندان به سوی بیشتر بلکه نشوید، داخل سامری‌ها شهر است. شده نزدیک آسمان‌ها پادشاهی که بگویید و کنید اعلام می‌روید، که حالی در رانید. بیرون را دیوها کنید، زنده را مردگان کنید، پاک را جذامیان دهید، شفا را بیماران در برنز نه و نقره نه و آورید به دست طلا نه بدهید. رایگان کردید، دریافت رایگان شایسته کارگر زیرا عصا، نه کفش، نه پیراهن، دو نه سفر، برای کیسه‌ای نه خود، کمربندهای آن در کسی چه که برسید شوید، وارد که روستایی یا شهر هر به است. خود غذای را آن خانه، به ورود هنگام اما بروید. بیرون که زمانی تا بمانید آنجا در و است، شایسته بر شما صلح باشد، شایسته واقعاً خانه آن اگر و باد. خانه این بر صلح بگویید: و کنید سلام را شما که هر و بازگردد. شما سوی به شما صلح نباشد، شایسته اگر اما گیرد، قرار آن را خود پاهای گرد شهر، یا خانه آن از رفتن بیرون هنگام نشنود، را شما سخنان و نپذیرد تحمل‌تر قابل داوری روز در عموره و سدوم سرزمین برای می‌گویم، شما به آمین، بتکانید. شهر آن برای تا بود خواهد

و مارها چون دانا پس می فرستم، گرگان میان در گوسفندان همچون را شما من اینک خواهند تحویل شوراها به را شما زیرا بهره‌زید، مردم از اما باشید. کبوترها چون بی آزار و فرمانروایان نزد من خاطر به شما و زد. خواهند شلاق را شما خود کنیسه‌های در و داد دهند، تحویل را شما هرگاه ملت‌ها. به و آنها به شهادت برای شد، خواهید برده پادشاهان چه که شد خواهد داده شما به ساعت آن در زیرا بگویید، چه یا چگونه که نباشید نگران می‌گوید. سخن شما در که است شما پدر روح بلکه می‌گویید، سخن شما نه زیرا بگویید.

والدین ضد بر فرزندان و را، فرزند پدر و داد خواهد تحویل مرگ به را برادر برادر، منفور همه توسط من نام به خاطر شما و رساند. خواهند قتل به را آنها و خاست بر خواهند این در را شما آنها هرگاه یافت. خواهد نجات کند، استقامت پایان تا که آن اما شد، خواهید را اسرائیل شهرهای شما شما، به می‌گویم آمین زیرا بگریزید، دیگر شهر به دهند، آزار شهر ارباب از برتر برده نه و نیست معلم از برتر شاگرد بیاید. انسان پسر تا کرد نخواهد تمام خود ارباب مانند که برده برای و شود، خود معلم مانند که است کافی شاگرد برای خود. نترسید، آنها از پس خانه‌اش؟ اهل به رسد چه نامیدند، بعزبول را خانه صاحب اگر شود. که نیست پنهانی چیز هیچ و شد، نخواهد آشکار که نیست پوشیده‌ای چیز هیچ زیرا به آنچه و بگویید، روشنایی در می‌گویم، شما به تاریکی در آنچه شد. نخواهد دانسته را جان اما می‌کشند، را بدن که آنان از نترسید و کنید. اعلام بام‌ها بر می‌شنوید، گوش جهنم در را بدن هم و جان هم می‌تواند که آن از بترسید بیشتر بلکه بکشند، نمی‌توانند پدر اجازه بدون آنها از یکی و نمی‌شود؟ فروخته آساریون یک به گنجشک دو آیا کند. نابود نترسید، پس شده‌اند. شمرده نیز شما سر موهای تمام حتی اما افتاد. نخواهد زمین بر شما هستید. ارزشمندتر گنجشکان از بسیاری از شما

در که پدرم پیش در او به نیز من کند، اقرار مردم پیش در من به که کس هر پس پیش در او و نیز من کند، انکار مردم پیش در مرا کس هر کرد. خواهم اقرار آسمان‌هاست

کرد. خواهم انکار آسمان‌هاست در که پدرم

زیرا شمشیر. بلکه بیاورم، صلح که نیامده‌ام بیاورم؛ زمین بر صلح تا آمده‌ام که نکنید گمان
مادرشوهرش ضد بر را عروس و مادرش ضد بر را دختر و پدرش ضد بر را مرد تا آدمم
هستند. خانواده‌اش انسان، دشمنان و کنم. جدا

را دختر یا پسر آن‌که و نیست، من شایسته دارد، دوست من از بیش را مادر یا پدر آن‌که
من از و بر نمی‌دارد را خود صلیب که کسی و نیست، من شایسته دارد، دوست من از بیش
خواهد دست از آن است، یافته را خود روح آن‌که نیست. من شایسته نمی‌کند، پیروی
یافت. خواهد را آن است، داده دست از من خاطر به را خود روح آن‌که و داد،

مرا که را کس آن می‌پذیرد، مرا که کسی و می‌پذیرد؛ مرا می‌پذیرد، را شما که کسی
خواهد را پیامبر پاداش می‌پذیرد، پیامبر نام به را پیامبری آن‌که می‌پذیرد. است فرستاده
هر و گرفت. خواهد را عادل پاداش می‌پذیرد، عادل نام به را عادلی شخص آن‌که و گرفت،
شما به آمین شاگرد، نام به بنوشاند سرد آب پیاله یک فقط حتی کوچکان، این از یکی به که
داد. نخواهد دست از را خود مزد هرگز می‌گویم،

۱۱

رفت آنجا از داد، پایان را دادن دستور خود شاگرد دوازده به عیسی وقتی که شد چنین و
کند. موعظه و دهد تعلیم آنان شهرهای در تا

او به فرستاد را خود شاگردان از تن دو بود، شنیده را مسیح کارهای زندان در یحیی اما به پاسخ در عیسی و باشیم؟ دیگری منتظر یا بیاید، باید که هستی کسی همان تو آیا گفت: نابینایان دهید. گزارش یحیی به می بینید و می شنوید که را آنچه و بروید گفت: آنها می شنوند، کران و می شوند پاک جذامیان می روند، راه لنگان و می شوند بینا دوباره من از که کسی حال به خوشا و می شود. داده مزده فقیران به و می شوند زنده مردگان نشود. برانگیخته

چه یحیی: درباره جمعیت‌ها به گفتن به کرد شروع عیسی می رفتند، اینها که هنگامی اما می شود؟ داده تکان باد توسط که نی‌ای آمدید؟ بیرون بیابان به دیدن برای را چیزی آنانی اینک است؟ شده پوشیده نرم جامه‌های به که انسانی آمدید؟ بیرون چه دیدن برای آمدید؟ بیرون چه دیدن برای اما هستند. پادشاهان کاخ‌های در می پوشند نرم لباس‌های که که است کسی همان این زیرا پیامبر. یک از بیشتر و می گویم، شما به بله، پیامبری؟ تو راه که می فرستم، تو روی پیش را خود فرستاده من اینک است: شده نوشته درباره‌اش کرد. خواهد آماده تو از پیش را

غسال‌دهنده یوحنا از بزرگتر کسی زنان متولدین میان در می گویم، شما به آمین، از اما است. بزرگتر او از آسمان‌ها پادشاهی در کس کوچکترین اما است، نشده برانگیخته و می شود گرفته زور به آسمان‌ها پادشاهی حال، به تا تعمیردهنده یحیی روزهای و کردند. پیشگویی یوحنا زمان تا قانون و پیامبران همه زیرا می‌ربایند. را آن خشونت‌گران برای دارد گوش‌ها که آن بیاید. است قرار که ایلیاست همان او بپذیرید، می خواهید اگر بشنود. بگذار شنیدن،

به که نشسته‌اند، بازارها در که است کودکانی شبیه دهم؟ تشبیه را نسل این چیزی چه به

برای ما نرقصیدید؛ شما و زدییم، نی شما برای ما می‌گویند، و می‌دهند ندا خود همراهان و می‌نوشید، نه و می‌خورد نه آمد، یحیی زیرا نگرفتید. ماتم شما و خواندیم، نوحه شما می‌گویند: آنها و می‌نوشید، و می‌خورد که حالی در آمد انسان پسر دارد. دیو او می‌گویند: از حکمت و است. گناهکاران و باج‌گیران دوست می‌گسار، و شکم‌پرست مردی اینک شد. توجیه خویش فرزندان

شده انجام او معجزات بیشترین آنها در که شهرهایی کردن سرزنش به کرد شروع آنگاه و صور در اگر زیرا بیت‌صیدا، تو، بر وای خورازین، تو، بر وای بودند. نکرده توبه زیرا بود، و پلاس در پیش مدت‌ها می‌شد، انجام داد، رخ شما میان در که معجزاتی آن صیدون داوری روز در صیدون و صور برای می‌گویم، شما به اما می‌کردند. توبه نشسته خاکستر تا شده‌ای، بلند آسمان تا که کپرناحوم، ای تو و شما. برای تا بود خواهد تحمل‌تر قابل تا می‌شد، انجام داد رخ تو در که معجزاتی آن سدوم در اگر زیرا آمد، خواهی فرود هاویه قابل داوری روز در سدوم سرزمین برای که می‌گویم شما به اما می‌ماندند. باقی امروز به تو. برای تا بود خواهد تحمل‌تر

و آسمان خداوند پدر، ای تو، به می‌گزارم سپاس گفت: و داد پاسخ عیسی زمان، آن در آشکار کودکان به را آنها و کردی پنهان فهمیدگان و دانایان از را چیزها این که زمین، من به پدرم سوی از چیز همه بود. تو پیش خشنودی چنین زیرا پدر، ای بله، ساختی. جز می‌شناسد را پدر کسی نه و پدر، جز نمی‌شناسد را پسر کس هیچ و است، شده تسلیم زحمت که شما همه من، نزد بیایید کند. آشکار او بر بخواد پسر که کس آن و پسر از و بردارید خود بر مرا یوغ بخشید. خواهم آرامش شما به من و می‌برید، بار و می‌کشید خود جان‌های برای را آرامش و هستم، دل فروتن و ملایم من که زیرا بیاموزید، من است. سبک من بار و است خوب من یوغ زیرا یافت، خواهید

و بودند گرسنه او شاگردان می‌گذشت. غله مزارع میان از سبت روز در عیسی زمان، آن در اینک گفتند: او به دیدند، چون فریسیان، اما آنها. خوردن و خوشه‌ها کندن به کردند شروع به او اما می‌دهند. انجام نیست، مجاز آن دادن انجام سبت روز در که را آنچه تو شاگردان گرسنه بودند او با که کسانی و خودش وقتی کرد، چه داوود که نخوانده‌اید آیا گفت: آنها آن‌ها خوردن او برای نه که خورد، را تقدیمه نان‌های و شد خدا خانه وارد چگونه بودند؟ که شریعت در نخوانده‌اید یا کاهنان؟ برای فقط مگر همراهانش، برای نه و بود جایز شما به اما بی‌تقصیرند؟ و می‌کنند بی‌حرمتی را سبت معبد در سبت، روزهای در کاهنان قربانی نه و می‌خواهم رحم که می‌دانستید اگر است. معبد از بزرگتر اینجا که می‌گویم هست. نیز سبت ارباب انسان، پسر زیرا نمی‌کردید. محکوم را بی‌گناهان چه، یعنی

داشت، خشک دستی که بود آنجا مردی اینک، و آمد. آنان جماعت به آنجا، از رفتن از پس و اما کنند. متهم را او تا است؟ جایز دادن شفا سبت روزهای در آیا گفتند: و پرسیدند او از و در آن اگر و باشد، داشته گوسفند یک که بود خواهد مردی شما از یک کدام گفت: آنها به او پس آورد؟ نخواهد بیرون و گرفت نخواهد را آن آیا بیفتد، چاله‌ای داخل به سبت روز مجاز نیک کار انجام سبت روزهای در که طوری به است؟ متفاوت گوسفند از چقدر انسان دست همچون شد سالم و کرد، دراز او و کن. دراز را دستت گفت: مرد آن به آنگاه است. اما کنند. نابود را او تا دادند تشکیل او علیه شورایی و رفتند بیرون فریسیان اما دیگر. و کردند، پیروی را او بسیاری جمعیت‌های و کرد، کناره‌گیری آنجا از دانست، چون عیسی نبی اشعیای زبان از آنچه تا نکنند، آشکار را او تا کرد سرزنش را آنها و داد. شفا را آنها همه او به من جان که من محبوب برگزیدم، را او که من خادم اینک شود، تکمیل بود، شده گفته

نه کرد. خواهد اعلام ملتها به را داوری او و نهاد، خواهم او بر را خود روح شد، خشنود شنید. خواهد خیابانها در را او صدای کسی نه و زد، خواهد فریاد نه و کرد خواهد جدال که زمانی تا کرد، نخواهد خاموش را دودکننده کتان و شکست نخواهد را شکسته نی بست. خواهند امید ملتها او نام به و برساند. پیروزی به را داوری

کور آن که طوری به داد، شفا را او و شد آورده او نزد بود لال و کور دیوزده، که مردی آنگاه این مگر می گفتند: و شدند شگفت زده جمعیت همه و ببیند. و بگوید سخن توانست لال و قدرت به جز این گفتند: شنیدند، چون فریسیان اما نیست؟ داوود پسر مسیح، همان آنها به می دانست، را آنها افکار که عیسی نمی کند. بیرون را دیوها دیوها، حاکم بعلزبول، بر که خانه ای یا شهر هر و می گردد، ویران شود، تقسیم خود ضد بر که پادشاهی هر گفت: ضد بر می کند، بیرون را شیطان شیطان، اگر و ماند. نخواهد پایدار شود، تقسیم خود ضد قدرت به من اگر و ماند؟ خواهد برپا او پادشاهی چگونه پس است، شده تقسیم خودش می کنند؟ بیرون را آنها کسی چه قدرت به شما پسران پس می کنم، بیرون را دیوها بعلزبول بیرون را دیوها خدا روح به من اگر بود. خواهند شما داوران خودشان خاطر همین به مرد خانه ای به می تواند کسی چگونه یا است. رسیده شما بر خدا پادشاهی پس می کنم، آنگاه و ببندد؟ را قوی مرد آن نخست اینکه مگر کند، غارت را او اموال و شود وارد قوی جمع من با آن که و است، من ضد بر نیست، من با آن که کرد. خواهد غارت را او خانه ای می سازد. پراکنده نمی کند،

اما شد، خواهد بخشیده مردمان به کفرگویی و گناه هر می گویم، شما به این به خاطر انسان پسر ضد بر سخنی اگر که کسی و شد، نخواهد بخشیده مردمان به روح به کفرگویی این در نه بگوید، سخن قدوس روح ضد بر که کسی اما شد، خواهد آمرزیده او به بگوید، شد. نخواهد آمرزیده او به آینده عصر در نه و عصر

گندیده، را میوه‌اش و کنید گندیده را درخت یا خوب، را میوه‌اش و کنید خوب را درخت یا نیک سخنان می‌توانید چگونه افاعی، فرزندان ای می‌شود. شناخته میوه‌اش از درخت زیرا از خوب انسان می‌گوید. سخن دل فزونی از دهان زیرا هستید؟ شیر که حالی در بگویند چیزهای شرور، گنجینه از شرور انسان و می‌آورد، بیرون خوب چیزهای خوب، گنجینه بگویند، که بیهوده‌ای سخن هر درباره مردم که می‌گویم شما به اما می‌آورد. بیرون شرور سخنان از و شد خواهی شمرده عادل خود سخنان از زیرا داد. خواهند پاسخ داوری روز در گردید. خواهی محکوم خود

نشانه‌ای تو از می‌خواهیم معلم، ای گفتند: و دادند پاسخ فریسیان و کاتبان از برخی آنگاه آن به نشانه‌ای هیچ و می‌طلبند، نشانه زناکار و بد نسل گفت: آنها به پاسخ در او اما ببینیم. در شب سه و روز سه پیامبر یونس که همان‌طور پیامبر. یونای نشانه جز شد، نخواهد داده بود. خواهد زمین دل در شب سه و روز سه نیز انسان پسر این‌گونه بود، بزرگ ماهی شکم به زیرا کرد، خواهند محکوم را آن و خاست برخوانند نسل این با داوری در نینوایی مردان با داوری روز در جنوب ملکه اینجاست. یونس از بیشتر اینک و کردند، توبه یونس اعلان حکمت تا آمد زمین انتهای از او زیرا کرد، خواهد محکوم را آن و خاست برخوانند نسل این اینجاست. سلیمان از بزرگتر کسی اینک و بشنود، را سلیمان

جستجو را آرامش و می‌گذرد بی‌آب مکان‌های از رود، بیرون انسان از ناپاک روح هرگاه و رفتیم. بیرون که جایی از گشت، باز خواهیم خانه‌ام به می‌گوید: آنگاه نمی‌یابد. اما می‌کند، دیگر روح هفت و می‌رود آنگاه می‌یابد. آراسته و شده جاروب خالی، را آن می‌آید، چون آن آخر وضعیت و می‌شوند، ساکن آنجا در شده داخل و می‌گیرد، خود با را خود از بدتر شیر. نسل این برای بود خواهد چنین می‌شود. اول از بدتر انسان

و بودند ایستاده بیرون برادرانش و مادر اینک که می‌گفت سخن جمعیت‌ها به او هنوز بیرون تو برادران و تو مادر اینک گفت: او به کسی بگویند. سخن او با می‌خواستند چه گفت: می‌گفت، او به که کسی به پاسخ در او اما ببینند. را تو می‌خواهند و ایستاده‌اند سوی به را خود دست او و هستند؟ من برادران کسانی چه و است من مادر کسی را من پدر اراده که کس هر زیرا من، برادران و من مادر اینک گفت: و کرد دراز شاگردانش است. من مادر و خواهر و برادر او دهد، انجام آسمان‌هاست در که

۳۱

سوی به بسیاری جمعیت‌های و نشست. دریا کنار و رفت بیرون خانه از عیسی روز، آن در ایستاده ساحل بر جمعیت همه و نشست، و شده قایق وارد او که طوری به شدند، جمع او بیرون می‌کرد که کسی اینک می‌گفت: و گفت مَثَل‌ها در بسیاری چیزهای آنها به و بودند. را آنها و آمدند پرندگان و افتاد، راه کنار در برخی او، کاشتن هنگام در و بکارد. تا رفت سبز فوراً و نداشت، زیادی خاک که جایی افتاد، سنگلاخی زمین‌های بر بعضی اما بلعیدند. ریشه چون و شد سوخته برآمد، خورشید که هنگامی اما نداشت، خاکی عمق زیرا شد، اما کردند، خفه را آنها و کردند رشد خارها و افتاد، خارها بر برخی اما شد. خشک نداشت، گوش‌ها که آن سی. یکی و شصت، یکی صد، یکی داد، میوه و افتاد خوب زمین بر بعضی بشنود. بگذار شنیدن، برای دارد

در او اما می‌گویی؟ سخن آنها به مَثَل‌ها در چرا گفتند: او به و آمدند نزدیک شاگردان و به اما بدانید، را آسمان‌ها پادشاهی اسرار تا است شده داده شما به که گفت آنها به پاسخ اما یافت، خواهد فراوانی و شد خواهد داده او به دارد، که هر زیرا است. نشده داده آنها

آنها با مَثَل‌ها در دلیل همین به شد. خواهد گرفته او از نیز دارد آنچه حتی ندارد، که هر آنها مبادا نفهمند. و نشنوند می‌شنوند اینکه با و نبینند می‌نگرند اینکه با تا می‌گویم، سخن شنیدن به یافت: خواهد تحقق آنها به می‌گوید که اشعیا پیشگویی آنگاه و بازگردند، زیرا دید، نخواهید هرگز و دید خواهید دیدن به و فهمید، نخواهید هرگز و شنید خواهید را خود چشمان و شنیده‌اند، سنگین خود گوش‌های با و است، شده کلفت مردم این دل و بفهمند خود دل با و بشنوند خود گوش‌های با و ببینند خود چشمان با مبادا بسته‌اند، دهم. شفا را آنها من و بازگردند،

راستی به می‌شنوند. زیرا نیز، شما گوش‌های و می‌بینند، زیرا خوشحال‌اند، شما چشمان اما می‌بینید شما که را آنچه کردند آرزو پارسایان و پیامبران از بسیاری که می‌گویم شما به نشنیدند. اما بشنوند، می‌شنوید شما که را آنچه و ندیدند، اما ببینند،

شریر نمی‌فهمد، و می‌شنود را پادشاهی کلمه که کس هر بشنوید. را کارنده تمثیل شما پس کاشته راه کنار در که است همان این برمی‌دارد. شده کاشته او قلب در که را آنچه و می‌آید با فوراً و می‌شنود را کلام که کسی است این شده، کاشته سنگلاخی زمین بر آنکه اما شد. و است، موقتی بلکه ندارد، خود در ریشه‌ای او اما می‌گیرد، و می‌پذیرد را آن شادی خاها میان در آنکه اما می‌خورد. لغزش فوراً دهد، رخ کلمه به خاطر آزار یا رنج که هنگامی را کلام ثروت، فریب و دنیا این دغدغه ولی می‌شنود، را کلام که است کسی شد، کاشته یکی و شصت، یکی صد، یکی می‌سازد: و می‌آورد میوه واقع در که می‌فهمد، و می‌شنود سی.

تخم که شد مانند انسانی به آسمان‌ها پادشاهی گفت: و گذاشت آنها پیش دیگری مَثَل

علف‌های و آمد او دشمن می‌خوابیدند، مردم که حالی در اما کاشت، مزرعه‌اش در خوب
علف‌های آنگاه داد، میوه و زد جوانه علف وقتی اما رفت. و کاشت گندم میان در را هرز
تو نه مگر ارباب، گفتند: او به و شدند نزدیک خانه صاحب غلامان شدند. ظاهر نیز هرز
یک گفت: آنها به اما او دارد؟ هرز علف‌های کجا از پس کاشتی؟ خود زمین در خوب دانه
کنیم؟ جمع را آنها و برویم می‌خواهی پس گفتند: او به بندگان کرد. را کار این دشمن انسان
ریشه‌کن نیز را گندم آنها با همزمان هرز، علف‌های جمع‌آوری هنگام مبادا نه، گفت: او اما
دروگران به برداشت زمان در و برداشت، زمان تا کنند رشد هم با دو هر بگذارید کنید.
تا ببندید دسته‌هایی صورت به را آنها و کنید جمع را هرز علف‌های ابتدا گفت: خواهم
کنید. جمع من انبار به را گندم اما شوند، سوزانده

که است خردل دانه شبیه آسمان‌ها پادشاهی گفت: و گذاشت آنها پیش را دیگری مثل
بزرگ هرگاه اما دانه‌هاست، همه کوچکترین آن کاشت، مزرعه‌اش در و گرفت را آن مردی
آسمان پرندگان که طوری به می‌شود، درختی و است بزرگتر سبزیجات همه از شود،
می‌کنند. آشیانه آن شاخه‌های در و می‌آیند

و گرفت را آن زنی که است خمیرمایه‌ای مانند آسمان‌ها پادشاهی گفت: آنها به دیگری مَثَل
شد. خمیر آن همه تا کرد، پنهان آرد پیمانه سه در

آنچه تا نمی‌گفت، آنان به هیچ‌چیز مَثَل بدون و گفت، مردم به مَثَل‌ها در عیسی را همه این
کرد، خواهم باز مَثَل‌ها به را دهانم گفت: که شود تکمیل بود شده گفته پیامبر طریق از
کرد. خواهم بیان را جهان بنیاد از شده پنهان چیزهایی

تمثیل گفتند: و آمدند او نزدیک شاگردانش و آمد. خانه‌اش به و کرد رها را انبوه آنگاه

خوب تخم که آن گفت: آنها به پاسخ در او اما بده. توضیح ما برای را مزرعه هرز علف‌های پسران اینها خوب، تخم آن و است، جهان مزرعه، آن اما است. انسان پسر می‌کارد، است کاشته را آن‌ها که دشمنی هستند، شریر پسران هرز، علف‌های آن و هستند، پادشاهی که همان‌طور هستند. پیام‌آوران دروکنندگان و است، عصر پایان برداشت است، شیطان پایان در بود خواهد چنین می‌شوند، سوخته آتش در و می‌شوند جمع‌آوری هرز علف‌های و لغزش سنگ‌های همه آنها و فرستاد، خواهد را خود فرستادگان انسان پسر دوران. این کوره درون به را آنها و کرد، خواهند جمع او پادشاهی از می‌کنند بی‌قانونی که را کسانی خواهند عادلان آنگاه بود. خواهد دندان‌ها سایش هم به و گریه آنجا انداخت، خواهند آتش بشنود. دارد گوش که آن ایشان. پدر پادشاهی در خورشید چون درخشید

آن مردی که است، شده پنهان مزرعه‌ای در که است گنجی مانند آسمان‌ها پادشاهی دوباره، را مزرعه آن و می‌فروشد دارد هرچه و می‌رود خود شادی از و کرد، پنهان و یافت را می‌خرد.

می‌گردد، خوب مروارید دنبال به که بازرگانی انسان به است مشابه آسمان‌ها پادشاهی باز را آن و فروخت داشت که را چیزهایی همه و رفت بود، یافته گرانها مروارید یک که کسی خرید.

کرده جمع نوعی هر از و شده انداخته دریا به که است توری مانند آسمان‌ها پادشاهی باز جمع ظرف‌ها در را خوب‌ها و نشستند و آوردند ساحل به را آن شد، پر وقتی که بود است، بیرون پیامبران عصر. پایان در بود خواهد چنین انداختند. بیرون را گندیده‌ها اما کردند، آتش کوره درون به را آنها و کرد. خواهند جدا عادلان میان از را شیران و آمد خواهند آیا می‌گوید: آنها به عیسی بود. خواهد دندان‌ها سایش هم به و گریه آنجا انداخت، خواهند

به گفت: آنها به او اما خداوند. ای بله، می‌گویند: او به آنها فهمیدید؟ را چیزها این همه خانه صاحب انسانی به شبیه است، شده آسمان‌ها پادشاهی شاگرد که کاتبی هر این، خاطر می‌آورد. بیرون کهنه و نو چیزهای خود گنجینه از که است

به چون و رفت. آنجا از رساند، پایان به را تمثیل‌ها این عیسی وقتی که شد چنین و شدند شگفت‌زده که طوری به می‌داد، تعلیم جماعت‌شان در را آنها آمد، خود سرزمین آیا نیست؟ نجار پسر این آیا است؟ مرد این برای کجا از قدرت‌ها این و حکمت این گفتند: آیا و یهودا؟ و شمعون و یوسیس و یعقوب برادرانش و نمی‌شود نامیده مریم مادرش آزرده او از و است؟ او برای کجا از چیزها همه این پس نیستند؟ ما نزد همه او خواهران خانه در و خود میهن در مگر نیست، بی‌احترام پیامبری گفت: آنها به عیسی اما می‌شدند. آنها بی‌ایمانی به خاطر نکرد بسیاری معجزات آنجا در او و خود.

۴۱

گفت: خود خدمتکاران به و شنید. را عیسی خبر چهارگانه، حاکم هیرودیسی زمان، آن در در قدرت‌ها این دلیل همین به و است، برخاسته مردگان از او است. غسل‌دهنده یحیی این به خاطر گذاشت زندان در و بست را او گرفته، را یوحنا هیرودیسی، زیرا می‌کنند. عمل او نیست. جایز تو برای او داشتن می‌گفت: او به یحیی زیرا برادرش. فیلیپ زن هیرودیاس، اما می‌دانستند. پیامبری چون را او زیرا ترسید، جمعیت از اما بکشد، را او می‌خواست و حاضران میان در هیرودیاس دختر می‌شد، برگزار هیرودیسی تولد جشن که هنگامی را چه هر که داد قول او به سوگند با رو این از کرد. خشنود را هیرودیسی و رقصید یحیی سر گفت: بود، شده تحریک مادرش توسط که او اما داد. خواهد او به بخواید،

و سوگندها خاطر به اما شد، غمگین پادشاه و بده. من به بشقابی در اینجا را تعمیردهنده
او سر و برید. زندان در را یوحنا سر فرستادن، از پس و شود. داده که داد دستور میهمانان
نزدیک او شاگردان و آورد. مادرش به را آن او و شد، داده دختر به و شد آورده بشقاب بر
دادند. گزارش عیسی به و آمدند و کردند، دفن را آن و برداشتند را جسد و شدند

و کرد، کناره‌گیری تنهایی به بیابانی جایگاهی به قایق با آنجا از شنید، چون عیسی
جمعیت و رفت بیرون عیسی و رفتند. او دنبال به شهرها از پیاده شنیدند، چون جمعیت‌ها
فرا عصر که هنگامی اما داد. شفا را آنها بیماران و شد دلسوز آنها بر و دید، را بسیاری
است، گذشته قبلاً ساعت و است متروک مکان این گفتند: و آمدند او نزد شاگردانش رسید،
گفت: آنها به عیسی اما بخرند. غذا خودشان برای و بروند دهکده‌ها به تا کن رها را جمعیت
جز چیزی اینجا ما می‌گویند: او به اما آن‌ها بدهید. غذا آنها به شما بروند، که نیست نیازی
به آنکه از پس و بیاورید. من برای اینجا را آنها گفت: او نداریم. ماهی دو و نان پنج
نگاه آسمان به برداشت، را ماهی دو و نان پنج بکشند، دراز علف‌ها بر داد دستور جمعیت
و دادند. جمعیت‌ها به شاگردان و داد، شاگردان به و شکست را نان‌ها و داد، برکت و کرد
که آنانی اما برداشتند. باقیمانده تکه‌های از پر سبد دوازده و شدند، سیر و خوردند همه
کودکان. و زنان از غیر به نفر، هزار پنج حدود بودند مردانی می‌خوردند،

طرف آن به او از پیش و شوند قایق سوار که کرد مجبور را خود شاگردان فوراً عیسی و
به تا رفت کوه به کرد، رها را مردم انبوه آنکه از پس و کند. مرخص را جمعیت او تا بروند،
در قبلاً کشتی آن اما بود. آنجا در تنها او رسید، فرا شام که هنگامی اما کند. دعا تنهایی
چهارم پاس در اما بود. مخالف باد زیرا می‌شد، داده آزار امواج توسط و بود دریا میانه
دریا بر که را او شاگردان و آمد. آنها سوی به می‌رفت، راه دریا بر که حالی در عیسی شب،
عیسی اما زدند. فریاد ترس از و است، خیالی که گفتند و شدند آشفته دیدند، می‌رفت راه

در پطرس نترسید. هستم، من باشید، داشته شجاعت گفت: و کرد صحبت آنها با فوراً
تو سوی به آبها روی بر که بده فرمان من به هستی، تو اگر خداوند، گفت: او به پاسخ
برود. عیسی نزد تا رفت راه آب روی بر و آمد پایین کشتی از پطرس بیا. گفت: او بیایم.
گفت: و زد فریاد کرد، شدن غرق به شروع چون و ترسید دید، را قوی باد وقتی اما
او به و گرفت را او و کرد دراز را خود دست بلافاصله عیسی اما بده. نجات مرا خداوند،
آنها کرد فروکش باد شدند، کشتی سوار آنها وقتی و کردی؟ شک چرا کم ایمان، ای گفت:
هستی. خدا پسر تو واقعاً گفتند: و کردند پرستش را او بودند، آمده کشتی در که

تمام به و شناختند را او مکان آن مردان و آمدند. جنیسارت سرزمین به عبور، از پس و
می کردند التماس او از آنها و آوردند، او نزد را بیماران همه و فرستادند، آن اطراف منطقه
یافت. نجات زد دست که هر و بزنند، دست او لباس گوشه به فقط حتی که

۵۱

بزرگان سنت تو شاگردان چرا گفتند و آمدند عیسی نزد اورشلیم از فریسیان و کاتبان آنگاه
او اما می خورند. نان که هنگامی نمی شویند را خود دستهای آنها زیرا می کنند؟ نقض را
زیرا می کنید؟ تجاوز خود سنت خاطر به را خدا فرمان نیز شما چرا گفت: آنها به پاسخ در
به کند، بدگویی مادر یا پدر به که آن و کن، احترام را مادر و پدر گفت: و داد فرمان خدا
سود من از آنچه بگویند: خود مادر یا پدر به که هر می گویند: اما شما شود. کشته مرگ
به را خدا فرمان شما و داشت، نخواهد گرامی را خود مادر یا پدر او و است، هدیه می بری
و کرد پیشگویی خوبی به شما درباره اشعیا ریاکاران، ای کردید. باطل خود سنت خاطر
احترام مرا خود لبهای با و می شوند نزدیک من به خود دهان با مردم این گفت،

انسان‌ها احکام که زیرا می‌پرستند، مرا بیهوده اما است، دور من از آنها قلب اما می‌گذارند، می‌آموزند. تعالیم عنوان به را

می‌شود، وارد دهان به آنچه بفهمید. و بشنوید گفت: آنها به جمعیت، فراخواندن از پس و ناپاک را انسان که است این می‌آید، بیرون دهان از آنچه بلکه نمی‌کند، ناپاک را انسان شنیدن با فریسیان که می‌دانی آیا گفتند: او به و آمدند نزدیک او شاگردان آنگاه می‌کند. است، نکاشته من آسمانی پدر که کاشته‌ای هر گفت: پاسخ در او شدند؟ رنجیده سخن این نابینا اگر هستند، نابینایان نابینای راهنمایان آنها کنید، رها را آنها شد. خواهد ریشه‌کن مَثَل این گفت: او به پاسخ در پطرس افتاد. خواهند گودال در دو هر کند، راهنمایی را نابینا نمی‌فهمید هنوز هستید؟ بی‌فهم هم شما هنوز آیا گفت، عیسی اما بده. توضیح ما برای را از آنچه اما می‌شود؟ دفع مستراح به و می‌رود شکم به می‌شود، دهان وارد آنچه هر که افکار دل، از زیرا می‌کند. ناپاک را انسان آن‌ها و می‌شود، خارج قلب از می‌آید، بیرون دهان این‌ها می‌آیند. بیرون کفرها و دروغ شهادت‌های دزدی‌ها، فحشاها، زناها، قتل‌ها، شریر، را انسان ناشسته دست‌های با خوردن اما می‌کنند، آلوده را انسان که هستند چیزهایی نمی‌کند. آلوده

که کنعانی زنی اینک، و کشید. کنار صیدون و صور نواحی به رفته، بیرون آنجا از عیسی و پسر ای خداوند، ای کن، رحم من بر گفت: و زد فریاد او به بود، آمده بیرون مرزها آن از نزدیک او شاگردان و نداد. پاسخی زن این به او اما است. دیوزده شدت به دخترم داود! در او اما می‌زند. فریاد ما سر پشت زیرا کن، مرخص را او گفتند: و پرسیدند او از و آمدند آمد اما او اسرائیل. خانه گمشده گوسفندان به سوی مگر نشده‌ام فرستاده من گفت: پاسخ نیست خوب گفت: پاسخ در او اما کن. کمک من به خداوند، ای گفت: و کرد سجده او به و زیرا خداوند، بله، گفت: او بیندازیم. کوچک سگ‌های به و بگیریم را فرزندان نان که

عیسی آنگاه می‌خورد. می‌افتد اربابانشان سفره از که خرده‌هایی از نیز کوچک سگ‌های او دختر و باشد. تو برای می‌خواهی آنچه است؛ بزرگ تو ایمان زن، ای گفت: او به پاسخ در یافت. شفا ساعت همان از

و نشست. آنجا در و رفت بالا کوه به و آمد، جلیل دریای کنار به و رفت آنجا از عیسی و را دیگر بسیاری و شل‌ها کرها، کورها، لنگ‌ها، خود با که آمدند او نزد بسیاری جمعیت‌های با مردم که طوری به داد. شفا را آنان او و انداختند، عیسی پاهای نزد را آنان و داشتند، راه که لنگ‌ها بودند، سالم که معلولان می‌گفتند، سخن که لال‌ها می‌شنیدند، که کران دیدن دادند. جلال را اسرائیل خدای و شدند شگفت‌زده می‌دیدند، که کوران و می‌رفتند

روز سه زیرا می‌کنم، دلسوزی جمعیت این بر گفت: و فراخواند را خود شاگردان عیسی کنم، رها گرسنه را آنها نمی‌خواهم و ندارند، خوردن برای چیزی و مانده‌اند من با که است نان همه این بیابان این در کجا از گفتند: او به شاگردانش و شوند. ضعیف راه در که مبادا آنها دارید؟ نان چند گفت: آنها به عیسی و کنیم؟ سیر را جمعیت همه این تا باشد ما برای هفت و بکشند. دراز زمین بر که داد دستور مردم به او و کوچک. ماهی چند و هفت، گفتند: به شاگردان و داد، شاگردانش به و شکست شکرگزاری از پس گرفته، را ماهی‌ها و نان باقیمانده تکه‌های از پر سبد هفت و شدند، سیر و خوردند همه و دادند. جمعیت‌ها رها از پس و کودکان. و زنان از جدا بودند، مرد هزار چهار می‌خوردند که آن‌ها برداشتند. آمد. مجدلا مرزهای به و شد کشتی سوار مردم، انبوه کردن

خواستند او از می‌کردند، آزمایش را او که حالی در و شدند نزدیک صدوقیان و فریسیان و می‌شود، عصر وقتی گفت: آنها به پاسخ در او اما دهد. نشان آنها به آسمان از نشانه‌ای که بود، خواهد طوفان امروز صبح، و است. سرخ آسمان زیرا بود، خواهد خوب هوا می‌گویید دهید، تشخیص می‌توانید را آسمان چهره شما ریاکاران، ای است. تیره و سرخ آسمان زیرا نشانه‌ای و می‌جوید، نشانه زناکار و بد نسل بشناسید؟ را زمان‌ها نشانه‌های نمی‌توانید اما رفت‌کرده، رها را آنها و پیامبر. یونیس نشانه مگر شد، نخواهد داده آن به

عیسی اما بردارند. نان که بودند کرده فراموش بودند، آمده طرف آن به که او شاگردان و خود با آن‌ها باشید. برحذر صدوقیان و فریسیان خمیرمایه از و بینید گفت: آنها به کم‌ایمانان، ای گفت: آنها به دانسته، عیسی اما نگرفته‌ایم. نان که می‌گفتند و می‌اندیشیدند پنج که نمی‌آورید یاد به و نمی‌فهمید هنوز نگرفتید؟ نان که می‌اندیشید خود دل در چرا که سبد چند و نفر هزار چهار نان هفت آیا برداشتید؟ سبد چند و را نفر هزار پنج نان از که نگفتم شما به نان درباره که نمی‌کنید درک چگونه نمی‌آورید؟ یاد به را برداشتید نان خمیر از بود نگفته او که فهمیدند آنگاه کنید؟ پرهیز صدوقیان و فریسیان خمیرمایه صدوقیان و فریسیان تعلیم از بلکه پرهیزید،

انسان پسر می‌گویند مردم پرسید: خود شاگردان از و آمد فیلیپ قیصریه نواحی به عیسی یا ارمیا دیگر برخی و را، الیاس دیگران را، غسل‌دهنده یحیی بعضی گفتند: آنها کیست؟ پطرس شمعون کیستم؟ من که می‌گویید چه شما اما آنها: به می‌گوید را. پیامبران از یکی به خوشا گفت: او به پاسخ در عیسی و هستی. زنده خدای پسر مسیح، تو گفت: پاسخ در در که من پدر بلکه نکرد، آشکار تو به را این خون و گوشت زیرا بریونا، شمعون تو، حال را خود کلیسای سنگ این بر و هستی، پطرس تو که می‌گویم تو به نیز من و آسمان هاست. پادشاهی کلیدهای و آمد. نخواهند غالب آن بر هادس دروازه‌های و کرد، خواهم بنا

و بود، خواهد بسته آسمان‌ها در ببندی، زمین بر را آنچه و داد، خواهیم تو به را آسمان‌ها دستور خود شاگردان به آنگاه بود. خواهد گشوده آسمان‌ها در بگشایی، زمین بر را آنچه است. مسیح عیسی او که نگویند هیچ‌کس به که داد

اورشلیم به او است ضروری که شاگردانش به دادن نشان به کرد شروع عیسی زمان، آن از سوم روز در و شود، کشته و بکشد بسیار رنج کاتبان و اعظم کاهنان و بزرگان از و برود مهربان خدا گفت: و کرد او کردن سرزنش به شروع گرفته، کنار را او پطرس و برخیزد. پشت برو گفت: پطرس به و برگشت او اما شد. نخواهد تو به این نه، خداوند! تو، به باشد به بلکه نمی‌کنی، فکر خدا چیزهای به زیرا هستی، من لغزش سنگ تو شیطان! ای من، سر انسان‌ها. چیزهای

را خود باید بیاید، من دنبال به می‌خواهد کسی اگر گفت: خود شاگردان به عیسی آنگاه را خود روح بخواهد که کسی زیرا کند. پیروی من از و بردارد را خود صلیب و کند انکار بدهد، دست از من خاطر به را خود روح که کسی اما داد، خواهد دست از آن دهد، نجات روان اما آورد، دست به را جهان تمام اگر می‌برد سودی چه انسان زیرا یافت. خواهد را آن پسر زیرا داد؟ خواهد خود روان عوض در را چیزی چه انسان یا بدهد؟ دست از را خود اساس بر کس هر به آنگاه و بیاید، خود فرستادگان با پدرش جلال در که دارد قصد انسان ایستاده‌اند، اینجا که کسانی از برخی که می‌گویم شما به آمین، داد. خواهد پاداش اعمالش می‌آید. خود پادشاهی در که ببینند را انسان پسر که زمانی تا چشید نخواهند را مرگ هرگز

به را آنها و برد خود همراه را او برادر یوحنا و یعقوب و پطرس عیسی روز، شش از پس و خورشید چون چهره‌اش و شد، متحول آنان پیش در و برد بالا بلندی کوه بر تنهایی شدند ظاهر آنها به الیاس و موسی اینک و گردید. نور چون سفید جامه‌هایش و درخشید، ما که است خوب خداوند، ای گفت: عیسی به پاسخ در پطرس می‌کردند. گفتگو او با که و موسی برای یکی تو، برای یکی بسازیم: خیمه سه اینجا ما بخواهی، تو اگر باشیم. اینجا اینک و افکند، سایه آنها بر روشن ابری اینک که می‌گفت سخن او هنوز ایلیا. برای یکی سخن خشنودم، او از که است من محبوب پسر این می‌گفت: که شد شنیده ابر از صدایی عیسی و ترسیدند. بسیار و افتادند خود روی بر شنیدند، چون شاگردان و بشنوید. را او بلند را خود چشمان وقتی اما نترسید. و برخیزید گفت: و کرد لمس را آنها و شد نزدیک پایین کوه از آنها که هنگامی و ندیدند. را دیگری کس تنهایی به عیسی جز کردند، پسر که زمانی تا نگویید هیچ‌کس به را رؤیا این گفت: و داد فرمان آنها به عیسی می‌آمدند، می‌گویند کاتبان چرا پس گفتند: و پرسیدند او از شاگردانش و برخیزد. مردگان از انسان همه و می‌آید اول حقیقت در ایلیا گفت: آنها به پاسخ در عیسی اما بیاید؟ اول باید ایلیا که نشناختند، را او و است، آمده قبلاً ایلیا که می‌گویم شما به من اما گرداند، باز خواهد را چیز دست از که است آن شرف در نیز انسان پسر همین‌گونه کردند، او با خواستند چه هر بلکه بود. گفته آنها به غسل‌دهنده یحیی درباره او که فهمیدند شاگردان آنگاه ببرد. رنج آنها

و بود زدن زانو حال در که آمد او نزد مردی آمدند، جمعیت سوی به آنها که هنگامی و که چرا می‌برد، رنج شدت به و است ماه‌زده زیرا کن، رحم پسر بر خداوند، می‌گفت، را او نتوانستند آنها و آوردم، تو شاگردان نزد را او و آب. در اغلب و می‌افتد آتش در اغلب بود؟ خواهم شما با کی تا منحرف، و بی‌ایمان نسل ای گفت: پاسخ در عیسی اما دهند. شفا و کرد، سرزنش را او عیسی و بیاورید. من نزد اینجا را او کرد؟ خواهم تحمل را شما کی تا خصوصی به‌طور شاگردان آنگاه یافت. شفا ساعت همان از خادم و رفت بیرون او از دیو

به گفت: آنها به عیسی اما کنیم؟ بیرون را آن نتوانستیم ما چرا گفتند: و آمدند عیسی نزد باشید، داشته خردل دانه چون ایمانی اگر می‌گوییم، شما به آمین زیرا شما. بی‌ایمانی خاطر شما برای چیز هیچ و رفت، خواهد و برو، آنجا به اینجا از گفت: خواهید کوه این به روزه. و دعا به مگر نمی‌رود بیرون نوع این اما بود. نخواهد غیرممکن

به است قرار انسان پسر گفت: آنها به عیسی می‌کردند، گردش جلیل در آنها که هنگامی اما خواهد برخاسته او سوم روز در و کشت، خواهند را او آنها و شود. تسلیم انسان‌ها دست شدند. غمگین بسیار آنها و شد.

و آمدند پطرس نزد می‌گرفتند درهم دو که کسانی آمدند، کفرناحوم به آنها وقتی اما عیسی شد، خانه وارد که هنگامی و بله. می‌گوید: نمی‌پردازد؟ درهم دو شما معلم آیا گفتند: خراج یا باج کسانی چه از زمین پادشاهان می‌آید؟ چه تو نظر به شمعون، گفت: او از پیش گفت: او به عیسی دیگران. از گفت: او به پطرس بیگانگان؟ از یا خود پسران از می‌گیرند؟ که ماهی اولین و بینداز قلاب و برو دریا به نرنجانیم، را آنها تا اما هستند. آزاد پسران پس من جای به و بگیر را آن یافت، خواهی استاتر سکه کن، باز را دهانش و بردار، را می‌آید بالا بده. آنها به تو و

۸۱

در است بزرگتر کسی چه پس گفتند: و آمدند عیسی نزدیک شاگردان ساعت آن در آمین گفت و داد قرار آنها میان در را او و فراخواند را کودکی عیسی و آسمان‌ها؟ پادشاهی آسمان‌ها پادشاهی وارد هرگز نشوید، کودکان مانند و بازنگردید اگر شما، به می‌گوییم

پادشاهی در بزرگترین او سازد، فروتن کودک این چون را خود که کس هر شد. نخواهید یکی که کسی اما می‌پذیرد، مرا بپذیرد، من نام به را کودکی چنین که هر و آسمان‌هاست. الاغی آسیاب سنگ که است بهتر او برای دهد، لغزش را من به ایمان‌آورنده کوچکان این از زیرا لغزش، موانع از جهان بر وای گردد. غرق دریا اعماق در و شود آویخته گردنش به می‌آید. او طریق از لغزش مانع که انسانی آن بر وای اما است، ضروری لغزش موانع آمدن برای زیرا بیندان، دور خود از و کن قطع را آن می‌شود، تو لغزش باعث تو پای یا دست اگر جاودان آتش به پا دو یا دست دو با اینکه تا شوی، زندگی وارد شل یا لنگ که است بهتر تو کن، دور خود از و بکش بیرون را آن می‌شود، تو لغزش باعث تو چشم اگر و شوی. افکنده به و باشی داشته چشم دو اینکه تا شوی، زندگی وارد چشم یک با که است بهتر تو برای شما به زیرا نکنید، تحقیر را کوچکان این از یکی که ببینید شوی. افکنده آتش جهنم آسمان‌هاست در که را من پدر چهره پیوسته آسمان‌ها در آنها فرشتگان که می‌گویم دهد. نجات را گمشده تا آمد انسان پسر زیرا می‌بینند.

آیا شود، گمراه آنها از یکی و باشد داشته گوسفند صد مردی اگر می‌رسد؟ شما نظر به چه بیاید، را آن اگر و نمی‌کند؟ جستجو را گمشده آن و نرفته نکرده، رها کوه‌ها در را نه و نود نشده‌اند. گمراه که نه و نود آن بر تا می‌کند شادی بیشتر آن بر که می‌گویم شما به آمین شود. هلاک کوچکان این از یکی که آسمان‌هاست در که شما پدر خواست نیست چنین

تو به اگر کن. سرزنش تنها او و خود بین خلوت، در را او و برو کند، گناه تو به برادرت اگر بر تا بردار، خود با را نفر دو یا یک نشنود، اگر آورده‌ای. دست به را برادرت دهد، گوش به بگیرد، نادیده را آنها سخنان اما اگر شود. ثابت سخنی هر شاهد، سه یا دو گفته اساس و غیریهودی همچون تو برای او بگیرد، نادیده نیز را انجمن سخنان اما اگر بگو، انجمن بود، خواهد بسته آسمان در ببندید، زمین بر چه هر می‌گویم، شما به راستی باشد. باجگیر

که می‌گویم شما به راستی به باز بود. خواهد گشوده آسمان در بگشایید، زمین بر چه هر و من پدر جانب از کنند، توافق بخواهند که چیزی هر درباره زمین روی بر شما از نفر دو اگر من نام به نفر سه یا دو که جایی زیرا شد. خواهد برآورده آنها برای آسمان‌هاست در که هستم. آنها میان در من شده‌اند، جمع

او من و کرد خواهد گناه من به برادرم بار چند خداوندا، گفت: و آمد او نزدیک پطرس آنگاه بلکه بار، هفت تا نمی‌گویم تو به نه، می‌گویند: او به عیسی بار؟ هفت تا بخشید؟ خواهم را هفت. بار هفتاد تا

کند. حساب خود بندگان با خواست که شد مانند پادشاهی به آسمان‌ها پادشاهی رو، این از او نزد بود، بدهکار وزنه هزار ده که بدهکار یک کرد، حساب تسویه به شروع او وقتی اما و او زن و او که داد فرمان او ارباب نداشت، بازپرداخت توانایی او چون اما شد. آورده او به افتاده، غلام پس گردد. پرداخت بدهی و شوند فروخته داشت چه هر و فرزندانش ارباب پرداخت. خواهم باز تو به را همه و باش صبور من بر ارباب، ای گفت: و کرد سجده یکی و رفت بیرون غلام آن اما بخشید. او به را قرض و نمود آزاد را او کرد، ترحم غلام آن و می‌کرد خفه و گرفت را او و بود، بدهکار او به دینار صد که یافت را خود هم‌غلامان از از و افتاد پای‌هایش به او هم‌بنده پس بده. پس من به هستی، بدهکار چیزی اگر می‌گفت: بلکه نخواست، او اما داد. خواهم پس تو به و کن صبر من بر می‌گفت: و می‌کرد التماس او کند. بازپرداخت بود بدهکار که را آنچه تا انداخت زندان به را او و رفت

آمده، و شدند، غمگین بسیار دیدند، بود افتاده اتفاق که را آنچه وقتی او هم‌بندگان اما را او او، ارباب آنگاه دادند. توضیح روشنی به اربابشان به بود افتاده اتفاق که را آنچه همه من از چون بخشیدم، تو به را بدهی آن تمام شروع، برده ای گفت: او به کرده، احضار

تو به من که همان طور کنی، رحم همبندهات به هم تو که نبود ضروری آیا کردی. التماس خود بدهی تمام تا داد تحویل شکنجه‌گران به را او و شد خشمگین او ارباب و کردم؟ رحم دل از شما از یک هر اگر کرد، خواهد شما با نیز من آسمانی پدر چنین کند. بازپرداخت را نبخشد. را برادرش تخلفات خود

۹۱

مرزهای به و کرد کوچ جلیل از رساند، پایان به را سخنان این عیسی وقتی که شد چنین و آنجا در را آنها او و رفتند، او دنبال به بسیاری جمعیت‌های و آمد. اردن سوی آن در یهودیه مرد برای آیا گفتند: او به و می‌کردند آزمایش را او و آمدند او نزد فریسیان و داد. شفا آیا گفت: آنها به پاسخ در او اما دهد؟ طلاق علتی هر به را خود زن که است جایز پدر انسان این، خاطر به گفت، و آفرید ماده و نر را آنها آفرید، آغاز از آن‌که که نخوانده‌اید خواهند تن یک دو آن و شد، خواهد پیوسته خود زن به و کرد خواهد ترک را خود مادر و است، داده پیوند هم به خدا آنچه بنابراین هستند. تن یک بلکه نیستند، دو دیگر پس شد. را او و بدهند طلاق کتاب که داد فرمان موسی چرا پس گفتند: او به آنها نکند. جدا انسان خود زنان داد اجازه شما به شما دل سختی خاطر به موسی که آنها به می‌گوید کنند؟ رها را خود زن که کس هر که می‌گوییم شما به اما است. نبوده چنین آغاز از اما کنید، رها را طلاق زن با که کس آن و می‌کند، زنا کند، ازدواج دیگری با و زنا، خاطر به نه دهد، طلاق زن با مرد وضع اگر می‌گویند: او به شاگردانش می‌کند. زنا است، کرده ازدواج شده داده نمی‌پذیرند، را سخن این همه گفت: آنها به او اما نیست. سودمند کردن ازدواج است، چنین چنین مادر شکم از که هستند خواجگانی زیرا است. شده داده آنها به که کسانی تنها بلکه هستند خواجگانی و شدند، خواجه انسان‌ها توسط که هستند خواجگانی و شدند. متولد

بپذیرد. بپذیرد، می‌تواند آن‌که کردند. خواجه آسمان‌ها پادشاهی به خاطر را خودشان که

اما کند، دعا و بگذارد آنها بر را خود دست‌های تا شدند آورده او نزد کودکانی آنگاه به آمدن از را آنها و کنید رها را کودکان گفت: عیسی اما کردند. سرزنش را آنها شاگردان بر را خود دست‌های و است. کسانی چنین آن از آسمان‌ها ملکوت زیرا نکنید، منع من سوی رفت. آنجا از و گذاشت آنها

زندگی تا بکنم باید نیکی کار چه نیک، معلم ای گفت: او به و شد نزدیک یکی اینک و جز نیست خوب هیچ‌کس می‌نامی؟ خوب مرا چرا گفت: او به او اما باشم؟ داشته جاودان می‌گوید: او به دار. نگه را فرمان‌ها شوی، زندگی وارد می‌خواهی اگر اما خدا. یعنی یکی، را مادر و پدر مده، دروغ شهادت نکن، دزدی نکن، زنا نکن، قتل گفت: عیسی و نوع؟ چه از همه گفت: او به جوان داشت. خواهی دوست خودت چون را همسایه‌ات و کن، احترام اگر گفت: او به عیسی دارم؟ کم هنوز چیزی چه داشته‌ام، نگه جوانی‌ام از را این‌ها آسمان در گنجی و بده، فقیران به و بفروش را دارایی‌هایت برو باشی، کامل می‌خواهی رفت، غمگین سخن، این شنیدن از پس جوان اما کن. پیروی من از و بیا و داشت، خواهی می‌گویم شما به آمین، گفت: خود شاگردان به عیسی اما داشت. بسیاری دارایی‌های زیرا آسان‌تر می‌گویم، شما به هم باز شد. خواهد آسمان‌ها پادشاهی وارد سختی به ثروتمند که شاگردان شود. خدا پادشاهی وارد ثروتمند اینکه تا بگذرد سوزن سوراخ از شتری که است نجات می‌تواند کسی چه پس گفتند: و شدند شگفت‌زده بسیار شنیدند، را این وقتی او چیز همه خدا نزد اما است، غیرممکن این انسان‌ها نزد گفت: آنها به و کرد نگاه عیسی یابد؟ تو از و کرده‌ایم ترک را چیز همه ما اینک گفت: او به پاسخ در پطرس آنگاه است. ممکن شما به آمین، گفت: آنها به عیسی اما شد؟ خواهد ما نصیب چیزی چه پس کرده‌ایم، پیروی تخت بر انسان پسر که هنگامی دوباره، تولد در کرده‌اید، پیروی من از که شما که می‌گویم

اسرائیل قبیلۀ دوازده بر و نشست خواهید تخت دوازده بر نیز شما بنشیند، خود جلال یا زن یا مادر یا پدر یا خواهران یا برادران یا خانه‌ها که کس هر و کرد. خواهید داوری و کرد خواهد دریافت چندان صد باشد، کرده رها من نام خاطر به را زمین‌ها یا فرزندان و شد خواهند آخرین هستند، اولین که بسیاری اما برد. خواهد ارث به را جاودان زندگی اولین.آخرین،

۰۲

تا رفت بیرون زود صبح که است صاحب‌خانه مردی مانند آسمان‌ها پادشاهی زیرا دینار یک دستمزد سر بر کارگران با توافق از پس و کند. اجیر خود تاکستان برای کارگرانی رفته بیرون سوم ساعت حدود که هنگامی و فرستاد. خود تاکستان به را آنها روز، برای تاکستان به نیز شما گفت: آنان به و بودند، ایستاده بیکار بازار در که دید را دیگرانی بود، درباره و رفت بیرون دوباره رفتند. آنها اما داد. خواهم شما به باشد عادلانه آنچه و بروید را دیگرانی و رفت بیرون یازدهم، ساعت درباره اما کرد. همین‌طور نیز نهم و ششم ساعت او به ایستاده‌اید؟ بیکار اینجا روز تمام چرا گفت: آنها به و بودند، ایستاده بیکار که یافت بروید، تاکستان به هم شما می‌گویید: آنها به است. نکرده استخدام را ما هیچ‌کس می‌گویند: به تاکستان صاحب رسید، فرا عصر که هنگامی اما گرفت. خواهید باشد عادلانه آنچه و شروع آخرین‌ها از بپرداز، آنها به را مزدشان و بخوان فرا را کارگران گفت: خود سرپرست اما گرفتند. دینار یک هر بودند، آمده یازدهم ساعت درباره که آنها و اولین‌ها. تا کن گرفتند. دینار یک هر نیز آنها و گرفت، خواهند بیشتر که کردند فکر آمدند، اولین‌ها وقتی یک فقط آخری این‌های که می‌گفتند کردند غرغر صاحب‌خانه علیه گرفتن، از پس اما را آن گرمای و روز بار که کسانی با دادی، قرار ما با برابر را آنها تو و کردند، کار ساعت

من با آیا نمی‌کنم. ظلم تو به من رفیق، گفت: آنها از یکی به پاسخ در او اما کرده‌اند. تحمل بدهم آخرین این به می‌خواهم اما برو، و بردار را خود مال نکردی؟ توافق دینار یک سر بر انجام خودم مال در می‌خواهم آنچه که نیست اجازه من به آیا دادم، نیز تو به که همانطور اولین آخرین، که بود خواهند چنین هستم؟ خوب من چون است بد تو چشم آیا دهم؟ برگزیده‌اندکی اما دعوت شده‌اند، بسیاری زیرا آخرین؛ اولین، و شد خواهند

آنها به و برد خود با تنهایی به راه در را شاگرد دوازده می‌رفت، بالا اورشلیم به که عیسی و داده تحویل کاتبان و اعظم کاهنان به انسان پسر و می‌رویم، اورشلیم به ما ببینید، گفت تا داد خواهند تحویل ملت‌ها به را او و کرد، خواهند محکوم مرگ به را او و شد خواهد خاست. برخواهد سوم روز در و کنند، مصلوب و بزنند شلاق و کنند مسخره‌اش

او از چیزی می‌کرد، سجده که حالی در و آمد او نزد خود پسران با زیدی پسران مادر آنگاه من، پسر دو این تا بگو گفت: وی به او می‌خواهی؟ چه گفت: او به اما او کرد. درخواست پاسخ در عیسی بنشینند. تو پادشاهی در تو، چپ دست در یکی و تو راست دست در یکی شرف در من که جامی از می‌توانید آیا می‌کنید. درخواست چه نمی‌دانید شما گفت: او به آنها بگیرید؟ می‌گیرم تعمید غسل من که تعمیدی غسل یا بنوشید، هستم آن نوشیدن غسل من که تعمیدی غسل و نوشید خواهید مرا جام می‌گوید: آنها به و می‌توانیم. گفتند: چپ و من راست دست در نشستن اما شد، خواهید تعمید غسل نیز شما می‌شوم، تعمید ده و است. شده آماده پدرم توسط که است کسانی برای بلکه بدهم، که نیست من آن از من گفت: و فراخواند را آنها عیسی اما شدند. خشمگین برادر دو آن درباره شنیدند، که نفر نه می‌کنند. اعمال اقتدار آنان بر بزرگان و هستند ارباب آنان بر ملت‌ها حاکمان که می‌دانید شما خدمتگزار شود، بزرگ شما میان در بخواهد که هر بلکه بود، خواهد شما میان در چنین که همان‌طور بود. خواهد شما برده باشد، اول شما میان در بخواهد که هر و بود. خواهد

فدیه‌ای را خود جان و کند خدمت تا آمد بلکه شود، خدمت او به تا نیامد انسان پسر بدهد. بسیاری به جای

دو ببین، و کرد. پیروی او از بزرگی جمعیت می‌رفتند، بیرون اریحا از آنها که هنگامی و زدند فریاد است، عبور حال در عیسی که شنیدند وقتی بودند. نشسته راه کنار در ناپینا ساکت تا کرد سرزنش را آنها جمعیت اما کن. رحم ما بر داوود، پسر ای خداوند، ای گفتند: کن. رحم ما بر داوود، پسر ای خداوند، ای می‌گفتند: و می‌زدند فریاد بیشتر آنها ولی شوند، می‌گویند دهم؟ انجام شما برای می‌خواهید چه گفت: و زد صدا را آنها و ایستاد عیسی و لمس را آنها چشمان بود، کرده دلسوزی که عیسی شوند. باز ما چشمان تا خداوند، او: به کردند. پیروی را او و شد روشن چشمانشان فوراً و کرد

۱۲

عیسی آنگاه آمدند، زیتون کوه نزد بیت‌فاجی به و شدند نزدیک اورشلیم به که هنگامی و الاغی فوراً و شماست، مقابل در که روستایی به بروید گفت: آنها به فرستاد. را شاگرد دو به کسی اگر و بیاورید. من نزد کرده، باز را آنها یافت؛ خواهید او با را کره‌ای و بسته شده می‌فرستد. باز را آنها فوراً و دارد نیاز آنها به خداوند که گفت خواهید بگوید، چیزی شما صهیون دختر به یابد، تحقق بود، شده گفته پیامبر زبان از آنچه تا افتاد اتفاق همه این ستور فرزند که کره‌ای و الاغ بر سوار و فروتن می‌آید، تو نزد تو پادشاه اینک بگوئید: است.

کره و الاغ آنها کردند. عمل بود، داده فرمان آنها به عیسی که همانطور و رفتند شاگردان

بزرگترین اما نشست. آنها بر او و گذاشتند آنها بر را خود جامه‌های و آوردند را الاغ در و بریدند درختان از شاخه‌هایی دیگران و کردند، پهن راه در را خود لباس‌های جمعیت، فریاد می‌کردند، پیروی که آنان و می‌رفتند پیشاپیش که مردمی اما کردند. می‌پهن راه می‌آید! خداوند نام به که آن است مبارک داوود! پسر به هوشیعیان می‌گفتند: و می‌زدند اعلی‌علیین! در هوشیعیان

جمعیت اما کیست؟ این می‌گفت: و لرزید شهر تمام شد، اورشلیم وارد او که هنگامی و است. جلیل ناصره از پیامبر عیسی این می‌گفتند:

و کرد، بیرون معبد از را خریداران و فروشندگان همه و شد خدا معبد وارد عیسی و می‌گوید: آنها به و را. کبوتر فروشندگان صندلی‌های و کرد واژگون را صرافان میزهای دزدان غار را آن شما اما شد، خواهد خوانده دعا خانه من، خانه که است شده نوشته ساخته‌اید.

و بزرگ کاهنان اما داد. شفا را آنها او و آمدند او نزد معبد در نابینایان و لنگان و می‌زدند فریاد معبد در که را کودکانی و کرد که را شگفتی‌هایی وقتی نویسندگان، می‌شنوی آیا گفتند: او به و شدند. خشمگین دیدند، داوود پسر به هوشیعیان می‌گفتند: دهان از که نخوانده‌اید هرگز آیا بله، گفت: آن‌ها به عیسی اما می‌گویند؟ چه این‌ها شهر از کرده، ترک را آنها و کرده‌ام؟ آماده را ستایش می‌خورندگان شیر و شیرخواران ماند. آنجا در و بیت‌عنیا به رفت بیرون

سوی به دید، راه سر بر را انجیری درخت چون و شد. گرسنه شهر، به بازگشت هنگام صبح حاصل میوه‌ای تو از هرگز دیگر گفت: آن به و برگ‌ها، جز نیافت آن در هیچ چیز و آمد، آن

شدند شگفت زده دیدند، چون شاگردان و شد. خشک بی درنگ انجیر درخت و ابد. تا نشود آمین، گفت: آنها به پاسخ در عیسی اما شد؟ خشک فوراً انجیر درخت این چگونه گفتند: و خواهید را انجیر درخت کار تنها نه نکنید، شک و باشید داشته ایمان اگر می گویم، شما به خواهد چنین شو، انداخته دریا به و شو برداشته بگویید کوه این به اگر حتی بلکه کرد، گرفت. خواهید بخواهید، ایمان با دعا در چه هر و شد.

نزدیک می داد تعلیم که حالی در قوم بزرگان و اعظم کاهنان آمد، معبد به او که هنگامی و به را اختیار این کسی چه و می دهی، انجام را کارها این اختیاری چه با گفتند: و آمدند او به اگر که می پرسم، سؤال یک شما از نیز من گفت: آنها به پاسخ در عیسی است؟ داده تو می دهم. انجام اختیاری چه با را کارها این که گفت خواهم شما به نیز من بگویید، من و می کردند استدلال خود با آنها اما انسانها؟ از یا آسمان از بود، کجا از یحیی تعمید غسل اگر اما نیاوردید؟ ایمان او به چرا پس گفت: خواهد ما به آسمان، از بگویم اگر می گفتند: می دانند. پیامبر عنوان به را یوحنا همه زیرا می ترسیم، مردم انبوه از انسانها، از بگویم این که نمی گویم شما به هم من گفت: آنها به نیز او نمی دانیم. گفتند: عیسی به پاسخ در و می دهم. انجام اختیاری چه با را کارها

امروز برو فرزندم، گفت: رفته، اولی نزدیک و داشت، فرزند دو مردی چیست؟ شما نظر اما و رفت. و شد پشیمان بعداً ولی نمی خواهم. گفت: پاسخ در او اما کن. کار من تاستان در نرفت. ولی آقا، می روم، من گفت: پاسخ در او اما گفت. همچنین و دومی به شد نزدیک می گوید: آنها به عیسی اولی. می گویند: او به داد؟ انجام را پدر اراده دو آن از یک کدام داخل خدا پادشاهی به شما از پیش فاحشه ها و باجگیران که می گویم شما به آمین اما نیاوردید، ایمان او به شما و آمد، شما سوی به عدالت راه در یحیی زیرا می شوند. او به تا نکردید توبه بعداً این، دیدن با شما و آوردند، ایمان او به فاحشه ها و باجگیران

گذاشت آن دور حصارى و کاشت تاکستانى که بود صاحب‌خانه مردى بشنوید. دیگرى مَثَل اما رفت. سفر به و داد اجاره کشاورزان به را آن و ساخت، برجى و گند چرخشى آن در و را او میوه‌هاى تا فرستاد کشاورزان سوى به را خود غلامان شد، نزدیک میوه‌ها زمان وقتى سنگسار را یکى و کشتند را یکى زدند، را یکى گرفتند؛ را او بندگان کشاورزان و بگیرند. همان‌گونه نیز آنها با و بودند، اولین‌ها از بیشتر که فرستاد را دیگرى بندگان دوباره کردند. خواهند احترام من پسر به گفت: و فرستاد آنها به سوى را خود پسر بعداً اما کردند. رفتار را او بیایید است. وارث این گفتند: خود با دیدند، را پسر وقتى کشاورزان اما گذاشت. کشتند. و انداختند تاکستان از بیرون گرفته، را او و کنیم. تصاحب را میراثش و بکشیم می‌گویند: او به آنها کرد؟ خواهد چه کشاورزان آن با بیاید، تاکستان صاحب هرگاه پس که داد خواهد اجاره دیگرى کشاورزان به را تاکستان و کرد، خواهد نابود بدانه را بدها در هرگز آیا می‌گوید: آنها به عیسی گرداند. باز خواهند او به مقرر زمان‌هاى در را میوه‌ها از این شد؟ گوشه سر همان کردند، رد کنندگان بنا که را سنگى که نخوانده‌اید نوشته‌ها است. شگفت‌انگیز ما چشمان در و شد خداوند جانب

داده ملتى به و شد خواهد گرفته شما از خدا پادشاهى که می‌گویم شما به دلیل همین به و شد، خواهد خرد بیفتد، سنگ این بر آن‌که و می‌کند. تولید را آن میوه‌هاى که شد خواهد تمثیل‌هاى وقتى فریسیان و بزرگ کاهنان و کوبید. خواهد را او بیفتد، سنگ این که هر بر بگیرند، را او می‌خواستند که کسانى و می‌گوید سخن آنها درباره که دانستند شنیدند، را او می‌شناختند. پیامبر عنوان به را او زیرا ترسیدند، مردم از

پادشاهی انسان به آسمان‌ها پادشاهی گفت: مَثَل‌ها در آنها به دوباره پاسخ، در عیسی و که را کسانی تا فرستاد را خود غلامان و کرد. برگزار عروسی خود پسر برای که شد مانند دیگری بندگان دوباره بیابند. نخواستند آنها اما بخوانند، فرا بودند شده دعوت عروسی به کرده‌ام، آماده را خود خوراک بهترین اینک بگویید، دعوت‌شدگان به گفت: و فرستاد را عروسی به است، آماده چیز همه و شده‌اند، کشته چاق‌شده حیوانات و من نر گاوه‌ای اما خویش، تجارت به دیگری و خود، مزرعه به یکی رفتند، کرده غفلت آن‌ها اما بیابید. شد خشمگین شنید، چون پادشاه آن اما کشتند. و کردند توهین گرفتند، را او بردگان بقیه، بندگان به آنگاه سوزاند. را آن‌ها شهر و کرد نابود را قاتلان آن و فرستاد را خود لشکرهای و به بروید پس نبودند. شایسته دعوت‌شدگان اما است، آماده عروسی مسلماً می‌گوید: خود راه‌ها به رفته، بیرون غلامان آن و کنید. دعوت عروسی به بیابید را که هر و راه‌ها سر میهمانان از عروسی و کردند، جمع نیکان، چه و بدان چه یافتند، که را کسانی همه و رفتند که دید را مردی آنجا ببیند، را نشستته مهمانان تا شد وارد پادشاه اما شد. پر کشیده دراز به عروسی لباس داشتن بدون چگونه رفیق، ای گفت: او به و بود نپوشیده عروسی لباس را او دستان و پاهای گفت: خدمتکاران به پادشاه آنگاه شد. خاموش او اما شدی؟ وارد اینجا دندان‌ها سایش هم به و گریه آنجا در بیفکنید؛ بیرونی تاریکی به و بردارید را او ببندید، برگزیده‌اندکی اما شده‌اند، دعوت بسیاری زیرا بود. خواهد

را خود شاگردان و بیندازند. دام به سخن در را او تا کردند شورا و رفتند فریسیان آنگاه هستی راستگو تو که می‌دانیم ما معلم، ای گفتند: و فرستادند او نزد هیرودیان‌ها با همراه فکری چه دیگران که ندارد اهمیتی برایت و می‌دهی، تعلیم راستی به را خدا راه و

باج دادن آیا چیست؟ تو نظر بگو، ما به پس نمی‌کنی. نگاه انسان‌ها چهره به زیر می‌کنند، ای می‌آزمایید، مرا چرا گفت: دانسته، را آنها شرارت عیسی اما نه؟ یا است جایز قیصر به می‌گوید: آنها به و آوردند. او به دیناری آنها دهید. نشان من به را مالیات سکه ریاکاران؟ آنها به آنگاه است. قیصر آن از می‌گویند: او به کیست؟ از نوشته این و تصویر این چون و خدا. به خداست آن از آنچه و بدهید قیصر به است قیصر آن از آنچه پس می‌گوید: رفتند. کرده، رها را او و شدند متعجب شنیدند،

پرسیدند او از و آمدند او نزد ندارد، وجود رستاخیزی می‌گفتند که صدوقیان روز، آن در او زن با او برادر باشد، نداشته فرزندانی و بمیرد کسی اگر گفت، موسی معلم، ای گفتند، اولی و بودند ما نزد برادر هفت کرد. خواهد برپا نسلی برادرش برای و کرد خواهد ازدواج همین به گذاشت باقی برادرش برای را خود زن نداشت، فرزندی چون و مرد و کرد ازدواج آن رستاخیز، در پس مُرد. نیز زن آن آنها، همه از اما بعداً هفتمی. تا سومی، و دومی ترتیب آنها به پاسخ در عیسی داشتند. را او همه زیرا بود؟ خواهد کدام آن از نفر هفت آن از زن در زیرا را. خدا قدرت نه و می‌دانید را مقدس کتاب‌های نه زیرا اشتباهید، در شما گفت: در خدا فرستادگان همچون بلکه می‌شوند، داده ازدواج به نه و می‌کنند ازدواج نه رستاخیز شما به خدا که را آنچه نخوانده‌اید آیا مردگان، رستاخیز درباره اما بود. خواهند آسمان مردگان خدای خدا، هستم؛ یعقوب خدای و اسحاق خدای و ابراهیم خدای من است؟ گفته شگفت‌زده او تعلیم از بودند، شنیده که جمعیت‌ها و است. زندگان خدای بلکه نیست، شدند.

شدند. جمع هم با بود، کرده خاموش را صدوقیان او که شنیدند آنکه از پس فریسیان، اما در بزرگ فرمان کدام معلم، ای گفت: و پرسید او آزمایش برای بود، وکیل که آنها از یکی و جان تمام با و خود دل تمام با را خود خدای خداوند، گفت: او به عیسی اما است؟ شریعت

دومی است. فرمان بزرگترین و اولین این داشت. خواهی دوست خود ذهن تمام با و خود فرمان، دو این در داشت. خواهی دوست خودت چون را همسایه‌ات است: این مشابه نیز آویخته‌اند. انبیا و شریعت تمام

درباره شما نظر می‌گوید: پرسید آنها از عیسی بودند، شده جمع فریسیان که هنگامی چگونه پس می‌گوید: آنها به داوود. پسر می‌گویند: او به است؟ که پسر چیست؟ مسیح دست از گفت: من خداوند به خداوند می‌گویند، و می‌نامد خداوند را او روح، در داوود دهم. قرار پایت زیر را دشمنانت تا بنشین من راست

است؟ او پسر چگونه می‌خواند، رب را او داوود پس اگر

از دیگر که کرد جرأت بعد به روز آن از کسی نه و دهد، پاسخی او به نبود قادر هیچ‌کس و بپرسد. او

۳۲

بر فریسیان و کاتبان می‌گوید: گفت. سخن خود شاگردان و جمعیت‌ها به عیسی آنگاه دهید، انجام و دارید نگه دارید، نگه بگویند شما به که چه هر پس نشستند. موسی کرسی و سنگین بارهای آنها نمی‌دهند. انجام و می‌گویند زیرا نکنید، عمل آنها کارهای طبق اما انگشت با نیستند حاضر خود اما می‌گذارند، مردم دوش‌های بر و می‌بندند را سخت‌تحمل انجام مردم توسط شدن دیده برای را خود کارهای همه اما دهند. حرکت را آنها خود می‌کنند، بزرگ را خود لباس‌های ریشه‌های و می‌کنند پهن را خود تعویذهای زیرا می‌دهند.

و دارند. دوست را جماعت‌ها در اصلی‌صندلی‌های و مهمانی‌ها در افتخار جایگاه آنها نشوید، خوانده ری شما اما ری. ری، مردم به وسیله شدن خوانده و بازارها در درودها روی بر را خود پدر و هستید. برادران شما همه و مسیح، یعنی است، یکی شما معلم زیرا یک تنها زیرا شوید، خوانده رهبر نه آسمان‌هاست. در که دارید پدر یک زیرا نخوانید، زمین بلند را خود که هر بود. خواهد شما خدمتکار شما، بزرگتر اما مسیح. دارد، وجود شما رهبر شد. خواهد بلند کند، پست را خود که هر و شد، خواهد پست کند،

بهانه، به و می‌بلعید را بیوه‌زنان خانه‌های که ریاکار، فریسیان و کاتبان ای شما بر وای ای شما بر وای گرفت. خواهید سخت‌تری داوری این، به خاطر می‌کنید؛ طولانی دعا‌های خود شما می‌بندید؛ مردم روی بر را آسمان‌ها پادشاهی که زیرا ریاکار، فریسیان و کاتبان بر وای می‌دهید. ورود اجازه شوند، داخل می‌خواهند که را کسانی نه و نمی‌شوید داخل تازه‌مسلمان یک تا می‌پیمایید را خشکی و دریا زیرا ریاکار، فریسیان و کاتبان ای شما، شما، بر وای می‌سازید. خودتان برابر دو جهنم فرزند را او شد، چنین که هنگامی و بسازید، کس هر اما نیست، چیزی بخورد، سوگند معبد به کس هر می‌گویید: که کور، راهنمایان ای یا طلا، است: بزرگتر کدام کوران، و احمق‌ها ای است. مدیون بخورد، سوگند معبد طلای به اما نیست، چیزی بخورد، سوگند قربانگاه به که کسی و می‌کند؟ تقدیس را طلا که معبدی چه کوران، و ابلهان ای است. مدیون بخورد، سوگند است آن بر که هدیه‌ای به که کسی قربانگاه به آن که پس می‌کند؟ تقدیس را هدیه که قربانگاهی یا هدیه است، بزرگتر چیزی معبد به آن که و می‌خورد سوگند است آن بر که چیزهایی همه به و آن به می‌خورد، سوگند و است. خورده سوگند است کرده سکونت آن در که کسی به و آن به است، خورده سوگند سوگند است نشسته آن بر که آن به و خدا تخت به می‌خورد، سوگند آسمان به که کسی دهیک زیره و شوید و نعان از که ریاکار، فریسیان و کاتبان ای شما، بر وای می‌خورد. را این‌ها ایمان. و رحمت عدالت، گرفته‌اید: نادیده را شریعت احکام مهم‌ترین اما می‌دهید،

صاف را پشه که کور، راهنمایان نمی‌کردید. فراموش نیز را آن‌ها و می‌دادید انجام باید جام بیرون زیرا ریاکار، فریسیان و کاتبان ای شما بر وای می‌برید. فرو را شتر اما می‌کنید، کور، فریسی ای است. بی‌عدالتی و غارت از پر آنها درون اما می‌کنید، پاک را بشقاب و کاتبان ای شما، بر وای گردد. پاک نیز آنها بیرون تا کن پاک را کاسه و جام درون نخست نظر به زیبا بیرون از که هستید سفیدکاری شده قبرهای همانند شما زیرا ریاکار، فریسیان که است چنین هستند. ناپاکی گونه هر و مردگان استخوان‌های از پر درون از اما می‌رسند، و ریاکاری از پر درون از اما می‌رسید، نظر به عادل مردم نظر در بیرون از نیز شما را پیامبران آرامگاه‌های که ریاکار، فریسیان و کاتبان ای شما، بر وای هستید. بی‌قانونی خود پدران روزگار در ما اگر می‌گویید: و می‌آرایید، را عادلان یادبود بناهای و می‌سازید می‌دهید شهادت خودتان برای که طوری به نمی‌بودیم. آنها شریک پیامبران خون در بودیم، ای کنید. پر را خود پدران پیمان‌ه شما و کشته‌اند. را پیامبران که هستید کسانی پسران که اینک خاطر، همین به گریخت؟ خواهید جهنم داوری از چگونه افعی‌ها، فرزندان ای مارها، خواهید را آنها از برخی و می‌فرستم، شما سوی به را کاتبان و حکیمان و پیامبران من و زد خواهید تازبانه خود کنیسه‌های در را آنها از برخی و کشید، خواهید صلیب به و کشت شما بر شده، ریخته زمین بر که عادلانی خون تمام تا راند. خواهید دیگر شهر به شهری از کشید. قربانگاه و معبد میان را او که برخیا پسر زکریا خون تا عادل هابیل خون از بیاید، ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای آمد. خواهد نسل این بر این‌ها همه که می‌گوییم شما به آمین، را فرزندان خواستم بار چند خود، سوی به فرستادگان کننده سنگسار و پیامبران کشنده تو اما می‌کند، جمع بال‌هایش زیر را خود جوجه‌های پرنده‌ای که همان‌گونه کنم، جمع از دید نخواهد مرا می‌گوییم، شما به زیرا می‌شود. رها ویران شما خانه ببینید، نخواستی. می‌آید. خداوند نام در که آن است متبارک بگویید: که زمانی تا پس این

معبد ساختمان‌های تا آمدند نزدیک او شاگردان و می‌رفت، و رفت بیرون معبد از عیسی و شما به آمین نمی‌بینید؟ را چیز همه این آیا گفت: آنها به عیسی اما دهند. نشان او به را بر او که حالی در اما نشود. ویران که ماند نخواهد باقی سنگی بر سنگی اینجا می‌گویم، کی چیزها این بگو ما به گفتند: و آمدند او نزد تنهایی به شاگردان بود، نشسته زیتون کوه گفت: آنها به پاسخ در عیسی و چیست؟ عصر پایان و تو حضور نشانه و بود، خواهد خواهند و آمد خواهند من نام به بسیاری زیرا نکند. گمراه را شما کسی که باشید مواظب اخبار و جنگ‌ها شنیدن درباره شما کرد. خواهند گمراه را بسیاری و هستم مسیح من گفت: اما بیفتد، اتفاق همه که است ضروری زیرا نشوید، آشفته که ببینید شنید، خواهید جنگ‌ها قحطی‌ها و خاست، برخواهد پادشاهی بر پادشاهی و ملت بر ملت زیرا نیست. پایان هنوز زایمان دردهای آغاز این‌ها همه اما بود. خواهند مختلف جاهای در زلزله‌ها و طاعون‌ها و نام خاطر به و کشت، خواهند را شما و داد خواهند تحویل مصیبت به را شما آنگاه است. و خورد خواهند لغزش بسیاری آنگاه و بود. خواهید نفرت مورد امت‌ها همه سوی از من پیامبران بسیاری و ورزید. خواهند نفرت را یکدیگر و داد خواهند تحویل را یکدیگر بی‌قانونی، افزایش به خاطر و کرد. خواهند گمراه را بسیاری و خاست برخواهند دروغین و یافت. خواهد نجات کند، استقامت پایان تا که آن آمد. خواهد سرد بسیاری محبت و شد، خواهد اعلام ملت‌ها همه شهادت به سکونت‌یافته جهان تمام در پادشاهی مژده این شده، گفته نبی دانیال طریق از که را ویرانی پلیدی هرگاه پس آمد. خواهد پایان آنگاه به باید هستند یهودیه در که آنانی آنگاه بفهمد. خواننده ببینید، مقدس مکان در ایستاده و بردارد، خانه‌اش از را چیزهایی تا بیاید پایین نباید است بام بر که آن بگریزند. کوه‌ها که آنان بر وای بردارد. را خود لباس‌های تا بازگردد سر پشت به نباید است، مزرعه در آن که

نه و زمستان در شما گریز که کنید دعا می‌دهند. شیر که آنان بر و باشند حامله روزها آن در به تا جهان آغاز از که چنان بود، خواهد بزرگی مصیبت آنگاه زیرا نشود. واقع سبت روز در نجات بشری هیچ نمی‌شدند، کوتاه روزها آن اگر و بود. نخواهد نیز و است نبوده حال شما به کسی اگر آنگاه شد. خواهند کوتاه روزها آن برگزیدگان، به خاطر اما نمی‌یافت، انبیای و دروغین مسیحان زیرا نکنید. باور آنجاست، یا اینجاست مسیح اینک، بگوید: اگر که طوری به داد، خواهند شگفتی‌ها و بزرگ نشانه‌های و خاست برخواهند دروغین به اگر پس گفته‌ام. شما به پیشاپیش اینک کنند. گمراه نیز را برگزیدگان حتی باشد، ممکن نکنید. باور است، داخلی اتاق‌های در اینک نروید؛ بیرون است، بیابان در اینک بگویند، شما بود خواهد این‌چنین می‌شود، ظاهر غرب تا و می‌آید بیرون شرق از برق که همان‌طور شد. خواهند جمع عقاب‌ها آنجا باشد، لاشه که هر جا زیرا انسان. پسر ظهور

نخواهد را خود نور ماه و شد خواهد تاریک خورشید روزها، آن مصیبت از پس بلافاصله شد. خواهند متزلزل آسمان‌ها قدرت‌های و افتاد، خواهند آسمان از ستارگان و داد،

ماتم زمین قبیله‌های همه آنگاه و شد، خواهد ظاهر آسمان در انسان پسر نشانه آنگاه و بسیار جلال و قدرت با آسمان ابرهای بر که دید خواهند را انسان پسر و گرفت خواهند را او برگزیدگان آنها و فرستاد، خواهد شیپور بلند صدای با را خود فرستادگان او و می‌آید. انجیر درخت از اما کرد. خواهند جمع آنها نهایت‌های تا آسمان‌ها نهایت‌های از باد، چهار از که می‌دانید بزند، جوانه برگ‌ها و شود نرم آن شاخه‌های هرگاه بیاموزید: را تمثیل این که بدانید ببینید، را چیزها این همه هرگاه نیز، شما که است چنین است. نزدیک تابستان همه تا گذشت نخواهد هرگز نسل این می‌گویم، شما به آمین، است. در بر است، نزدیک میان از هرگز من سخنان اما رفت، خواهند میان از زمین و آسمان شود. واقع این‌ها مگر آسمان‌ها، پیام‌آوران نه نمی‌داند، هیچ‌کس ساعت، و روز آن درباره‌ی اما رفت. نخواهند

بود. خواهد انسان پسر ظهور این‌گونه بود، نوح روزهای که همان‌طور تنهایی. به من پدر ازدواج می‌نوشتند، و می‌خوردند بودند، طوفان از پیش روزهای در که همان‌طور طوفان تا ندانستند و شد، کشتی داخل نوح که روزی آن تا می‌دادند، ازدواج به و می‌کردند خواهند مزرعه در نفر دو آنگاه نیز. انسان پسر ظهور بود خواهد چنین برد، را همه و آمد برده یکی می‌کنند، آرد آسیاب در که زن دو می‌شود. رها یکی و می‌شود گرفته یکی بود، ساعتی چه در شما خداوند نمی‌دانید زیرا باشید، بیدار پس می‌شود. رها یکی و می‌شود می‌آید، شب پاس کدام در دزد می‌دانست صاحب‌خانه اگر که بدانید را این اما می‌آید. آماده نیز شما دلیل همین به شود. شکسته خانه‌اش که نمی‌داد اجازه و می‌ماند بیدار می‌آید. انسان پسر نمی‌کنید، فکر که ساعتی در زیرا باشید،

کرده منصوب خدمتکارانش بر را او اربابش که است عاقل و وفادار غلام کسی چه پس هنگام او ارباب که برده‌ای آن است مبارک بدهد؟ خوراک آنها به مقرر وقت در تا است همه بر را او که می‌گویم شما به آمین، یافت. خواهد دهنده انجام چنین را او آمدن، آمدن در من ارباب بگوید: خود دل در بد بنده آن اگر اما گماشت. خواهد خود دارایی‌های آن ارباب بنوشد، و بخورد مستان با و خود، همبندگان زدن به کند شروع و می‌کند، تأخیر نیم دو به را او و آمد. خواهد نمی‌داند، که ساعتی در و ندارد انتظار که روزی در برده دندان‌ها سایش هم به و گریه آنجا گذاشت، خواهد ریاکاران با را او بخش و برید، خواهد بود. خواهد

۵۲

برداشته، را خود چراغ‌های که شد خواهد تشبیه دوشیزه ده به آسمان‌ها پادشاهی آنگاه

نادان. دیگر تای پنج و بودند خردمند آنها از تا پنج رفتند. بیرون داماد از استقبال برای اما نگرفتند. خود با روغن اما برداشتند را خود چراغ‌های بودند، احمق که کسانی داماد چون اما گرفتند. خود چراغ‌های با همراه خود ظرف‌های در را روغن خردمندان اینک برخاست: فریادی شب نیمه در اما رفتند. خواب به و زدند چرت همه کرد، تأخیر چراغ‌های و برخاستند دوشیزگان آن همه آنگاه او. استقبال به بروید بیرون می‌آید! داماد زیرا بدهید، ما به خود روغن از گفتند: دانا زنان به نادان زنان اما آراستند. را خود که مبادا گفتند: و دادند پاسخ خردمندان اما است. شدن خاموش حال در ما چراغ‌های اما بخرید. خودتان برای و فروشندگان نزد بروید است بهتر نکند. کفایت شما و ما برای عروسی به او با بودند آماده که آنهایی و آمد داماد می‌رفتند، خرید برای آنها که هنگامی ارباب، می‌گویند: و می‌آیند نیز باقیمانده دوشیزگان اما بعداً شد. بسته در و شدند وارد نمی‌شناسم. را شما می‌گویم، شما به آمین، گفت: پاسخ در او اما بگشا. ما روی به ارباب، می‌آید. آن در انسان پسر که را ساعتی نه و می‌دانید را روز نه زیرا باشید، بیدار پس

به را دارایی‌هایش و فراخواند را خود بندگان بود، سفر در که انسانی که همان‌طور درست بر کدام هر به یک، دیگری به و دو، دیگری به داد، وزنه پنج یکی به و داد، تحویل آن‌ها و رفت بود، گرفته را استعداد پنج که آن رفت. سفر به بلافاصله و خودش، توانایی اساس بود، آورده به دست را دو آن‌که همچنین آورد. دست به دیگر استعداد پنج و کرد کار آنها با نقره و کند زمین در و رفت بود، گرفته را یک آن‌که اما آورد. به دست دیگر دو نیز خودش تسویه حساب آنها با و می‌آید بندگان آن ارباب زیادی، زمان از پس اما کرد. پنهان را اربابش ای گفت: و آورد دیگر استعداد پنج و آمد نزدیک بود، گرفته را استعداد پنج آن‌که و می‌کند. او ارباب آوردم. به دست آنها بر دیگر استعداد پنج ببین سپردی، من به استعداد پنج ارباب، بسیار امور بر را تو بودی، وفادار اندک امور در وفادارا و خوب بنده ای آفرین، گفت: او به و شد نزدیک بود گرفته را وزنه دو که آن و شو. داخل اربابت شادی به گماشت. خواهم

او به او ارباب بردم. سود آنها بر دیگر وزنه دو بین سپردی، من به وزنه دو ارباب، گفت: بسیار امور بر را تو بودی، وفادار اندک امور در وفادارا و خوب بنده ای آفرین، گفت: بود گرفته استعداد یک آن که و شد نزدیک شو. داخل اربابت شادی به گماشت. خواهم جمع و نکاشته ای که جایی می کنی درو هستی، سختی مرد تو که می دانستم ارباب، گفت: کردم، پنهان زمین در را تو استعداد و رفتم ترس از و نپراکنده ای، که جایی از می کنی تنبل، و شرور بنده ای گفت: او به پاسخ در او ارباب اما داری. را خودت مال ببین، نپراکنده ام. که می کنم جمع جایی از و نکاشته ام که می کنم درو جایی از من که می دانستی بهره با را خود مال آمده، من و بیندازی، بانکداران نزد مرا نقره تو که بود ضروری پس زیرا بدهید. دارد استعداد ده که کسی به و بگیری او از را استعداد پس می کردم. دریافت دارد آنچه حتی ندارد، که آن از اما یافت، خواهد فراوانی و شد خواهد داده دارد، که هر به و گریه آنجا بیفکنید، بیرونی تاریکی به را بی فایده برده آن و شد. خواهد گرفته او از نیز بود. خواهد دندانها ساییدن هم به

آنگاه باشند، او با مقدس فرستادگان همه و بیاید خود جلال در انسان پسر که هنگامی اما از را آنها او و شد، خواهند جمع او پیش ملت ها همه و نشست، خواهد خود جلال تخت بر و می کند. جدا بزغاله ها از را گوسفندان چوپان که همانطور کرد، خواهد جدا یکدیگر پادشاه آنگاه چپ. سمت در را بزها اما ایستاند، خواهد خود راست سمت در را گوسفندان من، پدر برکت یافتگان ای بیاید گفت: خواهد هستند او راست سمت در که آنان به و بودم گرسنه زیرا ببرید. ارث به است، شده آماده شما برای جهان بنیاد از که را پادشاهی برهنه شدید. پذیرا مرا و بودم غریب کردید، سیراب مرا و بودم تشنه دادید، خوراک من به آمدید. من نزد و بودم زندان در کردید، عیادت من از و بودم بیمار پوشانید، مرا و بودم و دیدیم گرسنه را تو کی خداوندا، گفت: خواهند و داد خواهند پاسخ او به عادلان آنگاه یا پذیرفتیم، خانه در و دیدیم غریب را تو زمانی چه نوشاندیم؟ و تشنه یا کردیم، تغذیه

تو سوی به و دیدیم زندان در یا ضعیف را تو زمانی چه پوشانیدیم؟ لباس و دیدیم برهنه از یکی به چه هر می‌گوییم، شما به آمین، گفت: خواهد آنها به پاسخ در پادشاه و آمدیم؟ نیز هستند چپ سمت در که آنان به آنگاه کردید. من به کردید، من برادران کوچک‌ترین این و شیطان برای که بروید جاودان آتش به و شوید دور من از لعنت‌شدگان، ای گفت: خواهد مرا و بودم تشنه ندادید، خوراک من به و بودم گرسنه زیرا است. شده آماده او فرستادگان در و ضعیف نپوشانیدید، مرا و بودم برهنه نکردید، جمع مرا و بودم غریب نکردید، سیراب گفت: خواهند و داد خواهند پاسخ او به نیز آنها آنگاه نکردید. عبادت من از و بودم زندان تو به و دیدیم زندان در یا ضعیف یا برهنه یا بیگانه یا تشنه یا گرسنه را تو کی خداوند، ای تا می‌گوییم، شما به آمین گفت: خواهد و داد خواهد پاسخ آنها به آنگاه نکردیم؟ خدمت به اینها و ندادید. انجام نیز من برای ندادید، انجام کوچکترین این از یکی برای که آنجا ابدی. زندگی به عادلان اما رفت، خواهند ابدی مجازات

۶۲

شما گفت خود شاگردان به رساند، پایان به را سخنان این همه عیسی وقتی که شد چنین و تا می‌شود داده تحویل انسان پسر و می‌رسد فرا پسح عید دیگر روز دو که می‌دانید قیافا که اعظم کاهن حیاط در قوم بزرگان و کاتبان و ارشد کاهنان آنگاه گردد. مصلوب و کنند دستگیر فریب به را عیسی تا کردند مشورت هم با و آمدند، هم گرد می‌شد، نامیده نشود. برپا مردم میان در آشوبی تا جشن، در نه می‌گفتند: اما بکشند.

ظرف که شد نزدیک او به زنی بود، جذامی شمعون خانه در بیت‌عنیا در که عیسی اما بود. کشیده دراز که حالی در ریخت او سر بر آن و داشت، گرانها بسیار عطر مرمر سنگ

این زیرا است؟ چه برای نابودی این گفتند: و شدند خشمگین دیدند، وقتی او شاگردان اما دانسته، عیسی اما شود. داده فقیران به و شود فروخته بسیار قیمت به می توانست عطر زیرا است. کرده من به خوبی کار او زیرا می دهید؟ زحمت زن این به چرا گفت: آنها به بر را عطر این زن زیرا داشت. نخواهید همیشه مرا اما دارید، خود با همیشه را فقیران خوب خبر این که جا هر می گویم، شما به آمین، کند. آماده دفن برای مرا تا ریخت من بدن شد. خواهد گفته او یادبود برای نیز داد انجام او آنچه شود، اعلام جهان تمام در

و رفت اعظم کاهنان نزد می شد، نامیده اسخریوطی یهودای که نفر دوازده آن از یکی آنگاه سکه سی آن ها داد؟ خواهیم تحویل شما به را او من و بدهید، من به می خواهید چه گفت، کند. تسلیم را او تا می جست فرصتی زمان، آن از و دادند. او به نقره

می خواهی کجا گفتند: او به و آمدند عیسی نزد شاگردان بی خمیر، نان های روز اولین در او به و بروید کس فلان نزد شهر به گفت: او بخوری؟ تا کنیم آماده را پسح عید تو برای برگزار شاگردانم با تو نزد را پسح عید است؛ نزدیک من زمان می گوید استاد بگویند: آماده را پسح عید و کردند بود، داده فرمان آنها به عیسی چنان که شاگردان و می کنم. گفت: می خوردند، آنها که هنگامی و کشید. دراز تن دوازده با او رسید، فرا که شام کردند. یک هر شده، غمگین بسیار و کرد. خواهد تسلیم مرا شما از یکی که می گویم شما به آمین، که آن گفت: پاسخ در او اما خداوند؟ هستم، من مگر گفتن: او به کردند شروع آنها از حقیقت در انسان پسر داد. خواهد تحویل مرا او است، برده فرو ظرف در من با را دستش پسر او طریق از که انسانی آن بر وای اما است، شده نوشته او درباره چنان که می رود، او که یهودا اما نمی شد. متولد انسان آن اگر بود بهتر او برای می شود. داده تحویل انسان آنها که هنگامی گفتی. تو گفت: او به ربی؟ هستم، من مگر داد: پاسخ می داد تحویل را و داد شاگردان به و شکست را آن کرد، شکرگزاری و برداشت را نان عیسی می خوردند،

و داد آنها به و گزارد سپاس و گرفت را جام و است. من بدن این بخورید، بگیرید، گفت: ریخته بسیاری برای که جدید، عهد خون است، من خون این زیرا بنوشید، آن از همه گفت: تاک محصول این از پس این از که می‌گویم شما به اما گناهان. آمرزش برای می‌شود بنوشم. پدرم پادشاهی در تازه شما با را آن که روز آن تا نوشید نخواهم

این در شما همه گفت: آنها به عیسی آنگاه رفتند. زیتون کوه به خواندن، سرود از پس و زد خواهم را چوپان است: شده نوشته زیرا شد، خواهید لغزش دچار من خاطر به شب شد. خواهند پراکنده گله گوسفندان

پاسخ در پطرس اما رفت. خواهم جلیل به شما پیشاپیش من، شدن برانگیخته از پس اما او به عیسی کرد. نخواهم لغزش هرگز من کنند، لغزش تو خاطر به همه اگر گفت: او به مرا بار سه بزند، بانگ خروس آنکه از پیش شب، همین در که می‌گویم تو به راستی گفت: را تو هرگز بمیرم، تو با من که باشد لازم اگر حتی گفت: او به پطرس کرد. خواهی انکار گفتند. نیز شاگردان همه ترتیب همین به و کرد. نخواهم انکار

من تا بنشینید اینجا گفت: شاگردان به و آمد جتسیمانی نام به مکانی به آنها با عیسی آنگاه غمگین به کرد شروع برداشته، خود با را زیدی پسر دو و پطرس و کنم. دعا و بروم آنجا به اینجا است، غمگین بسیار مرگ حد تا جانم گفت: آنها به عیسی آنگاه شدن. پریشان و می‌کرد دعا و افتاد چهره‌اش بر و رفت جلو اندکی و باشید. بیدار من با و بمانید بلکه می‌خواهم، من چنان‌که نه اما بگذرد، من از جام این است، ممکن اگر من، پدر می‌گفت: پطرس به و می‌یابد، خواب حال در را آنها و می‌آید شاگردان نزد و می‌خواهی. تو چنان‌که وارد تا کنید دعا و باشید بیدار بمانید؟ بیدار من با ساعت یک نتوانستید چنین می‌گوید: دوم بار برای دوباره است. ضعیف جسم اما است، مشتاق حقیقت در روح نشوید، وسوسه

را آن اینکه مگر بگذرد من از نمی‌تواند جام این اگر من، پدر گفت: و کرد دعا و رفت زیرا می‌یابد، خوابیدن حال در دوباره را آنها آمده، و شود. انجام تو اراده بنوشم، همان گفتن با سوم بار برای و رفت دوباره کرده، رها را آنها و بود. شده سنگین چشمان‌شان و می‌خوابید هنوز آیا می‌گوید: آنها به و می‌آید شاگردانش به سوی آنگاه کرد. دعا سخن تسلیم گناهکاران دست به انسان پسر و است رسیده فرا ساعت اینک می‌کنید؟ استراحت می‌دهد. تحویل مرا آن که است شده نزدیک اینک برویم؛ بیایید برخیزید، می‌شود.

او با و آمد نفر، دوازده آن از یکی یهودا، ناگاه می‌گفت، سخن هنوز او که هنگامی و اما بودند. قوم بزرگان و اعظم کاهنان جانب از چوب‌دستها و شمشیرها با بزرگی جمعیت را او است؛ خودش ببوسم، را که هر گفت: و داد آنها به نشانه‌ای می‌داد، تحویل را او که آن به عیسی اما بوسید. را او و استاد! ای درود، گفت: و عیسی به شد نزدیک فوراً و بگیرید. خود دست‌های و آمدند نزدیک آنگاه هستی. اینجا آمده‌ای که آنچه برای رفیق، ای گفت: او را خود دست بود، عیسی با که آنان از یکی اینک و گرفتند. را او و انداختند عیسی بر را آنگاه برید. را او گوش و زد را اعظم کاهن بنده و کشید، بیرون را خود شمشیر و کرد دراز شمشیر که کسانی همه زیرا برگردان، آن جای به را خود شمشیر می‌گوید: او به عیسی فراخوانی را پدرم اکنون نمی‌توانم من که می‌کنی فکر یا مرد. خواهند شمشیر به بگیرند، نوشته‌ها چگونه پس داد؟ خواهد قرار اختیارم در پیام‌آور لژیون دوازده از بیش او و کنم، سر بر چون گفت: جمعیت‌ها به عیسی ساعت آن در بشود؟ چنین باید که شوند انجام معبد در شما نزد روز هر بگیرید؟ مرا تا چوب‌ها و شمشیرها با آمده‌اید بیرون دزدی پیامبران نوشته‌های تا افتاد اتفاق همه این اما نگرفتید. مرا و می‌دادم، تعلیم و می‌نشستم کردند. فرار کرده رها را او شاگردان همه آنگاه یابد. تحقق

و کاتبان که جایی بردند، اعظم کاهن قیافای نزد را او بودند، شده چیره عیسی بر که آنها

داخل و می‌کرد، دنبال اعظم کاهن حیاط تا را او دور از پطرس اما بودند. شده جمع بزرگان در شورا تمام و بزرگان و اعظم کاهنان اما ببیند. را پایان تا نشست یاران با شده، اینکه با و نیافتند، و برسانند. قتل به را او تا بودند عیسی علیه دروغین شهادت جستجوی آمدند جلو دروغگو شاهد دو بعداً اما نیافتند. باز آمدند، جلو بسیاری دروغگوی شاهدان بزرگ کاهن و بسازم. را آن روز سه در و کنم تخریب را خدا معبد می‌توانم گفت: این گفتم، اما می‌دهند؟ تو علیه شهادتی چه این‌ها نمی‌دهی؟ پاسخی هیچ آیا گفت: او به و برخاست می‌دهم سوگند زنده خدای به را تو گفت: او به پاسخ در اعظم کاهن و بود. ساکت عیسی شما به اما گفتم، تو می‌گویی: او به عیسی هستی. خدا پسر مسیح، تو آیا بگویی ما به که بر و نشسته قدرت راست دست بر که دید خواهید را انسان پسر پس این از می‌گویم، گفت، کفر او که گفت و کرد پاره را خود جامه‌های اعظم کاهن آنگاه می‌آید. آسمان ابرهای می‌رسد؟ چه شما نظر به شنیدید، را او کفر اکنون اینک داریم؟ شاهدان به دیگر نیازی چه زدند، را او و کردند تف او صورت به آنگاه است. مرگ مستوجب او گفتند: پاسخ در آنها اما تو که است کسی چه کن، پیشگویی ما برای مسیح، ای می‌گفتند: زدند. سیلی را او برخی و زد؟ را

با هم تو گفت: و آمد نزدیک او به کنیزک یک و بود، نشسته حیاط در بیرون پطرس اما اما می‌گویی. چه نمی‌دانم گفت: و کرد انکار آنان همه برابر در او اما بودی. جلیلی عیسی عیسی با نیز این گفت: آنها به و دید را او دیگری بود، رفته بیرون دروازه به او وقتی مدت از پس اما نمی‌شناسم. را مرد آن که کرد انکار سوگند با دوباره و بود. ناصری آنها از هم تو واقعاً گفتند: پطرس به و آمدند نزدیک بودند ایستاده که کسانی کوتاهی، خوردن سوگند و کردن لعنت به کرد شروع آنگاه می‌کند. آشکار را تو تو گفتار زیرا هستی، آورد یاد به را عیسی سخن پطرس و زد. بانگ خروس بلافاصله و نمی‌شناسم. را مرد آن که بیرون و کرد. خواهی انکار مرا بار سه بزند، بانگ خروس آنکه از پیش بود: گفته او به که

۷۲

را او تا کردند شورا عیسی علیه قوم بزرگان و بزرگ کاهنان همه رسید، فرا صبح چون اما دادند. تحویل فرماندار، پیلاتوس، پونتیوس به را او و بردند بسته، را او و برسانند. قتل به

آن و شد پشیمان است، شده محکوم که دید چون بود، داده تحویل را او که یهودا آنگاه را بی‌گناهی خون که کردم گناه گفت: بازگرداند. بزرگان و اعظم کاهنان به را نقره سکه سی معبد در را نقره قطعه‌های و می‌دانی. خودت چه؟ ما به گفتند: آن‌ها اما دادم. تحویل را نقره قطعه‌های بزرگ کاهنان اما کرد. حلق‌آویز را خود و رفت و گرفت، کناره و انداخت پس و است. خون بهای چون بیندازیم، خزانه داخل به را آنها که نیست مجاز گفتند: گرفته، مزرعه مزرعه، آن بنابراین بیگانگان. دفن برای خریدند آن‌ها از را کوزه‌گر زمین مشورت، از یافت تحقق بود، شده گفته نبی ارمیای طریق از آنچه آنگاه امروز. به تا شد نامیده خون اسرائیل پسران که بود، شده ارزش‌گذاری که کسی بهای نقره، سکه سی آن و می‌گفت: که به خداوند که همان‌طور دادند، کوزه‌گر زمین به را آنها و گرفتند. کردند، ارزش‌گذاری را او بود. داده فرمان من

یهودیان پادشاه تو آیا گفت: و پرسید او از فرمانروا و ایستاد، فرمانروا پیش در عیسی اما بزرگان و اعظم کاهنان توسط او که هنگامی و می‌گویی. تو گفت: او به عیسی هستی؟ چه که نمی‌شنوی آیا گفت: او به پیلاتوس آنگاه نداد. پاسخی هیچ می‌شد، متهم فرمانروا که طوری به نداد، پاسخ او به کلمه یک حتی او و می‌دهند؟ تو علیه شهادت‌هایی

به را زندانی یک که داشت عادت فرماندار عید، در رسم، طبق اما شد. شگفت زده بسیار پس داشتند. باراباس نام به برجسته‌ای زندانی زمان آن در آنها کند. آزاد مردم خواست آزاد شما برای می‌خواهید را یک کدام گفت: آنها به پیلاتوس بودند، شده جمع آنها وقتی حسادت روی از را او که می‌دانست زیرا می‌شود؟ نامیده مسیح که عیسی یا باراباس کنم؟ و فرستاد او سوی به او زن بود، نشسته سکو بر او که حالی در اما بودند. داده تحویل او خاطر به خواب در امروز زیرا باش، نداشته عادل مرد آن با و تو با کاری هیچ گفت: را باراباس تا کردند متقاعد را جمعیت‌ها پیران، و ارشد کاهنان اما کشیدم. رنج بسیار را دو این از یک کدام گفت: آنها به پاسخ در رهبر اما کنند. نابود را عیسی و بخواهند با پس می‌گوید: آنها به پیلاتوس باراباس. گفتند: آنها کنم؟ آزاد شما برای می‌خواهید اما شود. مصلوب می‌گویند: او به همه کرد؟ خواهیم چه می‌شود نامیده مسیح که عیسی مصلوب می‌گفتند: و می‌زدند فریاد بیشتر آنها ولی است؟ کرده بدی چه او گفت: فرماندار گرفت آب پس می‌شود، برپا آشوب بیشتر بلکه ندارد، فایده‌ای هیچ که دید پیلاتوس شود. شما بی‌گناهم، عادل مرد این خون از من گفت: و شست جمعیت مقابل در را دست‌هایش و باراباس آنگاه باد. ما فرزندان بر و ما بر او خون گفتند: پاسخ در مردم همه و دید. خواهید شود. کشیده صلیب به تا داد تحویل زده، تازیانه را عیسی اما کرد، رها آنها به را

جمع او بر را گروه تمام و بردند فرماندار کاخ داخل به را عیسی فرمانده، سربازان آنگاه او سر بر بافته، خار از تاجی و پوشاندند. او بر سرخی شنل کرده، برهنه را او و کردند. گفتند: و کردند مسخره را او زده، زانو او برابر در و او، راست دست بر نی‌ای و گذاشتند او سر بر و گرفتند را نی کردند، تف او بر آنکه از پس و یهودیان! پادشاه ای تو، بر درود بر را او جامه‌های و آوردند بیرون او از را عبا کردند، مسخره را او که هنگامی و می‌زدند. کنند. مصلوب تا بردند را او و پوشاندند، او

صلیب تا کردند مجبور را او سیمون، نام به یافتند را قیروان اهل مردی و می‌رفتند بیرون به آنها است، جمجمه مکان معنای به که آمدند، جلجتا نام به مکانی به چون و بردارد. را او مصلوب از پس و بنوشد. نخواست چشید چون و بنوشد، تا دادند صفا با آمیخته سرکه او آنجا در را او و بودند نشسته و کردند. تقسیم قرعه انداختن با را او لباس‌های او، کردن این دادند: قرار شده نوشته را محکومیتش علت او سر بالای بر و می‌کردند. نگاهیانی سمت در یکی شدند، کشیده صلیب به او با دزد دو آنگاه است. یهودیان پادشاه عیسی، سرهای و می‌گفتند کفر او به می‌گذشتند، آنجا از که آنان اما چپ. سمت در یکی و راست خودت روز، سه در آن بازسازنده و معبد ویران‌کننده ای می‌گفتند: و می‌دادند. تکان را خود نیز ارشد کاهنان مشابه، به‌طور بیا. پایین صلیب از هستی، خدا پسر اگر بده، نجات را را دیگران می‌گفتند: می‌کردند، مسخره که حالی در فریسیان، و بزرگان و کاتبان با همراه صلیب از اکنون است، اسرائیل پادشاه اگر دهد. نجات نمی‌تواند را خودش اما داد، نجات را او اکنون پس است، کرده اعتماد خدا بر او آورد. خواهیم ایمان او به ما و بیاید پایین او با که دزدانی همچین و هستم. خدا پسر که گفت زیرا می‌خواهد، را او اگر برهاند، می‌کردند. سرزنش را او بودند، شده مصلوب

نهم، ساعت حدود در نهم. ساعت تا آمد فرود زمین تمام بر تاریکی ششم، ساعت از اما خدای من، خدای یعنی: سباحتانی؟ لیما ایلی، ایلی گفت: و زد فریاد بلند صدای با عیسی که می‌گفتند شنیدن از پس بودند، ایستاده آنجا که آنان از برخی کردی؟ ترک مرا چرا من، پر سرکه از را آن و گرفت اسفنجی و دوید آنها از یکی بلافاصله و می‌زند. صدا را ایلیا این تا می‌آید ایلیاس آیا بینیم بگذار می‌گفتند: بقیه اما نوشاند. او به و گذاشت نی دور و کرد پرده اینک و کرد. رها را روح و زد فریاد بلند صدای با دوباره عیسی اما دهد. نجات را او آن و شدند. شکافته صخره‌ها و لرزید زمین و شد، پاره نیم دو به پایین تا بالا از معبد آمدن بیرون از پس و شدند، برانگیخته خفته مقدسان اجساد از بسیاری و شدند باز گورها

صدسالار اما شدند. ظاهر بسیاری بر و شدند مقدس شهر وارد او رستاخیز از بعد قبرها، از دیدند، بود داده رخ که را آنچه و زلزله چون می کردند، نگهبانی را عیسی او با که آنانی و دور از که بودند آنجا نیز بسیاری زنان بود. خدا پسر این واقعاً گفتند: و ترسیدند بسیار در می کردند. خدمت او به و آمده عیسی دنبال به جلیل از که همان هایی می کردند، تماشا بودند. زیدی پسران مادر و یوسی، و یعقوب مادر مریم و مجدلیه، مریم آنان میان

عیسی شاگرد نیز او که یوسف، نام به آمد، اریماتیا از ثروتمند مردی رسید، فرا که شام پیلاتوس آنگاه کرد. درخواست را عیسی بدن و آمد پیلاتوس نزدیک شخص این بود، شده و پیچید پاک کتان در را آن و گرفت را بدن یوسف و شود. داده تحویل بدن که داد دستور قبر در به را بزرگی سنگ و داد، قرار بود حفر سنگ در که خود نوی قبر در را آن بودند. نشسته قبر روبروی و بودند آنجا دیگر مریم و مجدلیه مریم رفت. و غلتاند

شدند جمع پیلاتوس نزد فریسیان و بزرگ کاهنان بود، آمادگی از بعد که بعد، روز اما روز سه از بعد گفت: بود، زنده هنوز که هنگامی فریبنده، آن که آوردیم یاد به ارباب، گفتند: او شاگردان مبادا شود، ایمن سوم روز تا گور که بده فرمان پس شد. خواهم برانگیخته آخر گمراهی و است، برخاسته مردگان از که بگویند مردم به و بدزدند را او و بیایند شب که چنان را آن و بروید دارید، نگهبانی گفت: آنها به پیلاتوس بود. خواهد اولی از بدتر نگهبان. با همراه زدند مهر را سنگ کردند، ایمن را قبر و رفتند آنها کنید. ایمن می دانید

۸۲

قبر تا آمدند دیگر مریم و مجدلیه مریم یکشنبه، روز سپیده دم هنگام سبت، شب وقت دیر

آمد فرود آسمان از خداوند جانب از فرشته‌ای زیرا داد، رخ بزرگ زلزله‌ای ناگاه و ببینند. را او جامه و بود برق چون او شکل نشست. آن روی بر و غلتاند در از را سنگ شده، نزدیک و در فرستاده اما شدند. مردگان مانند و لرزیدند او ترس از نگهبانان اما برف. مانند سفید می‌جویید. را شده مصلوب عیسی که می‌دانم زیرا نترسید، شما گفت: زنان آن به پاسخ خداوند که را مکانی ببینید و بیابید گفت. که همان طور شد برانگیخته زیرا نیست، اینجا برخاسته مردگان از او که بگویید او شاگردان به و بروید سرعت به و می‌خواهید. آن در و گفتم. شما به اینک دید، خواهید را او آنجا می‌رود، جلیل به شما از پیش اینک و است، او شاگردان به تا دویدند بزرگ شادی و ترس با رفتند، بیرون قبر از سرعت به آنکه از پس آنها ملاقات به عیسی ناگاه دهند، گزارش او شاگردان به تا می‌رفتند آنها چون دهند. خبر آنگاه کردند. سجده او به و گرفتند را او پاهای و شدند نزدیک آنها کنید. شادی گفت: و آمد آنجا در و بروند جلیل به که بگویید من برادران به و بروید نترسید، گفت: آنها به عیسی دید. خواهند مرا

داده رخ که را آنچه همه آمده، شهر به نگهبانان از برخی اینک می‌رفتند، آنها که حالی در نقره‌های کردن، مشورت و بزرگان با آمدن گرد از پس و کردند. گزارش ارشد کاهنان به بود در زدیدند را او آمده، شب در او شاگردان که بگویید گفتند: و دادند سربازان به کافی متقاعد را او ما برسد، فرمانده گوش به موضوع این اگر و بودیم. خواب ما که حالی نقره، قطعه‌های گرفتن از پس آنها ساخت. خواهیم رها نگرانی از را شما و کرد خواهیم به تا یهودیان میان در سخن این و کردند. عمل بود، شده آموخته آنها به که همان طور شد. پخش امروز

چون و رفتند. بود، کرده تعیین آنها برای عیسی که کوهی به جلیل، به شاگرد یازده آن اما گفت: آنها به و شد نزدیک عیسی و کردند. شک برخی اما کردند، پرستش او به دیدند، را او

سازید شاگرد را ملت‌ها همه رفته، است. شده داده من به زمین بر و آسمان در اختیار تمام که را آنچه همه که دهید تعلیم آنها به دهید. تعمید روح‌القدس و پسر و پدر نام به را آنها و عصر. پایان تا روزها تمام در هستم شما با من اینک و دارند، نگه داده‌ام، فرمان شما به آمین.

خروج

۱

هر شدند؛ داخل مصر به خود، پدر یعقوب، همراه که هستند اسرائیل پسران نام‌های اینها بنیامین، زبولون، ایساخار، یهودا، لوی، شمعون، رئوبن، شد. وارد خانواده‌اش تمام با یک بودند. پنج و هفتاد یعقوب از نفوس همه و بود، مصر در یوسف اشیر. و جاد نفتالی، و دان و شدند کثیر و یافتند افزایش اسرائیل پسران نسل. آن تمام و برادرانش همه و مرد یوسف بر دیگر پادشاهی کرد. کثیر را آنها زمین و شدند، نیرومند بسیار بسیار و گشتند متعدد اسرائیل پسران نژاد اینک گفت: خود ملت به او نمی‌شناخت. را یوسف که برخاست مصر کنیم، رفتار آنها با حيله‌گری با بیايید پس بیايید، است. قوی‌تر ما از و است بزرگی انبوه و بپیوندند دشمنان به نیز اینها آید، پیش ما برای جنگی که هنگامی و شوند، زیاد که مبادا تا گماشت را کارها سرکارگران آنها بر او و روند. بیرون سرزمین این از و بجنگند ما علیه پیتوم ساختند: فرعون برای را استحکام‌یافته‌ای شهرهای آنها و دهند. رنج کارها در را آنها همان به می‌کردند، خوار بیشتر را آنها هرچه اما است. خورشید شهر که اون و رع‌مسیس و اسرائیل پسران از مصریان و می‌گشتند، نیرومند بسیار بسیار و می‌شدند بیشتر اندازه

کارهای با را آنها زندگی و کردند. ستم زور به اسرائیل پسران بر مصریان و داشتند. نفرت همه برطبق بود، دشت‌ها در که کارهایی همه با و خشت‌سازی و گل با می‌دادند: رنج سخت می‌کشیدند. بردگی به زور با را آنها که کارهایی

فوعا دومی نام و سفورا آنها از یکی نام که گفت، عبرانیان قابله‌های به مصریان پادشاه و نر اگر هستند، زاییدن حال در آنها و می‌کنید قابلگی عبرانی زنان برای هرگاه گفت: و بود، که را آنچه و ترسیدند خدا از قابله‌ها دارید. نگه را آن باشد ماده اگر اما بکشید، را آن باشد اما داشتند. نگه زنده را پسر نوزادان و ندادند، انجام بود داده فرمان آنها به مصر پادشاه را پسر نوزادان و کردید را کار این چرا گفت: آنها به و فراخواند را ماماها مصر پادشاه زیرا نیستند، مصری زنان مانند عبرانی زنان گفتند: فرعون به قابله‌ها داشتید؟ نگه زنده کثیر مردم و کرد نیکی قابله‌ها به خدا می‌کنند. زایمان بروند، آنها نزد قابله‌ها آنکه از پیش خانه‌هایی خودشان برای می‌ترسیدند، خدا از قابله‌ها چون گشتند. قوی بسیار و شدند عبرانیان برای که پسری نوزاد هر گفت: و داد فرمان خود قوم تمام به فرعون ساختند. دارید. نگه زنده را دختری نوزاد هر و بیندازید، رودخانه به را او شود، متولد

۲

و شد باردار رحم در و گرفت. زنی به را لاوی دختران از یکی که بود لاوی قبیله از کسی را او نتوانستند دیگر چون کردند. پنهان ماه سه را او دیدند، زیبا را او چون و زایید، پسری آن در را کودک و مالید آسفالت قیر با را آن و گرفت سببی او برای مادرش کنند، پنهان بداند تا می‌نگریست دور از او خواهر و داد. قرار رودخانه کنار مرداب در را آن و گذاشت گذشت. خواهد او بر چه

رودخانه کنار در او کنیزان و آمد، پایین رودخانه به کردن غسل برای فرعون دختر دختر برداشت. را آن و فرستاد را خود کنیز دید، مرداب در را سبد چون و می گذشتند، کودکان از این گفت: و کرد رحم او بر و دید، آن در گریبان کودکی و گشود را سبد فرعون از شیرده زنی تو برای می خواهی آیا گفت: فرعون دختر به او خواهر و است. عبرانیان جوان زن و برو. گفت: فرعون دختر دهد؟ شیر تو برای را کودک این تا بخوانم عبرانیان را او و نگاه دار من برای را کودک این گفت: او به فرعون دختر زد. صدا را کودک مادر رفته، داد. شیر را او و گرفت را کودک زن آن پس داد. خواهم را تو مزد من و بده، شیر من برای را او نام و شد، پسر وی برای او و آورد، فرعون دختر نزد را او کرد، رشد کودک که هنگامی برکشیدم. را او آب از گفت: نامید، موسی

یعنی خود برادران سوی به بود، شده بزرگ که موسی بسیار، روزهای آن در که شد چنین و یکی که دید را مصری مردی کرد، مشاهده را آنان رنج چون و رفت، بیرون اسرائیل پسران اطراف، به کردن نگاه از پس می زد. را اسرائیل، پسران از خودش برادران از عبرانیان، از دوم روز در اما کرد. پنهان ماسه در را او زده، را مصری و نمی بیند، را هیچ کس آنجا و اینجا تو چرا گفت: ستمکار به و می جنگیدند، هم با که دید را عبرانی مرد دو بود، رفته بیرون که منصوب ما بر قاضی و حاکم عنوان به را تو کسی چه گفت: او اما می زنی؟ را همسایه ات موسی کشتی؟ را مصری آن دیروز که همان طور بکشی، هم مرا می خواهی آیا است؟ کرده و شنید را سخن این فرعون است. شده آشکار موضوع این این طور پس گفت: و ترسید سرزمین در و کرد کناره گیری فرعون حضور از موسی اما بکشد. را موسی می خواست مدیانه کاهن اما نشست. چاه کنار بر رسید، مدیانه سرزمین به وقتی گزید. سکونت مدیانه کشیدند آب آمدند چون و می چرانیدند، را یثرون پدرشان گوسفندان که داشت دختر هفت را آنها و رسیدند چوپانان دهند. آب را یثرون پدرشان گوسفندان تا کردند پر را مخزن ها تا و کشید، آب آنها برای و داد، نجات را آنها و برخاست موسی اما می رانند، بیرون

امروز چرا گفت: آنها به او و آمدند، پدرشان را گوئل، نزد آنها کرد. سیراب را آنها گوسفندان و کشید آب ما برای و داد نجات چوپانان از ما مصری مردی گفتند: آنها بازگشتید؟ زودتر کرده‌اید؟ رها را مرد آن چرا کجاست؟ گفت: خود دختران به او داد. آب ما گوسفندان به را خود دختر صفورا، او و کرد، سکونت مرد آن نزد موسی بخورد. نان تا بخوانید را او پس گفت و نهاد جرشوم را او نام موسی و زایید، پسری و شد آبستن زن داد. زنی به موسی به و مرد، مصر پادشاه بسیار، روزهای آن از پس اما بیگانه. سرزمین در هشتم غریبی من که بالا خدا سوی به کارها از آنها فریاد و زدند، فریاد و کردند، ناله کارها از اسرائیل پسران بسته یعقوب و اسحاق و ابراهیم با که را خود عهد خدا و شنید، را آنها ناله خدا و رفت. شناساند. آنها به را خود و نگریست اسرائیل پسران به خدا و آورد. یاد به بود،

۳

را گوسفندان و می‌چرانید را بود، میان کاهن که خود پدرشوهر بتروی، گوسفندان موسی او بر بوته درون از آتش شعله‌های در خداوند فرستاده آمد. حوریب کوه به و برد بیابان به کنار از گفت: موسی نمی‌سوخت. بوته اما می‌سوزد، آتش در بوته که دید او و شد، ظاهر دیدن برای او که دید خداوند چون نمی‌سوزد. بوته چرا که ببینم را بزرگ دید این تا بگذرم چیزی چه گفت: او موسی. موسی، گفت: و خواند بوته از را او خداوند می‌شود، نزدیک آن در که مکانی زیرا کن، باز پاهایت از را کفش‌هایت نشو، نزدیک اینجا گفت: او اما است؟ خدای و ابراهیم خدای هستم، تو پدر خدای من گفت: و است. مقدسی زمین ایستاده‌ای، به مستقیماً که می‌ترسید زیرا برگرداند، را خود صورت موسی اما یعقوب. خدای و اسحاق دیده‌ام، هستند مصر در که را خود قوم رنج گفت: موسی به خداوند کند. نگاه خدا حضور از را آنها تا آدم فرود من و می‌دانم، را آنها درد زیرا شنیده‌ام، سرکارگران از را آنها فریاد و

و خوب سرزمینی به را آنها و آورم، بیرون سرزمین آن از را آنها و برهانم، مصریان دست و کنعانیان سرزمین به است، جاری آن در عسل و شیر که سرزمینی به درآورم، وسیع پسران فریاد اینک، اکنون و یبوسیان. و حویان و جرجاشیان و فرزبان و اموریان و حتیان می‌دارند، روا ایشان بر مصریان که را ستمی من و است، رسیده من سوی به اسرائیل مرا، قوم تو و فرستاد خواهم مصر، پادشاه فرعون، سوی به را تو بیا، اکنون و دیده‌ام. آورد. خواهی بیرون مصر سرزمین از را، اسرائیل پسران

از را بنی اسرائیل و بروم مصر پادشاه فرعون نزد که کیستم من گفت: خدا به موسی و برای نشانه این و بود، خواهم تو با من گفت: موسی به خدا بیاورم؟ بیرون مصر سرزمین بر را خدا آوری، بیرون مصر از مرا قوم که هنگامی فرستاده‌ام: را تو من که بود خواهد تو خواهم اسرائیل پسران نزد من اینک گفت: خدا به موسی و کرد. خواهید عبادت کوه این خواهند من از آنها است. فرستاده شما نزد مرا ما پدران خدای گفت: خواهم آنها به و رفت هست. آنکه هستم من گفت: موسی به خدا و بگویم؟ چه آنها به من چیست؟ او نام پرسید: فرستاده شما سوی به مرا هست، آنکه گفت: خواهی اسرائیل پسران به چنین گفت: و خداوند، گفت: خواهی اسرائیل پسران به این‌گونه گفت: موسی به دوباره خدا و است. فرستاده شما به سوی مرا یعقوب، خدای و اسحاق خدای و ابراهیم خدای ما، پدران خدای آمدی، چون پس نسل‌ها. نسل‌های برای من یادبود و است من جاودانه نام این است. من بر ما، پدران خدای خداوند، بگو: آنها به و کن جمع را اسرائیل پسران بزرگان شورای را شما من می‌گوید: که یعقوب، خدای و اسحاق خدای و ابراهیم خدای است، شده ظاهر بیرون مصریان رنج از را شما گفت: و است. رفته شما بر مصر در آنچه و کرده‌ام بازدید و حویان جرجاشیان، فرزبان، اموریان، حیتیان، کنعانیان، سرزمین به و آورد خواهم را تو صدای آنان و است. جاری آن در عسل و شیر که سرزمینی به برد، خواهم یبوسیان او به و رفت خواهید مصر پادشاه فرعون نزد اسرائیل بزرگان شورای و تو و شنید خواهند

خواهیم بیابان به روزه سه سفر پس است خوانده فرا را ما عبرانیان خدای گفت خواهی
رها را شما مصر، پادشاه فرعون، که می‌دانم اما من کنیم قربانی خود خدای به تا رفت
همه با را مصریان کرده، دراز را خود دست و نیرومند. دست با مگر بروید، که کرد نخواهد
را شما او این‌ها از پس و زد، خواهم داد، خواهم انجام آنها میان در که خود معجزات
که هنگامی و بخشید، خواهم لطف مصریان برابر در قوم این به من و فرستاد. خواهد
و نقره‌ای ظروف هم‌خیمه‌اش و همسایه از زن هر اما رفت. نخواهید دست‌خالی بروید،
و گذاشت، خواهید خود دختران و پسران بر را آنها و خواست، خواهد لباس و طلائی
کرد. خواهید غارت را مصریان

۴

خواهند زیرا ندهند، گوش من صدای به و نکنند باور من به اگر گفت: و داد پاسخ موسی
این گفت: او به خداوند گفت؟ خواهم آنها به چه است، نشده ظاهر تو به خدا که گفت
بر را آن او و بینداز. زمین بر را آن گفت: و عصا. گفت: او توست؟ دست در که چیست
را دستت گفت: موسی به خداوند و گریخت. آن از موسی و شد، مار آن و انداخت، زمین
آنها تا شد. عصا دستش در و گرفت، را دم و کرد دراز را دستش پس بگیر. را دم و کن دراز
بر یعقوب، خدای و اسحاق خدای و ابراهیم خدای پدرانشان، خدای که بیاورند ایمان تو به
او و ببر. سینه‌ات درون به را خود دست گفت: او به دوباره خداوند است. شده ظاهر تو
او دست و آورد، بیرون سینه‌اش از را خود دست و برد، سینه‌اش درون به را خود دست
درون به را دستش او و بیاور. سینه‌ات درون به را دستت گفت: دوباره و شد. برف مانند
اما اگر بازگشت. گوشتش رنگ به دوباره و آورد، بیرون سینه‌اش از را آن و آورد سینه‌اش
ایمان تو به دوم نشانه صدای به دهند، گوش اول نشانه صدای به نه و نکنند باور تو به

نکنند، گوش تو صدای به و نیاورند ایمان نشانه دو این به و تو به آنها اگر و آورد. خواهند بگیری رودخانه از که آبی و ریخت، خواهی خشکی بر و گرفت خواهی رودخانه آب از تو پیش نه من خداوندا، می‌کنم، التماس گفت: خداوند به موسی شد. خواهد خون خشکی بر بندهات با کردی شروع که زمانی از نه و روز، سومین از پیش نه بودم، کافی دیروز از انسان به کسی چه گفت: موسی به خداوند هستم. کندزبان و ضعیف صدا من گفتن. سخن خدا، من، آیا است؟ ساخته کور و بینا کر، و سخت‌شنوا را او کسی چه و است؟ داده دهان راهنمایی بگویی باید آنچه در را تو و کرد خواهیم باز را دهانت من و برو، اکنون و نیستم؟ خواهی که را دیگری توانای شخص خداوندا، می‌کنم، التماس گفت: موسی و کرد. خواهم هارون اینکه نه آیا گفت: و شد خشمگین موسی بر خشم با خداوند و کن. منصوب فرستاد ملاقات برای او اینک و گفت، خواهد سخن تو به خود او که می‌دانم است؟ لای تو برادر خواهی او به و شد. خواهد شادمان خود دل در ببیند را تو چون و آمد، خواهد بیرون تو به و گشود خواهیم را او دهان و تو دهان من و نهاد، خواهی او دهان در مرا سخنان و گفت تو دهان او و گفت، خواهد سخن مردم به او و بکنید. باید چه که آموخت خواهیم شما شده تبدیل مار به که را عصا این و بود. خواهی خدا برابر در او برای تو اما بود، خواهد دهی. انجام را نشانه‌ها آن با تا گرفت خواهی خود دست در است،

که برادرانم نزد و بروم می‌خواهم گفت: و بازگشت پدرشوهرش بپتروی نزد و رفت موسی برو. سلامت به گفت: موسی به پتروی زنده‌اند. هنوز آیا که ببینم و بازگردم هستند مصر در برو، گفت: موسی به مدیان در خداوند درگذشت. مصر پادشاه بسیار، روزهای آن از پس و فرزندان و زن موسی مرده‌اند. بودند تو جان جویای که کسانی همه زیرا بازگرد، مصر به را خدا عصای موسی و بازگشت، مصر به و کرد سوار چارپایان بر را آنها برداشت، را خود بازمی‌گردی، مصر به و می‌روی که هنگامی گفت: موسی به خداوند گرفت. خود دست در اما داد، خواهی انجام فرعون پیش را آنها داده‌ام، تو دستان در که را معجزاتی همه ببین

خواهی فرعون به تو اما کرد. نخواهد رها را قوم او و کرد خواهم سخت را او قلب من مردم گفتم: تو به است. من نخست زاده پسر اسرائیل می گوید: را چیزها این خداوند گفت، پسر من ببین، پس بفرستی، را آنها نمی خواهی واقعاً اگر کنند. خدمت من به تا بفرست مرا ملاقات را او خداوند فرستاده اقامت، محل در راه، در اما کشت. خواهم را نخست زاده ات ختنه را پسرش غلاف و برداشت سنگریزه ای صفورا و داشت. را او کشتن قصد و کرد گفت: زیرا رفت، او از و شد. متوقف فرزندم ختنه خون گفت: و افتاد او پاهای به و کرد، کنی. ملاقات موسی با تا برو بیابان به گفت: هارون به خداوند ایستاد. فرزندم ختنه خون سخنان همه موسی و بوسیدند. را یکدیگر و کرد ملاقات او با خدا کوه در و رفت او پس گزارش آرون به بود، داده فرمان او به که را کلماتی همه و بود فرستاده را او که را خداوند همه هارون و کردند. جمع را اسرائیل پسران بزرگان شورای و رفتند هارون و موسی کرد. داد. انجام مردم پیش در را نشانه ها و کرد بیان بود، گفته موسی به خدا که را سخنانی این آنها رنج و بود کرده بازدید اسرائیل پسران از خدا زیرا کردند، شادی و کردند باور مردم و کردند. سجده شده خم مردم و بود، دیده را

۵

اسرائیل خدای خداوند، گفتند: او به و رفتند فرعون نزد هارون و موسی این، از پس و او گفت: فرعون و بگیرند. جشن من برای بیابان در تا کن رها مرا قوم می گوید: چنین را خداوند من سازم؟ رها را اسرائیل پسران تا کنم گوش او صدای به من که کیست را ما عبرانیان خدای می گویند: او به و کرد. نخواهم رها نیز را اسرائیل و نمی شناسم قربانی خود خدای خداوند به تا رفت خواهیم بیابان به روز سه راه پس است، فراخوانده هارون، و موسی چرا گفت: آنها به مصر پادشاه و آورد. روی ما به قتل یا مرگ مبدا کنیم،

و بروید. خود کارهای به شما از یک هر می‌کنید؟ منحرف کارهایشان از را مردم شما فرعون داریم. باز کارها از را ایشان نباید پس شده‌اند، زیاد مردم اکنون اینک گفت: فرعون داده آجرسازی برای مردم به گاه دیگر گفت: و داد فرمان منشیان و مردم سرکارگران به خودشان برای و بروند باید خودشان بلکه بود، پریروز و دیروز که همانطور شد، نخواهد و کن تحمیل آنها بر می‌دهند، انجام روز هر آنها که را خشت‌سازی ترتیب و کنند. جمع گاه و برخیزیم گفته‌اند: و زده‌اند فریاد دلیل همین به بیکارند؛ آنها زیرا نکن، کم آن از چیز هیچ و پردازند کارها این به آنان و شود سنگین مردان این کارهای کنیم. قربانی خود خدای به پردازند. پوچ سخنان به

می‌گوید: چنین فرعون می‌گفتند: مردم به و می‌کردند تعجیل را آنها کاتبان و سرکارگران بیابید، که جا هر از کنید، جمع گاه خودتان برای و بروید خودتان نمی‌دهم. شما به گاه دیگر شدند پراکنده مصر سرزمین تمام در مردم و شد. نخواهد کم شما سهمیه از هیچ چیز زیرا می‌گفتند: و می‌کردند تعجیل را آنها سرکارگران اما گاه‌خرد. به جای کنند جمع گاه تا انجام می‌شد داده شما به گاه که زمانی که همان‌طور کنید، کامل روزانه را واجب کارهای سرکارگران توسط بودند، شده منصوب آنها بر که اسرائیل پسران نژاد کاتبان و می‌دادید. و دیروز که همانطور را خود آجرسازی سهمیه‌های چرا گفتند: و خوردند شلاق فرعون فرعون سوی به شده، داخل اسرائیل پسران کاتبان اما نکردید؟ تکمیل بود، امروز و پریروز تو خدمتکاران به گاه می‌کنی؟ رفتار خود خدمتکاران با چنین تو چرا گفتند: و کردند فریاد خورده‌اند، شلاق تو خدمتکاران اینک و بسازیم، آجر که می‌گویند ما به و نمی‌شود، داده به هستید. بیکاران هستید، بیکار شما گفت: آنها به و کرد. خواهی ستم خود مردم به پس کار و بروید پس اکنون کنیم. قربانی خود خدای به و برویم بگذارید می‌گویید: خاطر همین کاتبان دهید. تحویل را خشت‌سازی مقرر باید و شد، نخواهد داده شما به گاه زیرا کنید، را روزانه خشت‌سازی تعیین شده مقدار گفتند: و دیدند بدی‌ها در را خود اسرائیل پسران

هنگامی می‌آمدند، آنها ملاقات برای که کردند ملاقات را هارون و موسی کرد. نخواهید رها زیرا کند، داوری و ببیند را شما خدا گفتند: آنها به و می‌رفتند. بیرون فرعون نزد از آنها که و بدهد او دستان به شمشیر تا کردید، منفور او خدمتکاران پیش و فرعون پیش را ما بوی این با چرا خداوند، ای می‌کنم، التماس گفت: و بازگشت خداوند به سوی موسی بکشد. را ما تو نام به تا رفته‌ام فرعون نزد که زمانی از و فرستاده‌ای؟ مرا چرا و کردی؟ بدرفتاری قوم نبخشیده‌ای. رهایی را خود قوم تو و است، آزرده را قوم این او بگویم، سخن

۶

با او زیرا فرعون، به کرد خواهیم چه من که دید خواهی اکنون گفت: موسی به خداوند و خدا راند. خواهد خود سرزمین از را آنها بلند بازوی با و فرستاد، خواهد را آنها توانا دست یعقوب و اسحاق و ابراهیم بر و هستم. خداوند من فرمود: او به و گفت سخن موسی با با را خود عهد و نکردم. آشکار آنها به را خداوند من نام و بودم، آنها خدای چون شدم، ظاهر بر و بودند شده ساکن آن در که زمینی بدهم، آنها به را کنعانیان زمین تا کردم برقرار آنها بردگی به را آنها مصریان که شنیدم را اسرائیل پسران ناله من و کردند. اقامت آن و هستم، خداوند من بگو: اسرائیل پسران به برو، آوردم. یاد به را شما پیمان و گرفته‌اند، شما و داد، خواهیم رهایی بردگی از را شما و آورد، خواهیم بیرون مصریان قدرت از را شما قوم عنوان به خودم برای را شما و کرد. خواهیم بازخريد بزرگ داوری و بلند بازوی با را شما خدای خداوند، من که دانست خواهید و بود، خواهیم شما خدای و گرفت، خواهیم خواهیم سرزمینی به را شما و است. آورده بیرون مصریان ستم از را شما که همان هستم، به را آن و بدهم، یعقوب و اسحاق و ابراهیم به را آن تا کردم دراز را خود دست که آورد آنها اما گفت، سخن اسرائیل پسران به چنین موسی خداوند. من داد، خواهیم شما به میراث

فرمود: و گفت موسی به خداوند سخت. کارهای و دلسردی سبب به ندادند گوش موسی به بیرون خود سرزمین از را اسرائیل پسران تا کن صحبت مصر، پادشاه فرعون، با و شو وارد گوش من به اسرائیل پسران اینک گفت: و گفت سخن خداوند پیش موسی بفرستد. به خداوند هستم. سخن ناشیوا من داد؟ خواهد گوش من به فرعون چگونه پس نکردند، پسران تا بروند، مصر پادشاه فرعون نزد که داد فرمان آنها به و گفت هارون و موسی بفرستد. بیرون مصر سرزمین از را اسرائیل

فلو، خنوک، اسرائیل، نخست زاده روین، پسران بودند: آنان پدری خانه‌های رهبران این‌ها و اهود و یامین و یموئیل شمعون: پسران و است. روبن خویشاوندی این کرمی. و اسرون و بودند. شمعون پسران خانواده‌های این‌ها بود، کنعانی زن از که شائلول و صوهر و یاخین و مراری. و قهات جرشون، هستند: آنان خویشاوندی براساس لاوی پسران نام‌های این‌ها و لوبنی بودند: جدسون پسران این‌ها و بود. هفت و سی و صد لاوی زندگی سال‌های و عزیزیل، و حبرون یصهار، و عمرام قهات: پسران و ایشان. خانواده‌های به حسب سمعی، اینها موشی. و ماحلی مراری: پسران و بود. سال سه و سی و صد قهات زندگی سال‌های برادر دختر یوکابد عمران، و بودند. آنها خویشاوندی اساس بر لاوی پدری خانواده‌های و زایید، را آنها خواهر مریم و موسی و هارون وی برای او و گرفت، زنی به را پدرش و زکری. و نافک و قورح یصهار: پسران و بود. سال دو و سی و صد عمران زندگی سال‌های خواهر و امیناداب دختر الیزابت هارون، سگری. و الیصافان میشائیل، عزیزیل: پسران پسران زایید. را ایتامار و العازار و ابیود و نداب وی برای او و گرفت، زنی به را ناسون از یکی هارون پسر العازار و هستند. قورح نسل‌های اینها ابیاسار. و القانا اسیر، قورح: ریاست‌های این‌ها زایید. او برای را فینحاس او و گرفت، زنی به را فوتیئل دختران به خدا که هستند موسی و هارون این هستند. آنان نسل‌های طبق بر لاویان خانواده‌های کسانی همان اینها ببرند. بیرون مصر سرزمین از قدرت‌شان با را اسرائیل پسران گفت آنها

مصر سرزمین از را اسرائیل پسران و کردند گفتگو مصر، پادشاه فرعون، با که هستند سخن مصر سرزمین در موسی با خداوند که روزی در موسی. و هارون خود آوردند، بیرون فرعون، به می‌گوییم، تو به من چه هر هستم، خداوند من گفت: موسی به خداوند و گفت. پس هستم، ضعیف سخن من اینک گفت: خداوند پیشگاه در موسی و بگو. مصر، پادشاه شنید؟ خواهد مرا سخن فرعون چگونه

۷

پیامبر تو برادر هارون و داده‌ام، قرار فرعون خدای را تو اینک گفت: موسی به خداوند و هارون و گفت، خواهی او به می‌دهم فرمان تو به که را آنچه همه اما تو بود. خواهد تو من اما بفرستد. بیرون او سرزمین از را اسرائیل پسران تا گفت، خواهد فرعون به تو برادر کثیر مصر سرزمین در را خود شگفتی‌های و نشانه‌ها و کرد خواهم سخت را فرعون دل افکند، خواهم مصر بر را خود دست من و داد، نخواهد گوش شما به فرعون و کرد. خواهم بیرون بزرگ انتقامی با مصر سرزمین از خود قدرت با را اسرائیل پسران خود، قوم و خود دست که هنگامی هستم، خداوند من که دانست خواهند مصریان همه و آورد. خواهم هارون و موسی آورم. بیرون آنان میان از را اسرائیل پسران و کنم دراز مصر بر را و بود، ساله هشتاد موسی دادند. انجام بود، داده فرمان آنها به خداوند که همان‌طور موسی به خداوند و گفت. سخن فرعون با که وقتی بود، ساله سه و هشتاد برادرش هارون به آنگاه دهید، نشان ما به معجزه‌ای یا نشانه‌ای بگوید: شما به فرعون اگر و گفت: هارون و پیش و فرعون پیش زمین بر را آن و بگیر را خود عصای گفت: خواهی هارون برادرت خدمتکاران و فرعون پیش هارون و موسی شد. خواهد ازدها آن و بینداز، او خدمتکاران را عصا هارون و بود، داده فرمان آنها به خداوند که همان‌طور کردند چنان و شدند وارد او

و مصر حکیمان فرعون شد. اژدها آن و انداخت او خدمتکاران پیش و فرعون پیش یک هر و کردند. همچنین خود جادوهای با نیز مصری افسونگران و فراخواند، را جادوگران دل و بلعید. را آنان عصاهای هارون عصای و شدند، اژدها آنها و انداختند، را خود عصای بود. داده فرمان ایشان به خداوند که همان طور نداد، گوش ایشان به و شد سخت فرعون

به سوی صبح نکند. رها را قوم تا است شده سخت فرعون دل گفت: موسی به خداوند کرد، خواهی ملاقات رودخانه کنار بر را او تو و می رود، بیرون آب به او اینک برو، فرعون گفت: خواهی او به و گرفت. خواهی خود دست در بود شده تبدیل مار به که را عصایی و بیابان در تا کن رها مرا قوم می گوید: و است فرستاده تو نزد مرا عبرانیان، خدای خداوند، در می گوید: خداوند را چیزها این نکرده ای. گوش حال به تا تو اینک و کنند، عبادت مرا آب بر است من دست در که عصایی با من اینک هستم. خداوند من که دانست خواهی این هستند رودخانه در که ماهی هایی و شد. خواهد تبدیل خون به آب و می زخم رودخانه رودخانه از آب توانست نخواهند مصری ها و شد، خواهد گندیده رودخانه و مرد، خواهند و بگیرد دست در را خود عصای که بگو هارون برادرت به گفت: موسی به خداوند بنوشند. آنها باتلاق های بر آنها، کانال های بر آنها، رودخانه های بر کند، دراز مصر آب های بر را دستش در شد، مصر سرزمین تمام در خون و شد. خواهد خون و آنها، جمع شده ی آب هر بر و فرمان آنها به خداوند که همان طور کردند، چنین هارون و موسی و سنگ ها. در و چوب ها پیش در و فرعون پیش در را رودخانه آب و برداشت را خود عصای او و بود، داده رودخانه در که ماهی هایی و کرد. تبدیل خون به را رودخانه آب همه و زد، او خدمتکاران در خون و بنوشند، آب رودخانه از نتوانستند مصری ها و گندید، رودخانه و مردند، بودند چنین خود جادوهای با ترتیب همین به نیز مصری افسونگران بود. مصر سرزمین تمام اما بود. گفته خداوند که همان طور نکرد، گوش آنها به او و شد، سخت فرعون دل و کردند، آن به نه و کرد متوجه امر این بر را خود ذهن نه و رفت، خانه اش به و برگشت فرعون

و بنوشند، آب تا کردند حفر رودخانه اطراف در مصریان همه داد. نشان توجهی رودخانه خداوند آنکه از پس شد، تکمیل روز هفت و بنوشند. آب رودخانه از نمی توانستند زد. را

رها مرا قوم می فرماید: چنین خداوند بگو، او به و برو فرعون نزد گفت: موسی به خداوند با را تو مرزهای همه من اینک بفرستی، را آنها نمی خواهی تو اگر کنند. عبادت مرا تا کن رفته، بالا آنها و جوشاند، خواهد بیرون را قورباغه‌ها رودخانه و زد. خواهم قورباغه‌ها خدمتکاران خانه‌های بر و تو تخت‌های بر و تو خواب اتاق‌های انبارهای و تو خانه‌های وارد قورباغه‌ها و بود. خواهند تو تنورهای در و تو خمیردان‌های در و شد، خواهند تو قوم و تو آمد. خواهند بالا مردمت بر و خدمتکارانت بر تو، بر

۸

نهرها رودخانه‌ها، بر عصایت با را دستش که بگو هارون برادرت به گفت: موسی به خداوند مصر آب‌های بر را خود دست هارون و بیاورد. بیرون را قورباغه‌ها و کند دراز مرداب‌ها و افسونگران پوشاند. را مصر زمین و آمد، بالا قورباغه و آورد، بالا را قورباغه‌ها و کرد، دراز و آوردند. مصر زمین بر را قورباغه‌ها و کردند چنین خود جادوهای با همچنین نیز مصری قورباغه‌ها او و کنید دعا خداوند نزد من درباره گفت: و خواند را هارون و موسی فرعون کنند. قربانی خداوند برای تا فرستاد خواهم را آنها من و بردارد، من قوم از و من از را کنم دعا قومت و خدمتکارانت و تو برای کی که کن تعیین من برای گفت: فرعون به موسی باقی رودخانه در که آنهايي جز شوند، نابود خانه‌هایتان از و قومت از و تو از قورباغه‌ها تا خداوند جز دیگری که بدانی تا گفته‌ای، چنان که گفت: پس فردا. گفت: او اما ماند. خواهند

تو مردم از و تو خدمتکاران از و حیاطها از و شما خانه‌های از و تو از قورباغه‌ها و نیست. فرعون نزد از هارون و موسی ماند. خواهند باقی که رودخانه در جز شد، خواهند برداشته خداوند نزد بود، کرده مقرر فرعون که قورباغه‌ها قرارداد درباره موسی و رفتند، بیرون و خانه‌ها از قورباغه‌ها و کرد عمل بود، گفته موسی که همان‌طور خداوند زد. فریاد چون فرعون اما شد. بدبو زمین و کردند جمع توده‌توده را آنها و مردند. مزارع و حیاطها که همان‌طور نکرد، گوش آنها به و شد سنگین او دل است، شده حاصل آسودگی که دید عصایت با را خود دست بگو: هارون به گفت: موسی به خداوند بود. گفته سخن خداوند مصر سرزمین تمام در و چهارپایان و مردم میان در پشه‌ها و بزن، را زمین خاک و کن دراز بر پشه‌ها و زد، زمین خاک بر عصا با و کرد دراز را خود دست هارون پس بود. خواهند نیز جادوگران آمدند. پدید پشه‌ها زمین خاک تمام در و آمدند، پدید چهارپایان بر و مردم بر پشه‌ها و نتوانستند، اما آورند، بیرون را پشه‌ها تا کوشیدند خود جادوهای با همچنین خداست. انگشت این گفتند: فرعون به جادوگران پس گرفتند. قرار چهارپایان بر و مردمان بود. گفته سخن خداوند که همان‌طور نکرد، گوش ایشان به و شد سخت فرعون دل و خواهد آب به او اینک و بایست، فرعون پیش و برخیز زود صبح گفت: موسی به خداوند اگر کنند. عبادت مرا بیابان در تا کن رها مرا قوم می‌گوید: چنین خداوند بگو: او به و رفت، و قومت بر و خادمانت بر و تو بر را سگ مگس‌های من اینک کنی، رها مرا قوم نمی‌خواهی همچنین و شد، خواهند پر سگ مگس‌های از مصریان خانه‌های و می‌فرستم، خانه‌هایتان بر جلال است، ساکن آن بر من قوم که را جوشن زمین روز، آن در و هستند. آن بر که زمینی خدای خداوند، من که بدانی تا بود، نخواهد آنجا در سگ مگس که جایی بخشید، خواهم زمین بر فردا این و گذاشت، خواهم تو قوم و من قوم میان تمایزی و هستم. زمین تمام خانه‌های به و فرعون خانه‌های به سگ مگس‌های انبوه و کرد، چنین خداوند بود. خواهد شد. نابود سگ مگس‌های از سرزمین و آمد، مصر سرزمین تمام به و او خدمتکاران

این در خود، خدای خداوند، برای و بیایید گفت: و خواند را هارون و موسی فرعون را مصریان پلیدی‌های زیرا نیست، ممکن کردن چنین گفت: موسی و کنید. قربانی سرزمین قربانی آنها پیش در را مصریان پلیدی‌های اگر کرد. خواهیم قربانی خود خدای خداوند به قربانی خود خدای به و رفت خواهیم بیابان به را روز سه راه شد. خواهیم سنگسار کنیم، به و می فرستم را شما من گفت: فرعون و گفت. ما به خداوند که همان‌طور کرد، خواهیم دعا خداوند به من درباره پس نروید، دور رفتن برای اما کنید، قربانی بیابان در خود خدای و کرد، خواهیم دعا خدا درگاه به و رفت خواهیم بیرون تو نزد از من گفت: موسی کنید. دیگر فرعون، ای شد. خواهد دور فردا تو قوم از و تو خدمتکاران از و تو از سگی مگس بیرون فرعون نزد از موسی نفرستی. خداوند به کردن قربانی برای را قوم تا مده فریب مگس‌ها و کرد، عمل بود گفته موسی که همان‌طور خداوند کرد. دعا خدا درگاه به و رفت خود دل فرعون و نماند. باقی هیچ‌یک و برداشت، او مردم و او خدمتکاران و فرعون از را سازد. رها را قوم که نخواست نیز زمان این در و کرد سخت را

۹

چنین عبرانیان خدای خداوند، بگو، او به و برو فرعون نزد گفت: موسی به خداوند بلکه کنی، رها مرا قوم نمی‌خواهی واقعاً اگر کنند. عبادت مرا تا کن رها مرا قوم می‌گوید: خواهد هستند مزارع در که تو احشام بر خداوند دست اینک، داری، اختیار در را آنها هنوز در من و بزرگ. بسیار مرگی گوسفندان، و گاو و شترها و باربر حیوانات و اسب‌ها بر بود، قرار شگفت‌انگیزی تمایز اسرائیل پسران چارپایان و مصریان چارپایان بین زمان آن و مرد. نخواهد مورد یک حتی دارد، تعلق اسرائیل پسران به آنچه همه از و داد، خواهیم خداوند و داد. خواهد انجام زمین بر را کلمه این خداوند فردا گفت: و کرد مقرر حدی خدا

پسران احشام از اما مردند، مصریان احشام همه و داد، انجام بعد روز در را کلام این نمرده هیچ یک اسرائیل پسران چارپایان همه‌ی از که دید فرعون اما نمرد. هیچ یک اسرائیل شما گفت: هارون و موسی به خداوند نفرستاد. را مردم و شد سنگین فرعون دل بود، و فرعون پیش روی آسمان به سوی را آن موسی و کنید، کوره دوده از پر را خود دست‌های بر و مردم بر و آید، فرود مصر سرزمین تمام بر گرد بگذار و بپاشد. او خدمتکاران تمام در چهارپایان، بر هم و مردم بر هم بود، خواهد جوشان تاول‌های و زخم‌ها چهارپایان و پاشید، آسمان به را آن موسی و گرفت، فرعون پیش را کوره دوده و مصر. سرزمین نتوانستند جادوگران و آمد. پدید چهارپایان و مردمان در زننده بیرون تاول‌های و زخم‌ها مصر سرزمین تمام در و جادوگران بر دمل‌ها زیرا دمل‌ها، به خاطر بایستند موسی برابر در که همان طور نداد، گوش آنها به او و کرد سخت را فرعون دل خداوند اما بود. آمده پدید و بایست فرعون پیش و برخیز زود صبح گفت: موسی به خداوند بود. داده فرمان خداوند در کنند. عبادت مرا تا کن رها مرا قوم می‌گوید: چنین عبرانیان خدای خداوند، بگو، او به تا می‌فرستم، تو قوم و تو خدمتکاران و تو قلب به را خود بلاهای همه من زیرا زمان، این و تو کرده، دراز را خود دست زیرا اکنون، نیست. زمین تمام در من چون دیگری که بدانی این به خاطر و شد. خواهی نابود زمین روی از و کشت، خواهم و زد خواهم را تو قوم آیا شود. اعلام زمین تمام در من نام تا و دهم نشان تو در را خود قدرت تا شدی، حفظ تگرگ ساعت این در فردا من اینک نکنی؟ رها را آنها که می‌شوی من مردم مانع تو هنوز شده آفریده که روزی از است، نبوده مصر در تگرگی چنین که باراند، خواهم شدیدی بسیار همه زیرا کنی، جمع داری صحرا در هرچه و خود احشام که بشتاب پس اکنون امروز. به تا به و شوند یافت صحراها در که احشام و مردم همه داری، صحرا در که احشام و مردم از می‌ترسید خداوند کلام از آن که مرد. خواهند بیفتد، آنها بر تگرگ و نشوند داخل خانه توجه خداوند کلام به که کسی اما کرد. جمع خانه‌ها به را خود احشام فرعون، خدمتکاران

کرد.رها مزارع در را خود احشام نکرد،

سرزمین تمام بر تگرگ و کن، دراز آسمان به سوی را خود دست گفت: موسی به خداوند هستند. زمین روی بر که گیاهانی تمام بر و چارپایان بر و مردم بر بارید، خواهد مصر بر آتش و فرستاد، تگرگ و صداها خداوند و کرد، دراز آسمان سوی به را خود دست موسی در شعله‌ور آتش و تگرگ باراند. مصر سرزمین تمام بر تگرگ خداوند و می‌دوید، زمین بر ملتی که روزی از مصر در ماندش که چنان بود، سخت بسیار تگرگ و بود، تگرگ میان تا انسان از زد، مصر سرزمین سراسر در تگرگ بود. نشده دیده بود، آمده پدید سرزمین آن در که را درختانی تمام تگرگ و زد، بودند دشت در که را گیاهانی تمام تگرگ و حیوان، تگرگ بودند، آن در اسرائیل پسران که جوشن، سرزمین در مگر کرد. خرد بودند دشت‌ها کرده‌ام، گناه اکنون گفت: آنها به و خواند، را هارون و موسی و فرستاد فرعون نیامد. کنید، دعا خداوند نزد من درباره پس هستیم. بی‌دین من قوم و من و است، عادل خداوند دیگر و فرستاد، خواهام را شما من و شود، متوقف آتش و تگرگ و خدا صداها بگذارید و سوی به را دست‌هایم بروم، بیرون شهر از که همین گفت: او به موسی ماند. نخواهید تا بود، نخواهد دیگر باران و تگرگ و ایستاد، خواهند صداها و گسترده، خواهام خداوند خداوند از هنوز خدمتکارانت و تو که می‌دانم من و است. خداوند آن از زمین که بدانی و گندم اما بود. خوشه در کتان و بود ایستاده جو زیرا شد، زده جو و کتان نترسیده‌اید. شهر از خارج به و رفت بیرون فرعون نزد از موسی بودند. دیررس زیرا نشدند، زده اسپلت و تگرگ و شدند، متوقف صداها و کرد، دراز خداوند سوی به را خود دست‌های و رفت، شده متوقف صداها و تگرگ و باران که دید چون فرعون اما نباریدند. زمین بر دیگر باران فرعون دل و کرد. سخت را خدمتکارانش و خود دل و داد، ادامه کردن گناه به باز است، بود.گفته سخن موسی به خداوند که همان‌طور نفرستاد، را اسرائیل پسران و شد، سخت

تا کرده‌ام سخت را خدمتکارانش و او دل من زیرا برو، فرعون نزد گفت: موسی به خداوند و کردم مسخره را مصریان من که را آنچه تا شود. نازل آنان بر پی در پی نشانه‌ها این بازگوید، خود نوادگان و فرزندان گوش در دادم، انجام آنان میان در که را خود نشانه‌های گفتند: او به و شدند وارد فرعون نزد هارون و موسی هستم. خداوند من که بدانید و مرا قوم شوی؟ شرمنده من از نمی‌خواهی کی تا می‌گوید: چنین عبرانیان خدای خداوند، این در فردا من اینک کنی، رها مرا قوم که نخواهی تو اگر کنند. عبادت مرا تا کن رها تو و پوشاند، خواهد را زمین دید و آورد. خواهم تو مرزهای تمام بر بسیار ملخ هنگام را آنچه است، مانده باقی که را زمین از زیادی چیز هر و ببینی، را زمین توانست نخواهی زمین بر شما برای که را درختی هر و خورد، خواهد است، گذاشته باقی شما برای تگرگ که سراسر در خانه‌ها همه و تو خدمتکاران خانه‌های و تو خانه‌های و خورد. خواهد می‌روید، از ندیده‌اند، آنها نیاکان نه و تو پدران هرگز که چیزی شد، خواهند پر مصریان سرزمین و رفت. بیرون فرعون نزد از و برگشت موسی و امروز. به تا بوده‌اند زمین بر که روزی کن رها را مردان این بود؟ خواهد دمی ما برای این کی تا گفتند: او به فرعون خدمتکاران و موسی و است؟ شده نابود مصر که بدانی می‌خواهی یا کنند، عبادت را خود خدای تا را خود خدای خداوند، و بروید گفت: آنها به او و بازگرداندند، فرعون به‌سوی را هارون جوانان با می‌گوید: موسی و می‌روند؟ که هستند کسانی چه و کسانی چه اما کنید. عبادت خداوند جشن زیرا ما، گاوان و گوسفندان و دختران، و پسران با رفت، خواهیم بزرگان و اموال و نه می‌فرستم، را شما من که همان‌طور باشد، شما با خداوند گفت: آنها به و است. را خدا و بروند مردان بلکه چنین، نه است. شده افزوده شما بر شرارت که ببینید را! شما فرعون حضور از را آنها اما می‌خواهید، شما که است چیزی همان این زیرا کنند، بندگی

زمین بر ملخ و کن، دراز مصر زمین بر را خود دست گفت: موسی به خداوند راندند. بیرون و بخورد. است گذاشته باقی تگرگ که را درختان میوه همه و زمین گیاه همه و بیاید آن تمام آورد، زمین بر را جنوبی باد خداوند و برافراشت، آسمان سوی به را عصا موسی تمام بر را آن و آورد. خود با را ملخ جنوبی باد و رسید فرا صبح شب. آن تمام و روز ملخی چنین آن از پیش زیاد؛ بسیار آمد، فرود مصر مرزهای همه بر و آورد، مصر سرزمین و شد، تباه زمین و پوشاند، را زمین دید و بود. نخواهد چنین نیز این از پس و بود، نبوده چیز هیچ بود. مانده باقی تگرگ از که را درختان میوه همه و بلعید، را زمین گیاه همه نماند. باقی مصر سرزمین تمام در دشت، گیاهان همه در و درختان در سبزی

به و شما، خدای خداوند، برابر در من گفت: و بخواند را هارون و موسی تا شتافت فرعون او و کنید، دعا خود خدای خداوند نزد و بپذیرید، هم اکنون مرا گناه پس کرده ام. گناه شما و کرد. دعا خدا درگاه به و رفت بیرون فرعون نزد از موسی بردارد. من از را مرگ این سرخ دریای به را آن‌ها و برداشت را ملخ‌ها و برانگیخت دریا از شدیدی باد خداوند سخت را فرعون دل خداوند و نماند. باقی مصر سرزمین تمام در ملخ یک حتی و انداخت، آسمان سوی به را خود دست گفت: موسی به خداوند نکرد. رها را اسرائیل پسران و کرد به را خود دست موسی لمس شدنی. تاریکی آید، فرود مصر زمین بر تاریکی و کن، دراز روز سه مدت به مصر سرزمین تمام بر طوفان و ظلمت تاریکی، و کرد، دراز آسمان سوی برنخاست، بسترش از روز سه هیچ کس و ندید، روز سه را خود برادر هیچ کس و آمد. فرود و موسی فرعون و بودند. ساکن که جایی همه در بود نور اسرائیل پسران همه برای اما و گوسفندان اما کنید، عبادت را خود خدای خداوند، و بروید گفت: و فراخواند را هارون قربانی‌های نیز تو بلکه گفت: موسی و برود. شما با شما اموال و بگذارید، بجا را گاوان و داد. خواهیم انجام ما خدای خداوند برای که داد خواهی ما به قربانی‌ها و سوختنی آنها از زیرا گذاشت، نخواهیم باقی آنها از سم یک حتی ما و رفت، خواهد ما با ما احشام

برای را چیزی چه نمی دانیم ما اما گرفت، خواهیم خود خدای خداوند پرستش برای را فرعون دل خداوند اما برسیم. آنجا به که زمانی تا پرستید، خواهیم خود خدای خداوند خودت مواظب برو، من نزد از می گوید: فرعون و کند. رها را آنها نخواست او و کرد سخت مرد. خواهی شوی، دیده من نزد به که روزی هر در زیرا نبینی، مرا روی دیگر که باش دید. نخواهم را رویت دیگر که گفته ای می گوید: موسی

۱۱

شما او این از بعد و آورد، خواهم مصر و فرعون بر ضربه یک هنوز گفت: موسی به خداوند بیرون کلی به را شما بفرستد، چیز همه با را شما او که هنگامی فرستاد. خواهد اینجا از را و نقره ای ظروف همسایه اش از یک هر که بگو مردم گوش به پنهانی پس راند. خواهد به آنها و کرد، عطا مصریان پیش در خود قوم به را لطف خداوند بخواهد. لباس و طلائی و فرعون، پیش در و مصریان، پیش در شد بزرگ بسیار موسی مرد و دادند، قرض ایشان میان به من شب نیمه می فرماید: چنین خداوند گفت: موسی و او. خدمتکاران پیش در نخست زاده از مرد، خواهد مصر سرزمین در نخست زاده ای هر و شد. خواهم داخل مصر تا و است، آسیاب سنگ نزد که کنیزی نخست زاده تا می نشیند، تخت بر که فرعون که خاست، بر خواهد مصر سرزمین سراسر در بزرگ فریادی و چارپایان. همه نخست زاده پسران همه میان در و بود. نخواهد دیگر آن مانند و است نبوده این از پیش آن مانند خداوند که بدانی تا چارپا، تا انسان از کرد، نخواهد غرش خود زبان با سگی هیچ اسرائیل، من سوی به تو خدمتکاران این همه و گذاشت. خواهد اسرائیل و مصریان میان تمایزی چه که تو مردم همه و برو، بیرون تو گویان: کرد، خواهند سجده من به و آمد، خواهند پایین از خشم با موسی اما رفت. خواهم بیرون من چیزها این از بعد و می کنی، رهبری تو

آنکه تا شنید، نخواهد را شما سخن فرعون گفت: موسی به خداوند رفت. بیرون فرعون همه هارون و موسی کنم. برابر چندین مصر سرزمین در را خود معجزات و نشانه‌ها من خداوند اما دادند، انجام فرعون پیش‌روی مصر سرزمین در را شگفتی‌ها و نشانه‌ها این بفرستد. مصر سرزمین از را اسرائیل پسران تا نداد گوش او و کرد، سخت را فرعون قلب

۲۱

ماه‌هاست، آغاز شما برای ماه این گفت: مصر سرزمین در هارون و موسی به خداوند و اسرائیل پسران جماعت تمام به بگو سخن است. سال ماه‌های در شما برای ماه نخستین گوسفندی یک هر بگیرند، پدران خانه‌های اساس بر گوسفندی یک هر ماه، این دهم در بگو: او نباشند، کافی گوسفند برای که طوری به باشند، کم خانه در اما اگر خانه. اساس بر اندازه به کدام هر جان‌ها، تعداد اساس بر گرفت؛ خواهد خودش با را خود نزدیک همسایه شما برای یک‌ساله و نر کامل، گوسفندی شد. خواهد شمرده گوسفند برای خود، برای کافی خود نزد ماه این چهاردهم تا را آن و گرفت. خواهید بزغاله‌ها و بره‌ها از آن بود؛ خواهد خواهند شام هنگام را آن اسرائیل پسران جمعیت جماعت تمام و داشت، خواهید نگه در گذاشت، خواهند سردر بر و در چارچوب دو بر و گرفت خواهند خون از و کشت. آتش با که خورد خواهند شب این در را گوشت آنها و بخورند. را آن آنها در که خانه‌هایی و خام نه نخورید، آن از خورد. خواهند تلخ سبزیجات با را بی خمیر نان و است، شده بریان باقی صبح تا آن از چیزی احشاء. و پاها با سر شده، بریان آتش بر بلکه پخته، آب در نه در بماند باقی صبح تا آن از آنچه اما شکست، نخواهید آن از استخوانی و ماند، نخواهد و پاهایتان، در کفش‌ها و باشد، بسته کمرهایتان بخورید: را آن چنین سوزاند. خواهید آتش این در من و است. خداوند پسح عید این بخورید، شتاب با را آن و دست‌هایتان، در عصاها

تا انسان از مصر، سرزمین در را نخست زاده‌ای هر و کرد خواهیم عبور مصر سرزمین از شب برای خون و خداوند. من گرفت، خواهیم انتقام مصریان خدایان همه از و زد، خواهیم چارپا، شما و دید خواهیم را خون و هستید، آنجا در شما که خانه‌هایی بر بود خواهد نشانه‌ای شما شما بر نابودی برای بلایی بزنم، ضربه مصر سرزمین به که هنگامی و پوشاند، خواهیم را بود. نخواهد

تمام در خداوند برای جشنی عنوان به را آن و بود، خواهد یادبودی شما برای روز این و گرفت. خواهید جشن جاودانی قانونی عنوان به را آن گرفت؛ خواهید جشن خود نسل‌های کسی هر بردارید، خود خانه‌های از را خمیر اول روز از و بخورید، بی خمیر نان روز هفت اول روز و هفتم. روز تا اول روز از شد، خواهد نابود اسرائیل از او جان بخورد، خمیر که در بندگی کار هیچ بود. خواهد مقدس شما برای هفتم روز و شد، خواهد خوانده مقدس انجام شما برای این تنها می‌شود؛ تهیه نفسی هر برای آنچه جز داد، نخواهید انجام آنها از را شما قدرت من روز این در زیرا داشت، خواهید نگه را فرمان این شما و شد. خواهد جاودانی قانونی خود نسل‌های برای را روز این شما و آورد، خواهیم بیرون مصر سرزمین و بیست تا خورد خواهید بی خمیر نان شام، از اول، ماه روز چهاردهمین از کرد خواهید نان که هر شد. نخواهد یافته شما خانه‌های در خمیرمایه روز هفت شام. تا ماه، روز یکمین بومی چه و غریب چه شد، خواهد نابود اسرائیل جماعت از او جان بخورد، خمیرمایه‌دار خواهید بی خمیر نان خود، مسکن هر در اما خورد، نخواهید خمیرمایه‌داری نان هر زمین خورد.

خود برای و بروید گفت: آنها به و فراخواند را اسرائیل پسران بزرگان شورای تمام موسی از دسته‌ای شما کنید. قربانی را پسح عید و بگیریید خویشاوندی‌هایتان اساس بر گوسفندی دو هر بر و در چارچوب بر برده، فرو است در کنار که خونی در را آن و گرفت خواهید زوفا

خانه در از هیچ کس شما و مالید، خواهید است، در کنار که خون از در، چارچوب های طرف را خون و گذشت، خواهد مصریان زدن برای خداوند و صبح. تا رفت نخواهید بیرون خود و گذشت، خواهد در از خداوند و دید، خواهد در چارچوب های دو هر بر و در چارچوب بر قانونی کلمه این و شود. داخل شما خانه های به زدن برای هلاک کننده که گذاشت نخواهد شما به خداوند که شوید زمینی وارد شما اگر دارید. نگه ابد تا پسرانت برای و خود برای را اگر که بود خواهد چنین و دارید. نگه را خدمت این است، گفته سخن چنانکه داد، خواهد عید قربانی این گفت: خواهید آنها به و چیست؟ خدمت این بگویند: شما به شما پسران هنگامی پوشاند، مصر در را اسرائیل پسران خانه های او چنانکه است، خداوند برای پسح پسران و کردند. سجده شده خم مردم و داد. نجات را ما خانه های اما زد، را مصریان که کردند. چنین بود، داده فرمان هارون و موسی به خداوند چنانکه و رفتند اسرائیل

از زد، مصر سرزمین در را نخست زاده ای هر خداوند که شب نیمه در شد واقع و تا و بود، چاه در که اسیری زن نخست زاده تا بود، نشست تخت بر که فرعون نخست زاده و مصریان، همه و او خدمتکاران و برخاست شب در فرعون و چارپایان. همه نخست زاده و نباشد. مرده ای آن در که نبود خانه ای زیرا شد، برپا مصر سرزمین سراسر در بزرگی فریاد من قوم میان از و برخیزید گفت: آنها به و فراخواند شب در را هارون و موسی فرعون کنید، عبادت را خود خدای خداوند و بروید اسرائیل، پسران هم و شما هم بروید، بیرون و دهید. برکت نیز مرا و بروید برداشته را خود گاوان و گوسفندان می گویند. چنان که که گفتند زیرا اندازند، بیرون زمین از را آنها شتاب با تا می آوردند فشار قوم بر مصریان شود، ورزیده خمیرهایشان آنکه از پیش برداشتند، را خود خمیر مردم می میریم. ما همه موسی که همان گونه اسرائیل پسران شانه هایشان. بر بود، شده بسته جامه هایشان در که درخواست لباس و طلا و نقره ظروف مصریان از و کردند عمل بود، داده فرمان آنها به دادند، قرض ایشان به آنها و داد، مصریان پیش در خود مردم به را لطف خداوند و نمودند.

مردان که پیاده نظر هزار صد شش کردند، حرکت سوکوت به رعمسیس از اسرائیل پسران و گاوان و گوسفندان و شدند همراه آنها با بسیار آمیخته‌ای گروه و بنه. و بار جز به بودند، نان‌های پختند؛ بودند، آورده بیرون مصر از که را خمیری آنها و نیز. زیادی بسیار چارپایان بیرون را آنها مصری‌ها چون بود، نشده خمیرمایه زیرا خاکستر، در پخته خمیرمایه بدون بودند. کرده فراهم راه برای خود برای آذوقه‌ای نه و بمانند، نتوانستند و بودند، رانده چهارصد کردند، سکونت کنعان سرزمین در و مصر سرزمین در که اسرائیل پسران سکونت سرزمین از شب در خداوند قدرت تمام سال، سی و چهارصد از پس و بود. سال سی و آن آورد. بیرون مصر سرزمین از را آنها تا است خداوند برای پاسبانی رفت. بیرون مصر باشد. آنها نسل‌های در اسرائیل پسران همه برای تا است خداوند برای پاسبانی این شب، نخواهد آن از بیگانه‌ای هیچ است، پسخ عید قانون این گفت: هارون و موسی به خداوند و کرد، خواهی ختنه را او است، شده خریداری نقره با که کسی یا خدمتکار هر و خورد، خورده خانه یک در خورد. نخواهد آن از مزدور کارگر یا غریبه خورد. خواهد آن از آنگاه نخواهد را آن از استخوانی و برد، نخواهید بیرون به خانه از را گوشت‌ها از و شد، خواهد عید تا بیاید شما نزد غریبه‌ای اگر کرد. خواهند را آن اسرائیل پسران جماعت همه شکست. آن تا آمد خواهد او آنگاه و کنی، ختنه را او مرد هر باید کند، برگزار خداوند برای را پسخ قانون خورد. نخواهد آن از نامختونی هر بود؛ خواهد زمین بومی مانند او و دهد، انجام را چنان اسرائیل پسران و بود. خواهد است، آمده شما به که غریبی و بومی برای یکسان روز آن در و کردند. عمل همان‌گونه بود، داده فرمان هارون و موسی به خداوند که کردند آورد. بیرون آنها قدرت با مصر سرزمین از را اسرائیل پسران خداوند که شد چنین

در را رحمی که را نخست تولیدشده‌ای و نخست‌زاده هر فرمود: و گفت موسی به خداوند من آن از که زیرا کن، تقدیس من برای چارپا، تا انسان از می‌کند، باز اسرائیل پسران میان خانه از مصر، سرزمین از آن در که بیاورید یاد به را روز این گفت: مردم به موسی است. خمیرمایه و آورد، بیرون آنجا از نیرومند دست با را شما خداوند زیرا آمدید، بیرون بردگی که بود خواهد چنین و می‌روید. بیرون نو ماه در شما امروز زیرا شد. نخواهد خورده و جویان و اموریان و جثیان و کنعانیان سرزمین به را تو تو، خدای خداوند، که هنگامی تو به تا خورد سوگند پدرانیت به که سرزمینی کند، وارد فرژیان و جرجاشیان و بیوسیان انجام ماه این در را خدمت این آنگاه است، جاری آن در عسل و شیر که سرزمینی بدهد، نان‌های است. خداوند جشن هفتم روز اما بخورید، بی‌خمیر نان روز شش داد. خواهی تمام در خمیر و شد نخواهد دیده تو نزد خمیرشده نان بخورید، روز هفت را بی‌خمیر خاطر به گفت: خواهی و کرد خواهی اعلام پسرت به روز آن در و بود. نخواهد تو مرزهای برای این و می‌آمدم. بیرون مصر از که هنگامی کرد، را کار این من برای خدا خداوند این، دهان در خداوند قانون تا تو، چشمان پیش یادگاری و بود، خواهد تو دست بر نشانه‌ای تو را قانون این و آورد. بیرون مصر از نیرومند دست به را تو خدا خداوند زیرا باشد، تو دارید. نگه دیگر روز به روزی از فصل‌ها، و زمان‌ها براساس

کند، وارد کنعانیان سرزمین به را تو تو، خدای خداوند چون که بود خواهد چنین و که را نخست‌زاده‌ای هر و داد. خواهد تو به را آن و خورد، سوگند تو پدران به که همان‌گونه از که نخست‌زاده‌ای هر کرد؛ خواهی وقف خداوند به را، نرها همه یعنی می‌گشاید، را رحم را نرها آن شود، حاصل تو برای که چه هر می‌گشاید، را رحم تو چارپایان میان از یا گله‌ها

گوسفندی با باید می‌گشاید، را رحم که الاغی نوزاد هر نمود. خواهی تقدیس خداوند برای پسران از انسانی نخست‌زاده هر کنی. باز خرید را آن باید نکنی، تبادل اگر اما کنی، تبادل او به چیست؟ این بگوید: و بپرسد تو از این‌ها از بعد پسران اگر کنی. باز خرید باید را تو بیرون بندگی، خانه از مصر، سرزمین از نیرومند دست با را ما خداوند که گفت خواهی مصر سرزمین در را نخست‌زاده‌ای هر خداوند زد، سرباز ما فرستادن از فرعون چون آورد. هر من دلیل همین به چارپایان. نخست‌زادگان تا انسان‌ها نخست‌زادگان از کشت، از نخست‌زاده هر و می‌کنم، قربانی خداوند به می‌گشاید را رحم که را نری نخست‌زاده زیرا تو، چشمان پیش ثابت و بود خواهد تو دست بر نشانه‌ای این و می‌خرم. باز را پسرانم آورد. بیرون مصر از نیرومند دست با را تو خداوند

که زیرا نکرد، هدایت فلسطینیان سرزمین راه از را آنها خدا فرستاد، را مردم فرعون چون بازگردند. مصر به و شوند پشیمان جنگ دیدن با مردم مبادا گفت: خدا که چرا بود، نزدیک پسران پنجم نسل در و کرد، هدایت سرخ دریای سوی به بیابان راه از را مردم خدا و برداشت، خود با را یوسف استخوان‌های موسی و آمدند. بیرون مصر سرزمین از اسرائیل خواهد بازدید شما از حتماً خداوند بود: گفته و بود داده سوگند را اسرائیل پسران او زیرا برد. خواهید خود با اینجا از مرا استخوان‌های شما و کرد،

را آنها خدا اما زدند. اردو بیابان کنار ایتم در و کردند کوچ سوکوت از اسرائیل پسران اما آتش. ستون در شب‌ها و دهد، نشان آنها به را راه تا ابر ستون در روزها می‌کرد، رهبری نشد. دور مردم تمام پیش‌روی از شب، در آتش ستون و روز در ابر ستون

مقابل بازگشته، و بگو سخن اسرائیل پسران به فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و اردو دریا بر آنها روی پیش بزنند؛ اردو صفون بعل روبروی دریا، و مجدل بین اردوگاه، سرگردان زمین در اسرائیل پسران این گفت: خواهد خود مردم به فرعون و زد. خواهی او و کرد، خواهم سخت را فرعون دل اما من است. کرده محصور را آنها بیابان زیرا هستند، همه و یافت، خواهم جلال او لشکر تمام در و فرعون در من و کرد، خواهد تعقیب را آنها مصریان پادشاه به و کردند. چنین آنها و هستم، خداوند من که دانست خواهند مصریان کرد، تغییر مردم به نسبت خدمتکارانش و فرعون دل و کرده اند، فرار مردم که شد گزارش بندگی ما به دیگر تا فرستادیم را اسرائیل پسران که کردیم، که بود کاری چه این گفتند: و ششصد و برد. خود با را خود مردم تمام و بست یوغ را خود ارابه های فرعون پس نکنند؟ دل خداوند و گرفت. را آنها همه بر فرماندهان و مصریان، اسبان تمام و برگزیده، ارابه اسرائیل پسران تعقیب به او و کرد سخت را او خدمتکاران و مصر، پادشاه فرعون، کردند تعقیب را آنها مصریان و می رفتند. بیرون بلند دست با اسرائیل پسران اما پرداخت، او لشکر و سواران و فرعون ارابه های و اسبان همه و یافتند، زده اردو دریا کنار در را آنها و اسرائیل پسران و می شد، نزدیک فرعون و بودند. صفون بعل روبروی اردوگاه، مقابل در اما ترسیدند، بسیار و بودند، زده اردو آنان سر پشت مصریان که می بینند کرده، بالا چشم اینکه خاطر به آیا گفتند: موسی به و کردند. فریاد خداوند سوی به اسرائیل پسران این بمیریم؟ بیابان در تا آوردی بیرون را ما نداشت، وجود مصر سرزمین در گورستان هایی ما که نبود سخنی همان این آیا آوردی؟ بیرون مصر از را ما و کردی ما با که بود کاری چه خدمت زیرا کنیم؟ خدمت مصریان به تا کن رها را ما می گفتیم: و گفتیم تو به مصر در بیابان. این در مردن تا است بهتر ما برای مصریان به کردن

برای امروز خداوند که را نجاتی و بایستید دهید، خرج به شجاعت گفت: مردم به موسی را آنها هرگز دیگر دیده اید، امروز را مصریان که همان گونه زیرا ببینید، داد خواهد انجام ما

به خداوند بود. خواهید ساکت شما و جنگید خواهد شما برای خداوند دید. نخواهید عصای تو و کنند. حرکت که بگو بنی اسرائیل به می زنی؟ فریاد من به چرا گفت: موسی به اسرائیل پسران بگذار و بشکاف، را آن و کن دراز دریا بر را خود دست و بردار را خود خواهم سخت را مصریان همه و فرعون دل من اینک و شوند. داخل خشکی بر دریا میان در و او لشکر تمام در و فرعون در من و شد خواهند داخل ایشان دنبال به آنها و کرد خداوند من که دانست خواهند مصریان همه و یافت. خواهم جلال او اسبان در و اراهه ها که خدا فرشته می یابم. جلال او اسب های و اراهه ها در و فرعون در من که هنگامی هستم، نیز ابر ستون و رفت، آنان سر پشت به و برخاست می رفت، بنی اسرائیل اردوگاه پیشاپیش و مصریان اردوگاه میان شد وارد و ایستاد. آنان سر پشت در و برخاست آنان روی پیش از با شب تمام و گذشت، شب و رسید فرا تیرگی و تاریکی و ایستاد، و اسرائیل اردوگاه میان باد با را دریا خداوند و کرد، دراز دریا بر را خود دست موسی نشدند. درآمیختند یکدیگر پسران و شد. شکافته آب و کرد، خشک را دریا و راند، عقب به شب تمام در خشن جنوبی دیواری و راست سمت در دیواری آن آب و خشکی، روی بر شدند دریا میان وارد اسرائیل بود. چپ سمت در

و اراهه ها و فرعون اسبان همه و شدند، وارد آنها دنبال به و کردند تعقیب مصریان و ابر و آتش ستون از خداوند که صبحگاهی پاس در شد واقع و رفتند. دریا میان به سواران محورهای و انداخت، آشفتگی به را مصریان اردوگاه و نگریست مصریان اردوگاه بر بگریزیم، اسرائیل روی پیش از گفتند: مصریان و راند، زور با را آنها و بست را آنها اراهه های دریا بر را خود دست گفت: موسی به خداوند می جنگد. مصریان با آنها برای خداوند زیرا بر را خود دست موسی بیوشاند. سواران و اراهه ها با را مصریان و بازگرد آب تا کن دراز و کردند، فرار آب زیر از مصریان و بازگشت، خود جای به روز هنگام به آب و کرد، دراز دریا تمام و سواران و اراهه ها بود، بازگشته که آب و افکند. دریا میان در را مصریان خداوند

باقی آنها از یکی حتی و پوشاند، بودند، شده دریا وارد آنها دنبال به که را فرعون قوای در دیواری آنها برای آب و رفتند، خشک زمین بر دریا میان از اسرائیل پسران اما نماند. مصریان دست از روز آن در را اسرائیل خداوند و بود. چپ سمت در دیواری و راست سمت که را بزرگی دست اسرائیل دید. دریا ساحل کنار در را مرده مصریان اسرائیل و رهانید، موسی به و خدا به و ترسیدند، خداوند از مردم و دید، داد، انجام مصریان بر خداوند آوردند. ایمان او خدمتکار

۵۱

خداوند برای بیایید گفتند: و سرودند خدا برای را سرود این اسرائیل پسران و موسی آنگاه و یاور است. افکنده دریا به را سوار و اسب است؛ یافته جلال شکوه با او زیرا بسراییم، پدرم خدای داد، خواهم جلال را او و است من خدای این نجاتم، برای شد پناه‌دهنده ام اوست. نام خداوند می‌شکند، هم در را جنگ‌ها خداوند کرد. خواهم سرافراز را او و است فرمانده‌های و برگزیده سواران انداخت، دریا به‌درون را او قدرت و فرعون جنگی ارابه‌های فرو اعماق به سنگ همچون پوشاند، را آنها دریا شدند. بلعیده سرخ دریای در سوم رتبه ای تو، راست دست است؛ یافته جلال قدرت در خداوند، ای تو، راست دست رفتند. هم در را دشمنان خود، شکوه کثرت به و است. شکسته هم در را دشمنان خداوند، تو، خشم روح به واسطه و بلعید. گاه همچون را آنها که فرستادی را خود خشم شکستی، دشمن شدند. منجمد دریا میان در امواج شدند، منجمد دیواری همچون آب‌ها شد، جدا آب پر را خود جان کرد، خواهم تقسیم را غنائم گرفت، خواهم و کرد خواهم تعقیب گفت: روح فرستادی کرد. خواهد حکمرانی من دست کشت، خواهم خود شمشیر با کرد، خواهم میان در تو مانند کیست رفتند. فرو نیرومند آب در سرب چون پوشاند، را آنها دریا را، خود

عظمت‌ها، در شگفت‌انگیز مقدسین، در یافته جلال تو؟ مانند کیست خداوند؟ ای خدایان، قوم این عدالت با تو بلعید. را آنها زمین کردی، دراز را خود راست دست معجزات. کننده مقدست منزلگاه سوی به را آنان قدرتت با و کردی، راهنمایی بخشیدی رهایی که را خود فرا را فلسطین ساکنان زایمان دردهای شدند، خشمگین و شنیدند ملت‌ها دادی. تسلی ساکنان همه گرفت، فرا را آنها لرزه موآبیان، حاکمان و شتافتند، ادم رهبران آنگاه گرفت. تو قوم تا شوند، سنگ تو بازوی بزرگی به بیفتد، آنها بر ترس و لرزش شدند. نوب کنعان میراث کوه در کرده، وارد را آنها بگذرد. آوردی بدست که تو قوم این تا خداوند، ای بگذرد، ای مقدس، پناهگاه در خداوند، ای کردی، برپا تو که خود آماده سکونتگاه در بکارشان، خود و ابد تا می‌کند، سلطنت همیشه برای خداوند کردند. آماده را آن تو دست‌های که خداوند، دریا آب خداوند و شد، وارد دریا به سواران و ارابه‌ها با فرعون اسب که زیرا آن. از فراتر رفتند. خشکی بر دریا میان از اسرائیل پسران اما آورد، آنها بر را

و دفاها با زنان همه و گرفت، خود دست در را دفاها، خواهر پیامبرزن، مریم اما خداوند برای بیاید گفت: و کرد آغاز آنها پیشاپیش مریم رفتند. بیرون او دنبال به رقص‌ها پسران موسی افکند. دریا به را سوار و اسب است؛ یافته جلال شکوه با زیرا بسراییم، بیابان در روز سه و آورد، شور بیابان به را آنها و برد بیرون سرخ دریای از را اسرائیل تلخ زیرا بنوشند، مرّه از نتوانستند و مرّه، به آمدند بنوشند. که نمی‌یافتند آب و می‌رفتند گفتند: و کردند غرولند موسی بر مردم و نامید. تلخی را مکان آن نام خاطر همین به بود، را آن و داد، نشان او به چوبی خداوند و کرد، فریاد خداوند سوی به موسی بنوشیم؟ چه را او آنجا و داد، قرار او برای را داورها و احکام آنجا شد. شیرین آب و انداخت، آب در در که را آنچه و دهی فرا گوش دقت به خود، خدای خداوند، آواز به اگر گفت: و آزمود. نگه را او احکام همه و دهی فرا گوش او فرمان‌های به و دهی، انجام است پسندیده او نظر خداوند، من زیرا آورد، نخواهم تو بر آوردم، مصریان بر که را بیماری‌هایی از هیچ‌یک داری،

تنه هفتاد و آب چشمه دوازده آنجا در و آمدند ایلیم به و هستم. تو شفا دهنده تو، خدای
زدند. اردو آبها کنار در آنجا و بود، خرما درخت

۶۱

و ایلیم بین که آمدند سین بیابان به بنی اسرائیل جماعت تمام و کردند کوچ ایلیم از آنها
بود. مصر سرزمین از آنها آمدن بیرون از پس دوم ماه پانزدهم روز در این دارد. قرار سینا
به اسرائیل پسران و کردند. زمزمه هارون و موسی ضد بر اسرائیل پسران جماعت تمام
دیگهای بر که هنگامی می شدیم، کشته مصر سرزمین در خداوند توسط کاش گفتند: آنها
بیرون بیابان این به را ما شما زیرا می خوردیم، سیری تا را نانها و می نشستیم گوشت
برای من اینک گفت: موسی به خداوند بکشید. گرسنگی در را جماعت این تمام تا آورید
جمع را روز آن سهم روز هر و رفت خواهند بیرون مردم و می کنم، باران آسمان از نان شما
ششم روز در و نه. یا کرد خواهند عمل من قانون به آیا که بیازمایم را آنها تا کرد، خواهند
روز به روز آنچه برابر دو آن و کرد، خواهند آماده بیاورند را آنچه که بود خواهد چنین
شامگاه گفتند: اسرائیل پسران جماعت تمام به هارون و موسی و بود. خواهد می کنند جمع
جلال صبح و است، آورده بیرون مصر سرزمین از را شما خداوند که دانست خواهید
علیه که هستیم چه ما اما می شنود، خدا علیه را شما غرغر او زیرا دید، خواهید را خداوند
و بخورید، تا می دهد شما به گوشت شامگاهان خداوند گفت: موسی و می کنید؟ غرغر ما
غرغر ما ضد بر که است شنیده را شما غرغر خداوند زیرا شوید، سیر تا نان صبحها
خداست. ضد بر بلکه نیست، ما ضد بر شما غرغر هستیم؟ چه ما اما می کنید.

نزدیک خدا حضور به که بگو اسرائیل پسران جماعت تمام به گفت: هارون به موسی

پسران جماعت تمام به هارون که هنگامی است. شنیده را شما غرغر او زیرا شوند، و شد. ظاهر ابر در خداوند جلال و برگشتند، بیابان سوی به آنها می‌گفت، سخن اسرائیل و بگو سخن آنها به شنیده‌ام، را اسرائیل پسران غرغر من فرمود: و گفت موسی به خداوند دانست خواهید و شد، خواهید سیر نان از صبح در و خورد خواهید گوشت شام در بگو: پوشانند، را اردوگاه و آمدند بالا بلدرچین‌ها و شد شام هستم. شما خدای خداوند، من که روی بر اینک و افتاد. اتفاق این می‌شد، برطرف اردوگاه اطراف از شبنم که هنگامی صبح دیدند را آن اسرائیل پسران زمین. بر یخ مانند سفید، گشنیز دانه مانند نازک چیزی بیابان این گفت: آنها به موسی اما بود. چه نمی‌دانستند زیرا چیست؟ این گفتند: یکدیگر به و فرمان خداوند که کلامی است این است. داده خوردن برای شما به خداوند که است نانی هر شما، افراد تعداد به کند، جمع نفر هر برای هومر یک اندازه به آن از کس هر است: داده برخی و زیاد برخی و کردند چنین اسرائیل پسران کنید. جمع خود همخیمه‌های برای کس که آن و نداشت، افزونی داشت زیاد که آن گرفتند، اندازه هومر با وقتی و کردند. جمع کم آنها به موسی بودند. کرده جمع خود نیاز اندازه به کس هر نداشت؛ کمبودی داشت کم بگذار. باقی صبح تا را آن از چیزی نباید هیچ کس گفت:

آن در کرم‌ها و گذاشتند، باقی صبح تا را آن از برخی بلکه نکردند، گوش موسی به و کس هر می‌کردند، جمع صبح هر را آن و شد. خشمگین آنها بر موسی و گنبدید، و جوشیدند اتفاق ششم روز در می‌شد. نوب می‌شد، گرم خورشید که هنگامی اما خود، مقرر اندازه به سران همه و یک، هر برای هومر دو کردند، جمع برابر دو را ضروری چیزهای که افتاد سخنی همان این آیا گفت: آنها به موسی دادند. گزارش موسی به و شدند وارد جماعت هرچه است. خداوند برای مقدس آرامش سبت، فردا است؟ فرموده خداوند که نیست برای را مازادی هر و بجوشانید بجوشانید، می‌خواهید هرچه و بپزید بپزید، می‌خواهید داده فرمان آنها به موسی چنان که داشتند، نگر صبح تا را آن و دارید. نگر انبار در صبح

سبت امروز زیرا بخورید، امروز گفت: موسی شد. پیدا آن در کرمی نه و گندید نه و بود، سبت هفتم روز اما کرد، خواهید جمع روز شش شد. نخواهد یافت دشت در است؛ خداوند و کنند، جمع تا کوشیدند مردم از برخی هفتم، روز در اما بود. نخواهد آن در زیرا است، گوش من قانون و من فرمان‌های به نمی‌خواهید کی تا گفت: موسی به خداوند نیافتند. روز در او خاطر همین به است، داده شما به را سبت روز این خداوند زیرا ببینید، کنید؟ روز در هیچ‌کس بنشینید، خود خانه‌های در کس هر است، داده شما به را روز دو نان ششم اسرائیل پسران و کردند. استراحت هفتم روز در مردم و نرود. بیرون خود مکان از هفتم عسل با کیک چون آن طعم و بود، سفید گشنیز دانه چون آن و من. را آن نام نامیدند، را آن کنید پر را من از غمر یک است: داده فرمان خداوند که است سخنی این گفت: موسی بود. آنگاه ببینند، خوردید بیابان در شما که را نانی تا نمایید، ذخیره آینده‌تان نسل‌های برای و طلایی کوزه یک گفت: هارون به موسی و آورد. بیرون مصر سرزمین از را شما خداوند که شما نسل‌های برای تا بگذار خدا حضور در را آن و کن من گهور یک از پر را آن و بگیر برابر در را آن هارون داد، فرمان موسی به خداوند که شیوه‌ای همان به شود. نگهداری سرزمین به تا خوردند، من سال چهل اسرائیل پسران اما گذاشت. نگهداری برای شهادت از دهم یک گومور شدند. وارد فینیقیه از بخشی به تا خوردند من آنان رسیدند؛ مسکونی بود. پیمان سه

۷۱

خداوند فرمان به خود، اردوگاه‌های اساس بر سین بیابان از اسرائیل پسران جماعت تمام و موسی به مردم و بنوشند. تا نبود قوم برای آبی اما زدند، اردو رفیدیم در و کردند کوچ شکایت من به چرا گفت: آنها به موسی و بنوشیم. تا بده آب ما به گفتند: و کردند شکایت

آنجا در مردم و شدند، آب تشنه آنجا در مردم می‌کنید؟ آزمایش را خداوند چرا و می‌کنید تا آوردی بیرون مصر از را ما چرا کردی؟ را کار این چرا گفتند: و کردند غرولند موسی نزد و کرد فریاد خداوند به سوی موسی بکشی؟ تشنگی از را احشامان و فرزندانمان و ما خداوند و کرد. خواهند سنگسار مرا و مانده کمی هنوز مردم؟ این با کرد خواهم چه گفت: با که را عصایی و بگیر، قوم بزرگان از خودت برای و برو، قوم این از پیش گفت: موسی به در صخره بر تو از پیش آنجا من این برو. و بگیر خود دست در زدی، را رودخانه آن مردم و آمد خواهد بیرون آن از آب و زد خواهی را صخره تو و ایستاده‌ام، حوریب را مکان آن نام او و کرد. اسرائیل پسران پیشگاه در چنین موسی و نوشید. خواهند خداوند، آزمودن به خاطر و اسرائیل، پسران سرزنش به خاطر نامید، سرزنش و آزمایش نه؟ یا هست، ما میان در خداوند آیا گفتند،

مردان خودت برای گفت: یسوع به موسی جنگید. رفیدیم در اسرائیل با و آمد عمالیق تپه قلّه بر من اینک پرداز. نبرد به عمالیق با رفته، بیرون فردا و کن انتخاب توانمند او به موسی که همان طور یوشع و بود. خواهد من دست در خدا عصای و ایستاد خواهم و هارون و موسی و نمود، صف‌آرایی عمالیق برابر در رفته بیرون و کرد، عمل بود گفته برمی‌افراشت، را خود دست‌های موسی هرگاه که بود چنین و رفتند. بالا تپه قلّه بر حور می‌شد. پیروز عمالیق می‌آورد، فرود را خود دست‌های هرگاه و می‌شد، پیروز اسرائیل و نشست، آن بر او و گذاشتند، او زیر را آن گرفته، سنگی و بودند، سنگین موسی دست‌های و طرف، آن از یکی و طرف این از یکی داشتند، نگه را او دست‌های هور و هارون با را او مردم تمام و عمالیق یوشع و ماندند. استوار خورشید غروب تا موسی دست‌های گوش به و بنویس کتاب در یادگار برای را این گفت: موسی به خداوند داد. شکست شمشیر موسی و کرد. خواهم محو آسمان زیر از کلی به را عمالیق یادگار که برسان یوشع دست با خداوند زیرا نامید. من پناهگاه خداوند را آن نام و ساخت خداوند برای قربانگاهی

۸۱

خود قوم برای خداوند که را آنچه همه شنید موسی، پدرشوه و مدیان کاهن یتون، موسی، پدرشوه پترو، آورد. بیرون مصر از را اسرائیل خداوند زیرا داد، انجام اسرائیل بود، گرشوم آنها از یکی نام او، پسر دو و گرفت. او رهایی از پس را موسی همسر صفورا، یاور پدرم خدای زیرا گفته: بود، الیعزر دومی نام و بیگانه، سرزمین در بودم غریب گفته: سوی به او زن و پسران و موسی، پدرشوه پترو، و رهانید. فرعون دست از مرا و بود من گزارش موسی به بود. زده اردو خدا کوه بر او که جایی به رفتند، بیرون بیابان به موسی او با پسر دو و همسرت و می‌آید تو به سوی یوتور، تو، پدرشوه اینک گفتند: و شد داده و بوسید، را او کرد، تعظیم او به رفت، بیرون پدرشوهش با ملاقات برای موسی هستند. همه پدرخوانده‌اش به موسی و آورد. خیمه داخل به را آنها و کردند، احوالپرسی یکدیگر با را رنجی همه و بود، کرده اسرائیل به خاطر مصریان همه و فرعون به خداوند که را آنچه مصریان دست از و فرعون دست از را آنها خداوند اینکه و بود، رفته آنها بر راه در که شد، شگفت‌زده بود کرده آنها به خداوند که خوبی‌هایی همه از یترون بازگفت. بود، رهانیده خداوند گفت: یترون و بود. رهانیده فرعون دست از و مصریان دست از را آنها زیرا که دانستم اکنون رهانید. فرعون دست از و مصریان دست از را آنها که زیرا است، متبارک یترون، کردند. حمله ایشان به آنها که خاطر این به است، بزرگ‌تر خدایان همه از خداوند همه و هارون و گرفت، خدا برای قربانی‌ها و سوختنی قربانی‌های موسی، پدرشوه بخورند. نان خدا حضور در موسی پدرشوه با تا آمدند اسرائیل بزرگان

تا صبح از موسی نزد مردم همه و کند، داوری را مردم تا نشست موسی بعد، روز از پس و که چیست این می‌گوید: می‌کند، مردم به آنچه همه دیدن با یتروس و بودند. ایستاده شام تو نزد شام تا صبح از مردم همه اما می‌نشینی، تنها تو چرا می‌کنی؟ مردم به تو خدا جانب از داوری تا می‌آیند من نزد مردم گفت: خود خسر به موسی و ایستاده‌اند؟ یک هر مورد در من بیایند، من نزد و آید پیش اختلافی آنها میان هرگاه زیرا بجویند. او به موسی پدرشوهر می‌آموزانم. آنها به را او شریعت و خدا احکام و می‌کنم قضاوت و شد، خواهی نابود بی‌صبرانه به‌طور تو نمی‌دهی. انجام درست را کار این تو گفت: قادر تنهایی به تو است، سنگین تو برای کار این هستند. تو با که مردمی این تمام همچنین و داد، خواهم مشورت تو به و بشنو، مرا سخن پس اکنون بود. نخواهی آن دادن انجام به و ببر. خدا نزد را آنها سخنان و باش، خدا برابر در قوم برای تو بود. خواهد تو با خدا به بروند آنها در باید که راه‌هایی و داد، خواهی گواهی آنها به را او قانون و خدا احکام تمام میان از خودت برای تو و دهند. انجام باید که کارهایی و داد، خواهی نشان آنها عنوان به را آنان و برگزین، تکبر از متنفر و عادل خداترس، توانمند، مردانی مردم، را مردم زمان هر در آنان و بگمار. ایشان بر ده‌گان و پنجاه‌گان صدگان، هزارگان، فرماندهان را کوچک مسائل خودشان و آورد، خواهند تو نزد را سنگین مسائل اما کرد، خواهند داوری کار این اگر کرد. خواهند کمک تو به و کرد خواهند سبک تو از را بار و کرد، خواهند داوری این همه و بایستی، که بود خواهی قادر تو و کرد، خواهد تقویت را تو خدا دهی، انجام را و داد گوش پدرشوهرش صدای به موسی گشت. خواهند باز خود مکان به صلح با مردم برگزید اسرائیل تمام میان از را توانمندی مردان موسی و داد. انجام بود گفته او به هرچه هر در آنها و ساخت. ده‌گان و پنجاه‌گان صدگان، هزارگان، فرماندهان خود قوم بر را آنان و مسئله هر و می‌آوردند، موسی نزد را سنگین مسئله هر اما می‌کردند، داوری را مردم زمان سرزمین به او و کرد مرخص را خود پدرشوهر موسی می‌کردند. داوری خودشان را سبک

آمدند. سینا بیابان به روز، همین در مصر، سرزمین از اسرائیل پسران خروج از سوم ماه در زد. اردو کوه مقابل در آنجا اسرائیل و آمدند، سینا بیابان به و کوچیدند رافیدین از آنها و خاندان به را سخنان این گفت: و فراخواند کوه از او خدا و رفت، بالا خدا کوه به موسی با که دیده‌اید خودتان کرد. خواهی اعلام اسرائیل پسران به و گفت خواهی یعقوب و آوردم. خود به سوی و برداشتم عقاب بال‌های بر همچون را شما و کردم، چه مصریان همه میان از ویژه قومی من برای دارید، نگه مرا عهد و دهید گوش من صدای به اگر اکنون و کاهنی پادشاهی یک من برای اما شما است. من آن از زمین تمام زیرا بود، خواهید ملت‌ها و آمد موسی گفت. خواهی اسرائیل پسران به را سخنان این بود، خواهید مقدس ملتی پیش بود داده فرمان ایشان به خدا که را سخنانی این همه و فراخواند، را قوم بزرگان است، فرموده خدا آنچه هر گفتند: و دادند پاسخ یکدلی با قوم تمام اما گذاشت. ایشان به خداوند کرد. عرضه خدا نزد را سخنان این موسی و شنید. خواهیم و داد خواهیم انجام و بشنوند تو با مرا سخنان مردم تا می‌آیم، تو سوی به ابر ستون در من اینک گفت: موسی خداوند داد. گزارش خداوند به را مردم سخنان موسی و بیاورند. ایمان تو به همیشه برای بگذار و کن، پاک فردا و امروز را آنها و بده، هشدار مردم به و برو پایین گفت: موسی به کوه بر خداوند سوم روز در زیرا سوم، روز برای باشند آماده و بشویند، را خود لباس‌های خواهی و کرد خواهی جدا آن دور را مردم و آمد. خواهد فرود قوم تمام پیشگاه در سینا، کسی هر نکنید، لمس را آن از چیزی و نروید بالا کوه به که باشید خودتان مواظب گفت: سنگ‌ها با زیرا کرد، نخواهد لمس را او دست مرد. خواهد مرگ به کند، لمس را کوه که

نخواهد زنده انسان، چه و حیوان چه شد. خواهد تیرباران تیر با یا شد خواهد سنگسار رفت. خواهند بالا کوه بر آنها شود، دور کوه از ابر و شیپورها و صداها که هنگامی ماند.

و شستند. را خود لباس‌های آنان و کرد، تقدیس را آنها و آمد فرود مردم نزد کوه از موسی سپیده‌دم، هنگام سوم، روز در نشوید. نزدیک زن به روز سه باشید، آماده گفت: مردم به شدت به شیپور صدای گرفت، قرار سینا کوه بر تاریک ابری و شدند پدیدار برق‌ها و صداها اردوگاه از را مردم موسی و ترسیدند. بودند اردوگاه در که مردمی همه و طنین انداخت، زیرا می‌کرد، دود تمام سینا کوه ایستادند. کوه دامنه در آنها و خدا، ملاقات به آورد بیرون بسیار مردم تمام و می‌رفت، بالا کوره دود مانند دود و بود، آمده فرود آن بر آتش در خدا و گفت، سخن موسی می‌شدند. قوی‌تر بسیار پیش‌رونده شیپور صداها می‌شدند. حیران را موسی خداوند و آمد، فرود کوه قلّه بر سینا، کوه بر خداوند داد. پاسخ او به صدا با خدا هشدار مردم به و برو پایین گفت: موسی به خدا و رفت. بالا موسی و خواند، کوه قلّه بر به که کاهنانی و بیفتند. آنها از انبوهی که مبادا ببینند، تا نشوند نزدیک خدا به هرگز که بده کند. نابود را آنان خداوند که مبادا شوند، تقدیس باید می‌شوند نزدیک خدا خداوند

ما به تو زیرا روند، بالا سینا کوه به که بود نخواهند قادر مردم گفت: خدا به موسی و برو، گفت: او به خداوند نما. تقدیس را آن و کن جدا را کوه گفته‌ای: و داده‌ای شهادت مجبور را خود نباید مردم و کاهنان اما بیایید، بالا هم با هارون و تو سپس و برو، پایین به سوی آمد پایین موسی کند. نابود را آنها خداوند مبادا بروند، بالا خدا سوی به که کنند گفت. آنها به و مردم

از را تو که هستم تو خدای خداوند، من گفت و کرد بیان را سخنان این همه خداوند و بود. نخواهند تو برای من جز دیگری خدایان آوردم. بیرون بندگی خانه از مصر، سرزمین در آنچه و بالاست، آسمان در که چیزی هیچ شبیه نه و ساخت، نخواهی بتی خود برای نه و کرد نخواهی سجده آنها به تو است. زمین زیر آب‌های در آنچه و است، پایین زمین را پدران گناهان که غیور خدایی هستم، تو خدای یهوه، من زیرا کرد، خواهی خدمت را آنها رحمت و می‌دهم، جزا دارند، نفرت من از که کسانی به چهارم و سوم نسل تا فرزندان بر نام می‌دارند. نگه مرا فرمان‌های و می‌دارند دوست مرا که آنان از نسل هزاران به می‌کنم را او نام که را کسی تو، خدای خداوند، زیرا برد، نخواهی باطل به را خود خدای خداوند، کنی. مقدس را آن تا بیاور یاد به را سبت روز شمرد. نخواهد بی‌گناه برد، کار به باطل به خداوند سبت‌های هفتم، روز در اما بده. انجام را خود کارهای تمام و کن کار روز شش و بندهات نه دخترت، نه و پسرت نه و تو نه کرد، نخواهی آن در کاری هیچ توست، خدای تو میان در که غریبی نه و چارپایت هیچ نه و باربرت حیوان نه و گاوت نه کنیزت، نه در که چیزهایی همه و دریا و زمین و آسمان خداوند روز، شش در زیرا است. ساکن و داد برکت را هفتم روز خداوند خاطر همین به آر امید. هفتم روز در و آفرید، را آنهاست سرزمین در تا و باشد نیکو برایت تا بدار، گرامی را خود مادر و پدر کرد. تقدیس را آن دزدی نکن. زنا باشی. داشته دراز عمر می‌دهد، تو به تو، خدای خداوند، که نیکویی زن آرزوی داد. نخواهی همسایه‌ات علیه بر دروغ شهادت نکنی. قتل تو کرد. نخواهی نه او، زمین نه کرد، نخواهی را همسایه‌ات خانه آرزوی کرد، نخواهی را همسایه‌ات آن از آنچه هر نه او، چهارپای هیچ نه او، باربر حیوان نه او، گاو نه او، کنیز نه او، خدمتکار است. همسایه‌ات

همه اما دیدند، را دودکننده کوه و را شیپور صدای و را مشعل‌ها و را صدا مردم همه و سخن ما با خدا و بگو سخن ما با تو گفتند: موسی به و ایستادند. دور از ترسیده، مردم

خاطر به خدا زیرا دهید، خرج به شجاعت گفت: آنها به موسی و بمیریم. مبادا نگوید، دور از مردم نکنید. گناه تا باشد، شما در او ترس تا است، آمده شما نزد شما آزمایش گفت: موسی به خداوند شد. داخل بود، آن در خدا که تاریکی به موسی اما بودند، ایستاده شما کرد: خواهی اعلام اسرائیل پسران به و گفت خواهی یعقوب خاندان به را سخنان این خدایان و نسازید، نقره‌ای خدایان خودتان برای گفته‌ام. سخن شما با آسمان از که دیده‌اید قربانی‌های آن بر و بسازید، من برای خاک از قربانگاهی نسازید. خودتان برای طلایی هر در را خود گوساله‌های و گوسفندان، و خود، سلامتی قربانی‌های و خود، سوختنی برکت را تو و آمد خواهیم تو نزد من و کنید، قربانی کنم، مقرر آنجا در مرا نام که مکانی زیرا نسا، تراشیده سنگ‌های از را آن بسازی، من برای سنگ از قربانگاهی اگر داد. خواهیم رفت، نخواهی بالا پله‌ها با من قربانگاه بر شده‌اند. آلوده و افکنده‌ای آنها بر را خود شمشیر نکنی. آشکار آن بر را برهنگی ات تا

۱۲

بخری، عبرانی خدمتکار اگر گذاشت. خواهی ایشان پیش تو که هستند احکامی این‌ها و اگر رفت. خواهد هزینه بدون و آزاد هفتم سال در اما کرد، خواهد خدمت تو به سال شش زن شود، وارد او با زنی اگر رفت، خواهد بیرون نیز تنهایی به شود، وارد تنهایی به او دخترانی یا پسران وی برای او و بدهد زنی او به ارباب اگر رفت. خواهد بیرون نیز او اما اگر رفت. خواهد بیرون تنها او اما بود، خواهند او ارباب آن از فرزندان و زن بزاید، نخواهم آزاد داشته‌ام، دوست را فرزندانم و زن و مرا ارباب بگوید، پاسخ در خدمتکار خواهد آستانه بر در، نزد را او آنگاه و آورد، خواهد خدا پیشگاه به را او او، ارباب رفت، خدمت او به ابد تا او و کرد، خواهد سوراخ سوراخگر با را او گوش او ارباب و آورد،

به اگر شد. نخواهد رها کنیزان مانند او بفروشد، خدمتکار عنوان به را خود دختر کسی اگر حق اما کرد، خواهد بازخرید را او نباشد، خوشایند بود کرده موافقت او با که خود ارباب را او اگر است. کرده شکنی پیمان او مورد در که زیرا ندارد، بیگانه ملت به را او فروختن خود برای دیگری زن اگر کند. رفتار او با دختران حقوق طبق باید کند، نامزد خود پسر به چیز سه این اگر اما کرد. نخواهد محروم را او همبستری و لباس و ضروری چیزهای بگیرد، او و بزند را کسی کسی، اگر شد. خواهد آزاد نقره پرداخت بدون او نهد، انجام او برای را تسلیم او دست‌های به را او خدا بلکه به میل، نه آن که اما شود. کشته مرگ به باید بمیرد، همسایه‌اش به کسی اگر گریخت. خواهد آنجا به قاتل که داد خواهم مکانی تو به کرد، تا بگیر من قربانگاه از را او ببرد، پناه من قربانگاه به و بکشد حيله با را او تا کند حمله یا پدر به آن که شود. سپرده مرگ به باید بزند، را خود مادر یا پدر که کسی شود. کشته با و بدزد را اسرائیل پسران از یکی کسی اگر مرد. خواهد مرگ به بگوید، بد خود مادر توهین مرد دو اگر شود. کشته مرگ به شود، ثابت او در امر این و بفروشد را او، بر ستم مرد اگر بخوابد، بستر بر بلکه نمیرد، او و بزنند، مشمت یا سنگ با را همسایه و کنند او بیکاری باید اینکه جز بود، خواهد بی‌گناه ضارب برود، راه بیرون به عصا بر و برخاسته او و بزند چوب با را خود کنیز یا خود خدمتکار کسی اگر را. درمانی هزینه‌های و پردازد را بماند، زنده روز دو یا یک او اگر شد. خواهد گرفته انتقام عدالت به بمیرد، او دست‌های زیر حامله که را زنی و بجنگند هم با مرد دو اگر است. او مال نقره زیرا شود، مجازات نباید شد، خواهد پرداخت جریمه‌ای آید، بیرون نگرفته شکل هنوز که او فرزند و بزنند، است شکل‌یافته اگر اما کرد. خواهد پرداخت ارزیابی با و کند، تعیین زن شوهر که همان‌طور دست دندان، به جای دندان چشم، به جای چشم داد. خواهد جان به جای را جان باشد، به جای کبودی زخم، به جای زخم سوختگی، به جای سوختگی پا. به جای پا دست، به جای

باید کند، کور را او و بزند خود کنیز چشم به یا خود خدمتکار چشم به کسی اگر کبودی. را آنها بکند، را خود کنیز دندان یا خدمتکار دندان اگر اما چشمشان. جای به کند آزاد را آنها نر گاو آن بمیرد، و بزند شاخ را زنی یا مرد نری گاو اگر کرد. خواهد آزاد دندانشان جای به بی‌گناه نر گاو صاحب اما شد، نخواهد خورده او گوشت و شد، خواهد سنگسار سنگها با صاحب به و باشد بوده شاخ‌زننده سوم روز از پیش و دیروز از پیش نر گاو اگر بود. خواهد نر گاو آن بکشد، را زنی یا مرد اما باشد، نکرده نابود را آن او و باشند داده شهادت او تحمیل او بر فدیهای اما اگر رسید خواهد قتل به نیز او صاحب و شد خواهد سنگسار دختری یا پسر اگر داد. خواهد کنند، تحمیل او بر که اندازه هر به را خود جان فدی شود، سی بزند، شاخ را کنیز یا خدمتکار نر گاو اگر کنند. رفتار او با حکم این طبق بزند، شاخ را باز چاله‌ای کسی اگر شد. خواهد سنگسار نر گاو و داد، خواهد آنها ارباب به نقره درهم دو باید چاه صاحب بیفتد، آنجا در الاغی یا گوساله و نپوشاند، را آن و بکند چاله‌ای یا کند نر گاو اگر بود. خواهد او آن از مرده اما داد، خواهد آنها صاحب به نقره بپردازد، غرامت را آن نقره و فروخت خواهند را زنده نر گاو بمیرد، و بزند شاخ با را همسایه نر گاو کسی، نر گاو که شود شناخته اگر کرد. خواهند تقسیم نیز را مرده نر گاو و کرد، خواهند تقسیم شده داده شهادت او صاحب به و سوم، روز از پیش و دیروز پیش از است زنده شاخ از مرده گاو اما پرداخت، خواهد نر گاو جای به نر گاو باشد، نکرده نابود را آن او و باشد، بود. خواهد او آن

آن به جای گوساله پنج بفروشد، یا بکشد را آن و بدزد گوسفندی یا گوساله کسی اگر گوسفند. آن به جای گوسفند چهار و بپردازد، گوساله

اگر نمی‌شود. محسوب قتل این بمیرد، خورده کتک و شود یافت نقب‌زنی حین در دزد اگر باید باشد، نداشته چیزی اگر اما شود، کشته باید و است مقصر کند، طلوع او بر خورشید او دست در زنده گوسفند، تا الاغ از دزدیده‌شده، چیز اگر شود. فروخته دزدی جای به حیوان و بچراند را تاکستانی یا مزرعه کسی اگر پردازد. باید را آن برابر دو شود، یافت پردازد، محصولش طبق بر خود مزرعه از باید بچراند، را دیگری مزرعه تا کند رها را خود محصولات بهترین و خود مزرعه محصولات بهترین باید بچراند، را مزرعه تمام اگر و یا خرمن‌ها و بیابد را خارها است رفته بیرون که آتشی اگر پردازد. را خود تاکستان پردازد. غرامت باید است افروخته را آتش که کسی بسوزاند، را دشت یا غله خوشه‌های

دزدیده شخص آن خانه از و کند، نگهداری تا بدهد اشیایی یا نقره همسایه‌اش به کسی اگر به خانه صاحب نشود، یافت دزد اگر پردازد. باید برابر دو شود، یافت دزد اگر شود، بدی همسایه‌اش امانت تمام به نسبت او که خورد خواهد سوگند و آمد خواهد خدا پیشگاه و لباس و گوسفند و باربر حیوان و گوساله درباره بیان‌شده، تخلف هر طبق است. نکرده به که آن و آمد، خواهد خدا پیش دو هر داوری باشد، که چه هر شده، ادعا نابودی هر همسایه‌اش به کسی اگر پرداخت. خواهد همسایه به دوبرابر شود، محکوم خدا واسطه یا شود شکسته آن و کند، نگهداری تا بدهد دامی هر یا گوسفندی یا گوساله‌ای یا چارپایی مورد در او که بود خواهد دو هر میان خدا سوگند ندانست، هیچ‌کس و شود، اسیر یا بمیرد خواهد آن صاحب ترتیب بدین و است، نکرده خیانت وجه هیچ به همسایه‌اش امانت صاحبش به شود، دزدیده او از اگر داشت. نخواهد پرداخت به نیازی او و پذیرفت نخواهد و برد خواهد شکار محل به را او شود، کشته درندگان توسط اگر پرداخت. خواهد شود، اسیر یا بمیرد یا شود شکسته آن و بخواهد چیزی همسایه‌اش از کسی اگر پرداخت. اگر اما کرد، نخواهد پرداخت باشد، او با ارباب اگر کند. جبران باید نباشد، او با صاحب و شد. خواهد محسوب او مزد جای به باشد، اجیری کارگر

مهریه پرداخت با او باید بخوابد، او با و دهد فریب را نشده نامزد دوشیزه‌ای کسی اگر زنی به او به را دخترش نخواهد و کند رد کردن رد با او پدر اگر درآورد. خود برای زنی به را جادوگران است. باکره دختران مهریه که اندازه‌ای به پرداخت خواهد پدر به نقره بدهد، به که کسی کشت. خواهید مرگ به را او بخوابد، حیوانی با که کسی هر ندارید. نگه زنده تنهایی. به خداوند به مگر شد، خواهد نابود مرگ به کند، قربانی خدایان

سرزمین در غریبان شما زیرا نمود، نخواهید ستم را او و کرد نخواهید بد رفتاری غریب با و کنید بد رفتاری آنها با شرارت با اگر کرد. نخواهید آزار را یتیمی و بیوه‌زن هیچ بودید. مصر خشم با و شنید. خواهم را آنها صدای به یقین برآورند، فریاد من نزد زنان فریاد آنها و شما فرزندان و بیوه شما زنان و کشت خواهم شمشیر با را شما و شد خواهم خشمگین بر و نده قرار فشار تحت را او دهی، وام خود فقیر برادر به نقره‌ای اگر شد. خواهند یتیم را آن خورشید غروب از پیش بگیری، گرو به را همسایه‌ات جامه اگر نکن. تحمیل بهره او خواهد چه در اوست، برهنگی جامه این تنها اوست، پوشش این زیرا داد. خواهی باز او به خدایان هستم. مهربان من زیرا شنید، خواهم را او کند، فریاد من به سوی اگر پس خوابید؟ چرخشت و خرمنگاه نوبرهای گفت. خواهی بد را خود قوم حاکم و گفت خواهی بد را داد. خواهی من به را خود پسران نخست‌زادگان انداخت، خواهی تاخیر را خود انگور مادرش زیر روز هفت باربرت، حیوان و گوسفندت و گوساله‌ات با کرد خواهی چنین من برای مقدسی مردان شما و داد. خواهی باز من به را آن هشتم روز در اما بود، خواهد بیندازید. سگ به را آن نخورید، را درنده‌خورده گوشت و بود، خواهید

اکثریت با شوی. ناعادل شاهد که نکن موافقت ناعادل با و نپذیر، را باطل سخنان شنیدن داوری و شوی منحرف بیشتران با تا شد نخواهی همراه جمعیت با و بود، نخواهی بدی در او باربر حیوان یا دشمن گاو با اگر کرد. نخواهی رحم داوری در فقیر بر و کنی. منحرف را باربر چارپای اگر داد. خواهی پس او به برگردانده را آن کنی، برخوردار است سرگردان که کن. بلند را آن او با بلکه نگذر، آن کنار از است، افتاده خود بار زیر که ببینی را خود دشمن

خواهی دوری ناعادلانه سخن هر از کرد. نخواهی منحرف محاکمه‌اش در را فقیر داوری و کرد. نخواهی تبرئه هدایا به خاطر را بی دین و کشت، نخواهی را عادل و بی گناه کرد، فاسد را عادلانه سخنان و می کند کور را بینایان چشمان هدایا زیرا گرفت، نخواهی هدایا خودتان که چرا می دانید، را غریب روح شما زیرا کرد، نخواهید ستم غریب بر و می سازد. را آن محصولات و کاشت خواهی را خود زمین سال شش بودید. غریب مصر سرزمین در فقیران و کرد، خواهی رها را آن و داد خواهی آزادی هفتم سال در اما کرد. خواهی جمع تاکستان با نیز چنین خورد. خواهند وحشی جانوران را باقیمانده و خورد، خواهند تو قوم روز در اما داد، خواهی انجام را خود کارهای روز شش کرد. خواهی خود زیتون باغ و تازه غریب و تو کنیز پسر تا و تو، باربر حیوان و بیارامند، تو گاو تا است، آرامش هفت، شما دهان از و نکنید یاد را دیگر خدایان نام و دارید نگه گفته‌ام، شما به آنچه همه شوند. نشود. شنیده

را آن و دارید نگه را بی خمیر نان‌های جشن بگیرید. جشن من افتخار به سال در بار سه زمان در دادم، فرمان تو به که همان طور بخورید، بی خمیر نان‌های روز هفت کنید، برگزار و شد. نخواهی ظاهر من حضور در تهی دست آمدی، بیرون مصر از آن در زیرا نو، ماه بکاری، مزرعات در که را آنچه کرد، خواهی برگزار خود کارهای از را نوبرها برداشت جشن بار سه مزرعات. از خود محصولات گردآوری در سال خروج هنگام را سال پایان جشن و

از را ملت‌ها که هنگامی شد. خواهد دیده تو، خدای خداوند، پیشگاه در تو مرد هر سال، در
بر مرا قربانی خون بخشید، خواهم وسعت را مرزهایت و راند خواهم بیرون تو روی پیش
نخستین خوابید. نخواهد صبح تا من جشن چربی و کرد، نخواهی ذبح خمیرمایه
شیر در را بره آورد. خواهی خویش، خدای خداوند، خانه به را خود زمین محصولات
نگه راه در را تو تا می‌فرستم تو روی پیش را فرشته‌ام من اینک و پخت. نخواهی مادرش
او به و کن توجه خود به کرده‌ام. آماده تو برای که کند وارد سرزمینی به را تو و دارد
بر من نام که چرا کرد، نخواهد دریغ تو از او زیرا مکن، نافرمانی او از و ده فرا گوش
دهی انجام می‌دهم فرمان تو به که را آنچه هر و دهید فرا گوش من صدای به اگر اوست.
از زمین تمام زیرا بود، خواهید من ویژه قوم ملت‌ها همه میان از شما دارید، نگه مرا عهد و
به را سخنان این بود. خواهید مقدس ملتی و کاهنی پادشاهی من برای شما است. من آن
تو به که را آنچه هر و دهید فرا گوش من صدای به اگر گفت. خواهی اسرائیل پسران
خواهم مخالفت تو مخالفان با و کرد خواهم دشمنی تو دشمنان با دهید، انجام بگویم
و فریزیان و حیتیان و اموریان نزد را تو و رفت خواهد تو پیشاپیش من فرستاده نمود.
نه کرد. خواهم نابود را آنها من و آورد، خواهد یبوسیان و حویان و جرجاشیان و کنعانیان
آنها کارهای طبق بر نه کرد، خواهی خدمت را آنها نه کرد، خواهی پرستش را آنها خدایان
خواهی هم در را آنها ستون‌های و کرد، خواهی ویران کاملاً را آنها بلکه کرد، خواهی عمل
تو آب و تو شراب و تو نان من و کرد، خواهی خدمت را خود خدای خداوند، تو و شکست.
بر نازا نه بود، نخواهد نازایی کرد. خواهم دور شما از را بیماری و داد، خواهم برکت را
خواهم تو پیشاپیش را ترس و کرد. خواهم پر پرکننده را تو روزهای عدد تو، زمین
همه و زد خواهم وحشت با می‌شوی، داخل آنها سوی به تو که را ملت‌هایی همه و فرستاد
تو و فرستاد، خواهم تو از پیش را سرشاخدار زنبورهای و داد. خواهم فراری را تو دشمنان
بیرون سال یک در را آنها راند. خواهی بیرون را حتیان و کنعانیان و حویان و اموریان

اندک طبق نشوند. بسیار تو بر زمین وحشی جانوران و نشود ویران زمین تا راند، نخواهم و ببری. ارث به را زمین و یابی افزایش که زمانی تا راند، خواهم بیرون تو پیش از را آنها خواهم فرات بزرگ رود تا بیابان از و فلسطینیان، دریای تا سرخ دریای از را تو مرزهای تو راند. خواهم تو پیش از را آنها و سپرد، خواهم شما دست به را زمین ساکنان و گذاشت، تا شد، نخواهند ساکن تو سرزمین در آنها و بست. نخواهی پیمان آنها خدایان با و آنها با تو برای اینها کنی، بندگی را آنها خدایان اگر زیرا وادارند، من علیه کردن گناه به را تو مبادا بود.خواهند لغزش سنگ

۴۲

به سوی اسرائیل پیران از نفر هفتاد و ابیود و نادب و هارون و تو گفت: موسی به و خدا به تنهایی به موسی و کرد. خواهید سجده خداوند به دور از و بروید، بالا خداوند موسی رفت. نخواهند بالا آنها با مردم و شد، نخواهند نزدیک آنها اما شد، خواهد نزدیک پاسخ صدا یک به مردم همه و بازگفت، مردم به را احکام و خدا کلمات همه و شد وارد و شنید. خواهیم و داد خواهیم انجام گفت، سخن خداوند که کلماتی همه گفتند: و دادند کوه زیر قربانگاهی و برخاست زود صبح موسی و نوشت، را خداوند کلمات همه موسی فرستاد، را اسرائیل پسران از جوانان و اسرائیل. قبیله دوازده برای سنگ دوازده و ساخت، ذبح خدا برای نجات قربانی عنوان به را گوساله ها و آوردند، سوختنی قربانی های آنها و قربانگاه بر را خون دیگر نصف اما ریخت، کاسه ها در و گرفت را خون نصف موسی کردند. سخن خداوند آنچه همه گفتند: و خواند، مردم گوش در گرفته، را عهد کتاب و ریخت. و پاشید مردم بر و گرفت را خون موسی اما شنید. خواهیم و داد خواهیم انجام گفت، بست. کلمات این همه درباره شما با خداوند که عهدی خون اینک گفت:

آنان و رفتند. بالا اسرائیل بزرگان شورای از نفر هفتاد و ابیهو و ناداب و هارون و موسی و همچون بود، او پاهای زیر آنچه و بود، ایستاده آن بر اسرائیل خدای که دیدند را جایگاهی حتی اسرائیل برگزیدگان از و پاکی. در آسمان گنبد شکل مانند و کبود، یاقوت آجر از کاری موسی به خداوند و نوشیدند. و خوردند و شدند دیده خدا جایگاه در و نشد، نابود نفر یک را فرمان‌هایی و قانون سنگی، لوح‌های من و باش، آنجا و برو بالا کوه بر من سوی به گفت: که یوشع و برخاست موسی و کنی. قانون‌گذاری آنها برای تا داد خواهم تو به نوشته‌ام که ما تا باشید خاموش اینجا گفتند: بزرگان به و رفتند. بالا خدا کوه به بود، ایستاده او کنار آید، پیش داوری کسی برای اگر هستند؛ شما با هور و هارون اینک و بازگردیم، شما نزد به کوه بر خدا جلال و پوشاند. را کوه ابر و رفتند، بالا کوه به یوشع و موسی و برونند. آنها نزد ابر میان از هفتم روز در را موسی خداوند و پوشاند، روز شش را آن ابر و آمد، فرود سینا اسرائیل پسران برابر در کوه، قلّه بر شعله‌ور آتش مانند خداوند، جلال شکل اما خواند. در آنجا در شب چهل و روز چهل و رفت بالا کوه به و شد وارد ابر میان به موسی و بود. بود. کوه

۵۲

دلشان که کسانی همه از گفتم: اسرائیل پسران به فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و از که است نوبری این و کرد. خواهید دریافت مرا نوبرهای و بگیرید، را نوبرها بخواهد، نازک کتان و دوتا قرمز و ارغوان و سنبل و برنج. و نقره و طلا گرفت: خواهید ایشان و آبی، پوست‌های و قرمز، به شده رنگ قوچ‌های پوست‌های و بزی، موهای و تابیده شانه قطعه برای حکاکی، برای سنگ‌هایی و سردیوس سنگ‌های و نشدنی، فاسد چوب‌های خواهم ظاهر شما میان در و ساخت، خواهی مقدس پناهگاهی من برای و بلند. جامه و

خیمه نمونه می‌دهم، نشان تو به کوه در آنچه همه اساس بر ساخت خواهی من برای و شد. فاسدناپذیر چوب از را شهادت صندوق و ساخت. خواهی چنین را، آن ظروف همه نمونه و آن و ارتفاع. نیم و ذرع یک و عرض، نیم و ذرع یک و طول، نیم و ذرع دو ساخت، خواهی طلایی قاب‌های آن برای و بپوشان، را آن بیرون از و درون از بپوشان، خالص طلای با را طرف چهار بر و ساخت خواهی طلایی حلقه چهار آن برای و بساز. آن دور به تابیده شده چوب از میله‌هایی تو دوم. طرف بر حلقه دو و طرف یک بر حلقه دو گذاشت، خواهی درون به را میله‌ها تو و پوشاند، خواهی طلا با را آنها و ساخت خواهی فاسدناپذیر بردارند. آنها با را صندوق تا کرد، خواهی وارد هستند صندوق پهلوهای در که حلقه‌هایی در می‌دهم، تو به که را شهادت‌هایی و بود. خواهند بی حرکت صندوق حلقه‌های در میله‌ها نیم و ذرع دو ساخت، خواهی خالص طلای از را رحمت تخت و گذاشت. خواهی صندوق آنها و ساخت خواهی چکش‌کاری طلای از کروی دو و آن. پهنای نیم و ذرع یک و آن، طول طرف از کروب یک و طرف این از کروب یک نهاد. خواهی رحمت تخت طرف دو هر بر را ساخت. خواهی طرف دو بر را کروبیان دو و شد، خواهند ساخته رحمت تخت دوم سایه رحمت تخت بر خود بالهای با و داشت خواهند گسترده بالا از را خود بالهای کروبیان سوی به کروبیان چهره‌های بود؛ خواهد یکدیگر سوی به آنها چهره‌های و افکند، خواهند به و گذاشت، خواهی بالا از صندوق بر را رحمت تخت تو و بود. خواهد رحمت تخت تو به را خود آنجا از و گذاشت. خواهی می‌دهد تو به که را شهادت‌هایی صندوق درون دارند، قرار شهادت صندوق بر که کروی دو میان رحمت، تخت بالای از و شناساند، خواهم میزی و اسرائیل. پسران برای دهم فرمان تو به آنچه هر درباره و گفت، خواهم سخن تو با و ذراع یک ارتفاع و ذراع، یک عرض و ذراع، دو طول به ساخت، خواهی خالص طلای از این، برای و ساخت، خواهی اطراف در طلا از پیچیده‌ای قاب‌های این، برای و نیم. ساخت، خواهی اطراف در وجب یک پهنای به حاشیه‌ای

و ساخت، خواهی طلایی حلقه چهار و ساخت. خواهی اطراف در تاج برای تابیده قابی و محفظه‌ها در حلقه‌ها و گذاشت. خواهی لبه، زیر آن، پاهای از قسمت چهار بر را حلقه چهار از را میله‌ها و برداشت. بتوان آنها با را میز که طوری به بود، خواهند حمل میله‌های برای در میز و پوشاند، خواهی خالص طلای با آن‌ها و ساخت خواهی فاسدناشدنی چوب‌های که را پیاله‌هایی و نوشیدنی کاسه‌های مجمرها، آن، کاسه‌های و شد. خواهد برداشته آن‌ها بر را حضور نان‌های و ساخت. خواهی خالص طلای از ریخت، خواهی نوشیدنی آنها در گذاشت. خواهی همیشه من روی پیش میز

ساخت؛ خواهی چکش‌کاری شده را چراغدان ساخت، خواهی ناب طلای از چراغدانی و از شاخه شش و بود. خواهد آن از نیلوفر گل‌های و غنچه‌ها و پیاله‌ها و شاخه‌ها و آن پایه از چراغدان از شاخه سه و آن، طرف یک از چراغدان از شاخه سه می‌آمدند، بیرون پهلوها این‌گونه سوسن، گل و گلوله شاخه یک در بادام‌شکل، نقش شده پیاله سه و دوم. طرف بادام‌شکل جام چهار شمعدان، در و می‌آمدند. بیرون چراغدان از که شاخه‌ای شش برای و آن، از شاخه دو زیر گره‌ای داشت. قرار آن سوسن‌های و غنچه‌ها شاخه یک در حک شده، و می‌آیند، بیرون چراغدان از که شاخه‌ای شش برای این‌گونه آن، از شاخه چهار زیر گره‌ای یک از همه باشند، آن از شاخه‌ها و گره‌ها بادام. شکل به شده حک کاسه چهار چراغدان در خواهی را چراغ‌ها و ساخت، خواهی را آن چراغ هفت و حکاکی شده. خالص طلای خالص طلای از را آن پایه‌های و آن آتشدان و تابید. خواهند طرف یک از و گذاشت، که الگویی با مطابق ببین، بودند. خالص طلای تالنت یک ظروف این همه ساخت. خواهی ساخت. خواهی شده، داده نشان تو به کوه در

شده تابیده قرمز و ارغوانی و آبی و شده تابیده نازک کتان از پرده ده با را خیمه و یک، پرده طول ساخت. خواهی بافندگی کار به کروبیان نقش با را آنها ساخت؛ خواهی همه برای یکسان اندازه بود، خواهد ذراع چهار یک، پرده عرض و ذراع، هشت و بیست پرده پنج و دیگری، به یکی بود، خواهند چسبیده یکدیگر به پرده پنج بود. خواهد پرده‌ها یک از پرده، یک لبه بر آبی حلقه‌های آنها برای و بود. خواهند پیوسته یکدیگر به نیز دیگر دوم اتصال سوی به بیرونی پرده لبه بر چنین و ساخت، خواهی اتصال سوی به طرف پرده قسمت از حلقه پنجاه و ساخت، خواهی اول پرده برای حلقه پنجاه ساخت. خواهی پنجاه و می‌رسند. یکدیگر به و گرفته قرار هم مقابل که ساخت، خواهی دوم اتصال طبق و پیوست، خواهی حلقه‌ها با دیگری به یکی را پرده‌ها و ساخت، خواهی طلایی حلقه خیمه، بر پوشش عنوان به ساخت خواهی پشمین پوست‌های و بود. خواهد یکی خیمه چهار پوست هر عرض و ذراع سی پوست هر طول را. آنها ساخت خواهی پوست یازده و پیوست، خواهی هم به را پوست پنج و پوست. یازده برای اندازه همان بود، خواهد ذراع کرد. خواهی لا دو خیمه جلوی در را ششم پوست و پیوست، خواهی هم به را پوست شش پنجاه و ساخت، خواهی است اتصال اساس بر میان در که یکم پرده لبه بر حلقه پنجاه و ساخت. خواهی دوم متصل‌شونده پرده لبه بر حلقه

و پیوست، خواهی کوچک حلقه‌های از را حلقه‌ها و ساخت، خواهی برنزی حلقه پنجاه و خواهی زیر را خیمه پرده‌های افزونی و بود. خواهد یک و پیوست، خواهی را پوست‌ها را آن و پوشاند، خواهی خیمه پرده‌های افزونی سوی به را باقی‌مانده پرده نصف گذاشت، قسمت از طرف، آن از ذراع یک و طرف این از ذراع یک پوشاند. خواهی خیمه پشت در خواهد آویزان سو آن و سو این از خیمه طرفین بر خیمه، پرده‌های طول از پرده‌ها، اضافی خواهی قرمز رنگ‌شده قوچ‌های پوست‌های از پوششی خیمه برای و ببوشاند. را آن تا بود بالا. در آبی پوست‌های از پوشش‌هایی و ساخت،

آرنج ده را واحد ستون ساخت. خواهی فاسدناشدنی چوب‌های از را خیمه ستون‌های و یکی که ستون، هر به زیانه دو نیم. و آرنج یک را واحد ستون پهنای و ساخت، خواهی خیمه برای و کرد. خواهی خیمه ستون‌های همه برای چنین باشد، دیگری با متناظر بیست برای نقره‌ای پایهٔ چهل و شمالی. طرف از ستون بیست ساخت، خواهی ستون‌هایی ستون هر برای پایه دو و آن، طرف دو هر به ستون هر برای پایه دو ساخت، خواهی ستون نقره‌ای پایه چهل و ستون، بیست است، جنوب سوی به که دوم طرف و آن. طرف دو هر به طرف دو هر در ستون هر برای پایه دو و آن، طرف دو هر در ستون هر برای پایه دو آنها، دو و ساخت. خواهی ستون شش است، دریا سوی به که قسمتی در خیمه، پشت در و آن. بر بود، خواهد برابر پایین از و ساخت. خواهی عقبی قسمت از خیمه گوشه‌های بر ستون خواهی گوشه دو هر برای این‌گونه بود، خواهند برابر یک ملاقات تا سرها از همان، طبق برای پایه دو شانزده، آنها نقره‌ای پایه‌های و بود، خواهد ستون هشت و باشند. برابر کرد، چوب‌های از میله‌هایی و ستون. یک برای پایه دو و آن، طرف دو هر در ستون یک برای میله پنج و خیمه، طرف یک از ستون یک برای میله پنج ساخت، خواهی فاسدناپذیر سوی به که خیمه عقبی ضلع ستون برای میله پنج و دوم، ضلع در خیمه طرف یک ستون و یابد. امتداد دیگر طرف تا طرف یک از ستون‌هاست، میان که میانی میله‌ی و است. دریا آن‌ها در را میله‌ها که ساخت خواهی طلایی حلقه‌های و پوشاند، خواهی طلا با را ستون‌ها کوه در که شکلی طبق بر را خیمه و پوشاند. خواهی طلا با را میله‌ها و کرد، خواهی وارد کرد. خواهی برپا شده، داده نشان تو به

بافته‌شده، نازک کتان و تابیده‌شده قرمز و ارغوانی و آبی نخ از ساخت خواهی پرده‌ای و ستون چهار بر را آن و ساخت. خواهی کروبیان نقش با بافته کار به صورت را آن پایه‌های و طلایی آنها سرستون‌های و نهاد، خواهی شده‌اند پوشانده طلا با که فاسدناپذیر در را شهادت صندوق و گذاشت خواهی ستون‌ها بر را پرده و باشند. نقره‌ای پایه چهار آنها

جدا قدس الاقداس میان و مقدس میان شما برای پرده و آورد خواهی پرده درون به آنجا را میز تو و پوشاند. خواهی قدس الاقداس در پرده با را شهادت صندوق و کرد. خواهد میز و خیمه، جنوبی قسمت بر میز روبروی را چراغدان و گذاشت، خواهی پرده از بیرون نخ از ساخت خواهی پوششی خیمه در برای و گذاشت. خواهی خیمه شمالی قسمت بر را پرده برای و شده. گلدوزی کار شده، تابیده نازک کتان و شده تابیده قرمز و ارغوانی و آبی طلائی آنها سرستون‌های و پوشاند، خواهی طلا با را آنها و ساخت خواهی ستون پنج ریخت. خواهی برنزی پایه پنج آنها برای و بود، خواهد

۷۲

پهنا، ذرع پنج و طول ذرع پنج ساخت، خواهی فاسدناشدنی چوب‌های از قربانگاهی و خواهی آن گوشه چهار بر را شاخ‌ها و ذرع. سه آن بلندی و بود، خواهد چهارگوش قربانگاه برای تاجی و پوشاند. خواهی برنز با را آنها و بود، خواهد آن خود از شاخ‌ها ساخت، و را، آن گوشت چنگک‌های و را، آن کاسه‌های و را، آن پوشش و ساخت، خواهی قربانگاه از توری‌شده شبکه یک آن برای و ساخت. خواهی برنز از آن ظروف همه و را، آن مجمر خواهی آن طرف چهار زیر در برنزی حلقه چهار شبکه این برای و ساخت، خواهی برنز قربانگاه نصف تا توری و گذاشت، خواهی پایین از قربانگاه توری زیر را آنها و ساخت. با را آنها و ساخت خواهی نشدنی فاسد چوب از میله‌هایی قربانگاه، برای و بود. خواهد پهلوهای در میله‌ها و آورد، خواهی حلقه‌ها درون به را میله‌ها و پوشاند. خواهی برنز در آنچه طبق بر ساخت، خواهی را آن بی‌درز و توخالی آن. برداشتن هنگام باشند قربانگاه خواهی حیاطی خیمه برای و ساخت. خواهی را آن این‌گونه شد، داده نشان تو به کوه برای ذرع صد طول به شده، تابیده نازک کتان از حیاط پرده‌های جنوبی سمت در ساخت،

قلاب‌ها و آنها حلقه‌های و برنزی، بیست آنها پایه‌های و بیست، آنها ستون‌های و طرف. یک بیست و آنها، ستون بیست و ذرع، صد طول به پرده‌هایی شرقی، طرف در چنین نقره‌ای بودند. شده پوشانده نقره با آنها پایه‌های و ستون‌ها، گیره‌های و حلقه‌ها و آنها، برنزی پایه پایه‌های و ده، آنها ستون‌های ذرع، پنجاه طول به پرده‌هایی دریا، سمت در حیاط پهنای اما و ده، آنها ستون‌های ذرع، پنجاه پرده‌هایی است، جنوب به سوی که حیاط عرض و ده. آنها و تا، سه آنها ستون‌های بود، ذرع پانزده طرف یک در پرده‌ها ارتفاع و ده. آنها پایه‌های و سه آنها ستون‌های آن، ارتفاع بود، پرده‌ها از ذرع پانزده دوم طرف و تا. سه آنها پایه‌های ارغوانی، آبی، نخ از ذرع بیست ارتفاع به پوششی حیاط، دروازه برای و سه. آنها پایه‌های همه پایه. چهار و ستون چهار با گلدوزی‌کار، کار به تابیده، نازک کتان و تابیده قرمز و نقره‌ای، آنها سرستون‌های و بودند، شده پوشیده نقره با اطراف در حیاط ستون‌های پنج ارتفاع و پنجاه، در پنجاه عرض و صد، در صد حیاط طول اما بود. برنزی آنها پایه‌های و ابزارها تمام و ساختار تمام و بود. برنزی آنها پایه‌های و تابیده، نازک کتان از ذرع بودند. برنز از حیاط میخ‌های

که کوبیده‌شده و خالص زیتون روغن تو برای که بده فرمان اسرائیل فرزندان به تو و شهادت، خیمه در بسوزد. پیوسته چراغ تا روشنایی، برای بگیرند، است نشده فشرده خداوند پیش صبح تا شام از آن پسرانش و هارون است، عهد بر که پرده‌ای از بیرون است. اسرائیل پسران از شما نسل‌های برای جاودانی قانونی این سوزاند؛ خواهند

۸۲

من برای تا بیاور نزدیک خود به بنی اسرائیل میان از را پسرانش و برادرت هارون تو و

برای مقدسی ردای و هارون. پسران ایتامار، و العازار ایبهو، ناداب، هارون، کهنه: کاهنی بگو، سخن دانا حکیمان همه با تو و جلال. و افتخار برای ساخت، خواهی برادرت هارون مقدس برای را هارون مقدس جامه آنها و کردم، پر ادراک و حکمت روح از را آنها که خواهند آنها که هستند جامه‌هایی این‌ها و کند. کاهنی من برای آن در تا ساخت، خواهند جامه‌های آنها کمربند. و عمامه بافته، پیراهن بلند، ردای شانه‌پوش، سینه‌پوش، ساخت: آبی، طلا، آنها و کنند. کاهنی من برای تا ساخت خواهند پسرانش و هارون برای را مقدس تابیده نازک کتان از را شانه قطعه آنها و گرفت. خواهند را نازک کتان و قرمز ارغوانی، بر بود، خواهند پیوسته یکدیگر به شانه قطعه دو بافنده. بافته‌شده‌ی کار ساخت، خواهند خواهد آن ساخت با مطابق است، آن بر که شانه قطعات پارچه و شده. نصب قسمت دو دو و شده. تابیده نازک کتان و شده، تابیده قرمز و ارغوانی، و آبی، و خالص، طلای از بود شش کرد. حک خواهی آنها بر را اسرائیل پسران نام‌های و گرفت خواهی را زمرد سنگ هنر کار آنها. نسل‌های برطبق دوم، سنگ بر باقی‌مانده نام شش و اول، سنگ بر نام دو تو و کرد. خواهی حک اسرائیل پسران نام‌های بر را سنگ دو مهر، حکاکی سنگ‌تراشی، اسرائیل پسران برای یادبودی سنگ‌ها این گذاشت، خواهی افود شانه‌های بر را سنگ به برد، خواهد شانه‌اش دو بر خداوند پیش را اسرائیل پسران نام‌های هارون و هستند، از منگوله‌دار زنجیر دو و ساخت. خواهی خالص طلای از شانه‌ای قطعات و آنها. یادبود و بافته، کار به صورت شده‌اند، درهم‌تنیده گلها با که ساخت خواهی خالص طلای شانه‌ای قطعات روی بر گذاشت، خواهی شانه قطعات بر را بافته‌شده منگوله‌دار زنجیرهای جلو. طرف از آنها

را آن ایفود شیوه برطبق گلدوزی‌شده، کاری ساخت، خواهی را داورها سینه‌پوش و آن تو تابیده‌شده. نازک کتان و تابیده‌شده قرمز و ارغوانی و آبی و طلا از ساخت خواهی آن در و وجب. یک پهنایش و وجب یک طولش بود، خواهد دولا ساخت، خواهی مربع را

خواهد سنگ‌ها از اول ردیف بافت، خواهی ردیفه چهار نشانده‌شده سنگ‌های با پارچه‌ای و یشم. و کبود یاقوت سرخ، یاقوت دوم: ردیف و زمرد. و زرد یاقوت سرخ، عقیق بود: طلا با که جزع و زمرد زبرجد، چهارم: ردیف و جمست. و عقیق، لیگوریوم، سوم: ردیف نام‌های از باید سنگ‌ها و باشند. خود ردیف طبق بر شده‌اند، بسته طلا در و شده پوشانده نام اساس بر یک هر مهر، حکاکی‌های آنها، نام‌های اساس بر باشند، اسرائیل پسر دوازده کاری ساخت، خواهی بافته‌شده زنجیره‌های سینه‌پوش، روی بر و قبيله. دوازده برای خود، داوری سینه‌پوش بر را اسرائیل پسران نام‌های هارون و خالص. طلای از زنجیره‌مانند پیشگاه در یادگاری عنوان به مقدس، مکان به شدن وارد هنگام گرفت، خواهد سینه بر سینه بر آن و گذاشت، خواهی داوری سینه‌پوش بر را راستی و آشکارسازی تو و خدا. پسران داوری‌های هارون و می‌آید، خداوند پیش مقدس به او هرگاه بود، خواهد هارون خواهی آبی تمام بلند زیرجامه‌ای و آورد. خواهد پیوسته خداوند پیش سینه بر را اسرائیل پیوستگی بافته‌شده، کار داشته، دهانه دور لبه‌ای بود، خواهد میان در آن دهانه و ساخت. شکوفا مانند پایین، از جامه لبه زیر ساخت خواهی و نشود. پاره تا آن، از هم با بافته‌شده زیر تابیده‌شده، نازک کتان و تابیده‌شده قرمز و ارغوانی و آبی از کوچک انارهای انار، شدن انار دور. به اینها میان در زنگوله‌ها و طلایی کوچک انارهای شکل همان دور، به جامه لبه خدمت هارون که هنگامی و دور به جامه حاشیه بر گل‌دار و دودونا کنار در را طلایی و خداوند حضور در مقدس مکان به ورود هنگام شد، خواهد شنیده او صدای می‌کند، مانند آن بر و ساخت خواهی خالص طلای از صفحه‌ای و نمیرد. تا آمدن، بیرون هنگام و گذاشت خواهی تابیده آبی نخ بر را آن و خداوند. قدوسیت نوشت: خواهی مهر حکاکی و بود، خواهد هارون پیشانی بر این و بود. خواهد عمامه جلوی در بود، خواهد عمامه بر تقدیس اسرائیل پسران که را چه هر داشت، برخواهد را مقدس چیزهای گناهان هارون بود خواهد هارون پیشانی بر پیوسته این و ایشان، مقدس چیزهای از هدیه‌ای هر از کنند

شود. پذیرفته ایشان برای خداوند حضور در تا

کمربندی و ساخت، خواهی نازک کتان از عمامه‌ای و نازک، کتان از پیراهن‌ها حاشیه‌های و خواهی کمربندها و پیراهن‌ها هارون پسران برای و باشد. گلدوزی کار که ساخت خواهی هارون بر را آنها تو و جلال. و افتخار برای ساخت خواهی آنها برای عمامه‌ها و ساخت، پر را آنها دستهای و کرد، خواهی مسح را آنها و پوشاند، خواهی او با پسرانش و برادرت شلوارهای آنها برای و کنند. کاهنی من برای تا کرد، خواهی تقدیس را آنها و کرد، خواهی و بود. خواهد رانها تا کمر از بیوشاند، را آیشان بدن برهنگی تا ساخت خواهی کتانی هرگاه یا شوند، داخل شهادت خیمه به که هرگاه داشت، خواهند را آنها پسرانش و هارون تا آورد نخواهند خود بر گناهی و شوند، نزدیک مقدس مذبح به کردن خدمت برای که اوست. از پس او نسل و او برای جاودانه قانونی این نمیرند.

۹۲

کنند. کاهنی من برای تا کرد، خواهی تقدیس را آنها کرد، خواهی آنها برای که این‌هاست و و روغن، در شده ورز فطیر نان‌های و بی‌عیب، قوچ دو و گرفت، خواهی گاو از گوساله یک را آنها و ساخت. خواهی را آنها گندم نرم آرد از روغن، در شده مسح فطیر نازک نان‌های هارون و را. قوچ دو و گوساله و آورد، خواهی سبد با را آنها و گذاشت، خواهی سبد یک بر را جامه‌ها و شست. خواهی آب با را آنها و آورد خواهی شهادت خیمه در نزد را پسرانش و سینه‌پوش و را، شانه‌پوش و را، بلند پیراهن پوشاند: خواهی را خود برادر هارون برگرفته، نهاد خواهی او سر بر را عمامه و پیوست. خواهی او برای شانه‌پوش به را سینه‌پوش و را، او سر بر را آن و گرفت خواهی را تدهین روغن و نهاد خواهی عمامه بر را مقدس صفحه و

آنها بر پیراهن‌ها و آورد خواهی را او پسران و کرد. خواهی تدهین را او و ریخت خواهی و گذاشت، خواهی آنها بر را عمامه‌ها و بست، خواهی کمربندها با را آنها و پوشاند. خواهی و کرد. خواهی تقدیس را پسرانش و هارون و بود، خواهد آنها به ابد تا من برای کاهنی بر را خود دستهای او پسران و هارون و آورد، خواهی شهادت خیمه درهای بر را گوساله در را گوساله و گذاشت. خواهند شهادت خیمه درهای نزد خداوند، پیش گوساله سر خواهی گوساله خون از و کرد. خواهی ذبح شهادت خیمه درهای نزد خداوند، پیشگاه را باقیمانده خون تمام اما گذاشت، خواهی قربانگاه شاخ‌های بر خود انگشت با و گرفت چربی و کلیه، دو و کبد، لاله و شکم، روی چربی تمام و ریخت. خواهی قربانگاه پایه نزد و پوست و گوساله گوشت‌های اما گذاشت. خواهی قربانگاه بر و گرفت خواهی را آنها روی است. گناه زیرا سوزاند، خواهی اردوگاه از بیرون آتش با را سرگین

خواهند قوچ سر بر را دست‌های‌شان او پسران و هارون و گرفت، خواهی را یکی قوچ و قوچ و ریخت. خواهی قربانگاه دور به گرفته، را خون و برید خواهی سر را او و گذاشت. را آنها و شست، خواهی آب با را پاها و احشاء و کرد، خواهی تکه دو اندام‌ها اساس بر را کرد، خواهی تقدیم قربانگاه بر را قوچ تمام و گذاشت. خواهی سر با همراه تکه‌ها بر دوم قوچ و است. خداوند برای بخور این خوشبو؛ بوی برای خداوند، برای سوختنی قربانی تو و گذاشت. خواهند قوچ سر بر را خود دست‌های پسرانش و هارون و گرفت، خواهی را خواهی هارون راست گوش لوب بر و گرفت خواهی او خون از و کشت خواهی را او پسران راست گوش‌های لوب‌های بر و راست، پای نوک بر و راست دست نوک بر و گذاشت و قربانگاه خون از و آنها. راست پاهای نوک‌های بر و آنها راست دست‌های نوک‌های بر و او جامه‌های بر و او پسران بر و او، جامه بر و هارون بر و گرفت، خواهی مسح روغن از او با پسرانش جامه‌های و پسرانش و جامه‌اش، و او و پاشید، خواهی او با پسرانش چربی قوچ از و ریخت. خواهی قربانگاه اطراف به را قوچ خون اما شد، خواهند مقدس

را راست بازوی و آنها، روی چربی و کلیه، دو و کبد، لوب و شکم، پوشاننده چربی و را، آن بدون نان‌های سبد از کیک یک و روغن، از نان یک و است. کمال این زیرا گرفت، خواهی دست‌های بر و هارون دست‌های بر را همه و بود. شده گذاشته خداوند پیش که خمیرمایه را آنها و کرد. خواهی جدا خداوند پیش هدیه عنوان به را آنها و گذاشت، خواهی او پسران بوی به کرد خواهی تقدیم سوختنی قربانی قربانگاه بر و گرفت خواهی آنها دستان از تکمیل قوچ از را سینه‌پوش و خداوند. برای است هدیه‌ای خداوند، پیشگاه در خوشبویی جدا خداوند پیشگاه در هدیه عنوان به را آن و گرفت، خواهی است هارون آن از که جدا که را نذری بازوی و است هدیه که را سینه‌ای و بود. خواهد تو سهم آن و کرد، خواهی این و کرد. خواهی تقدیس او، پسران و هارون تکمیل قوچ از است شده برداشته و شده هدیه این زیرا بود، خواهد اسرائیل پسران از جاودانه قانونی پسرانش و هارون برای بود، خواهد اسرائیل پسران نجات قربانی‌های از اسرائیل پسران از هدیه‌ای و است، خداوند. برای هدیه‌ای

مسح آن در تا بود، خواهد او از بعد او پسران برای است، هارون آن از که مقدس جامه و را آنها باشد، او پسران از او جای به که کاهنی روز، هفت گردد. تقدیس آنها دستان و شوند و کند. خدمت مقدسات در تا شد خواهد وارد شهادت خیمه به که کسی پوشید، خواهد هارون و جوشاند. خواهی مقدسی مکان در را آن گوشت و گرفت خواهی را تقدیس قوچ خورد. خواهند شهادت خیمه در کنار در را سبد داخل نان‌های و قوچ گوشت پسرانش و تکمیل را خود دست‌های تا شدند، تقدیس آن‌ها در که آنچه در خورد خواهند را آن‌ها آنها چیزی اگر است. مقدس زیرا خورد، نخواهد آن‌ها از بیگانه و نمایند، تقدیس را خود و کنند خواهی آتش در را باقی مانده‌ها بماند، باقی صبح تا نان‌ها و تکمیل قربانی گوشت از است. مقدس زیرا شد، نخواهد خورده سوزاند؛

روز هفت کرد؛ خواهی دادم، فرمان تو به آنچه همه طبق بر چنین را او پسران و هارون و کرد، خواهی پاکسازی روز در را گناه گوساله و کرد. خواهی تقدیس را آنها دستان تا کرد خواهی مسح را آن و کرد، خواهی پاک آن بر خود کردن تقدیس هنگام را قربانگاه و نمود، خواهی تقدیس را آن و کرد خواهی پاک را قربانگاه روز هفت کنی. تقدیس را آن شد. خواهد تقدیس کند، لمس را قربانگاه که کسی هر بود، خواهد مقدس الاقداس قربانگاه بر روز، در تا دو بی عیب، یک ساله بره‌های کرد: خواهی قربانگاه بر تو که این‌هاست و دائمی. قربانی پیوسته، به‌طور قربانگاه

با که نرم آرد دهم یک و کرد. خواهی عصر در را دوم بره و کرد، خواهی صبح در را یکم بره هین چهارم یک نوشیدنی هدیه و است، شده آمیخته شده کوبیده روغن هین چهارم یک بر و صبح قربانی طبق بر کرد، خواهی تقدیم عصر در را دوم بره و بره. یک برای شراب خواهی تقدیم خداوند برای هدیه‌ای خوشبو، بوی عنوان به را آن آن، نوشیدنی هدیه طبق که جایی در خداوند، پیشگاه در شهادت خیمه در بر شما، نسل‌های برای دائمی قربانی کرد. پسران برای را آنجا من و بگویم. سخن تو با تا شناساند، خواهم تو به را خود آنجا از محراب و شهادت خیمه و شد. خواهم تقدیس خود جلال در و کرد خواهم تعیین اسرائیل کنند. کاهنی من برای تا کرد خواهم تقدیس را پسرانش و هارون و کرد، خواهم تقدیس را خواهند آنها و بود. خواهم آنها خدای و شد خواهم خوانده اسرائیل پسران میان در و بر تا آوردم بیرون مصر سرزمین از را آنها که هستم ایشان خدای خداوند، من که دانست باشم. ایشان خدای و شوم خوانده ایشان

ساخت، خواهی را آن و خواهی ساخت. فاسدناشدنی چوب‌های از را بخور قربانگاه و خواهد ذراع دو بلندی اش و بود، خواهد چهارگوش ذراع، یک بهنایش و ذراع یک طولش او شاخ‌های و دور به را او دیوارهای و او شبکه تو و بود. خواهد آن خود از شاخ‌هایش بود، خواهی دور به تابیده طلایی تاج یک او برای و کرد، خواهی روکش پاک طلای با را دو در طرف، دو در ساخت، خواهی آن پیچیده تاج زیر خالص طلایی حلقه دو و ساخت. و بردارند. آنها با آن تا بود، خواهند میله‌ها نگهدارنده‌های آنها و ساخت، خواهی پهلو را آن و پوشاند. خواهی طلا با را آنها و ساخت خواهی فاسدناشدنی چوب از میله‌هایی به را خود آنجا از که جایی گذاشت، خواهی شهادت‌هاست صندوق بر که پرده‌ای روبروی که هنگامی بسوزاند، آن بر را نازک مرکب بخور صبح هر هارون و شد. خواهم شناسانده تو روز اواخر در را چراغ‌ها هارون هرگاه و بسوزاند. آن بر را بخور می‌کند، روشن را چراغ‌ها پیشگاه در همیشگی و پیوسته بخور این سوزاند. خواهد آن بر بخور می‌کند، روشن نه هدیه، نه آورد، خواهد آن بر دیگری بخور نه و است. ایشان نسل‌های برای خداوند شاخ‌های بر سال در بار یک هارون و ریخت. نخواهی آن بر نیز نوشیدنی هدیه و قربانی، این آنها، نسل‌های برای کرد خواهد پاک را آن پاکسازی خون از کرد، خواهد کفاره آن است. خداوند برای چیز مقدس‌ترین

آنها بازرسی در را اسرائیل پسران سرشماری اگر فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و در سقوطی آنها میان در و بدهد، خداوند به را خود جان فدیة یک هر آوری، عمل به داد: خواهند می‌کنند عبور بازرسی از که کسانی آنچه است این و بود. نخواهد آنها بازرسی دو نیم و درهم، دو برای اوبول بیست است، مقدس درهم دو اساس بر که درهم دو نیم باید می‌آیند، سرشماری برای بالا به سال بیست از که کسانی همه خداوند. به هدیه درهم دو نصف از کمتر نباید فقیر و بدهد بیشتر نباید ثروتمند پردازند. خداوند به هدیه‌ای را مشارکت‌ها نقره و شما. جان‌های کفاره برای خداوند به کمک پرداخت هنگام بدهد، درهم

برای و داد، خواهی شهادت خیمه خدمت به را آن و گرفت، خواهی اسرائیل پسران از و شما. جان‌های درباره کردن کفاره برای بود، خواهد خداوند پیش یادگاری اسرائیل پسران بتوان تا آن، برای برنزی پایه‌ای و بساز برنزی لگنی فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند ریخت. خواهی آن در را آب و گذاشت، خواهی قربانگاه و شهادت خیمهٔ بین را آن و شست، به آنها هرگاه شست. خواهند آب با آن از را خود پاهای و دست‌ها پسرانش و هارون و شوند نزدیک مذبح به هرگاه مرد. نخواهند و بشویند آب با باید شوند، وارد شهادت خیمه را خود پاهای و دست‌ها نمایند. تقدیم خداوند به را سوختنی قربانی‌های و کنند خدمت تا و نمیرند، تا شست خواهند آب با شوند، داخل شهادت خیمه به هرگاه شست، خواهند آب با خداوند و او. از پس او نسل‌های برای و او برای بود، خواهد جاودان قانونی آنها برای این دارچین مثقال، پانصد برگزیده مُر گل بگیر: را ادویه‌ها تو و فرمود: و گفت سخن موسی به پانصد عیر از و پنجاه، و دویست خوشبو نی و پنجاه، و دویست مقدار این نصف خوشبو عطری ساخت، خواهی مقدس مسح روغن را آن و هین. یک زیتون روغن و مقدس، مثقال خیمه صندوق و شهادت خیمه آن، از تو و بود. خواهد مقدس مسح روغن عطرساز، هنر به قربانگاه و آن، ظروف همه و چراغدان و کرد، خواهی مسح را آن ظروف همه و شهادت حوض. و آن، ظروف همه و میز و آن، ظروف همه و سوختنی قربانی‌های قربانگاه و بخور، لمس را آنها که کسی هر بود؛ خواهند چیزها مقدس‌ترین و کرد، خواهی تقدیس را آنها و تقدیس را آنها و کرد خواهی مسح را او پسران و هارون و شد. خواهد تقدیس کند، مسح روغن این گفت: خواهی اسرائیل پسران به و کنند. کاهنی من برای تا کرد خواهی طبق بر و شد، نخواهد مسح انسان گوشت بر بود. خواهد نسل‌هایتان در شما برای مقدس شما برای قدوسیت و است مقدس همچنین، ساخت. نخواهید خودتان برای ترکیب این منقطع خود قوم از بدهد، بیگانه‌ای به آن از که کس هر و کند، چنین که کس هر بود. خواهد شد. خواهد

و خوشبو گالبانوم او نیخا، استکته، بگیر: ادویه‌هایی خود برای گفت: موسی به خداوند و آمیخته عطرساز، کار عطرآمیز، بخور آن در و باشند. مساوی مقدار به همه شفاف؛ کندر مقابل در را آن و کوبید خواهی نرم را این‌ها از و ساخت. خواهند مقدس کاری پاک، خواهم تو به را خود آنجا از که جایی گذاشت، خواهی شهادت خیمه در شهادت‌ها خودتان برای ترکیب، این طبق بود. خواهد قدس الاقداس شما برای بخور این شناساند. تا کند کاری چنین که کسی بود. خواهد مقدس خداوند نزد شما برای این ساخت؛ نخواهید شد. خواهد هلاک خود قوم میان از کند، بو را آن

۱۳

قبیله از را هور نوه اوری، فرزند بصلئیل، اینک فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و هر در تا کردم پر دانش و فهم و حکمت الهی روح از را او و خوانده‌ام. فرا نام به یهودا و ارغوان و کبود یاقوت و برنز و نقره و طلا با کردن کار کردن، طراحی و بیندیشد کاری او من و کارها. همه طبق بر کردن کار چوب، نجاری کارهای در و سنگ‌کاری، و تابیده، قرمز آنها و بخشیده‌ام. فهم فهمیده‌ای دل هر به و دادم، را دان قبیله از اخیسامک پسر الیاب و عهد، صندوق و شهادت، خیمه ساخت: خواهند داده‌ام فرمان تو به که را چیزهایی همه و آن، ظروف همه و میز و قربانگاه‌ها، و خیمه، اثاثیه و است، آن بر که رحمت تخت و هارون خدمتی جامه‌های و را، آن پایه و حوض و آن ظروف همه و پاک چراغدان بر را مقدس ترکیب بخور و مسح روغن و من، به کردن کاهنی برای او پسران جامه‌های ساخت. خواهند دادم، فرمان تو به من آنچه همه طبق

بینید، بگو: و بده فرمان اسرائیل پسران به تو و فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و

بدانید تا شما، نسل‌های برای شما و من میان است نشانه‌ای این دارید، نگه مرا سبت‌های و این زیرا دارید، نگه را سبت‌ها باید شما و می‌کنم. تقدیس را شما که هستم خداوند من که شد. خواهد کشته مرگ به کند، بی‌حرمتی را آن که آن خداوند. نزد است مقدس شما برای کارها روز شش شد. خواهد نابود خود قوم میان از جان آن کند، کار آن در که کسی هر روز در که هر خداوند، برای مقدس آرامشی است، سبت هفتم روز در اما کرد، خواهی خواهند نگه را سبت‌ها اسرائیل پسران و شد. خواهد کشته مرگ به دهد انجام کاری هفتم اسرائیل، پسران و من میان جاودانی پیمان دهند. انجام خود نسل‌های در را آنها تا داشت در و آفرید، را زمین و آسمان خداوند روز شش در که زیرا جاودانی، من در است نشانه‌ای در او با گفتن سخن از که هنگامی داد، موسی به و کشید. کار از دست و آرامید هفتم روز بودند. شده نوشته خدا انگشت به که سنگی لوح‌های شهادت، لوح دو شد، فارغ سینا کوه

۲۳

جمع هارون بر مردم است، کرده تأخیر کوه از آمدن فرود در موسی که دیدند مردم چون و موسی، این زیرا بروند، ما از پیش که بساز خدایانی ما برای و برخیز گفتند: او به و شدند آنها به هارون و است. آمده او بر چه نمی‌دانیم آورد، بیرون مصر سرزمین از را ما که مردی من نزد و بردارید است شما دختران و زنان گوش‌های در که را طلایی گوشواره‌های گفت: نزد و برداشتند بود گوش‌هایشان در که را طلایی گوشواره‌های مردم همه و بیاورید. گوساله‌ای آن از و داد، شکل قلم با و کرد، دریافت آنها دستان از را آن و آوردند. هارون مصر سرزمین از را تو که اسرائیل، ای هستند، تو خدایان اینها گفت: و ساخت ریخته‌شده گفت: و کرد اعلام هارون و ساخت، آن برابر در قربانگاهی و دید هارون و آوردند. بیرون تقدیم را سوختنی قربانی‌های و برخاست بعد روز زود صبح و است. فردا خداوند جشن

بازی تا برخاستند و بنوشند، و بخورند تا نشستند مردم و آورد، را نجات قربانی و کرد،
کنند.

که تو مردم زیرا آی، فرود اینجا از سرعت به برو، فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و
بودم داده فرمان آنها به که راهی از سرعت به کرده‌اند. گناه آوردی بیرون مصر سرزمین از
قربانی آن برای و کردند پرستش را آن و ساختند گوساله‌ای خودشان برای کردند، تخطی
مصر سرزمین از را تو که همان‌هایی اسرائیل، ای هستند تو خدایان اینها گفتند: و کردند
نابود را آنها شده، غضبناک آنها بر خشم با و بده، اجازه من به اکنون و آوردند. بیرون
خود، خدای خداوند، از پیش موسی و ساخت. خواهم بزرگ ملتی به را تو و کرد، خواهم
آنان که قومی همان می‌شوی، خشمگین خود قوم بر خداوند، ای چرا، گفت: و کرد التماس
بگویند مصریان مبدا آوردی؟ بیرون مصر سرزمین از خود بلند بازوی و بزرگ قدرت با را
از کند. نابود زمین روی از را آنها و بکشده‌شان کوه‌ها در تا آورد بیرون را آنها شرارت با که
آورده یاد به باش، مهربان خود قوم بدی به نسبت و بردار دست خود غضب و خشم
آنها به و خودت، بر خوردی سوگند آنها به که تو، بندگان از را یعقوب و اسحاق و ابراهیم
و کرد، خواهم چندبرابر فراوانی به آسمان ستارگان چون را شما نسل گفتی: و گفتی سخن
و گرفت. خواهند اختیار در ابد تا را آن و داد، خواهم آنها به گفتی که را سرزمین این تمام
کند. حفظ را خود قوم تا شد خشنود خداوند

سنگی لوح‌های بود، او دستان در شهادت لوح دو و آمد، پایین کوه از و برگشت موسی و
آن و بودند. شده نوشته آن‌سو از و این‌سو از بودند، شده نوشته آن‌ها طرف دو هر از که
یوشع و بود. شده حک لوح‌ها آن بر که بود خدا نوشته نوشته، و بودند خدا کار لوح‌ها
می‌گوید: و است. اردوگاه در جنگ صدای گفت: موسی به و شنید را فریادزنان مردم صدای
رهبری شکست در که آنان صدای نه و نیست، می‌کنند رهبری قدرت با که آنان صدای این

می‌شنوم. می‌خوانند سرود شراب میان در که را آنان صدای من بلکه می‌کنند،

خشم با موسی و دید، را رقص‌ها و گوساله می‌شد، نزدیک اردوگاه به که هنگامی و شکست. کوه دامنه در را آن‌ها و انداخت خود داستان از را لوح دو شده، خشمگین و کرد، آسیاب نرم را آن و سوزاند، آتش در را آن گرفت، بودند ساخته آنها که را گوساله‌ای مردم این گفت: هارون به موسی و نوشاند. اسرائیل پسران به را آن و پاشید، آب در را آن خشمگین ارباب، ای گفت: موسی به هارون و آوردی؟ آنها بر بزرگی گناه که کردند تو به چه که بساز ما برای خدایانی می‌گویند: من به زیرا می‌دانی. را مردم این خشم تو زیرا مشو، نمی‌دانیم آورد، بیرون مصر از را ما که مردی آن موسی، این که چرا بروند، ما پیشاپیش آنها و بردارید. را آنها دارد، طلایی زیورهای کسی اگر گفتم: آنها به و است. آمده او بر چه که دید موسی و آمد. بیرون گوساله این و انداختم، آتش درون به را آنها من و دادند، من به شده دشمنان‌شان شادی باعث و بود کرده پراکنده را آنها هارون زیرا شده‌اند، پراکنده مردم بیاید. من نزد است؟ خداوند با که کیست گفت: و ایستاد اردوگاه دروازه بر موسی بود. خدای خداوند، را چیزها این می‌گوید: آنها به او و شدند. جمع او نزد لاوی پسران همه پس از بازگردید و بگذرید و بگذارد، خود ران بر را خود شمشیر کس هر می‌گوید: اسرائیل همسایه کس هر و بکشد، را خود برادر کس هر و اردوگاه، طریق از دروازه‌ای به دروازه‌ای گفته آنها به موسی که کردند چنان لاوی پسران و را. خود نزدیکترین کس هر و را، خود دست‌های امروز گفت: آنها به موسی و شدند. کشته مردم از نفر هزار سه روز آن در و بود، شود. داده شما بر برکت تا خود، برادر یا پسر در کس هر کرده‌اید، پر خداوند برای را خود بالا خدا نزد اکنون و شده‌اید، مرتکب بزرگی گناه شما گفت: مردم به موسی بعد روز و التماس گفت: و بازگشت خداوند به سوی موسی بدهم. کفاره شما گناه برای تا رفت خواهم طلایی خدایان خود برای و شده‌اند مرتکب بزرگی گناه مردم این خداوند، ای می‌کنم،

که خود کتاب از مرا نه، اگر اما ببخش، می‌بخشی، را آنها گناه واقعاً اگر اکنون و ساخته‌اند. را او باشد، کرده گناه من پیشگاه در کسی اگر گفت: موسی به خداوند و کن. محو نوشته‌ای گفتم تو به که مکانی به را قوم این و شو پایین برو، اکنون کرد. خواهم محو خود کتاب از بازخواست که روزی در اما رفت، خواهد تو روی پیش من فرستاده اینک کن. راهنمایی که گوساله‌ای ساختن خاطر به را مردم خداوند و آورد. خواهم آنان بر را آنها گناه کنم، زد. بود، ساخته هارون

۳۳

مصر سرزمین از که تو قوم و تو برو، بالا اینجا از برو، پیش گفت: موسی به خداوند و را آن گفتم: و خوردم سوگند یعقوب و اسحاق و ابراهیم به که سرزمینی به آوردی، بیرون اموری‌ها، او و فرستاد، خواهم تو روی از پیش را خود فرستاده و داد. خواهم شما نسل به به را تو و راند. خواهد بیرون را کنعانی‌ها و پیوسی‌ها جوی‌ها، گِرسِی‌ها، فِرِزِی‌ها، جِتی‌ها، زیرا آمد، نخواهم همراه تو با اما آورد، خواهم است جاری آن در غسل و شیر که سرزمینی را بد سخن این چون مردم و کنم. نابود راه در را تو که مبادا هستی، سرسخت قومی تو مردمی شما گفت: اسرائیل پسران به خداوند و رفتند. فرو سوگواری در شنیدند، اکنون کنم. نابود را شما و آورم وارد شما بر دیگری ضربه مبادا ببینید، هستید. سخت‌گردن کرد خواهم چه که داد خواهم نشان تو به و بردارید، را خود آرایش و زینت جامه‌های پس و برداشتند. حوریب کوه از را لباس‌هایشان و خود زینت‌های اسرائیل پسران و تو. با را آن و کرد، برپا اردوگاه از دور اردوگاه، از بیرون را آن و گرفت را خود خیمه موسی که خیمه‌ای به می‌جست را خداوند که کسی هر که شد چنین و نامیدند، شهادت خیمه اردوگاه از بیرون که خیمه‌ای به موسی که هنگامی می‌رفت. بیرون بود، اردوگاه از بیرون

و می‌کردند، تماشا خود خیمه در از کدام هر و بودند ایستاده مردم تمام می‌شد، وارد بود خیمه وارد موسی چون می‌نمودند. مشاهده می‌شد وارد خیمه به که زمانی تا را موسی با و می‌گفت. سخن موسی با و می‌ایستاد خیمه در بر و می‌آمد پایین ابر ستون می‌شد، و می‌دیدند، بود ایستاده خیمه در بر که را ابر ستون مردم همه و می‌گفت. سخن موسی روبرو موسی با خداوند و کردند. سجده خود خیمه در از یک هر و ایستادند مردم همه اما بازگشت، اردوگاه به او و می‌گوید، سخن خود دوست با کسی چنان که گفت، سخن نمی‌رفت. بیرون خیمه از بود، جوان که نون، پسر یوشع او، خدمتکار

آشکار من به تو اما بپر، بالا را قوم این می‌گویی من به تو اینک گفت: خداوند به موسی و میان از را تو گفتم: من به تو که حالی در فرستاد، خواهی من با را کسی چه که نکردی من بر را خودت یافته‌ام، تو نظر در لطفی پس اگر داری. لطف من نزد و می‌شناسم همه بزرگ، ملت این که بدانم و باشم، یافته را تو لطف تا ببینم، به‌وضوح را تو تا کن آشکار و بخشید. خواهم آرامش تو به و رفت خواهم تو از پیش خودم می‌گویی: و است. تو قوم شناخته به راستی چگونه و مبر. بالا اینجا از مرا نکنی، همراهی خودت اگر می‌گویی: او به و من و ما؟ با تو کردن سفر به مگر یافته‌ایم، تو نزد لطف تو مردم و من که شد خواهد به خداوند و شد. خواهیم داده جلال هستند زمین بر که ملت‌هایی همه نزد تو مردم یافته‌ای لطف من نظر در که زیرا داد، خواهم انجام گفته‌ای که را سخنی این گفت: موسی جلال با من گفت: و بده. نشان من به را خودت می‌گویی: و می‌شناسم. همه میان از را تو و که هر بر و خواند، خواهم تو حضور در را خداوند نام و گذشت، خواهم تو از پیش خود نخواهی تو گفت: و نمود. خواهم ترحم بخوام که هر بر و کرد، خواهم رحم بخوام و بماند. زنده و ببیند مرا چهره نمی‌تواند انسانی هیچ زیرا ببینی، مرا چهره توانست من جلال که هنگامی ایستاد، خواهی سنگ بر است، من نزد جایگاهی اینک گفت: خداوند تا پوشاند خواهم را تو خود دست با و گذاشت خواهم صخره شکاف در را تو بگذرد،

تو به من چهره اما دید، خواهی مرا پشت آنگاه و برداشت خواهم را خود دست و بگذرم.
شد. نخواهد دیده

۴۳

نخستین لوح‌های چنان‌که بتراش، سنگی لوح دو خودت برای گفت: موسی به خداوند و نخستین لوح‌های در که را سخنانی لوح‌ها آن بر من و برو، بالا کوه بر من به سوی و بودند، بر آنجا و برو، بالا سینا کوه بر و شو، آماده صبح و نوشت. خواهم شکستی، را آن‌ها که بود، و شود، دیده کوه تمام در کسی نه و نرود بالا تو با هیچ‌کس و بایست. من برای کوه قلّه لوح‌های که همان‌طور تراشید، سنگی لوح دو و نچرند. کوه آن نزدیک گاوان و گوسفندان او به خداوند که همان‌طور رفت، بالا سینا کوه به و برخاست زود موسی و بودند، اولی در و آمد فرود ابر در خداوند و برداشت. را سنگی لوح دو آن موسی و بود، داده فرمان خداوند و گذشت او روی پیش از خداوند و کرد. ندا خداوند نام به و ایستاد، او کنار آنجا می‌دارد نگه را عدالت و راستین، و رحمت در فراوان و بردبار رحیم، و دلسوز داد: ندا خدا پاک را مقصر و برمی‌دارد، را گناهان و بی‌عدالتی‌ها و بی‌قانونی‌ها هزاران، به را رحمت و سوم نسل تا فرزندان فرزندان بر و فرزندان بر را پدران بی‌قانونی‌های کرد، نخواهد تو نظر در اگر گفت: و کرد، سجده زمین بر و شد خم شتاب با موسی و می‌آورد. چهارم ما گناهان تو و است، سخت‌گردن قوم این زیرا شود، همراه ما با من خداوند یافته‌ام، لطف بود. خواهیم تو آن از ما و بخشید، خواهی را ما بی‌قانونی‌های و

کارهای می‌بندم، عهد تو با تو قوم تمام روی پیش من اینک، گفت: موسی به خداوند و قومی تمام و است، نشده انجام ملتی هیچ در و زمین تمام در که کرد خواهم شکوهمندی

من آنچه است شگفت‌انگیز زیرا دید، خواهند را خداوند کارهای هستی، آنان میان در تو که روی پیش من اینک می‌دهم، فرمان تو به من آنچه همه به کن توجه کرد. خواهم تو برای بیرون را بیبوسی‌ها و جرجاشی‌ها حوی‌ها، حتی‌ها، فرزی‌ها، کنعانی‌ها، اموری‌ها، شما مبادا نبندی، عهد می‌شوی وارد آن به که سرزمینی ساکنان با هرگز که کن توجه می‌کنم. خواهید را آنها ستون‌های و کند خواهید را آنها قربانگاه‌های شود. لغزشی سنگ شما برای آتش در را آنها خدایان تراشیده‌شده تصاویر و برید خواهید را آنها بیشه‌زارهای و شکست نامی خدا، خداوند که چرا کنید، پرستش را دیگر خدایان نباید شما زیرا سوزاند. خواهید آنها که مبادا مبند، عهد سرزمین آن ساکنان با هرگز است. غیرتمند خدایی و دارد غیرتمند و نمایند دعوت را تو و کنند قربانی خود خدایان برای و کنند فاحشگی خود خدایان پی در به خود دختران از و بگیری، پسرانت برای آنها دختران از و بخوری. آنها قربانی‌های از تو دنبال به تو پسران و کنند، فاحشگی آنها خدایان دنبال به تو دختران و بدهی، آنها پسران عید و ساخت. نخواهی خود برای را ریخته‌شده خدایان و کنند. فاحشگی آنها خدایان همان‌طور خورد، خواهی بی‌خمیر نان‌های روز هفت داشت، خواهی نگه را بی‌خمیر نان‌های بازکننده هر رفتی. بیرون مصر از نو ماه در زیرا نو، ماه زمان در داده‌ام، فرمان تو به که و گوسفند. نخست‌زاده‌ی و گوساله نخست‌زاده‌ی هر دارند؛ تعلق من به نرها رحم، نکنی، بازخرید را آن اگر کرد، خواهی بازخرید گوسفند با را بارکش ستور نخست‌زاده تهی‌دست و کرد، خواهی بازخرید را خود پسران از نخست‌زاده هر داد. خواهی را آن بهای شد. نخواهی ظاهر من پیشگاه در

استراحت درو و کشت در کرد؛ خواهی استراحت هفتم روز در اما می‌کنی، کار روز شش جشن و گندم، درو آغاز در کرد، خواهی برگزار من برای را هفته‌ها جشن و بود. خواهد اسرائیل، خدای خداوند، حضور در تو مرد هر سال، در بار سه سال. میانه در را جمع‌شدن را تو مرزهای و برانم بیرون تو روی پیش از را ملت‌ها من که هرگاه شد. خواهد دیده

بروی بالا سال در بار سه که هنگامی کرد، نخواهد طمع تو زمین به هیچ کس کنم، گسترده
ذبح خمیرمایه با همراه را من قربانی‌های خون شوی. دیده تو خدای خداوند حضور در تا
خانه در را خود زمین نوبرهای بماند. باقی صبح تا نباید پَسَح عید قربانی‌های و نکن،
به خداوند و پخت. خواهی مادرش شیر در را بره داد. خواهی قرار خود، خدای خداوند،
اسرائیل با و تو با سخنان این اساس بر زیرا بنویس، خود برای را سخنان این گفت: موسی
آب و نخورد نان بود، شب چهل و روز چهل خداوند پیش آنجا موسی و بسته‌ام. عهد
نوشت. تخته‌ها بر را کلمه ده عهد، کلمات این و ننوشتید،

کوه، از آمدن فرود هنگام بود، او دستان بر لوح دو و می‌آمد فرود کوه از موسی چون
هارون و می‌گفت. سخن او با که هنگامی است یافته جلال چهره‌اش که نمی‌دانست موسی
نزدیک از و بود. جلال یافته او چهره رنگ دیدار و دیدند، را موسی اسرائیل بزرگان همه و
او به سوی جماعت سران همه و هارون و فراخواند، را آنها موسی و ترسیدند. او به شدن
گفت. سخن آنها با موسی و بازگشتند،

سینا کوه در خداوند که را آنچه تمام او و آمدند او نزد اسرائیل پسران همه این، از پس و
بر پوششی ایستاد، باز آنها با گفتن سخن از چون و کرد. ابلاغ آنها به بود، داده فرمان او به
پوشش بگوید، سخن او با تا می‌رفت خداوند حضور به موسی که هنگامی نهاد. چهره‌اش
فرمان او به خداوند که را آنچه آمدن، بیرون از پس و رفتن، بیرون زمان تا برمی‌داشت را
جلال که دیدند را موسی چهره اسرائیل پسران و می‌گفت. بنی اسرائیل همه به بود داده
سخن او با تا شود داخل که زمانی تا گذاشت خود چهره بر پوششی موسی و است، یافته
بگوید.

که هستند سخنانی این‌ها گفت: و آورد گرد را اسرائیل پسران جماعت تمام موسی و روز اما داد، خواهی انجام را خود کارهای روز شش دهید. انجام را آن‌ها فرمود خداوند انجام کاری روز آن در که کس هر خداوند؛ برای آرامش سبت، مقدس، است، آرامش هفتم افروخت، نخواهید سبت روز در خود سکونتگاه‌های از هیچ‌یک در را آتش بمیرد. باید دهد، که است کلمه‌ای این گفت: اسرائیل پسران جماعت تمام به موسی و هستم. خداوند من دل با که کسی هر خداوند، برای هدیه‌ای شما میان از بگیرید است: داده فرمان خداوند قرمز ارغوان، یاقوت، برنز، نقره، طلا، آورد: خواهند خداوند برای را نوبرها است، راضی قرمز، به شده رنگ قوچ‌های پوست‌های و بز، موهای و ریسیده، کتان و تابیده‌شده، دوتایی برای سنگ‌هایی و سردیوس، سنگ‌های و نشدنی، فاسد چوب‌های و آبی، پوست‌های و بیاید شما، میان در است حکیم دل در که کسی هر و بلند. ردای و شانه قطعه برای حکاکی و پرده‌ها و پوشش‌ها و چادر دهد، انجام است داده فرمان خداوند که را آنچه همه و رحمت تخت و آن، میله‌های و شهادت، صندوق و را ستون‌ها و میله‌ها و عرضی میله‌های و آن، ظروف تمام و روشنایی چراغدان و را، آن ظروف همه و میز و را، پرده و آن، آنها در که جامه‌هایی و کاهن، هارون مقدس جامه‌های و آن، ظروف همه و قربانگاه بخور و مسح، روغن و کهنات، برای هارون پسران پیراهن‌های و کرد، خواهند خدمت مرکب.

قلیشان که را آنچه کدام هر و رفتند. بیرون موسی نزد از اسرائیل پسران جماعت تمام و آوردند خداوند به هدیه‌ای و آوردند، هدیه‌ای رسید، روحشان نظر به که هر و آوردند، آورد، و مقدس. جامه‌های همه برای و آن خدمات همه برای و شهادت، خیمه کارهای همه برای

انگشترها و گوشواره‌ها و مهرها دید، صلاح خود دل در که کسی هر آوردند، زنان از مردان هدایای که کسانی همه و را. طلایی ظرف هر آوردند، دستبندها و شده بافته زنجیرهای و پوست‌های و آبی پوست‌های و نازک کتان آنها نزد که آنانی و آوردند، خداوند برای طلا برنز و نقره برمی‌داشت، هدیه‌ای که کسی هر و آوردند. شد، یافت قرمز شده رنگ کوچ‌های برای شد، یافت فاسدنشدنی چوب‌های آنها نزد که کسانی و خداوند، برای هدایایی آوردند، خود دست‌های با خود ذهن با که حکیمی زن هر و آوردند. آماده‌سازی کارهای همه و را. نازک کتان و قرمز و ارغوان و ارغوان آوردند: را شده ریسه‌های چیزهای می‌ریسید، زمررد سنگ‌های حاکمان و ریسه‌بند. را بز موهای داشتند، حکمت خود ذهن در که زانی همه مسح، روغن برای و ترکیب‌ها، و آوردند، سینه‌بند و شانه قطعه برای را پُرکننده سنگ‌های و خداوند که کارهایی تمام دادن انجام به را آنان دل‌شان که زنی و مرد هر و بخور. ترکیب و آوردند. خداوند به هدیه‌ای اسرائیل پسران می‌داد، سوق بود داده فرمان موسی طریق از به یهودا قبیله از را هور پسر اوری، پسر بَصَلْئیل، خدا اینک گفت: اسرائیل پسران به موسی معمار ساخت. پر همه چیز دانش و فهم حکمت، الهی، روح از را او و است، فراخوانده نام کار و سنگ، کردن کار و برنز، و نقره و طلا با کردن کار معماری، کارهای همه اساس بر بودن او به ذهن در را بردن پیش توانایی واقع در و حکمت. با کار هر دادن انجام و چوب، کردن همه تا کرد پر ذهن و فهم حکمت، از را آنها و داد دان قبیله از احیاسامک پسر الیاب به و کتان و ارغوانی با را گلدوزی شده‌ها و بافته‌ها و دهند، انجام و بفهمند را مقدس کارهای دهند. انجام را گلدوزی و معماری کار هر و بیافند، نازک

۶۳

را کارها همه بود، شده داده ذهنشان در دانش و حکمت که حکیمی هر و الیاب و بَصَلْئیل و

فرمان خداوند آنچه همه طبق بر مقدس، وظایف طبق بر بسازند، و بفهمند تا دادند انجام آنان دل در دانش و حکمت خدا که را کسانی همه و ایاب و بصلیل موسی و بود. داده به را آنها تا بیایند کارها انجام برای میخواستند داوطلبانه که را کسانی همه و بود، داده همه دادن انجام برای اسرائیل پسران که را هدایایی همه و فراخواند. برسانند، پایان آورده صبحها که را هدایایی هنوز آنها و گرفتند، موسی از بودند، آورده مقدس کارهای را مقدس کارهای که حکیمانی همه و می کردند. دریافت می آوردند، که کسانی از می شد که گفت موسی به و می دادند. انجام خود که کاری طبق بر یک هر آمدند، می دادند انجام فرمان موسی و می آورند. است، داده فرمان دادن انجام برای خداوند آنچه از بیشتر مردم مردم و نکنند، کار مقدس نوبرهای برای دیگر زن و مرد گفت: و کرد اعلام اردوگاه در و داد گذاشتند. مازاد و بود کافی آنها به ساخت انجام برای کارها آن و شدند. منع کردن تقدیم از ساخت، بود کاهن هارون برای که را مقدس جامه های کارگران، میان در حکیمی هر و ارغوانی، و آبی، و طلا، از را شانه قطعه او و بود. داده فرمان موسی به خداوند چنان که بریده موها صورت به طلا برگهای و ساخت. شده تابیده نازک کتان و شده، ریسیده قرمز بافتند؛ تابیده نازک کتان و ریسیده قرمز و ارغوانی و آبی نخ با را آن که طوری به شد، کاری می دارند، نگه را قسمت دو هر که شانه قطعات ساختند. آن از بافته شده کاری از او، کار با مطابق ساختند را آن آن، از است. شده تنیده هم در یکدیگر به که بافته شده موسی به خداوند که همان گونه تابیده، نازک کتان و تابیده قرمز و ارغوانی و آبی و طلا شده احاطه طلا با و شده بسته هم با که ساختند را زمرد سنگ دو هر و بود. داده فرمان بر را آنها و اسرائیل، پسران نامهای از مهر حکاکی به شده کنده و شده حکاکی بودند، موسی به خداوند که همان طور اسرائیل، پسران یادبود سنگهای داد، قرار افود شانه های بود. داده فرمان

و آبی و طلا از افود، کار با مطابق تنوع، با شده بافته کاری ساختند، سینه پوشی آنها و

دولا و چهارگوش را سینه‌پوش شده. تابیده نازک کتان و شده ریسیده قرمز و ارغوانی ردیف چهار با سنگ‌نشان پارچه‌ای و دولا. وجب، یک پهنایش و وجب یک طولش ساختند، دوم: ردیف و اول. ردیف زمرد، و زرد یاقوت و سرخ عقیق سنگ‌ها: ردیف شد؛ بافته آن در ردیف و آمیست. و عقیق و لیگوریوم سوم: ردیف و یشم. و کبود یاقوت و زغال سنگ و بودند. شده بسته طلا با و بودند شده احاطه طلا با که جزع و زمرد و زبرجد چهارم: به صورت حکاکی شده آنها نام‌های از اسرائیل، پسران نام‌های از بودند دوازده سنگ‌ها شده بافته منگوله‌های سینه‌پوش، بر آنها و قبيله. دوازده برای خودش نام به یک هر مهرها، دو و طلایی شان‌های قطعۀ دو آنها و خالص. طلای از بافت، از کاری ساختند، را هم با و دادند. قرار سینه‌پوش آغاز دو هر بر را طلایی حلقۀ دو آن و ساختند، طلایی حلقۀ زنجیر دو و دادند، قرار سینه‌پوش طرف دو هر حلقه‌های بر را طلا از شده بافته زنجیرهای را آنها و گذاشتند، سرشانه دو روی بر را آنها و دادند. قرار اتصال محل دو در را بافته شده طلایی حلقۀ دو آنها و دادند. قرار جلو به رو مقابل، طرف در ایفود شان‌های روی بر درون از ایفود پشتی قسمت انتهای بر و سینه‌پوش انتهای در بال دو بر را آنها و ساختند جلو، در آن، پایین از افود شانۀ دو هر بر را آنها و ساختند طلایی حلقۀ دو و گذاشتند. به آن روی حلقه‌های از را سینه‌پوش و دادند. قرار افود بافتۀ بالای اتصال، محل به نزدیک تا بودند، شده بافته ایفود پارچه به و متصل آبی نخ با که بست، ایفود حلقه‌های زیرپوش آنها و بود. داده فرمان موسی به خداوند چنان‌که نشود، شل ایفود از سینه‌پوش شده بافته میان در زیرین جامۀ دهانۀ آبی. تمام بافته شده، کار ساختند، شان‌پوش زیر را از پیراهن حاشیه بر آنها و بود. جداناپذیر که داشت دهانه دور به لب‌های تنیده، هم در و قرمز و ارغوانی و آبی نخ از شده، شکوفا انار همچون ساختند، کوچکی انارهای پایین، به زیرین جامۀ لبۀ بر را زنگ‌ها و ساختند طلایی زنگ‌های آنها و تابیده. نازک کتان و تابیده خدمت برای دور، به زیرین ردای لبۀ بر انار و طلایی زنگ دادند. قرار انارها میان در دور،

شده بافته نازک کتان پیراهن‌های آنها و بود. داده فرمان موسی به خداوند چنان‌که کردن، و نازک، کتان از عمامه و نازک، کتان از عمامه‌ها و ساختند. پسرانش و هارون برای را قرمز و ارغوانی و آبی و نازک کتان از را آنها کمربندهای و تابیده، نازک کتان از شلوارها صفحه و بود. داده فرمان موسی به خداوند که همان‌گونه شده، گلدوزی کار شده، ریسیده مهر مانند حکاکی‌شده حروفی آن بر و خالص، طلای از مقدس هدیه ساختند، را طلایی بر بالا از که طوری به گذاشتند، آن بر را آبی نواری آنها و خداوند. برای قدوسیت نوشت: بود. داده فرمان موسی به خداوند که همان‌گونه گیرد، قرار عمامه

۷۳

پرده هر عرض و بود ذرع هشت و بیست پرده هر طول ساختند. پرده ده خیمه برای و و تابیده‌شده قرمز و ارغوانی، آبی، نخ از را پرده آنها و بودند. یکسان همه و بود، ذرع چهار ستون چهار بر را آن و کروبیان. نقش با بافته‌شده کاری ساختند، تابیده‌شده نازک کتان و بود، طلایی آنها سرستون‌های و دادند، قرار بودند شده طلاکاری طلا با که فاسدناپذیر قرمز و ارغوانی و آبی نخ از را شهادت خیمه‌ی در پرده‌ی و بود. نقره‌ای آنها پایه چهار ستون پنج و کروبیان. نقش با بافته‌شده کاری ساختند، تابیده‌شده نازک کتان و تابیده‌شده آنها پایه پنج و پوشاندند، طلا با را آنها قلاب‌های و آنها سرستون‌های و حلقه‌ها و آنها بود. برنزی

و صد. بر صد تابیده، نازک کتان از حیاط پرده‌های جنوب، سوی به ساختند، را حیاط آنها و صد است، شمال سوی به که آن طرف و است. بیست آنها پایه‌های و بیست آنها ستون‌های پایه‌های و بیست، آنها ستون‌های و صد، بر صد است، جنوب سوی به که آن طرف و صد، بر

و پایه، ده و ستون ده با ذراع، پنجاه طول به پرده‌هایی دریا، به رو طرف و بیست، آنها و سه آنها ستون‌های و پشت، در ذراع پانزده پرده‌ها، ذراع پنجاه شرق به رو طرف پرده‌هایی حیاط، دروازه نزد سو آن از و سو این از دومین، پشت بر و بود. سه آنها پایه‌های بودند. شده تابیده نازک کتان از خیمه پرده‌های همه پایه. سه و ستون سه با ذرع، پانزده با آنها سرستون‌های و بود، نقره‌ای آنها قلاب‌های و بود، برنزی آنها ستون‌های پایه‌های و حیاط. ستون‌های همه بودند، شده پوشانده نقره با ستون‌ها و بود، شده پوشانده نقره نازک کتان و ریسیده‌شده قرمز ارغوانی، آبی، نخ از گلدوزی‌شده کار حیاط، دروازه پرده و حیاط، پرده‌های با برابر ذرع، پنج عرض و ارتفاع و ذرع بیست طول به تابیده‌شده، و نقره‌ای، آنها قلاب‌های و برنزی، چهار آنها پایه‌های و بود، چهار آنها ستون‌های بودند برنزی اطراف در حیاط میخ‌های همه و بود. شده پوشانده نقره با آنها سرستون‌های موسی به چنان که است، شهادت خیمه ترتیب این و بودند. شده روکش نقره با خودشان و باشد. کاهن هارون پسر ایتامار به وسیله لاویان خدمت که شد، داده فرمان ساخت. بود، داده فرمان موسی به خداوند که را آنچه یهودا، قبیله از اوری پسر بصلئیل و چیزهای و بافته‌شده چیزهای ارشد معمار که دان، قبیله از آحیسامک پسر الیاب و نازک. کتان و قرمز با بافتن برای بود، هنری کارهای و گلدوزی‌شده

۸۳

این برای و پوشاند، بیرون از و درون از خالص طلای با را آن و ساخت، را تابوت بصلئیل و طوری به اهرم‌ها، برای پهن دوم، طرف بر دو و طرف، یک بر دو ریخت، طلایی حلقه چهار و ساخت، خالص طلای از صندوق بالای از را رحمت تخت و برداشت. آنها با را آن بتوان که

دوم سر نوک بر کروب یک و رحمت، تخت سر یک نوک بر کروب یک را طلایی کروبیان دو از را پیش‌نهاد میز و رحمت. تخت بر خود بالهای با می‌کردند سایه‌اندازی رحمت، تخت بر حلقه دو و طرف یک بر حلقه دو ریخت: حلقه چهار این برای و ساخت، خالص طلای و ساخت را میز و صندوق میله‌های و کرد. بلند میله‌ها با را آن بتوان تا پهن، دوم، طرف نذر کاسه‌های و پیاله‌ها مجمرها، کاسه‌ها، ساخت: را میز ظروف او و پوشاند. طلا با را آنها ساخت، می‌کند، روشن که را طلایی چراغدان و طلا. از همه می‌ریزد، نذر آنها در که را بودند؛ زده بیرون جوانه‌ها آن، نی‌های از آن، طرف دو هر از کوچک لوله‌های و جامد، ساقه بر که آنها چراغ‌های و بودند. شده برابر یکدیگر با که یکی، آن از سه و یکی این از سه آنها از نیز آنها جای‌گیرهای و شده‌اند، ساخته آنها از گردو شکل به دارند، قرار اطراف قرار بالا از قله بر چراغدان، انتهای بر که هفتم جای‌گیر و باشند، آنها بر چراغ‌ها تا است، و آن، طلایی انبرک‌های و آن، بر طلایی چراغ هفت و است. جامد طلای از آن تمام دارد، ستون برای را طلایی حلقه‌های و کرد روکش نقره با را ستون‌ها این آنها. طلایی کوزه‌های قلاب‌های و کرد روکش طلا با را پرده ستون‌های و کرد روکش طلا با را میله‌ها و ریخت برای را برنزی حلقه‌های و حیاط، حلقه‌های خیمه، طلایی حلقه‌های او ساخت. را طلایی در برنزی سرستون‌های و خیمه نقره‌ای سرستون‌های این ساخت. بالا از پوشش کشیدن بر را آنها او ساخت؛ ستون‌ها برای نقره‌ای قلاب‌های و ریخت، را حیاط دروازه و خیمه این ساخت، برنز از را حیاط میخ‌های و خیمه میخ‌های این کرد. روکش نقره با ستون‌ها با همراه که بودند مردانی به متعلق که ساخت برنزی آتشدان‌های از را برنزی قربانگاه و کاسه‌ها و پایه و آن منقل و قربانگاه ظروف همه او بودند کرده شورش قورح جماعت از شبکه‌ای کاری ساخت، پوششی قربانگاه برای او ساخت، را گوشت برنزی چنگک‌های قربانگاه پوشش گوشه چهار از برنزی حلقه چهار آن بر و آن، نصف تا آن زیر آتشدان، پایین مقدس مسح روغن این کنند. بلند آنها با را قربانگاه که طوری به میله‌ها، برای پهن داد، قرار

از را آن برنزی پایه و برنزی حوض این عطر ساز. کار را، پاک بخور ترکیب و ساخت را که روزی در بودند، گرفته روزه شهادت خیمه درهای نزد که ساخت، روزه دار زنان آینه های کرد. برپا را آن

بشویند، آن از را خود پاهای و دستها پسرانش و هارون و موسی تا ساخت را حوض او و نزدیک قربانگاه به کردن خدمت برای هرگاه یا می شدند، وارد شهادت خیمه به که هنگامی بود. داده فرمان موسی به خداوند که همان طور می شستند، آن از می شدند،

۹۳

میوه ها نخستین طلای از شد، آماده مقدسات کار همه اساس بر کارها برای که طلایی تمام از نقره هدیه و مقدس. مثقال اساس بر مثقال، بیست و هفتصد و وزنه نه و بیست بود: یک بود، مثقال پنج و هفتاد و هفتصد و هزار و استعداد صد جماعت، بازرسی شده مردان عبور شمارش از که کسانی همه مقدس، مثقال طبق بر مثقال، نصف سر، هر ازای به درهم نفر پنجاه و پانصد و سه هزار و نفر ده هزار شصت به بالاتر، و ساله بیست از کردند، پرده سرستون های برای و خیمه سرستون صد ریخته گری برای نقره وزنه صد و رسیدند. هفتصد و هزار و سرستون، هر ازای به وزنه یک وزنه، صد برای سرستون صد رفت. کار به طلا با را آنها سرستون های و ساخت، ستون ها قلاب های برای را مثقال پنج و هفتاد و داد. زینت را آنها و پوشاند،

را شهادت خیمه در پایه های آنها و بود. شکل پانصد و هزار و استعداد هفتاد هدیه، برنز و خیمه میخ های و را، حیاط دروازه پایه های و اطراف، در را حیاط پایه های و ساختند، آن از

همه و قربانگاه ظروف همه و قربانگاه برنزی پوشش و اطراف در را حیاط میخ‌های و را، داده فرمان موسی به خداوند که کردند چنان اسرائیل پسران و شهادت خیمه ابزارهای در آن‌ها با تا ساختند ظروفی به را هدیه از باقی‌مانده طلای کردند. عمل همان‌گونه بود، جامه‌های باقی‌مانده، قرمز و ارغوان کبود، یاقوت از و کنند. خدمت خداوند حضور موسی نزد را جامه‌ها و کند. خدمت مقدس در آنها در تا ساختند هارون برای خدمتی ظروف همه و قربانگاه و را، ستون‌ها و آن، میله‌های و پایه‌ها آن، ظروف و خیمه و آوردند، آن.

روغن و سوختن، چراغ‌های آن، چراغ‌های و پاک، شمعدان و مرکب بخور و مسح روغن و هارون مقدس جامه‌های و را، آن روی نان‌های و آن ظروف همه و تقدیمه نان میز و نور، دروازه‌ی و خیمه در پرده‌ی و ستون‌ها و حیاط پرده‌های و کاهنی برای پسرانش جامه‌های شده رنگ قرمز رنگ به که قوچ پوستهای و آن، ابزارهای همه و خیمه ظروف همه و حیاط، کارهای برای که ابزارهایی همه و میخها، و باقیمانده، پوششهای و آبی، پوششهای و بودند، چنین را آن تمام اسرائیل پسران داد، فرمان موسی به خداوند چه هر بود. شهادت خیمه به خداوند که شیوه‌ای همان به را آنها آنها، و دید را کارها همه موسی و دادند. انجام برکت را ایشان موسی و دادند انجام را آنها چنین بودند؛ ساخته بود، داده فرمان موسی داد.

۰۴

شهادت خیمه نو، ماه روز در اول، ماه یکم روز در فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و خواهی پرده با را صندوق و گذاشت، خواهی را شهادت صندوق تو و کرد. خواهی برپا را

به را چراغدان و چید، خواهی را آن تقدّمه نان و آورد خواهی درون به را میز و پوشاند. بخور برای را طلایی قربانگاه تو و گذاشت. خواهی را آن چراغ‌های و آورد خواهی درون شهادت خیمه در بر را پرده پوشش و گذاشت، خواهی صندوق روی پیش سوزاندن و گذاشت. خواهی شهادت خیمه درهای کنار در را نذورات قربانگاه و گذاشت. خواهی روغن و کرد. خواهی تقدیس دور به را آن چیزهای همه و گذاشت خواهی دور را خیمه آن و است، آن در که چیزهایی همه و کرد خواهی مسح را خیمه و گرفت خواهی را مسح و قربانی‌ها قربانگاه و بود. خواهد مقدس و را، آن ظروف همه و کرد خواهی تقدیس را قربانگاه و نمود، خواهی تقدیس را قربانگاه و کرد، خواهی تدهین را آن ظروف همه را آنها و آورد خواهی شهادت خیمه در بر را پسرانش و هارون و بود. خواهد مقدس‌ترین مسح را او و پوشاند، خواهی مقدس جامه‌های به را هارون تو و شست. خواهی آب با را او پسران و کرد. خواهد کاهنی من برای او و کرد، خواهی تقدیس را او و کرد، خواهی کرد، خواهی مسح را آنها و پوشانید. خواهی پیراهن‌ها آنها بر و آورد خواهی نزدیک که بود خواهد چنین و کرد، خواهند کاهنی من برای و کردی، مسح را آنها پدر که همان‌گونه او به خداوند که را آنچه همه موسی و باشد. آنها نسل‌های برای ابد، تا آنها کاهنی مسح کرد. چنین داد؛ انجام بود، داده فرمان

و شد. برپا خیمه نو ماه روز در مصر، از آنها رفتن بیرون هنگام دوم، سال اول ماه در و برپا را ستون‌ها و برد فرو را میله‌ها و داد قرار را سرستون‌ها و کرد برپا را خیمه موسی به خداوند چنان که گذاشت، آن بر بالا از را خیمه پوشش و کشید خیمه بر را پرده‌ها و کرد. زیر را میله‌ها و انداخت، صندوق درون به و گرفت را شهادت‌ها و بود. داده فرمان موسی صندوق و گذاشت، را پرده پوشش و آورد، خیمه درون به را صندوق و داد، قرار صندوق در را میز او و بود، داده فرمان موسی به خداوند که شیوه‌ای همان به پوشاند، را شهادت آن بر را تقدیمه نان‌های و گذاشت. خیمه پرده از بیرون شمال، سمت در شهادت، خیمه

را چراغدان و بود. داده فرمان موسی به خداوند که همان‌گونه خداوند، حضور در گذاشت گذاشت، خداوند پیش را آن چراغ‌های و داد. قرار خیمه جنوبی طرف در شهادت، خیمه در خیمه در را طلایی قربانگاه و بود. داده فرمان موسی به خداوند که روشی همان به به خداوند که همان‌طور سوزانید، آن در را مرکب بخور و داد، قرار پرده روبروی شهادت، به را حیاط او و داد. قرار خیمه درهای کنار را هدایا قربانگاه و بود. داده فرمان موسی رسانیدپایان به را کارها همه موسی و کرد برپا قربانگاه و خیمه دور

خیمه به نتوانست موسی و شد. بر خداوند جلال از خیمه و پوشاند را شهادت خیمه ابر، و بود. شده بر خداوند جلال از خیمه و بود افکنده سایه آن بر ابر زیرا شود، داخل شهادت ابر اگر می‌کردند. کوچ خود بنه و بار با بنی اسرائیل می‌رفت، بالا خیمه از ابر که هنگامی روز در خیمه بر ابری زیرا می‌رفت. بالا ابر که روزی تا نمی‌کردند کوچ آنها نمی‌رفت، بالا آنها. کوچ‌های تمام در اسرائیل، همه پیش در بود، شب در آن بر آتش و بود

مرقس انجیل

۱

اینک است: شده نوشته انبیاء کتاب در چنان که خدا. پسر مسیح، عیسی خوب خبر آغاز کرد. خواهد آماده تو از پیش را تو راه که می فرستم تو روی پیش را خود فرستاده من کنید. راست را او مسیرهای کنید، آماده را خداوند راه بیابان: در زنده‌ای فریاد صدای

موعظه گناهان آمرزش برای را توبه تعمید و می داد تعمید و شد ظاهر بیابان در یحیی رود در همه و می رفتند، بیرون او به سوی اورشلیم اهالی و یهودیه سرزمین تمام و می کرد. از پوشیده یحیی می کردند. اعتراف خود گناهان به و می یافتند تعمید او به وسیله اردن و می خورد. وحشی غسل و ملخ‌ها و داشت، خود کمر بر چرمی کمر بند و بود شتر موهای لایق من که می آید، من از بعد است قوی‌تر من از که کسی می گفت: و می کرد موعظه او را شما او اما دادم، تعمید آب در را شما من کنم. باز را او کفش‌های بند و شوم خم نیستم داد. خواهد تعمید روح القدس در

تعمید غسل اردن در یحیی توسط و آمد جلیل ناصره از عیسی روزها آن در که شد چنین و

دید را روح و می‌شوند دریده که دید را آسمان‌ها آب، از آمدن بالا هنگام فوراً و شد. داده هستی، من محبوب پسر تو آمد: آسمان‌ها از صدایی و می‌شود. نازل او بر کبوتر مانند که خشنودم. تو از

وسوسه شیطان توسط و بود بیابان در روز چهل او و راند، بیابان به را او روح بلافاصله و می‌کردند. خدمت او به فرشتگان و بود، وحشی جانوران با و می‌شد،

اعلام را خدا پادشاهی مژده و آمد جلیل به عیسی یحیی، شدن داده تحویل از پس اما به و کنید توبه است، شده نزدیک خدا پادشاهی و است شده پر زمان که می‌گفت و کرد. بیاورید. ایمان خوش خبر

در تور که دید را او برادر اندریاس و شمعون می‌رفت، راه جلیل دریای کنار در که هنگامی را شما و بیایید، من از بعد گفت: آنها به عیسی و بودند. ماهیگیر آنها زیرا می‌انداختند، دریا کردند. پیروی او از کرده، رها را خود تورهای بلافاصله و کرد. خواهیم انسان‌ها ماهیگیران کشتی در را آنها و دید، را او برادر یوحنا و زیدی پسر یعقوب رفته، جلوتر اندکی آنجا از و در مزدوران با را زیدی خود پدر و خواند. را آنها فوراً و می‌کردند، تعمیر را تورها که دید رفتند. او دنبال به کرده، رها قایق

و می‌داد. تعلیم و شد جماعت وارد سبت، روز در بلافاصله و شدند، کفرناحوم وارد آنها و نه و می‌داد، تعلیم داشت اختیار که کسی چون را آنها زیرا می‌شدند، متحیر او تعلیم بر چه می‌گوید: کرد فریاد و بود، ناپاک روح در که بود مردی ایشان جماعت در و کاتبان. چون کیستی، تو می‌دانم کنی؟ نابود را ما تا آمده‌ای آیا ناصری؟ عیسی ای تو، و ما به کار روح و برو. بیرون او از و شو خاموش گفت: و کرد سرزنش را او عیسی و خدا. قدوس

متحیر همه و رفت. بیرون او از و زد فریاد بلند صدای با و انداخت تشنج به را او ناپاک نو تعلیم این چیست؟ این می گفتند: و می کردند بحث یکدیگر با که طوری به شدند، و می کنند؟ اطاعت او به آنها و می دهد فرمان ناپاک ارواح به حتی اختیار با که کیست، شد. پخش جلیل اطراف منطقه تمام به فوراً او شهرت

و یعقوب با همراه اندریاس و شمعون خانه به جماعت، از آمدن بیرون از پس بلافاصله و او درباره فوراً و بود. کشیده دراز داشت تب که حالی در سیمون مادرشهر آمدند. یوحنا ترک را او بلافاصله تب و گرفت، را او دست و برخیزاند را او و شد نزدیک و گفتند. وی به و بیماران همه کرد، غروب خورشید و رسید فرا که عصر می کرد. خدمت آنها به او و کرد، به که را بسیاری و بود، شده جمع در به سوی شهر تمام و آوردند. او نزد را دیوانگان به و راند، بیرون را بسیاری دیوهای و داد، شفا بودند مبتلا به شدت گوناگون بیماری های است. مسیح او که می دانستند زیرا نداد، گفتن سخن اجازه دیوها

رفت بیابان در جایی به و رفت بیرون و برخاست بود، شب هنوز که هنگامی زود، صبح و را او چون و کردند. تعقیب را او بودند، او با که آنان و شمعون و می کرد. دعا آنجا در و شهرهای به بیایید می گوید: آنها به و می گردند. تو دنبال به همه که گفتند او به یافتند، جماعت های در او و آمده ام. بیرون این برای زیرا کنم، موعظه نیز آنجا در تا برویم مجاور می راند. بیرون را دیوها و می کرد اعلام جلیل سراسر در آنها

اگر که گفت او به و زد زانو برابرش در و کرد التماس او از و آمد او نزد جذامی مردی و را او و کرد دراز را خود دست کرد، ترحم که عیسی اما کنی. پاک مرا می توانی بخواهی، او از جذام او، گفتن سخن از پس بلافاصله و شو. پاک می خواهم، گفت: او به و نمود لمس به که بین گفت، او به و راند بیرون را او فوراً او، به شدید اخطار با و شد. پاک و رفت

آنچه خود طهارت برای و بده نشان کاهن به را خودت و برو بلکه نگویی، هیچ چیز هیچ کس و رفت بیرون او اما باشد. آنها برای شهادتی تا کن تقدیم است داده فرمان موسی که را نمی توانست دیگر که طوری به گسترده، طور به کلمه کردن پخش و اعلام به کرد شروع سوی به جا همه از مردم و می ماند، بیرون بیابانی مکان های در بلکه شود، شهر وارد آشکارا می آمدند. او

۲

بلافاصله و است. خانه در که شد شنیده و شد وارد کفرناحوم به دوباره روز چند از پس و به را کلام او و در، نزدیک حتی نبود، جایی دیگر که طوری به شدند، جمع بسیاری مردم و می شود. حمل نفر چهار توسط که می آورند را فلجی و می آیند او نزد آنها و می گفت. آنها و کردند بود او که جایی در را سقف شوند، نزدیک او به جمعیت خاطر به نتوانستند چون عیسی اما آوردند. پایین بود کشیده دراز آن بر فلج که را بستری کردن، سوراخ از پس برخی اما است. شده بخشیده تو گناهان فرزندم، گفت: فلج زده به دید، را آنها ایمان چون این گونه که می گوید چه این می اندیشیدند، دل هایشان در و بودند نشسته آنجا کاتبان از در بلافاصله عیسی و خدا؟ تنها نه اگر ببخشد را گناهان می تواند کسی چه می گوید؟ کفر چیزها این چرا گفت: آنها به می کنند، استدلال خود دل در چنین آنها که دانست خود روح تو گناهان بگویی فلج شده به است، آسان تر چیزی چه می اندیشید؟ خود دل های در را انسان پسر که بدانید تا برو؟ راه و بردار را بسترت و برخیز بگویی یا شده اند، بخشیده بسترت و برخیز می گویم، تو به می گوید فلج به ببخشد، را گناهان زمین بر که دارد اختیار بیرون همه برابر در برداشته، را بسترت و برخاست بلافاصله او و برو. خانه ات به و بردار را چیزی چنین هرگز گفتند: و دادند جلال را خدا و شدند شگفت زده همه که طوری به رفت،

و می‌داد. تعلیم آنها به او و می‌آمدند، او نزد جمعیت تمام و رفت، دریا کنار به دوباره و پیروی من از گفت: او به و بود، نشسته باجگاه بر که دید را آلفائوس پسر لاوی عبور، هنگام دراز خانه‌اش در او که هنگامی که شد چنین و کرد. پیروی او از و برخاست او و کن. زیرا بودند، هم سفره شاگردانش و عیسی با گناهکاران و باج‌گیران از بسیاری بود، کشیده با که دیدند را او چون فریسیان و کاتبان و می‌کردند. پیروی را او و بودند بسیار آنان گناهکاران و باج‌گیران با او چرا گفتند: او شاگردان به می‌خورد، غذا گناهکاران و باج‌گیران بلکه ندارند، پزشک به نیاز قوی‌ها گفت: آنها به و شنید عیسی و می‌نوشد؟ و می‌خورد توبه به را گناهکاران بلکه بخوانم، را عادلان تا نیامده‌ام من بیماران.

چرا گفتند: او به و آمدند و می‌گرفتند. روزه فریسیان شاگردان و یحیی شاگردان و نمی‌گیرند؟ روزه تو شاگردان اما می‌گیرند، روزه فریسیان شاگردان و یحیی شاگردان با داماد که حالی در بگیرند روزه می‌توانند عروسی تالار پسران آیا گفت: آنها به عیسی خواهند روزهایی اما بگیرند. روزه نمی‌توانند دارند، خود با را داماد که زمانی تا آنهاست؟ هیچ‌کس گرفت. خواهند روزه روزها آن در آنگاه شود، گرفته آنها از داماد وقتی که آمد نو، قسمت یعنی آن، پری و گرنه نمی‌دوزد، کهنه جامه‌ای بر نشسته نشده پارچه از وصله‌ای مشک‌های در را تازه شراب هیچ‌کس و می‌گردد. ایجاد بدتری پارگی و می‌شود جدا کهنه از مشک‌ها و می‌شود ریخته شراب و می‌شکافد، را مشک‌ها تازه شراب و گرنه نمی‌ریزد، کهنه ریخت. نو مشک‌های در باید را تازه شراب بلکه می‌روند، بین از

به کردند شروع شاگردانش و می‌گذشت، غله مزارع میان از شنبه روز در او که شد چنین و چه ببین می‌گفتند: او به فریسیان و می‌کنند. را غله خوشه‌های که حالی در رفتن راه

که نخوانده‌اید هرگز آیا می‌گفت: آنها به او و نیست. مجاز که شنبه روزهای در می‌کنند خانه وارد چگونه بودند؟ او با که آنانی و او بود، گرسنه و داشت نیاز وقتی کرد، چه داوید برای جز آنها خوردن که خورد، را تقدیس نان‌های و اعظم کاهن ابیائتر زمان در شد خدا به سبت می‌گفت: آنها به او و داد؟ نیز بودند او با که کسانی به و نیست، مجاز کاهنان هست. نیز سبت ارباب انسان پسر پس سبت، خاطر به انسان نه آمد، پدید انسان خاطر

۳

را او و داشت. پژمرده دستی که بود مردی آنجا و شد، وارد گردهمایی به دوباره و به و کنند. متهم را او بتوانند تا داد، خواهد شفا را او سبت روز در آیا که می‌نگریستند روز در آیا می‌گوید: آنها به و بیا. میان به و برخیز می‌گوید: داشت پژمرده دست که مردی ساکت آنها اما کشتن؟ یا دادن نجات را روح کردن؟ بدی یا کردن نیکی است مجاز سبت آن به بود، غمگین آنها قلب سختی از که حالی در کرد، نگاه آنها اطراف به خشم با و ماندند. و دیگرش. دست همچون شد سالم دستش و کرد، دراز او و کن. دراز را دستت گفت: مرد کنند. نابود را او تا می‌کردند شورا او علیه بر هرودیان با فوراً رفته، بیرون فریسیان

او از گلیل مردم از بسیاری انبوه و کرد، عقب‌نشینی دریا سوی به خود شاگردان با عیسی و صور نواحی از و اردن سوی آن از و ادمیه از و اورشلیم از و یهودیه از و کردند، پیروی شاگردان به و آمدند. او نزد می‌کرد، او آنچه بودند شنیده که بسیاری جمعیت صیدون، زیرا ندهند. فشار را او تا جمعیت، خاطر به باشد آماده او برای کوچکی قایق که گفت خود لمس را او تا می‌افتادند او بر داشتند بیماری‌ها که آنان که طوری به داد، شفا را بسیاری می‌زدند فریاد و می‌افتادند زمین به او برابر در می‌دیدند، را او هرگاه ناپاک، ارواح و کنند.

نکنند. آشکار را او تا کرد سرزنش را آنها بسیار و هستی. خدا پسر تو که می گفتند و

و رفتند. او سوی به آنها و خواند، فرا می خواست خودش که را کسانی و رفت بالا کوه به و برای داشتن اختیار و بفرستد موعظه برای را آنها تا و باشند او با تا برگزید را نفر دوازده پسر یعقوب و داد، را پطرس نام سیمون به و دیوها، راندن بیرون و بیماری ها دادن شفا و رعد، پسران یعنی که گذاشت، بوانرجس نامهای آنها بر و را، یعقوب برادر یوحنا و زبدی سیمون و تدائوس و آلفائوس پسر یعقوب و توما و متی و بارتولومیو و فیلیپ و اندریا داد. تحویل را او که اسخریوطی یهودای و کنعانی

حتی آنها که طوری به می آید، هم گرد جمعیتی دوباره و می آیند، خانه ای به آنها و را او تا رفتند بیرون شنیدند، چون بودند، او نزد از که کسانی و بخورند. نان نمی توانند آمده پایین اورشلیم از که کاتبانی و است. شده بیخود خود از او که می گفتند زیرا بگیرند، بیرون را دیوها دیوها، حاکم وسیله به اینکه و دارد، بعلزبول او که می گفتند بودند شیطان، می تواند چگونه می گفت: آنها به مثل ها در و فراخواند را آنها او و می اندازد. نمی تواند پادشاهی آن شود، تقسیم خود ضد بر پادشاهی اگر و کند؟ بیرون را شیطان اگر و بماند. پابرجا نمی تواند خانه آن شود، تقسیم خود ضد بر خانه ای اگر و بماند. پایدار دارد. پایانی بلکه بایستد، نمی تواند است، شده تقسیم و برخاسته خود ضد بر شیطان ابتدا اینکه مگر کند، غارت را او اموال قوی، مرد خانه به شدن وارد با نمی تواند هیچ کس همه که می گویم شما به به راستی کند. غارت را خانه اش سپس و ببندد را قوی مرد آن شد، خواهد آمرزیده انسان فرزندان برای باشند، که هم چقدر هر کفرگویی ها، و گناهان داوری مستوجب بلکه شد، نخواهد بخشیده ابد تا بگوید، کفر روح القدس علیه که کسی دارد. ناپاک روح که می گفتند زیرا است. جاودانی

را او تا فرستادند او نزد را کسانی ایستاده، بیرون در و می آیند، برادرانش و او مادر پس تو برادران و تو مادر اینک گفتند: او به و بود، نشسته او درباره جمعیتی و بزنند. صد به او و من؟ برادران یا من مادر کیست گفت: و داد پاسخ آنها به و می جویند. را تو بیرون برادران و من مادر ببینید، گفت: و بودند نشسته او دور که کسانی به کرد نگاه خود اطراف است. من مادر و من خواهر و من برادر این دهد، انجام را خدا اراده که کسی زیرا من.

۴

به شد، جمع او سوی به بزرگی جمعیت و کرد، دادن تعلیم به شروع دریا کنار در دوباره و زمین روی بر دریا کنار در جمعیت تمام و نشست، دریا در و شد قایق وارد او که طوری آنها به خود تعلیم در و می داد، تعلیم آنها به تمثیلها در را بسیاری چیزهای او و بودند. کاشتن هنگام و رفت. بیرون کاشتن برای می کرد که کسی اینک کنید. گوش می گفت، زمین بر دیگری و بلعیدند، را آن و آمدند پرندگان و افتاد، راه بر بخشی که شد چنین نداشت، خاک عمق زیرا شد سبز بلافاصله و نداشت، زیادی خاک که جایی افتاد، سنگلاخ میان در دیگری و شد. خشک نداشت، ریشه چون و شد سوخته برآمد، خورشید چون اما خوب زمین بر دیگری و نداد. میوه و کردند، خفه را آن و کردند رشد خارها و افتاد، خارها چندان شصت و چندان سی آورد محصول و می داد، افزایش و رشد به رو میوه ای و افتاد تنها وقتی اما بشنود. دارد، شنیدن برای گوشهایی که آن می گفت: آنها به و چندان. صد و به و پرسیدند. مَثَل درباره او از نفر، دوازده آن با همراه بودند او پیرامون که کسانی شد، که آنان برای اما بدانید، را خدا پادشاهی اسرار که است شده داده شما به می گفت: آنها و بشنوند و نبینند، و کنند نگاه آنکه تا می شود. بیان مَثَلها در چیز همه هستند، بیرون شود. آمرزیده گناهانشان و بازگردند مبادا نفهمند،

که کسی دانست؟ خواهید را مَثَل‌ها همه چگونه و نمی‌دانید، را مَثَل این می‌گوید: آنها به و کلام که جایی دارند، قرار راه کنار در که هستند کسانی اینها می‌کارد. را کلمه می‌کارد، دل‌هایشان در که را کلامی و می‌آید شیطان فوراً می‌شنوند، که هنگامی و می‌شود، کاشته کاشته سنگی جای‌های بر که هستند کسانی مشابه به‌طور این‌ها و برمی‌دارد. شده کاشته خود در ریشه‌ای آنها و می‌پذیرند. را آن شادی با فوراً بشنوند، را کلمه وقتی که می‌شوند، فوراً می‌شود، واقع کلمه به‌خاطر آزار یا رنج که هنگامی سپس هستند، موقتی بلکه ندارند، کلمه که آنان می‌شوند، کاشته خارها میان در که هستند کسانی این‌ها و می‌خورند. لغزش چیزهای درباره خواهش‌های و ثروت فریب و عصر این نگرانی‌های و می‌شنوند، را کسانی این‌ها و می‌شود. بی‌ثمر آن و می‌کنند خفه را کلمه می‌شوند، داخل که باقی‌مانده میوه و می‌پذیرند، و می‌شنوند را کلام که شده‌اند، کاشته خوب زمین بر که هستند برابر. صد و شصت و سی می‌دهند

این نه آیا شود؟ گذاشته تخت زیر یا پیمانۀ زیر تا می‌آید چراغ مگر می‌گفت: آنها به و چیزی و نشود، آشکار که نیست پنهان چیزی زیرا شود؟ گذاشته چراغدان بر باید که است دارد، شنیدن برای گوش‌هایی کسی اگر بیاید. آشکار به اینکه مگر است نشده مخفی اندازه که پیمانۀ همان با می‌شنوید. چه ببینید می‌گفت: آنها به و بشنود. بگذارید شد. خواهد افزوده می‌شنوید که شما بر و شد، خواهد گرفته اندازه شما برای می‌گیرید، خواهد گرفته او از دارد آنچه حتی ندارد، که هر و شد، خواهد داده او به دارد، که هر زیرا و بیندازد، زمین بر را دانه که مردی همچون است، چنین خدا پادشاهی می‌گفت: او و شد. نمی‌داند. خودش چنان‌که کند، رشد و بزند جوانه دانه و روز، و شب برخیزد، و بخوابد او خوشه. در کامل دانه‌ی سپس خوشه، سپس علف، نخست می‌دهد، میوه خودکار زمین زیرا است. رسیده فرا برداشت زمان زیرا می‌فرستد، را داس فوراً برسد، میوه هرگاه اما

کنیم؟ مقایسه را آن مَثَل کدام در یا کنیم؟ تشبیه را خدا پادشاهی چگونه می‌گفت: او و که است دانه‌هایی همه کوچکترین شود، کاشته زمین بر هرگاه که خردل از دانه‌ای همچون و می‌شود، سبزیجات همه از بزرگتر و می‌رود بالا شود، کاشته هرگاه و هستند، زمین بر کنند. لانه آن سایه در می‌توانند آسمان پرندگان که طوری به می‌سازد، بزرگ شاخه‌های بدون اما بودند شنیدن به قادر چنان که می‌گفت، آنها به را کلام چنین، بسیار مَثَل‌های با و توضیح خاص طور به را چیز همه خود، شاگردان به ولی نمی‌گفت، آنها به را کلام مَثَل، می‌داد.

آنها و بریم. سوی آن به بیاید گفت: آنها به بود، رسیده فرا شام که هنگامی روز، آن در و با نیز دیگری کشتی‌های و بردند، خود با بود، کشتی در که همانطور را او کرده، رها را انبوه در دیگر که طوری به می‌کوبیدند، کشتی به امواج و برخاست، بزرگی طوفان و بود. او او به و کردند بیدار را او و بود، خوابیده بالش بر کشتی دنباله‌ی در او و بود. شدن پر حال را باد شدن، بیدار از پس و می‌شویم؟ هلاک ما که ندارد اهمیت برایت معلم، ای گفتند: بزرگی آرامش و کرد فروکش باد و باش. ساکت باش، خاموش گفت: دریا به و کرد توبیخ بزرگی ترس و ندارید؟ ایمان چگونه هستید؟ ترسو اینقدر چرا گفت: آنها به و شد. برقرار می‌کنند؟ اطاعت او از دریا و باد حتی که کیست این پس می‌گفتند: یکدیگر به و کردند

۵

رفت، بیرون کشتی از او که هنگامی و آمدند. جرجسیان‌ها سرزمین به دریا سوی آن به و داشت، سکونت قبرها در که کسی آمد. او ملاقات به قبرها از ناپاک روح با مردی فوراً

و پا زنجیرهای با بارها او که خاطر این به ببندد، زنجیرها با را او نبود قادر هیچ کس شده خرد پا زنجیرهای و بودند شده پاره او توسط زنجیرها و بود، شده بسته زنجیرها بود، کوهها در و گورها در روز و شب تمام و کند. رام را او نبود قادر هیچ کس و بودند، کرد سجده او به و دوید دور، از عیسی دیدن با اما می زد. سنگها با را خود و می زد فریاد تو متعال؟ خدای پسر عیسی، ای تو، و من به کار چه می گوید: زده، فریاد بلند صدای با و بیرون انسان این از گفت: ناپاک روح به او نکنی. شکنجه مرا که می دهم سوگند خدا به را ما زیرا است، لژیون من نام گفت، و داد پاسخ و چیست؟ تو نام پرسید، او از او و برو. گله آنجا اما نفرستد. سرزمین آن از بیرون به را آنها که کرد التماس بسیار او از و بسیاریم. و کردند التماس او از دیوها همه و بودند. چریدن حال در کوه دامنه در خوکها از بزرگی داد. اجازه آنها به بلافاصله عیسی و شویم. آنها وارد تا بفرست خوکها درون به را ما گفتند: برد. هجوم دریا سوی به صخره از گله و شدند، خوکها وارد رفته، بیرون ناپاک ارواح و شهر به و کردند فرار خوکها چوپانان و می شدند. غرق دریا در و بودند هزار دو حدود آنها نزد آنها و است. افتاده اتفاقی چه ببینند تا آمدند بیرون مردم و دادند، گزارش مزارع و عاقل و پوشیده لباس نشسته، بود، او در لژیون که دیوانه‌ای آن که دیدند و آمدند عیسی آن برای چگونه که کردند بازگو آنها برای بودند، دیده که کسانی و ترسیدند. و است، شده مرزهایشان از بخواهند او از که کردند شروع آنها و خوکها. درباره و افتاد اتفاق دیوزده و باشد. او با که کرد التماس او از زده دیو مرد می شد، کشتی سوار او که هنگامی و برود. خداوند که بگو آنها به و برو خانواده‌ات نزد خانه‌ات به گفت: او به بلکه نداد، اجازه را او اعلام به کرد شروع و رفت او و است. کرده رحم تو بر چگونه و برایت است کرده چه شگفت زده همه و بود، داده انجام او برای کارهایی چه عیسی که دکاپولیس در کردن شدند.

شد، جمع او نزد بزرگی جمعیت کرد، عبور سوی آن به دوباره قایق در عیسی که هنگامی و

به دید را او چون و می‌آید، یائيروس نام به جماعت رهبران از یکی و بود. دریا کنار او و تا است، احتضار حال در کوچکم دختر که گفت و کرد التماس بسیار او از و افتاد او پای جمعیت و رفت، او با و بماند. زنده و یابد نجات تا بگذاری، او بر را دست‌هایت و بیایی خون جریان در سال دوازده که زنی و می‌دادند. فشار را او و می‌رفت، او دنبال به بزرگی هیچ و بود، کرده خرج را خود دارایی تمام و بود برده رنج بسیار پزشکان از بسیار و بود، عیسی، دربارهی شنیدن از پس بود، رسیده بدتری وضعیت به بیشتر بلکه بود، ندیده کمکی به حتی اگر که می‌گفت خود دل در او زد. دست او لباس به پشت از و آمد جمعیت میان در در و شد خشک او خون چشمهٔ بلافاصله و یافت. خواهم نجات بزخم، دست او جامه‌های دریافته خود درون در که عیسی بلافاصله و است. یافته شفا بلا از که دانست خود بدن لباس‌های کسی چه گفت: و برگشت جمعیت میان در است، رفته بیرون او از قدرتی که بود و می‌دهند، فشار را تو جمعیت که می‌بینی می‌گفتند: او به شاگردانش و کرد؟ لمس مرا را کار این که را زنی آن تا می‌کرد نگاه را برش و دور او و کرد؟ لمس مرا کی می‌گویی است، رفته او بر آنچه می‌دانست چون می‌لرزید، و ترسیده که زن اما این ببیند. بود کرده را تو تو ایمان دخترم، گفت: او به او اما گفت. او به را حقیقت تمام و افتاد او پای به و آمد که می‌گفت سخن او هنوز باش. رها خود بالای این از و برو سلامتی به است، داده نجات زحمت را معلم هنوز چرا مرد، تو دختر که گفتند و آمدند جماعت حاکم خانه از آنها کنیسه رئیس به بود، شده گفته که سخنی شنیدن از پس بلافاصله عیسی اما می‌دهی؟ مگر شود، همراه او با که نداد اجازه هیچ‌کس به و باش. داشته ایمان فقط نترس، گفت: و آشوب و می‌آید جماعت رئیس خانه به و یعقوب. برادر یوحنا، و یعقوب و پطرس و آشفته‌اید چرا گفت: آنها به و شد وارد و می‌بیند، را بسیاری زاری‌کنندگان و گریه‌کنندگان پس اما او می‌خندیدند. او به آنها و است. خوابیده بلکه است، نمرده کودک می‌کنید؟ گریه که جایی به و برد، خود با را بودند او با که آنها و کودک مادر و پدر همه، کردن بیرون از

که قومی طلیتا می‌گوید: او به گرفته، را کودک دست و شد. داخل بود خوابیده کودک می‌رفت، راه و برخاست دختر بلافاصله و برخیز. می‌گوییم، تو به دختر، است: شده ترجمه هیچ که داد دستور سخت آنها به و شدند. حیرت‌زده شدت به آنها و بود. ساله دوازده زیرا شود. داده غذا او به که گفت و نداند، را این کس

۶

سبت چون و کردند. دنبال را او شاگردانش و آمد، خود زادگاه به و رفت بیرون آنجا از و شگفت‌زده می‌شنیدند که بسیاری و کرد، دادن تعلیم به آغاز جماعت در رسید، فرا شده داده او به که حکمت این و است؟ این برای این‌ها کجا از می‌گفتند: و می‌شدند پسر نیست، پیشه‌ور همان این آیا می‌آیند؟ پدید او دستان از قدرت‌هایی چنین و کیست، و نیستند؟ ما نزد اینجا او خواهران آیا و شمعون؟ و یهودا و یوسی و یعقوب برادر و مریم، میهن در مگر نیست بی‌احترام پیامبری که می‌گفت آنها به عیسی می‌شدند. آزرده او از انجام معجزه‌ای هیچ آنجا در نتوانست او و خانه‌اش. در و خویشاوندان میان در و خود از او و داد. شفا را آنها و گذاشت بیماران از کمی تعداد بر را خود دست‌های اینکه مگر دهد، می‌داد. تعلیم و می‌گشت روستاها اطراف در او و می‌شد. شگفت‌زده آنها بی‌ایمانی

ناپاک ارواح بر اختیار آنها به و دو، به دو آنها فرستادن به کرد آغاز و فراخواند، را دوازده و نه کیسه، نه فقط؛ عصا جز نبرند، خود با سفر برای چیز هیچ که داد فرمان آنها به و می‌داد، و نپوشند. پیراهن دو و باشند کرده پا به را صندل‌ها اما کمریند، در مسی سکه‌های نه نان، و بروید. بیرون آنجا از تا بمانید آنجا در شوید، خانه‌ای وارد که جا هر می‌گفت: آنها به او پاهای زیر گرد آنجا، از رفتن بیرون هنگام نشنود، را شما سخنان و نپذیرد را شما که هر

یا سدوم برای داوری روز در می‌گوییم، شما به آمین بتکانید. آنها بر شهادت به را خود تا می‌کردند موعظه رفتن، بیرون از پس و شهر. آن برای تا بود خواهد تحمل‌تر قابل عموره روغن با را بسیاری بیماران و می‌راندند، بیرون را بسیاری دیوهای و کنند. توبه مردم می‌دادند. شفا و می‌کردند تدهین

دهنده تعمیر یوحنا که می‌گفت و بود، شده آشکار او نام زیرا شنید، هیرودیس پادشاه و دیگران می‌کنند. عمل او در قدرت‌ها این خاطر همین به و است، برخاسته مردگان از اما انبیا. از یکی مانند است، نبی او که می‌گفتند دیگر برخی اما است، ایلیا او که می‌گفتند مردگان از او اوست، این بریدم، سر من که را یوحنا که گفت شنید، چون هروودیس بست، زندان در را او و گرفت را یحیی و بود فرستاده هروودیس خود زیرا است. برخاسته به یحیی زیرا بود. کرده ازدواج او با زیرا برادرش، فیلیپ زن هروودیس، به خاطر او به نسبت هروودیس اما نیست. مجاز تو برای برادرت زن داشتن که می‌گفت هیرودیس یوحنا از هیرودیس زیرا نمی‌توانست. ولی بکشد، را او می‌خواست و داشت کینه پس و می‌کرد، محافظت او از و است، مقدس و عادل مردی او می‌دانست چون می‌ترسید، و می‌کرد. گوش او به خوشحالی با و می‌داد انجام بسیاری کارهای او سخنان شنیدن از بزرگان برای شامی خود تولد جشن در هیرودیس وقتی رسید، فرا مناسبی روز که هنگامی دختر او، دختر که هنگامی و کرد، برپا جلیل بزرگان و هزارگان فرماندهان و خود را بودند سفره سر بر او با که میهمانانی و هروودیس و رقصید و شد وارد هروودیس، به و داد. خواهم تو به و بخواه می‌خواهی چه هر من از گفت: دختر به پادشاه کرد، خشنود که او من. قلمرو نصف تا داد، خواهم تو به بخوایی، من از چه هر که خورد سوگند او یحیی سر گفت: مادرش کنم؟ درخواست چیزی چه گفت: مادرش به بود، رفته بیرون می‌خواهم گفت: و کرد درخواست شد، وارد پادشاه نزد فوراً شتاب با که او و تعمیردهنده. شد، غمگین بسیار پادشاه و بدهی. من به سینی بر را تعمیردهنده یحیی سر الان همین که

فرستاد را جلادی فوراً پادشاه و کند. رد را آن نخواست میهمانانش و سوگندها خاطر به اما سینی بر را او سر و برید، زندان در را او سر و رفت او بیاورند. را او سر که داد فرمان و آمدند شنیدند، چون شاگردانش و داد. مادرش به را آن دختر و داد، دختر به را آن و آورد گذاشتند. قبری در را آن و برداشتند را او جسد

کرده که را آنچه هم دادند، گزارش او به را چیز همه و شدند جمع عیسی نزد رسولان و به تنهایی به خودتان شما بیایید گفت: آنها به و بودند. آموخته که را آنچه هم و بودند بسیار می رفتند و می آمدند که آنانی زیرا کنید، استراحت اندکی و بروید بیابانی مکانی را آنها و رفتند. بیابانی مکانی به قایق با به تنهایی و نداشتند. خوردن فرصت حتی و بودند از و شتافتند آنجا به شهرها همه از پیاده و شناختند، را آنها بسیاری و می رفتند، که دیدند دلش و دید را زیادی جمعیت و رفت بیرون عیسی و آمدند. گرد او نزد و گرفتند پیشی آنها تعلیم به کرد شروع و نداشتند، چوپان که بودند گوسفندانی مانند زیرا سوخت، آنها برای او نزدیک شاگردانش بود، گذشته زیادی ساعت که پیش تر و آنها. به زیادی چیزهای دادن رها را آنها است. گذشته زیادی ساعت پیش تر و است بیابانی مکان این که گفتند و آمدند برای چیزی زیرا بخرند، نان خودشان برای و بروند اطراف دهکده‌های و مزارع به تا کن، آیا گفتند: او به آنها و بدهید. غذا آنها به شما گفت: آنها به پاسخ در او اما ندارند. خوردن آنها به او اما بخورند؟ تا بدهیم آنها به و بخریم دینار دویست ارزش به نان‌هایی و برویم آنها به و ماهی. دو و نان پنج گفتند: دانستند، چون و ببینید. و بروید دارید؟ نان چند گفت: و نفره صد گروه‌های به آنها و بکشانند. دراز سبز علف بر گروه‌گروه را همه که داد فرمان داد، برکت و کرد نگاه آسمان به برداشته، را ماهی دو و نان پنج و کشیدند. دراز نفره پنجاه همه بین را ماهی دو و بگذارند، آنها پیش تا می داد شاگردان به و شکست را نان‌ها و از و برداشتند، تکه‌ها از پر سبب دوازده آنها و شدند. سیر و خوردند همه و کرد. تقسیم بودند. مرد هزار پنج بودند، خورده را نان‌ها که آنها و ماهی‌ها.

سوی به طرف آن به و شوند کشتی سوار که کرد مجبور را خود شاگردان بلافاصله و به آنها، با خداحافظی از پس و کند. مرخص را جمعیت خودش تا بروند، پیش بیت صیدا تنها او و بود، دریا میان در کشتی بود، رسیده فرا عصر که هنگامی و کند. دعا تا رفت کوه آنها خلاف بر باد زیرا می کشیدند، رنج پارو زدن در که دید را آنها او و بود. زمین روی بر و می رفت، راه دریا بر که حالی در آمد آنها به سوی شب چهارم پاس حدود در و بود، که پنداشتند دیدند، می رفت راه دریا بر را او که آن ها اما بگذرد. آنها کنار از می خواست گفت سخن آنها با بلافاصله و شدند. آشفته و دیدند را او همه زیرا زدند. فریاد و است شبح باد و رفت، آنان نزد کشتی درون به او و نترسید. هستم، من باشید، دلیر گفت: ایشان به و درباره آنها زیرا شدند. شگفت زده و حیرت زده بسیار خود درون در آنها و کرد، فروکش بود. شده سخت آنها قلب بلکه نفهمیدند، نان ها

کشتی از آنها که هنگامی و انداختند. لنگر و رفتند چنیسارت سرزمین به عبور، از پس و شروع و دویدند اطراف منطقه آن تمام در آنها شناختند. را او بلافاصله آمدند، بیرون او می شنیدند که جایی هر به بیماران حمل تخت های روی بر بیماران کردن حمل به کردند را بیماران مزارع، یا شهرها یا روستاها به خواه می شد، وارد او که جایی هر در و آنجاست. لمس را او لباس گوشه فقط اگر حتی که می کردند التماس او از و می گذاشتند بازارها در می یافت. شفا می کرد، لمس را او که کسی هر و کنند،

V

که دیدند و شدند، جمع او نزد بودند، آمده اورشلیم از که کاتبان از برخی و فریسیان و کردند سرزنش و می خوردند نان نشسته، یعنی معمولی، دست های با او شاگردان از برخی

چون نمی‌خورند، غذا نشویند، مشمت با را خود دست‌های اگر یهودیان، همه و فریسیان زیرا بسیار چیزهای اما و نمی‌خورند، نشویند، اگر بازار، از و می‌دارند. نگه را بزرگان سنت ظروف و کوزه‌ها و جامها شستشوی‌های کنند: رعایت تا کردند دریافت که است دیگری سنت طبق بر تو شاگردان چرا می‌پرسند: او از کاتبان و فریسیان سپس تختها و برنجی آنها به پاسخ در او اما می‌خورند؟ نان ناشسته دست‌های با بلکه نمی‌کنند، رفتار بزرگان شده نوشته چنانکه است، کرده پیشگویی خوبی به ریاکاران شما درباره اشعیا که گفت بیهوده اما است. دور من از آنها دل اما می‌کنند، احترام مرا لب‌هایشان با مردم این است: می‌دهند. تعلیم را انسانی احکام و تعالیم زیرا می‌پرستند، مرا

و کوزه‌ها شستشوی می‌دارید: نگه را انسان‌ها سنت و کرده‌اید رها را خدا فرمان زیرا فرمان خوب می‌گفت: آنها به و می‌دهید. انجام را دیگر مشابه چیزهای بسیاری و جام‌ها، را خود مادر و پدر گفت: موسی زیرا دارید. نگه را خود سنت تا می‌گذارید کنار را خدا اگر می‌گویید: اما شما شود. کشته مرگ به کند، بدگویی مادر یا پدر به که هر و کن، احترام و می‌شوی، بهره‌مند من از که هدیه‌ای یعنی است، قربان بگوید: مادرش یا پدر به کسی سنت‌تان با شما دهد، انجام مادرش یا پدر برای کاری هیچ که نمی‌دهید اجازه او به دیگر چنین مشابه چیزهای بسیاری و می‌کنید باطل را خدا کلام هستید، پایبند آن به که گوش من به همگی گفت: آنها به فراخواند، را جمعیت همه چون و می‌دهید. انجام کارهایی کند، نجس را او بتواند و شود او وارد که نیست انسان بیرون از هیچ چیز بفهمید. و دهید که هنگامی و می‌کنند. نجس را انسان که آن‌ها آیند می‌آیند، بیرون او از که چیزهایی بلکه آیا گفت: آنها به و می‌پرسیدند. او از مثل درباره شاگردانش شد، خانه وارد جمعیت میان از انسان وارد بیرون از که چیزی هر که نمی‌فهمید هنوز هستید؟ بی‌فهم اینگونه نیز شما و می‌رود شکم به بلکه نمی‌شود، وارد او قلب به زیرا کند؟ نجس را او نمی‌تواند می‌شود، بیرون انسان از آنچه که می‌گفت او می‌کند. پاک را غذاها همه و می‌شود خارج مستراح به

بیرون بد افکار انسان‌ها، دل از درون، از زیرا می‌کند. ناپاک را انسان که است آن می‌آید، شیر، چشم هرزگی، فریب، شرارت‌ها، طمع‌ها، دزدی‌ها، قتل‌ها، فحشاها، زناها، می‌آیند: ناپاک را انسان و می‌آیند بیرون درون از بد چیزهای این همه حماقت. تکبر، کفرگویی، می‌کنند.

شد، داخل خانه‌ای به چون و رفت. صیدون و صور مرزهای به برخاسته، آنجا از و ناپاکی روح کوچکش دختر که زنی زیرا بماند. پنهان نتوانست اما بداند، کسی نمی‌خواست نظر از سوروفینیقی بود، یونانی زن افتاد. او پای به آمده، و بود شنیده او درباره داشت، اول بگذار گفت: او به عیسی اما کند. بیرون دخترش از را دیو که می‌خواست او از و نژاد، کوچک سگ‌های به و بگیری را فرزندان نان که نیست خوب زیرا شوند، سیر فرزندان خرده‌های از میز زیر کوچک سگ‌های و خداوند، بله، گفت: او به و داد پاسخ او اما بیندازی. است. رفته بیرون دخترت از دیو برو؛ سخن، این به خاطر گفت: او به و می‌خورند. کودکان بود. رفته بیرون دیو و بود افتاده تخت بر که یافت را کودک رفت، خانه‌اش به چون و

مرزهای میان در آمد، جلیل دریای سوی به رفته، بیرون صیدون و صور مرزهای از باز و او بر را خود دست که کردند التماس او از و آوردند او نزد را لالی کر آنها و دکاپولیس. و گذاشت، او گوش‌های در را خود انگشتان و برد کناری به جمعیت میان از را او و بگذارد. او به و کشید آه آسمان، به کرده نگاه و کرد. لمس را او زبان انداختن، دهان آب از پس او و شد، حل زبانش بند و شدند باز او گوش‌های فوراً و شو. باز یعنی که افقاتا گفت: به او خود چقدر هر اما نگویند، کس هیچ به که داد فرمان آنها به و می‌گفت. سخن درست و می‌شدند حیرت‌زده بسیار و می‌کردند. موعظه بیشتر و بیشتر می‌داد، فرمان آنها گویا. را لالان و می‌سازد شنوا را کران است؛ داده انجام نیکو را چیز همه او می‌گفتند:

شاگردان عیسی نداشتند، خوردن برای چیزی و بود زیادی جمعیت که دوباره روزها، آن در من با که است روز سه زیرا دارم، ترحم جمعیت این بر من گفت، آنها به و فراخواند را خود راه در کنم، رها خانه‌هایشان به گرسنه را آنها اگر و ندارند، خوردن برای چیزی و مانده‌اند دادند: پاسخ او به شاگردانش و آمده‌اند. دور راه از آنها از برخی زیرا شد، خواهند ضعیف نان چند پرسید: آنها از او و کند؟ سیر نان با را این‌ها بیابان در اینجا می‌تواند کسی کجا از گرفته، را نان هفت و بنشینند، زمین بر که داد فرمان جمعیت به و هفت. گفتند: آنها دارید؟ جمعیت پیش آنها و بگذارند، پیش‌شان تا می‌داد شاگردانش به و شکست و کرد شکرگزاری نیز را آنها که گفت و داد برکت را آنها او و داشتند، اندکی کوچک ماهی‌های آنها و گذاشتند. آنها برداشتند. سبد هفت را تکه‌ها باقیمانده‌های و شدند، سیر و خوردند بگذارند. پیش کشتی سوار خود شاگردان با بلافاصله و کرد. رها را آنها او و بودند، نفر هزار چهار حدود آمد. دلمانوتا نواحی به و شد

آسمان از نشانه‌ای او از که حالی در کردند، او با بحث به شروع و رفتند بیرون فریسیان و نسل این چرا گفت: و کشید عمیقی آه خود روح در او و می‌آزمودند. را او و می‌خواستند رها را آنها و شود. داده نشانه‌ای نسل این به اگر می‌گویم، شما به آمین می‌طلبید؟ نشانه افتاد. راه به دوباره و رفت کشتی درون به کرده،

او و نداشتند. قایق در خود با چیزی نان، یک جز و بگیرند، نان که بودند کرده فراموش و هیرووس خمیرمایه و فریسیان خمیرمایه از ببینید، می‌گفت: و می‌داد دستور آنها به که عیسی و نداریم. نان که می‌گفتند و می‌کردند استدلال یکدیگر با و باشید. برحذر

نمی‌فهمید؟ و نمی‌کنید درک هنوز ندارید؟ نان که می‌کنید بحث چرا گفت: آنها به دانست، اما دارید گوش و نمی‌بینید، اما دارید چشم است؟ شده سخت شما قلب هنوز آیا نمی‌آورید؟ یاد به و نمی‌شنوید؟

او به برداشتید؟ خرده‌ها از پر سبد چند شکستم، نفر هزار پنج آن برای را نان پنج آن وقتی تکه‌ها از پر سبد چند دادید، نفر هزار چهار به را هفت آن که هنگامی دوازده. گفتند: نمی‌فهمید؟ هنوز می‌گفت، آنها به و هفت. گفتند: آنها برداشتید؟

را او که می‌کنند التماس او از و می‌آورند او نزد را نابینایی و می‌آید بیت‌صدی به او و کرد، تف چشمانش به و برد، دهکده از بیرون به را او گرفته، را نابینا دست و کند. لمس گفت: و کرد بالا به نگاه و می‌بیند. چیزی آیا که پرسید او از و گذاشت او بر را دست‌هایش او چشمان بر را دست‌هایش دوباره سپس می‌روند. راه که درختانی مانند می‌بینم، را مردم همه به و وضوح به و شد، بازگردانده بینایی‌اش و کند، نگاه که کرد وادار را او و گذاشت در کسی به نه و شو وارد دهکده به نه گفت: و فرستاد خانه‌اش به را او و کرد. نگاه چیز بگو. دهکده

پرسید شاگردانش از راه در و رفتند، بیرون فیلیپ قیصریه دهات به شاگردانش و عیسی و و تعمیردهنده، یحیی دادند: پاسخ آن‌ها هستم؟ که من می‌گویند مردم گفت: آنها به و شما اما گفت: آنها به او و پیامبران. از یکی گفتند: دیگر برخی و ایلبا، گفتند: دیگر برخی را آنها او و هستی. مسیح تو گفت: او به پاسخ در پطرس کیستم؟ من که می‌گویید چه نگویند. چیزی هیچ‌کس به او درباره‌ی تا کرد سرزنش

از و ببرد، رنج بسیار انسان پسر است ضروری که آنها به دادن تعلیم به کرد شروع او و

او و برخیزد. روز سه از بعد و شود، کشته و شود، رد کاتبان و اعظم کاهنان و بزرگان سوی او اما کرد. او سرزنش به شروع و گرفت کنار را او پطرس و می گفت. سخن صراحت با ای من، سر پشت برو گفت: و کرد توبیخ را پطرس و دید را خود شاگردان و برگشت انسان ها. چیزهای به بلکه نمی کنی، فکر خدا چیزهای به تو زیرا شیطان،

من از می خواهد هرکس گفت: آنها به شاگردانش، با همراه جمعیت فراخواندن از پس و که کسی زیرا کند. پیروی من از و بردارد را خود صلیب و کند انکار را خود باید کند، پیروی را خود روان که کسی اما داد، خواهد دست از آن دهد، نجات را خود روان بخواهد انسان برای سودی چه داد. خواهد نجات را آن بدهد، دست از نجات مژده و من به خاطر در انسان چیزی چه یا بدهد؟ دست از را خود روح اما آورد، دست به را جهان تمام اگر دارد گناهکار و زناکار نسل این در من سخنان و من از که هر زیرا داد؟ خواهد خود جان عوض با خود پدر جلال در که هنگامی شد، خواهد شرمنده او از نیز انسان پسر شود، شرمنده بیاید. مقدس فرستادگان

۹

هرگز ایستاده اند، اینجا که کسانی از بعضی که می گویم شما به آمین می گفت: آنها به و ببینند. است، آمده قدرت با که را خدا پادشاهی تا چشید نخواهند را مرگ

تنهایی به را آنها و برد خود همراه را یوحنا و یعقوب و پطرس عیسی روز، شش از پس و بسیار شد، درخشنده او جامه های و شد. متحول آنان پیش در و برد، بالا بلندی کوه بر کند. سفید چنین را آنها نیست قادر زمین بر رختشویی هیچ که چنان برف، همچون سفید

عیسی به پاسخ در پطرس و می کردند. گفتگو عیسی با و شد ظاهر آنها به موسی با ایلیا و برای یکی و تو برای یکی خیمه، سه بسازیم و باشیم، اینجا ما که است خوب ربی، گفت، آنها بر ابری و بودند. وحشت زده چون بگویند، چه نمی دانست زیرا ایلیا. برای یکی و موسی دهید. گوش او به است، من محبوب پسر این می گفت: که آمد ابر از صدایی و افکند، سایه خود با را عیسی تنها بلکه ندیدند، را هیچ کس دیگر کردند، نگاه اطراف به وقتی ناگهان و به دیده اند را آنچه که داد فرمان آنها به می آمدند، پایین کوه از آنها که هنگامی اما دیدند. داشتند، نگه را سخن آن و برخیزد. مردگان از انسان پسر که زمانی مگر نگویند، کس هیچ می گفتند و می پرسیدند او از و چیست. مردگان از برخاستن که می کردند بحث یکدیگر با اول حقیقت در ایلیا گفت: آنها به پاسخ در او بیاید. اول باید ایلیا که می گویند کاتبان که که است شده نوشته انسان پسر درباره چگونه و می کند، بازگردانی را چیز همه و می آید است، آمده نیز ایلیا که می گویم شما به اما شود؟ شمرده خوار و ببیند بسیار رنج های باید است. شده نوشته او درباره که همان طور کردند، او با خواستند که را آنچه و

آنها با که را کاتبان و دید آنها اطراف در را زیادی جمعیت آمد، شاگردان سوی به چون و و دویدند او سوی به و شدند، شگفت زده او دیدن با جمعیت تمام فوراً و می کردند. بحث از یکی و می کنید؟ بحث خودتان با چیزی چه پرسید: کاتبان از و کردند. سلام او به را او که جا هر و آوردم. تو نزد دارد لال روح که را پسر معلم، گفت: و داد پاسخ جمعیت خشک و می ساید هم به را دندان هایش و می کند کف و می افکند زمین به را او بگیرد، فرا او به پاسخ در او اما نتوانستند. اما کنند، بیرون را آن که گفتم تو شاگردان به و می شود. را او کرد؟ خواهم تحمل را شما کی تا بود؟ خواهم شما با کی تا بی ایمان، نسل ای گفت: بر و داد، تشنج را او فوراً روح او، دیدن به محض و آوردند. او نزد را او و بیاورید. من نزد که است زمان چقدر پرسید، پدرش از و می غلتید. می کرد کف که حالی در و افتاد زمین او تا است انداخته آب در و آتش در را او بارها و کودکی. از گفت، او است؟ شده او به این

به عیسی اما فرما. ترحم ما بر و کن کمک ما به بکنی، کاری می‌توانی اگر اما کند، نابود را و است. ممکن دارد ایمان که کسی برای چیز همه هستی، آوردن ایمان به قادر اگر گفت: او یاری مرا بی‌ایمانی خداوند! ای دارم، ایمان گفت: و زد فریاد اشک با کودک پدر بلافاصله ای گفت: او به و کرد سرزنش را ناپاک روح پس می‌دوند، هم با جمعیت که دید عیسی کن. و نشو. داخل او به هرگز دیگر و برو بیرون او از می‌دهم، فرمان تو به من کر، و لال روح بسیاری که طوری به شد، مرده مثل و رفت، بیرون و داد تشنج شدت به را او و زد فریاد و برخاست. او و برخیزانید، را او و گرفت را او دست عیسی اما است. مرده که گفتند نتوانستیم ما چرا که می‌پرسیدند او از خلوت در شاگردانش شد، خانه وارد او که هنگامی به مگر رود، بیرون نیست قادر وجه هیچ به جنس این گفت: آنها به و کنیم. بیرون را آن روزه. و دعا

به او بداند. کسی که نمی‌خواست و می‌گذشتند، جلیل میان از رفته، بیرون آنجا از و داده تحویل انسان‌ها دست به انسان پسر که می‌گفت آنها به و می‌داد تعلیم شاگردانش آنها اما خاست. برخواهد سوم روز در شدن، کشته از پس و کشت خواهند را او و می‌شود بپرسند. او از که می‌ترسیدند و نمی‌فهمیدند را سخن آن

بحث یکدیگر با چه درباره راه در پرسید: آنها از بود، خانه در وقتی و آمد کفرناحوم به و کسی چه که بودند کرده بحث یکدیگر با راه در زیرا ماندند، ساکت آنها اما می‌کردید؟ کسی اگر گفت: آنها به و خواند فرا را شاگرد دوازده نشست، چون و است. بزرگتر در را او و گرفت را کودکی و بود. خواهد همه خدمتکار و همه آخر باشد، اول می‌خواهد کودکان چنین این از یکی که کسی گفت، آنها به گرفته، آغوش در را او و داد، قرار آنها میان را کسی آن بلکه می‌پذیرد، مرا نه بپذیرد، مرا که کسی و می‌پذیرد، مرا بپذیرد، من نام به را به که دیدیم را شخصی ما معلم، ای گفت: و داد پاسخ او به یحیی است. فرستاده مرا که

ما از زیرا کردیم، منع را او ما و نمی‌کند، پیروی ما از که می‌کرد، بیرون را دیوها تو نام نام به معجزه‌ای که نیست هیچ‌کس زیرا نکنید، منع را او گفت: عیسی اما نمی‌کند. پیروی نیست، شما علیه بر که کسی زیرا کند. بدگویی من درباره زودی به بتواند و دهد انجام من مسیح آن از که رو آن از من، نام به بنوشاند آب از جامی شما به که هر زیرا شماسست. با داد. نخواهد دست از را خود پاداش هرگز می‌گویم، شما به آمین هستید،

که است بهتر او برای اندازد، لغزش به را من به ایمان آورنده کوچکان این از یکی که هر و لغزش به را تو تو دست اگر و شود. افکنده دریا به و شود آویخته گردنش به آسیابی سنگ دست دو اینکه تا شوی، زندگی وارد ناقص که است بهتر تو برای کن. قطع را آن می‌اندازد، آتش و نمی‌میرد آنها کرم که جایی خاموش ناشدنی. آتش به بروی، جهنم به و باشی داشته که است بهتر تو برای کن. قطع را آن شود، تو لغزش باعث تو پای اگر و نمی‌شود. خاموش خاموش ناشدنی، آتش به جهنم، به و باشی داشته پا دو اینکه تا شوی، زندگی وارد لنگان باعث تو چشم اگر و نمی‌شود. خاموش آتش و نمی‌میرد آنها کرم که جایی شوی. افکنده پادشاهی وارد چشم یک با که تو برای است بهتر بینداز، بیرون را آن می‌شود، تو لغزش آنها کرم که جایی بروی. آتش جهنم به و باشی داشته چشم دو اینکه تا شوی، خدا قربانی هر و شد، خواهد نم‌زده آتش با کس هر زیرا نمی‌شود. خاموش آتش و نمی‌میرد را آن چیز چه با شود، بی‌نمک اگر اما است، خوب نمک شد. خواهد نم‌زده نمک با باشید. صلح در یکدیگر با و باشید داشته خود در را نمک کرد؟ خواهید چاشنی

۰۱

به جمعیتی دوباره و می‌آید، اردن سوی آن طریق از یهودیه مرزهای به برخاسته، آنجا از و

نزدیک فریسیان و می داد. تعلیم را آنها دوباره داشت، عادت چنانکه و می آیند، گرد او سوی را او که حالی در دهد، طلاق را زنی است مجاز مردی برای آیا که می پرسیدند او از شده، آنها اما داد؟ فرمان چه شما به موسی گفت: آنها به پاسخ در او اما می کردند. آزمایش به پاسخ در عیسی و شود. رها (زن) و شود نوشته طلاق سند که داد اجازه موسی گفتند: آفرینش، آغاز از اما نوشت. شما برای را فرمان این شما سختی دلی خاطر به او گفت: آنها به و کرد خواهد ترک را خود مادر و پدر مرد دلیل، همین به ساخت. ماده و نر را آنها خدا بلکه نیستند، دو دیگر که طوری به شد. خواهند تن یک دو آن و پیوست خواهد خود همسر خانه، در دوباره و نکند. جدا انسان است، داده پیوند خدا آنچه هستند. گوشت یک طلاق را خود همسر که کس هر می گوید: آنها به و می پرسیدند، او از این درباره شاگردان طلاق را خود مرد که زنی اگر و است. کرده زنا او به نسبت کند، ازدواج دیگری زن با و دهد می کند. زنا کند، ازدواج دیگری با است داده

را آنها که را کسانی شاگردان اما کند، لمس را آنها تا می آوردند او نزد را کودکانی و بگذارید گفت: آنها به و شد خشمگین دید چون عیسی می کردند. سرزنش می آوردند آمین، است. کسانی چنین آن از خدا ملکوت زیرا نشوید، آنها مانع و بیایند من نزد کودکان نخواهد آن داخل هرگز نپذیرد، کودک یک مانند را خدا پادشاهی که هر می گویم: شما به داد. برکت و گذاشت آنها بر را دست هایش و گرفت آغوش در را آنها او و شد.

ای پرسید: او از و زد زانو و آمد او سوی به دوان یکی می رفت، راه به او که هنگامی و نیک مرا چرا گفت: او به عیسی اما بیرم؟ ارث به را جاودان زندگی تا کنم چه خوب، معلم نکن، قتل نکن، زنا می دانی: را احکام خدا. یعنی یکی، جز نیست نیک هیچ کس می نامی؟ به پاسخ در او اما بگذار. احترام مادرت و پدر به نده، فریب نده، دروغ شهادت نکن، دزدی را او و کرد نگاه او به عیسی اما داشته ام. نگه جوانی ام از را این ها همه معلم، ای گفت: او

داری چه هر برو باشی، کامل می‌خواهی اگر داری. کم چیزی یک گفت: او به و داشت دوست برداشته، را خود صلیب و بیا و داشت، خواهی آسمان در گنجی و بده، فقیران به و بفروش داشت. بسیاری دارایی‌های زیرا رفت، اندوهناک شده، غمگین سخن بر اما او کن. دنبال مرا

که آنان که است دشوار چه می‌گوید: شاگردانش به اطراف، به کردن نگاه از پس عیسی و عیسی اما بودند. متحیر او سخنان از شاگردان اما شونند. وارد خدا پادشاهی به دارند، پول اعتماد ثروت بر که کسانی که است دشوار چقدر فرزندان، ای گفت: آنها به پاسخ در دوباره تا شود وارد سوزن سوراخ از شتری که است آسان‌تر شونند. خدا پادشاهی وارد دارند، به و شدند شگفت‌زده حد از بیش آنها اما شود. وارد خدا پادشاهی به ثروتمندی اینکه نزد گفت: و کرد نگاه آنها به عیسی یابد؟ نجات می‌تواند کسی چه پس گفتند: یکدیگر شروع پطرس است. ممکن خدا نزد چیز همه زیرا نه، خدا نزد اما است، غیرممکن انسان‌ها پاسخ در عیسی کرده‌ایم. پیروی تو از و کرده‌ایم ترک را چیز همه ما اینک گفت: او به کرد مادر یا پدر یا خواهران یا برادران یا خانه که نیست کس هیچ می‌گویم، شما به آمین گفت: صد اگر باشد، کرده ترک انجیل خاطر به و من خاطر به را زمین‌ها یا فرزندان یا زن یا و مادر و پدر و خواهران و برادران و خانه‌ها زمان: این در اکنون نکنند، دریافت چندان اولین که بسیاری جاودان. زندگی آینده عصر در و آزارها، با همراه مزرعه‌ها و فرزندان اولین. آخرین، و شد خواهند آخرین هستند،

شگفت‌زده و می‌رفت، آنها پیشاپیش عیسی و بودند، اورشلیم به رفتن بالا راه در آنها کنار را نفر دوازده آن دوباره او و می‌ترسیدند. می‌کردند دنبال که کسانی و می‌شدند، اورشلیم به ما اینک که بیفتند، اتفاق برایش بود قرار آنچه گفتن آنها به کرد شروع و گرفت مرگ به را او و شد، خواهد داده تحویل کاتبان و اعظم کاهنان به انسان پسر و می‌رویم و کرد خواهند مسخره را او و داد، خواهند تحویل ملت‌ها به را او و کرد خواهند محکوم

سوم روز در و کشت، خواهند را او و انداخت خواهند تف او بر و زد خواهند شلاق را او
خاست.برخواهد

از چه هر می خواهیم معلم، ای گفتند: و آمدند او نزدیک زیدی، پسران یوحنا، و یعقوب و
انجام شما برای من که می خواهید چه گفت: آنها به اما او دهی. انجام ما برای بخواهیم، تو
چپ دست در یکی و تو راست دست در ما از یکی تا کن عطا ما به گفتند: او به آنها دهم؟
آیا می کنید. درخواست چه نمی دانید شما گفت: آنها به عیسی اما بنشینیم. تو جلال در تو
آنها بگیرد؟ می گیرم من که را تعمیدی و بنوشید می نوشم من که را جامی می توانید
خواهید می نوشم، من که را جامی گفت: آنها به عیسی اما هستیم. قادر ما او: به گفتند
در و من راست دست در نشستن اما گرفت. خواهید می گیرم، من که را تعمیدی و نوشید
است.شده آماده که است کسانی برای بلکه بدهم، که نیست من آن از من، چپ دست

را آنها عیسی اما یوحنا. و یعقوب درباره ناراحتی به کردند شروع شنیدند، نفر ده وقتی و
بر می کنند، حکومت ملت ها بر می رسد نظر به که آنان که می دانید گفت: آنها به و فراخواند
شما میان در چنین نه می کنند. اقتدار اعمال آنها بر آنها بزرگان و می کنند بازی ارباب آنها
از که هر و بود، خواهد شما خادم شود، بزرگ شما میان در بخواهد که هر بلکه بود، خواهد
بلکه شود، خدمت تا نیامد انسان پسر زیرا و بود خواهد همه بنده شود، اول بخواهد شما
بدهد.بسیاری جای به فدیهای را خود جان و کند خدمت تا

جمعیت و شاگردانش و می رفت بیرون اریحا از او که هنگامی و آمدند. اریحا به آنها و
چون و می کرد. گدایی و بود نشسته راه کنار نابینا، برتیمائوس تیمائوس، پسر کثیری،
بر عیسی، ای داود، پسر ای گفتن: و زدن فریاد به کرد شروع است، ناصری عیسی که شنید
فریاد بیشتر بسیار او اما شود، ساکت تا می کردند سرزنش را او بسیاری و کن. رحم من

را کور آنها و بخوانید. را او گفت: و ایستاد عیسی و کن. رحم من بر داوود، پسر ای می‌زد: را جامه‌اش او اما می‌خواند. را تو او برخیز، بده، خرج به شجاعت گفتند: او به و خواندند برایت می‌خواهی چه گفت: او به پاسخ در عیسی و آمد. عیسی نزد و برخاست انداخت، ایمان برو، گفت: او به عیسی و یابم. بینایی که ربونی، گفت: او به نابینا آن اما دهم؟ انجام می‌کرد. پیروی عیسی از راه در و یافت بینایی فوراً و است. داده نجات را تو تو

۱۱

کوه سوی به می‌شدند، نزدیک بیت‌عنیا و بیت‌فاجی به اورشلیم، به آنها که هنگامی و مقابل که روستایی به بروید می‌گوید: آنها به و فرستاد. را خود شاگردان از تن دو زیتون، آن بر انسانی هیچ که یافت خواهید شده بسته کره‌ای آن، به ورود هنگام فوراً و شماس، می‌کنید؟ را کار این چرا بگوید: شما به کسی اگر و بیاورید. کرده، باز را آن است؛ ننشسته و رفتند آنها فرستاد. خواهد اینجا به دوباره را آن فوراً و دارد نیاز آن به خداوند که بگویید و کردند. باز را آن و بود، شده بسته دری به خیابان کنار بیرون، که یافتند را خری کره می‌کنید؟ باز را کره که می‌کنید چه گفتند: آنها به بودند، ایستاده آنجا که کسانی از برخی را کره‌اسب و کردند. رها را آنها و گفتند، آنها به بود داده فرمان عیسی که همان‌طور آنها اما جامه‌های بسیاری نشست. آن بر او و انداختند او بر را خود جامه‌های و آوردند عیسی نزد می‌پهن راه بر و می‌بریدند درختان از برگدار شاخه‌های دیگران و کردند، پهن راه بر را خود می‌گفتند: و می‌زدند فریاد می‌کردند پیروی که آنان و می‌رفتند پیش که آنان و کردند. نام در که پادشاهی باد مبارک می‌آید. خداوند نام در که آن است متبارک هوشیعیانا، علیین. اعلی در هوشیعیانا می‌آید؛ داوود، ما پدر خداوند،

چون چیز، همه اطراف به کردن نگاه از پس و رفت، معبد به و شد اورشلیم وارد عیسی و رفت. بیرون نفر دوازده آن با بیت‌عنیا به بود، شده عصر دیگر ساعت

انجیری درخت چون و شد. گرسنه او آمدند، بیرون بیت‌عنیا از آنها که هنگامی بعد، روز و آن به چون و یافت، خواهد آن در چیزی آیا ببیند تا آمد داشت، برگ‌ها که دید دور از را هرگز دیگر گفت: آن به پاسخ در و نبود. انجیر زمان زیرا برگ‌ها، جز نیافت هیچ رسید می‌شنیدند. او شاگردان و نخورد. میوه تو از هیچ‌کس

کردن بیرون به کرد شروع معبد، به ورود از پس عیسی و آمدند، اورشلیم به دوباره آنها و را کبوتر فروشندگان صندلی‌های و صرافان میزهای و معبد، در خریداران و فروشندگان تعلیم آنها به و کند، حمل معبد میان از را ظرفی کسی که نمی‌داد اجازه و کرد. واژگون خوانده امت‌ها همه برای دعا خانه من، خانه که است نشده نوشته آیا می‌گفت: و می‌داد ساخته‌اید. دزدان غار را آن شما اما شد؟ خواهد

هلاک را او چگونه که بودند راهی دنبال به و شنیدند اعظم کاهنان و فریسیان و کاتبان شد، دیر چون و می‌شدند. متحیر او تعلیم از مردم همه چون می‌ترسیدند، او از زیرا کنند، می‌رفت. شهر از بیرون به

به که پطرس و بود. شده خشک ریشه از که دیدند را انجیر درخت صبح، در عبور هنگام و عیسی و است. شده خشک کردی لعنتش که انجیری درخت ببین! ربی، گفت: او به آورد، یاد که هر که می‌گویم شما به زیرا آمین، باشید. داشته خدا به ایمان می‌گوید: آنها به پاسخ در ایمان بلکه نکند، تردید خود دل در و شو، انداخته دریا به و شو برداشته بگوید: کوه این به دلیل همین به بود. خواهد او برای بگوید آنچه می‌شود، واقع می‌گوید آنچه که باشد داشته

شما آن از و می‌کنید، دریافت که کنید باور بخواهید، دعا در چه هر می‌گوییم: شما به شما پدر تا دارید، کسی علیه چیزی اگر ببخشید می‌کنید، دعا ایستاده هرگاه و بود. خواهد تخلفات هم شما پدر نمی‌بخشید، شما اگر اما ببخشد. را شما تخلفات آسمان‌هاست، در که ببخشید. نخواهد را شما

و ارشد کاهنان می‌رفت، راه معبد در او که هنگامی و آمدند، اورشلیم به دوباره آنها و انجام را کارها این اختیاری چه با می‌گویند: او به و آمدند. او نزد بزرگان و کاتبان اما دهی؟ انجام را کارها این که است داده تو به را اختیار این کسی چه یا می‌دهی؟ پاسخ من به شما و پرسید، خواهم سؤال یک شما از نیز من گفت: آنها به پاسخ در عیسی تمعید غسل می‌دهم. انجام اختیاری چه با را کارها این که گفت خواهم شما به من و دهید، و می‌اندیشیدند خود با آنها و دهید. پاسخ من به انسان‌ها؟ از یا بود آسمان از یحیی اگر اما نیاوردید؟ ایمان او به چرا پس گفت: خواهد آسمان، از بگوییم اگر می‌گفتند: در و می‌دانستند. پیامبر را یحیی همه زیرا می‌ترسیدند، مردم از انسان‌ها؟ از بگوییم نمی‌گوییم شما به هم من گفت: آنها به پاسخ در عیسی و نمی‌دانیم. گفتند: عیسی به پاسخ می‌دهم. انجام اختیاری چه با را کارها این که

۲۱

حصاری آن دور و کاشت تاکستانی مردی گفتن: سخن مثل‌ها با آنها به کرد شروع او و رفت. سفر به و داد اجاره کشاورزان به را آن و ساخت، برجی و کند چرخستی و گذاشت بگیرد. تاکستان از میوه‌ای آنها از تا فرستاد کشاورزان سوی به را غلامی مناسب، زمان در آن و فرستاد، آنها سوی به دیگر بنده‌ای باز و فرستادند. دست‌خالی و زدند و گرفتند را او و

یکی باز و بازفرستادند. بی حرمت و خوار را او و زدند سرش بر کرده، سنگسار را یکی را بعضی و زدند کتک را بعضی که را دیگر بسیاری و کشتند، نیز را او و فرستاد، دیگر به که گفت و فرستاد آنها نزد آخر در نیز را او داشت، محبوب پسر یک هنوز پس کشتند. دیدند، آمدن حال در را او که هنگامی کشاورزان، آن اما گذاشت. خواهند احترام من پسر او و بود. خواهد ما آن از میراث و بکشیم، را او بیایید است، وارث این که گفتند یکدیگر به خواهد چه تاکستان صاحب پس انداختند. تاکستان از بیرون را او و کشتند و گرفتند را داد. خواهد دیگران به را تاکستان و کرد، خواهد نابود را کشاورزان این و آمد خواهد کرد؟ جانب از این شد. گوشه سر همان کردند، رد بناها که سنگی خوانده‌اید؟ را نوشته این نه است؛ شگفت‌انگیز ما چشمان در و شد خداوند

را مثل این که دانستند زیرا ترسیدند، جمعیت از اما بگیرند، را او می‌خواستند آنان و رفتند. کرده، رها را او پس است. گفته آنان درباره

بیندازند. سخن دام به را او تا فرستادند او نزد را هرودیان‌ها و فریسیان از برخی آنها و اهمیتی برایت و هستی راستگو تو که می‌دانیم ما معلم، ای گفتند: او به و آمدند آن‌ها بر را خدا راه بلکه نمی‌نگری، انسان‌ها چهره به زیرا می‌کنند، فکری چه دیگران که ندارد نه؟ یا است جایز قیصر به باج پرداخت آیا بگو، ما به پس می‌دهی. تعلیم حقیقت اساس یک می‌آزمایید؟ مرا چرا گفت: آنها به می‌دانست، را آنها ریاکاری که او اما ندهیم؟ یا بدهیم از کتیبه این و تصویر این می‌گوید: آن‌ها به او و آوردند. آن‌ها ببینم. تا بیاورید من به دینار قیصر به است قیصر از آنچه گفت: آنها به پاسخ در عیسی و قیصر. از گفتند: آن‌ها کیست؟ شدند. شگفت‌زده او از و خدا. به خداست از آنچه و بدهید

ای گفتند، و پرسیدند او از و آمدند او نزد نیست، رستاخیزی می‌گفتند که صدوقیان و

فرزندانی و بگذارد، جا به را زنی و بمیرد کسی برادر اگر که نوشت ما برای موسی معلم، هفت بنابراین کند. برپا نسلی برادرش برای و بگیرد را او زن باید او برادر نگذارد، باقی گرفت را او دومین و نگذاشت. باقی فرزندی مردن هنگام و گرفت، زنی اولی و بودند. برادر و گرفتند را او هفت هر و همچنین. نیز سومین و نگذاشت. باقی فرزندی نیز او و مرد، و زن برخیزند، که هنگامی رستاخیز، در پس مرد. نیز زن همه، از آخر نگذاشتند. باقی نسلی آنها به پاسخ در عیسی و داشتند. زنی به را او هفت هر زیرا بود؟ خواهد آنها از یک کدام زیرا نمی دانید؟ را خدا قدرت و مقدس نوشته‌های که نیستید همراه دلیل این به آیا گفت: بلکه می شوند، داده ازدواج به نه و می کنند ازدواج نه برخیزند، مردگان از که هنگامی برانگیخته که مردگان درباره اما هستند. آسمان‌ها در که هستند پیام‌آوران همچون خدای من گفت: او به خدا چگونه بوته، بخش در نخوانده‌اید، موسی کتاب در آیا می شوند، خدای بلکه نیست، مردگان خدای خدا، هستیم؟ یعقوب خدای و اسحاق خدای و ابراهیم اشتباهید. در بسیار شما پس است؛ زندگان

پاسخ آنها به که دید چون بود، شنیده را آنها بحث و بود شده نزدیک که کاتبان از یکی و از اول که داد پاسخ او به عیسی اما است؟ اول همه از فرمان کدام پرسید: او از داد، خوبی تو و است. یکی خداوند ما، خدای خداوند اسرائیل، ای بشنو است: این فرمان‌ها همه دوست خود قوت تمام از و ذهن تمام از و جان تمام از و دل تمام از را خود خدای خداوند، را همسایه‌ات است: این مشابه فرمان دومین و است. فرمان نخستین این داشت. خواهی گفت: او به کاتب و ندارد. وجود این‌ها از بزرگتر دیگری فرمان بدار. دوست خودت چون او داشتن دوست و نیست، او جز دیگری و هست یکی که گفتی حقیقت بر معلم، ای خوب، چون را همسایه داشتن دوست و قوت، تمام از و جان تمام از و فهم تمام از و قلب تمام از عاقلانه که دید چون عیسی و قربانی‌ها. و سوختنی قربانی‌های تمام از است بیشتر خود، نکرد جرأت هیچ کس دیگر و نیستی. دور خدا پادشاهی از تو گفت: او به است، داده پاسخ

که می‌گویند کاتبان چگونه گفت: پاسخ در می‌داد، تعلیم معبد در که حالی در عیسی و در می‌گوید: من خداوند به خداوند گفت: قدوس روح در داود خود است؟ داود پسر مسیح ارباب را او داوود خود دهم. قرار پاهایت پای‌انداز را دشمنانت تا بنشین من راست دست می‌کرد. گوش او به خوشی با بزرگ جمعیت و است؟ او پسر چگونه پس می‌نامد،

در و بروند راه بلند جامه‌های با می‌خواهند که کاتبانی از می‌گفت: آنها به خود تعلیم در و در اول جایگاه‌های و کنیسه‌ها در صدرنشینی‌ها و بهره‌یزید. بگیرند، سلام بازارها می‌کنند، طولانی دعا‌های بهانه به و می‌خورند را بیوه‌زنان خانه‌های که آنان ضیافت‌ها. گرفت. خواهند سخت‌تری داوری اینان

به برنزی سکه‌های مردم چگونه که می‌نگریست بود، نشسته خزانه روبروی که عیسی و فقیر بیوه یک و می‌انداختند، زیادی مقدار ثروتمندان از بسیاری و می‌اندازند. خزانه داخل به و فراخواند را خود شاگردان و است. کودرانتس یک که انداخت، کوچک سکه دو و آمد خزانه به که کسانی همه از بیشتر فقیر بیوه این که می‌گویم شما به آمین، گفت: آنها داشت هرچه خود فقر از زن این اما انداختند، خود فزونی از همه زیرا انداخت. می‌اندازند، را. زندگی اش تمام انداخت،

۳۱

چه ببین معلم، ای گفت: او به شاگردانش از یکی می‌رفت، بیرون معبد از او که هنگامی و

را بزرگ ساختمان‌های این گفت: او به پاسخ در عیسی و ساختمان‌هایی! چه و سنگ‌ها کوه بر او که هنگامی و نشود. خراب که ماند نخواهد باقی سنگی بر سنگی اینجا می‌بینی؟ از خصوصی طور به اندریاس و یوحنا و یعقوب و پطرس بود، نشستہ معبد روبروی زیتون که زمانی برای است نشانہ‌ای چه و بود، خواهند کی چیزها این بگو ما به می‌پرسیدند، او که باشید مواظب گفت: آنها به پاسخ در عیسی برسند؟ انجام به است قرار چیزها این همه هستم، من که گفت خواهند و آمد خواهند من نام به بسیاری زیرا نکند. گمراه را شما کسی آشفته بشنوید، را جنگ‌ها اخبار و جنگ‌ها هرگاه اما کرد. خواهند گمراه را بسیاری و بر پادشاهی و ملتی ضد بر ملتی زیرا نیست. پایان هنوز اما بیفتد، اتفاق باید زیرا نشوید، و قحطی‌ها و بود، خواهند مختلف جاهای در زلزله‌ها و خاست، برخواهد پادشاهی ضد زیرا باشید. خودتان مراقب شما اما است. زایمان دردهای آغاز این‌ها بود. خواهند آشوب‌ها به و خورد، خواهید کتک آنان جماعت‌های در و داد خواهند تحویل شوراها به را شما ضروری و دهید. شهادت آنان برای تا ایستاد خواهید پادشاهان و رهبران برابر در من خاطر پیش از دهند، تحویل را شما آنها هرگاه شود. اعلام ملت‌ها همه به مژده ابتدا که است شود، داده شما به ساعت آن در آنچه بلکه نکنید، تمرین و بگویید چه که نباشید نگران مرگ به را برادر برادر، است. روح‌القدس بلکه نیستید، گویندگان شما زیرا بگویید، را همان را آنها و خاست برخواهند والدین ضد بر فرزندان و را، فرزند پدر و داد خواهد تحویل پایان تا که آن شد، خواهید منفور همه توسط من نام به خاطر شما و کشت. خواهند یافت. خواهد نجات کند، استقامت

نباید که جایی در ایستاده شده، گفته پیامبر دانیال توسط که را ویرانی پلیدی که هنگامی بر که کسی بگریزند. کوه‌ها به هستند یهودیه در که آنانی آنگاه بفهمد، خواننده ببینید، باشد و بردارد. خانه‌اش از چیزی تا شود داخل نه و بیاید پایین خانه به نباید است پشت‌بام آن در که آنان بر وای بردارد. را خود لباس تا بازگردد عقب به نباید است، مزرعه در آن که

نباشد. زمستان در شما گریز که کنید دعا می دهند. شیر که آنان بر و باشند حامله روزها حال به تا آفرید خدا که آفرینشی آغاز از که بود خواهند مصیبتی چنان روزها آن زیرا هیچ نمی کرد، کوتاه را روزها آن خداوند اگر و بود. نخواهد و است نبوده مصیبتی چنین کوتاه را روزها آن بود، کرده انتخاب که برگزیدگانی به خاطر اما نمی یافت، نجات بشری نکنید. باور آنجاست، اینک، یا اینجاست مسیح اینک، بگوید: شما به کسی اگر آنگاه و کرد. خواهند شگفتی ها و نشانه ها و دروغین، انبیای و دروغین مسیحان زیرا خاست برخوردارند همه من بنگرید، شما اما را. برگزیدگان حتی باشد، ممکن اگر کردن، همراه منظور به داد تاریک خورشید مصیبت، آن از پس روزها، آن در اما گفته ام. شما به پیشاپیش را چیز و ریخت، خواهند فرو آسمان از ستاره ها و داد. نخواهد را خود نور ماه و شد خواهد با ابرها در که دید خواهند را انسان پسر آنگاه و آمد. خواهند در لرزه به آسمانی قدرت های را خود برگزیدگان و فرستاد خواهد را خود فرشتگان آنگاه و می آید. جلال و بسیار قدرت کرد. خواهد جمع آسمان انتهای تا زمین انتهای از باد، چهار از

برگها و می شود نرم آن شاخه های که هنگامی بیاموزید: را مثل این انجیر درخت از اما این ببینید که هنگامی نیز، شما همین طور است، نزدیک تابستان که می دانید می رویند، که می گویم شما به آمین، است. در بر است، نزدیک که بدانید است، وقوع حال در چیزها اما گذشت، خواهند زمین و آسمان شود. واقع اینها همه تا گذشت نخواهد هرگز نسل این گذشت. نخواهند هرگز من سخنان

جز پسر، نه و آسمان، در پیام آوران نه نمی داند، هیچ کس ساعت، آن یا روز آن درباره ی اما که مردی همچون است. کی زمان آن که نمی دانید زیرا کنید، دعا و باشید بیدار ببینید، پدر. به و داد، را کارش یک هر به و داد، اختیار بندگانش به و گذاشت را خانه اش رفته، سفر به می آید، کی خانه ارباب که نمی دانید زیرا باشید، بیدار پس باشد. بیدار که داد فرمان دربان

در را شما و بیاید ناگهان مبدا زود. صبح یا خروس خوانی هنگام یا نیمه شب یا وقت دیر باشید. بیدار می گویم: همه به می گویم، شما به آنچه بیاید. خواب

۴۱

او چگونه که می جستند کاتبان و اعظم کاهنان بود. دیگر روز دو فطیر نان های و پسخ عید برپا آشوبی مردم میان در که مبدا جشن، در نه می گفتند: اما بکشند. و بگیرند حيله با را شود.

بود، کشیده دراز او که حالی در بود، جذامی شمعون خانه در بیت عنیا در او که هنگامی و او سر بر و شکست را شیشه و داشت، گران بها و خالص نارد عطر از شیشه ای که آمد زنی بوده چه برای عطر اتلاف این می گفتند: و بودند خشمگین خود دل در برخی اما ریخت. شود، داده فقیران به و شود فروخته دینار سیصد از بیش می توانست عطر این زیرا است؟ درست زحمت او برای چرا کنید، رها را او گفت: عیسی اما می کردند. سرزنش را او آنها و هرگاه و دارید، خودتان با را فقیران همیشه است. داده انجام من در نیکی کار او می کنید؟ داشت زن این که را آنچه ندارید. همیشه مرا اما کنید، نیکی آنها به می توانید بخواهید که جا هر می گویم، شما به راستی کرد. تدهین دفن برای مرا بدن پیشاپیش او داد، انجام خواهد گفته او یادبود برای نیز داد انجام او آنچه شود، اعلام جهان تمام در خوب خبر این شد.

تسلیم ایشان به را او تا رفت اعظم کاهنان نزد نفر، دوازده آن از یکی اسخریوطی، یهودا و می جست او و بدهند، نقره او به که دادند وعده و شدند شادمان شنیدن از پس آنها کند.

کند. تسلیم را او به موقع چگونه که

او به شاگردانش می‌کردند، قربانی را پسح عید که زمانی بی‌خمیر، نان‌های اول روز در و شاگردان از تن دو و بخوری؟ را پسح عید تا کنیم آماده و برویم می‌خواهی کجا گفتند: با می‌کند حمل آب کوزه که مردی و بروید، شهر به می‌گوید: آنها به و می‌فرستد را خود بگویید خانه صاحب به شود، وارد که جا هر و کنید. پیروی او از کرد، خواهد ملاقات شما او و بخورم؟ شاگردانم با را پسح عید آنجا در که کجاست من اقامتگاه می‌گوید: معلم که برای آنجا داد؛ خواهد نشان شما به است آماده که را مفروشی و بزرگ بالایی اتاق خودش گفته ایشان به که همان‌طور و آمدند، شهر به و رفتند بیرون او شاگردان و کنید. آماده ما و آمد. تن دوازده با او رسید، فرا شام که هنگامی و کردند. آماده را پسح عید و یافتند، بود یکی که می‌گویم شما به آمین گفت: عیسی می‌خوردند، و بودند زده تکیه آنها که هنگامی غمگین به کردند شروع آنها اما می‌خورد. من با که کسی آن کرد، خواهد خیانت مرا شما از گفت: آنها به پاسخ در او اما من؟ مگر دیگری: و من؟ مگر گفتن: او به یکی یکی و شدن چنان‌که می‌رود انسان پسر می‌برد. فرو کاسه در من با که همان نفر، دوازده آن از یکی داده تحویل او طریق از انسان پسر که انسانی آن بر وی اما است، شده نوشته او درباره آنها که هنگامی و بود. نشده متولد هرگز انسان آن اگر بود بهتر او برای می‌شود؛ بخورید، بگیرید، گفت: و داد آنها به و شکست داد، برکت گرفت، را نان عیسی می‌خوردند، آن از همه و داد آنها به را آن سپاسگزاری، و جام برداشتن از پس و است. من بدن این ریخته بسیاری برای که تازه عهد خون است، من خون این گفت: آنها به و نوشیدند. که روز آن تا نوشید نخواهم تاک محصول از هرگز دیگر که می‌گویم شما به آمین، می‌شود. بنوشم. خدا پادشاهی در تازه را آن

این در شما همه که می‌گوید آنها به عیسی و رفتند. زیتون کوه به خواندن، سرود از پس و

و زد خواهیم را چوپان است: شده نوشته زیرا خورد، خواهید لغزش من خاطر به شب
خواهم جلیل به شما پیشاپیش من، برخاستن از پس اما شد. خواهند پراکنده گوسفندان
آمین، گفت: او به عیسی و نه. من اما بخورند، لغزش همه اگر گفت: او به پطرس اما رفت.
بار سه بزند، بانگ بار دو خروس آنکه از پیش شب، همین در امروز تو که می گویم تو به
هرگز بمیرم، تو با باشد لازم اگر می گفت: بیشتر افراط با پطرس اما کرد. خواهی انکار مرا
می گفتند. نیز همه ترتیب همین به کرد. نخواهم انکار را تو

کنم. دعا تا بنشینید اینجا گفت: شاگردانش به او و آمدند، جتسیمانی نام به مکانی به آنها و
و شدن. پریشان و آشفته شدت به کرد شروع و برد خود با را یوحنا و یعقوب و پطرس و
جلو اندکی و باشید. بیدار و بمانید اینجا است، غمگین بسیار مرگ حد تا جانم گفت: آنها به
و بگذرد او از ساعت آن است، ممکن اگر که می کرد دعا و افتاد رو به زمین روی بر و رفت
آنچه نه اما کن، دور من از را جام این است، ممکن تو برای چیز همه پدر، ای ابا، می گفت:
پطرس به و یافت، خواب حال در را آنها و آمد و می خواهی. تو آنچه بلکه می خواهم، من
تا کنید دعا و باشید بیدار بمانید؟ بیدار ساعت یک نتوانستید می خوابی؟ شمعون، گفت:
و رفت باز و است. ضعیف جسم اما است، مشتاق حقیقت در روح نشوید، وسوسه وارد
زیرا یافت، خواب حال در دوباره را آنها بازگشت، وقتی و گفت. را سخن همان و کرد دعا
سوم بار برای و بدهند. او به پاسخی چه نمی دانستند و بود شده سنگین چشمانشان
فرا ساعت است، بس می کنید؟ استراحت و می خوابید هنوز آیا می گوید: آنها به و می آید
برویم؛ بیایید برخیزید، می شود. تسلیم گناهکاران دست به انسان پسر اینک است. رسیده
است. شده نزدیک می دهد تحویل مرا که کسی آن اینک

تن، دوازده از یکی ایسکریوطی، یهودای می گفت، سخن هنوز او که حالی در بلافاصله، و
و کاتبان و اعظم کاهنان سوی از که چوبها، و شمشیرها با بزرگی جمعیت او با و آمد

و بود داده آنها به نشانه‌ای می‌داد، تحویل را او که کسی اما بودند. شده فرستاده بزرگان او نزدیک فوراً و آمد و ببرید. احتیاط با و بگیرید را او است؛ او ببوسم، را که هر بود: گفته را او و گذاشتند او بر را دست‌هایشان آنها اما بوسید. را او و ربی سلام، گفت: و شد بزرگ کاهن برده به و کشید را خود شمشیر بودند، ایستاده که کسانی از یکی اما گرفتند. با آمده‌اید بیرون دزدی برای چنانکه گفت: آنها به پاسخ در عیسی و برید. را او گوش و زد مرا و می‌کردم تدریس معبد در شما نزد روز هر بگیرید، مرا تا چوب‌ها و شمشیرها یک و کردند. فرار کرده، رها را او همه و شوند. انجام نوشته‌ها تا شد این اما نگرفتید، را او جوانان آن و بود، پوشیده برهنه‌اش بدن بر کتانی پارچه که رفت او دنبال به جوان گریخت. آنها از برهنه کرده، رها را کتانی پارچه او اما گرفتند.

و شدند. جمع او نزد علما و بزرگان و ارشد کاهنان همه و بردند، اعظم کاهن نزد را عیسی و را خود و بود نشسته یاران با و کرد، دنبال اعظم کاهن حیاط داخل تا را او دور از پطرس عیسی علیه شهادتی جستجوی در شورا تمام و اعظم کاهنان اما می‌کرد. گرم آتش کنار می‌دادند، دروغ شهادت او علیه بسیاری زیرا نمی‌یافتند. و برسانند، مرگ به را او تا بودند و می‌دادند دروغ شهادت او علیه بودند، برخاسته که برخی و نبودند. برابر شهادت‌ها و کرد خواهم ویران را دست‌ساخته معبد این من که می‌گفت، او شنیدیم ما که می‌گفتند گواهی این‌گونه، حتی نه و ساخت. خواهم نیست دست‌ساخته که دیگری معبد روز سه در هیچ آیا گفت: و پرسید عیسی از و آمد میان به و برخاست اعظم کاهن و بود. برابر آنان هیچ و بود خاموش او اما می‌دهند؟ شهادت تو علیه چیزی چه اینها نمی‌دهی؟ پاسخی متبارک پسر مسیح، تو آیا گفت: او به و پرسید او از دوباره اعظم کاهن نداد. پاسخی راست دست در که دید خواهید را انسان پسر شما و هستم، من گفت: عیسی اما هستی؟ می‌گوید: دریده، را خود جامه‌های اعظم کاهن اما می‌آید. آسمان ابرهای بر و نشسته قدرت را او همه اما چیست؟ شما نظر شنیدید، را کفر کاملاً شما داریم؟ شاهد به نیازی چه دیگر

و او بر کردن تف به کردند شروع برخی و است. مرگ مستوجب که کردند محکوم و زد. را تو کسی چه که ما به کن نبوت او: به گفتن و او به زدن مشت و صورتش پوشاندن زدند. را او سیلی‌ها با خدمتکاران

که او و می‌آید اعظم کاهن کنیزان از یکی بود، حیاط در پایین در پطرس که هنگامی و ناصری عیسی با هم تو و گفت: و کرد نگاه او به می‌کرد، گرم را خود که دید را پطرس به بیرون، به و می‌گویی. چه تو که نمی‌فهمم و نمی‌دانم گفت: و کرد انکار او اما بودی. گفتن به کرد شروع دوباره بود، دیده را او که کنیزک و زد. بانگ خروس و رفت، جلو حیاط کسانی دوباره بعد، اندکی و کرد. انکار دوباره او اما آنهاست. از یکی این که ایستادگان به تو گفتار و هستی جلیلی زیرا هستی، آنها از تو واقعاً گفتند: پطرس به بودند ایستاده که شما که را مردی این که خوردن سوگند و کردن لعنت به کرد شروع او اما دارد. شباهت او به عیسی که را سخنی پطرس و زد. بانگ خروس دوم بار برای و نمی‌شناسم. می‌گویید خواهی انکار مرا بار سه تو بزند، بانگ بار دو خروس آنکه از پیش که آورد یاد به بود گفته گریست. افکنده زیر به سر و کرد،

۵۱

عیسی شورا، تشکیل از پس شورا، تمام و کاتبان و پیران با بزرگ کاهنان صبح، در فوراً و یهودیان پادشاه تو آیا پرسید: او از پیلاتوس و دادند. تحویل پیلاطس به و بردند بسته، را زیادی چیزهای به را او بزرگ کاهنان و می‌گویی. تو گفت: او به پاسخ در او اما هستی؟ هیچ آیا گفت: و پرسید او از دوباره پیلاتوس اما نداد. پاسخی هیچ او اما می‌کردند، متهم نداد، پاسخی هیچ دیگر عیسی اما می‌دهند. شهادت تو علیه چقدر ببین نمی‌دهی؟ پاسخی

آنها که را زندانی یک جشن هر در او رسم، طبق کرد. تعجب پیلاتوس که طوری به شورشیان با می شد، نامیده باراباس که کسی و می کرد. آزاد آنها برای می کردند، درخواست جمعیت و بودند. شده قتل مرتکب شورش آن در که کسانی بود، زندانی خود هم دست به پیلاتوس اما می کرد. آنها برای همیشه چنان که کردن، درخواست کرد شروع زده، فریاد می دانست او کنم؟ آزاد شما برای را یهودیان پادشاه می خواهید آیا گفت: و داد پاسخ آنها را جمعیت ارشد کاهنان اما بودند. داده تحویل حسادت روی از را او بزرگ کاهنان که آنها به دوباره پاسخ در پیلاتوس اما کند. رها آنها به را باراباس بیشتر تا برانگیختند دوباره اما آنها بکنم؟ می نامید یهودیان پادشاه را او که کسی با می خواهید چه پس گفت: آنها اما است؟ کرده بدی چه می گفت: آنها به پیلاتوس اما بکش. صلیب به را او زدند: فریاد کند، راضی را جمعیت می خواست که پیلاتوس اما کن! مصلوب را او زدند: فریاد بیشتر شود. مصلوب تا داد تحویل زدن شلاق از پس را عیسی و کرد، آزاد آنها به را باراباس

و خواندند. فرا را گروه تمام و است، پریتوریوم که بردند دربار داخل به را او سربازان اما آنها و می گذارند او سر بر را شده بافته خاری تاج و می پوشانند ارغوانی جامه به را او آنها او سر به نی با آنها و یهودیان، پادشاه ای تو، بر درود گفتن. خوش آمد او به کردند شروع را او که هنگامی و می کردند. تعظیم او به زده زانو و می انداختند، تف او به و می زدند او و پوشانند، او بر را خودش لباس های و برداشتند او از را ارغوانی جامه کردند، مسخره کنند. مصلوبش تا بردند بیرون را

کنار که حالی در روفس، و اسکندر پدر می آمد، مزرعه از که را قیروانی شمعون آنها و بردارد. را او صلیب تا کردند اجبار می گذشت،

او به و است. مجمعه مکان آن ترجمه که می آورند جلجتا نام به مکانی به را او آنها و

کشیدن صلیب به از پس و نپذیرفت. او اما بنوشد، تا می دادند مُر با شده مخلوط شراب بردارد. چیزی چه کی که می اندازند قرعه آنها بر و می کنند تقسیم را او لباس های او، می کرد، بیان را او محکومیت علت که نوشته ای و کردند. مصلوب را او و بود سوم ساعت یهودیان. پادشاه بود: شده نوشته

و او. چپ سمت در یکی و راست سمت در یکی می کشند، صلیب به را دزد دو او با و آنجا از که آنهایی و شد. شمرده خلافکاران با او و رسید انجام به می گوید که نوشته ای کسی ای ها! می گفتند: و می دادند تکان را خود سرهای و می گفتند کفر او به می گذشتند، صلیب از و بده نجات را خودت می کنی بنا را آن روز سه در و می کنی ویران را معبد که می کردند، مسخره یکدیگر به کاتبان با که نیز اعظم کاهنان ترتیب، همین به بیا. پایین اسرائیل، پادشاه مسیح، دهد. نجات نمی تواند را خودش داد، نجات را دیگران می گفتند: شده مصلوب او با که آنانی و بیاوریم. ایمان او به و ببینیم تا بیاید پایین صلیب از اکنون می کردند. سرزنش را او بودند،

در و نهم ساعت تا آمد پدید زمین تمام بر تاریکی رسید، فرا ششم ساعت که هنگامی اما ترجمه که سباحتانی؟ لاما ایلوی، ایلوی، گفت: و زد فریاد بلند صدای با عیسی نهم، ساعت کردی؟ ترک مرا چرا من، خدای من، خدای است: این آن

را لباس ببینید، می گفتند: شنیدند، چون بودند، ایستاده آنجا که کسانی از برخی و و نوشاند او به داد، قرار نی دور کرد، پر سرکه از را اسفنجی و دوید یکی اما می خواند. صدایی کردن رها با عیسی اما بیاورد. پایین را او تا می آید ایلیا آیا ببینیم بگذارید گفت: در که صدگان اما شد. پاره نیم دو به پایین تا بالا از معبد پرده و کشید. را آخر نفس بلند، پسر انسان این واقعاً گفت: داد، جان زده فریاد اینگونه که دید وقتی بود، ایستاده او مقابل

مریم و مجدلیه مریم آنان میان در که می کردند، نگاه دور از که بودند نیز زانی بود. خدا پیروی او از جلیل در زمانی که آنها بودند. سالومه و یوسی، و کوچک یعقوب مادر بودند. آمده اورشليم به او با که دیگر بسیاری و می کردند، خدمت او به و می کردند

شبه از پیش روز همان که بود، آماده سازی روز چون بود، رسیده فرا شام که هم اکنون و بود، خدا پادشاهی منتظر نیز خود و بود شورا برجسته عضو که ارمتیایی یوسف است، پیلاتوس اما کرد. درخواست را عیسی جسد و رفت پیلاطس نزد جرأت با و آمد

آیا که پرسید او از و فراخواند را صدباشی و است، مرده قبلاً او آیا که شد شگفت زده او و بخشید. یوسف به را جسد صدباشی، از آگاهی از پس و است، مرده پیش مدت ها سنگ از که گذاشت قبری در را او و پیچید کتان در آورد، پایین را او و خرید کتانی یوسی مادر مریم و مجدلیه مریم اما غلتاند. قبر در بر سنگی و بود، شده تراشیده می گذارند. کجا را او که می دیدند

۶۱

خوشبو ادویه های سالومه و یعقوب مادر مریم و مجدلیه مریم گذشت، سبت چون و می آیند، گور بر هفته، اول روز در صبح، زود بسیار و کنند. مسح را او و بروند تا خریدند قبر در از را سنگ کسی چه می گفتند، خودشان به و بود. کرده طلوع خورشید که هنگامی شده غلتانده سنگ که کردند مشاهده کردند، نگاه بالا به وقتی و غلتاند؟ خواهد ما برای در که دیدند را جوانی مرد رفتند، آرامگاه داخل به چون و بود. بزرگ بسیار زیرا است، آنها به او اما شدند. شگفت زده بسیار و داشت، تن بر سفید جامه ای و نشسته راست سمت برانگیخته او می جوئید. را شده مصلوب ناصری عیسی شما نباشید، مضطرب می گوید:

شاگردان به و بروید اما گذاشتند. آن در را او که مکانی آن ببینید، نیست. اینجا است، شده دید، خواهید را او آنجا در می‌رود؛ جلیل به شما از پیش او که بگویید پطرس به و او فرا را آنها وحشت و لرزش زیرا گریختند، قبر از رفته، بیرون و گفت. شما به که همان‌طور می‌ترسیدند. چون نگفتند، هیچ چیز هیچ‌کس به و بود، گرفته

که کسی همان شد، ظاهر مجدلیه مریم به نخست سبت، اول روز صبح در برخاستن از پس و سوگ در و بودند او با که کسانی به و رفت زن آن بود. انداخته بیرون او از دیو هفت است، شده دیده او توسط و است زنده او که شنیدند چون آنان و داد. گزارش بودند، گریه شد، ظاهر دیگر شکلی در می‌رفتند، راه که آنان از نفر دو به این‌ها، از بعد اما نکردند. باور آنان به اما دادند، گزارش بقیه به رفتن، از پس آنان و می‌رفتند. مزرعه سوی به که حالی در سخت‌دلی و بی‌ایمانی و شد، ظاهر بودند نشسته که نفر یازده آن به بعداً نکردند. باور نیز آنها به و نکردند. باور بودند دیده برخاسته را او که کسانی به زیرا کرد، سرزنش را آنها تعمیم و آورد ایمان که کسی کنید. اعلام آفرینش همه به را مژده جهان، تمام به رفته گفت: نشانه‌ها این اما شد. خواهد محکوم نیاورد ایمان که کسی اما یافت، خواهد نجات یابد انداخت، خواهند بیرون را دیوها من نام به کرد: خواهد همراهی آورده‌اند ایمان که را آنان کشنده چیزی اگر حتی و داشت، برخواهند را مارها گفت، خواهند سخن تازه زبان‌های به بهبود آنها و گذاشت، خواهند دست بیماران بر رساند، نخواهد آسیبی آنها به بنوشند، یافت. خواهند

خدا راست دست به و شد برده آسمان به گفت، سخن آنها با آنکه از پس خداوند، پس همکاری خداوند که حالی در کردند، موعظه جا همه در و رفتند بیرون آنان اما نشست. آمین. می‌نمود. تأیید همراه نشانه‌های طریق از را کلام و می‌کرد

اعداد

۱

آمدن بیرون از دوم سال دوم، ماه اول روز در شهادت، خیمه در سینا، بیابان در خداوند و بر را اسرائیل جماعت تمام سرشماری فرمود: و گفت سخن موسی به مصر، سرزمین از آنها یک ایشان، نام‌های تعداد اساس بر ایشان، پدری خانواده‌های حسب بر خویشاوندی، اساس جنگ به اسرائیل سپاه در که کسی هر بالاتر، و ساله بیست مرد هر دهید. انجام یک، به شما با و کنید. سرشماری را آنها هارون و تو کنید؛ سرشماری لشکرهایشان با را آنها می‌رود، بود. خواهند پدری خانه‌های حسب بر حاکمان، از قبیله‌اش حسب بر یک هر بود، خواهند

پسر ایصور رئوبن، قبیله از ایستاد: خواهند شما با که هستند مردانی نام‌های این‌ها و ایساخار، از امیناداب. پسر ناسون یهودا، از صوریشدای. پسر شلومیل شمعون، از شدیئور پسر الیشاما افرایم، از یوسف پسران از خیلون؛ پسر الیاب زبولون، از سوگار، پسر ناتانائل اخیعزر دان، از جدعونی. پسر ابیدان بنیامین، از فداصور. پسر جملیئیل منسه، از عمیهود. نفتالی، از راگوئیل. پسر الیساف جاد، قبیله از اخران. پسر فاگائیل آشر، از عمیشدای. پسر و خاندان‌هایشان، اساس بر قبایل رهبران جماعت، برگزیدگان اینان عینان. پسر اخیره

هستند. اسرائیل هزارگان فرماندهان

جماعت تمام و گرفتند. بودند، شده خوانده نام روی از که را مردانی این هارون و موسی و اساس بر نسل‌هایشان، اساس بر را آنها و کردند، جمع سال دوم ماه اول روز در را به‌طور را مرد هر بالاتر، و ساله بیست از نام‌هایشان، شمار اساس بر خانواده‌هایشان، بیابان در آنها بود، داده فرمان موسی به خداوند که شیوه‌ای همان به کردند. ثبت جداگانه شدند. شمرده سینا

طایفه‌هایشان، حسب بر خویشاوندی‌شان، حسب بر اسرائیل، نخست‌زادهٔ روبن، پسران و بیست از مردان همهٔ سر، به سر نام‌هایشان، شمار حسب بر پدریشان، خانه‌های حسب بر قبیله از آنها سرشماری شدند. شمرده برود، سپاه به می‌توانست که کسی هر بالا، به سال اساس بر خویشاوندی‌شان، اساس بر شمعون پسران به پانصد. و هزار شش و چهل رثوبن، اساس بر نام‌هایشان، شمارش اساس بر پدری‌شان، خانه‌های اساس بر طایفه‌هایشان، برود، جنگ به می‌توانست که کسی هر بالا، به سال بیست از مردان همه سرشماری‌شان، سیصد و هزار نه و پنجاه شمعون، قبیلهٔ از آنها سرشماری

خانواده‌های اساس بر طایفه‌هایشان، اساس بر خویشاوندی‌شان، اساس بر یهودا پسران به سال بیست از مردان همه سرشماری‌شان، اساس بر نام‌هایشان، شمار اساس بر پدریشان، و هفتاد یهودا، قبیلهٔ از آنها سرشماری بییوندد، سپاه به می‌توانست که کسی هر بالا، به ششصد و هزار چهار

خانه‌های حسب بر طایفه‌هایشان، حسب بر خانواده‌هایشان، حسب بر یساکار پسران به هر بالاتر، و ساله بیست از مردان همه سر، به سر نام‌هایشان، شمار حسب بر پدریشان،

به چهارصد. و هزار چهار و پنجاه یساکار، قبیله از آنها سرشماری می‌رود، سپاه به که کسی خانه‌های حسب بر طایفه‌هایشان، حسب بر خویشاوندی‌شان، حسب بر زبولون، پسران کس هر بالا، به سال بیست از مردان همه یک، به یک نام‌هایشان، شمار حسب بر پدریشان، چهارصد. و هزار هفت و پنجاه زبولون، قبیله از آنها سرشماری می‌رود، سپاه به که

بر طایفه‌هایشان، اساس بر خویشاوندی‌شان، اساس بر افرایم، پسران یوسف، پسران به مردان همه سرشماری‌شان، اساس بر نام‌هایشان، شمار اساس بر پدریشان، خانه‌های اساس افرایم، قبیله از آنها سرشماری برود، جنگ به می‌توانست که کسی هر بالا، به سال بیست از طایفه‌هایشان، اساس بر خویشاوندی‌شان، اساس بر منسی پسران به پانصد. و هزار چهل همه سرشماری‌شان، اساس بر نام‌هایشان، شمار اساس بر پدریشان، خانه‌های اساس بر منسی، قبیله از آنها سرشماری می‌رود. سپاه به که کسی هر بالا، به سال بیست از مردان، اساس بر خویشاوندی‌شان، اساس بر بنیامین پسران به دو بیست. و هزار دو و سی اساس بر نام‌هایشان، شمار اساس بر پدریشان، خانه‌های اساس بر طایفه‌هایشان، آنها شمارش می‌رود. سپاه به که کسی هر بالا، به سال بیست از مردان همه آنها، سرشماری خویشاوندی‌شان، اساس بر جاد پسران به نفر. چهارصد و هزار پنج و سی بنیامین، قبیله از بر نام‌هایشان، شمارش اساس بر پدری‌شان، خانه‌های اساس بر طایفه‌هایشان، اساس بر جنگ به می‌تواند که کسی هر بالا، به سال بیست از مردان همه سرشماری‌شان، اساس پنجاه. و ششصد و هزار پنج و چهل جاد، قبیله از آنها سرشماری برود،

خانه‌های اساس بر طایفه‌هایشان، اساس بر خویشاوندی‌شان، اساس بر دان پسران به بیست از مردان همه سرشماری‌شان، اساس بر نام‌هایشان، شمارش اساس بر پدری‌شان، و هزار دو و شصت دان، قبیله از آنها سرشماری می‌رود، سپاه به که کسی هر بالا، به سال اساس بر طایفه‌هایشان، اساس بر خویشاوندی‌شان، اساس بر اشیر پسران به هفتصد.

از مردان همه سرشماری‌شان، اساس بر نام‌هایشان، شمار اساس بر پدریشان، خانه‌های
چهل آشر، قبیله از آنها سرشماری برود، سپاه به می‌توانست که کسی هر بالا، به سال بیست
پانصد و هزار یک و

خانه‌های اساس بر طایفه‌هایشان، اساس بر خویشاوندی‌شان، اساس بر نفتالی، پسران به
ساله بیست از مردان همه سرشماری‌شان، اساس بر نام‌هایشان، شمار اساس بر پدری‌شان،
و پنجاه نفتالی، قبیله از آنها سرشماری پییوندد، سپاه به می‌توانست که کسی هر بالاتر، و
چهارصد و هزار سه

هر ازای به مرد یک مرد، دوازده اسرائیل، حاکمان و هارون و موسی که سرشماری این
سرشماری تمام که شد چنین و دادند. انجام خانوادگی، خانه‌های قبیله ازای به قبیله،
اسرائیل در جنگیدن برای که کسی هر بالاتر، و ساله بیست از آنها، نیروی با اسرائیل پسران
پنجاه و پانصد و هزار سه و هزار ششصد می‌رفت. بیرون

به خداوند و نشدند. شمرده اسرائیل پسران میان در خود خانواده‌های قبیله از لایوان اما
میان در را آنها تعداد و نکن سرشماری را لایوان قبیله ببین، فرمود، و گفت سخن موسی
همه بر و آن ظروف همه بر و شهادت خیمه بر را لایوان تو و نیاور. به شمار اسرائیل پسران
و کرد، خواهند حمل را آن ظروف همه و خیمه خودشان آنان کن، تعیین است آن در آنچه
برداشتن هنگام و زد. خواهند اردو خیمه دور و کرد، خواهند خدمت آن در خودشان آنان
برافراشت، خواهند را آن خیمه، کردن برپا هنگام و برانداخت، خواهند را آن لایوان خیمه،
در مرد هر زد، خواهند اردو اسرائیل پسران و شود. کشته شود، نزدیک که بیگانه‌ای و
خیمه مقابل در باید لایوان اما آنها. قدرت با خود، رهبری طبق بر مرد هر و خود، ترتیب
خود لایوان و بود. نخواهد اسرائیل پسران میان در گتاهی و بززند، اردو آن دور به شهادت،

به خداوند آنچه همه طبق اسرائیل پسران و داشت. خواهند را شهادت خیمه نگهبانی کردند. چنین بود، داده فرمان هارون و موسی

۲

اساس بر خود، نظم اساس بر مرد هر فرمود: و گفت سخن هارون و موسی به خداوند و خیمه دور و روبرو بزنند؛ اردو باید اسرائیل پسران آنها، پدری خانه‌های اساس بر و پرچم‌ها می‌زنند، اردو شرق سوی به نخست که آنان و زد. خواهند اردو اسرائیل پسران گواهی، قدرت امیناداب. پسر ناسون یهودا، پسران فرمانروای و ایشان، سپاه با یهودا اردوگاه نظم اردو یساکار قبیله کنار در که آنان و ششصد. و هزار چهار و هفتاد شدند، بازرسی که او شده‌اند، بازرسی که آنان او، قدرت صوغار. پسر نتنائیل یساکار، پسران حاکم و می‌زنند، و می‌زنند، اردو زبولون قبیله کنار در که آنان و نفر. چهارصد و هزار چهار و پنجاه هفت و پنجاه شده‌اند، بازرسی که او قدرت حیلون. پسر ایاب زبولون، پسران فرمانروای و ششصد و هزار هشتاد و یکصد یهودا، اردوگاه از بازرسی شدگان همه چهارصد. و هزار سوی به رئوبن اردوگاه لشکرهای کرد. خواهند حرکت نخست خود نیروی با نفر، چهارصد بازرسی که او قدرت شدیئور. پسر ایصور رئوبن، پسران فرمانده و خود، نیروی با جنوب و می‌زنند، اردو شمعون قبیله از او کنار در که آنانی و پانصد. و هزار شش و چهل شدند، و پنجاه شدند، بازرسی که او قدرت صوریشدای. پسر سلمیئیل شمعون، پسران فرمانروای فرمانروای و جاد، قبیله می‌زنند، اردو او کنار در که آنانی و بودند. نفر سیصد و هزار نه و هزار پنج و چهل شده‌اند، بازرسی که او قدرت رعوئیل. پسر ایصاف جاد، پسران چهارصد و هزار یک و پنجاه و یکصد رئوبن، اردوگاه بازرسی شدگان همه پنجاه. و ششصد کرد. خواهند حرکت گروه دومین عنوان به خود نیروی با نفر، پنجاه و

اردو چنان که شد، خواهد برداشته اردوگاه‌ها میان در لایوان اردوگاه و گواهی خیمه و اردوگاه ترتیب خود. رهبری ترتیب به یک هر رفت، خواهند بیرون نیز چنین می‌زنند، نیروی عمیهود. پسر الیشاماع افرایم، پسران فرمانده و آنها، نیروی با دریا کنار از افرایم پانصد و هزار چهل او، بازرسی شده‌ی

فداصور. پسر جملی ئیل منسی، پسران حاکم و می‌زنند، اردو منسی قبیله کتار در که آنان و بنیامین قبیله کتار در که آن‌هایی و دویست. و هزار دو و سی شدند، بازرسی که او قدرت بازرسی که او نیروی جدعون. پسر ابیدان بنیامین، پسران فرمانروای و می‌زنند، اردو یکصد افرایم، اردوگاه بازرسی شدگان همه بودند. نفر چهارصد و هزار پنج و سی شدند، کرد. خواهند حرکت گروه سومین عنوان به خود نیروی با نفر، یکصد و هزار هشت و هزار

عمیشدای. پسر اخیعزر دان، پسران حاکم و آنها، قدرت با شمال به سوی دان اردوگاه ترتیب اردو او کنار در که آن‌هایی و هفتصد. و هزار دو و شصت شده‌اند، بازرسی که او قدرت بازرسی که او نیروی عکران. پسر فجعیل آشر، پسران فرمانروای و آشر، قبیله می‌زنند، و می‌زنند، اردو نفتالی قبیله کتار در که آنان و نفر. پانصد و هزار یک و چهل شده‌اند، هزار سه و پنجاه شدند، بازرسی که او قدرت عینان. پسر اخیره نفتالی، پسران فرمانروای ششصد و هزار هفت و پنجاه و یکصد دان، اردوگاه بازرسی شدگان همه نفر. چهارصد و کرد. خواهند حرکت خود نظم اساس بر که بود خواهند کسانی آخرین نفر،

سرشماری تمام است، آنان پدری خانه‌های اساس بر اسرائیل پسران سرشماری این میان در لایوان اما پنجاه. و پانصد و هزار سه و هزار ششصد آنان، نیروهای با اردوگاه آنچه همه اسرائیل پسران و بود. داده فرمان موسی به خداوند چنان که نشدند، شمرده آنها و زدند، اردو خود نظم برطبق این‌گونه دادند. انجام داد، فرمان موسی به خداوند که را

خویش. پدری خانه‌های برطبق خود، طایفه کنار در هرکس کردند، کوچ این گونه

۳

سینا کوه در موسی با خداوند که روزی آن در هستند، موسی و هارون نسل‌های این‌ها و العازار، ابیهود، و ناداب، نخست‌زاده هستند: هارون پسران نام‌های این‌ها و گفت. سخن کاهنی خدمت برای که مسح‌شده‌ای کاهنان هستند، هارون پسران نام‌های اینها ایتامار. در بیگانه‌ای آتش آنها که هنگامی مردند، خداوند حضور در ابیود و ناداب و شدند. تقدیس ایتامار و العازار و نداشتند، فرزندی آنها و کردند، تقدیم سینا بیابان در خداوند حضور کردند. کاهنی پدرشان هارون با همراه

هارون روی پیش را آنها و بگیر را لاوی قبیله فرمود، و گفت سخن موسی به خداوند و پسران نگهبانی‌های و او نگهبانی‌های آنها و کرد. خواهند خدمت او به و بایستان، کاهن آنها و دهند. انجام را خیمه کارهای تا داشت، خواهند نگه شهادت خیمه برابر در را اسرائیل خیمه کارهای همه طبق بر را اسرائیل پسران نگهبانی‌های و شهادت خیمه ظروف همه من به اینان داد؛ خواهی کاهنان، او، پسران به و هارون به را لاویان و کرد. خواهند حفظ شهادت خیمه بر را پسرانش و هارون و اسرائیل. پسران از شده‌اند داده هدیه عنوان به به مربوط چیزهای همه و داشت خواهند نگه را خود کهنات آنها و گماشت، خواهی سخن موسی به خداوند و مرد. خواهد کند لمس که بیگانه‌ای و را، پرده داخل و قربانگاه هر به جای گرفته‌ام، اسرائیل پسران میان از را لاویان من اینک و فرمود: و گفت از لاویان و بود، خواهند آنها فدیة اسرائیل؛ پسران از می‌کند باز را رحم که نخست‌زاده‌ای را نخست‌زاده هر که روزی آن در زیرا نخست‌زاده، هر دارد تعلق من به بود. خواهند من آن

تا انسان از کردم، تقدیس خود برای اسرائیل در را نخست‌زاده هر زدم، مصر سرزمین در هستم. خداوند من داشت، خواهند تعلق من به چارپا

اساس بر را لاوی پسران فرمود: و گفت سخن موسی به سینا بیابان در خداوند و موسی و بشمار. را بالاتر و ماهه یک نر هر کن؛ بازدید طایفه‌هایشان و پدری خانواده‌های آنها به خداوند که طریقه‌ای همان به کردند، بازدید را آنها خداوند صدای به خاطر هارون بود. داده فرمان

پسران نام‌های این‌ها و مراری. و قهات جرشون، آن‌ها: نام‌های از بودند لاوی پسران این‌ها و اساس بر قهات پسران و سمعی. و لوبنی هستند: آن‌ها طایفه‌های اساس بر جدسون اساس بر مراری پسران و عزیزیل. و حبرون یصهار، و عمرام ایشان: طایفه‌های هستند. پدری‌شان خانه‌های اساس بر لاویان طوایف اینان موسی؛ و موولی طوایف‌شان، بودند. جرشون قوم‌های این‌ها داشتند؛ تعلق شمعی قوم و لوبنی قوم جرشون، به هفت آنان، سرشماری بالا، به ماهگی یک از نرینه همه شمارش اساس بر آنان سرشماری حاکم و زد. خواهند اردو دریا کنار خیمه، پشت در جرشون پسران و بود. پانصد و هزار در جدسون پسران نگهبانی و بود. دانیل پسر الیاساف جرشون، قوم خانواده‌های خانه پرده و حیاط، پرده‌های و شهادت، خیمه در پوشش و پوشش، و خیمه شهادت، خیمه او. کارهای همه بقایای و بود، خیمه بر که حیاط دروازه

اینها یکی. عزیزیل قوم و یکی، حبرون قوم و یکی، یصهار قوم و یکی، عمرام قوم قهات: به شش و هزار هشت بالا، به ماهگی یک از نرها همه شمار. اساس بر هستند، قهات قوم‌های خواهند اردو خیمه جنوبی طرف در قهات پسران مردمان مقدس. اماکن نگهبانان نفر، صد بود. عزیزیل پسر الیاسافان کعات، مردمان پدران خانه رهبر و زد.

با که مقدس ظروف و مذبح‌ها و چراغدان و میز و صندوق از بود عبارت آنان نگهبانی و پسر العازار لایویان، حاکمان بر حاکم و ایشان. کارهای تمام و پوشش و می‌کنند خدمت آنها قوم مراری، به کند. حفظ را مقدس اشیاء نگهبانان تا بود شده منصوب کاهن، هارون همه تعداد، حسب بر آنان سرشماری هستند. مراری قوم‌های اینها موسی؛ قوم و موولی صوریئل مراری، قوم پدران خانه رهبر و نفر. پنجاه و هزار شش بالا، به ماهگی یک از نرینه پسران نگهبانی سرشماری شمال. سوی به زد خواهند کنار در ابیحایل، پسر و آنها، ظروف همه و آن، پایه‌های آن، ستون‌های آن، میله‌های خیمه، سرستون‌های مراری: آنها. طناب‌های و میخ‌ها، و آنها، پایه‌های و اطراف، در را حیاط ستون‌های و آنها کارهای

هستند پسرانش و هارون و موسی می‌زنند، اردو شهادت خیمه روبه‌روی شرق، در که آنانی خواهد بزند، دست که بیگانه‌ای و دارند، عهده بر اسرائیل پسران برای را مقدس نگهبانی که طایفه‌هایشان برحسب خداوند فرمان به هارون و موسی که لایویان سرشماری تمام مرد. بود. نفر هزار دو و بیست بالا، به ماهه یک از نرینه همه شمردند،

بالا به ماهگی یک از را اسرائیل پسران از نر نخست‌زادگان تمام گفت: موسی به خداوند و من گرفت، خواهی من برای را لایویان و کن. ثبت نام اساس بر را آنها تعداد و کن شمارش همه جای به را لایویان چارپایان و اسرائیل، پسران نخست‌زادگان همه جای به خداوند، داده فرمان خداوند که همان‌گونه موسی و اسرائیل. پسران چارپایان در نخست‌زادگان از نر نخست‌زادگان تمام و کرد. بازدید اسرائیل پسران میان در را نخست‌زاده‌ای هر بود، نفر سه و هفتاد و دویست و هزار دو و بیست آنان، سرشماری اساس بر بالا، به ماهه یک نخست‌زادگان همه به‌جای را لایویان فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و بودند. خواهند من آن از لایویان و آنها، چارپایان به‌جای را لایویان چارپایان و بگیر، اسرائیل پسران از بودند، بیشتر لایویان از که نفر سه و هفتاد و دویست فدیة و خداوند. من بود،

اساس بر گرفت، خواهی سر هر ازای به سیکل پنج و اسرائیل، پسران نخست زادگان و هارون به را نقره و سیکل. هر برای او بول بیست گرفت، خواهی مقدس دیدراخم نقره موسی و هستند. افزون آنها میان در که کسانی باج عنوان به داد، خواهی پسرانش را نقره اسرائیل پسران نخست زادگان از گرفت. لایوان رستگاری برای را مازادها باج که آنان فدیه موسی و مقدس. مثقال برطبق مثقال، پنج و شصت و سیصد و هزار گرفت، که شیوه‌ای همان به خداوند، فرمان طریق از داد، پسرانش و هارون به را بودند زیاده بود. داده دستور موسی به خداوند

۴

لای پسران میان از را قهات پسران شمارش فرمود: و گفت هارون و موسی به خداوند و سالگی پنج و بیست از ایشان، پدری خانه‌های اساس بر ایشان، طایفه‌های اساس بر بگیر، خیمه در را کارها همه و کند خدمت تا می شود وارد که کسی هر سالگی، پنجاه تا بالاتر دهد. انجام شهادت

پسرانش و هارون و قدس الاقداس. است، شهادت خیمه در قهات پسران کارهای این‌ها و کشید، خواهند پایین را پوشاننده پرده و برمی دارد، اردوگاه که هنگامی شد، خواهند وارد گذاشت، خواهند آن بر آبی پوست از پوششی و پوشاند. خواهند را شهادت صندوق آن با و گذراند. خواهند را میله‌ها و انداخت، خواهند آن بر بالا از آبی تمام جامه‌ای و

پیاله‌ها مجمرها، کاسه‌ها، آن بر و انداخت خواهند ارغوانی تمام جامه‌ای پیش‌رو، میز بر و بر پیوسته که نان‌هایی و گذاشت خواهند می‌ریزد، نذر آنها در که را مایعات نذر ظروف و

آبی چرمین پوششی با را آن و گذاشت خواهند قرمز جامه‌ای آن بر آن‌ها و بود. خواهند آن خواهند آبی جامه‌ای آنها و گذراند. خواهند آن میان از را میله‌ها و پوشاند خواهند ارغوانی ظرف‌های همه و آن کوزه‌های و آن انبرک‌های و آن چراغ‌های و دهنده نور شمعدان و گرفت از پوششی در ظروفش همه با را آن و پوشاند. خواهند می‌کنند، خدمت آنها با که را روغن طلایی قربانگاه بر و نهاد. خواهند حمل میله‌های بر را آن و گذاشت خواهند آبی چرم را آن میله‌های و پوشاند خواهند آبی چرمی پوشش با را آن و پوشاند خواهند آبی جامه‌ای گذراند. خواهند

و گرفت خواهند می‌کنند، خدمت آنها با مقدس مکان‌های در که را خدمتی ظروف همه و بر و پوشاند خواهند آبی چرمی پوشش با و گذاشت خواهند آبی جامه‌ای در را آنها جامه‌ای با را آن و گذاشت، خواهد قربانگاه بر را پوشش و نهاد. خواهند حمل چوب‌های یعنی می‌کنند، خدمت آن بر آنها با که را ظروفی همه آنها و پوشاند. خواهند ارغوانی تمام خواهند آن بر را قربانگاه ظروف همه و پوشش کاسه‌ها، گوشت، چنگک‌های آتشدان‌ها، و گذاشت. خواهند را آن میله‌های و انداخت خواهند آن بر آبی چرمی پوشش و گذاشت، پوشش در را آن و پوشاند، خواهند را آن پایه و حوض و گرفت خواهند ارغوانی جامه اشیای پوشاندن پسرانش و هارون و نهاد. خواهند میله‌ها بر و گذاشت خواهند آبی چرمی از پس و رساند، خواهند پایان به اردوگاه برچیدن هنگام را مقدس ظروف همه و مقدس تا زد نخواهند دست مقدس اشیای به و شد، خواهند داخل برداشتن برای قهات پسران آن برداشت. خواهند شهادت خیمه در قهات پسران را این‌ها نمیرند.

روغن و روزانه، قربانی و مرکب، بخور و روشنایی، روغن کاهن، هارون پسر العازار ناظر کارها. همه در قدس، در است آن در آنچه هر و خیمه، تمام بر نظارت مسح،

لاویان میان از را کهات قبیلہ مردم فرمود: و گفت سخن هارون و موسی به خداوند و کہ هنگامی مرد، نخواهند و ماند خواهند زنده و دهید، انجام آنها برای را این نکنید. نابود را آنها از یک هر و شوند نزدیک پسرانش و هارون می‌شوند، نزدیک چیزها مقدس‌ترین به ببینند، را مقدس چیزهای ناگهان تا شوند وارد آنها نباید و کنند، تعیین وظیفه‌اش اساس بر مرد. خواهند وگرنه

بر را اینها بگیر، را جرشون پسران سرشماری فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و پنجاه تا بالا به سالگی پنج و بیست از طایفه‌هایشان، و پدری‌شان خانواده‌های اساس خیمه در کارهایش دادن انجام و کردن خدمت برای کہ کسی هر کن، بازرسی را آنها سالگی، و برداشتن. و کردن خدمت است: جرشون قوم خدمت این می‌شود. داخل شهادت و است، بالا از آن بر کہ آبی پوشش و آن، پوشش و شهادت، خیمه و خیمه، پوست‌های و است، شهادت خیمه بر کہ حیاط پرده‌های و داشت، برخواهد را شهادت خیمه در پوشش طبق ساخت. خواهند می‌کنند، خدمت آنها با کہ خدمتی ظروف همه و مانده، باقی آنچه کارهایشان تمام در و خدماتشان تمام در جدسون پسران خدمت پسرانش، و هارون فرمان خدمت این کنی. ثبت نام به را بارهایشان همه و کنی نظارت آنها بر باید تو و بود، خواهد کاهن هارون پسر ایتامار دست در آنها نگهبانی و است، شهادت خیمه در جدسون پسران می‌باشد.

از کنید. شمارش پدری‌شان، خانه‌های اساس بر طوایف‌شان، اساس بر را مراری پسران وارد کہ کسی هر کنید، سرشماری را آنها سالگی، پنجاه تا بالا به سالگی پنج و بیست آنها توسط کہ کسانی احکام این‌ها و کند. خدمت شهادت خیمه کارهای در تا می‌شود و میله‌ها، و خیمه، سرستون‌های شهادت: خیمه در کارهایشان همه طبق می‌شوند، برداشته در پوشش و آنها، ستون‌های و آنها، پایه‌های و پوشش، و آنها، پایه‌های و آنها، ستون‌های

و حیاط، دروازه پرده ستون‌های و آنها، پایه‌های و بر، و دور به را حیاط ستون‌های و خیمه. آنها، خدمتی اقلام همه و آنها، ظروف همه و آنها، طناب‌های و آنها، میخ‌های و آنها، پایه‌های برداشته آنها توسط که آنهایی نگهبانی ظروف همه و را، آنها کنید شمارش نام‌ها به دست در شهادت، خیمه در آنها کارهای همه در مراری پسران مردم خدمت این می‌شوند. است. کاهن هارون پسر ایتامار

طوایف اساس بر کردند، بازدید قهات پسران از اسرائیل حاکمان و هارون و موسی و هر سالگی، پنجاه تا بالا به سالگی پنج و بیست از ایشان. پدری خانه‌های اساس بر و ایشان بر آنان سرشماری و شهادت. خیمه در دهد انجام کار و کند خدمت تا می‌شود وارد که کسی است، قهات مردم سرشماری این بود. نفر پنجاه و هفتصد و هزار دو طایفه‌هایشان اساس به وسیله خداوند فرمان به هارون و موسی چنان‌که شهادت، خیمه در خدمت‌کنندگان همه کردند. سرشماری موسی

از شدند، شمرده خاندانی‌شان، خانه‌های اساس بر طوایف‌شان، اساس بر جدسون پسران و کند خدمت تا می‌شود وارد که کسی هر سالگی، پنجاه تا بالا به سالگی پنج و بیست برطبق طایفه‌هایشان، برطبق آنها سرشماری و دهد. انجام شهادت خیمه در را کارها جدسون پسران مردم سرشماری این بود. سی و ششصد و هزار دو پدری‌شان، خانه‌های را آنان هارون و موسی که می‌کردند، خدمت شهادت خیمه در که کسانی همه بود، کردند. سرشماری موسی به دست خداوند، فرمان به واسطه

خانه‌های اساس بر و ایشان طایفه‌های اساس بر مراری، پسران قوم نیز و شدند شمارش می‌شود وارد که کسی هر سالگی، پنجاه تا بالا به سالگی پنج و بیست از ایشان خاندان‌های برطبق طوایف‌شان، برطبق ایشان سرشماری و کند. خدمت شهادت خیمه کارهای در تا

که است مراری پسران مردم سرشماری این بود. دویست و هزار سه پدری‌شان، خانه‌های همه کردند. سرشماری موسی، به دست خداوند، به فرمان را آنها هارون و موسی و طایفه‌ها اساس بر را لایوان اسرائیل، فرمانروایان و هارون و موسی که بازرسی‌شدگان کسی هر سالگی، پنجاه تا بالا به سالگی پنج و بیست از کردند، بازدید آنان پدری خانه‌های و می‌شوند. حمل شهادت خیمه در که کارهایی و می‌شود، وارد کارها انجام برای که را آنها او خداوند، صدای طریق از شدند. نفر هشتاد و پانصد و هزار هشت شمرده‌شدگان، که آنچه اساس بر و آنها کارهای اساس بر مرد، به مرد کرد، بازدید موسی دست به داده فرمان موسی به خداوند که روشی همان به شدند، شمرده آنها و برمی‌دارند، خودشان بود.

۵

جذامیان، همه که بده فرمان اسرائیل پسران به فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و اردوگاه از را هستند ناپاک مرده سبب به که کسانی همه و دارند، ترشح که کسانی همه خود اردوگاه‌های آنها و بفرستید، اردوگاه از بیرون به را آنها ماده، تا نر از بفرستند. بیرون چنین اسرائیل پسران و هستم. ساکن آنها میان در من که جایی کرد، نخواهند آلوده را گفته سخن موسی به خداوند که همان‌طور فرستادند، اردوگاه از بیرون به را آنها و کردند کردند. چنین اسرائیل پسران بود،

که زنی یا مرد هر بگو: و اسرائیل پسران به بگو فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و او جان، آن کند، تقصیر و بگیرد نادیده گرفته، نادیده و شود مرتکب انسانی گناهان تمام از نمود، خواهد بازپرداخت را تخلف و کرد خواهد اعتراف است شده مرتکب که گناهی به

کرده تخلف او به نسبت که کسی به و افزود خواهد آن بر را آن پنجم یک و را مبلغ اصل او به را تقصیر که باشد نداشته انتقام‌گیرنده‌ای مرد آن اگر کرد. خواهد بازپرداخت است کاهن به و داشت خواهد تعلق خداوند به می‌شود داده بازپس که تقصیری آن دهد، بازپس شد. خواهد کفاره او برای آن طریق از که کفاره قوچ جز به رسید، خواهد

تقدیم خداوند به که چه هر بنی‌اسرائیل، میان در مقدس چیزهای همه و نوبرها تمام و هر و بود، خواهد او آن از کس هر تقدیس‌شده چیزهای و بود. خواهد کاهن آن از کنند، بود. خواهد او آن از بدهد، کاهن به چیزی که مردی

اگر بگو: آنها به و اسرائیل پسران به بگو سخن فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و از این و بریزد، تخم و شود همبستر او با کسی و بگیرد، نادیده را او و کند تجاوز مردی زن نبوده او با شاهی و باشد، شده آلوده او و کند، پنهان او و بماند، پنهان شوهرش چشمان او و ورزد، حسادت خود زن به و بیاید او بر حسادت روح و باشد، نشده گرفته او و باشد، نشده آلوده او و ورزد، حسادت خود زن به و بیاید او بر حسادت روح یا باشد، شده آلوده دهم یک آورد، خواهد او درباره هدیه‌ای و آورد، خواهد کاهن نزد را خود زن مرد، و باشد قربانی این زیرا گذاشت، نخواهد آن بر کند و ریخت نخواهد آن بر روغن او جو. آرد ایفته می‌کند. یادآوری را گناه که یادبود قربانی است، حسادت

را زنده و پاک آب کاهن و کرد. خواهد برپا خداوند پیش را آن و آورد خواهد را آن کاهن و را آن کاهن و است، شهادت خیمه زمین بر که خاکی از و گرفت، خواهد سفالین ظرف در زن سر و ایستاند، خواهد خداوند پیش را زن کاهن، و انداخت. خواهد آب درون به گرفته، خواهد او دست‌های بر را، غیرت قربانی یعنی یادبود، قربانی و کرد، خواهد آشکارا خواهد سوگند را او کاهن و بود. خواهد لعنت‌شده سرزنش آب کاهن، دست در اما گذاشت،

شوهر زیر تا نکرده‌ای تجاوز اگر است، نخواییده تو با کسی اگر گفت: خواهد زن به و داد شوهردار که حالی در تو اگر باش. بی‌گناه لعنت‌شده تلخ آب این از شوی، آلوده خود و است، شده همبستر تو با شوهرت جز به کسی و شده‌ای، آلوده یا کرده‌ای، تجاوز بوده‌ای خداوند گفت: خواهد زن به کاهن و داد، خواهد سوگند لعنت این سوگندهای به را زن کاهن و افتاده را تو ران خداوند که هنگامی دهد، قرار سوگند و لعنت مورد تو قوم میان در را تو شکمت تا شد خواهد وارد تو شکم درون به نفرین‌شده آب این و گرداند. متورم را تو شکم بشود. بشود، گفت: خواهد زن آن و بیفتد، رانات و کند متورم را

و کرد. خواهد محو لعنت تلخ آب در را آن و نوشت خواهد کتاب در را لعنت‌ها این کاهن و خواهد وارد او درون به تلخ لعنت‌شده‌ی آب و نوشاند، خواهد زن به را لعنت‌شده تلخ آب شد.

خواهد خداوند پیش را قربانی و گرفت، خواهد زن دست از را حسادت قربانی کاهن و را آن و گرفت خواهد قربانی از را آن یادگار کاهن و آورد. خواهد مذبح به را آن و گذاشت، خواهد چنین و نوشانید. خواهد زن به را آب این‌ها از بعد و کرد، خواهد تقدیم مذبح بر او به لعنت‌شده سرزنش آب و باشد، مانده پنهان او مرد از و باشد شده آلوده اگر که بود قوم میان در زن آن و افتاد، خواهد او ران و شد خواهد متورم شکمش آنگاه شود، وارد فرزند و بود خواهد بی‌گناه باشد، پاک و باشد نشده آلوده زن آن اگر شد. خواهد لعنت خود که مردی یا شود. نجس و کرده تخلف شوهردار، زن که است غیرت قانون این آورد. خواهد خداوند پیش را خود زن و ورزد، حسادت خود زن به و بیاید او بر حسادت روح اگر آن و بود، خواهد بی‌گناه گناه از مرد و کند، اجرا او بر را قانون این همه کاهن و بایستاند، گرفت. خواهد را خود گناه زن

گفت: خواهی آنها به و بگو، اسرائیل پسران به فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و شراب از خداوند، برای پاکی به خود تقدیس برای کند بزرگی نذر که زنی یا مردی و نوشید، نخواهد قوی مشروب سرکه و شراب سرکه و کرد، خواهد پرهیز قوی مشروب در خورد نخواهد کشمش و تازه انگور و نوشید، نخواهد می شود تولید انگور از چه هر تا گرفته شراب از می شود، حاصل انگور تاک از که چیزهایی همه از خود. نذر روزهای تمام نخواهد او سر بر تیغ خورد. نخواهد پاکیزگی روزهای تمام در انگور، دانه و انگور پوست بود خواهد مقدس او شوند. تمام است کرده نذر خداوند به که روزهایی که زمانی تا آمد، روح هیچ بر داد. خواهد پرورش را خود سر موهای خداوند، به نذر روزهای تمام در و شود آلوده نباید او خواهر، بر و برادر بر و مادر. بر نه و پدر بر نه شد، نخواهد وارد مرده‌ای اوست. سر بر او، بر او خدای نذر زیرا آنها، مردن هنگام آنها بر

بمیرد، او بر ناگهان کسی اگر بود. خواهد مقدس خداوند برای او، نذر روزهای تمام در خواهد شود پاک که روزی در را خود سر او و شد، خواهد نجس او نذر سر بلافاصله کبوتر جوجه دو یا قمری دو هشتم، روز در و شد. خواهد تراشیده هفتم روز در تراشید، آورد. خواهد شهادت خیمه در به کاهن نزد

کفاره او برای کاهن و کرد، خواهد سوختنی قربانی برای را یکی و گناه برای را یکی کاهن و خداوند برای که روز آن در را او سر و کرد، گناه جان به نسبت که آنچه درباره کرد خواهد تقصیر قربانی برای ساله یک بره‌ای او و کرد. خواهد تقدیس نذر، روزهای در شد، تقدیس است. شده آلوده او نذر سر زیرا بود، خواهند بی اعتبار پیشین روزهای و آورد، خواهد

کند، تکمیل را خود نذر روزهای که روزی در که کرده، نذر که است کسی قانون این و یک آورد: خواهد خداوند به را هدیه اش او و آورد. خواهد شهادت خیمه درهای نزد خودش و گناه، برای بی‌عیب یک‌ساله ماده بره یک و سوختنی، قربانی برای بی‌عیب یک‌ساله بره و روغن، با آمیخته نان‌های نرم، آرد از فطیر نان‌های سبد و نجات. برای بی‌عیب قوچ یک به را آن کاهن و آنها. نوشیدنی هدیه و آنها قربانی و روغن، با مسح‌شده فطیر پهن نان‌های و گذرانید. خواهد را او سوختنی قربانی و او گناه قربانی و آورد، خواهد خداوند حضور و او قربانی کاهن و کرد، خواهد فطیر نان‌های سبد بر خداوند برای نجات قربانی را قوچ درهای نزد را خود نذر سر است، کرده نذر که کسی آن و کرد. خواهد را او نوشیدنی هدیه خواهد است، نجات قربانی زیر که آتشی بر را آن موهای و تراشید، خواهد شهادت خیمه گذاشت.

خواهد فطیر کلوچه یک و سبد، از فطیر نان یک و قوچ، از را پخته‌شده بازوی کاهن و نذر او آنکه از بعد گذاشت، خواهد است کرده نذر که کسی دست‌های بر را آنها و گرفت، کاهن برای این آورد، خواهد خداوند پیش هدیه عنوان به را آنها کاهن و بتراشد. را خود کرده نذر که کسی این‌ها از پس و قربانی، بازوی بر و هدیه سینه بر بود، خواهد مقدس نذر خداوند به که هر کرده، نذر که است کسی برای قانون این نوشید. خواهد شراب است بر بیابد، دستش آنچه از جدای نذرش، مورد در نماید تقدیم خداوند به هدیه‌ای و کند پاکی. قانون طبق بر باشد، کرده نذر که نذرش توانایی حسب

این‌گونه بگو: چنین و بگو پسرانش و هارون به فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و تو و دهد برکت را تو خداوند گفت، خواهید آنها به و داد خواهید برکت را اسرائیل پسران بر را چهره‌اش خداوند کند. رحم تو بر و بدرخشاند تو بر را چهره‌اش خداوند دارد. نگه را که من و نهاد، خواهند اسرائیل پسران بر مرا نام آنها و کند. عطا صلح تو به و بیفزارد تو

داد. خواهم برکت را آنان هستم خداوند

۷

و نمود مسح را آن کند، برپا را خیمه تا کرد تمام را کار موسی که روزی در که شد چنین و نمود مسح را آنها و را، آن ظروف همه و را، قربانگاه و را، آن ظروف همه و کرد، تقدیس که آنها، پدری خانه‌های فرمانروای دوازده اسرائیل، فرمانروایان و کرد. تقدیس خود هدیه و آوردند. بودند، ایستاده بازرسی بر که همان‌هایی بودند، قبیله‌ها فرمانروایان یک و رهبر دو هر از ارابه یک گاو، دوازده و پوشیده ارابه شش آوردند: خداوند پیش را آنها از فرمود: و گفت موسی به خداوند و آوردند. خیمه پیش را آنها و یک، هر از گوساله یک هر به بده، لاویان به را آنها و بود، خواهند شهادت خیمه خدماتی کارهای برای و بگیر، و گاری دو و داد. لاویان به را آنها و گرفت را گاوان و گاری‌ها موسی و خدمتش. اساس بر به را گاو هشت و ارابه چهار و داد. خدمات‌شان برطبق چِدسون پسران به را گاو چهار پسران به و داد. کاهن هارون پسر ایتمار طریق از آنها، خدمات براساس مراری، پسران خواهند حمل خود دوش‌های بر و دارند را مقدس خدمت اشیای که زیرا است، نداده قهات کرد.

و کرد، مسح را آن که روزی در آوردند، قربانگاه تقدیس برای را خود هدایای رهبران و هر در رهبر یک گفت: موسی به خداوند و آوردند. قربانگاه مقابل در را خود هدایای رهبران آورد. خواهند قربانگاه تقدیس برای را خود هدایای روز، هر در رهبر یک روز،

یهودا قبیله حاکم امیناداب، پسر ناسون می‌کرد، تقدیم را هدیه‌اش اول روز در که کسی و

نقره‌ای پیاله یک مثقال، سی و صد وزن به نقره‌ای کاسه یک آورد: را خود هدیه و بود. قربانی. برای روغن با شده آمیخته نرم آرد از پر دو هر مقدس، مثقال طبق بر مثقال هفتاد یکساله بره یک قوچ، یک گاوان، از گوساله یک عود. از پر طلائی، مثقالی ده بخوردان یک گوساله دو سلامتی: قربانی برای و گناه. برای بزها از بزغاله یک و سوختنی، قربانی برای بود. امیناداب پسر ناسون هدیه این یکساله. ماده بره پنج نر، بز پنج قوچ، پنج ماده،

یک آورد: را هدیه‌اش او و آورد. هدیه یساکار، قبیله حاکم صوغر، پسر نتنائیل دوم، روز در مقدس، مثقال برطبق مثقال هفتاد نقره‌ای پیاله یک مثقال، سی و صد وزن به نقره‌ای کاسه از پر طلائی، مثقالی ده بخوردان یک قربانی. برای روغن با آمیخته نرم آرد از پر دو هر از بزغاله یک و سوختنی، قربانی برای یکساله بره یک قوچ، یک گاوان، از گوساله یک عود. بره پنج نر، بز پنج قوچ، پنج ماده، گاومیش دو سلامتی: قربانی برای و گناه. برای بزها بود. صوغر پسر ناتانائیل هدیه این یکساله. ماده

وزن به نقره‌ای کاسه یک او: هدیه حیلون. پسر الیاب زبولون، پسران حاکم سوم، روز در آرد از پر دو هر مقدس، مثقال اساس بر مثقال هفتاد نقره‌ای پیاله یک مثقال، سی و صد یک عود. از پر طلائی، مثقالی ده بخوردان یک قربانی، برای روغن با شده آمیخته نرم برای بزها از بزغاله یک و سوختنی، قربانی برای یکساله بره یک قوچ، یک گاوان، از گوساله یکساله. ماده بره پنج نر، بز پنج قوچ، پنج ماده، گاومیش دو نجات: قربانی برای و گناه. بود. خیلون پسر الیاب هدیه این

وزن به نقره‌ای کاسه یک او: هدیه شدیئور. پسر ایصور روبن، پسران حاکم چهارم، روز در آرد از پر دو هر مقدس، مثقال اساس بر مثقال هفتاد نقره‌ای پیاله یک مثقال، سی و صد یک عود. از پر طلائی، مثقالی ده بخوردان یک قربانی، برای روغن با شده آمیخته نرم

برای بزها از بزغاله یک و سوختنی، قربانی برای یکساله بره یک قوچ، یک گاو، از گوساله این ساله. یک ماده بره پنج نر، بز پنج قوچ، پنج ماده، گاو دو سلامتی: قربانی برای و گناه. بود. شدی اور پسر ایصور هدیه

به نقره‌ای کاسه یک او: هدیه صوریشدای. پسر سلمیئل شمعون، پسران حاکم پنجم، روز در از پر دو هر مقدس، مثقال طبق بر مثقالی هفتاد نقره‌ای پیاله یک مثقال، سی و صد وزن یک بخور. از پر طلا، مثقال ده مجمر یک قربانی. برای روغن با شده آمیخته نرم آرد برای بزها از بزغاله یک و سوختنی، قربانی برای یکساله بره یک قوچ، یک گاو، از گوساله یکساله. ماده بره پنج نر، بز پنج قوچ، پنج ماده، گاو میش دو نجات: قربانی برای و گناه. بود. صوریشدای پسر شلومی ئیل هدیه این

به نقره‌ای کاسه یک او: هدیه رعوئیل. پسر الیاساف جاد، پسران فرمانروای ششم، روز در از پر دو هر مقدس، مثقال اساس بر مثقالی هفتاد نقره‌ای پیاله یک مثقال، سی و صد وزن یک عود. از پر طلایی، مثقالی ده بخوردان یک قربانی. برای روغن با شده آمیخته نرم آرد برای بزها از بزغاله یک و سوختنی، قربانی برای یکساله بره یک قوچ، یک گاو، از گوساله این یکساله. ماده بره پنج نر، بز پنج قوچ، پنج ماده، گاو دو سلامتی: قربانی برای و گناه. بود. رعوئیل پسر ایصاف هدیه

به نقره‌ای کاسه یک او هدیه عمیهود. پسر الیشاماع افرایم، پسران حاکم هفتم، روز در از پر دو هر مقدس، مثقال اساس بر مثقال هفتاد نقره‌ای پیاله یک مثقال، سی و صد وزن عود. از پر طلایی، مثقالی ده بخوردان یک بود. قربانی برای روغن با شده آمیخته نرم آرد بزها از بزغاله یک و سوختنی، قربانی برای یکساله بره یک قوچ، یک گاو، از گوساله یک ماده بره پنج نر، بز پنج قوچ، پنج ماده، گاو میش دو سلامتی قربانی برای و گناه. برای

بود. عمیهود پسر الیشاماع هدیه این یکساله.

به نقره‌ای کاسه یک او: هدیه فداصور. پسر جملیئل منسی، پسران حاکم هشتم، روز در آرد از پر دو هر مقدس، مثقال طبق بر مثقال هفتاد نقره‌ای پیاله یک مثقال، سی و صد وزن یک عود. از پر طلاپی، مثقالی ده بخوردان یک قربانی. برای روغن با شده آمیخته نرم بزها میان از بز یک و سوختنی، قربانی برای یکساله بره یک قوچ، یک گاوان، از گوساله ماده بره پنج نر، بز پنج قوچ، پنج ماده، گاومیش دو سلامتی: قربانی برای و گناه، برای بود. فداصور پسر جمالیئیل هدیه این یکساله.

وزن به نقره‌ای کاسه یک او: هدیه جدعونی. پسر ابیدان بنیامین، پسران حاکم نهم، روز در آرد از پر دو هر مقدس، مثقال اساس بر مثقال هفتاد نقره‌ای پیاله یک مثقال، سی و صد یک عود. از پر طلاپی، مثقالی ده بخوردان یک قربانی، برای روغن با شده آمیخته نرم برای بزها از بزغاله یک و سوختنی، قربانی برای یکساله بره یک قوچ، یک گاوان، از گوساله یکساله. ماده بره پنج نر، بز پنج قوچ، پنج ماده، گوساله دو سلامتی: قربانی برای و گناه. بود. جدعونی پسر ابیدان هدیه این

وزن به نقره‌ای کاسه یک او: هدیه عمیشدای. پسر اخیعزر دان، پسران حاکم دهم، روز در آرد از پر دو هر مقدس، مثقال اساس بر مثقال هفتاد نقره‌ای پیاله یک مثقال، سی و صد یک عود. از پر طلاپی، مثقالی ده بخوردان یک قربانی. برای روغن با شده آمیخته نرم برای بزها از بزغاله یک و سوختنی، قربانی برای یکساله بره یک قوچ، یک گاوان، از گوساله یکساله. ماده بره پنج نر، بز پنج قوچ، پنج ماده، گاومیش دو نجات: قربانی برای و گناه. بود. عمیشدای پسر اخیعزر هدیه این

وزن به نقره‌ای کاسه یک او: هدیه عکران. پسر فجعیل اشیر، پسران حاکم یازدهم، روز در آرد از پر دو هر مقدس، مثقال اساس بر مثقال هفتاد نقره‌ای پیاله یک مثقال، سی و صد یک عود. از پر طلایی، مثقالی ده بخوردان یک قربانی. برای روغن با شده آمیخته نرم برای بزها از بزغاله یک و سوختنی، قربانی برای یکساله بره یک قوچ، یک گاو، از گوساله یکساله. ماده بره پنج نر، بز پنج قوچ، پنج ماده، گاو میش دو نجات: قربانی برای و گناه. بود. اخران پسر فاغیل هدیه این

وزن به نقره‌ای کاسه یک او: هدیه عینان. پسر اخیره نفتالی، پسران حاکم دوازدهم، روز در آرد از پر دو هر مقدس، مثقال اساس بر مثقال هفتاد نقره‌ای پیاله یک مثقال، سی و صد یک عود. از پر طلایی، مثقالی ده بخوردان یک قربانی. برای روغن با شده آمیخته نرم برای بزها از بزغاله یک و سوختنی، قربانی برای یکساله بره یک قوچ، یک گاو، از گوساله یکساله. ماده بره پنج نر، بز پنج قوچ، پنج ماده، گاو میش دو سلامتی: قربانی برای و گناه. بود. عینان پسر اخیره هدیه این

بود: اسرائیل پسران حاکمان سوی از کرد، مسح را آن که روزی در قربانگاه تقدیس این هر برای مثقال سی و صد طلایی. مجمر دوازده نقره‌ای، پیاله دوازده نقره‌ای، کاسه دوازده مثقال به مثقال، چهارصد و هزار دو ظروف، نقره تمام پیاله؛ هر برای مثقال هفتاد و کاسه، بیست و یکصد مجمرها، طلای تمام بخور، از پر دوازده‌گانه طلایی مجمرهای مقدس. بره دوازده قوچ، دوازده گوساله، دوازده سوختنی: قربانی برای گاو، همه طلایی. قربانی برای نر بز دوازده و ایشان، نوشیدنی هدایای و ایشان، آردی هدایای و یکساله، بز شصت قوچ، شصت ماده، گوساله چهار و بیست سلامتی، قربانی برای گاو، همه گناه. کردن پر از پس قربانگاه، تقدیس بود این بی‌عیب. یکساله نر بره شصت یکساله، نر او. کردن مسح از پس و او دستان

صدای می‌شد، وارد شهادت خیمه داخل به او با گفتن سخن برای موسی که هنگامی قرار کروی دو میان در و شهادت صندوق بر که رحمت، تخت بالای از که شنید را خداوند می‌گفت. سخن او با خداوند و می‌گفت، سخن او با دارد،

۸

که هنگامی گفت، خواهی او به و بگو، هارون به فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و چنین هارون و داد. خواهند روشنی شمعدان جلوی از چراغ هفت می‌کنی، برپا را چراغ‌ها موسی به خداوند چنان که آویخت، را آن چراغ‌های چراغدان، روی به رو طرف یک از کرد، تماماً نیلوفرهایش، و پایه‌اش طلایی، جامد، بود: چراغدان ساخت این و بود، داده فرمان ساخت. را چراغدان چنین داد، نشان موسی به خداوند که شکلی طبق جامد،

تطهیر را آنها و بگیر اسرائیل پسران میان از را لایوان فرمود: و گفت موسی به خداوند و تیغ و پاشید، خواهی پاکسازی آب با را آنها داد: خواهی انجام را آنها پاکسازی چنین و کن. بود. خواهند پاک و شست، خواهند را خود جامه‌های و آمد، خواهد آنها بدن تمام بر

روغن، در شده آمیخته نرم آرد قربانی، این برای و گرفت، خواهند گاو از گوساله یک آنها و شهادت خیمه پیش را لایوان و گرفت. خواهی گناه برای گاو از یکساله گوساله یک و حضور به را لایوان تو و کرد. خواهی جمع را اسرائیل پسران جماعت تمام و آورد، خواهی هارون و نهاد. خواهند لایوان بر را خود دست‌های اسرائیل پسران و آورد، خواهی خداوند آنها و کرد، خواهد جدا اسرائیل پسران میان از خداوند حضور در هدیه عنوان به را لایوان سرهای بر را خود دست‌های لایوان اما دهند. انجام را خداوند کارهای تا بود خواهند

به سوختنی قربانی برای را یکی و گناه برای را یکی تو و گذاشت، خواهند گوساله‌ها شود. کفاره آنها برای تا کرد، خواهی خداوند

ایستاند، خواهی او پسران پیشگاه در و هارون پیشگاه در و خداوند پیشگاه در را لایوان و میان از را لایوان تو و بازگرداند. خواهی خداوند پیشگاه در هدیه عنوان به را آنها و وارد لایوان این، از پس و بود. خواهند من آن از آنها و کرد، خواهی جدا اسرائیل پسران را آنها و کرد خواهی پاک را آنها تو و دهند، انجام را شهادت خیمه کارهای تا شد خواهند میان از شده‌اند داده من به هدیه به عنوان اینها زیرا نمود. خواهی تقدیم خداوند پیش را آنها اسرائیل، پسران از همه نخست‌زادگان رحم، هر بازکنندگان به جای اسرائیل، پسران چارپایان، تا انسان‌ها از اسرائیل، پسران میان در نخست‌زاده‌ای هر زیرا گرفته‌ام. خود برای خود برای را آنها زدم، مصر سرزمین در را نخست‌زاده‌ای هر که روزی در است، من آن از من و گرفتند. اسرائیل پسران میان در نخست‌زاده‌ای هر به جای را لایوان و کردم. تقدیس اسرائیل پسران میان از پسرانش و هارون به شده‌اند داده که هدیه‌ای عنوان به را لایوان پسران برای و دهند انجام شهادت خیمه در را اسرائیل پسران کارهای تا بازگرداندم، نخواهد شود نزدیک مقدسات به که کسی اسرائیل پسران میان در و کنند، کفاره اسرائیل بود.

به خداوند که کردند چنان لایوان با اسرائیل پسران جماعت تمام و هارون و موسی و کردند. رفتار آنها با همین‌طور اسرائیل پسران بود، داده فرمان لایوان درباره موسی در هدیه عنوان به را ایشان هارون و شستند، را خود جامه‌های و کردند پاک را خود لایوان بعد و کند. تقدیس را ایشان تا نمود کفاره ایشان برای هارون و کرد، تقدیم خداوند پیشگاه پسران پیش و هارون پیش شهادت خیمه در را خود خدمت تا شدند وارد لایوان این‌ها، از با این‌گونه بود، داده فرمان لایوان درباره موسی به خداوند که همان‌طور دهند، انجام او

کردند. آنها

پنج و بیست از لایویان: درباره حکم است این فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و از سالگی پنجاه از و کنند خدمت شهادت خیمه در تا شد خواهند وارد بالا، به سالگی خدمت شهادت خیمه در برادرش و کرد. نخواهد کار دیگر و رفت خواهد کنار خدمت در لایویان با چنین داد، نخواهد انجام را کارها اما کند، حفظ را نگهداریها تا کرد خواهد کرد. خواهی آنها نگهداریهای

۹

به اول، ماه در مصر، سرزمین از آنها آمدن بیرون از دوم سال در سینا، بیابان در خداوند و آن مقرر زمان در را پسخ عید اسرائیل پسران بگذار و گفتم: فرمود: و گفت سخن موسی طبق بر مقرر، زمانهای طبق بر را آن شام، هنگام اول، ماه چهاردهم روز در کنند. برگزار که گفت سخن اسرائیل پسران به موسی و داد. خواهی انجام او تفسیر طبق بر و او قانون به خداوند که همان طور کنند. برگزار سینا بیابان در ماه، روز چهاردهمین در را پسخ عید کردند. چنین اسرائیل پسران داد، فرمان موسی

در را پسخ عید نتوانستند و آمدند، بودند ناپاک انسان جسد با تماس سبب به که مردانی و به ما گفتند: او به مردان آن و آمدند. هارون و موسی نزد روز آن در و کنند، برگزار روز آن میان در آن، مقرر زمان در را خداوند هدیه نباید آیا پس هستیم، ناپاک انسان جسد سبب که شنید خواهیم من و بایستید، اینجا گفت: آنها به موسی و کنیم؟ تقدیم اسرائیل پسران سخن فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و داد. خواهد فرمان چه شما درباره خداوند

شما از دور راه در یا انسان، روح بر شود ناپاک که مردی هر بگو: و اسرائیل پسران به بگو
برگزار چهاردهم روز در دوم ماه در خداوند برای را پسخ عید شما، نسل‌های در یا باشد،
تلخ سبزیجات و فطیر نان با را آن و داد، خواهند انجام شام هنگام را آن کرد. خواهد
نخواهند آن از استخوانی و گذاشت، نخواهند باقی صبح تا آن از چیزی خورد. خواهند
در و باشد پاک اگر که مردی و داد. خواهند انجام پسخ عید قانون طبق بر را آن و شکست،
نابود خود قوم میان از او جان کند، کوتاهی پسخ عید برگزاری در و نیست دوری سفر
را خود گناه مرد آن است؛ نکرده تقدیم مقرر وقت در را خداوند هدیه زیرا شد، خواهد
برای را پسخ عید و بیاید شما سوی به شما سرزمین در غریبی اگر شد. خواهد متحمل
برای و شما برای قانون یک دهد، انجام آن ترتیب طبق و پسخ عید قانون طبق خداوند
بود. خواهد سرزمین بومی برای و غریب

صبح تا شام از و پوشاند، را، شهادت خانه یعنی را، خیمه ابر شد، برپا خیمه که روزی در و
آتش شکل و می پوشاند، روز در را آن ابر می شد، پیوسته چنین بود. آتش شکل به خیمه بر
در و کردند، کوچ اسرائیل پسران آن از پس رفت، بالا خیمه از ابر که هنگامی و شب. در
اسرائیل پسران خداوند، فرمان به زدند. اردو اسرائیل پسران آنجا ایستاد، ابر که مکانی
خیمه بر ابر که روزهایی تمام در کرد. خواهند حرکت خداوند فرمان به و زد خواهند اردو
بیشتری روزهای خیمه روی بر ابر هرگاه و زد. خواهند اردو اسرائیل پسران می افکند، سایه
چنین و کرد. نخواهند حرکت و داشت خواهند نگه را خدا نگهبانی اسرائیل پسران بماند،
زد خواهند اردو خداوند فرمان به بماند، خیمه بر روزها شماره به ابر هرگاه که بود خواهد
صبح تا شام از ابر هرگاه که بود خواهد چنین و کرد. خواهند کوچ خداوند فرمان به و
که ماهی در شب. چه و روز چه کرد، خواهند حرکت آنگاه برخیزد، صبح در ابر و باشد
حرکت و می زدند اردو اسرائیل پسران می یافت، افزایش آن بر سایه افکن ابر روزهای
به واسطه را خداوند نگهبانی می کردند، حرکت خداوند فرمان به واسطه که نمی کردند.

۰۱

خواهی کوبیده شیپورهای بساز، نقره‌ای شیپور دو خود برای گفت: موسی به خداوند و در و برداری. را اردوگاه‌ها و بخوانی فرا را جماعت تا بود خواهند تو برای آنها و ساخت، یک در اگر اما شد. خواهند جمع شهادت خیمه در بر جماعت تمام و دمید، خواهی آنها نشانه شیپور شما و آمد. خواهند تو سوی به اسرائیل رهبران و حاکمان همه بزنند، شیپور دوم علامت شما و رفت. خواهند بیرون زده‌اند اردو شرق در که آنانی و نواخت، خواهید را شما و کرد، خواهند حرکت زده‌اند اردو جنوب در که اردوگاه‌هایی آن و نواخت، خواهید را حرکت زده‌اند اردو دریا کنار که اردوگاه‌هایی آن و نواخت، خواهید را سوم علامت شمال سوی به که اردوگاه‌هایی آن و نواخت، خواهید را چهارم علامت شما و کرد، خواهند هرگاه و نواخت. خواهند خود حرکت هنگام در علامت با کرد، خواهند حرکت زده‌اند اردو کاهنان که هارون پسران و نشانه. با نه و نواخت، خواهید شیپور کنید، جمع را جماعت نسل‌های برای جاودانی قانونی شما برای این و آورد، درخواهند صدا به را شیپورها هستند، ایستاده‌اند شما برابر در که دشمنانی با جنگ به خود سرزمین در شما اگر بود. خواهد شما دشمنان از و شد خواهید آورده یاد خداوند پیش کنید، صدا شیپورها با و بروید، بیرون نوتان، ماه‌های در و جشن‌هایتان، در و شادی‌تان، روزهای در و یافت. خواهید نجات خود این و نجات‌تان، قربانی‌های بر و سوختنی، قربانی‌های بر شیپورها با زد خواهید شیپور هستم. شما خدای خداوند من خدایتان، پیشگاه در بود خواهد یادآوری شما برای رفت. بالا شهادت خیمه از ابر ماه، بیستم روز در دوم، ماه در دوم، سال در که شد چنین و

فرود فاران بیابان در ابر و کردند، کوچ سینا بیابان از خود آذوقه‌های با اسرائیل پسران و کردند. کوچ موسی به وسیله خداوند فرمان به بار نخستین و آمد.

پسر ناسون آنها قدرت بر و برداشتند، خود قدرت با نخست را یهودا پسران اردوگاه نظم و قبیله قدرت بر و صوگار. پسر ناتانائیل ایساکار، پسران قبیله قدرت بر و بود. امیناداب و جدسون پسران و کشید، خواهند پایین را خیمه و حیلون. پسر الیاب زبولون، پسران کرد. خواهند حرکت برمی‌دارند، را خیمه که مراری پسران

بود. سدیور پسر الیسور آنها قوای بر و برداشتند، خود قوای با را روبن اردوگاه نظم آنها و جاد، پسران قبیله قدرت بر و صوریشدای. پسر شلومیتل شمعون، پسران قبیله قدرت بر و خواهند حرکت می‌کنند، حمل را مقدس اشیای که قهات پسران و راجوئیل. پسر الیساف حرکت آنها قوت با افرایم اردوگاه نظم و برسند. آنها تا کرد خواهند برپا را خیمه و کرد، عمیهود. پسر الیشاماع آنها قوت بر و کرد، خواهند

بنیامین، پسران قبیله قدرت بر و فداصور. پسر جملیئیل منسی، پسران قبیله قدرت بر و همه آخرین داشت، برخواهند را دان پسران اردوگاه ترتیب آنها و جدعون. پسر ابیدان، پسران قبیله قدرت بر و امیشدای. پسر اخیعزر خود، قدرت بر و خود، قدرت با اردوگاه‌ها، لشکرهای این عینان. پسر اخیره نفتالی، پسران قبیله قدرت بر و اخران. پسر فجعیل اشیر، افتادند. راه به خود قدرت با آنها و بودند اسرائیل پسران

که جایی سوی به ما گفت: موسی، خویشاوند مدیانی، رعوئیل پسر حوباب به موسی و کرد، خواهیم نیکی تو با و بیا ما با داد. خواهیم شما به را این برمی‌خیزیم، فرمود خداوند به بلکه رفت، نخواهم گفت: او به و است. گفته نیک سخنان اسرائیل درباره خداوند زیرا

بیابان در ما با تو زیرا نکن، ترک را ما گفت: و رفت. خواهم خود قوم نزد و خود سرزمین خداوند که را نیکی‌هایی آن بیایی، ما با اگر و بود. خواهی پیرمرد ما میان در تو و بودی، کرد. خواهیم نیکی تو به و گذاشت خواهیم میان در نیز تو با کند، عطا ما به

آنها پیشاپیش خداوند عهد صندوق و کردند، حرکت روزه سه راه به خداوند کوه از آنها و برداشتن هنگام که شد چنین و بیابد. آرامگاهی آنها برای تا می‌رفت روزه سه راه به تو از که کسانی همه و شوند، پراکنده دشمنان و خداوند، ای برخیز گفت: موسی صندوق، و هزاران سوی به خداوند، ای بازگرد گفت: آرامش هنگام در و بگیرزند. دارند نفرت اردوگاه از که هنگامی می‌انداخت، سایه آنها بر روزها در ابر و اسرائیل. در ده‌هزاران می‌شدند. برداشته

۱۱

و شد، غضبناک خشم با و شنید خداوند و می‌کردند، غرغر بدی به خداوند برابر در مردم و به مردم و بلعید. را اردوگاه از بخشی و شد افروخته آنها میان در خداوند جانب از آتشی آن نام و کرد. فروکش آتش و کرد، دعا خداوند درگاه به موسی و کردند، فریاد موسی سوی گروه و شد. افروخته آنها میان در خداوند جانب از آتش زیرا شد، نامیده آتش‌سوزی مکان اسرائیل فرزندان و گریستند و نشستند و کردند، خواهشی بود، آنها میان در که آمیخته‌ای رایگان به مصر در که را ماهی‌هایی ما خوراند؟ خواهد گوشت را ما کی گفتند: و نیز، را. سیرها و پیازها، و تره‌فرنگی‌ها، و خربزه‌ها، و خیارها، و آوردیم، یاد به می‌خوریم من اما نمی‌بینند. من جز هیچ چیز ما چشمان است؛ شده خشک کاملاً ما جان اما اکنون می‌کردند، جمع و می‌کردند سفر مردم و است. بلور مانند آن شکل و است گشنیز دانه مانند

و می‌جوشاندند، دیگ در آن و می‌کوبیدند، هاون در و می‌آسیابیدند، آسیاب در آن و بر شب در شب هرگاه و بود. روغن از کیک طعم مانند آن لذت و می‌ساختند، کیک‌ها را آن می‌آمد. فرود آن بر نیز من می‌آمد، فرود اردوگاه

می‌گریستند، خانه‌اش در بر یک هر طایفه‌هایشان، حسب بر که شنید را آنان گریه موسی و با چرا گفت: خداوند به موسی و بود. بد موسی نظر در و شد، خشمگین شدت به خداوند و نهاده‌ای؟ من بر را قوم این بار که نیافته‌ام، لطف تو نظر در چرا و کردی، بد رفتاری بندهات را او می‌گویی: من به چرا زاییدم؟ را آنها من یا گرفتم، رحم در را مردم این همه من مگر پدران به که سرزمینی به برمی‌دارد، را شیرخوار دایه که همان‌طور بگیر، خود آغوش در بر آنها زیرا بدهم؟ مردم این همه به تا بیاورم گوشت من برای کجا از خوردی؟ سوگند آنها بود نخواهم قادر تنهایی به من بخوریم. تا بده گوشت ما به می‌گویند: و می‌کنند گریه من من با چنین اگر است. سنگین بسیار من برای سخن این زیرا کنم، تحمل را مردم این که نبینم. را خود رنج تا یافته‌ام، رحمتی تو نظر در اگر بکش، مرا پس می‌کنی، رفتار

خود که کسانی کن، جمع من برای را اسرائیل پیران از مرد هفتاد گفت: موسی به خداوند و تو با آنجا و بیاور، شهادت خیمه به را آنها و هستند، آنها کاتبان و قوم پیران که می‌دانی تو بر که روحی از و گفت، خواهم سخن تو با آنجا در و آمد خواهم فرود و ایستاد. خواهند کرد، خواهند یاری مردم تکانه در تو با آنان و نهاد، خواهم آنان بر و داشت برخواهم توست فردا برای را خود گفت: خواهی مردم به و داشت. نخواهی بر را آن خودت تنهایی به تو و کسی چه گفتید: و گریستید خداوند حضور در زیرا خورد، خواهید گوشت و کنید تقدیس خواهد گوشت شما به خداوند و بود. خوب ما برای مصر در زیرا داد؟ خواهد گوشت ما به ده نه روز، پنج نه دو، نه خورد، خواهید روز یک نه خورد. خواهید گوشت و بخورید، تا داد بیرون بینی‌هایتان از که زمانی تا خورد، خواهید روزها ماه یک تا روز، بیست نه روز،

میان در که کردید، را خداوند نافرمانی زیرا شد، خواهد تهوع آور شما برای و بیاید، گفت: موسی و آمدیم؟ بیرون مصر از چرا گفتید: و گریستید او پیشگاه در و شماست، آنها به گوشت گفتی: تو و هستم، آنها میان در من که هستند مردمی پیاده نظر هزار ششصد کشته آنها برای گاوان و گوسفندان آیا خورد. خواهند ماه یک و بخورند، تا داد خواهم جمع آوری آنها برای دریا ماهی‌های تمام یا بود؟ خواهد کافی آنها برای و شد خواهند خداوند دست آیا گفت: موسی به خداوند و بود؟ خواهد کافی آنها برای و شد خواهند نه. یا گرفت خواهد فرا را تو من سخن آیا که دانست خواهی اکنون بود؟ نخواهد کافی

را قوم ریش سفیدان از مرد هفتاد و گفت مردم به را خداوند کلمات و رفت بیرون موسی و از و گفت، سخن او با و آمد فرود ابر در خداوند و نمود. برپا خیمه دور را آنها و کرد جمع آرام آنان بر روح چون نهاد. ریش سفیدان از مرد هفتاد بر و برگرفت بود او بر که روحی و الداد یکی نام ماندند، باقی اردوگاه در مرد دو و ندادند. ادامه دیگر و کردند نبوت گرفت، خیمه به و بودند، شدگان ثبت نام از اینها و گرفت، قرار آنها بر روح و بود، میداد دیگری نام الداد گفت: و داد گزارش موسی به و دوید جوان مرد و کردند. نبوت اردوگاه در و نیامدند، بود، ایستاده موسی کنار در که نون پسر یسوع و می کنند. نبوت اردوگاه در مداد و آیا گفت: او به موسی و کن. متوقف را آنها موسی، ارباب ای گفت: و داد پاسخ برگزیده، که هنگامی می بودند، پیامبر خداوند قوم همه که کاش و می کنی؟ حسادت من برای بازگشت. اردوگاه به اسرائیل بزرگان با موسی و دهد! قرار آنها بر را خود خداوند

به انداخت، اردوگاه بر و آورد دریا از را بلدرچین‌ها و آمد بیرون خداوند نزد از روحی و دو بلندی به تقریباً اردوگاه، دور به آن سو، از روز یک راه و این سو از روز یک راه اندازه بلدرچین‌ها آن، فردای روز تمام و شب، تمام و روز، تمام و برخاستند مردم و زمین. از ذراع دور به خود برای را آنها و کرد، جمع کرده کرد، جمع کمتر که کسی آن کردند. جمع را

ناپدید آنکه از پیش بود دندان‌هایشان در هنوز گوشت شوند. خنک تا کردند پهن اردوگاه نام و زد. بزرگ بسیار ضربه‌ای به را مردم خداوند و شد، خشمگین مردم بر خداوند و شود، آرامگاه‌های از کردند. دفن را مشتاق مردم آنجا در زیرا شد، نامیده شهوت گورهای مکان آن شدند. ساکن آسیروت در مردم و کردند، کوچ آسیروت به مردم شهوات،

۲۱

زیرا بود، گرفته موسی که حبشی زن خاطر به گفتند، سخن موسی ضد بر هارون و مریم و نیز ما با آیا است؟ گفته سخن موسی با تنها خداوند آیا گفتند: و بود. گرفته حبشی زن او بسیار بودند زمین روی بر که مردمانی همه از موسی و شنید. خداوند و است؟ نگفته سخن خیمه به سه هر شما گفت: مریم و هارون و موسی به بلافاصله خداوند و بود. فروتن‌تر آمد فرود ابر ستون در خداوند و رفتند، گواهی خیمه به نفر سه آن و بروید. بیرون شهادت به و آمدند. بیرون دو هر و شدند خوانده مریم و هارون و ایستاد، گواهی خیمه در بر و او به را خود رؤیا در باشد، خداوند برای شما از پیامبری اگر بشنوید، مرا سخنان گفت: آنها من خدمتکار است چنین نه گفت. خواهم سخن او با خواب در و کرد خواهم شناساند آشکارا، گفت، خواهم سخن او با دهان به دهان است. وفادار من خانه‌ی تمام در او موسی، من خدمتکار علیه که نترسیدید چرا پس دید، را خداوند جلال او و معماها، طریق از نه و خیمه از ابر و رفت. او و شد نازل آنها بر خداوند غضب و خشم و بگویید؟ سخن موسی او اینک و کرد، نگاه مریم به هارون و برف، مانند بود شده جذامی مریم اینک و شد، دور زیرا مگذار، ما بر را گناه ارباب، می‌کنم التماس گفت: موسی به هارون و بود. جذامی رحم از که جنینی سقط همچون شود، مرگ مانند نباید کردیم. گناه و کردیم عمل نادانسته و زد فریاد خداوند به سوی موسی و می‌خورد. را او گوشت از نیمی و می‌آید بیرون مادر

به او پدر اگر گفت: موسی به خداوند و بده. شفا را او می‌کنم، التماس تو از خدا، ای گفت: و شود، جدا اردوگاه از روز هفت پس نمی‌شد؟ شرمنده روز هفت آیا می‌کرد، تف صورتش شد. خواهد داخل آن از بعد

شد. پاک مریم تا نکردند حرکت مردم و شد، جدا اردوگاه بیرون در روز هفت مریم و

زدند. اردو فاران بیابان در و کردند کوچ عسیروت از مردم این، از پس و

۳۱

که را کنعانیان سرزمین آنها بگذار و بفرست، مردانی خود برای گفت: موسی به خداوند و بر را، قبیله هر از مرد یک کنند. جاسوسی می‌دهم، تصرف برای اسرائیل پسران به من آنها. میان از رهبر همگی فرستاد، خواهی خاندان‌هایشان، طایفه‌های حسب

که بودند مردانی اینها همه فرستاد، خداوند فرمان به فاران بیابان از آنها موسی و از زکور. پسر سموئیل روبین: قبیله از آنان نام‌های این‌ها و بودند. اسرائیل پسران رهبران ایگال ایساکار، قبیله از یفنه. پسر کالب یهودا، قبیله از سوری. پسر شافات شمعون، قبیله قبیله از رافو. پسر فلتی بنیامین، قبیله از نون. پسر هوشع افرایم، قبیله از یوسف. پسر قبیله از سوسی. پسر جدی منسی، پسران از یوسف، قبیله از سودی. پسر گودیئل زبولون، سابی. پسر نابی نفتالی، قبیله از میکائیل. پسر ساتور آشر، قبیله از جمالی. پسر امیئل دان، جاسوسی برای موسی که هستند مردانی نام‌های اینها ماکی. پسر جودیئل جاد، قبیله از نهاد. نام یهوشع را نون پسر هوشع موسی و فرستاد، سرزمین آن کردن

بیابان این از گفت: آنها به و کنند، جاسوسی را کنعان سرزمین تا فرستاد را آنها موسی و مردمی و چیست، که دید خواهید را زمین شما و کرد. خواهید صعود کوه به و بروید، بالا که زمینی و زیاد. یا هستند کم یا ضعیف، یا هستند قوی آیا هستند، ساکن آن بر که را آن‌ها در این‌ها که شهرهایی و بد، یا است خوب آیا است، چگونه شده‌اند ساکن آن در این‌ها آیا است، چگونه زمین و حصار. بدون یا هستند حصاردار آیا چگونه‌اند، دارند سکونت زمین میوه‌های از پشتکار با و نه، یا هست درختان آن در آیا بایر، یا است حاصلخیز بودند. انگور پیشروان بهار، روزهای روزها، آن و گرفت. خواهید

و کردند. جاسوسی حما، ورودی در رحوب، تا سین بیابان از را زمین و رفتند بالا آنها و نسل‌های از تلمای و شیشای و اخیمان آنجا در و رفتند، پیش حبرون تا و رفتند بیابان به خوشه دره به و بود. شده ساخته مصر تانیس از پیش سال هفت حبرون و بودند، عناق را آن و بریدند انگور خوشه یک با شاخه‌ای آنجا از و کردند، جاسوسی را آن و آمدند انگور انگور خوشه دره را مکان آن و انجیرها. از و انارها از همچنین و برداشتند، میله‌ها بر آنها روز، چهل از پس و بودند. بریده آنجا از اسرائیل پسران که خوشه‌ای خاطر به نامیدند، بودند. کرده کاوش را زمین آنکه از پس بازگشتند، آنجا از

در فاران بیابان به اسرائیل پسران جماعت تمام نزد و هارون و موسی نزد رفتن، از پس و نشان را سرزمین آن میوه‌های و دادند پاسخ جماعت تمام به و آنها به و آمدند، قادش و شیر که زمینی آمدیم، فرستادی را ما تو که زمینی به ما گفتند: و بازگفتند او به و دادند. شهرهای و است ساکن آن در جسور قومی اما است. آن میوه این و است، جاری عسل در عمالیق و دیده‌ایم. آنجا در را عناق نسل و دارد وجود بزرگ بسیار حصاردار و محصن کوهستانی ناحیه در اموریان و یبوسیای حویان، حیثیان، و است، ساکن جنوبی سرزمین در را مردم کالب و هستند. ساکن اردن رود کنار در و دریا کنار در کنعانیان و هستند، ساکن

ارث به را آن و رفت خواهیم بالا ما بلکه نه، گفت: او به و کرد خاموش موسی برابر گفتند: بودند، رفته همراه او با که مردانی و آنها. بر بود خواهیم قادر ما زیرا برد، خواهیم قوی تر ما از آنها که چرا برویم، بالا ملت آن سوی به نیستیم قادر که زیرا نمی رویم، بالا ما اسرائیل پسران به بودند کرده جاسوسی که زمینی از حیرت انگیزی گزارش آنها و هستند. را خود ساکنان که است زمینی کنیم، جاسوسی تا گذشتیم آن از که زمینی گفتند: و آوردند غول پیکران آنجا در ما و بودند. بلند قامت مردانی دیدیم، آن در که مردمی همه و می بلعد، بودیم. آنها پیش در نیز چنین اما بودیم، ملخها چون آنها پیش در و دیده ایم، را

۴۱

بر اسرائیل پسران همه و گریستند. شب آن تمام مردم و بر آوردند فریاد جماعت تمام و مصر سرزمین در کاش گفتند، آنها به جماعت تمام و می کردند، غرغر هارون و موسی می کند وارد سرزمین این به را ما خداوند چرا و می مردیم! اگر بیابان، این در یا می مردیم، به که است بهتر پس اکنون رفت. خواهند غارت به ما فرزندان و زنان بیفتیم؟ جنگ در تا و موسی و بازگردیم. مصر به و برگزینیم رهبری گفتند: دیگری به یکی و بازگردیم. مصر افتادند. اسرائیل پسران جماعت تمام برابر در خود روی بر هارون

لباس های بودند، کرده جاسوسی را زمین که کسانی از یفنه پسر کالیب و نون پسر یوشع بررسی را آن که سرزمینی گفتند: اسرائیل پسران جماعت تمام به و کردند. پاره را خود وارد سرزمین این به را ما برگزیند، را ما خداوند اگر است. خوب بسیار بسیار کردیم، از اما است. جاری غسل و شیر از که سرزمینی داد، خواهد ما به را آن و کرد خواهد که چرا هستند، شما خوراک آنها زیرا نترسید، زمین مردم از شما و نشوید، یاغی خداوند

نترسید. آنها از ماست، با خداوند و است، شده سپری آنها زمان

خیمه بر ابر در خداوند جلال و کنند، سنگسار سنگ با را آنها که گفت جماعت تمام و به مرا قوم این کی تا گفت: موسی به خداوند و شد. ظاهر اسرائیل پسران همه به شهادت آنها میان در که نشانه‌هایی همه وجود با نمی‌آورند ایمان من به کی تا و می‌آورند؟ خشم پدرت خانه و تو و کرد، خواهم نابود را آنها و زد خواهم مرگ به را آنها من داده‌ام؟ انجام مصر گفت: خداوند به موسی و این. از بیشتر بسیار و ساخت، خواهم بزرگ ملتی به را این ساکنان همه اما آوردی. بیرون آنها میان از خود قدرت با را قوم این تو که شنید خواهد دیده چشم به چشم خداوند، ای که هستی، قوم این میان در خداوند تو که شنیده‌اند زمین و می‌روی، روز در آنها پیشاپیش ابر ستون در تو و است، ایستاده آنها بر تو ابر و می‌شوی، ملت‌هایی و کرد، خواهی نابود انسان یک مانند را مردم این تو و شب. در آتش ستون در سرزمینی به را مردم این نتوانست خداوند که آنجا از گفت: خواهند شنیده‌اند را تو نام که ای اکنون و ساخت. هلاک بیابان در را آنها کند، وارد بود خورده سوگند آنها برای که در فراوان و بردبار خداوند فرمودی، و گفتی که همان‌گونه شود، بلند تو قدرت خداوند، پاکسازی به و را، گناهان و بی‌عدالتی‌ها و بی‌قانونی‌ها برمی‌دارد است، راستین و رحمت و سوم نسل تا فرزندان بر را پدران گناهان بازمی‌گرداند کرد، نخواهد پاک را گناهکار حال به تا مصر از که همان‌طور پیامر، خود بزرگ رحمت برطبق را مردم این گناه چهارم. بوده‌ای. مهربان آنها به نسبت

من نام و زنده‌ام من اما هستم. مهربان آنان بر تو، سخن طبق بر گفت: موسی به خداوند و مرا جلال که مردانی همه زیرا کرد. خواهد پر را زمین تمام خداوند جلال و است، زنده به و آزمودند، مرا دهم بار این و دادم، انجام بیابان در و مصر در که را نشانه‌هایی و دیدند، خوردم سوگند پدران‌شان به که را سرزمینی آن آنها راستی به ندادند، گوش من صدای

هر نمی‌دانند، را بد و خوب که آنانی هستند، من با اینجا که فرزندان‌شان بلکه دید، نخواهند آن برانگیختند، مرا که کسانی همه اما داد، خواهم را سرزمین آن اینها به بی‌تجربه، جوان او کرد، پیروی من از و اوست در دیگری روح که زیرا کالب، من خدمتکار دید. نخواهند را اما برد. خواهد ارث به را آن او نسل و آورد، خواهم شد وارد آنجا در که زمینی به را کنید، حرکت بیابان سوی به و بازگردید فردا هستند، ساکن دره در کنعانی‌ها و عمالیقی‌ها سرخ‌دریای راه به

پسران غرولند کنم؟ تحمل را شریب جماعت این کی تا گفت: هارون و موسی به خداوند و کرده‌اند، غرولند شما درباره و می‌کنند غرولند من روی پیش خودشان که را اسرائیل در که همان‌طور که راستی به خداوند، می‌گوید خودم، حیات به گفتم: آنها به شنیده‌ام. خواهد شما اجساد بیابان، این در کرد. خواهم شما با همان‌طور گفته‌اید، سخن من گوش سال بیست از شما شمرده‌شدگان همه شدند، شمارش شما میان از که کسانی تمام و افتاد، آن بر را خود دست که شد خواهید سرزمینی وارد شما اگر کردند. غرولند من بر که بالا به که کودکانی و نون. پسر یسوع و یفنه پسر کالب جز کنم، ساکن آن در را شما تا کردم دراز آنها و کرد، خواهم وارد سرزمین آن به را آنها من رفت، خواهند غارت به گفتید شما این در شما اندام‌های و برد. خواهند ارث به گردانیدید، روی آن از شما که را سرزمینی شما زنای و بود خواهند سرگردان بیابان در سال چهل شما پسران اما افتاد. خواهد بیابان روزهایی تعداد برطبق شوند. نابود بیابان در شما اجساد اینکه تا شد، خواهند متحمل را را خود گناهان سال چهل سال، هر برای روز یک روز، چهل کردید، جاسوسی را زمین که واقعاً آیا گفتم، سخن خداوند من شناخت. خواهید مرا غضب و خشم و کشید، خواهید خواهند نابود بیابان این در آمده‌اند، گرد من بر که شریب، جماعت این به کرد خواهم چنین مرد. خواهند آنجا و شد

نزد آن درباره رسیدن، از پس کنند، جاسوسی را زمین تا فرستاد موسی که مردانی و زمین درباره که مردانی و کردند. بیان زمین درباره بد سخنان و کردند غرغر جماعت پسر کالیب و نون پسر یهوشع و مردند. بلا به خداوند حضور در بودند، گفته بد سخنان این موسی و ماندند. زنده کنند، جاسوسی را زمین تا بودند رفته که مردانی آن از یفنه کردند. سوگواری بسیار قوم و گفت، بنی اسرائیل همه به را سخنان

گفته خداوند که مکانی آن به ما اینک گفتند: و رفتند بالا کوه قلّه به برخاسته، زود صبح و خداوند فرمان از شما چرا گفت: موسی و کرده ایم. گناه زیرا رفت، خواهیم بالا است شما با خداوند زیرا نروید، بالا بود. نخواهد موفقیت آمیز شما برای این می کنید؟ تجاوز شما روی پیش آنجا کنعانی و عمالیق زیرا افتاد. خواهید خود دشمنان روی پیش و نیست، و کردید، نافرمانی و گردانیده روی خداوند از چون افتاد، خواهید شمشیر به و هستند، و خداوند عهد صندوق اما رفتند، بالا کوه قلّه بر زدن، زور با و بود. نخواهد شما با خداوند فرود بودند، ساکن کوه آن در که کنعانی و عمالیق و نکردند. حرکت اردوگاه از موسی بازگشتند. اردوگاه به و کوبیدند، را آنها حرما تا و برگرداندند را آنها و آمدند

۵۱

سرزمین به هرگاه گفت: خواهی آنها به و بگو، اسرائیل پسران به گفت: موسی به خداوند و خداوند برای سوختنی قربانی های و شوید، داخل می دهم، شما به من که خود سکونت صورت به یا نذر، بزرگداشت برای قربانی، یا کامل سوختنی قربانی گذرانید، خواهی و گاوان از خواه کنید، ایجاد خداوند برای خوش بوی تا خود، جشن های در یا داوطلبانه، آورد: خواهد خداوند برای را آن می کند، تقدیم را خود هدیه که کسی و گوسفندان. از خواه

را شراب و است. شده آمیخته روغن هین چهارم یک در که نرم آرد ایفه دهم یک قربانی خواهید قربانی‌ها بر یا کامل سوختنی قربانی بر هین، چهارم یک قربانی، نوشیدنی برای برای و خداوند. برای خوش بوی با هدیه‌ای کرد، خواهی را مقدار این بره هر برای کرد. آرد قربانی باید می‌کنید، تقدیم قربانی یا سوختنی قربانی عنوان به را آن که هنگامی قوچ، هدیه برای را شراب و کنید، تهیه است، شده آمیخته روغن هین سوم یک با که دهم دو نرم خوشبو. بوی برای کرد خواهید تقدیم خداوند به هین، سوم یک نوشیدنی،

خداوند به سلامتی برای یا نذر، بزرگداشت برای قربانی یا سوختنی قربانی گاو از اگر خواهد هین نیم روغن، در شده آمیخته دهم سه نرم آرد قربانی گوساله بر او و کنید تقدیم خداوند. برای خوش بوی با هدیه‌ای هین، نصف نوشیدنی، هدیه برای شراب و آورد.

خواهی بزها از یا گوسفندان از بره یک برای یا قوچ، یک برای یا گوساله، یک برای اینگونه عمل آنها تعداد اساس بر یک، هر برای همان‌گونه دهید، انجام آنچه تعداد اساس بر کرد. کرد. خواهید

در غریبی اگر کند. تقدیم خداوند به خوشبو بوی عنوان به را هدایایی چنین باید بومی هر با هدیه‌ای و باشد، شما میان در شما نسل‌های در که کسی یا بیاید، شما زمین به شما میان نیز جماعت چنین می‌دهید، انجام شما که همان‌طور کند، تقدیم خداوند برای خوش بوی داد. خواهد انجام خداوند برای

قانونی بود، خواهد هستند ساکن شما میان در که غریبانی و شما برای یکسان قانون خواهد خداوند پیش نیز غریب هستید، شما که همان‌طور شما، نسل‌های برای جاودانی در که غریبه‌ای برای و شما برای بود خواهد یکسان حکم و بود خواهد یکسان قانون بود.

بگو: آنها به و بگو سخن اسرائیل پسران به فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و بود خواهد چنین و می آورم آنجا به را شما من که می شوید سرزمینی وارد شما که هنگامی خداوند برای مخصوص هدیه عنوان به را هدیه ای بخورید، زمین نان های از شما هرگاه که کرد، خواهید جدا هدیه عنوان به را نان را. خود خمیر نوبر یعنی کرد، خواهید جدا نوبر کرد، خواهید جدا را آن این چنین می شود، جدا خرمنگاه از هدیه ای که همان گونه داد. خواهید خود نسل های در هدیه عنوان به خداوند به را خود خمیر

انجام است، گفته موسی به خداوند که را فرمان هایی این همه و کنید تخلف شما هرگاه شما به خداوند که روزی از داد، فرمان شما به موسی دست به خداوند که همان طور ندهید بماند، پنهان جماعت چشمان از ناخواسته اگر و شما، نسل های برای آن از فراتر و داد فرمان به خوشبو بوی برای سوختنی قربانی عنوان به گاوان از بی عیب گوساله یک جماعت تمام از بزغاله یک و مقرر، ترتیب طبق را آن نوشیدنی و قربانی و کرد، خواهد تقدیم خداوند آنها به و کرد، خواهد کفاره اسرائیل پسران جماعت تمام برای کاهن و گناه. برای بزها برای قربانی عنوان به را خود هدیه آنها و است، بوده ناخواسته زیرا شد، خواهد آمرزیده و خود. ناخواسته خطاهای درباره آوردند، خداوند روی پیش خود، گناه درباره خداوند، شما میان در که غریبی برای و اسرائیل پسران جماعت تمام برای شد خواهد آمرزیده بود. ناخواسته مردم همه برای که زیرا است، ساکن

که جانی برای کاهن و بیاورد. گناه برای یکساله بز یک باید کند، گناه ناخواسته نفر یک اگر تا کرد خواهد کفاره است، ورزیده خطا خداوند پیشگاه در ناخواسته و کرده گناه سهواً آنها میان در که غریبی برای و اسرائیل پسران میان در بومی برای نماید. کفاره او برای

دهد. انجام عملی ناخواسته که کسی برای بود، خواهد آنها برای قانون یک است، ساکن

تحریک را خدا این غریبان، از چه و بومیان از چه کند، عمل تکبر دست با که جانی و کرده تحقیر را خداوند کلام زیرا شد، خواهد نابود خود قوم میان از جان آن می کند، اوست. در او گناه شد؛ خواهد نابود کاملاً جان آن است، شکسته را او فرمان های

و می کرد. جمع هیزم سبت روز در که یافتند را مردی و بودند بیابان در اسرائیل پسران و هارون و موسی نزد را او بودند، یافته سبت روز در هیزم جمع آوری حال در را او که آنان نگرفته تصمیم زیرا انداختند، زندان به را او و آوردند. اسرائیل پسران جماعت تمام نزد تمام شود، کشته مرگ به باید مرد آن گفت: موسی به خداوند و کنند. چه او با که بودند تمام و بردند، اردوگاه از بیرون به را او جماعت تمام و کنند. سنگسار سنگ با را او جماعت موسی به خداوند که همان طور کردند، سنگسار اردوگاه از بیرون سنگها با را او جماعت بود. داده فرمان

برای که گفت خواهی آنها به و بگو اسرائیل پسران به فرمود: و گفت موسی به خداوند و ریشه های بر و بسازند، نسل هایشان برای خود جامه های گوشه های بر ریشه هایی خودشان خواهید را آنها و بود، خواهد شما برای ریشه ها این و گذاشت. خواهید آبی نخ گوشه ها به و داد، خواهید انجام را آنها و آورد، خواهید یاد به را خداوند فرمان های همه و دید، تا شد، نخواهید منحرف می کنید زنا آنها دنبال به که چشمانتان و خود اندیشه های دنبال من بود. خواهید مقدس خود خدای برای و دهید، انجام و آورید یاد به مرا فرمان های همه من باشم، شما خدای تا آوردم بیرون مصر سرزمین از را شما که هستم شما خدای خداوند شما. خدای خداوند

فالت، پسر اون و الیاب، پسران ابیرام و داتان و لاوی، پسر قهات، پسر یصهار، پسر قورح و اسرائیل، پسران از مردانی و برخاستند، موسی برابر در و گفتند، سخن رئوبن، پسر موسی بر نامدار. مردان و شورا، فراخوانده شدگان جماعت، رهبران نفر، پنجاه و دویست هستند مقدس آنها همه جماعت، تمام زیرا شما، برای است بس گفتند: و شدند جمع هارون موسی و می شمارید؟ برتر خداوند جماعت بر را خود چرا پس آنهاست، میان در خداوند و خدا گفت: و گفت سخن او جماعت تمام به و قورح به و افتاد. خود روی بر شنید، چون خود سوی به را ایشان و است، شناخته را مقدسان و هستند او آن از که آنان و کرده بازدید است. آورده نزدیک خود سوی به است، برگزیده خود برای که را آنان و است، آورده نزدیک آتش و او، جماعت تمام و قورح ای خودتان، برای بگیریید آتشدان ها دهید: انجام را کار این برگزیده خداوند که مردی و بگذارید، فردا خداوند پیش آنها بر بخور و بگذارید، آنها بر قورح به موسی و لاوی. پسران ای باشد، کافی شما برای این بود. خواهد مقدس این است، اسرائیل خدای که است کوچک شما برای این آیا دهید. گوش من به لاوی، پسران ای گفت: خیمه خدمات تا آورد نزدیک خود سوی به را شما و کرد جدا اسرائیل جماعت از را شما همه و تو او و کنید؟ خدمت آنها به و بایستید خیمه پیش و دهید انجام را خداوند می جویید؟ نیز را کردن کاهنی شما و آورد، نزدیک تو با را لاوی پسران برادرانت، بر شما که کیست هارون و شده اید، جمع خدا به سوی که تو جماعت تمام و تو بدین گونه می کنید؟ غرغر او ضد

آیا نمی آییم. بالا گفتند: آنها و بخواند، را الیاب پسران ابیرون، و داتان تا فرستاد موسی و در را ما تا آوردی بالا است جاری آن در غسل و شیر که سرزمینی به را ما که است کم این

شیر که سرزمینی به را ما تو آیا و حاکمی؟ تو آیا می‌کنی؟ حکومت ما بر که بکشی، بیابان
آیا دادی؟ تاکستان‌ها و مزرعه از میراثی ما به و کردی، وارد است جاری آن در غسل و
غمگین بسیار موسی و نمی‌رویم. بالا ما درآوری؟ کاسه از می‌خواهی را مردان آن چشمان
را آنها از هیچ‌یک مطلوب چیز من مکن، توجه آنها قربانی به گفت: خداوند به و شد
را خود جماعت گفت: قورح به موسی و نکرده‌ام. ستم آنها از هیچ‌یک به و نگرفته‌ام
آتشدان کس هر و باشید. آماده خداوند پیشگاه در فردا آنها و هارون و تو و کن، تقدیس
پنجاه بیاورد، خداوند پیش را خود آتشدان کس هر و بگذارد، بخور آنها بر و بگیرد را خود
را. خود آتشدان کدام هر نیز هارون و تو و آتشدان، دویست و

موسی و انداختند، آنها بر بخور و گذاشتند، آنها بر آتش و گرفت، را خود آتشدان یک هر و
خیمه در نزد را خود جماعت تمام قورح و ایستادند. شهادت خیمه درهای نزد هارون و
و موسی به خداوند و شد. ظاهر جماعت تمام بر خداوند جلال و کرد، جمع آنها بر شهادت
خواهم نابود یکباره را آنها و کنید جدا جماعت این میان از را خود فرمود: و گفت هارون
انسان یک اگر آیا بشر، تمام و ارواح خدای خدا، ای گفتند: و افتادند خود روی بر و کرد.
سخن موسی به خداوند و بود؟ خواهد جماعت تمام بر خداوند خشم است، کرده گناه
کنید. کناره‌گیری قورح جماعت اطراف از بگوی: چنین و بگو جماعت به فرمود: و گفت

همراه او با اسرائیل بزرگان همه و رفت، ابیرون و داتان سوی به و برخاست موسی و
کنید، جدا سخت‌دل مردان این چادرهای از را خود گفت: و گفت سخن جماعت به و شدند.
هلاک آنها با آنها گناهان همه در که مبدا نکنید، لمس آنهاست آن از که آنچه هر از و
درهای نزد و آمدند بیرون ابیرون و داتان و رفتند، کنار قورح خیمه اطراف از آنها و شوید.
آنها. اثاثیه و آنها فرزندان و آنها زنان و بودند، ایستاده خود خیمه‌های

را کارها این همه تا است فرستاده مرا خداوند که دانست خواهید این از گفت: موسی و آنها بازرسی اگر و بمیرند، انسان‌ها همه مرگ طبق اینها اگر خودم. جانب از نه دهم، انجام خداوند رویا دریا اما است. نفرستاده مرا خداوند پس باشد، انسان‌ها همه بازرسی طبق هر و خیمه‌هایشان و خانه‌هایشان و آنها کرده، باز را خود دهان زمین و داد، خواهد نشان این که دانست خواهید و آمد، خواهند فرود هاویه به زنده و برد، خواهد فرو را دارند چه کردند. خشمگین را خداوند مردمان

و شد باز زمین و شد. شکافته آنها زیر زمین ایستاد، باز سخنان این همه گفتن از او چون و را. آنها چارپایان و بودند، قورح با که را مردانی همه و را، آنها خانه‌های و بلعید، را آنها جماعت میان از و پوشاند، را آنان زمین و رفتند، فرود هادس به زنده داشتند چه هر با آنها زیرا کردند، فرار آنها صدای از بودند، آنها اطراف در که اسرائیل همه و شدند. هلاک و دویست و آمد بیرون خداوند جانب از آتشی و برد. فرو را ما زمین مبادا می‌گفتند: بلعید. می‌کردند، تقدیم بخور که را مردی پنجاه

۷۱

میان از را برنزی آتشدان‌های بگو: کاهن، هارون پسر العازار، به و گفت، موسی به خداوند و این آتشدان‌های زیرا بپراکنید، آنجا در را بیگانه آتش این و بردارید، سوخته‌شدگان بساز کوبیده‌شده ورقه‌های صورت به را آنها و شده‌اند. تقدیس آنان جان‌های در گناهکاران شدند، تقدیس و شدند تقدیم خداوند پیش که زیرا باشند، قربانی محراب برای پوششی تا که را برنزی آتشدان‌های کاهن، هارون پسر العازار، و شدند. نشانه‌ای اسرائیل پسران برای و برای یادگاری افزود. قربانگاه پوشش عنوان به را آنها و گرفت بودند، آورده سوخته‌شدگان

پیش را بخور تا نشود نزدیک نیست هارون نسل از که بیگانه‌ای هیچ تا اسرائیل، پسران او به موسی به وسیله خداوند چنان که نباشد، او جماعت و قورح مانند و بگذارد، خداوند گفت. سخن

خداوند قوم شما گفتند: و کردند غرولند هارون و موسی ضد بر بعد روز اسرائیل پسران و سوی به می شدند، جمع هارون و موسی بر جماعت که هنگامی که شد چنین و کشته‌اید. را و موسی و شد. ظاهر خداوند جلال و پوشاند، را آن ابر و بردند، هجوم شهادت خیمه از فرمود: و گفت هارون و موسی به خداوند و شدند. وارد شهادت خیمه پیش به هارون و افتادند. خود روی بر و کرد، خواهم نابود یکباره را آنها و بروید، بیرون جماعت این میان و بینداز، آن بر بخور و بگذار، آن بر قربانگاه از آتش و بگیر را مجمر گفت: هارون به موسی بیرون خداوند حضور از خشم زیرا کن، کفاره آنان برای و ببر اردوگاه به را آن به سرعت آن بود، گفته او به موسی که همان طور هارون و است. شده آغاز قوم نابودی و است آمده بخور او و بود، شده آغاز قوم میان در آن از پیش بلا و دوید، جماعت درون به و گرفت را متوقف طاعون و ایستاد، زندگان و مردگان میان او و کرد. کفاره قوم برای و افشاند را قورح به خاطر که کسانی از جدا شدند، نفر هفتصد و هزار چهارده بلا این در مردگان و شد. شد. متوقف بلا و بازگشت، شهادت خیمه در نزد موسی به سوی هارون و بودند. مرده

یک بگیر، عصا آنها از و بگو اسرائیل پسران به فرمود، و گفت سخن موسی به خداوند و دوازده آنها، پدری خانواده‌های اساس بر آنها، رهبران همه از پدری خانواده هر برای عصا یک زیرا بنویس، لای عصای بر را هارون نام و بنویس. عصایش بر را یک هر نام و عصا، روبروی شهادت، خیمه در را آنها و داد. خواهند آنها پدران خانه از قبیله هر برای عصا را او که مردی و شناساند. خواهم تو به را خود آنجا در که جایی گذاشت، خواهی شهادت، می‌زنند، غر شما بر که را اسرائیل پسران غرولند من و زد، خواهد جوانه او عصای برگزینم،

کرد. خواهم دور خود از

به عصا یک دادند، عصا او به آنها حاکمان همه و گفت، سخن اسرائیل پسران به موسی و آنها عصاهای میان در هارون عصای و عصا، دوازده آنها، پدری خانه‌های حسب بر حاکم، هر که شد چنین بعد روز در و نهاد. شهادت خیمه در خداوند پیش را عصاها موسی و بود. زده جوانه لاوی خانه برای هارون عصای اینک و شدند، شهادت خیمه وارد هارون و موسی و بود. کرده تولید خشک میوه‌های و بود شکفته گل‌ها و بود آورده بیرون جوانه و بود و دیدند ایشان و آورد، بیرون بنی اسرائیل تمام نزد خداوند حضور از را عصاها همه موسی گرفت. را خود عصای کس هر

نشانه‌ای تا بگذار، نگهداری برای شهادت‌ها پیش را هارون عصای گفت: موسی به خداوند و هارون و موسی و نمیرند. و شود متوقف من از آنها زمزمه و باشد، نافرمانان پسران برای اینک گفتند: موسی به اسرائیل پسران و بود. داده فرمان موسی به خداوند که کردند چنان کند لمس را خداوند خیمه که کسی هر شده‌ایم. تباه شده‌ایم، هلاک شده‌ایم، نابود ما بمیریم؟ پایان به تا آیا می‌میرد،

۸۱

اشیای به مربوط گناهان مسئولیت پدرت خاندان و پسرانت و تو گفت: هارون به خداوند و خود کهانت به مربوط گناهان مسئولیت پسرانت و تو و گرفت، خواهید عهده بر را مقدس بگذار و بیاور، خود نزد پدرت، قوم لاوی، قبیله از را برادرانت و گرفت. خواهید عهده بر را و باشید. شهادت خیمه برابر در تو با پسرانت و تو و کنند، خدمت تو به و بییوندند تو به

مذبح به و مقدس ظروف به اما داشت. خواهند را خیمه نگهبانی‌های و تو نگهبانی‌های آنها و شد، خواهند پیوسته تو به آنها و مرد. خواهید شما نه و اینان نه و شد، نخواهند نزدیک تو به بیگانه و داشت، خواهند نگه خیمه خدمات همه طبق بر را شهادت خیمه نگهبانی خواهید نگه را قربانگاه نگهبانان و مقدس اشیای نگهبانان شما و شد. نخواهد نزدیک میان از را لاویان شما، برادران من و بود. نخواهد اسرائیل پسران میان در خشمی و داشت، شهادت خیمه خدمات تا است، شده داده خداوند به که هدیه‌ای گرفته‌ام، اسرائیل پسران همه طبق بر داشت، خواهید نگه را خود کاهنی تو، با پسران تو و دهند. انجام را انجام را خود کاهنی بخشش خدمات و است، پرده درون در آنچه و قربانگاه شیوه‌های مرد. خواهد شود نزدیک که بیگانه‌ای و داد، خواهید

شده تقدیس چیزهای همه از را نوبرها نگهداری من اینک و گفت سخن هارون به خداوند و تو با تو پسران به و تو به پاداش عنوان به را آنها داده‌ام، شما به اسرائیل پسران از من به از تقدیس شده، مقدسات از باشد شما برای این و داده‌ام. جاودانی قانون عنوان به آنها، تقصیر قربانی‌های همه از و آنها، قربانی‌های همه از و آنها، هدایای همه از پیشکش‌ها، و تو آن از مقدس، چیزهای همه از می دهند بازپس من به که چه هر آنها، گناهان همه از و خورد، خواهد را آنها مرد هر خورد، خواهید را آنها قدس الاقداس در بود. خواهد پسران تو بود. خواهد مقدس تو برای پسران تو، و تو

به را آنها بود. خواهد شما به اسرائیل پسران تقدیمه‌های همه از آنها هدایای نوبرهای این و خواهد را آنها خانه‌ات در پاک کس هر جاودانه. قانونی داده‌ام، دختران تو و پسران تو خورد.

تو به را آنها بدهند، خداوند به که چه هر آنها، آرد نوبر و شراب نوبر همه و روغن نوبر همه

تو آن از بیاورند، خداوند به که هرچه آنهاست، زمین در آنچه همه نخستین زاده‌های داده‌ام.
خورد. خواهد را آنها تو خانه‌ی در پاک کس هر بود. خواهد

که نخست زاده‌ای هر و بود. خواهد تو آن از اسرائیل، پسران میان در وقف شده چیز هر
تا انسان از می‌کنند، تقدیم خداوند به که آنچه گوشتی، جنس هر از می‌گشاید را رحم
و شوند، باز خرید فدیه با باید انسان‌ها نخست زادگان اما بود، خواهد تو آن از حیوان،
ارزیابی ماهگی، یک از او باز خرید و کنی. باز خرید باید نیز را ناپاک حیوانات نخست زادگان
نخست زاده‌های مگر می‌باشد. اوبول بیست که مقدس مثقال طبق بر است، مثقال پنج
کرد، نخواهی باز خرید را بزها نخست زاده‌های و گوسفندان نخست زاده‌های و گوساله‌ها
برای هدیه عنوان به را چربی و ریخت، خواهی قربانگاه بر را آنها خون و هستند، مقدس
کرد. خواهی تقدیم خداوند به خوشبویی بوی

راست بازوی و موج دادنی قربانی سینه که همان طور داشت، خواهد تعلق تو به گوشت و
خداوند برای اسرائیل پسران که مقدس چیزهای از هدیه‌ای هر داشت. خواهد تعلق تو به
نمک عهد است، جاودان قانونی این داده‌ام. دختران و پسران و تو به می‌کنند، جدا
تو. نسل و تو برای خداوند، پیشگاه در است جاودانی

آنها میان در بخشی و برد، نخواهی ارث به آنها زمین در گفت: سخن هارون به خداوند و
هستم. اسرائیل پسران میان در تو میراث و تو بخش من زیرا داشت، نخواهی

مقابل در داده‌ام، میراث به عنوان اسرائیل در را ده یک هر اینک لاوی، پسران به و
خیمه به دیگر اسرائیل پسران و می‌دهند. انجام شهادت خیمه در آنها که خدماتشان
خیمه خدمت خود لاوی و نگیرند. خود بر را کشنده گناه تا شد نخواهند نزدیک شهادت

جاودانی قانونی این پذیرفت؛ خواهند را خود گناهان آنها و داد، خواهد انجام را شهادت زیرا برد. نخواهند ارث به میراثی اسرائیل پسران میان در و است، آنها نسل‌های برای لایوان به هدیه، عنوان به خداوند برای کنند جدا که چه هر را، اسرائیل پسران دهیک‌های ارث به میراثی اسرائیل پسران میان در که گفته‌ام آنها به خاطر همین به داده‌ام. میراث به برد. نخواهند

خواهی آنها به و گفت خواهی سخن لایوان به و فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و شما داده‌ام، میراث در آنها از شما به را آن که بگیرید، اسرائیل پسران از را دهیک اگر گفت: شما برای شما کسرهای و دهیک. از دهیک کرد، خواهید جدا خداوند برای هدیه‌ای آن از را آنها شما بدین‌گونه شد. خواهد محسوب چرخشت از هدیه‌ای و خرمنگاه از غله چون از که خود دهیک‌های همه از خداوند، هدایای همه از نیز شما و گذاشت، خواهید کنار هدایای همه از داد. خواهید کاهن، هارون به خداوند، به هدیه‌ای می‌گیرید، اسرائیل پسران و را. آن از شده مقدس چیز نوبرها، همه از یا کرد، خواهید جدا خداوند برای هدیه‌ای خود، و خرمنگاه از محصول چون لایوان برای بردارید، آن از را نوبر هرگاه گفت: خواهی آنان به خورد، خواهید مکانی هر در را آن شما و شد. خواهد شمرده چرخشت از محصول چون و شهادت. خیمه در خدمات‌تان جای به است شما پاداش این که زیرا خانه‌های‌تان، و شما مقدسات و کنید، جدا آن از را نوبر چون گرفت، نخواهد خود بر گناهی آن به‌واسطه نمیرید. تا کرد، نخواهد حرمت هتک را اسرائیل پسران

خداوند آنچه است، قانون حکم این فرمود، و گفت سخن هارون و موسی به خداوند و

که بیاورند، تو نزد بی‌عیب و سرخ ماده‌ای گاو که بگو اسرائیل پسران به گفت: و داد فرمان خواهی کاهن العازار به را آن و باشد. نشده گذاشته آن بر یوغی و نباشد آن در عیبی هیچ ذبح او حضور در را آن و آورد، خواهند پاک مکانی به بیرون، به اردوگاه از را آن و داد، آن خون از شهادت، خیمه روی مقابل در و گرفت خواهد آن خون از العازار و کرد. خواهند و آن گوشت و پوست و سوزاند، خواهند او حضور در را آن آنها و پاشید. خواهد بار هفت را قرمز و زوفا و سرو چوب کاهن و شد. خواهد سوزانده آن سرگین با همراه آن خون انداخت. خواهند ماده گوساله سوختن میان در را آنها و گرفت، خواهد

این‌ها از بعد و شست، خواهد آب با را خود بدن و شست خواهد را خود لباس‌های کاهن و می‌سوزاند، را آن آن‌که و بود. خواهد ناپاک شام تا کاهن و شد، خواهد وارد اردوگاه به و بود. خواهد ناپاک شام تا و شست خواهد را خود بدن و شست خواهد را خود لباس‌های مکانی در اردوگاه از بیرون را آن و کرد خواهد جمع را ماده گوساله خاکستر پاک، مردی آب بود. خواهد نگهداری منظور به اسرائیل پسران جماعت برای این و گذاشت، خواهد پاک خواهد را خود لباس‌های می‌کند، جمع را ماده گاو خاکستر آن‌که و است. پاکسازی پاشیدن، میان در که غریبانی برای و اسرائیل پسران برای این و بود، خواهد ناپاک شام تا و شست، بود. خواهد جاودانی قانونی هستند، ساکن آنها

شخص این بود. خواهد ناپاک روز هفت کند، لمس را انسانی هر از مرده‌ای جسد که کسی در و سوم روز در اگر اما بود، خواهد پاک و شد خواهد تطهیر هفتم روز در و سوم روز در اگر کند، لمس را انسان از مرده‌ای که کسی هر بود. نخواهد پاک نشود، تطهیر هفتم روز خواهد نابود اسرائیل از شخص آن است، کرده آلوده را خداوند خیمه نشود، پاک و بمیرد اوست. در هنوز او ناپاکی و است ناپاک او است، نشده پاشیده او بر پاکسازی آب زیرا شد، در چه هر و شود خانه آن وارد که کسی هر بمیرد، خانه‌ای در انسانی اگر است: قانون این و

بسته آن بر بندی و باشد باز که ظرفی هر و بود. خواهد ناپاک روز هفت باشد، خانه آن استخوان یا مرده یا شده کشته به صحرا روی بر که کس هر و است. ناپاک باشد، نشده بود. خواهد ناپاک روز هفت بزند، دست قبر یا انسانی

آب آن بر و گرفت خواهند پاکسازی قربانی سوخته شده خاکستر از ناپاک، شخص برای و خواهد فرو آب در را آن و گرفت خواهد زوفا پاک مردی و ریخت. خواهند ظرفی در جاری استخوان آنکه بر و پاشید، خواهد هستند آنجا که جان‌هایی بر و ظروف بر و خانه بر و برد در و سوم روز در پاک شخص و است. کرده لمس را قبر یا مرده یا شده کشته یا انسانی جامه‌های و شد، خواهد پاک هفتم روز در او و پاشید، خواهد ناپاک شخص بر هفتم روز که مردی و بود. خواهد ناپاک شام تا و کرد، خواهد غسل آب با و شست، خواهد را خود را خداوند مقدسات زیراً شد، خواهد نابود جماعت میان از او جان نشود، پاک و شود نجس برای این و است. ناپاک او است، نشده پاشیده او بر پاکیزگی آب چون است، کرده نجس را خود جامه‌های می‌پاشد، پاکسازی آب که کسی و بود، خواهد جاودانی قانونی شما چیزی هر و بود. خواهد ناپاک شام تا کند، لمس را پاکسازی آب که کسی و شست، خواهد شام تا بزند، دست آن به که کسی و شد، خواهد ناپاک بزند، دست آن به ناپاک شخص که بود. خواهد ناپاک

۰۲

قادش در مردم و اول، ماه در آمدند، سین بیابان به جماعت، تمام اسرائیل، پسران و موسی بر و نبود، جماعت برای آبی و شد. دفن آنجا در و مرد آنجا در مریم و ماندند، نابودی در هم ما کاش گفتند: و کردند شکایت موسی به مردم و شدند. جمع هارون

تا آوردید بیابان این به را خداوند جماعت چرا و می‌مردیم. خداوند پیشگاه در برادرانمان به تا آوردید بیرون مصر از را ما شما کردید؟ را کار این چرا و بکشید؟ را چارپایان مان و ما نه تاکها، نه دارد، انجیر درختان نه می‌شود، کشت آن در نه که مکانی بیابیم، بد مکان این است. نوشیدن برای آبی نه و انارها،

و افتادند، خود روی به و آمدند شهادت خیمه در به جماعت پیش از هارون و موسی و را خود عصای فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و شد. ظاهر ایشان بر خداوند جلال آن و بگویند، سنگ به آنان روی پیش و کنید، جمع را جماعت هارون برادرت و تو و بگیر و جماعت و آورد، خواهید بیرون آنان برای سنگ از را آب شما و داد، خواهد را خود آب‌های چنان‌که گرفت، خداوند پیش از را عصا موسی و نوشانید. خواهید را آنان چارپایان آنها به و آوردند، گرد سنگ روبروی را جماعت هارون و موسی و بود. داده فرمان خداوند و آورد؟ خواهیم بیرون آب شما برای سنگ این از آیا کنید! گوش من به نافرمانان، ای گفت: و آمد، بیرون فراوان آب و زد، بار دو عصا با را صخره و کرد بلند را خود دست موسی در مرا شما چون که گفت هارون و موسی به خداوند و نوشیدند. ایشان احشام و جماعت به که سرزمینی به را جماعت این شما دلیل همین به نکردید، تقدیس اسرائیل پسران برابر پیشگاه در اسرائیل پسران زیرا است، مناقشه آب این کرد. نخواهید وارد داده‌ام آنها شد. تقدیس آنها میان در او و شدند، داده دشنام خداوند

این‌ها اسرائیل برادرت گفت: و فرستاد ادوم پادشاه سوی به قادش از پیامبرانی موسی و ما و رفتند مصر به ما پدران و می‌دانی. است آمده ما بر که را رنجی همه تو می‌گویند: را به ما و کردند بدرفتاری ما پدران و ما با مصریان و ماندیم غریب مصر در بسیاری روزهای از را ما و فرستاد فرستاده‌ای و شنید، را ما صدای خداوند و برآوردیم، فریاد خداوند سوی از ما تو. مرزهای از بخشی در هستیم، قادش شهر در ما اکنون و آورد، بیرون مصر

چاه از نه و تاکستان‌ها، از نه کرد، خواهیم عبور مزارع از نه گذشت، خواهیم تو سرزمین نه و شد خواهیم منحرف راست به نه رفت، خواهیم شاهانه راه از نوشید. خواهیم آب تو عبور من سرزمین از گفت: او به ادوم و بگذریم. تو مرزهای از که زمانی تا چپ، به او به اسرائیل پسران و آمد. خواهم تو استقبال به جنگ با کنی، چنین اگر و کرد، نخواهی به را آن قیمت بنوشیم، تو آب از گله‌هایم و من اگر و کرد، خواهیم عبور کوه کنار از گفتند: او اما کرد. خواهیم عبور کوه کنار از نیست، مهمی چیز موضوع این اما داد، خواهم تو او ملاقات برای قوی دست با و سنگین انبوه با ادوم و گذشت. نخواهی من میان از گفت: اسرائیل و بدهد، را خود مرزهای از عبور اجازه اسرائیل به که نخواست ادوم و آمد. بیرون آمدند. حور کوه به جماعت، تمام اسرائیل، پسران و کردند، کوچ قادش از و رفت. کنار او از

قوم به هارون گفت: ادوم سرزمین مرزهای بر هور کوه در هارون و موسی به خداوند و شد، نخواهید داده‌ام اسرائیل پسران به که سرزمینی وارد شما زیرا شود، افزوده خود کوه به را آنها و بگیر را پسرش العازار و هارون کردید. خشمگین نزاع آب سر بر مرا چون پسرش العازار به را آن و بکن او از را هارون جامه و جماعت. تمام روی پیش در ببر، هور فرمان او به خداوند چنان که موسی و بمیرد. آنجا در شدن افزوده از پس هارون و پوشان، از را هارون و برد، بالا جماعت تمام روی پیش در هور کوه به را او و کرد، بود داده و درگذشت، کوه قلّه بر هارون و پوشاند، پسرش العازار بر را آنها و کرد، برهنه جامه‌هایش تمام و است، درگذشته هارون که دیدند جماعت تمام و آمدند. فرود کوه از العازار و موسی گریستند. هارون برای روز سی اسرائیل خاندان

و است، آمده اتارین راه از اسرائیل که شنید بود، ساکن بیابان در که عراد کنعانی پادشاه و کرد خداوند به نذری اسرائیل و گرفت. غنیمت به اسیرانی آنها از و جنگید اسرائیل با کرد. خواهم نابود کاملاً را شهرهایشان و آنها کنی، تسلیم من دست به را قوم این اگر گفت: کرد وقف را او و داد تحویل او کنترل تحت را کنعانی و شنید را اسرائیل صدای خداوند و خواندند لعنت شده را مکان آن نام و را او شهرهای و

راه در مردم و زدند، ادوم زمین دور سرخ، دریای سوی به هور کوه از حرکت از پس و را ما کردید؟ را کار این چرا گفتند: و گفتند سخن موسی و خدا علیه مردم و شدند. دلسرد این از ما جان و آبی، نه و هست نانی نه زیرا بمیریم؟ بیابان در تا آوردید بیرون مصر از آنها و فرستاد مردم سوی به را کشنده مارهای خداوند و است. شده بیزار بی ارزش نان گناه گفتند: و آمدند موسی نزد مردم و مردند اسرائیل پسران از بسیاری و گزیدند را مردم را مار این تا کن دعا خداوند نزد پس گفتیم. سخن تو ضد بر و خداوند ضد بر زیرا کردیم، برای گفت: موسی به خداوند و کرد، دعا خداوند نزد مردم دربارهی موسی و کند. دور ما از بگذرد، را کسی ماری اگر که بود خواهد چنین و بگذار، نشانه‌ای بر را آن و بساز ماری خودت و ساخت برنز از ماری موسی و ماند. خواهد زنده آن دیدن با است، شده گزیده که کس هر مار به او و می‌گزید را انسانی ماری هرگاه که شد چنین و کرد، برپا نشانه‌ای بر را آن می‌ماند. زنده می‌نگریست، برنزمین

که اخلاگی در کرده، کوچ اوبوت از و زدند. اردو اوبوت در و کردند کوچ اسرائیل پسران و خاور سمت به موآب، مقابل در که بیابانی همان زدند، اردو آنها است، بیابان سوی آن در آن در کرده، حرکت آنجا از و زدند. اردو زارد دره در و کردند کوچ آنجا از و است. خورشید ارنون زیرا بود، زده بیرون اموریان مرزهای از که جایی در زدند، اردو بیابان در ارنون سوی خداوند جنگ می‌شود: گفته کتاب در رو این از اموری. میان و موآب میان است، موآب مرز

ایر به دادن سکونت برای را سیل آساها و را. ارنون سیلاب‌های و کشید شعله به را زهاب می‌شود. افزوده موآب مرزهای به و کرد، منصوب

آب آنها به من و کن، جمع را مردم گفت: موسی به خداوند که چاه این چاه، آنجا از و کنید، آغاز چاه آن برای خواند: چاه بر را سرود این اسرائیل آنگاه بنوشند. تا داد خواهم کردنشان، حکومت هنگام خود، پادشاهی در را آن ملت‌ها پادشاهان کردند، را آن حاکمان از و باموث، به نالیهل از و نالیهل، به منتانائین از و منتانائین، به چاه از و تراشیدند. است. بیابان به رو که تراشیده شده قلّه از است، موآب دشت در که یانین به باموث

گفت، و فرستاد اموریان، پادشاه سیحون، به سوی صلح‌آمیز سخنان با را بزرگانی موسی و شد خواهیم منحرف مزرعه به نه رفت، خواهیم راه از کرد، خواهیم عبور تو سرزمین از ما از تا رفت خواهیم شاهانه راه از نوشید، نخواهیم آب تو چاه از ما تاکستان. به نه و سیحون و کند، عبور او مرزهای از که نداد اجازه اسرائیل به سیحون و بگذریم. تو مرزهای یهصه به و رفت، بیرون بیابان به اسرائیل با جنگیدن برای و کرد، جمع را خود قوم تمام از را او زمین و کشت، شمشیر با را او اسرائیل و کرد. آرایه صف اسرائیل برابر در و آمد، و است. عمون پسران مرز یعزیر که زیرا کردند، تصرف عمون پسران تا ییوق، تا ارنون در و حشبون، در اموریان، شهرهای همه در اسرائیل و گرفت، را شهرها این همه اسرائیل او و است، آموری‌ها پادشاه سیحون، شهر حشبون زیرا شد. ساکن آن همسایه شهرهای همه رو، این از گرفتند. ارنون تا عروعر از را او سرزمین تمام و جنگید، موآب پادشاه با پیشتر سیحون شهر تا حشبون، به بیایید گفت: خواهند می‌گویند سخن معماها به که کسانی و سیحون، شهر از شعله‌ای آمد، بیرون حشبون از آتشی زیرا گردد. برپا و شود ساخته قوم ای شدی نابود موآب، ای تو بر وای برد. فرو را ارنون ستون‌های و بلعید، را موآب اموریان، پادشاه اسیر آنها دختران و شدند، تسلیم یافتن نجات برای آنها پسران کاموش،

آتش هنوز زنان و دایبون، تا حشبون از شد، خواهد نابود ایشان نسل و گردیدند. سیهون،
افروختند. موآب بر

جاسوسی را یازیر تا فرستاد موسی و گزید. سکونت اموریان شهرهای همه در اسرائیل
راندند. بیرون بود ساکن آنجا در که را اموری ای و را، آن دهکده‌های و گرفتند، را آن و کنند،
بیرون آنها ملاقات برای باشان پادشاه عوج و رفتند، بالا باشان راه از بازگشت، از پس و
زیرا مترس، او از گفت: موسی به خداوند و آمدند. ادرعی به جنگ برای او قوم تمام و آمد،
خواهی همان‌گونه او با و کرده‌ام، تسلیم تو دست به سرزمینش تمام و قومش تمام با را او
تمام و پسرانش و او و کردی. بود، ساکن حشبون در که اموریان پادشاه سیهون، با که کرد
ارث به را او سرزمین و گذاشتند، باقی زنده بازمانده‌ای او از که جایی تا زدند، را قومش
بردند.

۲۲

و زدند. اردو اریحا مقابل در اردن، نزد موآب غرب در و کردند حرکت اسرائیل پسران و
بسیار مردم از موآب و دید، بود، کرده اموری به اسرائیل که را آنچه همه سیفور، پسر بالاک
و کرد. نفرت احساس اسرائیل پسران حضور از موآب و بودند، بسیار آنان که زیرا ترسید،
لیسید، خواهند ما اطراف در را چیز همه جماعت این اکنون گفت: مدیان شورای به موآب
در موآب، پادشاه سیفور، پسر بالاک و می‌لیسد. دشت از را سبزه‌ها گوساله که همان‌گونه
پسران زمین رود بر که فرستاد، فتورا در بعور پسر بلعام به سوی سفیرانی و بود. زمان آن
روی اینک و است، آمده بیرون مصر از قومی اینک گفت: و بخواند را او تا است، او قوم
من برای را مردم این و بیا اکنون و است. نشسته من کنار در این و است، پوشانده را زمین

سرزمین این از را آنها و بزنیم را آنها بتوانیم شاید هستند، ما از قوی تر آنها زیرا کن، لعنت لعنت تو که کسانی و یافته اند، برکت دهی، برکت تو که کسانی می دانم زیرا کنم، بیرون داستان در پیشگویی ها با مدیام بزرگان شورای و موآب بزرگان شورای شده اند. لعنت کنی، اینجا امشب گفت: آنها به و گفتند. او به را بالاق سخنان و آمدند بلعام نزد و رفتند خود موآب رهبران و بگویند. من به خداوند آنچه درباره داد خواهم پاسخ شما به من و بمانید، ماندند. بلعام نزد

بلعام و هستند؟ کسانی چه هستند تو نزد که مردان این گفت: او به و آمد بلعام نزد خدا و از قومی اینک گفت: و فرستاد من نزد را آنها موآب، پادشاه صفور، پسر بلاق گفت: خدا به ساکن من همسایگی در قوم این و است، پوشانده را زمین روی و است آمده بیرون مصر این از را او و بزمن را او بتوانم شاید کن، لعنت من برای را او و بیا اکنون و شده اند، نخواهی لعنت را قوم آن و رفت نخواهی آنها با گفت: بلعام به خدا و کنم. بیرون سرزمین اریابتان سوی به گفت: بالاق حاکمان به و برخاست صبح بلعام و است. مبارک او زیرا کرد، بالاک نزد و برخاستند موآب رهبران و بروم. شما با که نمی دهد اجازه من به خدا بازگردید، بیاید. ما با نمی خواهد بلعام گفتند: و آمدند

بلعام نزد آنها و افزود. را این ها از باعزت تر و بیشتر فرمانروایان فرستادن هم باز بالاک و من نزد آمدن از که می خواهم تو از می گویند: چنین صفور پسر بلاق گفتند: او به و آمدند انجام تو برای بگویی چه هر و داشت، خواهم گرامی افتخار با را تو زیرا نکنی. دریغ بالاق فرمانروایان به و داد پاسخ بلعام و کن. لعنت من برای را قوم این و بیا و داد، خواهم کلام از که بود نخواهم قادر بدهد، من به طلا و نقره از پر را خانه اش بالاق اگر گفت: نیز شما اکنون و دهم. انجام اندیشه ام در بزرگ یا کوچک را آن تا کنم، تجاوز خدا خداوند من به گفتن برای چیزی چه خداوند که دانست خواهم من و بمانید، شب این در همین جا

تو فراخواندن برای مردان این اگر گفت: او به و آمد بلعام نزد شب در خدا و افزود. خواهد انجام را همان گفت، خواهم تو به من که کلمه‌ای اما برو، آنان دنبال به و برخیز آمده‌اند، داد.خواهی

خشم در خدا و رفت. موآب حاکمان با و کرد، زین را خود الاغ برخاست، صبح بلعام و خود الاغ بر او و کند، مخالفت او با تا برخاست خدا فرستاده و رفت، او زیرا شد خشمگین ایستاده راه در که دید را خدا فرستاده الاغ بودند. او با او خدمتکار دو و بود شده سوار رفت، دشت سوی به و شد منحرف راه از الاغ پس داشت. دست در کشیده شمشیری و بود کند.هدایت راه به را او تا زد خود چوب با را الاغ او و

و سو، آن از حصارى و سو این از حصارى ایستاد، تاکستان شیارهای در خدا فرستاده و باز او و کرد، له دیوار به را بلعام پای و فشرده دیوار به را خود دید، را خدا فرشته چون الاغ بزند.را او که افزود

چپ یا راست به شدن منحرف امکان که ایستاد تنگ جایی در و آمد دوباره خدا فرشته و الاغ و شد خشمگین بلعام و نشست، بلعام زیر و دید را خدا فرستاده الاغ و نداشت. وجود که کرده‌ام تو به کاری چه گفت: بلعام به و کرد باز را الاغ دهان خدا و زد. چوب‌دستی با را در شمشیری اگر و کرده‌ای، مسخره مرا تو که گفت الاغ به بلعام و زده‌ای؟ سوم بار این مرا که نیستم تو الاغ من آیا گفت: بلعام به الاغ و بودم. کرده سوراخ را تو قبلاً داشتم، دست را تو که کرده‌ام رفتار تو با چنین هرگز آیا می‌شدی؟ سوار من بر امروز به تا جوانی ات از که دید را خداوند فرستاده او و گشود، را بلعام چشمان خدا اما نه. گفت: او بگیرم؟ نادیده روی به شده خم و بود، او دست در کشیده‌شده‌ای شمشیر و بود، مخالف و ایستاده راه در من اینک زدی؟ سوم بار این را خود الاغ چرا گفت: او به خدا فرستاده و کرد. سجده او

و دید مرا الاغ و نبود، شایسته من پیشگاه در تو راه زیرا تو، با مخالفت برای آمدن بیرون نجات را آن اما می‌کشتم، را تو حالا پس نمی‌رفت، کنار اگر و رفت. کنار من از سوم بار این برای راه در تو که نمی‌دانستم زیرا کرده‌ام، گناه گفت: خداوند فرشته به بلعام و می‌دادم. فرشته و گشت. خواهم باز نیستی، راضی تو اگر اکنون و ایستاده‌ای، من برابر در ملاقات و کن حفظ می‌گویم، تو به من که را سخنی تنها اما برو، مردان این با گفت: بلعام به خدا رفت. بالاق سران با بلعام و بگو.

ارنون مرزهای بر که موآب شهر به او ملاقات برای است، آمده بلعام که شنید چون بالاک و تو نزد آیا گفت: بالعام به بالاک و رفت. بیرون می‌باشد، مرزها از بخشی از و است واقع گرمی را تو توانست نخواهم واقعاً آیا نیامدی؟ من نزد چرا بخوانم؟ را تو تا نفرستادم بگویم؟ چیزی بود خواهم قادر آیا آمده‌ام، تو نزد اکنون اینک گفت: بالاق به بلعام و بدارم؟ شهرهای به و رفت بالاق با بلعام و گفت. خواهم را همان بگذارد، دهانم در خدا که را کلمه‌ای او با که حاکمانی و بلعام برای و کرد، قربانی گوساله‌ها و گوسفندان بالاک و آمدند. حومه بر را او و برداشت خود با را بلعام بالاک و رسید، فرا صبح که شد چنین و فرستاد. بودند داد. نشان او به را قوم از بخشی آنجا از و برد، بالا بل ستون

۳۲

قوچ هفت و گوساله هفت اینجا و بساز من برای مذبح هفت اینجا گفت: بالاق به بلعام و بر قوچی و گوساله و داد، انجام بود گفته او به بلعام که را آنچه بالاک و کن. آماده من برای تا رفت خواهم من و بایست، خود قربانی‌های بر گفت: بالاق به بلعام و کرد. تقدیم قربانگاه تو به دهد، نشان من به که کلمه‌ای هر و شد، خواهد ظاهر من بر ملاقات در خدا آیا ببینم

مستقیم و بپرسد، خدا از تا رفت بلعام و ایستاد. خود قربانی‌های بر بلاق و گفت. خواهم و گوساله و کرده‌ام، آماده قربانگاه هفت گفت: او به بلعام و شد، ظاهر بلعام بر خدا و رفت، سوی به برگرد گفت: و نهاد، بلعام دهان در کلمه‌ای خدا و کرده‌ام. قربانی قربانگاه بر قوچ و بود، ایستاده خود سوختنی قربانی‌های بر او و برگشت، او سوی به و بگو. چنین و بلاق و کرد بیان را خود مَثَل او و گرفت. قرار او بر خدا روح و بودند، او با مَوَّاب حاکمان همه و بیا گفت: و خواند فرا شرق کوه‌های از میان رودان، از مرا مَوَّاب، پادشاه بلاق، گفت: را کسی کنم نفرین چه کن. نفرین من برای را اسرائیل و بیا و کن، لعنت من برای را یعقوب قَلَه از زیرا نمی‌کند؟ لعنت خدا که را کسی کنم لعنت چه یا نمی‌کند؟ نفرین خداوند که ساکن تنهایی به قومی اینک نگریست. خواهم را او تپه‌ها از و دید خواهم را او کوه‌ها است، کرده کامل را یعقوب بذر کسی چه شد. نخواهد شمرده ملت‌ها میان در و شد خواهد عادلان جان‌های میان در من جان که باشد شمرد؟ خواهد را اسرائیل طایفه‌های کسی چه و گردد. ایشان بذر چون من بذر و بمیرد،

را دشمنانم تا خواندم را تو کرده‌ای؟ من با که است کاری چه این گفت: بالعام به بالاک و در خدا هرچه که است این نه آیا گفت: بلاق به بلعام و داده‌ای. برکت اینک اما کنی، لعنت دیگری مکان به من با هنوز بیا، گفت: او به بلاق و گفت؟ خواهم را همان بگذارد، من دهان را همه اما دید، خواهی را او از بخشی فقط بلکه دید، نخواهی را او آنجا از که برو کن. نفرین من برای آنجا از را او و دید، نخواهی

ساخت، مذبح هفت آنجا در و برد، تراشیده شده قله فراز بر مزرعه دیده‌بانی برج به را او و بایست، خود قربانی‌های بر گفت: بلاق به بلعام و کرد. قربانی مذبح بر را قوچ و گوساله و او دهان در کلمه‌ای و کرد ملاقات بلعام با خدا و کنم. سؤال خدا از تا رفت خواهم من و بر او و برگشت، او سوی به و بگو. را سخنان این و بازگرد بلاق سوی به گفت: و گذاشت

گفت: او به بالاک و بودند، او با موآب حاکمان همه و بود، ایستاده خود سوختنی قربانی فرا گوش بشنو، و بالاک، ای برخیز گفت: خود، مَثَل برگرفتن از پس و فرمود؟ چه خداوند که انسان پسر مانند نه و بگوید، دروغ که نیست انسان مانند خدا صفور. پسر شاهد، ای ده، آن بر و گفت خواهد سخن آیا داد؟ نخواهد انجام را آن و گفته سخنی او آیا شود. تهدید را آن هرگز و داد خواهیم برکت گرفته‌ام، عهده به را دادن برکت اینک ماند؟ نخواهد پایدار شد. نخواهد دیده اسرائیل در دردی و بود نخواهد یعقوب در رنجی گرداند. نخواهم باز بیرون مصر از را او که خدا اوست. در فرمانروایان شکوه و اوست با او، خدای خداوند، در پیشگویی و نیست یعقوب در فال‌گیری زیرا اوست. برای تک‌شاخ جلال همچون آورد، خواهد چه خدا که شد خواهد گفته اسرائیل به و یعقوب به به موقع بلکه نیست، اسرائیل شد، خواهد سرافراز شیر چون و خاست بر خواهد شیر توله همچون قوم این اینک کرد. بنوشد. را زخمی‌ها خون و بخورد را شکار تا خوابید نخواهد

به پاسخ در بلعام و ده. برکت را او نه و کن لعنت من برای را او نه گفت: بلعام به بالاک و داد؟ خواهیم انجام را همان بگوید، خدا که را سخنی هر که نگفتم تو به آیا گفت: بالاق از را او و باشد، خوشایند را خدا اگر ببرم، دیگری مکان به را تو بیا گفت: بلعام به بالاک شده کشیده بیابان سوی به که برد فغور قلّه به را بلعام بالاک، و کن. لعنت من برای آنجا قوچ هفت و گوساله هفت و بساز من برای مذبح هفت اینجا گفت: بالاق به بلعام و بود. قربانگاه بر قوچی و گوساله و کرد بود، گفته او به بلعام چنان که بالاک و کن. آماده من برای نمود. تقدیم

برای خود عادت به پس نیکوست، خداوند پیشگاه در اسرائیل دادن برکت که دید بلعام و را خود چشمان بلعام و برگرداند. بیابان سوی به را خود روی و نرفت فالها با ملاقات گرفت. قرار او بر خدا روح و بود، زده اردو قبیله‌ها طبق بر که دید را اسرائیل و برافراشت می‌بیند به راستی که مردی آن می‌گوید، بعور پسر بلعام گفت: و برگرفت را خود مثل او و دید خواب در را خدا رؤیای که کسی می‌شنود، را قوی سخنان که می‌گوید او می‌گوید خیمه‌های یعقوب، ای تو خانه‌های هستند زیبا چه است. شده برداشته پوشش از چشمانش مانند و رودخانه، کنار بر باغ‌هایی مانند و سایه افکن، دره‌های مانند اسرائیل، ای تو او نسل از مردی آب‌ها. کنار در آزاد سروهای مانند و است، کرده برپا خداوند که خیمه‌هایی سرفراز جوج پادشاهی و کرد، خواهد حکومت بسیاری ملت‌های بر و آمد خواهد بیرون همچون آورد، بیرون مصر از را او خدا یافت. خواهد افزایش او پادشاهی و شد خواهد آنها استخوان‌های مغز و خورد خواهد را دشمنانش ملت‌های او اوست. برای تک‌شاخ جلال کرد استراحت کشیده، دراز کوبید. خواهد را دشمن خود تیرهای با و مکید، خواهد برکت را تو که آنان انگیخت؟ بر خواهد را او کسی چه شیر، توله همچون و شیر همچون شده‌اند. نفرین می‌کنند، نفرین را تو که آنان و یابند، برکت می‌دهند،

فرا را تو گفت: بلعام به بالاک و زد، به هم را خود دستان و شد خشمگین بلعام بر بالاک و جای به پس اکنون داده‌ای. برکت بار سومین برای اینک و کنی، لعنت مرا دشمن تا خواندم محروم بزرگواری از را تو خداوند اکنون و داشت، خواهم گرمی را تو که گفتم بگریز، خود سخن نیز فرستادی من سوی به که فرستادگانی به نه آیا گفت: بالاق به بلعام و است. کرده کلام از توانست نخواهم بدهد، من به طلا و نقره از پر را خانه‌اش بالاک اگر گفتم: و نگفتم را همان بگوید، خدا چه هر دهم؛ انجام بدی یا خوب کار خودم از تا کنم تجاوز خداوند این که داد خواهم پند تو به بیا، می‌گردم، باز خود جای به من اینک اکنون و گفت. خواهم کرد. خواهند چه روزها آخر در تو قوم با قوم

گفت: برداشته، را خود مثل و

دانای خدا، سخنان شنونده می‌گوید: است بینا به راستی که مردی می‌گوید، بعور پسر بلعام به است. شده گشوده چشمانش که کسی خواب، در خدا رؤیت بیننده و متعال، از دانشی یعقوب از ستاره‌ای نمی‌شود. نزدیک اما می‌دهم، برکت اکنون؛ نه اما داد، خواهم نشان او خواهد خرد را مواب رهبران او و خاست، برخواهد اسرائیل از مردی و کرد، خواهد طلوع عیسو میراث و شد، خواهد میراث ادوم و نمود. خواهد غارت را شیث پسران همه و کرد و شد، خواهد برانگیخته یعقوب از و کرد. عمل قدرت با اسرائیل و شد، خواهد او دشمن کرد، بیان را خود مَثَل و دید را عمالیق چون و کرد. خواهد نابود را شهر از یافته نجات مَثَل و دید را قینی چون و شد. خواهد هلاک آنها نسل و ملت‌هاست، آغاز عمالیق گفت: اگر و بگذاری، سنگ بر را لانه‌ات اگر و تو، سکونتگاه است قوی گفت: آورد، زبان بر را خود را اوگ چون و برد. خواهند اسارت به را تو آشوریان آید، پدید بعور برای حيله‌گری لانه خدا که هنگامی ماند، خواهد زنده کسی چه وای، ای گفت: کرد، بیان را خود مَثَل و دید و آزد، خواهند را آشور آنها و آمد، خواهد بیرون کیتیان دست از و کند؟ مقرر را این‌ها و برخاست بلعام و شد. خواهند هلاک دل یک با نیز خودشان و آزد، خواهند را عبرانیان رفت. خود سوی به نیز بالاق و بازگشت، خود جای به و رفت

۵۲

را آنها و شدند. آلوده مواب دختران با کردن زنا با مردم و کرد، اقامت شطیم در اسرائیل و بت‌های به و خوردند، آنها قربانی‌های از مردم و کردند، دعوت بت‌هایشان قربانی‌های به خشم به اسرائیل بر خداوند و پیوست، فغور بعل به اسرائیل و کردند. سجده آنها

برابر در را آنها و بگیر را قوم رهبران همه گفت: موسی به خداوند و شد. برانگیخته و شود. برگردانده اسرائیل از خداوند غضب و خشم تا کن، اعدام خداوند نام به خورشید پیوسته فغور بعل به که را خود خویشاوند کس هر گفت: اسرائیل قبیله‌های به موسی در آورد، مدیانی زن نزد را خود برادر و آمد اسرائیل پسران از مردی اینک و بکشد. است، خیمه در کنار می‌گریستند آنان و اسرائیل، پسران جماعت تمام حضور در و موسی حضور و برخاست جماعت میان از دید، کاهن، هارون پسر العازار، پسر فینحاس چون و شهادت. مرد زد، نیزه را دو هر و شد کوره وارد اسرائیلی مرد دنبال به او گرفت، دست به نیزه‌ای بلا این در مردگان و شد. برطرف اسرائیل پسران از بلا و رحمش، از را زن و را اسرائیلی شدند. نفر هزار چهار و بیست

خشم کاهن، هارون پسر العازار، پسر فینحاس فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و پسران من و داد، خرج به آنها میان در مرا غیرت زیرا نشاند، فرو اسرائیل پسران از مرا می‌دهم. صلح پیمان او به من اینک گفتم: بدین سان نکردم. نابود خود غیرت در را اسرائیل خود خدای برای که زیرا بود، خواهد جاودانی کهانت عهد او، از پس او نسل و او برای و کسی آن شد، زده که اسرائیلی مرد نام اما نمود. کفاره اسرائیل پسران برای و ورزید غیرت نام و شمعون. خانواده‌های خاندان حاکم سلمون، پسر بود، زمبری شد، زده مدیانی زن با که مدیان. خاندان از اُموت قوم حاکم سور، دختر بود، خسبی شد، کشته که مدیانی زن

کنید دشمنی مدیانیان با بگو: اسرائیل پسران به فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و به خاطر را شما آنچه هر در می‌ورزند، دشمنی شما به حيله‌گری با آنان زیرا بزنید، را آنها و ضربت روز در که آنها، خواهر مدیان، حاکم دختر خزبی، به خاطر و می‌دهند، فریب فغور شد. کشته فغور به خاطر

تمام سرشماری فرمود، و گفت سخن کاهن العازار و موسی به خداوند ضربه، از پس و انجام آنها پدری خاندان‌های حسب بر بالاتر، و ساله بیست از را اسرائیل پسران جماعت می‌رود. بیرون جنگ برای اسرائیل در که کسی هر بد؛

گفتند و گفتند سخن اریحا برابر در اردن رود بر موآب عربوت در کاهن العازار و موسی و اسرائیل پسران و داد، فرمان موسی به خداوند که شیوه‌ای همان به بالا، به سال بیست از قوم و خنوک رئوین: پسران اسرائیل. نخست‌زاده رئوین بودند. آمده بیرون مصر از که طوایف اینان خرمی. قوم خرمی، به آسرونئی؛ قوم حصرون، به فلو. قوم و فلو خنوک، بود. نفر سی و هفتصد و هزار چهل و سه ایشان سرشماری و بودند، رئوین

خوانده‌شدگان از این‌ها ابیرون. و داتان نموئیل، الیاب: پسران و الیاب. پالو، پسران و هارون و موسی بر قورح جماعت در که هستند کسانی همان این‌ها بودند، جماعت بلعید، را قورح و آنها و کرد باز را خود دهان زمین و خداوند. علیه شورش در برخاستند، شدند. نشانه‌ای آنها و بلعید، را نفر پنجاه و دویست آتش که هنگامی او، جماعت مرگ در نبردند. قورح پسران اما

به یامینی؛ قوم یامین، به نموئیلی؛ قوم نموئیل، به شمعون: پسران قوم شمعون، پسران و شمعون طایفه‌های اینها شائولی. قوم شائول، به زارائی؛ قوم زارا، به یاخینی؛ قوم یاخین، دویست. و هزار دو و بیست آنها، سرشماری از

یهودا پسران و مردند. کنعان سرزمین در اونان و غیر و بودند، اونان و غیر یهودا، پسران زارح، به فارسی؛ قوم فارص، به شیلونی؛ قوم شیلوه، به شدند: خود طایفه‌های براساس اینها یامونی. قوم یامون، به اسرونی؛ قوم اسرون، به شدند: فارس پسران و زارحی. قوم نفر. پانصد و هزار شش و هفتاد آنها، سرشماری اساس بر یهودا مردمان

فواعی؛ طایفه فواع، به تولاعی؛ طایفه تولاع، به طوایف‌شان: اساس بر یساکار پسران و آنان، سرشماری از یساکار قبایل اینها سامرامی. قوم سامرام، به یاسوبی؛ قوم یاسوب، به چهارصد و هزار چهار و شصت

آل، به آلونی؛ قوم آلون، به ساردی؛ قوم سارد، به آنها: طایفه‌های اساس بر زبولون پسران نفر. پانصد و هزار شصت آنها، سرشماری از زبولون قبایل اینها آلیلی. قوم

به حجی؛ قوم حجی، به صافونی؛ قوم صافون، به ایشان: طایفه‌های طبق بر جاد پسران آریل، به آروادی؛ قوم آرواد، به آدی. مردم آدی، به آزی؛ مردم آزی، به شونی؛ قوم شونی، پانصد و هزار چهار و چهل آنها، سرشماری از جاد پسران طوایف اینها آریلی. قوم

باریا، به یسویی؛ قوم یسو، به یامینی؛ قوم یامین، به طایفه‌های‌شان: براساس اشیر پسران اینها سارا. آشر، دختر نام و ملکلی. قوم ملکیل، به کوبری؛ قوم کوبر، به بارایی. قوم نفر. چهارصد و هزار سه و چهل آنان، سرشماری از اشیر قبایل

افرایم. و منسی طوایف‌شان، بر طبق یوسف پسران

و جلعادی. قوم جلعاد، به زایید؛ را جلعاد ماخیر، و ماخیری؛ قوم ماخیر، به منسی: پسران

قوم اسرئیل، به خلقی. قوم خلق، اخیعزری؛ قوم اخیعزر، بودند: جلعاد پسران این‌ها صلفاد، و اوفری. قوم اوفر، به و سیمائری، قوم سیمائز، به سوخمی. قوم شکیم، به اسرئیلی؛ بودند: صلفاد دختران نام‌های این‌ها و داشت، دخترانی بلکه نداشت، پسرانی حافر، پسر و پنجاه آنان، سرشماری از منسی قبیله‌های اینها ترصه. و ملکه، و حجله، و نوعه، و ماحله، هفتصد. و هزار دو

پسران اینها تاناخی. قوم تاناخ، به سوتالان؛ قوم سوتالا، به بودند: افرایم پسران این‌ها و دو و سی آنها، سرشماری از افرایم طایفه‌های اینان عدنی. مردم عدن، به هستند؛ سوتالا آنها. طایفه‌های طبق بر یوسف پسران طایفه‌های اینان پانصد؛ و هزار

به اسوبری؛ طایفه اسوبر، به بالی؛ طایفه بالع، به آنان: طایفه‌های برطبق بنیامین پسران یاخیرانی. طایفه یاخیران،

و داشت تعلق ادری قوم ادار به بودند. نوعمان و ادار بله، پسران سوفانی. مردم سوفان، به سرشماری از ایشان طایفه‌های اساس بر بنیامین پسران اینان نوعمانی. قوم نوعمان به نفر. پانصد و هزار پنج و سی ایشان،

دان طوایف اینان شوهمیان. قوم شوهم، به ایشان: طوایف برحسب دان پسران و چهار و شصت ایشان، سرشماری برطبق شوحمیان مردمان همه ایشان. طوایف برحسب چهارصد. و هزار

به گاونی. طایفه گاونی، به اسیلی؛ طایفه اسیل، به ایشان: طایفه‌های برطبق نفتالی پسران و هزار چهل آنها، سرشماری از نفتالی مردمان اینها سلمی. قوم سلم، به بیسری؛ قوم بیسر،

سی. و هفتصد و هزار یک و ششصد اسرائیل: پسران سرشماری این

ارث به برای شد، خواهد تقسیم این‌ها بین زمین فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و میراث کمتران به و داد خواهی افزایش را میراث بیشتران به نام‌ها. تعداد اساس بر بردن خواهد داده آنها میراث شدند، شمرده که همان‌طور یک، هر به داد. خواهی کاهش را آنها خاندان‌های قبیله‌های اساس بر و شد، خواهد تقسیم نام‌ها به زمین قرعه‌ها، طریق از شد. تقسیم اندکان و بسیاران میان را آنها میراث قرعه، طریق از برد. خواهند ارث به خود کرد. خواهی

قَهاتی؛ طایفه قَهات، به چَرشونی؛ طایفه چَرشون، به آنان: طایفه‌های برطبق لاوی پسران و قوم خبرونی، قوم لوبنی، قوم هستند: لاوی پسران قوم‌های اینها مراری. طایفه مراری، به را این‌ها که لاوی، دختر بود، یوکابد او زن نام زایید. را عمرام قَهات و موسی، قوم و قورح، و زایید. را آن‌ها خواهر مریم و موسی و هارون عمرام، برای و زایید، مصر در لاوی برای تقدیم هنگام در ایبود و نادب و ایتامار. و العازار و ایبود و نادب شدند: متولد هارون برای هزار سه و بیست آنها سرشماری از و مردند. سینا بیابان در خداوند پیشگاه در بیگانه آتش چون نشدند، شمرده اسرائیل پسران میان در آنها زیرا بالاتر، و ماهه یک مرد هر شدند، نفر نمی‌شود. داده اسرائیل پسران میان در قرعه‌ای آنها به

بر موآب، عربوت در را اسرائیل پسران آنها که بود، کاهن العازار و موسی سرشماری این و موسی توسط که کسانی از مردی این‌ها میان در و کردند. بازدید اریحا مقابل در اردن بازدید سینا بیابان در را اسرائیل پسران که همان‌هایی نبود، بودند، شده بازدید هارون

باقی نفر یک حتی آنها از و مرد، خواهند بیابان در گفت: آنها به خداوند زیرا بودند. کرده نون. پسر یوشع و یفنه پسر کالب جز نماند،

۷۲

نزدیک یوسف پسران از منسی، قوم از ماخیر، پسر جلعاد، پسر حافر، پسر صلفاد دختران و موسی، برابر در و ترصه. و ملکه حجله، نوعه، محله، بود: آنان نام‌های این‌ها و آمدند، در ما پدر گفتند، و ایستادند شهادت خیمه در بر جماعت تمام و حاکمان کاهن، العازار نبود، بودند، آمده گرد قورح جماعت در خداوند پیش که جماعتی میان در او و مرد، بیابان محو او قوم میان از ما پدر نام نشد. او برای پسرانی و مرد، خودش گناه به واسطه زیرا موسی و بدهید. ما پدر برادران میان در ملکی ما به نیست. او برای پسری زیرا نشود، آورد. خداوند پیشگاه به را ایشان داوری

از هدیه‌ای گفته‌اند. سخن به درستی صلفاد دختران بگو: گفت، موسی به خداوند و واگذار آنها به را پدرشان قرعه و داد، خواهی آنها به پدرشان برادران میان در میراث نداشته پسری و بمیرد مردی اگر می‌گوید، گفت، خواهی اسرائیل پسران به و کرد. خواهی به را میراث نباشد، او برای دختری اگر کرد. خواهید منتقل او دختر به را او میراث باشد، داد. خواهید پدرش برادر به را میراث نباشند، او برای برادرانی اگر داد. خواهید او برادر داد خواهی قبیله‌اش از او خویشاوند نزدیک‌ترین به را میراث نباشند، او پدر برادران اگر چنان‌که بود، خواهد داوری حکم اسرائیل پسران برای این و ببرد، ارث به را او اموال تا داد. فرمان موسی به خداوند

و برو نابو، کوه یعنی است، اردن سوی آن در که کوهی به گفت: موسی به خداوند و خواهی را آن و می‌دهم. تصرف به اسرائیل فرزندان به را آن من که ببین را کنعان سرزمین هور کوه در برادرت هارون که همان‌گونه شد، خواهی ملحق خود قوم به نیز تو و دید، جماعت که هنگامی کردید، سرپیچی سین بیابان در من فرمان از شما زیرا شد. ملحق تقدیس ایشان برابر در آب سر بر مرا شما می‌کردید، تقدیس مرا باید و کرد مخالفت گفت، خداوند به موسی و است. سین بیابان در قادش در مخالفت آب همان این نکردید؛ روی پیش که هر کند. منصوب جماعت این بر را مردی بشر، تمام و ارواح خدای خداوند، را ایشان که هر و شد، خواهد داخل ایشان روی پیش که هر و رفت، خواهد بیرون ایشان مانند خداوند جماعت و آورد، خواهد داخل را ایشان که هر و آورد، خواهد بیرون یوشع فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و بود. نخواهد ندارند چوپان که گوسفندانی و بگذار. او بر را خود دستان و بگیر خویش نزد خود، در روح با است مردی که را نون پسر فرمان جماعت همه روی پیش او به و کرد، خواهی برپا کاهن العازار روی پیش را او خواهی او بر خود جلال از و داد. خواهی فرمان ایشان روی پیش او درباره و داد، خواهی و ایستاد، خواهد کاهن العازار روی پیش او و کنند. اطاعت او از اسرائیل پسران تا بخشید، خواهند بیرون او فرمان به پرسید، خواهند خداوند روی پیش را اوریم داوری او از آنها جماعت. همه و یکدل، اسرائیل پسران و او شد، خواهند داخل او فرمان به و رفت، العازار پیش را او گرفته، را یوشع و کرد بود، داده فرمان او به خداوند چنان‌که موسی و کرد، برپا را او و گذاشت او بر را خود دست‌های و داشت. برپا جماعت همه پیش و کاهن بود. داده فرمان موسی به خداوند که همان‌طور

بگو: آنها به و بده فرمان اسرائیل پسران به فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و در تا کنید حفظ دارند، خوشبویی بوی که را من قربانی‌های من، بخشش‌های من، هدایای به که هستند هدایایی این‌ها گفت: خواهی آنان به و شوند. تقدیم من به من جشن‌های به‌طور سوختنی قربانی برای روز، در بی‌عیب یک‌ساله بره دو آورد: خواهید خداوند خواهی تقدیم شام هنگام به را دوم بره و کرد، خواهی تقدیم صبح در را اول بره پیوسته. کرد.

خواهی آن چهارم در است، شده آمیخته روغن در که قربانی برای را نرم آرد افه ده‌یک و تقدیم خداوند برای خوشبویی بوی به سینا کوه در که پیوسته، سوختنی قربانی ساخت. نوشیدنی ریخت خواهی مقدس مکان در بره، هر برای هین چهارم یک او، نوشیدنی و شد. قربانی همانند کرد، خواهید تقدیم عصر هنگام در را دوم بره و خداوند. برای قوی مشروب خواهید انجام خداوند برای خوشبو بوی عنوان به را آن آن، نوشیدنی هدیه همانند و آن برای روغن با شده آمیخته نرم آرد دهم دو و بی‌عیب، یک‌ساله بره دو شبات، روز در و داد. بر شبات‌ها، در شبات‌ها سوختنی قربانی کرد، خواهید تقدیم نوشیدنی هدیه و قربانی آن. نوشیدنی هدیه و پیوسته سوختنی قربانی

یک گاو، از گوساله دو کرد: خواهید تقدیم خداوند به سوختنی قربانی نو، ماه‌های در و گوساله‌ی برای روغن در مخلوط‌شده نرم آرد دهم سه بی‌عیب. یک‌ساله بره هفت و قوچ، شده آمیخته نرم آرد دهم یک یکم، قوچ برای روغن در مخلوط‌شده نرم آرد دهم دو و یکم، آنها تقدیم نوشیدنی خداوند. برای هدیه‌ای خوشبو، بوی با قربانی بره، هر برای روغن در و بود. خواهد واحد قوچ برای هین سوم یک و بود، خواهد واحد گوساله برای هین نصف برای ماه به ماه سوختنی قربانی این بود، خواهد واحد بره برای شراب هین چهارم یک است. سال ماه‌های

و شد، خواهد ساخته دائمی سوختنی قربانی بر خداوند، به گناه برای بزها از بزگاله یک و آن. نوشیدنی هدیه

ماه این پانزدهم روز در و است. خداوند یسح عید ماه، چهاردهم روز در اول، ماه در و برای می شود، خوانده مقدس که اول روز و بخورید. بی خمیر نان روز هفت است، جشن سوختنی قربانی های شما و داد. نخواهید انجام بندگی ای کار هیچ بود؛ خواهد مقدس شما بره هفت قوچ، یک گاو، از گوساله دو کرد: خواهید تقدیم خداوند برای هدیه عنوان به روغن، با شده آمیخته نرم آرد آنها آردی هدیه و بود. خواهند بی عیب شما برای که یکساله، بره هفت از بره هر برای دهم یک قوچ. هر برای دهم دو و گوساله، هر برای دهم سه سوختنی قربانی جز به شود، کفاره شما برای تا گناه، برای بزها از بز یک و ساخت. خواهی هر دستورها این طبق را کارها این است. دائمی سوختنی قربانی که صبحگاهی پیوسته ی قربانی بر خداوند. برای خوشبو بوی با قربانی و هدیه دهید: انجام روز هفت مدت به روز خوانده مقدس که هفتم روز و کنید. تقدیم نیز را آن نوشیدنی هدیه دائمی، سوختنی کرد. نخواهید آن در بندگی کار هیچ بود؛ خواهد شما برای می شود،

می کنید، تقدیم هفته ها عید در خداوند به تازه قربانی که هنگامی نوبرانگ، روز در و شما و داد. نخواهید انجام خدمتگزارانه ای کار هیچ بود، خواهد شما برای مقدسی محفل از گوساله دو کرد: خواهید تقدیم خداوند به خوشبویی بوی برای را سوختنی قربانی های سه روغن: در آمیخته شده نرم آرد آنها قربانی بی عیب. یکساله بره هفت و قوچ، یک گاو، یک و بره، هفت برای بره، هر برای دهم یک قوچ. یک برای دهم دو و گوساله، یک برای دهم را آنها قربانی و همیشگی، سوختنی قربانی جز کند، کفاره شما برای تا گناه، برای بزها از بز آنها نوشیدنی نذرهای نیز و بود، خواهند بی عیب شما برای آنها داد؛ خواهید انجام من برای را.

بندگی کار هیچ بود، خواهد شما برای مقدسی مجلس ماه، اول روز در هفتم، ماه در و بوی به سوختنی قربانی‌های شما و بود. خواهد شما برای نشانه‌ای روز کرد، نخواهید یک‌ساله بره هفت قوچ، یک گاو، از گوساله یک کرد: خواهید خداوند برای خوشبویی دهم دو و گوساله، یک برای دهم سه روغن: در مخلوط‌شده نرم آرد آنها قربانی بی‌عیب. شما برای تا گناه، برای بزها از بز یک و بره، هفت برای بره، هر برای دهم یک قوچ، یک برای و آنها، نوشیدنی هدایای و قربانی‌ها و نو ماه سوختنی قربانی‌های به‌جز شود، کفاره بوی برای آنها، مقررات برطبق آنها، نوشیدنی هدایای و قربانی‌ها و دائمی سوختنی قربانی خداوند. خوشبویی

هیچ و دهید رنج را خود باید و بود خواهد شما برای مقدس روزی ماه، این دهم روز در و خداوند برای خوشبویی بوی به را سوختنی قربانی‌های شما و دهید. انجام نباید کاری که یک‌ساله بره هفت قوچ، یک گاو، از گوساله یک خداوند: برای هدایایی آورد، خواهید برای دهم سه روغن: در آمیخته‌شده نرم آرد آنها قربانی بود. خواهند بی‌عیب شما برای یک و بره، هفت برای بره، هر برای دهم یک واحد، قوچ برای دهم دو و واحد، گوساله‌ی سوختنی قربانی و گناه، کفاره آن به‌جز شود، کفاره شما برای تا گناه، برای بزها از بزغاله خوشبو، بوی عنوان به دستور، برطبق آن نوشیدنی هدیه و آن، غذایی هدیه دائمی، خداوند. برای هدیه‌ای

بندگی کار هیچ شما، برای شد خواهد خوانده مقدس این، هفتم ماه پانزدهم روز در و نخست روز در شما و روز. هفت خداوند، برای جشنی بگیریید، جشن را آن و کرد، نخواهید

آورد: خواهید خداوند به خوشبویی بوی برای هدیه عنوان به را سوختنی قربانی‌های قربانی‌های بود. خواهند بی‌عیب که یک‌ساله بره چهارده قوچ، دو گاو، از گوساله سیزده دو و گوساله، سیزده برای گوساله، هر برای دهم سه روغن، با مخلوط‌شده نرم آرد از آنها از بزغاله یک و بره. چهارده برای بره، هر برای یک‌دهم قوچ، دو برای قوچ، هر برای دهم آنها. نوشیدنی هدایای و آنها قربانی‌های دائمی، سوختنی قربانی به جز گناه، برای بزها

هدیه و آنها قربانی بی‌عیب. یک‌ساله بره چهارده قوچ، دو گوساله، دوازده دوم، روز در و و آنها. تفسیر با مطابق آنها، تعداد اساس بر بره‌ها، و قوچ‌ها و گوساله‌ها برای آنها نوشیدنی هدایای و آنها قربانی‌های دائمی، سوختنی قربانی به جز گناه، برای بزها از بزغاله یک آنها. نوشیدنی

هدیه و آنها قربانی بی‌عیب. یک‌ساله بره چهارده قوچ، دو گوساله، یازده سوم، روز در و آنها. تفسیر با مطابق آنها، تعداد اساس بر بره‌ها، و قوچ‌ها و گوساله‌ها برای آنها نوشیدنی هدایای و آنها قربانی‌های دائمی، سوختنی قربانی به جز گناه، برای بزها از بزغاله یک آنها. نوشیدنی

هدایای و آنها قربانی‌های بی‌عیب. یک‌ساله بره چهارده قوچ، دو گوساله، ده چهارم روز در آنها. تفسیر اساس بر و آنها تعداد اساس بر بره‌ها، و قوچ‌ها و گوساله‌ها برای آنها نوشیدنی هدایای و آنها قربانی‌های دائمی، سوختنی قربانی به جز گناه، برای بزها از بزغاله یک و آنها. نوشیدنی

هدایای و آنها قربانی‌های بی‌عیب. یک‌ساله بره چهارده قوچ، دو گوساله، نه پنجم، روز در آنها. تفسیر اساس بر و آنها تعداد اساس بر بره‌ها، و قوچ‌ها و گوساله‌ها برای آنها نوشیدنی

و آنها قربانی‌های با دائمی، سوختنی قربانی از جدای گناه، برای بزها از بزغاله یک و آنها.نوشیدنی هدایای

و آنها قربانی‌های بی‌عیب. یک‌ساله بره چهارده قوچ، دو گوساله، هشت ششم، روز در اساس بر و آنها تعداد اساس بر بره‌ها، و قوچ‌ها و گوساله‌ها برای آنها نوشیدنی هدایای ایشان قربانی‌های دائمی، سوختنی قربانی به جز گناه، برای بزها از بزغاله یک و آنها. تفسیر ایشان.نوشیدنی هدایای و

و آنها قربانی‌های بی‌عیب. یک‌ساله بره چهارده قوچ، دو گوساله، هفت هفتم، روز در اساس بر و آنها تعداد اساس بر بره‌ها، و قوچ‌ها و گوساله‌ها برای آنها نوشیدنی هدایای و آنها قربانی‌های دائمی، سوختنی قربانی به جز گناه، برای بزها از بزغاله یک و آنها. تفسیر بندگی کار هیچ بود؛ خواهد شما برای اختتامیه‌ای هشتم، روز در و آنها. نوشیدنی هدایای به هدایا و خوشبو بوی عنوان به را سوختنی قربانی‌های شما و داد. نخواهید انجام آن در و قربانی‌ها بی‌عیب. یک‌ساله بره هفت و قوچ، یک گوساله، یک کرد: خواهید تقدیم خداوند یک و آنها. ترتیب و تعداد اساس بر بره‌ها، و قوچ و گوساله برای آنها نوشیدنی هدایای نوشیدنی هدایای و آنها قربانی‌های دائمی، سوختنی قربانی به جز گناه، برای بزها از بزغاله آنها.

و خود، نذرهای جز به داد، خواهید انجام خود جشن‌های در خداوند برای را کارها این هدایای و خود، قربانی‌های و خود، سوختنی قربانی‌های و خود، داوطلبانه هدایای خود.سلامتی قربانی‌های و خود، نوشیدنی

و گفت. سخن بود، داده فرمان او به خداوند آنچه همه طبق بر اسرائیل پسران به موسی و که است کلمه‌ای این گفت: و گفت سخن اسرائیل پسران قبیله‌های رهبران به موسی یا بخورد، سوگندی یا کند، نذر خداوند به نذری که مردی هر است. داده فرمان خداوند بیرون دهانش از آنچه هر کند؛ بی‌حرمتی را خود سخن نباید ببندد، خود جان بر تعهدی کند، نذری خداوند برای جوانی‌اش دوران در پدرش خانه در زنی اگر دهد. انجام باید آید، کرده تعیین خود جان ضد بر او که را تعهداتی و دعاها او پدر و بگیرد، خود بر تعهدی یا خود جان ضد بر او که تعهداتی و دعاها همه آنگاه کند، سکوت او پدر و بشنود، است دعاها همه که روزی در او پدر اگر ماند. خواهند باقی و ماند خواهند برپا است کرده تعیین برقرار کند، رد را آنها بشنود، است کرده تعیین خود جان ضد بر او که را تعهداتی و است. کرده رد را آنها پدرش زیرا کرد، خواهد پاک را او خداوند و ماند، نخواهند

او شوهر و باشد، او بر است نهاده خود جان بر که نذرهایی و باشد کرده شوهر زنی اگر و او دعاها همه آنگاه بماند، خاموش او به نسبت بشنود، که روزی همان در و بشنود روزی در او شوهر اگر ماند. خواهند پابرجا است، کرده تعیین خود جان ضد بر که تعهداتی باقی است، کرده تعیین خود جان ضد بر او که تعهداتی و دعاها تمام کند، رد بشنود، که کرد. خواهد پاک را او خداوند و است، کرده رد را آنها شوهر زیرا ماند، نخواهند

اگر ماند. خواهد باقی او بر خود، نفس بر کند نذر که هرچه رانده‌شده، زن و بیوه‌زن نذر و در و بشنود شوهرش و باشد، شوهرش خانه در سوگند، با خود جان بر او تعهد یا او نذر اما جان ضد بر که تعهداتی تمام و او نذرهای تمام آنگاه نکند، رد را آن و کند سکوت او برابر

بشوند، که روزی در او شوهر اگر ماند. خواهند برقرار او ضد بر است، کرده تعیین خود چه و او دعا‌های چه باشد، رفته بیرون او لب‌های از آنچه همه آنگاه کند، باطل را آن‌ها و است کرده باطل را آن‌ها او شوهر ماند؛ نخواهد پایدار شده، بسته او جان بر که تعهداتی او شوهر برساند، آزار جان به که پیوندی سوگند هر و نذر هر کرد. خواهد پاک را او خداوند در بماند سکوت در او اگر داشت. برخواید را آن او شوهر و کرد، خواهد برپا او برای را آن روزی در زیر کرد، خواهد برقرار را است او بر که تعهداتی و او نذرهای همه پس روز، آن بر را او گناه کند، باطل را آن شنید که روزی از پس او مرد اگر اما ماند. ساکت شنید که و مرد میان داد، فرمان موسی به خداوند که هستند احکامی اینها گرفت. خواهد عهده پدر. خانه در جوانی در دخترش و پدر میان و همسرش،

۱۳

و بگیر، مدیانیان از را اسرائیل پسران انتقام فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و از مردانی گفت: و گفت سخن مردم به موسی و شد. خواهی ملحق خود قوم به سپس تا دهید آرای صفا مدیان ضد بر خداوند پیش جنگ برای را آنها و کنید مسلح خود میان همه از قبیله، هر از نفر هزار قبیله، هر از نفر هزار بازگردانند. مدیان از را خداوند انتقام هر از نفر هزار اسرائیل، هزاران از و بروند. جنگ به تا بفرستید اسرائیل پسران قبیله‌های هزار فرستاد، را آنها موسی و نبرد. آرایش برای مسلح نفر هزار دوازده شمردند؛ را قبیله کاهن هارون پسر العازار پسر فینحاس و آنها، نیروی با قبیله هر از نفر هزار قبیله، هر از نفر آنها. دست‌های در علامت شیپورهای و را، مقدس ظروف و را،

هر و بود، داده فرمان موسی به خداوند چنان که کردند، صفا آرای مدیان برابر در آنها و

و رکون و اوی و کشتند، آنها زخمی شدگان با همراه را میدان پادشاهان و کشتند. را نری با همراه شمشیر با را بعور پسر بلعام و مدیان، پادشاه پنج روبوک، و اور و سور و آنها دارایی‌های همه و آنها احشام و آنها باربری و مدیان زنان و کشتند. آنها زخمی شدگان آنها مزارع و بود سکونتگاه‌هایشان در که را آنها شهرهای همه و کردند غارت را آنها قدرت چارپا، تا انسان از را، آنان غارت‌های همه و غنیمت تمام آنها و سوزاندند. آتش در را پسران همه نزد و کاهن العازار و موسی نزد را چپاول و غنائم و اسیران آنان و گرفتند. و موسی و آوردند. است، اریحا مقابل در اردن بر که موآب عربوت در اردوگاه به اسرائیل موسی و رفتند. اردوگاه از بیرون به آنها ملاقات برای جماعت رهبران همه و کاهن العازار بازمی‌گشتند، نبرد صف از که صدگان فرماندهان و هزارگان فرماندهان نیرو، سرپرستان بر اینها زیرا داشته‌اید؟ نگه زنده را مادینه‌ها همه چرا گفت: آنها به موسی و شد. خشمگین بگیرند نادیده و برگرداندند را خداوند کلام تا بلعام، کلام برطبق بودند اسرائیل پسران برای غنایم تمام میان در را مرد هر اکنون و شد. واقع خداوند جماعت در بلا و فغور، به‌خاطر که را غنیمت‌شده زنان همه و بکشید. است، شده همبستر مردی با که را زنی هر و بکشید، هر بزنید، اردو اردوگاه از بیرون روز هفت شما و دارید. نگه زنده نشده‌اند، همبستر مرد با روز در و سوم روز در است کرده لمس را شده کشته که کسی هر و است کشته که کسی کارهای همه و چرمی ظرف هر و پوشش هر و شما. اسیران و شما شد، خواهد پاک هفتم کرد. خواهید پاک را چوبی ظرف هر و بز پوست از شده ساخته

که است شریعت حکم این گفت: می‌آمدند جنگ صف از که سپاه مردان به کاهن العازار و از که چیزی هر قلع، و سرب و آهن و برنج و نقره و طلا به‌جز داد. فرمان موسی به خداوند از که چیزهایی همه و شد، خواهد پاک نیز پاکسازی آب با اما شد، خواهد پاک بگذرد، آتش پاک و بشوید، هفتم روز در را خود جامه‌های و بگذرند. آب از باید نمی‌گذرند، آتش شد. خواهید داخل اردوگاه به این از پس و شد، خواهید

بگیر، حیوان تا انسان از اسارت غنائم مجموع فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و جنگ به که جنگجویانی میان را غنائم و جماعت. خاندان‌های سران و کاهن العازار و تو مردان میان از خداوند برای شما و کرد. خواهید تقسیم جماعت تمام و رفته‌اند از گذاشت، خواهید کنار را پانصد هر از جان یک رفته‌اند، جنگ آرایش به که جنگجویانی گرفت. خواهید آنها نصف از و الاغان. از و گوسفندان، از و گاوان، از و احشام، از و مردان، از یک اسرائیل، پسران سهم نصف از و داد. خواهی را خداوند نوبرهای کاهن، العازار به و خواهی چارپایان همه از و الاغ‌ها از و گوسفندان از و گاوان از و انسان‌ها از را پنجاه داد. خواهی دارند، عهده بر را خداوند خیمه نگهبانی که لایوانی به را آنها و گرفت،

مازاد و بود. داده فرمان موسی به خداوند چنان‌که کردند، چنان کاهن العازار و موسی و پنج و هفتاد و ششصد گوسفندان، از بودند، گرفته غنیمت به جنگجو مردان که غنیمتی از انسان‌ها جان‌های و هزار، یک و شصت الاغ‌ها، و هزار، دو و هفتاد گاوان، و بود. هزار کسانی سهم که نیمی و هزار، دو و سی جان‌ها، همه بودند، نشناخته را مرد بستر که زنانی پانصد و هزار هفت و هزار سی و سیصد گوسفندان، تعداد از بودند، رفته جنگ به که بود شش و سی گاوان، و بود. پنج و هفتاد و ششصد گوسفندان، از خداوند سهم پایان و بود. و شصت خداوند، سهم و پانصد، و هزار سی الاغ‌ها، و دو، و هفتاد خداوند، سهم و هزار، جان. دو و سی آنها، از خداوند سهم و هزار، شانزده انسان‌ها، جان‌های و یک،

موسی به خداوند چنان‌که داد، کاهن العازار به را خدا هدیه و خداوند به را پایان موسی و نیمی و کرد. تقسیم جنگجو مردان از موسی که اسرائیل، پسران نصف از بود. داده فرمان هزار، شش و سی گاوان، و شد. پانصد و هزار هفت و سی و سیصد جماعت، گوسفندان از پسران بخش نیم از موسی و هزار. شانزده انسان‌ها، نفوس و پانصد و هزار سی خرما، نگهبانی که لایوانی به را آنها و گرفت، چارپایان از و مردان از را، پنجاه از یک اسرائیل،

بود. داده فرمان موسی به خداوند که همان گونه داد، داشتند عهده بر را خداوند خیمه

سپاه هزارگان فرماندهی های به که صدگان فرماندهان و هزارگان فرماندهان همه و مردان شمار تو بندگان گفتند: موسی به و آمدند. موسی نزد بودند، شده منصوب خداوند به را هدیه ای ما و یک نفر. نه و گم شده آنها از نه و گرفته اند، را ما نزد جنگجویان و انگشتر و خلخال و دستبند طلایی: اشیاء از است یافته آنچه مردی هر کرده ایم، تقدیم طلا کاهن، العازار و موسی و شود. کفاره خداوند پیشگاه در ما برای تا گردنبد، و بازوبند خداوند به که هدیه ای طلای تمام و را. شده ساخته ظرف های تمام گرفتند، ایشان از را از و هزارگان فرماندهان از بود، مثقال پنجاه و هفتصد و هزار شانزده کردند، تقدیم العازار و موسی و کردند. غارت خود برای کدام هر جنگجو، مردان و صدگان. فرماندهان خیمه به را آن و گرفتند صدگان فرماندهان از و هزارگان فرماندهان از را طلا کاهن، خداوند. پیشگاه در اسرائیل پسران برای یادبودی آوردند، شهادت

۲۳

سرزمین و یعزیر سرزمین و داشتند، فراوان بسیار احشام جاد پسران و رؤبن پسران و نزدیک جاد پسران و روبن پسران و بود. احشام برای مکانی مکان، آن و دیدند، را جلعاد و یازر و دایبون و اتاروت گفتند: جماعت حاکمان به و کاهن العازار به و موسی به و شدند پسران روی پیش خداوند که را زمینی بایان، و نبو و سبامه و الیاله و حسبون و نمرادر ما اگر می گفتند: و دارند. احشام تو خادمان و است دامداری زمین است، داده اسرائیل اردن از را ما و شود، داده ملک به عنوان تو خادمان به زمین این یافته ایم، لطف تو نظر نده. عبور

اینجا شما و می‌روند، جنگ به شما برادران گفت: رؤبِن پسران و جاد پسران به موسی و که سرزمینی به که می‌کنید منحرف را اسرائیل پسران ذهن‌های چرا و نشست؟ خواهید از را آنها که هنگامی نکردند، چنین شما پدران آیا نکنند؟ عبور می‌دهد آنها به خداوند را زمین و رفتند انگور خوشه دره به و کنند؟ بررسی را زمین تا فرستادم برنیع قادش آنها به خداوند که زمینی به تا ساختند منصرف را اسرائیل پسران دل و کردند جاسوسی گفت. و خورد سوگند و شد خشمگین خشم به روز آن در خداوند و نشوند. داخل بود داده را بد و خوب که بالاتر، و ساله بیست از آمده‌اند، بیرون مصر از که مردمانی این آیا آنها زیرا دید؟ خواهند خورد سوگند یعقوب و اسحاق و ابراهیم به که را زمینی می‌دانند، نکردند. پیروی من از

کردند. پیروی خداوند از آنها زیرا نون، پسر یوشع و بود شده جدا که یفنه پسر کالب به جز نسلی تمام تا کرد، پراکنده بیابان در سال چهل را آنها و شد، خشمگین اسرائیل بر خداوند و خود پدران به جای شما اینک شدند. نابود می‌کردند شرارت خداوند روی پیش که زیرا بیفزایید. اسرائیل علیه خداوند غضب و خشم بر تا گناهکاران، نسل ای برخاسته‌اید، بی‌قانونی جماعت این تمام به و کنید، رها بیابان در باز را او تا گشت خواهید باز او از شما کرد. خواهید

و ساخت خواهیم گوسفندان آغل‌های خود چارپایان برای اینجا گفتند: و آمدند او نزدیک و اسرائیل پسران از پیش پیشاهنگ به‌عنوان شده، مسلح ما و شهرها. خود اثاثیه برای حصاردار شهرهای در ما اموال و برسانیم، خودشان جای به را آنها تا رفت، خواهیم تا گشت باز نخواهیم خود خانه‌های به ما شد. خواهند ساکن سرزمین آن ساکنان به خاطر آن از آنها در ما دیگر و خود. میراث به یک هر شوند، تقسیم اسرائیل پسران که زمانی شرق در اردن سوی آن در را ما قرعه‌های که زیرا برد، نخواهیم ارث به فراتر و اردن سوی

برای خداوند روی پیش را خود اگر دهید، انجام را سخن این اگر گفت، آنها به موسی و تا گذشت، خواهند خداوند از پیش اردن از شما مسلح مردان همه و کنید، مسلح جنگ و شود، تسخیر خداوند پیشگاه در زمین و شود، نابود او روی پیش از او دشمن که زمانی این و بود، خواهید بی‌گناه اسرائیل جانب از و خداوند پیشگاه در و بازگردید، این از پس گناه خداوند پیشگاه در نکنید، چنین اگر شد. خواهد شما ملک خداوند پیشگاه در زمین برای شما و گیرد. فرا را شما بلاها که هنگامی دانست، خواهید را خود گناه و کرد، خواهید از آنچه و احشامتان، برای مزارعی و ساخت، خواهید اموالتان برای شهرهایی خودتان داد. خواهید انجام می‌آید بیرون دهانتان

چنانکه کرد خواهند تو بندگان گویان، گفتند موسی به جاد پسران و رؤبن پسران و جلعاد شهرهای در ما چارپایان همه و ما زنان ما، بنه‌های و بار می‌دهد. فرمان ما خداوند خواهند جنگ به خداوند پیش یافته آرایش و مسلح همه تو خدمتکاران اما بود. خواهند می‌گوید. ارباب که همان‌گونه گذشت،

آنها به را اسرائیل قبایل خاندان‌های رؤسای و نون، پسر یسوع و کاهن، العازار موسی، و عبور اردن از شما با جاد پسران و رؤبن پسران اگر گفت: آنها به موسی و کرد. معرفی یابید، تسلط خود روی پیش زمین بر شما و خداوند، پیش جنگ برای مسلح یک هر کنند، خداوند پیش جنگ به شما با مسلح آنها اگر بدهید. آنها به تصرف در را جلعاد زمین آنگاه با آنها و ببرید، کنعان سرزمین به خود از پیش را آنها چارپایان و زنان و بار باید شما نروند، و دادند پاسخ جاد پسران و روبن پسران و برد. خواهند ارث به کنعان سرزمین در شما برابر در مسلح ما کرد. خواهیم چنین ما می‌گوید، خدمتکاران به خداوند چه هر گفتند:

ما به اردن سوی آن در را ملکیت شما و کرد، خواهیم عبور کنعان سرزمین به خداوند داد. خواهید

یوسف، پسران از منسی قبیله از نیمی به و رثوبن پسران به و جاد پسران به موسی و را شهرها و زمین داد: را باشان پادشاه عوج پادشاهی و اموریان پادشاه سیحون پادشاهی را آروعیار و آثاروت و دیبون جاد، پسران و را. سرزمین آن اطراف شهرهای مرزهایشان، با آغل‌های و مستحکم، شهرهای بیثاران، و نمرام و کردند، بلند را یازر و سوفار و کردند. بنا احاطه که را بعلمتون و کردند. بنا را قریتایم و العاله و حشبون روبن پسران و گوسفندان. خودشان نام‌های اساس بر ساختند که را شهرهایی نام‌های و را، سبامه و بودند، شده که را اموری‌ای و گرفت را آن و رفت جلعاد به منسه، پسر ماخیر، پسر و کردند. نام‌گذاری ساکن آنجا در او و داد، منسی پسر ماخیر به را جلعاد موسی و کرد. نابود بود ساکن آن در نابو و نامید. یائیر مزارع را آنها و گرفت را آنها مزارع و رفت منسی قبیله از یائیر و شد. نامید. ناباوت خود نام از را آنها و گرفت، را آن دهکده‌های و قهات و رفت

۳۳

خود قدرت با مصر سرزمین از که همان‌گونه هستند، اسرائیل پسران مراحل این‌ها و فرمان به را آنها منزل‌های و حرکت‌ها موسی و رفتند. بیرون هارون و موسی به دست از اول ماه پانزدهم روز در اول، ماه در آنها است. آنها سفر منزل‌های اینها و نوشت، خداوند همه برابر در بلند دست با اسرائیل پسران پسح، عید از بعد روز در کردند. حرکت رعسمیس می‌کردند، دفن بود زده خداوند که را خود مردگان همه مصریان و رفتند. بیرون مصریان پسران و گرفت. انتقام آنها خدایان از خداوند و مصر، سرزمین در را نخست‌زاده‌ای هر

در سوکخوث، از حرکت از پس و زدند. اردو سوکوت در کرده، حرکت رعسیس از اسرائیل در که ایروث دهانه بر و کردند کوچ بوثنان از و است، بیابان از بخشی که زدند اردو بوثنان ایروث مقابل در آنها و زدند. اردو مجدل مقابل در و زدند، اردو است بعل صفون مقابل طریق از راه روز سه و رفتند، بیابان سوی به کرده عبور دریا میان از و کردند، حرکت آمدند، ایلیم به و کردند کوچ تلخ آبهای از آنها و زدند. اردو پیکریایس در و پیمودند، بیابان و زدند. اردو آب کنار آنجا در آنها و بود، خرما درخت هفتاد و آب چشمه دوازده ایلیم در و کردند کوچ سرخ دریای از آنها و زدند. اردو سرخ دریای کنار بر و کوچیدند ایلیم از آنها زدند. اردو سین بیابان در

ایلوس در و کوچیدند رفاکا از آنها و زدند. اردو رفاکا در و کردند کوچ سین بیابان از آنها و تا نبود مردم برای آبی آنجا و زدند، اردو رافیدین در و کوچیدند آیلوس از آنها و زدند. اردو کوچ سینا بیابان از آنها و زدند. اردو سینا بیابان در و کوچیدند رافیدین از آنها و بنوشند. اسیروت در و کردند کوچ خواهش قبرهای از آنها و زدند. اردو شهوت قبرهای در و کردند زدند. اردو رااثاما در و کوچیدند آسروت از و زدند. اردو

و کوچیدند فارس رمون از آنها و زدند. اردو فارس رمون در و کردند حرکت راتاما از آنها و کوچیدند رسان از آنها و زدند. اردو رسان در و کوچیدند لبونا از آنها و زدند. اردو لبونا در و کردند کوچ شافر از و زدند. اردو سافار در و کردند کوچ ماکلث از و زدند. اردو مکلات در مکیلوت از و زدند. اردو ماکیلوت در و کوچیدند خارادات از آنها و زدند. اردو خارادات در از آنها و زدند. اردو تارث در و کردند کوچ کتاث از و زدند. اردو کتاث در و کردند کوچ و زدند. اردو سلمونا در و کردند کوچ ماتگا از آنها و زدند. اردو ماتکا در و کردند کوچ تارات بنایا در و کوچیدند ماسوروث از آنها و زدند. اردو ماسوروث در و کوچیدند سلمونا از آنها زدند. اردو جدجاد کوه در و کوچیدند بنایا از آنها و زدند. اردو

ابرونا در و کردند کوچ اتبائا از و زدند. اردو اتباتا در و کردند کوچ جدجد کوه از آنها و کوچ جابر عصیون از آنها و زدند. اردو جابر عصیون در و کوچیدند ابرونا از و زدند. اردو زدند، اردو فاران بیابان در و کردند کوچ سین بیابان از و زدند، اردو سین بیابان در و کردند اردو ادموم سرزمین نزدیک هور کوه در و کوچیدند قادش از آنها و است. قادش همان این زدند.

از اسرائیل پسران خروج چهلم سال در آنجا در و رفت بالا خداوند فرمان به کاهن هارون و بود، ساله سه و بیست و صد هارون و درگذشت. پنجم ماه اول روز در مصر، سرزمین بود، ساکن کنعان سرزمین در که ارد کنعانی پادشاه و درگذشت. هور کوه در که هنگامی زدند. اردو سلمونا در و کردند کوچ هور کوه از و می‌شدند، داخل اسرائیل پسران که شنید اردو اوبوت در و کوچیدند فینون از آنها و زدند. اردو فینون در و کردند کوچ سلمونا از و زدند.

آنها و زدند. اردو بود، موآب مرزهای سوی آن در که عای در و کردند کوچ اوبوت از آنها و جلمون در و کردند کوچ جاد دیبون از و زدند. اردو جاد دیبون در و کردند کوچ عای از اردو نابائو روبروی ابارم، کوه‌های بر و کردند کوچ دبلاتایم جلمون از و زدند. اردو دبلاتایم اریحا برابر در اردن، رود بر موآب، غرب در و کردند کوچ عباریم کوه‌های از آنها و زدند. است. موآب غرب در که بلسا تا ایسیموث بین زدند، اردو اردن کنار در آنها و زدند. اردو

به فرمود، و گفت سخن اریحا برابر در اردن، نزد موآب، غرب در موسی از پیش خداوند و می‌کنید. عبور کنعان سرزمین به اردن از شما گفت: خواهی آنها به و بگو اسرائیل پسران را ایشان دیدبان‌های و کرد، خواهید نابود خود روی پیش را سرزمین آن ساکنان همه شما ستون‌های همه و کرد، خواهید نابود را ایشان ریخته‌شده بت‌های همه و برداشت، خواهید

آن در و کرد، خواهید نابود را سرزمین آن ساکنان همه شما و برداشت. خواهید را ایشان به را آنها زمین شما و داده‌ام. شما به قرعه به را سرزمین آن من زیرا شد، خواهید ساکن داد، خواهید بیشتری تصرف بیشتر، به برد؛ خواهید ارث به خود قبیله‌های اساس بر قرعه بود. خواهد او مال آنجا آید، بیرون او نام که جا هر داد. خواهید کمتری تصرف کمتر، به و روی پیش از را زمین ساکنان اگر برد. خواهید ارث به خود خاندان‌های قبیله‌های اساس بر پهلوهای در تیر و شما چشمان در خار بگذارید، باقی ایشان از که آنانی نکنید، نابود خود و کرد. خواهند دشمنی شما با شد، خواهید ساکن آن در که زمینی در و بود، خواهند شما کرد. خواهیم رفتار شما با کنم، رفتار آنها با بودم گرفته تصمیم چنان که

۴۳

شما بگو: آنها به و اسرائیل پسران به بده فرمان فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و بود. خواهد شما میراث مرزهایش با کنعان سرزمین این می‌شوید، کنعان سرزمین وارد بخش از شما جنوبی مرزهای و بود، خواهد دوم مجاور تا سین بیابان از شما جنوبی طرف احاطه عقربین گردنه سوی به جنوب از را شما مرزها و بود. خواهد نمک دریای شرقی خواهد برنی قادش جنوب سوی به آن خروجی و گذشت، خواهد اِنّاک از و کرد، خواهد تا اسمونا از مرزها و گذشت. خواهد عَصْمونا از و آمد، خواهد بیرون عَراد آبادی به و بود، شما، دریایی مرزهای و بود. خواهد دریا آن خروجی و کرد، خواهد احاطه را مصر سیل بود. خواهد شما دریایی مرزهای این بود، خواهد مرز بزرگ دریای

اندازه‌گیری کوه تا خودتان برای بزرگ دریای از بود: خواهد شما شمالی مرزهای این و خروجی و حما، به ورود هنگام سنجید، خواهید آنان برای را کوه کوه، از و کرد. خواهید

آن خروجی و رفت، خواهد بیرون دفرونا از مرزها و بود. خواهد سارادک مرزهای آن از بیلا به سفامار از مرزها و بود. خواهد شمال از شما مرزهای این بود، خواهد آرسنائین از خنرت دریای پشت بر بیلا از مرزها و آمد، خواهد پایین چشمه‌ها سوی به شرق سمت فرود چشمه‌ها سوی به شرق در بیلا سفامار از مرزها و آمد. خواهد پایین شرق سمت به مرزها و آمد. خواهد فرود شرق در خنرت دریای پشت بر بیلا از مرزها و آمد، خواهد مرزهای و زمین این بود. خواهد نمک دریای آن خروجی و آمد، خواهد پایین اردن سمت بود. خواهد شما برای آن اطراف

ارث به قرعه با را آن که است زمینی این گفت: و داد فرمان اسرائیل پسران به موسی و بدهد. منسی قبیله نیم و قبیله نه به را آن داد فرمان خداوند که همان‌گونه برد، خواهید قبیله نصف و آنها، پدری خانه‌های برطبق جاد پسران قبیله و رثوبن پسران قبیله زیرا آن در را خود قرعه‌های قبیله، نیم و قبیله دو کردند. دریافت را خود قرعه‌های منسی، گرفتند. شرق سوی به جنوب از اریحا، مقابل در اردن، سوی

شما به را زمین که هستند مردانی نام‌های اینها فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و گرفت خواهید حاکم یک قبیله هر از و ناوه. پسر یشوع و کاهن العازار داد: خواهند ارث به کند. تقسیم شما به را زمین تا

سلامیئل شمعون، قبیله از یفنه. پسر کالب هستند: یهودا قبیله از مردان نام‌های این‌ها و از اگلی. پسر بکخیر حاکم دان، قبیله از خسلون، پسر الداد بنیامین، قبیله از سمیود. پسر حاکم افرایم، پسران قبیله از سوفی. پسر انیل حاکم منسی، پسران قبیله از یوسف، پسران یساکار، پسران قبیله از فرناک. پسر ایصافان حاکم زبولون، قبیله از سباتان. پسر کموئیل نفتالی، قبیله از سلمی. پسر اخیور حاکم اشیر، پسران قبیله از بود. عزا پسر فلتیئل حاکم

کنند. تقسیم اسرائیل پسران میان را کنعان سرزمین که داد فرمان اینها به خداوند

۵۳

فرمود: و گفت سخن اریحا برابر در اُردُن، رود کنار موآب، غرب در موسی به خداوند و برای شهرهایی خود ملکی میراث‌های از لایوان به آنها و اسرائیل، پسران به بده فرمان برای شهرها و داد. خواهند لایوان به را شهرها اطراف حومه‌های و داد، خواهند سکونت بود. خواهد آنها چهارپایان همه و چارپایان برای آنها حصارهای و بود، خواهد آنها سکونت ذرع هزار دو بیرون، به شهر دیوار از داد، خواهید لایوان به که شهرهایی مجاور مناطق و را جنوبی طرف و ذراع، هزار دو را شرقی طرف شهر، از بیرون تو و بود. خواهد اطراف در خواهی ذراع هزار دو را شمالی طرف و ذراع، هزار دو را دریایی طرف و ذراع، هزار دو و بود. خواهد شهرها مرزهای این و شما، برای بود خواهد این میان در شهر و سنجید، آنجا به قاتل تا داد خواهید که را پناهگاه‌ها از شهر شش داد، خواهید لایوان به را شهرها و چهل داد: خواهید لایوان به را شهرها همه شهر. دو و چهل این‌ها بر علاوه و کند، فرار آنان از داد، خواهید بنی اسرائیل تصرفات از که شهرهایی و آنها. حومه‌های با شهر هشت میراثی حسب بر یک هر بگیری؛ کمتر دارند کمتر که آنان از و بگیری بسیار دارند بسیار که داد. خواهند لایوان به خود شهرهای از برد، خواهند ارث به که

گفت: خواهی آنها به و بگو اسرائیل پسران به فرمود: و گفت سخن موسی به خداوند و که کرد خواهید جدا شهرهایی خود برای و می‌کنید. عبور کنعان سرزمین به اردن از شما

زده را جانی ناخواسته که کسی هر کند، فرار آنجا به قاتل تا باشند شما برای پناهگاه‌هایی قاتل و بود، خواهند خون انتقام‌گیرنده از پناهگاه‌هایی شما برای شهرها این و است. شهر، شش داد، خواهید که شهرهایی و بایستد. داوری برای جماعت پیش تا مرد نخواهد را شهر سه و داد، خواهید اردن سوی آن در را شهر سه بود. خواهند شما برای پناهگاه‌هایی داد. خواهید کنعان سرزمین در

شما میان در که ساکنی برای و غریب، برای و اسرائیل، پسران برای بود خواهد پناهگاه آنجا به است زده را جانی ناخواسته که کسی هر تا بود، خواهند پناهگاه شهرها این است، کند. فرار

اگر شود. کشته باید قاتل است؛ قاتل بمیرد، او و بزند ضربه او به آهنی ابزار با کسی اگر قاتل بمیرد، او و بزند او به شود، مرگ باعث می‌تواند و دارد دست در که سنگی با کسی می‌تواند و دارد دست در که چوبی ظرف با اگر اما شود. کشته مرگ به باید قاتل آن است؛ شود. کشته مرگ به باید قاتل آن است؛ قاتل بمیرد، و بزند را او بکشد، را کسی آن با

از اگر کشت. خواهد را او کند، ملاقات را او هرگاه کشت. خواهد را قاتل خون، انتقام‌گیر خشم روی از اگر یا بمیرد، و کند پرتاب او بر چیزی کمینگاه از و دهد هل را او دشمنی روی مرگ به باید قاتل است. قاتل او شود، کشته مرگ به باید زنده بمیرد، و زد دست با را او کشت. خواهد او با ملاقات هنگام را قاتل خون، انتقام‌گیرنده شود. کشته

یا کمین، روی از نه بیندازد، او بر چیزی یا دهد، هل را او دشمنی روی از نه ناگهان، اگر اما او که حالی در بمیرد، و بیفتد او بر و بداند، اینکه بدون مرد، خواهد آن در که سنگی هر با زده ضربه که کسی میان جماعت و نداشت، را او به رساندن آسیب قصد و نبود او دشمن

از را قاتل جماعت، و کرد. خواهد قضاوت احکام این طبق خون، انتقام‌گیرنده میان و است برده پناه آنجا به که پناهگاه‌اش شهر به را او جماعت و رهانید، خواهد خون انتقام‌گیرنده روغن با را او که بزرگ کاهن تا شد خواهد ساکن آنجا در او و گردانید، خواهند باز بود، بمیرد. بودند، کرده مسح مقدس

خون انتقام‌گیرنده و برود، بیرون است شده پناهنده آنجا به که شهری مرزهای از قاتل اگر مقصر بکشد، را قاتل خون، انتقام‌گیرنده و بیاید، پناهگاه‌اش شهر مرزهای از بیرون را او اعظم، کاهن مرگ از پس و بمیرد، اعظم کاهن تا بماند پناهگاه شهر در باید او زیرا نیست. گشت. باز خواهد خود ملک سرزمین به قاتل

همه در شما، نسل‌های تمام در بود خواهد داوری برای حکمی شما برای این‌ها و کشت، خواهی را قاتل شاهدان واسطه به است، زده را جانی که کس هر سکونتگاه‌هایتان. که قاتلی از جان برای فدیهای و داد. نخواهد شهادت مردن برای جان بر شاهد یک و نخواهید باج شود. کشته مرگ به باید او زیرا گرفت، نخواهید است شدن کشته مستوجب که زمانی تا زمین، بر شدن ساکن دوباره برای پناهگاه‌ها، شهر به کردن فرار برای گرفت این زیرا کنید، آلوده قتل به هستید ساکن آن در که را زمینی نباید شما و بمیرد. بزرگ کاهن به مگر شد، نخواهد کفاره شده ریخته آن بر که خونی از زمین و می‌کشد، را زمین خون، که زمینی کرد، نخواهید آلوده هستید ساکن آن بر که را زمینی شما و ریخته‌کننده. خون اسرائیل پسران میان در که هستم خداوند من زیرا می‌کنم، سکونت شما میان در من دارم. سکونت

آمدند نزدیک یوسف پسران قبیله از منسی، پسر ماخیر، پسر جلعاد، پسران قبیله حاکمان و سخن اسرائیل پسران پدری خانه‌های حاکمان پیش و کاهن العازار پیش و موسی پیش و پسران به قرعه به را میراث زمین که داد فرمان ما ارباب به خداوند گفتند: و گفتند. دختران به را ما برادر صلفاد میراث که داد فرمان ما ارباب به خداوند و بازگرداند، اسرائیل تصرف از آنها قرعه و بود، خواهند اسرائیل پسران قبیله‌های از یکی زنان آنها و بدهد. او خواهد افزوده می‌شوند آن زنان آنها که قبیله‌ای میراث به و شد، خواهد برداشته ما پدران بگیرد، صورت اسرائیل پسران آزادی اگر شد. خواهد برداشته ما میراث قرعه از و شد، از آنها میراث و شد، خواهد افزوده می‌کنند ازدواج آنها با که قبیله‌ای میراث به آنها میراث شد. خواهد برداشته ما خانواده قبیله میراث

پسران قبیله چنین گفت: و داد دستور خداوند فرمان به اسرائیل پسران به موسی و هر گفت: و داد فرمان صلفاد دختران به خداوند که است سخنی این می‌گویند. یوسف و بگیرند. همسر پدرشان قوم از باید اما شوند، او همسران است، پسند نظرشان در که پسران از یک هر زیرا شد، نخواهد منتقل دیگر قبیله به قبیله‌ای از اسرائیل پسران میراث از میراثی که دختری هر و چسبید. خواهند خود خانواده قبیله میراث به اسرائیل تا کند، ازدواج خود پدر قبیله مردم از یکی با باید می‌برد، ارث به اسرائیل پسران قبیله‌های دیگر قبیله به قبیله‌ای از قرعه و ببرند. ارث به را خود پدری میراث یک هر اسرائیل پسران چسبید. خواهند خود میراث به یک هر اسرائیل پسران بلکه شد، نخواهد منتقل

و کردند. عمل چنین صلفاد دختران داد، فرمان موسی به خداوند که شیوه‌ای همان به از شدند. خود پسرعموهای به صلفاد، دختران محله، و نوعه و ملکه و حجه و ترصا گرفت. قرار پدرشان مردم قبیله بر آنها میراث و شدند، زنان یوسف، پسران از منسی مردم بر موآب غرب در موسی به وسیله خداوند که داوری‌هایی و قوانین و هستند احکامی اینها

داد. فرمان اریحا مقابل در اردن

یوحنا انجیل

۱

از چیز همه بود. خدا نزد آغاز در این بود. خدا کلمه و بود خدا نزد کلمه و بود کلمه آغاز، در در نیامد. وجود به است، آمده وجود به که چیزی هیچ او بدون و آمد، وجود به او طریق را آن تاریکی و می درخشد، تاریکی در نور و بود. انسان ها نور زندگی این و بود، زندگی او نکرد. درک

تا آمد، گواهی برای این بود. یوحنا نامش که آمد پدید خدا جانب از شده فرستاده مردی تا آمد بلکه نبود، نور آن او بیاورند. ایمان او طریق از همه تا دهد، شهادت نور درباره‌ی روشن می آید جهان به که را انسانی هر که بود حقیقی نور دهد. شهادت نور درباره‌ی خانه به نشناخت. را او جهان اما شد، آفریده او به وسیله جهان و بود جهان در او می کند. تا داد اختیار پذیرفتند، را او که کسانی همه به اما نپذیرفتند. را او خویشان و آمد، خود از نه و خون، از نه که آنان می آورند، ایمان او نام به که آنان به یعنی شوند، خدا فرزندان میان در و شد جسم کلمه و شده اند. متولد خدا از بلکه انسان، اراده از نه و جسمانی، اراده فیض از پُر پدر، از یگانه زاده چون جلالی کردیم، مشاهده را او جلال ما و گردید، ساکن ما

بود کسی همان این گفته: و است زده فریاد و می دهد شهادت او درباره یوحنا حقیقت. و او پری از و بود. من از اول زیرا است، شده من از پیش می آید، من از بعد که آن گفتم، که اما شد، داده موسی به وسیله شریعت زیرا لطف. جای به لطف و کردیم، دریافت همه ما است، ندیده هرگز هیچ کس را خدا گردید. ظاهر مسیح عیسی به وسیله حقیقت و فیض است. داده توضیح او است، پدر آغوش در که یگانه پسر

تا فرستادند را لایوان و کاهنان اورشلیم از یهودیان که زمانی است، یحیی شهادت این و نیست. مسیح من که: کرد اعتراف و نکرد، انکار و کرد اقرار و کیستی؟ تو بپرسند: او از هستی؟ پیامبر آن تو آیا نیست. گفت: و هستی؟ الیاس تو آیا چه؟ پس پرسیدند: او از را ما که کسانی به پاسخی بتوانیم تا کیستی؟ تو گفتند: او به پس نه. داد: پاسخ در زنده ای فریاد صدای من گفت: او می گویی؟ چه خودت درباره بدهیم، فرستاده اند گفت. نبی اشعیا که همان طور کنید، راست را خداوند راه هستیم، بیابان

چرا پس گفتند: او به و پرسیدند او از و بودند. فریسیان از بودند، شده فرستاده که آنان و داد پاسخ آنها به یحیی پیامبر؟ آن نه و ایلیا نه هستی، مسیح نه تو اگر می دهی، تعمید را او شما که است ایستاده کسی شما میان در اما می دهم، تعمید آب در من گفت: من که است، بوده من از پیش که می آید، من از بعد که است کسی همان او نمی شناسید. جایی اردن، رودخانه آن سوی بیت عنیا، در این ها کنم. باز را او کفش بند تا نیستم شایسته داد. رخ می داد، تعمید یوحنا که

گناه که خدا بره ببینید، می گوید: و می آید او سوی به که می بیند را عیسی یحیی بعد، روز می آید مردی من از بعد گفتم: درباره اش من که است کسی همان این می دارد. بر را جهان به اینکه برای اما نمی شناختم، را او من و بود. من از پیش زیرا است، شده مقدم من بر که

و داد شهادت یحیی و دهم. تعمید آب در تا آمدن من سبب همین به شود، آشکار اسرائیل را او من و ماند. او بر و می شد نازل آسمان از کبوتر مانند که دیدم را روح که گفت بیینی که هر بر گفت: من به دهم، تعمید آب در تا فرستاد مرا که کسی آن اما نمی شناختم، می دهد. تعمید مقدس روح در که است کسی همان این می ماند، او بر و می شود نازل روح خداست. پسر این که داده ام شهادت و دیده ام من و

راه که یسوع به کرده نگاه و شاگردانش. از نفر دو و بود ایستاده دوباره یحیی بعد، روز رفتند. عیسی دنبال به و شنیدند را او سخن شاگرد دو آن و خدا. بره بیین، گفت: می رفت، او به آنها می جویید؟ چه گفت، آنها به و دید می کردند دنبال که را آنها و برگشت عیسی اما پس بیینید. و بیایید گفت: آنها به می مانی؟ کجا است، معلم آن ترجمه که ربی گفتند: اندریاس، بود. دهم حدود ساعت مانند؛ او نزد روز آن و می ماند، کجا که دیدند و آمدند بودند. کرده پیروی او از و شنیده یوحنا از که بود نفر دو آن از یکی پطرس، سیمون برادر ترجمه که یافته ایم را مسیح ما می گوید: او به و می یابد را سیمون خود برادر نخست او شمعون تو گفت: و نگریست او به عیسی آورد. عیسی نزد را او و است. مسیح آن شده است. پطرس آن ترجمه که شد خواهی نامیده کیفاس تو هستی، یوناس پسر

کن. پیروی مرا گفت: او به و یافت را فیلیپ و برود، جلیل به خواست عیسی بعد روز او به و می یابد را ناتانائیل فیلیپس پطرس. و اندریاس شهر از بود، بیت صیدا اهل فیلیپ یوسف پسر عیسی یافته ایم، نوشتند، پیامبران و تورات در موسی که را کسی آن می گوید: او به فیلیپوس باشد؟ ناصره از می تواند خوبی چیز آیا گفت: او به ناتانائیل و ناصره. از را بیینید، گفت: درباره اش و می آمد او سوی به که دید را ناتانائیل عیسی بیین. و بیا گفت: مرا کجا از گفت: او به نتنائیل نیست. حيله ای هیچ او در که اسرائیلی یک واقعاً زیر را تو کند، صدا را تو فیلیپ آنکه از پیش گفت: او به و داد پاسخ عیسی می شناسی؟

پادشاه تو هستی، خدا پسر تو ربی، گفت: او به و داد پاسخ نتنائیل دیدم. انجیر درخت انجیر درخت زیر را تو که گفتم تو به چون گفت: او به و داد پاسخ عیسی هستی. اسرائیل شما به آمین، آمین، می‌گوید: او به و دید. خواهی اینها از بزرگتر می‌آوری؟ ایمان دیدم، انسان پسر بر که را خدا فرشتگان و دید، خواهید شده باز را آسمان پس این از می‌گویم، می‌روند. پایین و بالا

۲

عیسی اما بود، آنجا در عیسی مادر و شد، برگزار جلیل قانای در عروسی ای سوم، روز در و به عیسی مادر آمد، کم شراب که هنگامی و شدند. دعوت عروسی آن به نیز شاگردانش و زن؟ ای دارد، تو و من به ربطی چه این می‌گوید: او به عیسی ندارند. شراب گفت: او انجام بگوید، شما به چه هر گفت: خدمتکاران به او مادر است. نرسیده فرا هنوز من ساعت شده داده قرار یهودیان تطهیر برای که داشت وجود آب سنگی کوزه شش آنجا دهید. آب از را آب خم‌های می‌گوید: آنها به عیسی می‌گنجاندند. پیمان سه یا دو کدام هر و بودند مهمانداران رئیس نزد و بکشید اکنون گفت: آنها به و کردند. پر بالا تا را آنها و کنید. پر از نمی‌دانست و چشید بود شده شراب که را آب مهمانی سرپرست چون آوردند. و ببرید. داماد مهمانی سرپرست می‌دانستند، بودند کشیده را آب که خدمتکاران اما است، آمده کجا مست که هنگامی و می‌گذارد، را خوب شراب ابتدا انسانی هر گفت: او به و زد. صدا را به عیسی را این داشته‌ای. نگه اکنون تا را خوب شراب تو اما را، کمتر شراب آنگاه شوند، او به شاگردانش و کرد، آشکار را خود جلال و داد انجام جلیل قانای در نشانه‌ها آغاز عنوان آوردند. ایمان

روز چند آنجا در و رفت کفرناحوم به شاگردانش و برادرانش و مادرش با او این، از پس ماندند.

یافت را کسانی معبد در او و رفت. اورشلیم به عیسی و بود، نزدیک یهودیان پسح عید و تازیانه‌ای و بودند. نشسته که را صرافان و می‌فروختند، کبوتران و گوسفندان و گاوان که سکه‌های و را، گاوان هم و گوسفندان هم راند، بیرون معبد از را همه و ساخت طناب از گفت: می‌فروختند را کبوترها که آنها به و کرد، واژگون را میزهایشان و ریخت را صرافان آوردند یاد به او شاگردان اما نکنید. تجارت خانه را پدرم خانه بردارید، اینجا از را این‌ها او به و دادند پاسخ یهودیان پس بلعید. خواهد مرا تو خانه غیرت است: شده نوشته که و داد پاسخ عیسی می‌دهی؟ انجام را کارها این که می‌دهی نشان ما به نشانه‌ای چه گفتند: یهودیان پس کرد. خواهم برپا را آن روز سه در و کنید ویران را معبد این گفت: آنها به کرد؟ خواهی برپا روز سه در را آن تو و شد، ساخته سال شش و چهل در معبد این گفتند: به شاگردانش شد، برانگیخته مردگان از وقتی پس می‌گفت. خود بدن معبد درباره‌ی او اما آوردند. ایمان بود گفته عیسی که سخنی به و کتاب به و بود، گفته را این او که آوردند یاد

زیرا آوردند، ایمان او نام به بسیاری بود، جشن در پسح، عید در اورشلیم در او چون او زیرا نمی‌سپرد، آنها به را خودش عیسی، خود اما می‌دیدند. می‌کرد که را نشانه‌هایی خودش زیرا دهد، شهادت انسان درباره کسی که نداشت نیازی اینکه و می‌شناخت را همه بود. چه انسان در که می‌دانست

او نزد شب شخص این بود. یهودیان حاکم که نیکودیموس نام به بود فریسیان از مردی زیرا آمده‌ای، خدا جانب از که هستی معلمی تو که می‌دانیم ما ربی، گفت: او به و آمد او با خدا اینکه مگر دهد، انجام می‌دهی انجام تو که را نشانه‌هایی این نمی‌تواند هیچ‌کس زاده بالا از کسی اگر می‌گوییم، تو به آمین، آمین، گفت: او به و داد پاسخ عیسی باشد. می‌تواند انسان چگونه می‌گوید: او به نیکودیموس ببیند. را خدا ملکوت نمی‌تواند نشود، داخل مادرش شکم داخل به دوم بار می‌تواند مگر است؟ پیرمرد که حالی در شود متولد روح و آب از کسی اگر می‌گوییم، تو به آمین آمین، داد: پاسخ عیسی شود؟ متولد و شود و است جسم شده، متولد جسم از آنچه شود. داخل خدا پادشاهی به نمی‌تواند نشود، زاده زاده نو از شما است لازم گفتم، تو به که نکن تعجب است. روح شده، متولد روح از آنچه می‌آید کجا از نمی‌دانی اما می‌شنوی، را آن صدای و می‌وزد بخواهد که جا هر روح شوید. نیکودیموس است. شده متولد روح از که کسی هر حال است چنین می‌رود؛ کجا به و گفت: او به و داد پاسخ عیسی شود؟ واقع این‌ها می‌تواند چگونه گفت: او به و داد پاسخ آنچه که می‌گوییم تو به راستی راستی نمی‌دانی؟ را چیزها این و هستی اسرائیل معلم تو اگر نمی‌پذیرید. را ما شهادت و می‌دهیم، شهادت دیده‌ایم آنچه و می‌گوییم می‌دانیم شما به را آسمانی چیزهای اگر چگونه نمی‌کنید، باور و گفتم شما به را زمینی چیزهای آسمان از که آن مگر است، نکرده صعود آسمان به هیچ‌کس و کرد؟ خواهید باور بگوییم، بلند بیابان در را مار موسی چنان‌که و است. آسمان در که انسان پسر یعنی کرده، نزول هلاک می‌آورد ایمان او به که کسی هر تا شود، بلند انسان پسر که است لازم چنین کرد، پسر که داشت دوست را جهان چنان خدا زیرا باشد. داشته جاودانی زندگی بلکه نشود، جاودان زندگی بلکه نشود، هلاک دارد ایمان او به که کس هر تا داد، را خود یگانه‌زاده از جهان تا بلکه کند، داوری را جهان تا نفرستاد جهان به را خود پسر خدا زیرا باشد. داشته نمی‌آورد ایمان که آن اما نمی‌شود، داوری می‌آورد ایمان او به که آن یابد. نجات او طریق

داوری، است این است. نیاورده ایمان خدا یگانه زاده پسر نام به زیرا است، شده دآوری قبلاً اعمال زیرا داشتند، دوست نور از بیشتر را تاریکی مردمان و است، آمده جهان به نور که سوی به و است متنفر نور از می دهد انجام پست کارهای که کس هر زیرا بود. شرور آنها نور سوی به می دهد، انجام را حقیقت که آن اما نشود، افشا او کارهای تا نمی آید، نور است. شده انجام خدا در که زیرا شود، آشکار او کارهای تا می آید

می ماند ایشان با آنجا در او و آمدند یهودیه سرزمین به شاگردانش و عیسی اینها، از پس بسیاری آبهای زیرا می داد، تعمیرد سالیم نزدیک عینون در نیز یحیی اما می داد. تعمیرد و نشده انداخته زندان به هنوز یحیی زیرا می گرفتند. تعمیرد و می آمدند مردم و بود، آنجا در یحیی نزد و داد. رخ تطهیر درباره یهودی با یحیی شاگردان میان جستجویی پس بود. شهادت درباره اش تو و بود اردن سوی آن در تو با که کسی آن ربی، گفتند: او به و آمدند انسان گفت: و داد پاسخ یوحنا می آیند. او نزد همه و می دهد تعمیرد او ببین، دادی، من برای شما خودتان باشد. شده داده او به آسمان از آنکه مگر بگیرد، را چیزی نمی تواند عروس آن که او. از پیش شده ام فرستاده بلکه نیستم، مسیح من گفتم: که می دهید شهادت می شود شاد شادی از می شنود، را او و ایستاده آن که داماد، دوست اما است، داماد دارد، را باید من اما یابد، افزایش باید آن است. شده کامل من شادی این پس داماد. صدای به خاطر از و است زمین از است، زمین از آن که است. همه از بالاتر می آید، بالا از آن که یابم. کاهش شنیده و دیده آنچه و است. همه از بالاتر می آید، آسمان از آن که می گوید، سخن زمین را او شهادت آن که نمی پذیرد. را او شهادت هیچ کس و می دهد، شهادت بدان است، است، فرستاده خدا که کسی زیرا است. راستین خدا که است زده مهر است، پذیرفته دارد دوست را پسر پدر، نمی بخشد. اندازه با را روح خدا چون می کند، بیان را خدا سخنان اما دارد، جاودان زندگی می آورد، ایمان پسر به که آن است. داده او دست در را چیز همه و می ماند. باقی او بر خدا خشم بلکه دید، نخواهد را زندگی می کند، نافرمانی پسر از که آن

به نسبت بیشتری شاگردان عیسی که شنیده‌اند فریسیان که دانست خداوند چون پس بلکه نمی‌داد، تعمید خودش عیسی واقع در هرچند می‌دهد تعمید و می‌سازد یوحنا کند. عبور سامریه از او که بود ضروری رفت. جلیل به و کرد رها را یهودیه او. شاگردان پسرش به یعقوب که مکانی نزدیک می‌آید، سوخار نام به سامریه از شهری به او پس بود، شده خسته سفر از که عیسی پس بود. یعقوب چشمه آنجا در و بود، داده یوسف آب تا می‌آید سامریا از زنی بود. ششم تقریباً ساعت و بود نشسته چشمه کنار بر این‌گونه بودند رفته شهر به او شاگردان زیرا بنوشم. تا بده آب من به می‌گوید: او به عیسی بکشد. زنی که من از هستی، یهودی که تو چگونه می‌گوید: او به پس سامری زن بخزند. خوراک تا عیسی نمی‌کنند. معاشرت سامریان با یهودیان زیرا بنوشی؟ می‌خواهی آب هستم، سامری به که کیست که می‌دانستی و می‌دانستی، را خدا بخشش تو اگر گفت: او به و داد پاسخ زن می‌داد. زنده آب تو به او و می‌کردی، درخواست او از تو بنوشم، من به بده می‌گوید تو مگر داری؟ زنده آب کجا از پس است، عمیق چاه و داری سطلی نه خداوند، ای گفت: او به و نوشید آن از خودش و داد ما به را چاه این که هستی، یعقوب ما پدر از بزرگتر تو بنوشد، آب این از که کسی هر گفت: او به و داد پاسخ عیسی حیواناتش؟ و پسرانش تشنه هرگز بنوشد، داد خواهم او به من که آبی از که کسی شد، خواهد تشنه دوباره که شد خواهد جوشان آب از چشمه‌ای او در داد، خواهم او به من که آبی بلکه شد، نخواهد تشنه تا بده، من به را آب این خداوند، ای می‌گوید: او به زن می‌انجامد. جاودان زندگی به برو، می‌گوید: او به عیسی بیایم. اینجا به آب کشیدن برای که نباشد نیازی و نشوم او به عیسی ندارم. شوهر من گفت: و داد پاسخ زن بیا. اینجا به و کن صدا را شوهرت تو شوهر داری، که آن اکنون و داشته‌ای، مرد پنج زیرا ندارم، شوهر که گفتم خوب گفت:

پدران هستی. نبی تو که می بینم خداوند، ای گفت: او به زن گفته ای. راست را این نیست؛ در باید که است جایگاهی اورشلیم در که می گویند شما و کردند، پرستش کوه این در ما که می آید ساعتی که بیاور ایمان من به زن، ای می گوید: زن این به عیسی کرد. پرستش آن نمی دانید که را آنچه شما کرد. خواهید پرستش را پدر اورشلیم، در نه و کوه این در نه است. یهودیان از نجات زیرا می کنیم، پرستش می دانیم که را آنچه ما می کنید، پرستش خواهند راستی و روح در را پدر راستین، پرستندگان که است، اکنون و می آید، ساعتی اما را او که کسانی و است، روح خدا می جوید. را پرستندگانی چنین پدر زیرا پرستید، که مسیا که می دانم گفت: او به زن کنند. پرستش حقیقت و روح در باید می کند پرستش کرد. خواهد اعلام ما به را چیز همه بیاید، او که هنگامی می آید؛ می شود، خوانده مسیح شاگردانش هنگام این در و می گویم. سخن تو با که آن هستم، من می گوید: او به عیسی یا می جویی؟ چه نگفت: هیچ کس اما می گفت، سخن زنی با که شدند شگفت زده و آمدند مردم به و رفت شهر به و گذاشت را خود آب کوزه زن پس می گویی؟ سخن او با چرا مسیح همان این مگر گفت؛ من به کرده ام را آنچه همه که را مردی ببینید و بیایید می گوید می آمدند. او به سوی و رفتند بیرون شهر از پس است؟

من گفت: آنها به او اما بخور. ربی، می گفتند: و می پرسیدند او از شاگردان میان، این در اما مگر می گفتند: یکدیگر به شاگردان پس ندارید. خبر آن از شما که دارم خوردن برای غذایی اراده که است این من غذای می گوید: آنها به عیسی است؟ آورده خوراک او برای کسی مانده ماه چهار هنوز که نمی گویند شما آیا کنم. تمام را او کار و دهم انجام مرا فرستنده به و کنید بلند را خود چشمان می گویم، شما به اینک می رسد؟ فرا درو فصل سپس و است را میوه و می گیرد مزد دروکننده و شده اند. سفید درو برای آن ها که زیرا بنگرید، مزارع این، در زیرا کنند. شادی هم با دروکننده و کارنده تا می کند، جمع جاودان زندگی برای را آنچه تا فرستادم را شما من می کند. درو دیگری و می کارد یکی که است حقیقی سخن

زحمت وارد شما و کشیده‌اند زحمت دیگران کنید؛ درو نکشیده‌اید زحمت آن برای شما که که زن آن سخن خاطر به آوردند، ایمان او به سامریان از بسیاری شهر، آن از شده‌اید. آنان آمدند، او نزد سامریان چون پس کرده‌ام. که را آنچه همه گفت من به او که می‌داد شهادت به واسطه بیشتر بسیاری و ماند. آنجا در روز دو او و بماند، آنان نزد که خواستند او از زیرا نمی‌آوریم، ایمان تو سخن خاطر به دیگر که می‌گفتند زن آن به آوردند. ایمان او سخن است. مسیح جهان، نجات‌دهنده واقعاً این که می‌دانیم و شنیده‌ایم خودمان

که داد شهادت عیسی خود زیرا رفت. جلیل به و رفت بیرون آنجا از روز، دو آن از پس اما پذیرفتند، را او جلیلیان آمد، جلیل به وقتی پس ندارد. احترام خویش میهن در پیامبری نیز خودشان چون بودند، دیده بود داده انجام عید در اورشلیم در که را چیزهایی همه زیرا بودند. رفته عید آن به

سلطنتی مردی و بود. کرده شراب را آب که جایی آمد، جلیل قانای به دوباره عیسی پس جلیل به یهودیه از عیسی که بود شنیده مرد این بود، بیمار کفرناحوم در پسرش که بود در زیرا دهد، شفا را پسرش و آید فرود که کرد خواهش او از و رفت او نزد پس است، آمده نخواهید ایمان نبینید، را شگفتی‌ها و نشانه‌ها اگر گفت، او به عیسی پس بود. مرگ شرف او به عیسی بیا. پایین بمیرد، فرزندم آنکه از پیش خداوندا، گفت: او به شاهی مقام آورد. و آورد ایمان بود گفته او به عیسی که سخنی به مرد آن و است. زنده پسر بر، گفت: گفتند و دادند گزارش و کردند ملاقات او با او بردگان او، آمدن پایین هنگام اما قبلاً رفت. او به و پرسید. بود شده بهتر آن در که را ساعتی آنها از او پس است. زنده تو خادم که که ساعتی همان در که دانست پدر کرد. ترک را او تب هفتم ساعت در دیروز که گفتند دومین این آوردند. ایمان خانه‌اش تمام و او و است، زنده پسر است که بود گفته او به عیسی داد. انجام جلیل به یهودیه از آمدن از پس عیسی که بود نشانه‌ای

دروازه نزد اورشلیم، در رفت. اورشلیم به عیسی و بود یهودیان عید این‌ها، از پس در دارد. رواق پنج و می‌شود نامیده بیت‌حسدا عبری به که هست استخری گوسفندان، منتظر که بودند کشیده دراز خشکیده‌ها و لنگان کوران، بیماران، از بسیاری انبوه این‌ها جنبش به را آب و می‌آمد فرود استخر به معین زمان در فرستاده‌ای زیرا بودند. آب حرکت بیماری هر از می‌شد، وارد آب درآمدن جنبش به از پس که کسی نخستین پس می‌آورد، در خود ضعف در سال هشت و سی که بود آنجا مردی و می‌یافت. شفا بود، گرفتار آن به که از زیادی زمان مدت که دانست چون و دید، بود کشیده دراز که را او عیسی می‌برد. سر به مردی خداوند، ای داد: پاسخ او به بیمار شوی؟ سالم می‌خواهی گفت: او به دارد، قبل می‌آیم، من وقتی اما بیندازد، استخر درون به مرا درآید، حرکت به آب که هنگامی تا ندارم و برو. راه و بردار را بسترت برخیز، می‌گوید: او به عیسی می‌آید. فرود من از پیش دیگری بود. سبت روز روز، آن اما می‌رفت. راه و برداشت را خود بستر و شد، سالم مرد آن فوراً او برداری. را بسترت که نیست روا تو برای است، سبت گفتند: یافته شفا به یهودیان پس از پس برو. راه و بردار را بسترت گفت: من به کرد، سالم مرا که کسی آن داد: پاسخ آنها به شفا که آن اما کیست؟ برو، راه و بردار را بسترت گفت تو به که مردی آن پرسیدند: او در جمعیت که حالی در بود رفته کنار آنجا از عیسی زیرا کیست، او نمی‌دانست بود یافته دیگر شده‌ای، سالم ببین، گفت: او به و یافت معبد در را او عیسی این، از پس بود. مکان آن کسی عیسی که داد گزارش یهودیان به و رفت مرد آن نیاید. تو بر بدتری چیز تا مکن گناه است. کرده سالم را او که است

این زیرا بکشند، را او می‌خواستند و می‌کردند تعقیب را عیسی یهودیان این، به خاطر و

کار حال به تا من پدر داد: پاسخ آنها به عیسی اما می داد. انجام سبت روز در را کارها نه زیرا بودند، او کشتن پی در بیشتر یهودیان خاطر همین به می کنم. کار نیز من و می کند برابر خدا با را خود و می خواند خود خاص پدر را خدا بلکه می شکست، را شنبه تنها می ساخت.

خودش از نمی تواند پسر می گویم، شما به آمین، آمین، گفت: آنها به و داد پاسخ عیسی پس دهد، انجام او چه هر زیرا ببیند، می دهد انجام پدر که را آنچه مگر دهد، انجام چیزی هیچ که را چیزهایی همه و دارد دوست را پسر پدر زیرا می دهد. انجام طریق همان به نیز پسر خواهد نشان او به را اینها از بزرگتر کارهای و می دهد، نشان او به می دهد انجام خودش می کند، زنده و برمی انگیزاند را مردگان پدر که همان طور شوید. شگفت زده شما تا داد نمی کند، داوری را هیچ کس پدر زیرا می کند. زنده می خواهد که را آنان نیز پسر این گونه پدر از که همان گونه کنند احترام پسر از همه تا است، داده پسر به را داوری تمام بلکه احترام است فرستاده را او که پدري از نمی کند، احترام پسر از که کس آن می کنند. احترام من فرستنده به و می شنود مرا سخن که کس آن که می گویم شما به آمین آمین، نمی کند. گذشته زندگی به مرگ از بلکه نمی رسد، داوری به و دارد جاودان زندگی می آورد، ایمان صدای مردگان که هست، هم اکنون و می آید ساعتی که می گویم شما به آمین آمین، است. زندگی پدر که همان طور شد. خواهند زنده شنیده اند که آنان و شنید خواهند را خدا پسر او به و باشد، داشته خود در را زندگی که است داده نیز پسر به این گونه دارد، خود در را ساعتی زیرا نشوید، شگفت زده این از است. انسان پسر که زیرا کردن، داوری و داد اختیار که آنان و شنید، خواهند را او صدای هستند گورها در که کسانی همه که می رسد فرا پست کارهای که آنان اما حیات، رستاخیز به آمد خواهند بیرون داده اند، انجام نیک کارهای داوری. رستاخیز به داده اند، انجام

می‌کنم، قضاوت می‌شنوم، که همان‌طور نیستم. کاری هیچ دادن انجام به قادر خودم از من مرا که را پدری اراده بلکه نمی‌جویم، را خود اراده زیرا است، عادلانه من قضاوت و است دیگری نیست. درست من شهادت دهم، شهادت خودم درباره من اگر است. فرستاده راستین می‌دهد من درباره او که شهادتی که می‌دانم و می‌دهد، شهادت من درباره که انسان از را شهادت اما من داد. شهادت حقیقت بر او و فرستادید یحیی نزد شما است. و سوزان چراغ یکی آن یابید. نجات شما تا می‌گویم را سخنان این بلکه نمی‌گیرم، گواهی من اما شوید. شادمان او نور در ساعتی برای خواستید شما و بود، درخشان همان کنم، کامل را آنها تا است داده من به پدر که کارهایی زیرا دارم، یوحنا از بزرگتری و است. فرستاده مرا پدر که می‌دهد شهادت من درباره می‌دهم، انجام من که کارهایی را او صدای هرگز نه است. داده شهادت من درباره خود است، فرستاده مرا که پدری که کسی به زیرا ندارید، باقی خود درون در را او کلمه و دیده‌اید، را او شکل نه و شنیده‌اید می‌کنید فکر زیرا می‌کنید، بررسی را نوشته‌ها شما نمی‌آورید. ایمان شما است، فرستاده او می‌دهند، شهادت من درباره که هستند همان‌هایی آن‌ها و دارید، جاودانه زندگی آن‌ها در که نمی‌گیرم. انسان‌ها از جلال باشید. داشته زندگی تا بیایید من به سوی نمی‌خواهید شما و مرا و آمده‌ام پدرم نام به من ندارید. خودتان در را خدا محبت که شناخته‌ام را شما من اما می‌توانید چگونه پذیرفت. خواهید را او بیاید، خود نام به دیگری اگر اما نمی‌پذیرید، است یگانه خدای از که را جلالی و می‌گیرید جلال یکدیگر از که حالی در بیاورید، ایمان موسی شما متهم‌کننده کرد، خواهم متهم پدر نزد را شما من که نکنید فکر نمی‌جوید؟ ایمان نیز من به می‌آوردید، ایمان موسی به اگر بسته‌اید. امید او به شما که همان است، به چگونه نمی‌کنید، باور او نوشته‌های به اگر اما نوشت. من درباره او زیرا می‌آوردید، کرد؟ خواهید باور من سخنان

بزرگی جمعیت و رفت. طبریه، دریای یعنی جلیل، دریای آن سوی به عیسی این‌ها، از پس به عیسی می‌دیدند. می‌داد، انجام بیماران بر که را نشانه‌هایی زیرا می‌رفت، او دنبال به پس بود. نزدیک یهودیان جشن پسخ، عید نشست. شاگردانش با آنجا در و رفت بالا کوه فیلیپ به می‌آید، او سوی به بسیاری جمعیت که دید و برداشت را خود چشمان عیسی خودش زیرا می‌گفت، او آزمایش برای اما را این بخورند؟ اینها تا بخریم نان کجا از گفت: برای دینار دویست نان‌های داد: پاسخ او به فیلیپ دهد. انجام است قرار چه می‌دانست برادر اندریاس او، شاگردان از یکی بگیرد. کمی مقدار آنها از یک هر تا نیست کافی آنها اما دارد، ماهی دو و جو نان پنج که هست اینجا پسری می‌گوید او به پطرس، شمعون فراوانی علف مکان آن در بنشانید. را مردم گفت: عیسی هستند؟ چه این همه برای این‌ها گرفت را نان‌ها عیسی بود. نفر هزار پنج حدود تعدادشان که کشیدند دراز مردان پس بود. دادند، نشسته‌ها به شاگردان و کرد، توزیع شاگردان به سپاس‌گزاری، از پس و شاگردانش به شدند، سیر چون می‌خواستند. که به اندازه‌ای نیز ماهی‌ها از به همین ترتیب را سبد دوازده و کردند جمع پس نشود. تباه چیزی تا کنید جمع را باقی مانده تکه‌های گفت: که مردم پس کردند. پر بود، مانده باقی خورندگان برای که جویی نان پنج تکه‌های از پیامبری همان واقعاً این که می‌گفتند بودند، دیده بود داده انجام عیسی که را نشانه‌ای تا برابیند را او و ببایند دارند قصد آنها دانست آنکه از پس عیسی می‌آید. دنیا به که است کرد. عقب‌نشینی کوه به تنهایی به دوباره کنند، پادشاه را او

آن سوی به کشتی، بر شدن سوار از پس و رفتند. دریا سوی به او شاگردان شد، شام چون نیامده آنها نزد هنوز عیسی و بود رسیده فرا تاریکی و می‌رفتند. قفرناحوم به دریا طرف

یا پنج و بیست حدود آنکه از پس می‌شد. برانگیخته بزرگ باد وزیدن به واسطه دریا بود، می‌شد، قایق نزدیک و می‌رفت راه دریا بر که دیدند را عیسی بودند، رانده استاد یون سی درون به را او می‌خواستند آنها پس نترسید. هستم، من می‌گویم: آنها به او اما ترسیدند. و رسید. می‌رفتند، آن سوی به که زمینی بر قایق بلافاصله و بگیرند، قایق

جز نبود، آنجا دیگری قایق که دیدند بودند ایستاده دریا طرف آن که جمعیتی بعد، روز سوار قایق به شاگردانش با عیسی اینکه و بودند، شده آن سوار او شاگردان که یکی همان آن نزدیک آمدند، تیرریاس از قایق‌هایی اما بودند، رفته شاگردانش تنها بلکه بود، نشده آنجا عیسی که دید جمعیت وقتی گزارد. شکر خداوند آنکه از پس خوردند، را نان که جایی دنبال به و آمدند کفرناحوم به و شدند کشتی‌ها سوار خودشان شاگردانش، نه و نیست اینجا به کی استاد، گفتند: او به یافتند، دریا سوی آن در را او چون و می‌گشتند. عیسی می‌جویید، مرا شما می‌گویم، شما به آمین، آمین، گفت: و داد پاسخ آنها به عیسی آمده‌ای؟ شدید. سیر و خوردید نان‌ها از که دلیل این به بلکه دیدید، را نشانه‌ها که دلیل این به نه باقی جاودان زندگی تا که غذایی برای بلکه نکنید، کار می‌شود نابود که غذایی برای او به پس است. زده مهر را او پدر خدای زیرا داد، خواهد شما به انسان پسر که می‌ماند، کار این گفت: آنها به و داد پاسخ عیسی دهیم؟ انجام را خدا کارهای تا بکنیم چه گفتند: بیاورید. ایمان است فرستاده او که کسی به که خداست

کاری چه بیاوریم؟ ایمان تو به و ببینیم تا می‌دهی انجام نشانه‌ای چه تو گفتند: او به پس از نان است، شده نوشته که همان طور خوردند، من بیابان در ما پدران می‌دهی؟ انجام موسی می‌گویم: شما به آمین، آمین، گفت: آنها به عیسی پس بخورند. تا داد آنها به آسمان می‌دهد. شما به را آسمان از حقیقی نان من پدر بلکه است، نداده شما به را آسمان از نان او به پس می‌بخشد. زندگی جهان به و می‌شود نازل آسمان از که است آن خدا نان زیرا

آن هستیم. حیات نان من گفت: آنها به عیسی بده. ما به را نان این همیشه خداوندا، گفتند: تشنه هرگز می آورد ایمان من به که آن و شد، نخواهد گرسنه هرگز می آید من نزد که شد. نخواهد

من سوی به می دهد، من به پدر آنچه هر نمی کنید. باور و دیده اید مرا که گفتم شما به اما آسمان از من که زیرا راند. نخواهم بیرون هرگز را می آید من سوی به که آن و آمد، خواهد فرستاده مرا که را کسی اراده بلکه دهم، انجام را خود اراده آنکه برای نه شده ام، نازل چیزی آن از است داده من به آنچه هر تا است، فرستاده مرا که پدری اراده است این است. که کس هر تا است، من فرستنده اراده اما این برخیزانم. آخر روز در را آن بلکه نکنم، گم آخر روز در را او من و باشد داشته جاودان زندگی بیاورد، ایمان او به و ببیند را پسر که هستم نانی من بود: گفته زیرا کردند، غرولند او درباره یهودیان پس انگیخت. برخوام و پدر ما که نیست یوسف پسر عیسی همان این آیا می گفتند: و است. آمده فرود آسمان از عیسی پس است؟ آمده فرود آسمان از که می گوید این چگونه پس می شناسیم؟ را مادرش بیاید، من به سوی نیست قادر هیچ کس نکنید. غرغر یکدیگر با گفت: آنها به و داد پاسخ برخوام آخر روز در را او من و بکشاند، را او است فرستاده مرا که پدری اینکه مگر کس هر شد. خواهند آموخته خدا از همه و است، شده نوشته پیامبران کتاب در انگیخت. از که آن مگر است، دیده را پدر کسی که نه می آید، من نزد بیاموزد، و بشنود پدر از که ایمان من به که آن می گویم: شما به آمین، آمین، است. دیده را پدر او خداست، جانب و خوردند بیابان در را من شما پدران هستیم. زندگی نان من دارد. جاودان زندگی می آورد، نان من نمیرد. و بخورد آن از کس هر تا می شود، نازل آسمان از که است نانی این مردند زندگی ابد تا بخورد، نان این از کسی اگر است. آمده پایین آسمان از که هستم زنده ای خواهم جهان حیات برای را آن که است من گوشت داد، خواهم من که نانی و کرد. خواهد گوشت ما به این می تواند چگونه می گفتند: و می جنگیدند یکدیگر با یهودیان پس داد.

اگر می‌گوییم، شما به آمین آمین، گفت: آنها به عیسی پس بدهد؟ خوردن برای را خود گوشت که آن ندارید. خود در زندگی ننوشید، را او خون و نخورید را انسان پسر گوشت برخواهم آخر روز در را او من و دارد، جاودان زندگی می‌نوشد، مرا خون و می‌خورد مرا آن که است. نوشیدنی واقعاً من خون و است، خوراک واقعاً من گوشت زیرا انگیخت. پدر که همان طور او. در من و می‌ماند من در می‌نوشد، مرا خون و می‌خورد مرا گوشت به واسطه نیز می‌خورد مرا که کسی آن می‌کنم، زندگی پدر به خاطر من و فرستاد مرا زنده شما پدران که چنان نه است، شده نازل آسمان از که نانی است این کرد. خواهد زندگی من در را سخنان این ماند. خواهد زنده ابد تا بخورد را نان این که کسی مردند؛ و خوردند مَنْ گفت. کفرناحوم، در دادن تعلیم هنگام جماعت،

آن می‌تواند کسی چه است، سخت سخن این گفتند: شنیدن، از پس او، شاگردان از بسیاری به پس می‌کنند، غرغر این درباره شاگردانش که دانست خود دل در عیسی اما بشنود؟ را جایی به که ببینید را انسان پسر اگر پس می‌اندازد؟ لغزش به را شما این آیا گفت: آنها نمی‌رساند، سودی هیچ گوشت می‌کند، زنده که است روح بود؟ آنجا قبلاً که می‌کند صعود که هستند شما از برخی اما است. زندگی و است روح می‌گوییم، شما به من که کلماتی را او کسی چه و نمی‌آورند ایمان کسانی چه می‌دانست آغاز از عیسی زیرا نمی‌آورند. ایمان نیست قادر هیچ‌کس که گفته‌ام شما به این به خاطر می‌گفت: او و داد. خواهد تحویل از بسیاری رو این از باشد. شده داده او به من پدر جانب از اینکه مگر بیاید، من به سوی نفر دوازده آن به عیسی پس نمی‌رفتند. راه او با دیگر و بازگشتند عقب به او شاگردان به خداوند، گفت: او به پاسخ در پطرس شمعون بروید؟ می‌خواهید هم شما آیا گفت: دانسته‌ایم و آورده‌ایم ایمان ما و داری. را جاودان حیات کلمات تو رفت؟ خواهیم که سوی را نفر دوازده شما من آیا داد: پاسخ آنها به عیسی هستی. زنده خدای پسر مسیح، تو که اسخریوطی سیمون پسر یهوذا درباره او است. شیطان شما از یکی و نکردم؟ انتخاب

بود. دوازده از یکی که حالی در دهد، تحویل را وی بود قرار او زیرا می‌گفت،

۷

چون برود، راه یهودیه در نمی‌خواست زیرا می‌رفت، راه جلیل در این‌ها از بعد عیسی و او به او برادران پس بود. نزدیک یهودیان خیمه‌ها جشن بکشند. را او می‌خواستند یهودیان زیرا ببینند، می‌کنی که را کارهایی نیز تو شاگردان تا برو، یهودیه به و برو اینجا از گفتند: می‌کنی، را کارها این اگر باشد. آشکار خودش می‌خواهد و نمی‌کند کاری نهان در هیچ‌کس آنها به عیسی نمی‌آوردند. ایمان او به او برادران حتی زیرا بده. نشان جهان به را خودت جهان است. آماده همیشه شما زمان اما است، نرسیده فرا هنوز من زمان می‌گوید:

که می‌دهم شهادت او درباره من زیرا دارد، نفرت من از اما کند، نفرت شما از نمی‌تواند زمان زیرا نمی‌روم، جشن این به هنوز من بروید، جشن این به شما است. شروانه اعمالش چون ماند. جلیل در آنها، به چیزها این گفتن از پس اما است. نرسیده فرا هنوز من را او یهودیان پس پنهانی. در بلکه آشکارا، نه رفت، جشن به نیز او آنگاه رفتند، برادرانش میان در او درباره بسیاری زمزمه‌های و کجاست؟ مرد آن می‌گفتند: و می‌جستند جشن در همراه را مردم او بلکه نه، می‌گفتند: دیگران است، خوب او که می‌گفتند برخی بود. مردم از ترس خاطر به نمی‌گفت سخن او درباره صراحت با حال این با هیچ‌کس می‌کند. یهودیان.

یهودیان و می‌داد. تعلیم و رفت معبد به عیسی بود، میانه در جشن که هنگامی اما اینکه بدون می‌داند نوشتن و خواندن شخص این چگونه گفتند: و شدند شگفت‌زده آن از بلکه نیست، من خود از من تعلیم گفت: و داد پاسخ آنها به پس عیسی باشد؟ آموخته

این درباره دهد، انجام را او اراده بخواد کسی اگر است. فرستاده مرا که است کسی از آن که می‌گویم. سخن خود جانب از من یا خداست جانب از آیا که دانست خواهد تعلیم را خود فرستنده جلال آن که اما می‌جوید، را خود جلال می‌گوید، سخن خود جانب نداده شما به را قانون موسی آیا نیست. او در بی‌عدالتی و است راستگو او می‌جوید، جمعیت بکشید؟ مرا می‌خواهید چرا نمی‌دهد. انجام را قانون شما از هیچ‌کس و است؟ و داد پاسخ عیسی بکشد؟ را تو می‌خواهد کسی چه هستی، دیوانه تو گفت: و داد پاسخ به را ختنه موسی می‌شوید. شگفت‌زده این خاطر به شما همه و کردم کار یک گفت: آنها به سبب روز در شما و است، پدران از بلکه است، موسی از که جهت این از نه است، داده شما شکسته موسی قانون تا می‌شود ختنه سبب روز در انسان اگر می‌کنید. ختنه را انسان اساس بر کردم؟ سالم کاملاً سبب روز در را انسانی که هستید خشمگین من بر چرا نشود، اورشلیم اهل از برخی پس دهید. انجام عادلانه‌ای قضاوت بلکه نکنید، قضاوت ظاهر سخن آشکارا او ببینید، و بکشند؟ را او می‌خواهند که نیست کسی همان این آیا می‌گفتند: مسیح واقعاً این که دانسته‌اند واقعاً حاکمان مگر نمی‌گویند. او به چیز هیچ و می‌گوید نمی‌داند هیچ‌کس می‌آید، که هنگامی مسیح ولی است، کجا از این می‌دانیم ما اما است؟ مرا شما گفت: و زد فریاد می‌داد تعلیم معبد در که حالی در عیسی پس است. کجا از فرستاده مرا که کسی بلکه نیامده‌ام، خودم از من و هستم، کجا از می‌دانید و می‌شناسید او و هستم او جانب از زیرا می‌شناسم، را او من نمی‌شناسید. را او شما که است، راستین نگذاشت، او بر دست هیچ‌کس و بگیرند، را او می‌خواستند بنابراین است. فرستاده مرا و آوردند ایمان او به جمعیت میان از بسیاری بود. نرسیده فرا هنوز او ساعت زیرا است، داده انجام شخص این آنچه از بیشتری نشانه‌های بیاید، وقتی مسیح مگر می‌گفتند: و را، چیزها این می‌کردند زمزمه او درباره جمعیت که شنیدند فریسیان داد؟ خواهد انجام هنوز گفت: پس عیسی بگیرند. را او تا فرستادند خدمتگزارانی اعظم کاهنان و فریسیان

مرا شما می‌روم. است فرستاده مرا که کسی سوی به سپس و هستم شما با کوتاهی زمان پس بیایید. نمی‌توانید شما هستم، من که جایی و یافت، نخواهید و جست خواهید یافت؟ نخواهیم را او ما که برود کجا به دارد قصد شخص این گفتند: یکدیگر به یهودیان چه این دهد؟ تعلیم یونانیان به و برود یونانیان پراکندگی سرزمین به دارد قصد مگر شما هستم، من که جایی و یافت، نخواهید و جست خواهید مرا گفت: که است سخنی بیایید؟ نمی‌توانید

نزد است، تشنه کسی اگر گفت: و زد فریاد و ایستاد عیسی جشن، بزرگ روز آخرین در اما است، گفته مقدس کتاب که همان‌طور دارد، ایمان من به که کسی بنوشد. و بیاید من که گفت روحی درباره‌ی اما را این شد. خواهد جاری او درون از زنده آب رودخانه‌های عیسی چون نبود، قدوس روح هنوز زیرا کنند، دریافت می‌بایست او به ایمان‌آوردگان واقعاً این می‌گفتند: سخن، آن شنیدن از پس جمعیت، از بسیاری بود. نیافته جلال هنوز که نه مگر می‌گفتند: دیگر برخی است، مسیح این می‌گفتند: برخی است. پیامبر همان دهکده از و داود نسل از مسیح که است گفته کتاب که این نه مگر نمی‌آید؟ جلیل از مسیح آمد. پدید او به واسطه جمعیت میان در شکافی پس می‌آید؟ بود، داود که جایی بیت لحم، نزد یاران پس گذاشت. او بر دست هیچ‌کس اما بگیرند، را او می‌خواستند آنها از برخی پاسخ یاران نیاوردید؟ را او چرا گفتند: ایشان به آنان و آمدند، فریسیان و اعظم کاهنان پاسخ آنها به فریسیان پس انسان. این همانند است، نگفته سخن چنین انسانی هرگز دادند: از یا است آورده ایمان او به حاکمان از کسی مگر شده‌اید؟ گمراه هم شما مگر دادند: شبانه که نیکودیموس هستند. لعنت‌شده نمی‌دانند، را قانون که جمعیت این اما فریسیان؟ اگر می‌کند، محکوم را انسانی ما قانون آیا گفت: آنها به بود، آنان از یکی و بود آمده او نزد گفتند: او به و دادند پاسخ آنها می‌کند؟ چه که باشد ندانسته و نشنیده او از آن از پیش و است. برنخاسته جلیل از پیامبری هیچ که ببین و کن بررسی هستی؟ جلیل از هم تو مگر

۸

او به سوی مردم همه و آمد، معبد به دوباره سپیده‌دم اما رفت. زیتون کوه به عیسی اما گرفته زنا در که را زنی فریسیان و کاتبان اما می‌داد. تعلیم را آنها نشسته او و می‌آمدند، در زن این معلم، ای می‌گویند: او به کردند. ایستاده میان در را او و می‌آورند، بود شده چنین که است داده فرمان موسی ما، شریعت در و است، شده دستگیر کردن زنا حال علیه اتهامی تا بیازمایند، را او تا گفتند را این می‌گویی؟ چه پس تو کنند. سنگسار را زنانی آنها چون می‌نوشت. زمین بر انگشت با و شد خم پایین به عیسی اما باشند. داشته او بی‌گناه که شما از کس آن گفت: آنها به و ایستاد راست او بپرسند، او از که کردند پافشاری پس آنها می‌نوشت. زمین بر و کرد خم پایین به سر باز و بیندازد. او بر را سنگ اول است، زنی و عیسی و بودند، کرده شروع بزرگان از و رفتند بیرون دیگری از پس یکی شنیدن، از هستند؟ کجا زن، ای گفت: او به و کرد بلند سر عیسی ماندند. باقی بود ایستاده میان در که را تو هم من گفت: عیسی اما خداوند. هیچ‌کس، گفت: او نکرد؟ محکوم را تو هیچ‌کس نکن. گناه دیگر پس این از و برو نمی‌کنم، محکوم

من از که آن هستم، جهان نور من فرمود: و گفت سخن آنها به عیسی بنابراین دوباره پس داشت. خواهد را حیات نور بلکه رفت، نخواهد راه تاریکی در هرگز کند پیروی عیسی نیست. راست تو شهادت می‌دهی، شهادت خودت درباره تو گفتند: او به فریسیان است، راست من شهادت دهم، شهادت خودم درباره من اگر حتی گفت: آنها به و داد پاسخ کجا به یا می‌آیم کجا از نمی‌دانید شما اما می‌روم، کجا به و آمده‌ام کجا از می‌دانم زیرا

من اگر و نمی‌کنم. داوری را هیچ‌کس من می‌کنید، داوری ظاهر اساس بر شما می‌روم. فرستاده مرا که پدری و من بلکه نیستم، تنها زیرا است، راستین من قضاوت کنم، قضاوت کسی من است. راست مرد دو شهادت که است شده نوشته نیز شما قانون در و است. شهادت من درباره است فرستاده مرا که پدری و می‌دهم، شهادت خودم درباره که هستم پدرم نه و می‌شناسید مرا نه داد: پاسخ عیسی کجاست؟ تو پدر گفتند: او به پس می‌دهد. خزانه‌داری در عیسی را سخنان این می‌شناختید. نیز را پدرم می‌شناختید، مرا اگر را. فرا هنوز او ساعت زیرا نگرفت، را او هیچ‌کس و می‌داد، تعلیم معبد در که حالی در گفت، بود. نرسیده

خود گناه در و جست، خواهید مرا شما و می‌روم من گفت: آنها به دوباره عیسی پس او مگر می‌گفتند: یهودیان پس بیایید. نمی‌توانید شما می‌روم، من که جایی مرد؛ خواهید آنها به و بیایید؟ نمی‌توانید شما می‌روم، من که جایی می‌گوید که کشت خواهد را خودش جهان این از من هستید، جهان این از شما هستم؛ بالا از من هستید، پایین از شما گفت: من که نیاورید ایمان اگر زیرا مرد، خواهید خود گناهان در که گفتم شما به پس نیستم. آنها به عیسی و هستی؟ کی تو می‌گفتند: او به پس مرد. خواهید خود گناهان در هستم، و بگویم که دارم شما درباره بسیاری چیزهای می‌گویم. شما به آغاز از که را همان گفت: به را همان شنیده‌ام، او از آنچه من و است، راستگو فرستاده مرا که آن اما کنم، داوری آنها به عیسی پس می‌گفت. سخن آنها به پدر درباره او که ندانستند آنها می‌گویم. جهان هیچ خودم از و هستم، من که دانست خواهید آنگاه کنید، بلند را انسان پسر وقتی گفت: مرا آن که و می‌گویم. را چیزها این آموخت، من به پدرم که همان‌طور بلکه نمی‌کنم، خوشایند کارهای همیشه من زیرا است، نگذاشته تنها مرا پدر است، من با است فرستاده آوردند. ایمان او به بسیاری می‌گفت، را چیزها این او که هنگامی می‌دهم. انجام را او

بمانید، من کلام در شما اگر می‌گفت: بودند آورده ایمان او به که یهودیانی به عیسی پس خواهد آزاد را شما حقیقت و دانست، خواهید را حقیقت شما و هستید، من شاگردان واقعاً نبوده‌ایم. برده هیچ‌کس به هرگز و هستیم ابراهیم نسل ما دادند: پاسخ او به آنها کرد.

شما به آمین آمین داد، پاسخ آنها به عیسی شد؟ خواهید آزاد که می‌گویی تو چگونه پسر نمی‌ماند، ابد تا خانه در برده اما است. گناه برده می‌کند، گناه که کسی هر که می‌گوییم نسل که می‌دانم بود. خواهید آزاد واقعاً کند، آزاد را شما پسر پس اگر می‌ماند. ابد تا را آنچه من ندارد. جایی شما در من سخن زیرا بکشید، مرا می‌خواهید اما هستید، ابراهیم انجام دیده‌اید، پدرتان نزد که را آنچه نیز شما و می‌کنم؛ بیان دیده‌ام، پدرم نزد که فرزندان اگر گفت: آنها به عیسی است. ابراهیم ما پدر گفتند: او به و دادند پاسخ می‌دهید. بکشید، مرا می‌کشید شما اما اکنون می‌دادید. انجام را ابراهیم کارهای بودید، ابراهیم ابراهیم که است کاری این شنیدم. خدا از که را آنچه گفته‌ام، شما به را حقیقت که مردی ما نشده‌ایم، متولد زنا از ما گفتند: او به پس می‌دهید. انجام را خود پدر کارهای شما نکرد. دوست مرا بود، شما پدر خدا اگر گفت: آنها به پس عیسی خدا. یعنی داریم، پدر یک مرا او بلکه آمده‌ام، خودم از نه آمده‌ام. و آمدم بیرون خدا از من که چرا می‌داشتید، شیطان پدر از شما بشنوید. مرا کلام نمی‌توانید زیرا نمی‌فهمید؟ مرا سخن چرا فرستاد. حقیقت در و بود قاتل آغاز از او دهید. انجام را پدرتان خواسته‌های می‌خواهید و هستید سخن خویش خود از می‌گویید، دروغ هرگاه نیست. او در حقیقتی زیرا نمی‌ایستد، نمی‌کنید. باور مرا می‌گوییم، حقیقت که من اما آن. پدر و است دروغگو او زیرا می‌گویید، من به شما چرا می‌گوییم، حقیقت اگر اما می‌کند؟ محکوم گناه دربارہ مرا شما از یک کدام شما دلیل همین به می‌شنود؛ را خدا سخنان است، خدا از که آن نمی‌آورید؟ ایمان خوب ما آیا گفتند: او به و دادند پاسخ پس یهودیان نیستید. خدا از زیرا نمی‌شنوید، را پدرم بلکه ندارم، دیو من داد: پاسخ عیسی داری؟ دیو و هستی سامری تو که نمی‌گوییم

کسی نمی‌جویم، را خود جلال اما من می‌کنید. بی‌حرمتی من به شما و می‌کنم، احترام نگه مرا کلام کسی اگر می‌گوییم: شما به آمین، آمین، می‌کند. داوری و می‌جوید که هست تو که دانسته‌ایم اکنون گفتند: او به یهودیان پس دید. نخواهد ابد تا را مرگ هرگز دارد، دارد، نگه مرا کلام کسی اگر می‌گویی تو و مردند، نیز پیامبران و مرد ابراهیم داری. دیو مرد؟ که هستی ابراهیم ما پدر از بزرگتر تو مگر ابد؟ تا چشید نخواهد را مرگ هرگز جلال را خودم من اگر داد: پاسخ عیسی می‌پنداری؟ چه را خود تو مردند. هم پیامبران می‌گویند شما که همان می‌دهد، جلال مرا که است من پدر است. هیچ من جلال دهم، را او که بگویم اگر و می‌شناسم. را او من اما نشناخته‌اید، را او شما و شماست، خدای نگه را او کلام و می‌شناسم را او من اما بود، خواهم دروغگو شما مانند نمی‌شناسم، یهودیان پس گشت. شاد و دید و ببیند، مرا روز که شد شادمان شما، پدر ابراهیم، می‌دارم. آمین، آمین، گفت: آنها به عیسی دیده‌ای؟ را ابراهیم و نداری سال پنجاه هنوز گفتند: او به بر تا برداشتند را سنگ‌ها آنها پس هستم. من باشد، ابراهیم آنکه از پیش می‌گویم: شما به رفت. چنین و گذشت آنها میان از و رفت بیرون معبد از و شد پنهان عیسی اما بیندازند. او

۹

و پرسیدند او از شاگردانش و بود. نابینا تولد بدو از که دید را انسانی عبور، هنگام و داد: پاسخ عیسی شد؟ متولد نابینا که والدینش، یا مرد این کرد، گناه کسی چه ربی، گفتند: کارهای باید من شود. آشکار او در خدا کارهای تا بلکه والدینش، نه و کرده گناه این نه در هرگاه کند. کار نمی‌تواند هیچ‌کس که می‌آید شب است، روز تا دهم انجام را فرستنده‌ام ساخت، گلی دهان آب از و کرد تف زمین بر گفت، که را این هستم. جهان نور هستم، جهان معنی‌اش که بشو سیلواوم استخر در و برو گفت: او به و مالید. نابینا چشمان بر را گل آن و

بازگشت. بینا و شست و رفت پس است. شده فرستاده

کسی همان این آیا می گفتند: بود، نابینا که می دیدند قبلاً را او که کسانی و همسایگان پس دیگران اما اوست، این که می گفتند دیگران می کرد؟ گدایی و می نشست که نیست چگونه می گفتند: او به پس هستم. من که می گفت مرد آن اوست. به شبیه که می گفتند بر و ساخت گلی عیسی، نام به مردی گفت: و داد پاسخ مرد آن شدند؟ باز تو چشمان بینا و شستم و رفتم پس بشو. و برو سیلوام استخر به گفت: من به و مالید من چشمان نمی دانم. گفت: کجاست؟ مرد آن گفتند: او به پس شدم.

که وقتی بود سبت روز اما بود. نابینا زمانی که کسی همان می برند، فریسیان نزد را او چگونه که پرسیدند او از دوباره فریسیان پس گشود. را او چشمان و ساخت را گل عیسی پس می بینم. و شستم، و گذاشت، من چشمان بر گل گفت: آنها به او اما یافت. بینایی نمی دارد. نگه را سبت زیرا نیست، خدا جانب از مرد این می گفتند: فریسیان از برخی در و دهد؟ انجام نشانه‌هایی چنین گناهکار مرد یک می تواند چگونه می گفتند: دیگران را تو چشمان که می گویی، چه او درباره تو می گویند: دوباره نابینا به بود. شکاف آنها میان یافته بینایی و بوده نابینا او که نکردند باور یهودیان پس است. پیامبر گفت: اما او گشود؟ گفتند: و پرسیدند آنها از و فراخواندند. بود یافته بینایی که را کسی والدین اینکه تا است، می بیند؟ اکنون چگونه پس است؟ آمده دنیا به نابینا می گویند که شماست پسر این آمده دنیا به نابینا و ماست پسر این که می دانیم ما گفتند: آنها به و دادند پاسخ او والدین نمی دانیم. ما گشود را او چشمان کسی چه یا نمی دانیم، می بیند اکنون چگونه اما است. سخنان این او والدین گفت. خواهد خودش درباره خودش بپرسید، او از دارد، سن خودش کسی اگر که بودند کرده توافق قبلاً یهودیان که چرا می ترسیدند، یهودیان از زیرا گفتند، را گفتند او والدین خاطر همین به شود. اخراج کنیسه از کند، اعتراف مسیح عنوان به را او

و فراخواندند، بود نابینا که را مردی دوم بار برای آنها پس پیرسید. خودش از دارد، سن که پاسخ مرد آن پس است. گناهکار مرد این که می دانیم ما بده، خدا به را جلال گفتند: او به می بینم. اکنون و بودم نابینا که می دانم چیز یک نمی دانم، است گناهکار او اگر گفت: و داد داد: پاسخ آنها به کرد؟ باز را چشمانت چگونه کرد؟ تو با کاری چه گفتم: او به دوباره اما می خواهید هم شما مگر بشنوید؟ می خواهید دوباره چرا نشنیدید، و گفتم شما به قبلاً شاگردان ما اما هستی، آن شاگرد تو گفتند: و دادند دشنام را او آنها بشوید؟ او شاگردان کجا از این نمی دانیم اما است، گفته سخن موسی به خدا که می دانیم ما هستیم. موسی کجا از او نمی دانید شما که است شگفت انگیز این گفت: آنها به و داد پاسخ مرد آن است. اگر اما نمی شنود، را گناهکاران خدا که می دانیم ما گشود. مرا چشمان او که حالی در است، نشده شنیده باستان دوران از می شنود. را او دهد، انجام را او اراده و باشد خداترس کسی خدا از این اگر باشد. کرده باز بوده، نابینا تولد بدو از که را نابینایی چشمان کسی که است متولد گناهان در تماماً تو گفتند: او به و دادند پاسخ نبود. کاری هیچ انجام به قادر نبود، بیرون را او که شنید عیسی انداختند. بیرون را او و می دهی؟ تعلیم ما به تو و شدی، مرد آن می آوری؟ ایمان خدا پسر به تو آیا گفت: او به یافت، را او چون و انداخته اند، را او تو گفت: او به عیسی بیاورم؟ ایمان او به تا کیست او خداوند، ای گفت: و داد پاسخ ای می آورم، ایمان گفت: اما او اوست. همان می گوید سخن تو با که کسی آن و دیده ای که آنان تا آمدم، جهان این به داوری برای من گفت: عیسی و کرد. سجده او به و خداوند این بودند او با که فریسیان از برخی و شوند. کور می بینند که آنان و ببینند نمی بینند نابینا اگر گفت: آنها به عیسی هستیم؟ کور هم ما مگر گفتند: او به و شنیدند را سخنان می ماند. باقی شما گناه پس می بینیم، که می گویند اکنون اما نمی داشتید، گناه بودید،

بلکه نمی‌شود، گوسفندان حیاط وارد در طریق از که کسی آن می‌گویم، شما به آمین آمین، چوپان می‌شود، وارد در از که آن اما است، راهزن و دزد کس آن می‌رود، بالا دیگری جای از می‌شنوند را او صدای گوسفندان و می‌کند باز را در دربان کس، این برای است. گوسفندان گوسفندان که هنگامی و می‌برد. بیرون را آنها و می‌زند صدا نام به را خود گوسفندان او و زیرا می‌کنند، پیروی او از گوسفندان و می‌رود آنها پیشاپیش می‌آورد، بیرون را خود زیرا کرد، خواهند فرار او از بلکه کرد، نخواهند پیروی بیگانه از اما می‌شناسند. را او صدای را آنچه ندانستند آنان اما گفت، آنان به عیسی را مَثَل این نمی‌شناسند. را بیگانگان صدای که می‌گویم شما به آمین آمین، گفت: آنها به دوباره عیسی پس بود. چه می‌گفت آنان به که اما بودند، راهزن و دزد آمدند، من از پیش که کسانی همه هستم. گوسفندان در من نجات شود، وارد من طریق از کسی اگر هستم؛ در من ندادند. گوش آنها به گوسفندان نمی‌آید دزد یافت. خواهد چراگاه و رفت خواهد بیرون و شد خواهد داخل و یافت خواهد به و باشند داشته زندگی آنها تا آمدن من کند، نابود و بکشد و بدزدد اینکه برای مگر گوسفندان برای را خود جان خوب چوپان هستم. خوب چوپان من باشند. داشته فراوانی وقتی نیستند، خودش به متعلق گوسفندان و نیست چوپان که مزدور کارگر می‌گذارد. می‌رباید را آنها گرگ و می‌کند، فرار و می‌کند رها را گوسفندان می‌آید، که می‌بیند را گرگ و است مزدور او زیرا می‌گریزد، مزدور کارگر اما می‌سازد. پراکنده را گوسفندان و می‌شناسم را خود گوسفندان و هستم، خوب چوپان من ندارند. اهمیتی او برای گوسفندان را پدر من و می‌شناسد مرا پدر که همان طور می‌شوم، شناخته خود گوسفندان توسط و از که دارم دیگری گوسفندان اما و می‌نهم. فرو گوسفندان برای را خود روان می‌شناسم، خواهد گله یک و شنید، خواهند مرا صدای و بیاورم، باید نیز را آنها و نیستند، حیاط این دوباره تا می‌نهم را خود روح من زیرا دارد، دوست مرا پدر این، خاطر به چوپان. یک شد، آن که دارم اختیار می‌نهم. را آن خودم من بلکه نمی‌گیرد، من از را آن هیچ کس بگیرم. را آن

بنابراین گرفته‌ام. پدرم از را فرمان این بازگیرم. را آن دوباره که دارم اختیار و بنهم را آنها از بسیاری اما آمد. به وجود سخنان این به خاطر یهودیان میان در شکافی دوباره این می‌گفتند: دیگران می‌دهید؟ گوش او به چرا است، دیوانه و دارد دیو می‌گفتند: کند؟ باز را کوران چشمان می‌تواند دیو مگر نیست. دیوانه‌ای از سخنان

سلیمان رواق در معبد، در عیسی و بود، زمستان و شد برگزار اورشلیم در تقدیس جشن را ما روح کی به تا می‌گفتند: او به و کردند احاطه را او یهودیان پس می‌رفت. راه شما به داد: پاسخ آنها به عیسی بگو. ما به صراحت با هستی، مسیح تو اگر برمی‌داری؟ شهادت من درباره اینها می‌دهم، انجام پدرم نام به من که کارهایی نمی‌کنید. باور و گفتم گفتم. شما به که همان‌طور نیستید، من گوسفندان از زیرا نمی‌کنید، باور شما اما می‌دهند. و می‌کنند. پیروی من از آنها و می‌شناسم، را آنها من و می‌شنوند، مرا صدای من گوسفندان از را آنها هیچ‌کس و ابد، تا شد نخواهند هلاک هرگز و می‌دهم، آنها به جاودانی زندگی من قادر هیچ‌کس و است همه از بزرگتر است، داده من به که من پدر ریود. نخواهد من دست سنگ‌ها دوباره یهودیان بنابراین هستیم. یکی پدر و من بر باید. پدرم دست از نیست جانب از بسیاری خوب کارهای داد: پاسخ آنها به عیسی کنند. سنگسار را او تا برداشتند به یهودیان می‌کنید؟ سنگسار مرا کارها آن از یک کدام خاطر به داده‌ام، نشان شما به پدرم خاطر به بلکه نمی‌کنیم، سنگسار نیکو کار خاطر به را تو ما گفتند: و دادند پاسخ او آیا داد، پاسخ آنها به عیسی می‌سازی. خدا را خود و هستی انسان تو که زیرا و کفرگویی، خدایان را آنها اگر هستید؟ خدایان شما گفتم، من که است نشده نوشته شما شریعت در که کسی به آیا شود، باطل نمی‌تواند نوشته و آمد، آنان سوی به خدا کلام که کسانی نامید، پسر گفتم زیرا می‌گویی، کفر که می‌گویید شما فرستاد، جهان به و کرد تقدیس را او پدر انجام من اما اگر نیاورید، ایمان من به نمی‌دهم، انجام را پدرم کارهای اگر هستم؟ خدا من در پدر که کنید باور و بدانید تا کنید، باور کارها به نکنید، باور من به اگر حتی می‌دهم،

رفت. بیرون آنها دست از او و بگیرند، را او می‌کوشیدند دوباره بنابراین او. در من و است

تعمید بار نخستین یحیی که جایی همان به رفت، اردن رودخانه سوی آن به دوباره و انجام معجزه‌ای هیچ یحیی که می‌گفتند و آمدند او نزد بسیاری و ماند. آنجا در و می‌داد، آوردند. ایمان او به آنجا در بسیاری و بود. حق گفت، او درباره یحیی آنچه هر اما نداد،

۱۱

بودند. آن در خواهرش مارتا و مریم که دهکده‌ای از بود، بیت‌عنیا از بیمار مردی لعازر، پاک خود موهای با را او پاهای و کرده تدهین عطر با را خداوند که بود کسی همان مریم خداوند، ای گفتند: و فرستادند او نزد خواهران پس بود. بیمار لعازر برادرش که بود، کرده مرگ به بیماری این گفت: شنیدن از پس عیسی است. بیمار داری دوست که کسی ببین و مارتا عیسی یابد. جلال آن طریق از خدا پسر تا است، خدا جلال برای بلکه نیست، جایی همان در آنگاه است، بیمار که شنید چون پس می‌داشت. دوست را لعازر و او خواهر برویم. یهودیه به دوباره بیایید می‌گوید: شاگردان به این، از بعد سپس ماند روز دو بود که به دوباره و کنند، سنگسار را تو می‌خواستند یهودیان اکنون ربی، گفتند: او به شاگردان راه روز در کسی اگر نیست؟ روز در ساعت دوازده آیا داد: پاسخ عیسی می‌روی؟ آنجا نور زیرا می‌لغزد، برود، راه شب در کسی اگر می‌بیند. را جهان این نور زیرا نمی‌لغزد، برود، خواب به ما، دوست لعازر، گفت: آنان به این از پس و گفت را سخنان این نیست. او در به اگر خداوندا، گفتند: او شاگردان پس کنم. بیدار را او تا می‌روم من اما است، رفته آنها اما بود، گفته سخن او مرگ درباره عیسی یافت. خواهد نجات است، رفته خواب لعازر گفت: آنها به صراحت با عیسی آنگاه می‌کند. صحبت خوابیدن درباره که پنداشتند

او نزد بیایید اما بیاورید، ایمان تا نبودم، آنجا که شادمانم شما به خاطر و است. مرده تا برویم هم ما بیایید گفت: هم‌شاگردان به می‌شد، نامیده دیدیموس که تو ما پس برویم. بمیریم. او با

در بود، اورشلیم نزدیک بیت‌عنیا بود. قبر در روز چهار که یافت را او و آمد عیسی پس را آنها تا بودند آمده مریم و مارتا نزد یهودیان از بسیاری و فاصله. استادیون پانزده حدود رفت، او استقبال به می‌آید، عیسی که شنید چون مارتا پس دهند. تسلی برادرشان درباره برادرم بودی، اینجا اگر خداوند، گفت: عیسی به مارتا پس بود. نشسته خانه در مریم اما به عیسی داد. خواهد تو به خدا بخواهی، خدا از چه هر که می‌دانم نیز اکنون اما نمی‌مرد. روز در رستاخیز، در که می‌دانم گفت: او به مارتا خاست. برخواهد تو برادر می‌گویی: او ایمان من به آن‌که هستم. زندگی و رستاخیز من گفت: او به عیسی خاست. برخواهد آخر هرگز می‌آورد، ایمان من به و است زنده که هر و شد، خواهد زنده بمیرد، اگر حتی می‌آورد، آورده‌ام ایمان من خداوند، بله، می‌گویی: او به داری؟ ایمان این به آیا مرد. نخواهد ابد تا مریم، و رفت این‌ها گفتن از پس و می‌آید. جهان این به که هستی خدا پسر مسیح، تو که چون زن آن می‌خواند. را تو و است حاضر معلم گفت: و خواند مخفیانه را خود خواهر در بلکه بود، نیامده دهکده آن به عیسی هنوز آمد. او به سوی و برخاست به سرعت شنید، او و بودند خانه در او با که یهودیانی پس بود. کرده ملاقات را او مارتا که بود مکانی همان دنبال را او رفت، بیرون و برخاست سرعت به مریم که دیدند وقتی می‌دادند، تسلی را عیسی که جایی به چون مریم پس کند. گریه آنجا تا می‌رود مقبره به او که گفتند و کردند من برادر بودی، اینجا اگر خداوند، ای گفت: او به و افتاد او پای به و دید را او آمد، بود گریان نیز بودند آمده او با که را یهودیانی و دید گریان را او آنکه از پس عیسی نمی‌مرد. گفتند: او به گذاشته‌اید؟ را او کجا گفت: و کرد، آشفته را خود و شد خشمگین روح در دید، دوست را او چگونه ببین می‌گفتند: یهودیان پس گریست. عیسی ببین. و بیا خداوند، ای

نمی‌توانست کرد، باز را نابینا مرد چشمان که کسی این‌آیا گفتند: آنان از برخی می‌داشت. گور به بود، شده متأثر عمیقاً خود درون در دوباره که عیسی، نمیرد؟ نیز این تا کند کاری مارتا، بردارید. را سنگ می‌گوید: عیسی داشت. قرار آن بر سنگی و بود غاری گور آن آمد. او به عیسی است. روز چهار زیرا می‌دهد، بو قبل از خداوند، می‌گوید: او به مرده، خواهر را سنگی آنها پس دید؟ خواهی را خدا جلال بیاوری، ایمان اگر که نگفتم تو به آیا می‌گوید: و کرد بلند بالا به را خود چشمان عیسی اما برداشتند. بود کشیده دراز آن زیر مرده که مرا سخنان همیشه تو که می‌دانستم من شنیدی. مرا که می‌گزارم سپاس را تو پدر، گفت: بیاورند ایمان تا گفتم، را این بودند ایستاده اطراف در که جمعیتی خاطر به اما می‌شنوی، آن و بیا! بیرون لعازر، زد: فریاد بلند صدای با این‌ها گفتن از پس و فرستاده‌ای. مرا تو که با چهره‌اش و بود، شده بسته پارچه‌ها با دستانش و پاها که حالی در آمد بیرون مرده برود. بگذارید و کنید باز را او گفت: آنان به عیسی بود. شده پیچیده پارچه‌ای

دیده بود داده انجام عیسی که را آنچه و بودند آمده مریم نزد که یهودیان از بسیاری انجام عیسی که را آنچه و رفتند فریسیان نزد آنها از برخی اما آوردند. ایمان او به بودند، چه می‌گفتند: و کردند جمع را شورا فریسیان و بزرگ کاهنان پس گفتند. آنها به بود داده او به همه کنیم، رها این‌گونه را او اگر می‌دهد؟ انجام بسیاری نشانه‌های مرد این زیرا کنیم، از یکی اما گرفت. خواهند را ما ملت و مکان و آمد خواهند رومیان و آورد، خواهند ایمان شما نه نمی‌دانید، هیچ شما گفت: آنها به بود، سال آن اعظم کاهن که قیافا، آنها، نابود ملت تمام و بمیرد مردم برای انسان یک که است سودمند ما برای که می‌اندیشید که کرد پیشگویی بود، سال آن اعظم کاهن چون بلکه نگفت، خود از اما را این نشود. در نیز را خدا پراکنده فرزندان تا بلکه قوم، برای تنها نه و بمیرد. ملت برای بود قرار عیسی آن از پس عیسی بکشند. را او تا کردند مشورت یکدیگر با روز، آن از پس آورد. گرد یکی رفت، بیابان نزدیک سرزمینی به آنجا از بلکه نمی‌رفت، راه یهودیان میان در آشکارا دیگر

نزدیک یهودیان پسح عید ماند. شاگردانش با آنجا در و می‌شد، نامیده افرایم که شهری به تطهیر را خود تا رفتند اورشلیم به پسح عید از پیش روستاها از مردم از بسیاری و بود، یکدیگر با بودند، ایستاده معبد در که حالی در و می‌جستند را عیسی آنها پس کنند. فرمان فریسیان و بزرگ کاهنان آمد؟ نخواهد جشن به او آیا چیست؟ شما نظر می‌گفتند: بگیرند. را او تا دهد گزارش کجاست، او بدانند کسی اگر که بودند داده

۲۱

را او که بود، مرده لعازر که جایی آمد، بیت‌عنیا به پسح عید از پیش روز شش عیسی پس خدمت مارتا و دادند ترتیب شامی او برای آنجا در آنها پس بود. برخیزانده مردگان از پوند یک مریم، پس بود. نشسته سفره سر او با که بود کسانی از یکی لعازر اما می‌کرد، را او پاهای خود موهای با و مالید را عیسی پاهای و برداشت گرانها و خالص ناردین عطر سیمون پسر یهودا او، شاگردان از یکی پس شد. پر عطر بوی از خانه و کرد، پاک دینار سیصد به عطر این چرا گفت: دهد، تحویل را او داشت قصد که اسخریوطی، نگرانی فقرا درباره که دلیل این به نه گفت، را این او نشد؟ داده فقرا به و نشد فروخته آن در که را چیزهایی و داشت اختیار در را صندوق و بود دزد که دلیل این به بلکه داشت، نگه من دفن روز برای را این بگذار، را او گفت: عیسی پس برمی داشت. می‌شد گذاشته پس داشت. نخواهید همیشه مرا اما دارید، خود با همیشه را فقیران زیرا است. داشته بلکه عیسی، خاطر به فقط نه آمدند و آنجاست، او که دانستند یهودیان از بزرگی جمعیت کردند برنامه‌ریزی بزرگ کاهنان اما بود. برانگیخته مردگان از را او که ببینند نیز را لعازر تا ایمان عیسی به و می‌رفتند او به سبب یهودیان از بسیاری زیرا بکشند. نیز را لعازر تا می‌آوردند.

می‌آید، اورشلیم به عیسی که شنیدند بودند، آمده جشن برای که زیادی جمعیت بعد، روز می‌زدند: فریاد و رفتند، بیرون او ملاقات برای و برگرفتند را خرما درختان شاخه‌های آنها جوانی الاغ عیسی اسرائیل. پادشاه می‌آید، خداوند نام در که آن است مبارک هوشیاعانا، تو پادشاه اینک صهیون، دختر ای نترس، است، شده نوشته چنان که نشست، آن بر و یافت است.نشسته الاغ کره بر که حالی در می‌آید

یاد به آنگاه یافت، جلال عیسی وقتی اما ندانستند، را چیزها این ابتدا در او شاگردان آن پس دادند. انجام او برای را کارها این و بود، شده نوشته او درباره چیزها این که آوردند شهادت برخیزاند، مردگان از را او و زد فریاد قبر از را لعازر وقتی بود او با که جمعیتی را نشانه این او که بودند شنیده زیرا آمدند، او استقبال به جمعیت خاطر همین به می‌داد. نمی‌برید؟ سودی هیچ که می‌بینید گفتند: یکدیگر به فریسیان پس است. داده انجام است.رفته او دنبال به دنیا تمام ببینید،

پس این‌ها بودند. آنجا کنند، پرستش جشن در تا می‌رفتند بالا که آنها از یونانیان برخی خداوند، ای گفتند: و پرسیدند او از و بود، جلیل بیت‌صیدای از آن‌که شدند، فیلیپ نزدیک و آندریاس دوباره و می‌گوید، آندریاس به و می‌آید فیلیپ ببینیم. را عیسی می‌خواهیم تا است رسیده فرا آن ساعت گفت: آنها به پاسخ در عیسی اما می‌گویند، عیسی به فیلیپ و نیفتد زمین در گندم دانه اگر می‌گویم، شما به راستی راستی یابد. جلال انسان پسر دارد، دوست را خود روح که کسی می‌آورد. بسیار میوه میبرد، اگر اما می‌ماند، تنها نمیرد، برای را آن دارد، نفرت جهان این در را خود روح که کسی و داد، خواهد دست از را آن و کند، پیروی من از باید کند، خدمت من به کسی اگر داشت. خواهد نگه جاودان زندگی را او پدر کند، خدمت من به کسی اگر و بود، خواهد آنجا نیز من خادم هستم، من که جایی این از مرا پدر، ای بگویم؟ چه و است، شده آشفته من جان اکنون داشت. خواهد گرامی

پس بخش. جلال را خود نام پدر، آمده‌ام. ساعت این به همین برای اما ده. نجات ساعت بود ایستاده که جمعیتی پس داد. خواهم جلال دوباره و دادم جلال آمد: آسمان از صدایی گفته سخن او با پیکی که می‌گفتند دیگران اما است، شده رعد که می‌گفت بود، شنیده و است. بوده شما برای بلکه است، نبوده من برای صدا این گفت: و داد پاسخ عیسی است. اگر من و شد. خواهد انداخته بیرون جهان این حاکم اکنون است، جهان این داوری اکنون که دهد نشان تا می‌گفت را این کشید. خواهم خود سوی به را همه شوم، برده بالا زمین از تا مسیح که شنیده‌ایم شریعت از ما داد: پاسخ او به جمعیت بمبرد. بود قرار مرگی چه به پسر این شود؟ برافراشته باید انسان پسر که می‌گویی تو چگونه پس می‌ماند، باقی ابد راه دارید نور تا شماست، با نور کوتاهی مدت هنوز گفت: آنها به پس عیسی کیست؟ انسان کجا به نمی‌داند می‌رود راه تاریکی در که کسی و نگیرد، فرا را شما تاریکی تا بروید، را سخنان این عیسی شوید. نور فرزندان تا بیاورید ایمان نور به دارید، نور تا می‌رود. شد. پنهان آنان از و رفت و گفت

ایمان او به بود، داده انجام آنان روی پیش را بسیاری نشانه‌های این چنین او این که با اما ما شنیدن به کسی چه خداوندا، گفت: که شود برآورده پیامبر اشعیای سخن تا نیاوردند ایمان نمی‌توانستند این خاطر به شد؟ آشکار کسی چه بر خداوند بازوی و آورد؟ ایمان سخت را آنها قلب و است کرده کور را آنها چشمان او گفت، دوباره اشعیای زیرا بیاورند، داد. خواهم شفا را آنها من و بازنگردند، و نفهمند قلب با و نبینند چشمان با تا است، کرده

حال، این با گفت. سخن او درباره و دید را او جلال که زمانی گفت، اشعیای را سخنان این از تا نمی‌کردند اعتراف فریسیان خاطر به اما آوردند، ایمان او به حاکمان میان از بسیاری داشتند. دوست خدا جلال از بیشتر را انسان‌ها جلال آنها زیرا نشوند. بیرون جماعت

که آن به بلکه می آورد، ایمان من به نه می آورد، ایمان من به که آن گفت: و زد فریاد عیسی عنوان به من می بیند. را است فرستاده مرا آن که می بیند، مرا آن که و است. فرستاده مرا کسی اگر و نماند. تاریکی در دارد ایمان من به که کس هر تا آمده ام، جهان این به نور داوری را جهان تا نیامده ام زیرا نمی کنم، داوری را او من نیاورد، ایمان و بشنود مرا سخنان را او داور نمی پذیرد، مرا سخنان و می کند رد مرا آن که دهم. نجات را جهان تا بلکه کنم، نگفتم، خود از من زیرا کرد. خواهد داوری آخر روز در را او همان گفتم، که کلامی دارد؛ چه و بگویم چه که است داده فرمان من به خودش است، فرستاده مرا که پدری بلکه سخن من که را آنچه پس است. جاودانی زندگی او فرمان که می دانم و بگویم، سخن می گویم. سخن این گونه است، گفته من به پدر که همان طور می گویم،

۳۱

به جهان این از تا است رسیده فرا او ساعت می دانست که عیسی پسح، عید جشن از پیش را آنها پایان تا می داشت، دوست بودند جهان در که را خود خاصان چون برود، پدر سوی پسر یهودای دل در این از پیش شیطان بود، شده برپا شام که هنگامی و داشت. دوست را چیز همه پدر که می دانست عیسی کند. تسلیم را او که بود افکنده اسخریوطی سیمون شام از می گردد، باز خدا سوی به و است آمده خدا از اینکه و است، داده او دست های به را آب سپس می بندد. را خود و برمی دارد حوله ای و می گذارد، را جامه هایش و برمی خیزد بسته کمر به که حوله ای با را آنها و کرد شاگردان پاهای شستن به شروع و ریخت لگن در خداوندا، می گوید: او به یکی آن و می آید، پطرس شمعون به سوی پس می کرد. خشک بود اکنون تو می دهم، انجام من آنچه گفت: او به و داد پاسخ عیسی می شویی؟ مرا پاهای تو نخواهی مرا پاهای هرگز گفت: او به پطرس دانست. خواهی این از بعد اما نمی دانی،

شمعون داشت. نخواهی من با نصیبی نشویم، را تو اگر داد: پاسخ او به عیسی شست. او به عیسی نیز. مرا سر و دست‌ها بلکه من، پاهای فقط نه خداوند، می‌گوید: او به پطرس پاک شما و است، پاک تماماً بلکه پاهای، شستن جز ندارد نیازی کرده غسل که آن می‌گوید: گفت: خاطر همین به می‌دهد، تحویل را او کسی چه که می‌دانست او همه. نه اما هستید، نیستید. پاک شما همه

گفت: آنها به و زد تکیه دوباره گرفت، را خود جامه‌های و شست را آنها پاهای او پس وقتی درست و می‌خوانید، خداوند و معلم مرا شما کرده‌ام؟ شما برای کاری چه می‌دانید آیا باید نیز شما شستم، را شما پاهای معلم، و خداوند من، پس اگر هستم. زیرا می‌گویید، شما کردم، شما به من که همان‌طور تا داده‌ام شما به مثالی زیرا بشوید. را یکدیگر پاهای نه و نیست، خود خداوند از بزرگتر برده‌ای می‌گویم: شما به آمین، آمین، بکنید. نیز مبارک می‌دانید، را چیزها این اگر است. فرستاده را او که کسی از بزرگتر فرستاده‌ای چه می‌دانم من نمی‌گویم، سخن شما همه درباره من دهید. انجام را آنها اگر بود خواهید می‌خورد، نان من با که آن یابد: تحقق مقدس کتاب تا است این اما برگزیده‌ام، را کسانی تا بیفتند، اتفاق آنکه از پیش می‌گویم شما به پس این از کرد. بلند من بر را خود پاشنه که کسی آن می‌گویم: شما به آمین، آمین، هستم. من که بیاورید ایمان دهد رخ که هنگامی فرستاده مرا که را کسی بپذیرد، مرا که کسی آن و می‌پذیرد، مرا بپذیرد، بفرستم را که هر می‌پذیرد. است

به آمین، آمین، گفت: و داد شهادت و شد، آشفته روح در گفت، عیسی که را سخنان این نگاه یکدیگر به شاگردان پس داد. خواهد تحویل مرا شما از یکی که می‌گویم شما آغوش در او شاگردان از یکی می‌گوید. کسی چه درباره‌ی که بودند سرگردان می‌کردند، اشاره او به پطرس شمعون پس می‌داشت. دوست را او عیسی که بود، زده تکیه عیسی

به بود، افتاده عیسی سینه بر که یکی آن می‌گوید. درباره‌اش که کیست که بپرسد تا کرد فرو را لقمه این من که است کسی آن می‌دهد: پاسخ عیسی کیست؟ خداوند، گفت: او آن از پس و داد. اسخریوطی سیمون پسر یهودای به و برد فرو را لقمه و بدهم. او به برده، اما بده. انجام زودتر می‌کنی، آنچه گفت: او به عیسی پس شد. او وارد شیطان لقمه، فکر برخی گفت. او به چیزی چه که ندانست بودند کشیده دراز که آنان از هیچ‌کس برای که را آنچه می‌گوید: او به عیسی که داشت، را پول صندوق یهودا چون می‌کردند، بیرون فوراً و گرفت را لقمه یکی آن پس بده. چیزی فقیران به یا بخر، داریم نیاز جشن بود. شب و رفت،

جلال او در خدا و یافت، جلال انسان پسر اکنون می‌گوید: عیسی رفت، بیرون وقتی پس را او بلافاصله و داد، خواهد جلال خود در را او نیز خدا یافت، جلال او در خدا اگر یافت. جست، خواهید مرا شما هستم. شما با اندکی هنوز کوچک، فرزندان بخشید. خواهد جلال اکنون ببایید، نمی‌توانید شما می‌روم، من که جایی به که گفتم یهودیان به که همان‌طور و همان‌گونه بدارید، دوست را یکدیگر تا می‌دهم شما به تازه‌ای فرمان می‌گویم. نیز شما به خواهند همه این در بدارید. دوست را یکدیگر نیز شما تا داشتهم دوست را شما من که او به پطرس شمعون باشید. داشته یکدیگر به محبت اگر هستید، من شاگردان که دانست اکنون تو می‌روم، من که جایی داد: پاسخ او به عیسی می‌روی؟ کجا خداوند، ای گفت: می‌گوید: او به پطرس کرد. خواهی پیروی من از بعداً اما کنی، پیروی من از نمی‌توانی گذاشت. خواهم تو برای را خود جان کنم؟ پیروی تو از اکنون نمی‌توانم چرا خداوند، می‌گویم، تو به آمین آمین، گذاشت؟ خواهی من برای را خود جان داد: پاسخ او به عیسی کنی. انکار بار سه مرا که زمانی تا خواند نخواهد هرگز خروس

پدرم خانه در دارید. ایمان نیز من به و دارید ایمان خدا به نشود، آشفته شما دل و کنم. آماده شما برای جایی تا می‌روم می‌گفتم. شما به نه، اگر است، بسیاری جایگاه‌های که تا برد، خواهم خود نزد را شما و می‌آیم دوباره کنم، آماده شما برای مکانی و بروم اگر نیز را راه و می‌روم کجا من که می‌دانید شما و باشید. نیز شما هستم، من که جایی را راه می‌توانیم چگونه و می‌روی، کجا نمی‌دانیم ما خداوند، گفت: او به توما می‌دانید. پدر سوی به هیچ‌کس هستم، زندگی و حقیقت و راه من می‌گوید: او به عیسی بدانیم؟ را او پس این از و می‌شناختید. نیز را پدرم می‌شناختید، مرا اگر من. طریق از مگر نمی‌آید این و بده نشان ما به را پدر خداوند، ای می‌گوید: او به فیلیپ دیده‌اید. را او و می‌شناسید نشناخته‌ای، مرا و هستم شما با زمان همه این می‌گوید: او به عیسی است. کافی ما برای نشان ما به را پدر می‌گویی: تو چگونه و است، دیده را پدر است، دیده مرا که آن فیلیپ؟ شما به من که سخنانی است؟ من در پدر و هستم پدر در من که نمی‌کنی باور آیا بده؟ انجام را کارها این خودش می‌ماند، من در که پدری بلکه نمی‌گویم، خودم از می‌گویم، آن خاطر به نه، اگر و است، من در پدر و هستم پدر در من که بیاورید ایمان من به می‌دهد. می‌آورد، ایمان من به که آن می‌گویم: شما به آمین، آمین، بیاورید. ایمان من به کارها انجام را اینها از بزرگتر حتی و داد، خواهد انجام نیز او می‌دهم انجام من که را کارهایی انجام را آن بخواهید، من نام در چه هر و می‌روم. پدرم سوی به من زیرا داد، خواهد خواهم انجام را آن من بخواهید، من نام به چیزی اگر یابد. جلال پسر در پدر تا داد خواهم داد.

دیگری یاور او و خواست خواهم پدر از من و دارید. نگه مرا احکام دارید، دوست مرا اگر

دریافت را آن نیست قادر جهان که حقیقت، روح بماند، ابد تا شما با تا داد، خواهد شما به و می ماند شما نزد چون می شناسید، را آن شما اما نمی شناسد، و نمی بیند را آن زیرا کند، باقی اندکی هنوز می آیم. شما سوی به کرد، نخواهم رها یتیم را شما بود. خواهد شما در نیز شما و زنده ام من زیرا دید، خواهید مرا شما اما دید، نخواهد مرا دیگر جهان و است من در شما و هستم پدرم در من که دانست خواهید شما روز آن در بود. خواهید زنده که است کسی او می دارد، نگه را آنها و دارد مرا احکام که آن هستم. شما در من و هستید او من و شد، خواهد داشته دوست پدرم توسط دارد دوست مرا که آن و دارد، دوست را او به اسخرویوطی، نه یهودا، داد. خواهم نشان او به را خودم و داشت خواهم دوست را جهان؟ بر نه و کنی آشکار ما بر را خود می خواهی که است شده چه خداوند، ای گفت: پدر و داشت خواهد نگه مرا کلام دارد، دوست مرا کسی اگر گفت: او به و داد پاسخ عیسی کرد. خواهیم منزل او نزد و آمد خواهیم او سوی به ما و داشت خواهد دوست را او من بلکه نیست، من از می شنوید که سخنی و نمی دارد، نگه مرا سخنان ندارد، دوست مرا آن که است. فرستاده مرا که است پدری از

روح القدس یعنی یاور، آن اما می مانم. شما نزد که حالی در گفته ام شما به را سخنان این به که را آنچه هر و آموخت خواهد شما به را چیز همه او فرستاد، خواهد من نام به پدر که می دهم؛ شما به را خود صلح می بخشم، شما به را صلح آورد. خواهد یادتان به گفتم شما که شنیدید شما نترسد. و نشود آشفته شما دل می دهم. شما به من می دهد، دنیا چنان که نه شاد می داشتید، دوست مرا اگر می آیم. باز شما سوی به و می روم من گفتم: شما به من از پیش اکنون و است. بزرگتر من از من پدر زیرا پدر، سوی به می روم گفتم که می شدید بسیار شما با دیگر بیاورید. ایمان دهد، رخ که هنگامی تا گفته ام، شما به بیفتد اتفاق آنکه جهان تا اما ندارد. چیز هیچ من در او و می آید، جهان این حاکم زیرا گفت، نخواهم سخن برخیزید، می کنم. چنین داد، فرمان من به پدر که همان طور و دارم، دوست را پدر که بداند

۵۱

آن نمی‌آورد، میوه من در که شاخه‌ای هر است. کشاورز من پدر و هستم، راستین تاک من بیاورد. بیشتر میوه تا می‌کند پاک را آن می‌آورد، میوه که شاخه‌ای هر و برمی‌دارد، را شما. در من و بمانید من در گفته‌ام. شما به که کلامی به خاطر هستید پاک اکنون شما شما همچنین بماند، تاک در آنکه مگر بیاورد، میوه خود از نمی‌تواند شاخه که همان‌گونه باقی من در که آن شاخه‌ها. شما و هستم تاک من بمانید. من در آنکه مگر نمی‌توانید، نیز انجام کاری هیچ نمی‌توانید من بدون زیرا می‌آورد، بسیار میوه این او، در من و می‌ماند و می‌شود، خشک و شاخه‌ای چون می‌شود انداخته بیرون نماند، من در کسی اگر دهید. شما در من کلمات و بمانید من در اگر می‌سوزد. و می‌اندازند، آتش به و می‌کنند جمع را آنها جلال من پدر این، در شد. خواهد داده شما به و کنید درخواست بخواهید چه هر بماند، من داشت، دوست مرا پدر که همان‌طور شوید. من شاگردان و ببرید بسیار میوه تا یافت، من محبت در دارید، نگه مرا احکام اگر بمانید. من محبت در داشتیم، دوست را شما نیز این می‌مانم. او محبت در و داشته‌ام نگه را پدرم احکام من که همان‌طور ماند، خواهید من فرمان این گردد. کامل شما شادی و بماند شما در من شادی تا گفته‌ام شما به را سخنان عشقی هیچ‌کس داشتیم. دوست را شما من که همان‌گونه بدارید، دوست را یکدیگر که است هستید، من دوستان شما کند. فدا دوستانش برای را خود روح کسی که ندارد این از بزرگتر زیرا نمی‌نامم، بندگان را شما دیگر دهید. انجام می‌دهم فرمان شما به من که را آنچه اگر از که را آنچه همه زیرا نامیده‌ام، دوستان را شما اما می‌کند، چه اربابش که نمی‌داند بنده شما و برگزیدم، را شما من بلکه برنگزیدید، مرا شما ساخته‌ام. آشکار شما به شنیده‌ام پدرم

من نام به پدر از چه هر تا بماند، باقی میوه‌تان و بیاورید، میوه و بروید تا کردم مقرر را بدارید. دوست را یکدیگر تا می‌دهم فرمان شما به را چیزها این کند. عطا شما به بخواهید،

این از اگر است. داشته نفرت من از شما، از پیش که بدانید دارد، نفرت شما از جهان اگر جهان از چون اما می‌داشت؛ دوست است خود آن از که را آنچه جهان بودید، جهان یاد به دارد. نفرت شما از جهان سبب همین به برگزیدم، جهان از را شما من بلکه نیستید، دادند، آزار مرا اگر نیست. اربابش از بزرگتر برده‌ای گفتم: شما به من که را سخنی بیاورید داشت. خواهند نگه نیز را شما سخن داشتند، نگه مرا سخن اگر داد؛ خواهند آزار نیز را شما فرستاده مرا که را کسی آنها زیرا من، نام خاطر به کرد خواهند شما به همه را اینها اما بهانه‌ای اکنون اما نداشتند، گناهی نمی‌گفتم، سخن آنها با و نمی‌آمدم اگر نمی‌شناسند. است کارهایی آن اگر می‌کند. نفرت نیز مرا پدر می‌کند، نفرت مرا آن که ندارند. خود گناه درباره اکنون اما نداشتند، گناهی نمی‌دام، انجام آنها میان در است، نکرده دیگری هیچ‌کس که را آنان شریعت در که سخنی تا اما من. پدر از هم و من از هم ورزیده‌اند، نفرت و دیده‌اند من که بیاید، یاور هرگاه اما داشتند. دشمن بی‌جهت مرا که شود، برآورده است شده نوشته می‌شود، صادر پدر نزد از که حقیقت روح یعنی فرستاد، خواهم شما برای پدر نزد از را او بوده‌اید. من با آغاز از زیرا می‌دهید، شهادت نیز شما و داد، خواهد شهادت من درباره او

۶۱

می‌آید ساعتی اما کرد، خواهند طرد را شما نشوید. رنجیده تا گفته‌ام شما به را سخنان این را کارها این آنها و می‌کند. تقدیم خدا به خدمتی که کند فکر بکشد را شما که کسی هر که آن هرگاه تا گفته‌ام شما به را اینها اما مرا. نه و شناختند را پدر نه زیرا کرد، خواهند

نگفتم، شما به ابتدا از این‌ها اما گفتم. شما به من که آورید یاد به را آنها رسد، فرا ساعت شما از هیچ‌کس و است، فرستاده مرا که کسی سوی به می‌روم اما اکنون بودم. شما با زیرا کرده پر را شما دل غم گفته‌ام، شما به را این‌ها چون اما می‌روی. کجا که نمی‌پرسد من از من اگر زیرا بروم. من که است سودمند شما برای می‌گویم، شما به را حقیقت من اما است. آن چون و فرستاد، خواهم شما نزد را او بروم، اگر اما آمد، نخواهد شما نزد یاور نروم، که زیرا گناه، درباره کرد. خواهد توبیخ داوری و عدالت و گناه درباره را جهان بیاید، یکی مرا دیگر و می‌روم پدرم سوی به که زیرا عدالت، درباره اما نمی‌آورند، ایمان من به چیزهای هنوز است. شده داوری جهان این حاکم که زیرا داوری، درباره اما نمی‌بینید، آن که هنگامی اما نیستید. آنها تحمل به قادر اکنون اما بگویم، شما به که دارم بسیاری خود از زیرا کرد، خواهد راهنمایی حقیقت تمام به را شما بیاید، حقیقت، روح یعنی یکی، به را آینده چیزهای و گفت، خواهد سخن بشنود که را آنچه هر بلکه گفت، نخواهد سخن اعلام شما به و گرفت خواهد من آن از زیرا داد، خواهد جلال مرا او کرد. خواهد اعلام شما و گرفت خواهد من آن از که گفتم رو این از است؛ من آن از دارد پدر آنچه همه کرد. خواهد دید، خواهید مرا دیگر اندکی باز و دید، نخواهید مرا دیگر اندکی داد. خواهد خبر شما به به که چیست این گفتند: یکدیگر به او شاگردان از برخی پس می‌روم. پدر سوی به من زیرا پدر نزد من اینک و دید، خواهید مرا و اندکی باز و دید، نخواهید مرا و اندکی می‌گوید: ما پس می‌گوید. چه نمی‌دانیم اندکی؟ می‌گوید که چیست این می‌گفتند: پس می‌روم؟ بحث یکدیگر با این درباره آیا گفت: آنها به و پرسند، او از می‌خواستند که دانست عیسی راستی دید؟ خواهید مرا دیگر اندکی باز و نمی‌بینید مرا دیگر اندکی گفتم که می‌کنید شادی جهان اما کرد، خواهید ماتم و گریست خواهید شما که می‌گویم شما به راستی هنگامی زن شد. خواهد تبدیل شادی به شما غم اما شد، خواهید غمگین شما کرد. خواهد دنیا به را کودک که هنگامی اما است، رسیده فرا او ساعت زیرا دارد، درد می‌زاید، که

و است. شده زاده جهان به انسانی که شادی خاطر به نمی آورد، یاد به را رنج دیگر می آورد، شادی شما قلب و دید خواهیم را شما دوباره اما دارید، غم حقیقت در اکنون پس شما من از هیچ چیز روز، آن در و گرفت. نخواهد شما از را شما شادی هیچ کس و کرد، خواهد شما به بخواهید، من نام به پدر از چه هر که می گویم شما به آمین آمین، پرسید. نخواهید گرفت، خواهید و بخواهید نخواسته اید، من نام به را هیچ چیز شما حال به تا داد. خواهد که می آید ساعتی اما گفته ام، شما به مَثَل ها در را سخنان این شود. کامل شما شادی تا خواهیم خبر شما به پدر درباره ی آشکارا بلکه گفت، نخواهم سخن شما با مَثَل ها در دیگر درباره پدر از من که نمی گویم شما به و کرد، خواهید درخواست من نام به روز آن در داد. و داشته اید دوست مرا شما زیرا دارد، دوست را شما پدر خود کرد، خواهیم درخواست شما جهان این به و آمدم بیرون پدر از من آمده ام. بیرون خدا جانب از من که آورده اید ایمان گفتند: او به شاگردانش می روم. پدر سوی به و می کنم ترک را جهان این دوباره آمده ام، همه تو که می دانیم ما اکنون نمی آوری. مثلی هیچ و می گویی سخن آشکارا اکنون ببین، جانب از تو که داریم ایمان این به پرسد. تو از کسی که نداری نیازی و می دانی را چیز و می رسد، فرا ساعتی اینک می کنید؟ باور اکنون داد: پاسخ آنها به عیسی آمده ای. خدا تنها من و بگذارید، تنها مرا و شوید پراکنده شما از یک هر تا است، رسیده فرا اکنون باشید. داشته آرامش من در تا گفته ام شما به را سخنان این است. من با پدر زیرا نیستم، شده ام. پیروز جهان بر من باشید، دلیر اما کشید، خواهید رنج جهان در

۷۱

فرا ساعت پدر، گفت: و کرد بلند آسمان به را خود چشمان و گفت، عیسی را سخنان این او به که همان طور دهد، جلال را تو نیز تو پسر تا ده، جلال را خود پسر است، رسیده

است این بخشد. جاودان زندگی آنها به داده‌ای، او به که هر تا دادی، بشر همه بر اختیار فرستادی، که را مسیح عیسی و هستی راستین خدای تنها که را تو که جاودانی حیات دهم، انجام تا بودی سپرده من به که را کاری و دادم جلال زمین روی بر را تو من بشناسند. آنکه از پیش که جلالی آن با خود، نزد پدر، ای ده، جلال مرا اکنون و رساندم. پایان به کردم. آشکار داده‌ای، من به جهان از که مردانی به را تو نام من داشتم. تو نزد باشد، جهان اکنون داشته‌اند. نگه را تو کلام آنان و دادی، من به را آنان تو و بودند تو آن از آنان آنها به داده‌ای، من به که را سخنانی زیرا توست. از داده‌ای، من به آنچه همه که دانسته‌اند که آوردند ایمان و آمده‌ام، تو جانب از که دانستند به راستی و پذیرفتند را آن آنان و دادم، کسانی درباره بلکه می‌پرسم، جهان درباره نه می‌پرسم، آنها درباره من فرستاده‌ای. مرا تو آن از آنچه و است تو آن از من چیزهای همه و هستند. تو آن از زیرا داده‌ای، من به که در اینان و نیستم، جهان این در دیگر من و یافته‌ام. جلال آنها در و است، من آن از توست داده‌ای من به که خود نام در را آنان مقدس، پدر ای می‌آیم. تو سوی به من و هستند، جهان را آنها من بودم، جهان در آنها با که هنگامی هستیم. ما که همان‌گونه باشند یکی تا نگه‌دار، هلاک آنها از هیچ‌یک و کردم، حفظ بودی داده من به که را آنان می‌داشتم؛ نگه تو نام در این و می‌آیم، تو به سوی اما اکنون یابد. تحقق مقدس نوشته تا هلاکت، پسر جز نشد، کلام من باشند. داشته است، شده کامل آنها در که مرا شادی تا می‌گویم جهان در را سخنان از من که همان‌طور نیستند، جهان از آنها زیرا کرد، نفرت آنها از جهان و داده‌ام، آنها به را تو این از آنها نگه‌داری. شر از را آنها بلکه برداری، دنیا از را آنها که نمی‌خواهم نیستم. جهان کن؛ تقدیس خود حقیقت در را آنها نیستم. جهان این از من که همان‌طور نیستند، جهان جهان به را آنها نیز من فرستادی، جهان به مرا که همان‌طور است. حقیقت تو کلام نه شوند. تقدیس حقیقت در نیز آنها تا می‌کنم، تقدیس را خود من آنها برای و فرستادم. من به آنها کلام به واسطه که کسانی درباره همچنین بلکه می‌پرسم، این‌ها درباره فقط

تا تو، در من و هستی من در پدر، ای تو، که همان طور باشند، یک همه تا می آورند، ایمان من به که را جلالی من و فرستاده‌ای. مرا تو که آورد ایمان جهان تا باشند، یک ما در نیز آنها من، در تو و آنها در من هستیم، یکی ما که همان طور باشند یکی تا داده‌ام، آنها به داده‌ای، داشتی، دوست را آنها و فرستادی مرا تو که بداند جهان تا و گردند، یکی و شده کامل تا من که آنجا که می خواهم داده‌ای، من به که را آنان پدر، داشتی. دوست مرا که همان گونه بنیاد از پیش مرا زیرا ببینند، داده‌ای من به که مرا جلال تا باشند، من با نیز آنان هستم، اینها و شناختم، را تو من اما نشناخت، را تو جهان عادل، پدر ای داشتی. دوست جهان که محبتی تا شناساند، خواهم و شناساندم آنها به را تو نام و فرستادی. مرا تو که دانستند آنها. در نیز من و باشد آنها در داشتی دوست مرا

۸۱

رفت، قدرون رودخانه سوی آن به شاگردانش با همراه سخنان، این گفتن از پس عیسی نیز می داد تحویل را او که یهودا شدند. داخل آن به شاگردانش او و بود، باغی که جایی یهودا، پس می شد. جمع آنجا در شاگردانش با اغلب عیسی زیرا می دانست، را مکان آن و چراغ‌ها و مشعل‌ها با گرفته، را فریسیان و اعظم کاهنان خدمتکاران و سربازان گروه می دانست، می آمد او بر که را چیزهایی همه آنکه از پس عیسی، می آید. آنجا به سلاح‌ها را. ناصری عیسی دادند: پاسخ او به می جویید؟ را کسی چه گفت: آنها به و رفت بیرون پس بود. ایستاده آنها با نیز می داد تحویل را او که یهودا و هستم. من گفت: آنها به عیسی آنها از دوباره پس افتادند. زمین بر و رفتند عقب به هستم، من که گفت آنها به چون گفتم شما به داد: پاسخ عیسی ناصری. عیسی گفتند: آنها می جویید؟ را کسی چه پرسید: برآورده بود گفته که سخنی تا بروند. اینها بگذارید می جویید، مرا اگر پس هستم. من که

که پطرس شمعون نکردم. گم را آنان از هیچ یک داده‌ای، من به که را آنان که شود،
آن نام و برید، را او راست گوش و زد را اعظم کاهن غلام و کشید را آن داشت، شمشیری
به پدر که را جامی آیا بگذار. غلاف در را شمشیر گفت: پطرس به عیسی بود. ملخس غلام
نوشم؟ است داده من

نخست را او و بستند. را او و گرفتند را عیسی یهودیان، دستیاران و فرمانده و گروه پس
که بود کسی همان قیافا بود. سال آن اعظم کاهن که بود کایفا پدرزن او زیرا بردند، حنا نزد
شمعون شود. هلاک مردم برای انسان یک است سودمند که بود داده مشورت یهودیان به
شناخته اعظم کاهن نزد شاگرد آن اما می کردند. دنبال را عیسی دیگر شاگرد آن و پطرس
در کنار بیرون، پطرس اما شد. وارد اعظم کاهن حیاط داخل به عیسی با و بود شده
با و رفت بیرون بود، شده شناخته اعظم کاهن نزد که دیگر شاگرد آن پس بود. ایستاده
تو مگر می گوید: پطرس به دربان کنیز آن پس آورد. داخل را پطرس و کرد صحبت دربان
آتش و بودند ایستاده یاران و غلامان نیستم. می گوید: او هستی؟ مرد این شاگردان از هم
ایستاده آنان با نیز پطرس و می کردند، گرم را خود و بود، سرما زیرا بودند، ساخته زغالی
تعلیم درباره و او شاگردان درباره عیسی از اعظم کاهن بنابراین می کرد. گرم را خود و بود
و جماعت در همیشه من گفتم، سخن جهان به آشکارا من داد: پاسخ او به عیسی پرسید. او
نگفتم. سخنی هیچ پنهان در و می آیند، گرد یهودیان همیشه که جایی دادم، تعلیم معبد در
این‌ها بین گفتم، آنها به چه که بپرس شنیده‌اند که کسانی از می‌پرسی؟ من از چرا
ایستاده آنجا که خادمان از یکی گفت، را چیزها این او وقتی اما گفتم. چه من که می‌دانند
او به عیسی می‌دهی؟ پاسخ اعظم کاهن به این‌طور آیا گفت: و زد سیلی عیسی به بود،
حنا می‌زنی؟ مرا چرا گفتم، خوب اگر آمده، شهادت بدی درباره‌ی گفتم، بد اگر داد: پاسخ
گرم را خود و بود ایستاده پطرس شمعون فرستاد. اعظم، کاهن قیافا، سوی به بسته را او
من گفت: و کرد انکار او پس نیستی؟ او شاگردان از هم تو مگر گفتند: او به پس می‌کرد.

بریده را او گوش پطرس که بود کسی خویشاوند که اعظم کاهن غلامان از یکی نیستم.
بلافاصله و کرد، انکار دوباره پطرس پس ندیدم؟ او با باغ در را تو من آیا گفت: بود،
زد. بانگ خروس

تا نشدند، دادگاه وارد خودشان و بود، صبح و بردند، دادگاه به قیافا نزد از را عیسی پس
گفت: و رفت بیرون آنها سوی به پیلاتوس پس بخورند. را پسح عید تا بلکه نشوند، نجس
او نبود، بدکار مرد این اگر گفتند: او به و دادند پاسخ می آورید؟ مرد این علیه اتهامی چه
قانون طبق و بگیرید شما را او گفت: آنها به پس پیلاتوس نمی دادیم. تحویل تو به را
کسی که است نشده داده اجازه ما به گفتند: او به پس یهودیان کنید. داوری را او خودتان
خواهد مرگی چه به می داد نشان و بود گفته که شود برآورده عیسی سخن تا بکشیم، را
پادشاه تو آیا گفت: او به و زد صدا را عیسی و شد دادگاه وارد دوباره پیلاتوس پس مرد.
درباره دیگران یا می گویی، خودت از را این تو آیا داد: پاسخ او به عیسی هستی؟ یهودیان
اعظم کاهنان و خودت قوم هستم؟ یهودی من مگر داد: پاسخ پیلاتوس گفته اند؟ تو به من
جهان این از من پادشاهی داد: پاسخ عیسی کرده ای؟ چه داده اند. تحویل من به را تو
تحویل یهودیان به من تا می جنگیدند من یاران بود، جهان این از من پادشاهی اگر نیست.
تو پس گفت: او به پیلاتوس پس نیست. اینجا از من پادشاهی اکنون اما نشوم. داده
متولد این برای من هستم. پادشاه من که می گویی تو داد: پاسخ عیسی هستی؟ پادشاه
است، حقیقت از که کسی هر دهم. شهادت حقیقت بر تا آمده ام دنیا به این برای و شده ام
به دوباره گفته، را این و چیست؟ حقیقت می گوید: او به پیلاتوس می شنود. مرا صدای
که شماست رسم نمی یابم. او در جرمی هیچ من گفت: آنها به و رفت بیرون یهودیان سوی
شما برای را یهودیان پادشاه می خواهید آیا پس کنم، آزاد شما برای را نفر یک پسح عید در
باراباس و را. باراباس بلکه را، این نه گفتند: و کردند فریاد دوباره همه پس کنم؟ آزاد
بود. راهزن

بر و بافتند خار از تاجی سربازان و زد. شلاق را او و گرفت را يسوع پيلاتوس پس آنگاه يهوديان، پادشاه ای درود می‌گفتند: و پوشاندند. او بر ارغوانی جامه‌ای و گذاشتند، او سر بيرون را او ببینید، گفت: آنها به و رفت بيرون دوباره پيلاتوس پس می‌زدند. سیلی او به و در رفت بيرون عیسی پس نمی‌یابم. او در جرمی هیچ من که بدانید تا می‌آورم شما نزد را. مرد این ببینید گفت: آنها به او و داشت. تن بر ارغوانی جامه و خاردار تاج که حالی کن! مصلوبش گفتند: و زدند فریاد دیدند، را او خادمان و اعظم کاهنان وقتی پس هیچ من زیرا کنید، مصلوبش و بگیرید را او شما گفت: آنها به پيلاتوس کن! مصلوبش باید او ما، قانون طبق و داریم قانون ما دادند: پاسخ او به يهوديان نمی‌یابم. او در جرمی بیشتر شنید، را سخن این پيلاتوس که هنگامی ساخت. خدا پسر را خود زیرا بمیرد، اما هستی؟ کجا از تو گفت: عیسی به و شد وارد پرتوریوم داخل به دوباره و ترسید. نمی‌دانی آیا نمی‌گویی؟ سخن من با آیا گفت: او به پيلاتوس پس نداد. او به جوابی عیسی هیچ تو داد: پاسخ عیسی کنم؟ آزاد را تو دارم اختیار و کنم مصلوب را تو دارم اختیار که به مرا که کسی آن خاطر، همین به بود. نشده داده تو به بالا از اگر نداشتی، من بر اختیاری اما کند، آزاد را او می‌کوشید پيلاتوس پس، این از دارد. بزرگتری گناه می‌دهد، تحویل تو کس هر نیستی. قیصر دوست کنی، آزاد را مرد این اگر می‌گفتند: و می‌زدند فریاد يهوديان شنید، را سخن این چون پيلاتوس پس می‌کند. مخالفت قیصر با می‌خواند، پادشاه را خود که نشست، می‌شد نامیده سنگفرش که جایی در داوری سکوی بر و آورد بيرون را عیسی به و بود، ششم حدود ساعت و بود، پسح عید آماده‌سازی می‌گویند. گباتا را آن عبری به مصلوب را او بردارش! بردارش! زدند: فریاد آنها اما شما. پادشاه ببینید، می‌گوید: يهوديان ما دادند: پاسخ بزرگ کاهنان کنم؟ مصلوب را شما پادشاه آیا گفت: آنها به پيلاتوس کن!

شود. کشیده صلیب به تا داد تحویل آنها به را او پس آنگاه قیصر. جز نداریم پادشاهی

می کرد، حمل را خود صلیب که حالی در او و آوردند، را او و کردند دریافت را عیسی آنها جایی می شود. گفته جلجتا عبری به که رفت، بیرون می شود نامیده جمجمه که مکانی به در را عیسی اما طرف، آن از و طرف این از را دیگر نفر دو او با و کردند، مصلوب را او که عیسی بود: شده نوشته و گذاشت، صلیب بر را آن و نوشت عنوانی پیلاتوس میان. که مکانی زیرا خواندند، را عنوان این یهودیان از بسیاری بنابراین یهودیان. پادشاه ناصری، بود. شده نوشته لاتینی و یونانی عبری، به و بود، شهر نزدیک شد مصلوب آن در عیسی که بنویس بلکه یهودیان، پادشاه ننویس می گفتند: پیلاتوس به یهودیان بزرگ کاهنان پس نوشته ام. نوشته ام، آنچه داد: پاسخ پیلاتوس هستم. یهودیان پادشاه من گفت: کس آن

قسمت چهار و گرفتند را او جامه های کردند، مصلوب را عیسی وقتی سربازان بنابراین پایین تا بالا از بود، درز بدون پیراهن اما نیز. را پیراهن و قسمت، یک سرباز هر به کردند، از که بیندازیم قرعه آن درباره بلکه نکنیم، پاره را آن گفتند: یکدیگر به پس بود. شده بافته تقسیم خود میان مرا جامه های شود: تمام می گوید که نوشته ای تا بود، خواهد که آن انداختند. قرعه من لباس بر و کردند،

مریم او، مادر خواهر و او مادر عیسی، صلیب نزد و کردند. را کارها این سربازان پس که شاگردی و مادر دیدن از پس عیسی بودند. ایستاده مجدلیه مریم و کلویا همسر به سپس تو. پسر اینک زن، ای گفت: مادرش به می داشت، دوست را او و بود ایستاده از پس برد. خود خانه به را او شاگرد ساعت، آن از و توست. مادر اینک می گوید: شاگرد تکمیل مقدس کتاب تا است، رسیده انجام به اکنون چیز همه می دانست که عیسی این، از را اسفنجی آنها و داشت، قرار آنجا در سرکه از پر ظرفی پس تشنه ام. گفت: شود،

سرکه عیسی وقتی پس آوردند. نزدیک او دهان به گذاشته، زوفا شاخه بر و کرده پر سرکه نمود. تسلیم را روح و کرد خم را سر و شد، انجام گفت: گرفت، را

زیرا بود، آماده سازی روز چون نماند، صلیب بر سبت روز در بدن ها که تا یهودیان، بنابراین و شود شکسته آنها پاهای که کردند درخواست پیلاتوس از بود، بزرگ روزی سبت روز آن او با که را دیگری پاهای و شکستند را اولی پاهای و آمدند سربازان پس شوند. برداشته او پاهای است، مرده قبلاً او که دیدند چون آمدند، عیسی نزد وقتی اما بود شده مصلوب آب و خون بلافاصله و کرد سوراخ را او پهلوی نیزه ای با سربازان از یکی اما نشکستند. را می داند او و است، راستین او شهادت و است، داده شهادت است دیده آن که و آمد. بیرون شود: برآورده نوشته تا افتاد اتفاق این ها بیاورید. ایمان نیز شما تا می گوید، راست که سوراخ که کسی به آنها می گوید: دیگری نوشته باز و شد. نخواهد شکسته او از استخوانی نگریست. خواهند کردند،

یهودیان از ترس به خاطر ولی بود، عیسی شاگرد که اریماتیا از یوسف این ها، از پس اما پس داد. اجازه پیلاتوس و بردارد، را عیسی جسد تا کرد درخواست پیلاتوس از بود، پنهان عیسی نزد شبانه اول بار که همان آمد، نیز نیکو دیموس برداشت. را عیسی جسد و آمد او و گرفتند را عیسی بدن پس آورد. رطل صد حدود وزن به عود و مُر از آمیزه ای و بود، آمده اما است. کردن دفن برای یهودیان رسم که همان طور پیچیدند، کتان ها در ادویه ها با را آن آن در هیچ کس هنوز که بود نو مقبره ای باغ آن در و بود، باغی شد، مصلوب که جایی در آنجا در را عیسی بود، نزدیک قبر چون یهودیان، آمادگی خاطر به پس بود. نشده گذاشته گذاشتند.

آمد گور به زود صبح بود، تاریکی هنوز که حالی در مجدلیه مریم شنبه، روزهای از یکی در به سوی و پطرس سیمون به سوی و می دود پس است. شده برداشته گور از سنگ که دید و از را خداوند می گوید: آنها به و می آید، می داشت دوست را او عیسی که دیگر شاگرد آن بیرون دیگر شاگرد آن و پطرس پس گذاشته اند. را او کجا نمی دانیم و برداشته اند قبر از سریع تر دیگر شاگرد آن و می دویدند، هم با دو آن می آمدند. گور سوی به و رفتند کشیده دراز که را کتانی پارچه های شده، خم و رسید. مقبره به اول و گرفت پیشی پطرس و شد قبر وارد می آمد، او پی از که پطرس شمعون پس نشد. داخل اما می بیند، بودند قرار کتان ها با بود، او سر بر که صورتی دستمال و دید. بودند افتاده که را کتانی کفن های به اول که دیگر شاگرد آن پس، آنگاه بود. شده پیچیده جا یک در جداگانه بلکه بود، نگرفته او که نمی دانستند را نوشته هنوز زیرا آورد. ایمان و دید و شد وارد نیز بود رسیده مقبره که حالی در مریم بازگشتند. خود خانه های به دوباره شاگردان پس برخیزد. مردگان از باید را فرشته دو و شد خم قبر درون به می گریست، چون بود. ایستاده قبر بیرون می گریست، که جایی در پاهای، سوی به یکی و سر سوی به یکی بودند، نشسته سفید لباس در که دید گفت: آنها به او می کنی؟ گریه چرا زن، ای گفتند: او به آنها و داشت. قرار عیسی بدن پشت سر به گفته، را اینها و گذاشته اند. کجا را او نمی دانم و برده اند مرا خداوند چون زن، ای گفت: او به عیسی است. عیسی که نمی دانست و دید، ایستاده را عیسی و برگشت آقا، گفت: او به است، باغبان می کرد گمان که او می جویی؟ را کسی چه می کنی؟ گریه چرا او به عیسی برد. خواهم را او من و گذاشته ای، را او کجا بگو من به برده ای، را او تو اگر می گوید: او به عیسی است. معلم معنای به که ربونی گفت: او به و برگشت او مریم. گفت: بگو: آنها به و برو برادرانم نزد اما نکرده ام. صعود پدرم سوی به هنوز زیرا مکن، لمس مرا

نزد مجدلیه مریم می‌کنم. صعود شما خدای و خود خدای و شما، پدر و خود پدر سوی به است. گفته وی به را سخنان این او و است دیده را خداوند که داد خیر و آمد شاگردان

جمع آنجا در شاگردان که درهایی و رسید فرا هفته اول روز یعنی روز، آن عصر چون پس گفت: آنها به و ایستاد میان در و آمد عیسی بود، بسته یهودیان از ترس خاطر به بودند با شاگردان پس داد. نشان آنها به را خود پهلوی و دست‌ها گفته، را این و باد. شما بر صلح همان‌طور باد. شما بر صلح گفت: آنها به دوباره عیسی پس شدند. شادمان خداوند دیدن آنها به و امید گفته، را این و می‌فرستم. را شما نیز من است، فرستاده مرا پدر که می‌شود؛ بخشیده آنان به بخشید، را برخی گناهان اگر بگیری. را قدوس روح می‌گوید: است. شده داشته نگه دارید، نگه را برخی گناهان اگر

آمد. عیسی که وقتی نبود آنها با می‌شد، خوانده دیدموس که دوازده از یکی اما توماس، اثر اگر گفت: آنها به او اما دیده‌ایم. را خداوند ما می‌گفتند: او به دیگر شاگردان بنابراین او پهلوی در را دستم و نگذارم، میخ‌ها اثر در را انگشتم و نبینم، او دست‌های در را میخ‌ها و بودند داخل در او شاگردان دوباره روز، هشت از پس و کرد. نخواهم باور هرگز نگذارم، گفت: و ایستاد میان در و آمد، بودند شده بسته درها که حالی در عیسی بود. آنها با توما و ببین، مرا دست‌های و بیاور اینجا را خود انگشت گفت: توماس به سپس شما. بر صلح توماس و باش. ایمان با بلکه نباش، بی‌ایمان و بگذار، من پهلوی در و بیاور را خود دست دیده‌ای، مرا چون می‌گوید: او به عیسی من. خدای و من خداوند گفت: او به و داد پاسخ آورده‌اند. ایمان و ندیده‌اند که آنان حال به خوشا آورده‌ای. ایمان

نوشته کتاب این در که داد انجام شاگردانش حضور در نیز دیگری بسیار نشانه‌های عیسی و خداست، پسر مسیح، عیسی که بیاورید ایمان تا است شده نوشته این‌ها اما است. نشده

۱۲

ساخت، آشکار طبریه دریای کنار در شاگردان بر دوباره را خود عیسی رویدادها، این از پس قانای از نتنائیل می‌شد، خوانده دیدیموس که توما پطرس، شمعون شد. آشکار این‌گونه و گفت: آنها به پطرس شمعون بودند. هم با او شاگردان از دیگر تن دو و زیدی، پسران جلیل، کشتی سوار فوراً و رفتند بیرون می‌آییم. تو با هم ما گفتند: او به کنم. ماهیگیری می‌روم ایستاد، ساحل بر عیسی بود، رسیده فرا که صبح اما نگرفتند. هیچ چیز شب آن در و شدند، ای می‌گوید: آنها به عیسی پس است. عیسی او که نمی‌دانستند شاگردان حال این با به را تور گفت: آنها به او اما نه. دادند: پاسخ او به دارید؟ خوردن برای چیزی آیا فرزندان، بکشند را آن نتوانستند دیگر و انداختند، پس یافت. خواهید و بیندازید قایق راست سمت گفت: پطرس به می‌داشت دوست را او عیسی که شاگردی آن پس ماهیان. انبوهی سبب به بست، را خود بیرونی ردای است، خداوند که شنید چون پطرس شمعون است. خداوند از دور زیرا آمدند، قایق با دیگر شاگردان اما انداخت. دریا به را خود و بود، برهنه زیرا را ماهی‌ها تور که حالی در داشتند، فاصله ذرع دویست حدود بلکه نبودند، خشکی آن بر که ماهی و بود افروخته که را زغالی آتش رفتند، زمین به پس چون می‌کشیدند. اکنون که ماهی‌هایی از می‌گوید: آنها به عیسی می‌بینند. را نان و بود شده گذاشته بزرگ، ماهی‌های از پر کشید، زمین بر را تور و رفت بالا پطرس شمعون بیاورید. گرفته‌اید، آنها به عیسی نشد. پاره تور بودند، زیاد این‌قدر این‌که وجود با و سه، و پنجاه و صد پیرسد: او از که نمی‌کرد جرأت شاگردان از هیچ‌یک اما بخورید. صبحانه بیایید می‌گوید: به و می‌گیرد را نان و می‌آید عیسی پس است. خداوند او که می‌دانستند چون کیستی؟ تو

از پس عیسی، که بود باری سومین این ترتیب. همین به نیز را ماهی و می‌دهد، آنها شد. ظاهر خود شاگردان به مردگان، از برخاستن

مرا آیا یونا، پسر شمعون گفت: پطرس شمعون به عیسی بودند، خورده صبحانه آنها چون دوست را تو که می‌دانی تو خداوند، بله، گفت: وی به او داری؟ دوست اینها از بیشتر شمعون می‌گوید: او به دوم بار برای دوباره بچران. مرا بره‌های گفت: او به عیسی دارم. به دارم. دوست را تو که می‌دانی تو خداوند، بله، می‌گوید: او به داری؟ دوست مرا آیا یونا، مرا آیا یونا، پسر شمعون می‌گوید: او به سوم بار برای بچران. مرا گوسفندان می‌گوید: او می‌داری؟ دوست مرا آیا گفت: او به سوم بار برای که شد غمگین پطرس می‌داری؟ دوست به عیسی دارم. دوست را تو که می‌دانی تو می‌دانی، را چیز همه تو خداوند، گفت: او به و بودی، جوان‌تر که زمانی می‌گویم، تو به راستی راستی بچران. مرا گوسفندان می‌گوید: او شوی، پیر که هنگامی اما می‌رفتی، می‌خواستی که جا هر به و می‌بستی را خود که برد خواهد جایی به و بست خواهد را تو دیگری و کرد خواهی دراز را دست‌هایت از پس و داد. خواهد جلال را خدا مرگی چه با که دهد نشان تا گفت را این نمی‌خواهی. دوستش عیسی که را شاگردی و برگشت پطرس کن. پیروی مرا گفت: او به این، گفتن گفته و بود داده تکیه او سینه بر شام در که کسی همان می‌آمد، دنبالش که دید می‌داشت گفت: عیسی به این، دیدن با پطرس می‌دهد؟ تحویل را تو کسی چه خداوند، بود: تو به بیایم، من تا بماند او می‌خواهم اگر می‌گوید: او به عیسی چطور؟ این اما خداوند، و نمی‌میرد، شاگرد آن که شد پخش برادران میان در سخن این پس کن. پیروی مرا تو چه؟ چه؟ تو به بیایم، من تا بماند او می‌خواهم اگر گفت: بلکه نمی‌میرد، که نگفت او به عیسی

ما و است، نوشته را این‌ها و می‌دهد شهادت این‌ها درباره که است شاگردی همان این عیسی که هست دیگری بسیار چیزهای همچنین و است. راست او شهادت که می‌دانیم

کتاب‌های نمی‌تواند جهان خود حتی می‌کنم فکر شوند، نوشته یک به یک اگر که داد، انجام
آمین. دهد. جای خود در را شده نوشته

تثنيه

۱

غرب، سمت به بیابان در اردن، سوی آن در اسرائیل تمام به موسی که است سخنانی اینها از راه روز یازده گفت. کاتاخروسئا و اولون لوبون، توفل، فاران، میان سرخ، دریای نزدیک یازدهم، ماه اول روز در چهلم، سال در و است. برنیع قادش تا سعیر کوه طریق از حوریب بود داده فرمان او به خداوند آنچه هر طبق بر گفت، سخن اسرائیل پسران همه به موسی و بود، ساکن حشبون در که را اموریان پادشاه سیحون، زد آنکه از پس بگوید، آنها به که در اردن، سوی آن در بود، ساکن ادرعی در و عشتاروت در که را باشان پادشاه اوج، در ما خدای خداوند گفت: و قانون این دادن توضیح به کرد شروع موسی موآب، سرزمین شوید. ساکن کوه این در که شما برای است بس فرمود: و گفت سخن ما به حوریب عرب، همسایگان همه سوی به و اموریان کوه به شوید وارد شما کنید، حرکت و بازگردید رود بزرگ، رود تا آنتی لبنان و کنعانیان سرزمین ساحل و جنوب سوی به و دشت و کوه به به که را زمینی و شوید وارد است. داده تحویل شما روی پیش را زمین ببینید، فرات. آنها از پس آنها نسل به و آنها به خوردم سوگند یعقوب، و اسحاق و ابراهیم شما، پدران

بگیرید.تصرف به بدهم،

خداوند بکشم. دوش بر را شما بار نمی توانم تنهایی به من گفتم: شما به زمان آن در و هستید. کثرت به آسمان ستاره های مانند امروز اینک و کرد کثیر را شما شما، خدای دهد، برکت را شما و هستید، چنان که بیفزاید، شما بر برابر هزار شما، پدران خدای خداوند، شما بار و شما زحمت تنهایی به توانست خواهم چگونه است. گفته سخن شما به چنان که از فهمیده و دانشمند دانا، مردانی خودتان برای کنم؟ تحمل را شما اختلافات و من به شما و گماشت. خواهم شما رهبران عنوان به را آنان من و برگزینید، قبیله های تان مردانی شما میان از و شود. انجام که است خوب گفتمی که سخنی گفتید: و دادید پاسخ فرماندهان کردم: منصوب شما رهبری برای را آنها و برگزیدم، فهمیده و دانشمند و حکیم برای کاتبان و دهگان، فرماندهان پنجاهگان، فرماندهان صدگان، فرماندهان هزارگان، خود برادران میان گفتم: و دادم فرمان شما قاضیان به زمان آن در من و شما. قاضیان نخواهی را چهره ای داوری، در کنید. داوری او غریب و برادر و مرد میان عادلانه و بشنوید نخواهی جانبداری انسان چهره از کرد. خواهی داوری یکسان را بزرگ و کوچک شناخت؛ خواهید من به خود از را آن باشد، سخت که کلمه ای هر و خداست. آن از داوری زیرا کرد، شما به دهید انجام باید که را سخنانی همه زمان، آن در و شنید. خواهم را آن من و آورد دادم.فرمان

اموری کوه راه به دیدید، که ترسناک و بزرگ بیابان آن تمام از کرده، حرکت حوریب از و به و رسیدیم. برنیع قادش به و بود، داده فرمان ما به ما خدای خداوند چنان که گذشتیم، ببینید، می دهد. شما به را آن ما خدای خداوند که رسیده اید اموریان کوه به شما گفتم: شما ببرید، اربت به را آن و بروید است. داده تحویل شما روی پیش را زمین شما خدای خداوند و نشوید. هراسان و نترسید است. گفته شما به شما پدران خدای خداوند که همان گونه

ما برای را زمین تا بفرستیم خود از پیش مردانی بیایید گفتید: و آمدید من نزد شما همه این و شویم. وارد شهرها کدام به و برویم بالا راه کدام از که دهند پاسخ و کنند جاسوسی و برگزیدم. قبیله، هر از مرد یک مرد، دوازده شما میان از و آمد، خوشایند من پیش سخن آنها و کردند. جاسوسی را آن و آمدند انگور خوشه دره تا و رفتند کوه به بازگشتن از پس که سرزمینی گفتند: و آوردند شما نزد و گرفتند خود دست‌های در سرزمین آن میوه‌های از است. خوب می‌دهد، ما به ما، خدای خداوند،

در شما و کردید. سربچی ما، خدای خداوند، فرمان از بلکه بروید، بالا نخواستید شما و از را ما داشت، نفرت ما از خداوند اینکه خاطر به گفتید: و کردید زمزمه خود خیمه‌های کجا ما سازد. نابود را ما و کند تسلیم اموری‌ها دست به را ما تا آورد بیرون مصر سرزمین و پرجمعیت و بزرگ قومی گفتند: و برگرداندند را شما دل شما برادران اما می‌رویم؟ بالا آنجا در را غول‌ها پسران حتی و آسمان، تا حصاردار و بزرگ شهرهای و ما، از قوی‌تر که شما خدای خداوند بترسید. آنها از نه و شوید وحشت‌زده نه گفتم: شما به و دیده‌ایم. که همانطور درست جنگید، خواهد آنها علیه همراه شما با خود می‌رود، شما روی پیش اموریان، کوه راه در دیدید، که بیابان این در و داد، انجام مصر سرزمین در شما برای می‌کند، حمل را خود پسر مردی که همان‌گونه تو، خدای کرد حمل را تو خداوند که همچنان رسیدید. مکان این به تا رفتید که راهی تمام در

راه در شما از پیش که کسی نیاوردید. ایمان ما خدای خداوند به شما کلمه، این در و که را راهی و می‌کند راهنمایی شبانگاه آتش در را شما برگزیند، مکانی شما برای تا می‌رود روزگاه. ابر در و می‌دهد، نشان شما به بروید آن بر باید

از کسی اگر گفت. و خورد سوگند و شد برانگیخته و شنید، را شما سخنان صدای خداوند و

یفته، پسر کالب جز ببیند، خوردم سوگند آنها پدران به که را خوب سرزمین این مردان این به پسرانش، به و داد، خواهم گذاشت پا آن بر که را زمین این او به و دید، خواهد را آن او نیز تو گفت: و شد خشمگین من بر شما به خاطر خداوند و خداوند. به او وابستگی خاطر خواهد آنجا وارد او است، ایستاده تو کنار که نون پسر یوشع شد. نخواهی داخل آنجا به که جوانی کودک هر و داد. خواهد ارث به اسرائیل به را آن او زیرا کن، تقویت را او شد. داد، خواهم اینان به را آن من و شد، خواهند وارد آنجا به اینان نمی داند، بد یا خوب امروز بر که راهی در زدید، اردو بیابان در و بازگشتید شما و برد. خواهند ارث به را آن آنان و است. سرخ دریای

خواهیم بالا ما کرده ایم. گناه خود خدای خداوند، برابر در ما گفتید: و دادید پاسخ شما و از یک هر و است. داده فرمان ما به ما خدای خداوند آنچه طبق کرد، خواهیم جنگ و رفت من به خداوند و بروید. بالا کوه به تا شدید جمع و برداشته را خود جنگی اسلحه های شما برابر در و نیستم، شما با من زیرا بجنگید، نباید و بروید نباید که بگو آنها به گفت: خداوند کلام از و ندادید، گوش من به و گفتم، شما به و شد. خواهید شکسته دشمنانان برای بود، ساکن کوه آن در که اموری آن و رفتید. بالا کوه به سرکشی با و کردید، تجاوز شما و می کنند، غسل زنبورهای که همان گونه کرد، تعقیب را شما و آمد بیرون شما ملاقات خداوند و ما، خدای خداوند از پیش گریستید نشسته و کردند. زخمی حرما تا سعیر از را نکرد. توجه شما به و نشنید را شما صدای

ماندید. آنجا در که روزهایی اندازه به نشستید، بسیاری روزهای قادش در و

خداوند که همان‌گونه سرخ، دریای راه از کردیم، حرکت بیابان سوی به بازگشت، از پس و برای گفت، من به خداوند و زدیم. دور را سعیر کوه بسیاری روزهای و بود، فرموده من به فرمان مردم به و بازگردید. شمال سوی به پس بزنید، دور را کوه این که است کافی شما عبور هستند، ساکن سعیر در که عیسو پسران خود، برادران مرزهای از شما بگو: و بده وارد آنها با کرد. خواهند احتیاط بسیار شما از و ترسید خواهند شما از آنها و می‌کنید، کوه چون داد، نخواهم شما به و جب یک اندازه به حتی آنها زمین از زیرا نشوید، جنگ به را آب و بخورید، و بخريد آنها از غذا نقره، با داده‌ام. عیسو پسران به میراث به را سعیر از کاری هر در را تو ما خدای خداوند زیرا بنوشید. و بگیری آنها از نقره با پیمانۀ چهل اینک گذشتی. ترسناک و بزرگ بیابان آن از چگونه که بدان داد. برکت دست‌هایت نداشتی. نیاز چیزی به تو است، بوده تو با تو خدای خداوند سال

از و ایلون از عربۀ، راه از بودند، ساکن سعیر در که عیسو پسران خود، برادران کنار از ما و با گفت: من به خداوند و گذشتیم. موآب بیابان راه از برگشته، و گذشتیم، جابر عصیون نخواهم ارث به شما به آنها زمین از زیرا نشوید، جنگ وارد آنها با و نکنید دشمنی موآبیان آن بر پیشین آمین‌های داده‌ام. بردن ارث به برای لوط پسران به را عروعر چون داد، نیز آن‌ها عناقیم. همچون نیرومند، و پرجمعیت و بزرگ ملتی بودند، شده ساکن سرزمین در و می‌نامند. ایم را آن‌ها موآبیان و آمد، خواهند حساب به رفائیم عناقیم، همچون پیش از را آنها و کردند نابود را آنها عیسو پسران و بودند، ساکن پیشتر حوری‌ها سعیر، میراث زمین با اسرائیل که همان‌گونه شدند، ساکن آنها جای به و ساختند. محو خود روی عبور زارت دره از و بروید، و برخیزید پس اکنون بود. داده آنها به خداوند که کرد، خود کنید.

تا بود، سال هشت و سی گذشتیم، زارت دره از تا کردیم سفر برنه قادش از که روزهایی و

سوگند خداوند چنانکه افتادند، اردوگاه از می‌مردند که جنگجو مردان نسل تمام اینکه
اینکه تا کند نابود اردوگاه میان از را آنها تا بود آنها بر خدا دست و را. آنها خدا بود. خورده
شدند. هلاک

سخن افتادند، قوم میان از مردن حال در جنگجو مردان همه که هنگامی که شد چنین و
شما و اروئر، را مواب گذشت. خواهی مرزها از امروز تو گفت: من به خداوند شد گفته
من زیرا نشوید، جنگ وارد آنها با و نکنید دشمنی آنها با آمد، خواهید عمون پسران نزدیک
میراث در لوط پسران به را آن چون داد، نخواهم میراث در تو به عمون پسران زمین از
و بودند ساکن آن در پیش‌تر رفائیم زیرا شد، خواهد شمرده رفائیم سرزمین داده‌ام.
که همان‌طور شما، از قوی‌تر و پرجمعیت و بزرگ ملتی می‌نامند. زوخومین را آنها عمونیان
آنها جای به و بردند ارث به و کرد، نابود آنها روی پیش را آنها خداوند و بودند، عناقیم
کردند، بودند ساکن سعیر در که عیسو پسران برای که همان‌طور امروز. به تا شدند، ساکن
به و بردند ارث به را آنها و کردند نابود آنها روی پیش از را حوری‌ها که شیوه‌ای همان به
و بودند، ساکن غزه تا اسدوت در که ایوئانی و امروز. به تا شدند ساکن آنها جای
ساکن آنها جای به و کردند نابود را آنها بودند، آمده بیرون کاپادوکیا از که کاپادوکیانی
شدند.

پادشاه سیحون اینک کنید. عبور ارنون دره از شما و کنید، حرکت و برخیزید پس اکنون
شو جنگ وارد او با بردن، ارث به کن آغاز داده‌ام. تو دست به را او زمین و حشبون اموری
که بگذاری، آسمان زیر ملت‌های همه چهره بر را خود ترس و لرزه که کن آغاز روز. این در
داشت. خواهند دردها تو چهره از و شد خواهند آشفته تو نام شنیدن با آنان

صلح‌آمیز سخنان با حشبون، پادشاه سیحون، به سوی قدیموت بیابان از سفیرانی و

به نه رفت، خواهم راه در کرد، خواهم عبور تو سرزمین میان از من گفتم و فرستادم نقره به را آب و بخورم، تا بفروش من به نقره به را غذا چپ. به نه و پیچید خواهم راست عیسو پسران که همان طور کنم، عبور پاهایم با که بده اجازه فقط بنوشم، تا بفروش من به از تا کردند، رفتار من با بودند ساکن عروغیر در که موآبیان و بودند ساکن سعیر در که پادشاه سیحون، و کنم. عبور می دهد، ما به ما خدای خداوند که سرزمینی به اردن سخت را او روح ما، خدای خداوند، زیرا کنیم، عبور او سرزمین از ما که نخواست حشبون، است. روز این در چنان که شود، تسلیم تو دست های به او تا نمود، تقویت را او دل و کرد او زمین و آموری حشبون پادشاه سیحون که کرده ام آغاز من اینک گفت: من به خداوند و پادشاه سیهون، و ببری. اربت به را او زمین که کن شروع و دهم، تحویل تو روی پیش را خداوند، و یهصه. در جنگ برای او، قوم تمام و خود آمد، بیرون ما ملاقات برای حشبون، همه ما و زدیم. را قومش تمام و پسرانش و او ما و کرد تسلیم ما روی پیش را او ما، خدای آنها فرزندان و زنان و کردیم، نابود پی در پی را شهر هر و گرفتیم، زمان آن در را او شهرهای از گرفتیم. را شهرها غنائم و گرفتیم، غنیمت را احشام جز نگذاشتیم. زنده را کسی را، شهری هیچ جلعاد، کوه تا و بود، دره در که شهری و است، ارنون سیل کنار بر که عروغیر نزدیکی به مگر کرد. تسلیم ما دست به را همه ما خدای خداوند کند. فرار ما از که نبود در که شهرهایی و بیوق، سیل آسای مجاور مناطق همه به نشدیم، نزدیک عمون پسران بود. داده فرمان ما به ما خدای خداوند چنان که بودند، کوهستان

۳

برای خود قوم تمام با باشان پادشاه عوج و رفتیم، بالا باشان راه از بازگشت، از پس و

با را او زیرا نترس، او از گفت: من به خداوند و آمد. بیرون ادرعی در ما ملاقات به جنگ با که کرد خواهی همان گونه او با و سپرده‌ام، تو دست به سرزمینش تمام و قومش تمام به را او ما خدای خداوند و کردی. بود، ساکن حشبون در که اموری‌ها پادشاه سیحون، که آنجا تا زدیم را او ما و را، او قوم تمام و باشان پادشاه عوج و داد، تحویل ما دست‌های نگذاشتیم. باقی او از تخمی

شهر، شصت نگرفتیم، آنها از که نبود شهری گرفتیم، را او شهرهای همه زمان آن در ما و با بودند استحکام یافته شهرها همه باشان، در عوج پادشاه ارگوب اطراف نواحی تمام نابود ما بودند. زیاد بسیار که فریزیان شهرهای به جز میله‌ها، و دروازه‌ها بلند، دیوارهای از پس یکی را شهر همه ما و کردیم، حشبون پادشاه سیحون با که همان طور کردیم، غارت خود برای را شهرها غنائم و چارپایان همه و را. کودکان و زنان و کردیم نابود دیگری کردیم.

رودخانه از اردن، سوی آن در که اموری پادشاه دو دست از را سرزمین آن زمان، آن در ما و را آن اموری و می‌نامند سانیور را هرمون خرما، درختان گرفتیم. بودند، حرمون تا ارنون شهرهای ادرایم، و الخا تا باشان تمام و جلعاد، تمام و میسور، شهرهای همه نامید. سانیر اینک بود. مانده باقی رفاثیان از باشان، پادشاه عوج، جز زیرا باشان، در عوج پادشاهی چهار و آن طول ذرع نه است، عمون پسران سرزمین در این اینک آهنین، تختی او، تخت که عروعیار از بردیم، ارث به زمان آن در را سرزمین آن ما و مرد. یک ذرع به آن، عرض ذرع جاد و رثوبین به را آن شهرهای و جلعاد کوه از نیمی و است، ارنون سیلاب ساحل کنار در تمام و دادم، منسی قبیله نصف به را اوج باشان پادشاهی تمام و جلعاد بقیه و دادم. پسر یائیر و شد. خواهد شمرده رفاثیم زمین باشان، آن تمام یعنی ارجوب، اطراف منطقه خود نام به را آنها و گرفت، مکتی و گرگسی مرزهای تا را ارگوب اطراف منطقه تمام منسی

داده‌ام جاد به و روبن به و دادم. ماخیر به را جلعاد و امروز. به تا نامید یائیر ثاوت باشان
عمون پسران مرز سیل بیوق؛ تا و مرز، عنوان به را سیل میانه ارنون، سیل تا جلعاد از
در فسجه اسیدوت زیر نمک، دریای عرب، دریای تا و محنارت، مرز اردن، و عرب و است.
شرق.

شما به ارت به را زمین این شما خدای خداوند گفتم: و دادم فرمان شما به زمان آن در و
است. توانا که کس هر بروید، اسرائیل، پسران خود، برادران از پیش و شوید مسلح داد،
در بگذارید -دارید بسیاری احشام که می‌دانم -شما احشام و شما فرزندان و شما زنان مگر
برادران شما خدای دهد. آرامش خداوند که زمانی تا بمانند، دادم شما به که شما شهرهای
در ما خدای خداوند که را زمینی نیز آنها و داد، شما به که همان‌طور دهد، استراحت را شما
به که خود میراث به شما از یک هر سپس و ببرند، ارت به می‌دهد آنها به اردن سوی آن
بازگردید. دادم شما

ما خدای خداوند که را آنچه همه شما چشمان گفتم: و دادم فرمان زمان آن در یوشع به و
در تو که پادشاهی‌هایی همه به چنین ما خدای خداوند دیده‌اند؛ کرد، پادشاه دو این به
خود ما خدای یهوه زیرا ترسید، نخواهید آنها از کرد. خواهد می‌کنی، عبور آنها به آنجا
جنگید. خواهد شما برای

دادن نشان به کردی شروع تو خدا، خداوند گفتم و کردم التماس خداوند از زمان آن در و
چه زیرا خدمتگزاری، به خود بلند بازوی و نیرومند، دست و خود، نیروی و خود، قدرت
انجام تو قدرت اساس بر و دادی انجام تو را آنچه که هست زمین بر یا آسمان در خدایی
و خوب کوه این است، اردن سوی آن که را خوب سرزمین این عبور، از پس داد؟ خواهد
دید. خواهد را آنتی لبنان

برای گفت: من به خداوند و نشنید، مرا سخن و گرفت نادیده مرا شما خاطر به خداوند و چشمان با و برو، بالا شده تراشیده قله به مکن. تکرار را سخن این دیگر است، کافی تو این از که زیرا ببین، خود چشمان با و کن، نگاه شرق و جنوب و شمال و دریا سوی به خود زیرا کن، تشویق را او و کن تقویت را او و بده فرمان یوشع به و کرد. نخواهی عبور اردن ارث به آنها به دیده‌ای که را زمینی تمام او و کرد، خواهد عبور قوم این روی پیش او نشستیم. فغور خانه نزدیک دره‌ای در ما و داد. خواهد

۴

انجام تا می‌دهم تعلیم شما به امروز من که داوری‌هایی و احکام به اسرائیل، ای اکنون و خداوند، که را زمینی شده، وارد و شوید افزوده و بمانید زنده تا دهید، فرا گوش دهید، می‌دهم فرمان شما به من که سخنی به ببرید. ارث به می‌دهد، شما به شما، پدران خدای امروز چه هر دارید، نگه را ما خدای خداوند احکام نگاهید، چیزی آن از و نیفزایید چیزی کرد، فغور بعل به ما خدای خداوند که را آنچه همه شما چشمان می‌دهم. فرمان شما به شما میان از رفت، فغور بعل دنبال به که را انسانی هر شما خدای خداوند زیرا دیده‌اند، هستید. زنده همگی امروز چسبیده‌اید، خود، خدای خداوند، به که شما اما کرد. نابود

چنین تا داد فرمان من به خداوند چنان که داده‌ام، نشان شما به را داوری‌ها و احکام ببینید، خواهید نگه را آن و ببرید. ارث به را آن تا می‌شوید وارد آنجا به شما که سرزمینی در کنم ملت‌هاست، همه پیشگاه در شما فهم و شما حکمت این زیرا داد، خواهید انجام و داشت بزرگ. ملت این دانا، و حکیم قومی اینک گفت: خواهند و بشنوند را احکام این که آنانی هر در ما خدای بیهوه چنانکه باشد، آن به نزدیک خدایی که است بزرگی ملت کدام زیرا

مطابق عادلانه‌ای داورهای و احکام که است بزرگی ملت کدام و بخوانیم؟ را او که زمان باشد؟ داشته می‌گذارم، شما پیش در امروز من که قانونی این تمام با

دیده‌اند چشمانت که را کلماتی همه تا نگه‌دار، بسیار را خود روح و کن توجه خودت به و پسرانت به را آنها و نشوند، دور قلبت از زندگی‌ات روزهای تمام در آنها و نکنی، فراموش ما خدای خداوند پیش مجمع روز در حوریب در که روز آن دهی، تعلیم پسرانت پسران سخنان بگذار و کن، جمع من نزد را مردم فرمود: من به خداوند گفت که وقتی ایستادید، و بترسند، من از می‌کنند زندگی زمین بر که روزهایی تمام در که بگیرند یاد تا بشنوند، مرا تا کوه و ایستادید، کوه کنار در و شدید نزدیک شما و آموخت. خواهند نیز خود پسران به سخن شما با آتش میان از خداوند و طوفان. ظلمت، تاریکی، می‌سوخت، آتش با آسمان که را خود عهد و صدا. جز ندیدید، شباهتی هیچ اما شنیدید، را سخنان صدای شما و گفت لوح دو بر را آنها و کرد اعلام شما به را، کلمه ده یعنی دهید، انجام تا داد فرمان شما به نوشت. سنگی

شما تا دهم، تعلیم شما به را داورهای و احکام که داد فرمان من به زمان آن در خداوند و دهید. انجام برد، خواهید ارث به را آن و می‌شوید آن وارد که سرزمینی در را آنها از کوه بر حوریب در خداوند که روزی در زیرا داشت، خواهید نگه بسیار را خود جان‌های خودتان برای و کنید بی‌قانونی نه ندیدید. شباهتی هیچ گفت، سخن شما با آتش میان حیوانی هر شباهت ماده، یا نر از تصویری هیچ شباهتی، هیچ بسازید، تراشیده‌ای تصویر هر شباهت می‌کند، پرواز آسمان زیر که بالداری پرنده هر شباهت است، زمین بر که که مبادا و است. زمین زیر آب‌های در که ماهی‌ای هر شباهت می‌خزد، زمین بر که خزنده‌ای و شوی گمراه دیده، را آسمان جهان همه و ستارگان و ماه و خورشید و کرده نگاه آسمان به زیر ملت‌های همه به را آنها تو خدای خداوند که کنی، خدمت را آنها و کنی پرستش را آنها

کوره از مصر، سرزمین از را شما و گرفت را شما خدا اما است. داده تخصیص آسمان هستید. امروز که همان‌گونه باشید، میراثی قومی او برای تا آورد بیرون مصر از آهنین،

اردن این از من که خورد سوگند و شد خشمگین من بر شما سخنان خاطر به خدا خداوند و در من نشوم. داخل می‌دهد، تو به میراث به تو خدای خداوند که سرزمینی به و نکنم عبور این و می‌کنید عبور شما اما کرد، نخواهم عبور اردن رود این از و می‌میرم سرزمین این شما با که را ما خدای خداوند، عهد که کنید توجه برد. خواهید ارث به را خوب سرزمین به تراشیده‌ای تصویر خودتان برای و نکنید بی‌قانونی عمل و نکنید فراموش است، بسته خداوند، زیرا نسازید. است، داده فرمان تو به تو، خدای خداوند، که چیزی هر شباهت غیور. خدایی است، فروبلعنده آتشی تو، خدای

بُت و نمایید، بی‌قانونی و کنید، درنگ زمین در و را، پسرانت پسران و بزایی پسرانی اگر را خود خدای دهید انجام خداوند پیشگاه در را شر و بسازید، چیزی هر شبیه تراشیده‌ای از که سرزمینی آن از که می‌گیرم شاهد شما بر را زمین و آسمان امروز آورید، خشم به بر زیادی روزهای شد، خواهید نابود نابودی به ببرید، ارث به را آنجا تا می‌کنید عبور اردن همه میان در را شما خداوند و شد. خواهید نابود کاملاً بلکه کرد، نخواهید زندگی آن شما خداوند که ملت‌هایی همه میان در اندکی تعداد به شما و کرد، خواهد پراکنده ملت‌ها پرستید، خواهید را دیگر خدایان آنجا در و ماند. خواهید باقی کرد، خواهد وارد آنجا به را نه و می‌خورند نه می‌شنوند، نه می‌بینند، نه که سنگ‌ها، و چوب‌ها انسان‌ها، دستان کارهای یافت خواهید را او و جست، خواهید را خود خدای خداوند، آنجا در شما و می‌بویند. آخرین در و بجوید. خود مصیبت در خود جان تمام از و خود دل تمام از را او که هنگامی بازخواهی خود خدای خداوند، به‌سوی تو و یافت، خواهند را تو سخنان این همه روزها، رها را تو است؛ مهربان خدایی تو، خدای خداوند، زیرا شنید. خواهی را او صدای و گشت

سوگند آن بر و بست پدران با خداوند که را پیمانی و کرد، نخواهد نابودت و کرد نخواهد کرد. نخواهد فراموش خورد،

زمین بر را انسان خدا که روزی آن از پرسید، بوده اند تو از پیش که پیشین روزهای از آیا است، شده واقع بزرگی کلام چنین آیا آسمان، دیگر سوی تا آسمان سوی یک از و آفرید، میان از که زنده خدای است شنیده آوازی چنین قومی آیا است، شده شنیده چیزی چنین تا شود وارد که آزمود خدا آیا ماندی، زنده و شنیدی تو که همان گونه می گفت، سخن آتش با و شگفتی ها، با و نشانه ها، با و آزمایش، با بگیرد، دیگر ملتی میان از را ملتی خود برای خداوند آنچه همه طبق بر بزرگ، رؤیاهای با و بلند، بازوی با و نیرومند، دست با و جنگ، یافته: بهبود ترجمه داد؟ انجام می دیدی که تو روی پیش مصر در ما خدای صدای آسمان از نیست. او جز خدایی دیگر و خداست این تو، خدای خداوند، که بدانی تا او کلمات و داد، نشان تو به را خود بزرگ آتش زمین بر و کند، تربیت را تو تا شد شنیده او شنیدی. آتش میان از را

برگزید، را شما یعنی آنها، از پس را آنها نسل و داشت، دوست را تو پدران او اینکه خاطر به قویتر و بزرگ ملت های کردن نابود آورد، بیرون مصر از خود بزرگ قدرت با را تو خودش و چنانکه ببری، ارث به تا بدهد تو به را آنها زمین و کند وارد را تو تا تو، روی پیش در تو از داری. امروز

در خداست این تو، خدای خداوند، که گشت خواهی باز ذهن با و دانست خواهی امروز و نگه را او احکام و فرمان ها و نیست. او جز هیچ کس دیگر و پایین، زمین بر و بالا آسمان خوب تو از پس پسرانت و تو برای تا می دهم، فرمان تو به امروز من که را آنچه دارید، باشید. داشته دراز عمر می دهد، تو به روزها همه خدایت خداوند که زمینی بر تا باشد،

قاتلی آنجا به کند فرار کرد. جدا آفتاب شرق در اردن، سوی آن در را شهر سه موسی آنگاه نداشته دشمن پریروز و دیروز از پیش را او و باشد، کشته آگاهی بدون را خود همسایه که سرزمین در بیابان، در را بوسور بماند، زنده و ببرد، پناه شهرها این از یکی به و باشد، منسی. برای باشان در را گولون و جدی، برای جلعاد در را راموت و رثوبن، برای هموار

و فرمان‌ها و شهادت‌ها این‌ها نهاد. اسرائیل پسران پیش موسی که است قانونی این مصر سرزمین از آن‌ها که هنگامی گفت، سخن اسرائیل پسران به موسی که است احکامی پادشاه سیحون، سرزمین در فغور، خانه نزدیک دره‌ای در اردن، سوی آن در آمدند. بیرون آنها که هنگامی زدند، را او اسرائیل پسران و موسی که بود، ساکن حشبون در که اموریان، پادشاه دو باشان، پادشاه عوج، زمین و او زمین آنها و آمدند. بیرون مصر سرزمین از که آروئیر از بردند. ارث به بودند، خورشید طلوع سمت به اردن سوی آن در که را اموریان سوی آن در عربه تمام است، هرمون همان که سیهون کوه بر و است، آرنون سیل کنار بر شده. تراشیده اسیدوت زیر آفتاب، مشرق سوی به اردن،

۵

که را داوری‌هایی و احکام اسرائیل، ای گفت: آنان به و فراخواند را اسرائیل تمام موسی و تا دارید نگه را آنها و بیاموزید را آنها و بشنوید، می‌گویم سخن شما گوش‌های در امروز من با نه را عهد این خداوند بست. حوریب در عهدی شما با شما، خدای خداوند، آورید. جا به با رو در رو خداوند هستید. زنده اینجا همه امروز که شما شما، با بلکه بست، شما پدران بودم ایستاده شما و خداوند میان زمان آن در من و گفت. سخن آتش میان از کوه در شما بالا کوه به و بودید ترسیده آتش چهره از شما زیرا کنم، اعلام شما به را خداوند کلمات تا

بردگی خانه از مصر، سرزمین از را تو که هستم تو خدای خداوند، من گفته: بودید، نرفته
آوردیم. بیرون

بود. نخواهند تو برای من روی پیش دیگری خدایان

در آنچه و است، بالا آسمان در که چیزی هیچ شبیه نه و ساخت، نخواهی بتی خود برای
را آنها نه و کرد نخواهی سجده آنها به است. زمین زیر آب‌های در آنچه و است، پایین زمین
بر را پدران گناهان که غیور خدایی هستم، تو خدای بیهوه من زیرا کرد، خواهی خدمت
رحمت و می‌دهم، جزا دارند، نفرت من از که کسانی به چهارم و سوم نسل تا فرزندان
نگه مرا فرمان‌های که آنان به و می‌دارند دوست مرا که آنان به نسل، هزاران به می‌کنم
را کسی تو، خدای خداوند، زیرا برد، نخواهی باطل به را خود خدای خداوند، نام می‌دارند.
شمرد. نخواهد بی‌گناه ببرد، باطل به را او نام که

تو به تو، خدای خداوند، که همان‌گونه سازی، مقدس را آن تا کن نگاهی را سبت روز
هفتم، روز در اما بده. انجام را خود کارهای تمام و کن کار روز شش است. داده فرمان
نه و پسرت نه و تو نه دهی، انجام کاری هیچ آن در نباید توست، خدای خداوند شبیه‌های
نه و چارپایت، هیچ نه و باربرت، حیوان نه و گاو نه کنیزت، نه و خدمتکارت نه دخترت،
کنند، استراحت باربرت حیوان و کنیزت و خدمتکارت تا است، ساکن تو میان در که غریبی
و بودی، خدمتکار مصر سرزمین در که آورد خواهی یاد به و تو. خود که همان‌طور
خاطر همین به آورد. بیرون بلند بازوی و نیرومند دست با آنجا از را تو تو، خدای خداوند،
و پدر کنی. تقدیس را آن و داری نگه را سبت روز که داد فرمان تو به تو، خدای خداوند،
برایت تا است، داده فرمان تو به تو، خدای خداوند، که همان‌گونه کن، احترام را خود مادر
قتل باشی. داشته دراز عمر می‌دهد، تو به تو، خدای خداوند، که زمینی در تا و باشد نیکو

نه داد. نخواهی دروغ شهادت همسایه‌ات علیه کرد. نخواهی دزدی نکن. زنا کرد. نخواهی
را، او مزرعه نه را، همسایه‌ات خانه کرد خواهی آرزو نه را، همسایه‌ات زن کرد خواهی آرزو
نه را، او چهارپای هر نه را، او باربر حیوان نه را، او گاو نه را، او کنیز نه را، او خدمتکار نه
است. همسایه‌ات به که آنچه همه

و طوفان ظلمت، تاریکی، آتش، میان از کوه در شما جماعت تمام به خداوند را سخنان این
چنین و داد. من به و نوشت سنگی لوح دو بر را آنها و نیفزود، چیزی و گفت، بلند صدای
قبیله‌های رهبران همه می‌سوخت، آتش در کوه و شنیدید آتش میان از را صدا چون که شد
جلال ما، خدای خداوند، اینک می‌گفتید: شما و آمدید، من نزدیک شما بزرگان شورای و شما
با خدا که دیدیم روز این در شنیدیم. آتش میان از را او صدای و داد نشان ما به را خود
بزرگ آتش این زیرا بمیریم، نباید اکنون و ماند. خواهد زنده او و گفت خواهد سخن انسان
مرد. خواهیم و بشنویم، را خود خدای خداوند صدای هم باز ما اگر کرد، خواهد نابود را ما
چنان که می‌گوید، سخن آتش میان از که است شنیده را زنده خدای صدای که بشری کدام
ما خدای خداوند که را آنچه همه بشنو و تو، شو نزدیک ماند؟ خواهد زنده و شنیدیم، ما
خواهیم ما و گفت، خواهد تو به ما خدای خداوند که را آنچه همه بگو ما به تو و بگوید،
کرد. خواهیم و شنید

صدای گفت: من به خداوند و شنید، می‌گفتید من به که را شما سخنان صدای خداوند و
قلبی چنین کی بود. درست گفتند آنچه همه گفتند، تو به چه هر شنیدم، را قوم این سخنان
تمام در مرا فرمان‌های همه و بترسند من از که طوری به داد، خواهد قرار ایشان در را
به شما گفتم، آنها به برو، باشد؟ خوب ابد تا پسرانشان و ایشان برای تا دارند، نگه روزها
که را داوری‌ها و قوانین و احکام من و بایست، من با آنجا در تو اما برگردید، خود خانه‌های
من که سرزمینی در کنند عمل چنین آنها بگذار و گفت، خواهم تو به آموخت خواهی آنها به

خواهید نگه است، داده فرمان تو به تو خدای یهوه که را آنچه و می‌دهم. میراث به آنها به که راهی تمام طبق بر چپ. به نه و گردید خواهید راست به نه دهید؛ انجام تا داشت خوب تو برای و دهد آرامش را تو تا بروی، آن در که داد فرمان تو به تو، خدای خداوند، کنید. دراز عمر برد، خواهید ارث به که زمینی در و باشد

۶

شما به تا داد فرمان ما خدای خداوند که هستند داوری‌هایی و قوانین و احکام این‌ها و به را آن تا کنید عمل می‌شوید داخل آنجا به شما که سرزمینی آن در چنین که دهیم تعلیم به امروز من که را او فرمان‌های و احکام همه بترسید، خود خدای خداوند، از تا ببرید. ارث عمر تا زندگی‌ات، روزهای تمام در نوادگانت، و پسرانت و تو دارید، نگه می‌دهم فرمان تو کنید. طولانی

بسیار شما تا و باشد، خوب تو برای تا دهی، انجام که کن نگهبانی و اسرائیل، ای بشنو و از جاری زمینی تو به که گفت سخن تو، پدران خدای خداوند، که همان طور شوید، زیاد در اسرائیل پسران به خداوند که هستند داوری‌هایی و احکام این‌ها و بدهد. عسل و شیر خداوند اسرائیل، ای بشنو آمدند. بیرون مصر سرزمین از آنها که هنگامی داد، فرمان بیابان از و روح تمام از و ذهنت تمام از را خود خدای خداوند، و است. یکی خداوند ما، خدای در می‌دهم، فرمان تو به امروز من که سخنانی این و داشت. خواهی دوست قدرتت تمام سخن آنها درباره و آموخت، خواهی پسرانت به را آنها و بود. خواهد تو جان در و تو دل که هنگامی و می‌روی، راه در که هنگامی و نشسته‌ای، خانه در که هنگامی گفت خواهی بست، خواهی خود دست بر نشانه به‌عنوان را آنها و برمی‌خیزی. که هنگامی و می‌خواهی،

و خود خانه‌های در چارچوب‌های بر را آنها و بود. خواهد استوار تو چشمان پیش و
نوشت. خواهید خود دروازه‌های

پدران به که کند وارد سرزمینی به را تو تو، خدای خداوند، هرگاه که بود خواهد چنین و
تو که بدهد نیکو و بزرگ شهرهای تو به تا خورد سوگند یعقوب، و اسحاق و ابراهیم تو،
حوضچه‌های نکردی، پر را آنها تو که خوب چیزهای همه از پر خانه‌هایی نساختی، را آنها
نکاشتی، را آنها تو که زیتون زارهایی و تاکستان‌ها نتراشیدی، را آنها تو که تراشیده شده‌ای
که تو خدای خداوند نکنی فراموش که باش خودت مواظب شدی، سیر و خوردی چون و
او تنها و بت‌رس خود خدای خداوند، از آورد. بیرون بردگی خانه از مصر، سرزمین از را تو
بخور. سوگند او نام به و بچسب او به و کن عبادت را

خدای خداوند، زیرا نروید، خود پیرامون ملت‌های خدایان میان از دیگر خدایان دنبال به
خشمگین تو بر غضب و خشم در تو خدای خداوند مبادا توست، میان در غیور خدایی تو،
کند. نابود زمین روی از را تو و شود

احکام نگهبانی، با آزمودید. آزمایش در که همان‌گونه نکن، آزمایش را خود خدای خداوند،
داشت. خواهی نگه است، داده فرمان تو به که را فرایض و شهادت‌ها خود، خدای خداوند
تو برای تا داد، خواهی انجام خود خدای خداوند پیش را است نیکو و پسندیده آنچه و
به خورد، سوگند شما پدران برای خداوند که را نیکویی زمین و شوی داخل و باشد، نیکو
گفت. سخن خداوند چنان که تو، روی پیش از دشمنان همه راندن بیرون برای ببری، ارت

و فرمان‌ها و شهادت‌ها این بگوید: و بپرسد تو از فردا پسر ت هرگاه که بود خواهد چنین و
گفت: خواهی پسر ت به و است؟ داده فرمان ما به ما خدای خداوند که هستند چه داوری‌ها

و نیرومند دست با آنجا از را ما خداوند و بودیم، مصر سرزمین در فرعون خدمتکاران ما بر مصر، در را وحشتناک و بزرگ شگفتی‌های و نشانه‌ها خداوند و آورد. بیرون بلند بازوی این تا آورد بیرون آنجا از را ما او و ساخت. ظاهر ما چشمان برابر در خانه‌اش، و فرعون ما به خداوند و بدهد. ما پدران به را آن بود خورده سوگند که بدهد، ما به را سرزمین همه در تا بترسیم، خود خدای خداوند از و دهیم انجام را احکام این همه که داد فرمان خواهد ما به رحمت و هستیم. امروز که همان‌طور بمانیم، زنده و باشد خوب ما برای روزها دهیم، انجام و داریم نگه خود خدای خداوند پیشگاه در را فرمان‌ها این همه اگر بود، داد. فرمان ما به که همان‌طور

۷

و بیاورد، می‌شوی وارد آن بردن ارث به برای که سرزمینی به را تو تو، خدای خداوند اگر کنعانیان و اموریان و جرجاشیان و حیتیان یعنی براند، تو روی پیش از را بزرگ ملت‌های خداوند و هستند، شما از قوی‌تر و بسیار که ملت هفت بیوسیان، و حویان و فرزریان و نابودی به را آنها زد، خواهی را آنها تو و داد، خواهد تحویل تو دستهای به را آنها تو خدای آنها با نه کرد. نخواهید رحم آنها به و بست، نخواهی پیمان آنها با کرد، خواهی نابود کامل خود پسر برای را او دختر و داد، نخواهی او پسر به را خود دختر کرد، خواهید ازدواج خواهد خدمت دیگر خدایان به و کرد خواهد منحرف من از را تو پسر زیرا گرفت. نخواهی اما کرد. خواهد نابود سرعت به را تو و شد خواهد غضبناک شما بر خشم با خداوند و کرد، خواهید را آنها ستون‌های و کند، خواهید را آنها قربانگاه‌های کرد: خواهید آنها با چنین در را آنها خدایان شده تراشیده بت‌های و برید، خواهید را آنها بیشه‌زارهای و شکست، خداوند و هستی، خدایت خداوند برای مقدس قومی تو زیرا سوزاند. خواهید آتش

هستند. زمین روی بر که قوم‌هایی همه میان از باشی او ویژه قوم تا برگزید را تو خدایت

انتخاب و برگزید را شما خداوند هستید، پرشمارتر ملت‌ها همه از شما که دلیل این به نه به خاطر و محبت روی از را شما خداوند اما هستید. اندک‌تر ملت‌ها همه از شما بلکه کرد، توانا دست با را شما خداوند آورد. بیرون بود، خورده شما پدران به که سوگندی نگه‌داشتن دانست خواهی و رهانید. مصر پادشاه فرعون دست از بردگی، خانه از را تو و آورد بیرون آنان برای می‌دارد نگاه را رحمت و عهد که وفادار خدای خداست، همان تو، خدای یهوه که دشمنان به و نسل. هزار تا می‌دارند، نگاه را او فرمان‌های و می‌دارند دوست را او که بلکه نمی‌کند، درنگ دشمنان به دادن جزا در و کند، نابود را آنها تا می‌دهد جزا آشکارا داد. خواهد جزا آنها به آشکارا

و داری نگه می‌دهم، فرمان تو به امروز من که را داوری‌ها و قوانین و احکام این باید تو و نگه را آنها و بشنوید را احکام این شما که هنگامی که بود خواهد چنین و دهی. انجام خورد، سوگند شما پدران به که را رحمتی و عهد تو خدای خداوند دهید، انجام و دارید را تو و داد خواهد برکت را تو و داشت خواهد دوست را تو و داشت. خواهد نگه تو برای روغن‌ات، و شراب‌ات و غلات تو، زمین میوه و تو رحم فرزندان و داد، خواهد افزایش سوگند پدران‌ات به خداوند که زمینی بر را گوسفندان‌ات رمه‌های و گاو‌ان‌ات گله‌های در نازیبی امت‌ها؛ همه میان از بود خواهی مبارک داد. خواهد برکت بدهد، تو به تا خورد و بیماری‌ها همه تو، خدای خداوند، و تو. چارپایان میان در نه و بود نخواهد شما میان آنها برداشت؛ خواهد تو از دانسته‌ای، که را چه هر و دیده‌ای که را مصر بد بیماری‌های تمام گذاشت. خواهد دشمنان همه بر را آنها بلکه گذاشت، نخواهد تو بر را

بر تو چشم خورد، خواهی می‌دهد تو به تو خدای خداوند که را ملت‌هایی غنایم تمام و

لغزش سنگ تو برای این زیرا پرستید، نخواهی را آنها خدایان و کرد، نخواهد ترحم آنها است.

آنها بود خواهیم قادر چگونه است، من از بزرگتر بسیار ملت این که بگویی خود ذهن در اگر به تو خدای خداوند چه هر آورد خواهی یاد به ترسید، نخواهی آنها از کنم؟ نابود را و نشانه‌ها دیدند، تو چشمان که را بزرگی آزمایش‌های کرد. مصریان همه و فرعون بیرون را تو تو خدای خداوند که همان‌گونه را، بلند بازوی و قوی، دست آن، بزرگ معجزات و کرد. خواهد می‌ترسی آنها روی از تو که ملت‌هایی همه به شما خدای خداوند چنین آورد، و باقیماندگان آنکه تا فرستاد خواهد آنان سوی به را سرخ زنبورهای تو، خدای خداوند، میان در تو خدای یهوه زیرا شد، نخواهی زده آنها چهره از شوند. نابود تو از پنهان‌شدگان به تدریج تو پیش‌روی از را ملت‌ها این تو خدای خداوند و توانا. و بزرگ خدایی توست، نشود ویران زمین تا کنی، نابود به سرعت را آنها توانست نخواهی کرد، خواهد نابود کم‌کم تحویل تو دستان به را آنها تو، خدای خداوند، و نگردند. زیاد تو بر وحشی جانوران و کنی. نابود کاملاً را آنها اینکه تا کرد، خواهی نابود بزرگ نابودی با را آنها تو و داد، خواهد نابود مکان آن از را آنها نام شما و کرد، خواهد تسلیم شما دستان به را آنها پادشاهان او نابود کاملاً را آنها که زمانی تا ایستاد، نخواهد تو چهره برابر در هیچ‌کس کرد. خواهید کنی.

خود برای را آنها طلای و نقره سوزاند. خواهید آتش با را آنها خدایان تراشیده‌شده تصاویر تو، خدای خداوند، برای این زیرا بلغزی، آن به واسطه مبدا داشت، برنخواهی و نخواهی شد، خواهی ملعون آن همچون و کرد نخواهی وارد خانه‌ات به را پلیدی و است. نفرت‌انگیز ملعون که زیرا داشت، خواهی کراهت آن از کراهت با و کرد خواهی نفرت آن از نفرت با است.

زنده تا آورید، جا به و دارید نگه می‌دهم، فرمان شما به امروز من که را احکامی همه سوگند شما پدران به شما، خدای خداوند، که را زمینی و شوید داخل و شوید زیاد و بمانید به کرد، رهبری را تو بیابان در تو، خدای خداوند، که را راهی تمام و ببرید. ارث به خورد، آیا که شود شناخته توست دل در آنچه و بیازماید، و کند فروتن را تو تا آورد، خواهی یاد که را من و کرد، گرسنه را تو و داد، رنج را تو او و نه. یا داشت خواهی نگه را او فرمان‌های نخواهد زندگی نان به تنها انسان که کند اعلام تو به تا خوراند، تو به نمی‌شناختند پدران کرد. خواهد زندگی انسان می‌آید، بیرون خدا دهان از که کلمه‌ای هر به بلکه کرد، اینک نیست، پینه پاهایت نشد، فرسوده پایت از کفش‌هایت نشد، کهنه تنت از جامه‌هایت سال.چهل

چنین می‌کند، تربیت را خود پسر انسانی که همان‌گونه که دانست خواهی خود دل در و خود خدای خداوند احکام باید تو و کرد. خواهد تربیت را تو تو، خدای خداوند، که است بررسی. او از و بروی او راه‌های در تا داری نگه را

که جایی کرد، خواهد وارد وسیع و خوب سرزمینی به را تو تو، خدای خداوند، زیرا تاک‌ها، جو، و گندم زمین می‌آیند. بیرون کوه‌ها و دشت‌ها از ژرف چشمه‌های و سیل‌آب‌ها فقر بدون را خود نان آن بر که زمینی عسل، و روغن زیتون، زمین انارها، انجیر، درختان از و است آهن سنگ‌هایش که زمینی داشت، نخواهی کم آن در چیز هیچ و خورد خواهی کرد. خواهی استخراج برنز کوه‌هایش

زمین بر داد خواهی برکت را خود خدای خداوند، و شد، خواهی سیر و خورد خواهی و نگره از و نکنی فراموش را خود خدای خداوند که باش مواظب است. داده تو به که خوب غافل می‌دهم، فرمان تو به امروز من که او احکام و داوری‌ها و او فرمان‌های داشتن گاو و شوی، ساکن آنها در و بسازی نیکو خانه‌های و شوی، سیر و بخوری که مبادا نشوی. آن از آنچه همه و شوند، افزوده تو برای طلا و نقره شوند، افزوده تو برای تو گوسفندان و فراموش را خود خدای خداوند و شوی برافراشته دل در تو شوند، افزوده تو برای باشد تو بیابان میان از را تو که آن از آورد، بیرون بندگی خانه از مصر، سرزمین از را تو که آن کنی، آب که جایی بود، تشنگی و کژدم و گزنده مار که جایی کرد، هدایت آن ترسناک و بزرگ با را تو که کسی از ساخت، جاری آب چشمه تیز صخره‌ای سنگ از تو برای که آن از نبود، را تو تا می‌دانستند، پدران تو نه و می‌دانستی تو نه که چیزی کرد، تغذیه بیابان در من قدرت که نگو خود دل در کند. نیکی تو به روزهایت آخرین در و بیازماید و کند فروتن خدای خداوند تو و است. کرده فراهم من برای را بزرگ توانایی این من دست نیروی و تا و بری، کار به نیرو تا می‌دهد قدرت تو به که است او زیرا آورد، خواهی یاد به را خود است. امروز که همان‌گونه کند، برقرار خورد، سوگند تو پدران برای خداوند که را خود عهد

خدمت را آنها و بروی دیگر خدایان دنبال به و کنی فراموش را خود خدای خداوند اگر و نابود به یقین که می‌گیرم شاهد شما بر را زمین و آسمان امروز کنی، سجده آنها به و کنی می‌کند، نابود شما روی پیش که را ملت‌ها باقی خدا، خداوند که همان‌طور شد. خواهید ندادید. گوش خود خدای خداوند صدای به زیرا شد، خواهید نابود این چنین نیز شما

از قوی‌تر و بزرگ‌ملت‌های و شوی وارد تا می‌کنی عبور اردن از امروز تو اسرائیل، ای بشنو بلندقامت، و بسیار و بزرگ قومی آسمان، تا حصاردار و بزرگ شهرهای ببری، ارث به را شما پسران برابر در می‌تواند کسی چه شنیده‌ای: تو و می‌شناسی را آنها تو که عناق، پسران خواهد پیش تو روی از پیش تو، خدای خداوند، که دانست خواهی امروز و بایستد؟ عناق تو روی پیش از را آنها و کرد خواهد نابود را آنها او است. فروبلعنده آتشی او رفت؛ گفت. تو به خداوند که همان‌گونه کرد، خواهد نابود سرعت به را آنها و گرداند، باز خواهد می‌کند، نابود تو روی پیش را ملت‌ها این تو، خدای خداوند، که هنگامی خود، دل در نگو به خاطر نه ببرم. ارث به را خوب سرزمین این تا آورد مرا خداوند من، عدالت به خاطر که: بلکه ببری، به ارث را آنها زمین تا می‌شوی وارد تو قلب پاکی به خاطر نه و تو عدالت را عهدی تا و کرد، خواهد نابود تو روی پیش از ملت‌ها این بی‌دینی به خاطر را آنها خداوند کند. برپا خورد، سوگند یعقوب، و اسحاق و ابراهیم ما، پدران به خداوند که

به تا نمی‌دهد تو به را خوب سرزمین این تو، خدای خداوند، که دانست خواهی امروز و یاد به هستی. سخت‌گردن قومی تو که دلیل این به بلکه تو، عدالت‌های خاطر به ببری ارث روزی از کردی، خشمگین بیابان در را خود خدای خداوند، چقدر که نکن فراموش و بیاور نافرمانی خداوند به نسبت همواره رسیدید، مکان این به و آمدید بیرون مصر از که می‌کردید.

نابود را شما تا شد خشمگین شما بر خداوند و برانگیختید را خداوند شما حوریب، در و با خداوند که عهدی لوح‌های سنگی، لوح‌های گرفتن برای کوه به من رفتن بالا هنگام کند. و ننوشتیم. آب و نخوردن نان ماندم، شب چهل و روز چهل کوه در من و بست، شما کلماتی همه آنها بر و داد، من به بود شده نوشته خدا انگشت با که را سنگی لوح دو خداوند چهل از پس و بود. شده نوشته بود، گفته سخن شما به کوه در جماعت روز در خداوند که

و برخیز گفت: من به خداوند و داد. من به را پیمان سنگی لوح دو خداوند شب، چهل و روز بی قانونی آوردی، بیرون مصر سرزمین از که تو قوم زیرا آی، فرود اینجا از سرعت به بت خود برای و کردند تجاوز دادم، فرمان آنها به که راهی از سرعت به آنها کرده‌اند. ساختند. ریخته شده‌ای

اینک و دیده‌ام، را قوم این که گفته‌ام سخن تو به دوبار و یکبار فرمود: من به خداوند و را آنها نام و کنم، نابود را آنها که بده اجازه من به اکنون و هستند. سخت‌گردن قومی آنان بیشتر بسیار ساخت، خواهم قوی و بزرگ ملتی به را تو و کرد، خواهم محو آسمان زیر از لوح دو و می سوخت، آتش در آسمان تا کوه و آمدم، پایین کوه از برگشتم، چون و این. از و کردید گناه خود، خدای خداوند، پیشگاه در شما که دیدم و بود. من دست دو بر شهادت که بود داده فرمان شما به خداوند که راهی از و ساختید ریخته شده بتی خودتان برای شما روی پیش و انداختم دستم دو از را آنها گرفته، را لوح دو و شدید، منحرف بروید، چهل و روز چهل این، از پیش که همان‌طور کردم، التماس دوم بار خداوند پیش و شکستم. پیش را شر و شدید مرتکب که شما گناهان همه درباره نوشیدم، آب و نخوردم نان شب ترسیده غضب و خشم به خاطر من و کنید. خشمگین را او تا دادید انجام خداوند این در و شنید مرا خداوند و کند، نابود را شما تا شد برانگیخته شما بر خداوند زیرا بودم، آن در نیز هارون درباره و کردم دعا من و کند، نابود را او تا شد خشمگین هارون بر و زمان. آتش در را آن و گرفتم را گوساله یعنی شدید، مرتکب که را شما گناه و کردم. دعا زمان آن و گردید، غبار و گرد مانند و شد نازک تا کردم خرد بسیار کوبیدن با را آن و سوزاندم انداختم. می آمد پایین کوه از که سیلی درون به را غبار و گرد

هنگامی و بودید. برانگیخته را خداوند شهوت، قبرهای در و آزمایش، در و سوزاندن، در و شما به که را سرزمین آن و بروید گفت: و فرستاد برنیع قادش از را شما خداوند که

ایمان او به و کردید نافرمانی خود خدای خداوند، کلام به شما ببرید، ارث به می‌دهم شد، شناخته شما به خداوند که روزی از شما ندادید. گوش او صدای به و نیاوردید که همان قدر کردم، التماس خداوند پیش شب چهل و روز چهل و می‌کردید. نافرمانی گفتم: و کردم دعا خدا درگاه به و کند. نابود را شما که بود گفته خداوند زیرا کردم، التماس مصر سرزمین از و رهایی که را خود میراث و خود قوم خدایان، پادشاه خداوند، ای مکن. نابود خود، بلند بازوی به و خود نیرومند دست به و خود بزرگ قوت به آوردی، بیرون سوگند خودت به آنها به که را، خود خدمتگزاران یعقوب، و اسحاق و ابراهیم آور یاد به سرزمینی آن ساکنان مبادا مکن. نگاه آنها گناهان و بی‌دینی‌ها و قوم این سختی بر خوردی. که سرزمینی به را آنها نتوانست خداوند که رو آن از بگویند: آوردی بیرون آنجا از ما که بیرون بیابان به را آنها داشت، نفرت آنها از که رو آن از و کند، وارد بود داده وعده آنها به مصر سرزمین از را آنان که هستند، تو میراث و تو مردم این‌ها و بکشد. را آنها تا آورد خود. بلند بازوی با و خود، نیرومند دست با و خود، بزرگ قدرت با آوردی بیرون

۰۱

و بتراش خود برای نخستین لوح‌های مانند سنگی لوح دو گفت: من به خداوند زمان، آن در در که را کلماتی لوح‌ها بر و بساز. خود برای چوبی صندوقی و بالا، بیا من نزد کوه به خواهی صندوق در را آنها و نوشت خواهی شکستی، را آنها و بود نخستین لوح‌های اول لوح‌های مانند را سنگی لوح‌های و ساختم، فاسدندشنی چوب از صندوقی و گذاشت. اول، نوشته طبق الواح، بر و بود. من دستان بر لوح دو آن و رفتم بالا کوه به و تراشیدم، من به را آنها خداوند و بود، گفته شما به آتش میان از کوه در خداوند که نوشت را کلمه ده قرار بودم ساخته که صندوقی در را لوح‌ها و آدمم پایین کوه از بازگشت از پس و داد.

از اسرائیل پسران و بود. داده فرمان من به خداوند که همان طور بودند، آنجا آن‌ها و دادم، العازار و شد، دفن آنجا در و مرد هارون آنجا کردند، کوچ میسادی یاکیم پسران بیروت سرزمین اثباتا، به گادگاد از و کردند کوچ گادگاد به آنجا از کرد. کاهنی او جای به او پسر آب. سیلابهای

حضور در کنند، حمل را خداوند عهد صندوق تا کرد جدا را لای قبیلۀ خداوند زمان، آن در لایان برای دلیل همین به امروز. به تا کنند دعا او نام به و کنند خدمت بایستند، خداوند او به که همان طور اوست، قرعه خود خداوند نیست، برادرانشان میان در قرعهای و بخش زمان، این در و شنید مرا خداوند و بودم. ایستاده کوه در شب چهل و روز چهل من و گفت. و کن، حرکت قوم این پیش برو، گفت: من به خداوند و کند. نابود را شما نخواست خداوند ببرند. ارت به بدهم، پدرانشان به خوردم سوگند که را سرزمینی آن و شوند وارد بگذار

خداوند از اینکه جز می خواهد، تو از چیزی چه تو خدای خداوند اسرائیل، ای اکنون، و خدای خداوند و بداری، دوست را او و کنی، سلوک او راه‌های تمام در و بررسی، خود خدای مقررات و خود خدای خداوند احکام کنی؟ خدمت خود جان تمام از و دل تمام از را خود آن از اینک باشد خوب تو برای تا می‌دهم، فرمان تو به امروز که را آن چه دار، نگه را او خداوند مگر است. آن در آنچه همه و زمین آسمان‌ها، آسمان و آسمان تو خدای خداوند میان از را، شما یعنی آنها، از پس را آنها نسل و بدارد، دوست را آنها تا برگزید را شما پدران و کرد، خواهید ختنه را خود دل سختی و هست. امروز که همان طور برگزید، ملت‌ها همه خداوند و خدایان خدای این شما، خدای خداوند زیرا کرد. نخواهید سخت را خود گردن نمی‌گیرد، هدیه و نمی‌کند نگاه چهره‌ها به که مهیب، و قوی و بزرگ خدای است، خداوندان نان او به تا می‌دارد دوست را غریب و می‌دهد، انجام بیوه و یتیم و غریب برای را داوری بودید. غریب مصر سرزمین در که چرا بدارید، دوست را غریب باید شما و بدهد. لباس و

بخور، سوگند او نام به و بچسب، او به و کن، عبادت را او و بترس، خود خدای خداوند از داد، انجام را پرشکوه و بزرگ کارهای آن تو در که توست، خدای این و توست، فخر این اکنون اما رفتند، مصر به تو پدران نفس، هفتاد در دیدند. تو چشمان که همان‌هایی است. ساخته کثرت نظر از آسمان ستاره‌های مانند را تو تو، خدای خداوند،

۱۱

و او فرمان‌های او، قوانین او، احکام و داشت خواهی دوست را خود خدای خداوند، و فرزندان نه که دانست خواهید امروز و داشت. خواهی نگه روزها همه در را او داوری‌های دست و او بزرگ کارهای و تو خدای خداوند تربیت دیده‌اند نه و می‌دانند نه که آنان شما، پادشاه فرعون به مصر میان در چه هر او، معجزات و او نشانه‌های و را، بلند بازوی و قوی آنها، ارابه‌های به و کرد، مصریان قدرت به او آنچه و داد انجام او سرزمین تمام در و مصر هنگامی کرد غرق آنها روی بر را سرخ دریای آب چگونه آنها، قدرت به و آنها، اسب‌های به و در چه هر و کرد. نابود امروز به تا را آنها خداوند و می‌کردند، تعقیب شما سر پشت از که روبن پسر الیاب پسران ابیرون، و داتان به آنچه و آمدید مکان این به تا کرد ما به بیابان همه و آنان خیمه‌های و آنان خانه‌های و بلعید، را آنان و کرد باز را خود دهان زمین که کرد، بزرگ کارهای همه شما چشمان زیرا اسرائیل. تمام میان در بود آنان با که را آنان اموال است. داده انجام شما میان در امروز که دیده‌اند را خداوند

زندگی تا داشت، خواهید نگه می‌دهم فرمان تو به امروز من که را او فرمان‌های همه و به ببرید، ارث به را آن تا می‌کنید عبور اردن از که را زمینی شده، وارد و شوید، زیاد و کنید آنها به را آن که خورد سوگند شما پدران به خداوند که زمینی روی بر شما که تا ببرید. ارث

طولانی عمر است، جاری آن در غسل و شیر که زمینی بدهد، آنها از پس آنها نسل به و مصر سرزمین مانند می‌شوی، وارد آن بردن ارث به برای تو که سرزمینی آن زیرا کنیدی. آبیاری خود پاهای با را آن می‌کاشتند، بذر هرگاه که جایی آمده‌اید، بیرون آنجا از که نیست، ببری، ارث به را آن تا می‌شوی وارد آنجا به که زمینی اما سبزیجات. باغ همچون می‌کردند، خدای خداوند که زمینی می‌نوشد. آب آسمان باران از که است هموار و کوهستانی زمینی آن بر سال پایان تا سال آغاز از تو خدای خداوند چشمان می‌کند، نظارت آن بر پیوسته تو است.

خداوند که دهید، گوش می‌دهم فرمان تو به امروز من که احکامی همه به دقت با اگر را باران و کنیدی، خدمت او به خود جان تمام و قلب تمام از و بدارید دوست را خود خدای و شرابات و غلات تو و داد، خواهد تو زمین به دیررس، و زودرس خود، فصل در و خورده و داد، خواهد تو احشام به تو زمین‌های در علوفه و کرد. خواهی درو را روغنات و پیرستی را دیگر خدایان و کنی سرپیچی و شود چاق دلت مبادا که کن توجه شده، سیر باران و ببندد، را آسمان و شود خشمگین شما بر خشم با خداوند و کنی سجده آنها برای به خداوند که خوبی زمین از سرعت به و داد، نخواهد را خود میوه زمین و بود، نخواهد شد. خواهید هلاک است داده شما

دست بر نشانه به‌عنوان را آنها و نهاد، خواهید خود جان در و خود دل در را سخنان این و خود فرزندان به را آنها و بود، خواهد استوار شما چشمان پیش و بست، خواهید خود که هنگامی و نشسته‌ای، خانه در که هنگامی بگویند، سخن آنها درباره تا آموخت خواهید بر را آنها و برمی‌خیزی. که هنگامی و می‌خوابی، که هنگامی و می‌روی، راه در و کنیدی طولانی عمر تا نوشت. خواهید خود دروازه‌های و خود خانه‌های در چارچوب‌های بدهد، آنها به که خورد سوگند شما پدران به خداوند که زمینی بر شما پسران روزهای

فرمان‌هایی این همه به اگر که بود خواهد چنین و باشد. زمین بر آسمان روزهای همچون داشتن دوست یعنی دهید، انجام تا دهید فرا گوش می‌دهم دستور تو به امروز من که این همه خداوند و او، به چسبیدن و او، راه‌های همه در کردن رفتار و ما، خدای خداوند به را خود از قوی‌تر و بزرگ ملت‌های شما و کرد، خواهد بیرون شما روی پیش از را ملت‌ها از بود، خواهد شما آن از بگذارد، قدم آن بر شما پای کف که جایی هر برد. خواهید ارث خواهد شما مرزهای غربی، دریای تا و فرات، رود بزرگ، رود از و آنتی‌لیبانوس، و بیابان را شما لرز و ترس شما خدای خداوند و کرد، نخواهد ایستادگی شما برابر در هیچ‌کس بود. سخن شما به که همان‌گونه گذاشت، خواهد می‌گذارید پا آن بر که زمینی تمام روی بر گفت.

احکام اگر یافت، خواهید را برکت می‌نهم، شما پیش‌روی را لعنت و برکت امروز من اینک فرمان‌های اگر نفرین، و بشنوید. می‌دهم، فرمان شما به امروز که را خود خدای خداوند شما به که راهی از و نشنوید، می‌دهم فرمان شما به امروز من که را خود خدای خداوند چنین و بروید. نمی‌شناسید که دیگری خدایان خدمت به و شوید گمراه داده‌ام فرمان آنجا به آن بردن ارث به برای که سرزمینی به را تو تو، خدای خداوند هرگاه که بود خواهد آیا نهاد. خواهی عیب‌الکوه بر را لعنت و جرزیم کوه بر را برکت سازد، وارد می‌کنی عبور غرب بر که کنعان، سرزمین در خورشید، غروب راه پشت نیستند، اردن سوی آن در این‌ها وارد تا می‌کنید عبور اردن از شما است؟ بلند بلوط نزدیک جلجل، دنبال به و شده واقع ارث به روزها همه برای می‌دهد، قرعه به شما به ما خدای خداوند که را زمینی و شوید شد. خواهید ساکن آن در و ببرید،

نگه می‌گذارم، شما روی پیش امروز که را دآوری‌هایی این و او احکام همه باید شما و آورید. جا به و دارید

شما، پدران خدای خداوند، که سرزمینی در باید شما که هستند احکامی و فرمان‌ها این‌ها و جا به و دارید نگه می‌کنید، زندگی زمین بر که روزهایی تمام در می‌دهد، میراث به شما به نابود کردند خدمت خود خدایان به آن‌ها در که را مکان‌هایی همه کامل به‌طور آورید.

بر و بلند، کوه‌های بر برد، خواهید ارث به را آن‌ها شما که مکان‌هایی همان کرد، خواهید را آنها ستون‌های و کنید، نابود را آنها قربانگاه‌های باید شما و انبوه، درختان زیر و تپه‌ها، آتش با را آنها خدایان تراشیده‌شده تصاویر و ببرید، را آنها بیشه‌زارهای و بشکنید، کرد. نخواهید خدایتان خداوند به چنین شما کنید. نابود مکان آن از را آنها نام و بسوزانید، آنجا در را خود نام تا برگزیند شما شهرهای از یکی در تو، خدای خداوند، که مکانی به اما آنجا شما و آمد. خواهید آنجا به و کرد خواهید جستجو را آنجا شود، خوانده و بنهد هدایای و خود، دعا‌های و خود، نوبرهای و خود، قربانی‌های و خود، سوختنی قربانی‌های را خود گوسفندان و خود، گاوان نخست‌زادگان و خود، توافق‌های و خود، داوطلبانه که چیزی همه بر و خورد، خواهید خود خدای خداوند از پیش آنجا در و آورد. خواهید خداوند چنان‌که خانواده‌هایتان، و شما کرد، خواهید شادی بگذارید آن بر را خود دست است. داده برکت را شما خدایتان

آنچه کس هر داد؛ نخواهید انجام می‌دهیم، انجام اینجا امروز ما که را کارهایی همه شما ما، خدای خداوند، که میراثی و آرامش به کنون تا شما زیرا است. پسندیده او نظر در که را خداوند که سرزمینی در و کرد خواهید عبور اردن از شما و نرسیده‌اید. می‌دهد شما به دشمنان همه از را شما او و کرد، خواهید سکونت می‌دهد، میراث به شما به ما خدای خداوند که مکانی آن و کرد. خواهید سکونت امنیت با شما و داد، خواهد آرامش اطرافتان

من که را آنچه همه آورد خواهید آنجا در شود، خوانده آنجا در او نام تا برگزیند تو خدای دهیک‌های و شما، قربانی‌های و شما، سوختنی قربانی‌های می‌دهم: فرمان شما به امروز خدای خداوند به که را آنچه هر شما، برگزیده هدیه هر و شما، دست‌های نوبرهای و شما، و شما، پسران و شما کرد، خواهید شادی خود خدای خداوند پیش شما و کنید. نذر خود او زیرا شماست، دروازه‌های بر که لاوی و شما، کنیزان و شما، خدمتکاران و شما، دختران در را خود سوختنی قربانی‌های که کن توجه خودت به نیست. شما با قرعه‌ای و بخش را از یکی در را آن تو، خدای خداوند، که جایگاهی به اما نکنی. تقدیم بینی که جایی هر هرآنچه آنجا و آورد خواهید را خود سوختنی قربانی‌های آنجا گزید، برخواهد تو قبیله‌های خواهی ذبح خود میل هر در اما داد. خواهی انجام می‌دهم، فرمان تو به امروز من که را شهر، هر در است داده تو به که خدایت خداوند برکت طبق بر خورد خواهی گوشت و کرد آن خورد؛ نخواهید را خون جز آهو. یا غزال چون خورد، خواهند را آن هم با پاک و ناپاک آب. همچون بریزید، زمین بر را

و گاوان نخست‌زادگان روغنت، و شراب غلات، دهیک شهرهایت در توانست خواهی تو بخوری. را دستانت نوبرهای و توافقاتان، و می‌کنید، نذر که نذرهایی همه و گوسفندان، تو بخور، برگزیند خود برای تو خدای خداوند که مکانی در تو خدای خداوند پیش را آن اما خداوند پیش و است، شما شهرهای در که غریبی و کنیزت، و بندهات دخترت، و پسرت و کن. شادی بگذاری آن بر را خود دست که چیزی همه بر تو خدای

می‌کنی. زندگی زمین روی بر که مدتی تمام در نکنی رها را لاوی که کن توجه

گوشت بگویی: تو و گفت، تو به که همان‌طور بگشاید، را تو مرزهای تو خدای خداوند اگر بخور. گوشت خود جان میل تمام با بخوری، گوشت که بخواهد تو جان اگر خورد، خواهم

باشد، دور تو از شود، خوانده آنجا در را او نام تا برگزیند تو خدای خداوند که مکانی اگر دادم، فرمان تو به که روشی به است، داده تو به خدا که گوسفندانی و گاوان از آنگاه که همان‌طور خورد. خواهی جاننت میل طبق بر خود شهرهای در و کرد خواهی قربانی ترتیب همین به پاک و تو میان در ناپاک بخور؛ را آن این‌گونه می‌شود، خورده آهو و غزال با نباید جان اوست؛ جان خون زیرا نخوری، خون که کن توجه شدت به خورد. خواهند نخور، را آن ریخت. خواهید آب مانند زمین بر را آن خورد، نخواهید شود. خورده گوشت‌ها پیشگاه در است پسندیده و نیکو که را آنچه اگر باشد، نیکو تو از پس پسرانت و تو برای تا را تو دعا‌های و شود، داده تو به اگر تو، مقدس چیزهای مگر دهی. انجام خدایت خداوند شود. خوانده آنجا در او نام تا برگزیند تو خدای خداوند که آمد خواهی مکانی به برداشته، تقدیم خود خدای خداوند مذبح بر را گوشت کرد، خواهی را خود سوختنی قربانی‌های و ریخت، خواهی خود خدای خداوند مذبح پایه به را خود قربانی‌های خون اما کرد، خواهی فرمان تو به من که را سخنانی همه و بشنو و کن نگهبانی خورد. خواهی را گوشت و نیکو و خوشایند که را آنچه اگر باشد، خوب ابد تا پسرانت و تو برای تا بده، انجام می‌دهم دهی. انجام خدایت خداوند پیشگاه در است

وارد آنجا به سرزمین‌شان بردن ارث به برای که را ملت‌هایی تو، خدای خداوند، اگر ساکن سرزمین‌شان در و درآوری تصرف به را آن تو و کند، نابود تو روی پیش از می‌شوی، آنها دنبال به تو، روی پیش از آنها کامل نابودی از پس مبادا که کن توجه خود به شوی، خواهم چنین نیز من می‌کنند؟ عبادت را خود خدایان چگونه ملت‌ها این بگویی: و بروی آنها از خداوند که را پلیدی کارهای آنها زیرا کنی، رفتار خود خدای با چنین نباید تو کرد. برای آتش در را خود دختران و پسران چون دادند، انجام خود خدایان برای داشت، نفرت می‌سوزانند. خود خدایان

آن بر نه دهید، انجام تا دارید نگه را این می‌دهم، فرمان شما به امروز من که سخنی هر کاست. خواهید آن از نه و افزود خواهید

یا نشانه و بدهد، تو به شگفتی یا نشانه و برخیزد تو میان در خواب بینی یا پیامبری اگر نمی‌شناسید که را دیگری خدایان و برویم بیایید بگویند: و بیاید بود، گفته تو به که شگفتی خداوند زیرا داد، نخواهد گوش خواب بین آن یا پیامبر آن سخنان به شما کنیم، خدمت دوست جان تمام از و دل تمام از را خود خدای آیا که بداند تا می‌آزماید را شما شما، خدای او به و دهید، گوش او صدای به و بترسید، او از و بروید، خود خدای خداوند پی در دارید. خداوند از را تو تا گفت سخن زیرا مرد، خواهد خواب بین، آن یا پیامبر آن و بمانید. وفادار کند همراه بخشید، رهایی بندگی از را تو و آورد بیرون مصر سرزمین از را تو که تو خدای باید تو و سازد، منحرف بروی، آن در داد فرمان تو به تو خدای خداوند که راهی از را تو و کنی. نابود خود میان از را شریب

یا است، آغوش در که زنت یا دخترت، یا پسرت، یا مادرت، از یا پدرت از برادرت اگر دیگری خدایان و برویم بگویند: و کند ترغیب مخفیانه را تو است، جانت برابر که دوستی شما اطراف در که ملت‌هایی خدایان از بپرستیم، نمی‌شناختید پدران نه و تو نه که را انتهای تا زمین انتهای از هستند، دور تو از یا می‌شوند نزدیک تو به که آنهایی از هستند، رحم او بر چشمت و شنید نخواهی را او سخن و کرد نخواهی موافقت او با تو زمین، درباره اعلام‌کننده، ساخت. نخواهی پنهان را او و کرد نخواهی دلسوزی او بر کرد، نخواهد دست‌های و بکشی، را او تا بود خواهند او بر ابتدا در تو دست‌های و کرد خواهی اعلام او

تو کوشید که زیرا مرد، خواهد و کرد خواهند سنگسار سنگها با او و آخر. در مردم همه و برگرداند. آورد، بیرون بردگی خانه از مصر، سرزمین از را تو که تو خدای خداوند از را انجام شما میان در را شرورانه‌ای عمل چنین دیگر و ترسید، خواهد بشنود که اسرائیل تمام داد. نخواهد

ساکن آنجا در تا می‌دهد تو به تو خدای خداوند که تو، شهرهای از یکی در بشنوی اگر ساکنان همه و رفتند بیرون شما میان از بی‌قانونی مردان می‌گویید، که را کسانی شوی، نمی‌شناختید، که را دیگری خدایان و برویم گفتند: و کردند منحرف را سرزمین‌شان و نمود، خواهی جستجو بسیار و کرد خواهی بررسی را پرسش‌ها و تنش‌ها و بپرستیم. آن ساکنان همه است. شده واقع شما میان در نفرت این است، راست و وضوح به سخن اینک وقف نفرین به است آن در آنچه هر و را آن کرد، خواهی نابود شمشیر با را سرزمین آتش در را شهر و کرد، خواهی جمع آن گذرگاه‌های در را آن غنایم تمام و کرد. خواهید برای آن و تو، خدای خداوند پیشگاه در مردم همه با را آن غنایم تمام و سوزاند، خواهی حرام چیزهای از هیچ چیز و شد. نخواهد بازساخته دیگر بود، خواهد غیرمسکون همیشه بدهد، رحمت تو به و برگردد، خود غضب خشم از خداوند تا چسبید، نخواهد تو دست در صدای اگر خورد، سوگند تو پدران به که همان‌گونه کند، زیاد را تو و کند، رحم تو بر و تو به امروز من که آن‌هایی داری، نگه را او فرمان‌های تا بشنوی، را خود خدای خداوند انجام خود خدای خداوند پیشگاه در است پسندیده و نیک که را آنچه و می‌دهم، فرمان دهی.

نخواهید مرده بر خود چشمان میان طاسی هستید؛ خود خدای خداوند، پسران شما برگزید را تو خدایت خداوند و هستی، خدایت خداوند برای مقدس قومی تو زیرا گذاشت. هیچ شما هستند. زمین روی بر که امت‌هایی همه میان از باشی او برای ویژه قومی تا از بره گاو، از گوساله خورد: خواهید که هستند چارپایانی اینها خورد. نخواهید نجاستی را خود سم که حیوانی هر زرافه. و اوریکس پیگارگ، غزال، آهو، بز، از بزغاله و گوسفند، می‌آورد، بالا حیوانات میان در را نشخوار و می‌شکافد را سم دو پنجه‌های و می‌کند تقسیم و می‌آورند بالا نشخوار که آن‌هایی از خورد: نخواهید را این‌ها و خورد. خواهید را این‌ها و خرگوش و شتر می‌شکافند، را چنگال‌ها و می‌کنند شکاف دو را سم‌ها که آن‌هایی از ناپاک شما برای این‌ها نمی‌کنند، شکاف دو را سم و می‌آورند بالا نشخوار زیرا گورکن، نشخوار اما دارد، سم شکافنده‌های و می‌شکافد را خود سم که زیرا را، خوک و است. لمس را آنها لاشه‌های و خورد نخواهید آنها گوشت از است. ناپاک شما برای این نمی‌کند، کرد. نخواهید

باشد، فلس و باله آن‌ها در چه هر بخورید: است آب در آنچه همه‌ی میان از را این‌ها و هر هستند. ناپاک شما برای آنها خورد؛ نخواهید ندارند، فلس و باله که آنچه همه و بخورید. دریایی. عقاب و شاهین عقاب، خورد: نخواهید آن‌ها از را این‌ها و بخورید. را پاک پرنده‌ی و دریایی، مرغ و جغد و گنجشک و است، آن به شبیه آنچه و بالابان، و کرکس، و کلاغ و هدهد، و او، مشابه‌های و شاهین، و دریایی، غواص و ابومنجل، و قو، و حواصیل، خزندگان همه خفاش. و ارغوانی آبی مرغ و آن مشابه‌های و سلیم و پلیکان و شبانه، هر بخورید. را پاک پرنده‌ی هر خورد. نخواهید آنها از است، نجس شما برای پرندگان یا خورد، خواهد او و شد خواهد داده است تو شهرهای در که غربی به نخورید، را لاشه‌ای در را بره هستی. خود خدای خداوند برای مقدس قومی تو زیرا بفروش، بیگانه به را آن نجوشان. مادرش شیر

در آن و سال. به سال را مزرعات محصول داد، خواهی دهیک دانهات محصول همه از دهیکهای شود، خوانده آنجا او نام تا برگزیند تو خدای خداوند که خورد خواهی جایگاهی خواهید را تو گوسفندان و تو، گاوان نخستزادگان تو، روغن و تو، شراب و تو، غلات و شود دور تو از راه اگر بترسی. روزها همه در تو خدای خداوند از که بیاموزی تا آورد، آنجا در او نام تا برگزیند تو خدای خداوند که مکانی زیرا کنی، تقدیم را آنها نتوانی به را آنها و داد، خواهد برکت را تو تو خدای خداوند زیرا است، دور تو از شود خوانده خواهی مکانی آن به و گرفت، خواهی خود دستان در را نقره آن و فروخت، خواهی نقره کند میل جانت که چیزی هر برای را نقره و برگزیند. را آن تو خدای خداوند که رفت جانت که چیزی هر یا قوی، نوشیدنی یا شراب یا گوسفندان، یا گاوان برای داد، خواهی خواهید شادی خانهات و تو و خورد، خواهی خدایت خداوند پیشگاه در آنجا و کند، میل نیست. تو با قرعهای نه و بخشی او برای زیرا است، تو شهرهای در که لاوی و کرد.

در آن سال آن در و برد خواهی بیرون را خود محصولات دهیک تمام سال، سه از پس تو با قرعهای و بخشی را او که زیرا آمد، خواهد لاوی و گذاشت. خواهی خود شهرهای خواهند سیر و خورد خواهند و هستند، تو شهرهای در که بیوهای و یتیم و غریب و نیست، دهد. برکت دهی انجام که کارهایی همه در را تو تو خدای خداوند تا شد،

۵۱

را خود بدهی هر بخشش: فرمان است اینگونه و دهی. انجام آزادسازی باید سال هفت هر زیرا کرد، نخواهی مطالبه برادرت از و بخشید خواهی است بدهکار تو به همسایهات که می توانی داری او نزد که چه هر بیگانه از است. شده اعلام تو، خدای خداوند، برای آزادی

بود، نخواهد فقیری تو میان در زیرا می بخشی. خود قرض از را برادرت اما کنی، مطالبه می دهد تو به میراث به تو خدای خداوند که سرزمینی آن در را تو تو خدای خداوند چون داد. خواهد برکت ببری، ارث به را آن تا

به امروز من که را فرمان‌هایی این همه تا دهید فرا گوش خود خدای خداوند صدای به اگر است، داده برکت را تو تو، خدای خداوند، زیرا آورید، جا به و دارید نگه می دهم، تو وام خود اما داد، خواهی وام بسیاری ملت‌های به تو و داد، وعده تو به که همان گونه حکومت تو بر آنها اما کرد، خواهی حکومت بسیاری ملت‌های بر و گرفت، خواهی کرد. نخواهند

به خدایت خداوند که سرزمینی در شهرهایت از یکی در برادرانت از فقیری تو میان در اگر مدار. دریغ نیازمندت برادر از را دستت و نکن سخت را دلت شود، پیدا می دهد، تو نیاز که اندازه‌ای به داد خواهی وام او به و کرد خواهی باز او روی به را خود دست‌های و شود تخلف دلت در پنهان سخنی مبادا که کن توجه خود به است. محتاج چنان که دارد، به و شود بد نیازمندت برادر به چشمت و می شود، نزدیک آزادی سال هفتم، سال بگویی: او به باشد. تو بر بزرگی گناه و برآورد، فریاد خداوند نزد تو علیه او و ندهی، چیزی او دلت و است، نیاز در چنان که دارد، نیاز که اندازه‌ای به داد خواهی وام او به و داد خواهی همه در را تو خدایت خداوند سخن، این خاطر به زیرا شد، نخواهد غمگین او به دادن از ناپدید تو زمین از نیازمند زیرا داد. خواهد برکت بگذاری آن به دست چه هر در و کارهایت می گویم: و دهی انجام را کلام این که می دهم فرمان تو به من خاطر همین به شد، نخواهد کرد. خواهی باز است، تو زمین بر که خود نیازمند و فقیر برادر به را خود دست‌های

خواهد خدمت تو به سال شش شود، فروخته تو به عبرانی خواهر یا تو عبرانی برادر اگر

آزاد خود نزد از را او هرگاه اما فرستاد. خواهی خود از آزاد را او هفتم سال در و کرد، از و خود گوسفندان از او به داد خواهی آذوقه بفرستی. خالی دست با را او نباید می‌کنی، او به است، داده برکت را تو تو، خدای خداوند، که همان‌گونه خود، شراب از و خود غله داد. خواهی

از را تو تو، خدای خداوند، و مصر، سرزمین در بودی خدمتکار که آورد خواهی یاد به و به او اگر دهی. انجام را کلام این که می‌دهم فرمان تو به من این، خاطر به داد. رهایی آنجا چون است، داشته دوست را خانه‌ات و تو زیرا رفت، نخواهم بیرون تو از من بگوید: تو سوراخ در سوی به را او گوش و گرفت خواهی را سوراخ‌کن و است. خوب برایش تو نزد خواهی همچنین نیز خود کنیز با و بود، خواهد ابد تا خدمتکار تو برای او و کرد، خواهی اندازه به سال شش زیرا بفرستی، خود از آزاد را آنها که تو پیش بود نخواهد سخت کرد. که کاری هر در تو خدای خداوند و است، کرده خدمت تو به مزدی کارگر یک سالانه مزد داد. خواهد برکت را تو دهی انجام

خدای خداوند به را نرها شود، متولد تو گوسفندان و گاوان میان در که نخست‌زاده‌ای هر نخست‌زادگان و کرد خواهی کار خود گوساله نخست‌زاده با کرد. خواهی تقدیس خود خداوند که جایی در سال به سال را آن خداوند، از پیش چید. خواهی را خود گوسفندان عیب کور، یا لنگ باشد، عیبی آن در اگر اما خانه‌ات. و تو خورد، خواهی برگزیند تو خدای کرد. خواهی قربانی خود خدای خداوند برای را آن بدی،

خورد، خواهند همین‌گونه به پاک و تو میان در ناپاک خورد، خواهی را آن شهرهای‌ات در بریزید. آب مانند زمین بر را آن نخورید، را خون مگر گوزن. یا آهو چون

از نو ماه در زیرا کن، برگزار خود خدای خداوند برای را پسخ عید و کن، نگهبانی را نو ماه کرد، خواهی قربانی خود خدای خداوند برای را پسخ عید و آمدی. بیرون شب در مصر خوانده آنجا در او نام تا برگزیند را آن تو خدای خداوند که مکانی در را گاوان و گوسفندان زیرا خورد، خواهی رنج نان بی خمیر، نان آن بر روز هفت خورد، نخواهی خمیر آن بر شود. روزهای تمام در مصر سرزمین از را خود خروج روز تا آمدید، بیرون مصر از شتاب با از و شد، نخواهد دیده روز هفت تو مرزهای تمام در خمیرمایه آورید. یاد به زندگی تان نخواهی ماند. نخواهد باقی صبح تا چیزی می کنی، قربانی اول روز عصر که گوشت‌هایی قربانی می دهد، تو به خدایت خداوند که شهرهایت از هیچ یک در را پسخا عید توانست را پسخ عید شود، خوانده آنجا در او نام تا برگزیند تو خدای خداوند که مکانی به اما کنی. و کرد. خواهی قربانی رفتی، بیرون مصر از که زمانی در خورشید، غروب هنگام شام، در خواهی برگزیند را آن تو، خدای خداوند، که جایی در و کرد بریان خواهی و پخت خواهی بی خمیر نان روز شش آمد. خواهی خود خانه‌های به و گشت باز خواهی صبح و خورد، هیچ روز آن در است. تو خدای خداوند برای اختتامیه جشن هفتم روز در و خورد، خواهی می شود. انجام شخصی نیازهای برای آنچه جز کرد، نخواهی کاری

شروع می‌گذاری، محصول بر داس که زمانی از شمرد، خواهی خود برای را هفته هفت برگزار خود خدای خداوند برای را هفته‌ها جشن و هفته. هفت شمردن به کرد خواهی بدهد. تو خدای خداوند که هرچه است، توانا تو دست چنان که کرد، خواهی

و خدمتکارت دخترت، و پسرت و تو کرد، خواهی شادی خود خدای خداوند پیش تو و

خداوند که جایی در است، شما میان در که بیوه‌زنی و یتیم و غریب و لاوی و کنیزت
شود. خوانده آنجا در او نام تا برگزیند را آن تو خدای

و داشت خواهی ننگه را احکام این و بودی، بنده مصر سرزمین در که آورد خواهی یاد به و
که هنگامی کرد، خواهی برگزار روز هفت خود برای را خیمه‌ها جشن آورد. خواهی جا به
خواهی شادی خود جشن در تو و می‌کنی. جمع خود چرخشت از و خود خرمگاه از تو
که بیوه‌زنی و یتیم، و غریب، و لاوی، و کنیزت، و خدمتکارت، دخترت، و پسرت، و تو کرد،
مکانی در خود، خدای خداوند برای گرفت خواهی جشن روز هفت هست. تو شهرهای در
در و تو محصولات تمام در را تو تو خدای خداوند اگر برگزیند. را آن تو خدای خداوند که
بود. خواهی شادمان آنگاه دهد، برکت تو دستان کار هر

برگزیند، را آن خداوند که مکانی در خدایت، خداوند، حضور در تو مرد هر سال، در بار سه
حضور در خیمه‌ها. عید در و هفته‌ها، عید در فطیر، نان‌های عید در شد: خواهد دیده
خود، دست‌های توانایی اندازه به کس هر شد. نخواهی ظاهر تهی دست خدایت، خداوند،
است. داده تو به تو، خدای خداوند، که برکتی طبق بر

تو به قبیله‌ها اساس بر خدایت خداوند که شهرهایت در خود برای را کاتبان و قضات
از نه آنها کرد. خواهند داوری عادلانه داوری به را مردم آنان و گماشت، خواهی می‌دهد،
می‌کند کور را خردمندان چشمان هدایا زیرا می‌گیرند، رشوه نه و می‌شوند منحرف داوری
وارد و بمانی زنده تا کن دنبال را عدالت به عدالت، می‌برد. میان از را عادلان سخنان و
ببری. اربت به می‌دهد، تو به تو خدای بیهوه که را زمینی و شوی

ساخت. نخواهی خدایت قربانگاه کنار را درختی هیچ کاشت، نخواهی بیشه‌ای خود برای

است. متنفر آن از تو خدای یهوه که کرد نخواهی برپا ستونی خود برای

۷۱

قربانی بدی، چیز هر باشد، عیبی آن در که را گوسفندی یا گوساله خود خدای خداوند برای است. نفرت‌انگیز تو خدای خداوند برای این زیرا کرد، نخواهی

کار که شود یافت زنی یا مرد می‌دهد، تو به تو خدای خداوند که تو شهرهای از یکی در اگر دیگر خدایان به آمده، و کند، تجاوز او عهد از و دهد انجام تو خدای خداوند برابر در بدی که جهان، آسمان از یک هر به یا ماه، به یا خورشید، به کنند، سجده آنها به و کنند خدمت واقعاً سخن این اینک و کنی، بررسی بسیار و شود گزارش تو به و است، نداده فرمان تو به خواهی بیرون را زن آن یا مرد آن و است، شده واقع اسرائیل در پلبیدی این است، داده رخ یا شاهد دو شهادت اساس بر مرد. خواهند و کرد خواهید سنگسار سنگ با را آنها و آورد شاهد یک شهادت اساس بر اما مرد؛ خواهد است مرگ به محکوم که کسی شاهد، سه دست و رسانند، قتل به را او تا بود خواهد او بر نخست شاهدان دست و مرد. نخواهد زدود. خواهید خودتان میان از را شریر و آخر، در مردم

بین و داوری، و داوری بین و خون، و خون بین داوری در شود دشوار تو از حکمی اگر پس شما، شهرهای در داوری مسائل یعنی اختلاف، و اختلاف بین و تماس، و تماس نزد و لای کاهنان نزد و بروی، بالا برگزیند آنجا تو خدای خداوند که مکانی به و برخیزی اعلام تو به را داوری جستجو، از پس ایشان و رفت، خواهی باشد روزها آن در که داوری اعلام تو به برگزیند، تو خدای خداوند که مکانی آن از که چیزی آن برطبق و کرد. خواهند

انجام شود، مقرر تو به که را آنچه همه که بود خواهی مراقب و کرد خواهی عمل کنند، تو به که سخنی از و کرد خواهی عمل بگویند، تو به که داوری طبق و قانون طبق دهی. شد. نخواهی منحرف چپ به نه و راست به نه کنند اعلام

خداوند نام به تا است ایستاده که گاهنی از که طوری به کند، عمل تکبر در که مردی آن و و مرد، خواهد مرد آن نکند، اطاعت باشد، روزها آن در که قاضی از یا کند، خدمت تو خدای دیگر و ترسید خواهند بشنوند، چون مردم همه و برداشت. خواهی اسرائیل از را شر تو کرد. نخواهند بی دینی

در و ببری، ارث به را آن و می دهد، تو به را آن خدایت خداوند که شوی زمینی وارد تو اگر سایر که همان طور کرد، خواهم تعیین حاکمی خودم بر من بگویی: و کنی، سکونت آن از برگزیند، را او خدا خداوند که کنی منصوب حاکمی خود بر باید تو من، اطراف ملت های خود بر را بیگانه ای مرد نمی توانی ساخت، خواهی حاکم خود بر را او برادرانت میان مردم و کرد، نخواهد زیاد را اسبها خود برای او زیرا نیست. تو برادر او زیرا کنی، برقرار است، گفته خداوند و نکند، زیاد را اسبها خود برای که تا گردانید، بازخواهد مصر به را او قلب تا کرد، نخواهد زیاد را زنان خود برای او و گشت. بازخواهید راه این به دیگر شما کرد. نخواهد زیاد بسیار خود برای را طلا و نقره و نشود، منحرف

نزد از کتابی در خود برای را تشنیه این بنشیند، خود سلطنت آغاز بر او که هنگامی و را آن زندگی اش روزهای تمام در او و بود، خواهد او با آن و نوشت، خواهد لایوان کاهنان این و فرمانها این تمام و بترسد، تو خدای خداوند، از که بگیرد یاد تا خواند، خواهد به فرمانها از تا نشود، برافراشته برادرانش از او دل تا آورد، جا به و دارد نگه را احکام در پسرانش و او کند، طولانی را خود سلطنت روزهای بتواند تا نکند، تجاوز چپ یا راست

۸۱

هدایای بود؛ خواهد اسرائیل با سهمی نه و بخشی نه لاوی، قبیله تمام لاوی، کاهنان برای برادرانشان میان در آنها برای قرع‌ای خورد. خواهند را آنها و است آنها سهم خداوند از است کاهنان حکم این و گفت. او به چنان که اوست، قرعه خودش خداوند بود، نخواهد کاهن به را بازو و گوسفند، چه و گوساله چه می‌کنند، ذبح را قربانی‌ها که کسانی از مردم، پشم نوبر و تو روغن و تو شراب و تو غلات نوبرهای و را، شکمبه و گونه‌ها و داد خواهی در تا برگزید تو قبیله‌های همه میان از را او خداوند زیرا داد. خواهی او به را تو گوسفندان میان در پسرانش و او دهد، برکت او نام به و کند خدمت بایستند، خدا خداوند حضور اسرائیل. پسران

او روح آنچه طبق است، ساکن آن در که اسرائیل پسران تمام شهرهای از یکی از لاوی اگر کرد، خواهد خدمت او خدای خداوند، نام به شود، حاضر برگزیند که مکانی به دارد، میل ایستاده‌اند. تو خدای خداوند، برابر در آنجا در که لاویان، او، برادران همه که همان گونه سرزمینی وارد اگر خانواده. به مربوط فروش به جز خورد، خواهد را تقسیم شده‌اش بخش بگیری. یاد را ملت‌ها آن پلید رسوم نباید می‌دهد، تو به تو خدای بیهوه که شوی

فالگیر، کند، تطهیر آتش در را خود دختر یا پسر که کسی شد نخواهد یافت تو میان در احضارکننده جادوگر افسون، بر خواندن آواز جادوگر و طالع‌بین، نشانه‌ها، تعبیرکننده دهد، انجام را کارها این که کسی هر زیرا می‌کند. مشورت مردگان با که فالگیر و ارواح

تو روی پیش از را آنها مکروهات، همین به خاطر خداوند و توست، خدای خداوند مکروه تو که اقوامی این زیرا تو. خدای خداوند، پیشگاه در بود خواهی کامل کرد. خواهد نابود تو، خدای خداوند، اما می دهند، گوش پیشگویی ها و فال ها به می کنی، بی میراث را آنها است. نداده تو به چیزی چنین

او به کرد؛ خواهد برپا تو برای من، مانند برادرانت، میان از پیامبری تو، خدای خداوند، جمع روز در حوریب در خود خدای خداوند از تو که آنچه همه طبق داد. خواهید گوش بزرگ آتش این و شنید، نخواهیم را تو خدای خداوند صدای دیگر گفتند: کردی، درخواست گفتند، تو به آنچه همه گفت: من به خداوند و مرد. نخواهیم و دید، نخواهیم دیگر را و تو، که همچنان انگیخت، برخوادم آنها برای آنها برادران میان از را پیامبری است. درست او به آنچه طبق بر گفت خواهد سخن آنها به او و نهاد، خواهم او دهان در را خود سخنان او از من نکند، گوش بگوید من نام به پیامبر آن چه هر به که انسانی آن و دهم. فرمان فرمان من که بگوید سخنی من نام به و کند بی دینی که پیامبری مگر گرفت. خواهم انتقام اما مرد. خواهد پیامبر آن بگوید، سخن دیگر خدایان نام به که کسی و بگوید، را آن ندادم چه هر است؟ نگفته خداوند که را سخنی دانست خواهیم چگونه بگویی، خود دل در اگر که است سخنی این نیفتد، اتفاق و نشود واقع آن و بگوید، خداوند نام به پیامبر آن که نترسید. او از پس است، گفته سخن بی دینی با پیامبر آن است. نگفته خداوند

۹۱

آنها تو و کند، نابود می دهد تو به را زمین شان خدا که را ملتهایی آن تو خدای خداوند اگر میان در خود برای را شهر سه شوی، ساکن آنها خانه های و شهرها در و ببری ارث به را

بگیر نظر در خود برای راه کرد. خواهی جدا می‌دهد، تو به خدایت خداوند که سرزمینت تقسیم قسمت سه به می‌کند، تقسیم تو به خدایت خداوند، که را خود سرزمین مرزهای و آنجا به که است قاتلی درباره فرمان این بود. خواهد قاتلی هر برای پناهگاهی این و کن، پریروز و دیروز از پیش و بزند، ندانسته را همسایه‌اش که کسی بماند: زنده و ببرد پناه جمع هیزم تا برود جنگل به همسایه‌اش با کسی اگر و باشد. نداشته کینه‌ای او به نسبت همسایه‌اش به شده جدا چوب از آهن و بلغزد، تیر با درخت بریدن هنگام دستش و کند، خواهد زنده و برد خواهد پناه شهرها این از یکی به شخص این بمیرد، او و کند اصابت اگر و نکند تعقیب قاتل سر پشت است، شده گرم دلش چون خون، انتقام‌گیرنده که تا ماند. از پیش را او زیرا ندارد، مرگ حکم این و بزند، را او جان و برسد او به باشد طولانی‌تر راه فرمان تو به را سخن این من دلیل همین به نداشت. نفرت سوم روز از پیش نه و دیروز کرد. خواهی جدا خود برای راه شهر سه می‌گوییم: و می‌دهم

سوگند تو پدران به که همان‌گونه دهد، گسترش را تو مرزهای تو، خدای خداوند، اگر بدهد، تو به داد، خواهد تو پدران به بود گفته که را سرزمینی تمام خداوند و خورد، خداوند یعنی دهی، انجام می‌دهم فرمان تو به امروز من که را احکام این همه که بشنوی شهر سه آنگاه بروی، راه روزها تمام در او راه‌های همه در و بداری دوست را خود خدای خداوند، که سرزمینی در بی‌گناه خون و افزود. خواهی خود برای شهر سه آن بر دیگر بود. نخواهی مقصر خون به تو و شد نخواهد ریخته می‌دهد، تو به میراث به تو، خدای

برخیزد او بر و کند کمین او برای و دارد نفرت همسایه‌اش از که باشد مردی تو میان در اگر را او و شهر پیران شورای و کند، فرار شهرها این از یکی به و بمیرد و بزند را او روح خواهند خون انتقام‌گیران دست به را او و گرفت، خواهند آنجا از را او و فرستاد، خواهند پاک اسرائیل از را بی‌گناه خون و کرد، نخواهد رحم او بر تو چشم مرد. خواهد او و سپرد،

بود. خواهد خوب تو برای و کرد، خواهی

که سرزمینی در بردی ارث به که میراثی در پدرانته که نکن، جابجا را همسایه‌ات مرزهای
علیه دادن شهادت برای شاهد یک کرده‌اند. بریا می‌دهد، قرعه به تو به خدایت خداوند
بر بود. نخواهد کافی شود، مرتکب که خطایی هر و گناه هر و بی‌عدالتی هر مورد در انسان
شاهد اگر شد. خواهد ثابت سخنی هر شاهد، سه گفته اساس بر و شاهد دو گفته اساس
آنها به اختلاف که مردی دو آن و کند، متهم بی‌دینی به را او و بایستد کسی علیه ناعادلی
خواهند باشند، روزها آن در که قضاتی پیش و کاهنان پیش و خداوند پیش دارد، تعلق
است داده ناعادلانه شهادت ناعادلی شاهد اینک و کنند، بررسی دقیقاً باید قضات و ایستاد.
به بود کرده قصد او که کرد خواهید همان‌گونه او به و است، ایستاده برادرش علیه و
و شنید خواهند باقیماندگان و کرد. خواهید دور خودتان میان از را شر و کند، بدی برادرش
رحم او بر تو چشم کرد. نخواهند تکرار شما میان در را بد عمل این دیگر و ترسید، خواهند
جای به دست دندان، جای به دندان چشم، جای به چشم جان، جای به جان کرد: نخواهد
پا. جای به پا دست،

۰۲

آنها از ببینی، خود از بیشتر مردمی و سوار و اسب و بروی دشمنانت علیه جنگ به اگر
و آورد. بیرون مصر سرزمین از را تو که همان توست، با خدایت خداوند زیرا نترس،
آنها به و گفت. خواهد سخن مردم به شده، نزدیک کاهن شوی، نزدیک جنگ به که هنگامی
دل‌های می‌روید. خود دشمنان علیه جنگ به امروز شما اسرائیل، ای بشنو گفت: خواهد
خداوند زیرا بروید. کنار آنها روی از نه و شوید شکسته نه نترسید، نشود، ضعیف شما

شما و بجنگد دشمنانتان با شما کنار در تا است شما با می‌رود، شما پیشاپیش که شما خدای دهد. نجات را

تقدیس را آن و ساخته نو خانه‌ای که مردی آن کیست گفت: خواهند مردم به کاتبان و را آن دیگری مرد و بمیرد جنگ در مبادا بازگردد، خانه‌اش به و برود بگذار است؟ نکرده برود بگذار است؟ نشده شادمان آن از و کاشته تاکستان که مردی آن کیست و کند. تقدیس کدام و شود. شادمان آن از دیگری مرد و بمیرد جنگ در مبادا بازگردد، خود خانه‌ی به و بازگردد، خانه‌اش به و برود بگذار است؟ نگرفته را او و کرده نامزد زنی با که است مرد ادامه مردم با گفتن سخن به دبیران و بگیرد. را او دیگری مرد و بمیرد جنگ در مبادا به و برود بگذار است؟ ترسودل و ترسان که مردی آن کیست گفت: خواهند و داد خواهند چنین و است. خودش دل که همچنان کند، ترسو را برادرش دل مبادا تا بازگردد، خانه‌اش به را لشکر فرمانروایان ایستند، باز مردم به گفتن سخن از دبیران هرگاه که بود خواهد کرد. خواهند تعیین مردم پیشروان عنوان

پاسخ تو به اگر بخوان. فرا صلح به را آنها بجنگی، آنان با تا شوی نزدیک شهری به اگر شوند یافت آن در که مردمی همه بگشایند، رویت به را دروازه‌ها و دهند صلح‌آمیز را آن کنند، جنگ تو با و نکنند اطاعت تو به اگر اما بود. خواهند تو تابع و خراج‌گزار تو و کند، تسلیم دست‌هایت به را آن تو خدای خداوند که زمانی تا کرد. خواهی محاصره هرچه و چارپایان، همه و اسباب‌وبار، و زنان به جز کشت. خواهی شمشیر با را آن مرد هر را دشمنان غنیمت همه و کرد، خواهی غارت خود برای را غنیمت همه و باشد، شهر در که از دور بسیار که شهرهایی همه با چنین خورد. خواهی می‌دهد، تو به خدایت خداوند که به را زمین‌شان تو، خدای خداوند، که آنها اقوام، این شهرهای از نه کرد، خواهی هستند تو به را آنها باید شما اما داشت، نخواهید نگه زنده را زنده‌ای موجود هیچ می‌دهد. ارث به تو

جرجاشی‌ها و یبوسی‌ها حوی‌ها، فرزی‌ها، کنعانی‌ها، اموری‌ها، حیثی‌ها، کنید: وقف لعنت تمام که نیاموزند شما به آنها تا داد. فرمان تو به تو، خدای خداوند، که همان‌گونه را، خداوند برابر در و دهید، انجام داده‌اند، انجام خود خدایان برای که را خود پلیدی‌های کنید. گناه خود خدای

درختان کنی، تصرف را آن و بجنگی آن با تا کنی محاصره بسیار روزهای برای را شهری اگر را آن اما خورد، خواهی آن از بلکه گذاشت، نخواهی آنها بر آهن و کرد نخواهی نابود را آن به تو روی پیش از تا است مزرعه در که است درخت انسان اینکه مگر کرد، نخواهی قطع خواهی و کرد خواهی نابود را آن نیست، میوه‌دار می‌دانی که درختی اما شود؟ وارد سنگر شود. تسلیم که زمانی تا می‌کند، جنگ تو با که شهری بر ساخت خواهی سنگر و برید،

۱۲

یافت می‌دهد، تو به بردن ارث به برای تو، خدای خداوند، که سرزمینی در زخمی کسی اگر تو قضات و تو بزرگان شورای نمی‌دانند، زده را او که کسی و است افتاده دشت در که شود و کرد. خواهند اندازه‌گیری کشته‌شده مرد اطراف شهرهای به آنها و رفت، خواهند بیرون گاوان از ماده‌ای گوساله شهر آن بزرگان شورای است، نزدیک‌تر زخمی مرد به که شهری گوساله شهر، آن بزرگان شورای و باشد، نکشیده یوغ و باشد نکرده کار که گرفت خواهد گردن و آورد خواهند پایین نمی‌شود، کشت و نشده کار که ناهمواری دره به را ماده‌ای زیر آمد، خواهند نزدیک لاویان کاهنان و شکست. خواهند دره آن در را ماده گوساله بر و دهند، برکت او نام به و بایستند او حضور در تا است برگزیده را آنها خدا خداوند شهر آن بزرگان شورای تمام و شد. خواهد حل آلودگی هر و اختلافی هر آنها سخن اساس

شکسته دره در گردنش که گوساله‌ای سر بر را خود دستهای می‌شوند، نزدیک مجروح به که و نریخته‌اند را خون این ما دست‌های گفت: خواهند پاسخ در و شست. خواهند است، شده تا دادی، رهایی خداوند ای تو که اسرائیل، خود قوم به باش مهربان ندیده‌اند. ما چشمان خواهد داده کفاره آنها برای خون این و نشود، ریخته اسرائیل تو قوم میان در بی‌گناه خون خوشایند و نیک آنچه اگر برداشت، خواهی خودتان میان از را بی‌گناه خون اما تو شد. دهی. انجام خدایت خداوند پیشگاه در است

کند، تسلیم تو دست به را آنان خدایت خداوند و بروی، بیرون دشمنانت علیه جنگ به اگر برای را او و بندی دل او به و بیینی زیبارو زنی غنیمت در و کنی، غارت را آنان غنائم و را ناخن‌هایش و بتراشی، را سرش و بیاوری، خانه‌ات درون به را او و بگیری، زنی به خود و نشست، خواهد تو خانه در او و کرد، برخوایی او از را اسارت لباس‌های و کنی، کوتاه او با و درآیی او به توانست خواهی این از پس و گریست، خواهد ماه یک مادر و پدر برای بود. خواهد تو زن او و کنی، زندگی

را او شد، نخواهد فروخته نقره برای و فرستاد، خواهی آزاد را او نخواهی، را او اگر و کردی. خوار را او که زیرا شمرد، نخواهی بی‌ارزش

او برای دو هر و منفور، آنها از یکی و محبوب آنها از یکی باشند، زن دو مردی برای اگر که روزی در و باشد، منفور زن از نخست‌زاده پسر و منفور، و محبوب بزایند، فرزند حقوق توانست نخواهد کند، تقسیم پسرانش میان میراث عنوان به را خود دارایی‌های نادیده را شده نفرت همسر نخست‌زاده پسر و بدهد محبوب همسر پسر به را نخست‌زادگی به که آنچه همه از برابر دو او به و بشناسد را منفور زن نخست‌زاده پسر باید او اما بگیرد. اگر دارد. تعلق او به نخست‌زادگی حق و اوست فرزندان آغاز این زیرا بدهد، دارد تعلق او

را او و نکند، اطاعت مادر صدای و پدر صدای به که باشد یاغی و نافرمان پسری کسی برای شورای نزد را او و گرفت خواهند را او مادرش و پدر و ندهد، گوش آنها به و کنند، تأدیب این گفت: خواهند خود شهر مردان به و برد، خواهند مکان آن دروازه به و شهرش بزرگان و است جعل کار نمی دهد، گوش ما صدای به می کند، تحریک و می کند نافرمانی ما پسر او و کرد، خواهند سنگسار سنگها با را او شهرش مردان و می نوشد. افراط به شراب خواهند بشنوند که بقیه و کرد، خواهی بیرون خودتان میان از را شریر تو و مرد، خواهد ترسید.

کنید، آویزان درخت بر را او و بمیرد، و باشد مرگ آن حکم که شود گناهی مرتکب کسی اگر کسی هر زیرا کرد، خواهید دفن روز همان در را آن بلکه خوابید، نخواهد درخت بر او بدن تو خدای یهوه که را زمینی و است، شده نفرین خدا توسط است، شده آویزان درخت بر که کرد. نخواهید نجس می دهد، تو به میراث به

۲۲

نادیده را آنها ببینی، است سرگردان راه در که را او گوسفند یا برادرت گوساله که هنگامی نزدیک تو به برادرت اگر بده. تحویل او به و بازگردان برادرت به را آنها حتماً بلکه نگیر، آنها برادرت که زمانی تا و کرد، خواهی جمع خانهات درون به را او نشناسی، را او و نشود و کرد، خواهی او الاغ با چنین داد. خواهی باز او به را آنها و بود، خواهد تو با بجوید را گم او از که کرد خواهی برادرت گم شده چیز هر با چنین و کرد، خواهی او جامه با چنین را گوساله اش یا برادرت افتاده الاغ بگیری. نادیده نمی توانی بیابی؛ را آن تو و باشد شده کرد. خواهی برپا را آنها او با حتماً نکن؛ چشم پوشی آنها از ببینی، که راه در

را کارها این کس هر زیرا بیوشد، زنانه لباس نباید مرد و بیوشد مردانه لباس نباید زن روبرو پزندگانی لانه با راه در اگر است. نفرت انگیز تو، خدای خداوند، نظر در دهد انجام بر مادر و باشد تخم‌هایی یا جوجه‌ها آن در که زمین، بر خواه و درختی بر خواه شوی، دور را مادر بگیری. فرزندانش با همراه را مادر نباید باشد، خوابیده تخم‌ها یا جوجه‌ها عمر و باشد خوب برایت تا گرفت، خواهی خودت برای را بچه‌ها اما فرستاد، خواهی باشی.داشته طولانی

در قتل مرتکب تا بسازی، خود پشت‌بام برای حاشیه‌ای باید بسازی، جدید خانه‌ای اگر کاشت، نخواهی مختلف بذره‌ای با را خود تاکستان بیفتد. آن از کسی اگر نشوی، خانه‌ات و گوساله با نباید نشود. مقدس تاکستان‌ات محصول با می‌کاری که بذری و محصول تا خود برای تابیده‌هایی پوشید. نخواهی کتان و پشم از آمیخته لباس بزنی. شخم هم با الاغ کنی.تن بر را آنها که ساخت خواهی جامه‌هایت گوشهٔ چهار بر

بهانه‌جویانه سخنان او بر او و شود متنفر او از و کند زندگی او با و بگیرد زنی کسی اگر نزدیک او به چون و گرفته‌ام، من را زن این بگوید: و بیاورد، پایین را او بد نام و بگذارد، نزد بزرگسالان شورای به را دختر باکرگی دختر، مادر و پدر و نیافتم، را او باکرگی شدم، مرد این به را من دختر این گفت: خواهد بزرگان شورای به دختر پدر و برد خواهند دروازه او بر دروغین بهانه‌های مرد، این اکنون است ورزیده نفرت او از او و داده‌ام همسری به من دختر باکرگی نشانه‌های این‌ها و نیافتم. را تو دختر باکرگی می‌گوید: و می‌کند وارد شهر، آن بزرگان شورای و گسترد. خواهند شهر بزرگان شورای پیش را جامه آنان و است. کرد، خواهند جریمه سیکل صد را او و کرد خواهند تأدیب را او و گرفت خواهد را مرد آن او زن او و آورد، وارد اسرائیلی دوشیزه بر بدی نام چون داد، خواهند جوان دختر پدر به و دهد.طلاق زمان تمام در را او توانست نخواهد بود، خواهد

را جوان زن آنها و نشود یافت جوان دختر باکرگی و باشد داشته حقیقت سخن این اگر اما او و کرد خواهند سنگسار سنگها با را او و آورد خواهند بیرون پدرش خانه درهای بر زنا به را خود پدر خانه و داد انجام اسرائیل پسران میان در را حماقت که زیرا مرد، خواهد برداشت. خواهی خودتان میان از را شریر تو و آلود،

که را مردی بکشید: را دو هر است، خوابیده دارد شوهر که زنی با که شود یافت مردی اگر که دوشیزه‌ای اگر کرد. خواهی دور اسرائیل از را شر و را، زن آن و است خوابیده زن آن با هر شما بخوابد او با یافته شهر در را او مردی و باشد، شده نامزد مردی به و است خدمتکار خواهند و شد خواهند سنگسار سنگ با و آورد خواهید بیرون شهرشان دروازه به را دو شریر تو و کرد، خوار را همسایه زن زیرا را، مرد و نزد، فریاد شهر در زیرا را، جوان زن مرد؛ او و بیابد را شده نامزد دختر دشت، در مردی اما اگر کرد. خواهی دور خودتان میان از را جوان دختر برای و کشت. خواهید است خوابیده او با که را مردی فقط بخواباند، زور به را چنین بکشد، را او جان و برخیزد همسایه اش بر مردی اگر که همان‌گونه نیست، مرگی گناه که نبود کسی و زد، فریاد شده نامزد جوان دختر یافت، مزرعه در را او زیرا امر. این است کند. کمک او به

یافت و بخوابد، او با زور با و بیابد، است نشده نامزد که را دوشیزه‌ای دختر کسی اگر داد، خواهد نقره دیدراخمای پنجاه جوان دختر پدر به است، خوابیده او با که مردی شود، دهد. طلاق را او توانست نخواهد هرگز است، کرده خوار را او چون بود. خواهد او زن او و

کرد. نخواهد آشکار را خود پدر پوشش و گرفت، نخواهد را خود پدر زن مردی

نخواهد وارد خداوند جماعت به شده، بریده عضوش یا شده خرد بیضه‌هایش که کسی شد. نخواهد خداوند جماعت وارد فاحشه فرزند شد.

خداوند جماعت وارد دهم نسل تا و شد، نخواهند خداوند جماعت وارد موآبی و عمونی نکردند، ملاقات راه در آب و نان با را شما آنها اینکه خاطر به ابد. تا و شد، نخواهند میان‌رودان از را بعور پسر بلعام اینکه خاطر به و می‌رفتید، بیرون مصر از که هنگامی و دهد، گوش بلعام به نخواست تو، خدای خداوند، و کند. لعنت را تو تا کردند اجیر دوست را تو تو، خدای خداوند، زیرا کرد، تبدیل برکت به را نفرین‌ها تو، خدای خداوند، روزهای تمام در گفت نخواهی آنها به سودمند و صلح‌آمیز سخنان هرگز تو داشت. که زیرا مدار، منفور را مصری دوست؛ برادر که زیرا مدار، منفور را ادومی ابد. تا زندگی‌ات جماعت به سوم نسل در شوند، متولد آنها برای که پسرانی بودی. غریب او سرزمین در شد. خواهند وارد خداوند

تو میان در اگر کن. دوری بدی سخن هر از بروی، بیرون دشمنانت ضد بر زدن اردو برای اگر اردوگاه به و برود بیرون اردوگاه از باید او نباشد، پاک شبانه‌اش جریان از که باشد مردی به خورشید، غروب از پس و شست، خواهد آب با را خود بدن عصر، هنگام و نشود. وارد بیرون آنجا به و بود، خواهد اردوگاه از بیرون تو برای مکانی و شد. خواهد داخل اردوگاه حفره‌ای آن با بنشینی، بیرون هرگاه و بود، خواهد کمربندت بر میخی و رفت. خواهی تو اردوگاه در تو، خدای خداوند، زیرا پوشاند. خواهی را خود عورت سپس و کند، خواهی باید تو اردوگاه پس کند؛ تسلیم تو دست به را دشمنانت و دهد نجات را تو تا می‌زند گام برنگرداند. روی تو از او و نشود دیده آن در ناشایستی چیز هیچ تا باشد مقدس

تو با دهی. تحویل او ارباب به است آورده پناه تو به خود ارباب از که را بنده‌ای نباید را او آید، خوش او به که جایی در کرد خواهد سکونت شما میان در کرد، خواهد سکونت از فاحشه‌ای مرد هیچ و بود، نخواهد اسرائیل دختران از فاحشه‌ای هیچ داد. نخواهی رنج فرد هیچ و بود، نخواهد اسرائیل دختران از آغازگری هیچ بود، نخواهد اسرائیل پسران خانه به را سگ معاوضه نه و فاحشه مزد نباید بود. نخواهد اسرائیل پسران از آغازشده‌ای تو خدای خداوند نزد مکروه آنها دوی هر زیرا نذری، هیچ برای بیاوری خود خدای خداوند هستند.

وام او به که چیزی هر بهره نه و غذا، بهره نه نقره، بهره نه نگیر، بهره خود برادر به خداوند تا گرفت، نخواهی بهره خود برادر به اما گرفت، خواهی بهره بیگانه به می‌دهی. ببری، اربت به را آن تا می‌شوی داخل آنجا به که زمینی بر کارهایت همه در را تو تو خدای دهد. برکت

خدای خداوند زیرا نکن، تأخیر آن بازپرداختن در کنی، نذر خود خدای خداوند به نذری اگر گناهی کنی، دعا نمی‌خواهی اگر اما بود. خواهد تو بر گناه و خواست خواهد تو از آن تو که ده انجام شیوه‌ای همان به را آن و دار نگه می‌آید، بیرون لب‌هایت از آنچه نیست. تو در دادی. وعده دهانت با که هدیه‌ای کردی؛ نذر خدا خداوند برای

بر را داس اما کنی، جمع را خوشه‌ها دست‌هایت با و شوی همسایه‌ات کشتزار وارد اگر که اندازه‌ای به بخور انگور شوی، همسایه‌ات تاکستان وارد اگر نگذاری. همسایه‌ات کشتزار نیندازی. ظرف در اما شود، سیر نفست

زیرا نیاید، لطف وی نظر در او اگر که باشد چنین و کند، زندگی او با و بگیرد زنی کسی اگر او دست‌های به را آن و بنویسد، طلاق نامه او برای و است، یافته ناشایست چیزی او در که از دوم مرد اگر و می‌شود، دیگری مرد به رفته، و فرستد، بیرون خانه‌اش از را او و بدهد، بیرون خانه‌اش از را او و بدهد دستانش به و بنویسد او برای طلاق کتاب و کند نفرت او داده طلاق را او که اولی مرد بمیرد، بود گرفته زنی به را او که دوم مرد اگر یا بفرستد، شده آلوده او آنکه از پس بگیرد، خود برای زنی به دوباره را او و بازگردد نمی‌تواند است، خداوند که را زمینی نباید شما و تو، خدای خداوند پیشگاه در است پلیدی این زیرا است، کنید. آلوده می‌دهد، تو به میراث به تو خدای

شد. نخواهد تحمیل او به کاری هیچ و رفت نخواهد جنگ به بگیرد، زنی به‌تازگی کسی اگر کرد. خواهد شاد است گرفته که را زنی و بود خواهد بی‌گناه خانه‌اش در سال یک او

گرو به را جان این، زیرا را، بالایی آسیاب سنگ نه و گرفت نخواهی گرو به را آسیاب سنگ و شود گرفته اسرائیل، پسران از خود، برادران از جان دزدیدن حال در مردی اگر می‌گیرد. کرد. خواهید دور خودتان میان از را شریر و مرد خواهد دزد آن بفروشد، و کرده ستم را او که را قانونی تمام که کن دقت و باش مواظب بسیار خود برای جذام بیماری مورد در جا به و داری نگه داده‌ام، فرمان شما به که همان‌طور می‌کنند، اعلام شما به لای کاهنان از شما آمدن بیرون هنگام راه در مریم با تو، خدای خداوند، که را آنچه بیاور یاد به آوری. داد. انجام مصر

تا شد نخواهی او خانه وارد چیزی، هر بدهی باشد، همسایه‌ات نزد در بدهی‌ای اگر اوست، نزد تو قرض که مردی و ایستاد، خواهی بیرون بگیری. گرو عنوان به را وثیقه‌اش با خوابید. نخواهی او گرو در باشد، فقیر مرد آن اگر آورد. خواهد تو برای بیرون را گرو خواهد جامه‌اش در او و گرداند، خواهی باز خورشید غروب از پیش را او گرو بازپرداخت، خداوند، پیشگاه در بود خواهد رحمت تو برای این و داد، خواهد برکت را تو و خوابید، کنی. ستم تو شهرهای در غریبان از یا تو برادران از نیازمند و فقیر مزد به نباید تو. خدای فقیر او که زیرا کرد، نخواهد غروب او بر خورشید بازگردانی، را او مزد باید روز همان در تو در گناه و زد، خواهد فریاد خداوند سوی به تو ضد بر او و دارد، آن در را امیدش و است هر مرد؛ نخواهند پدران جای به پسران و مرد، نخواهند فرزندان جای به پدران بود. خواهد کرد. نخواهی منحرف را بیوه و یتیم غریب، داوری مرد. خواهد خودش گناه سبب به کس مصر سرزمین در که آورد خواهی یاد به و گرفت، نخواهی گرو به را بیوه زن جامه فرمان تو به من رو این از داد؛ رهایی آنجا از را تو تو، خدای خداوند، و بودی، خدمتکار آوری. جا به را سخن این که می‌دهم

آن برداشتن برای کنی، فراموش مزرعات در را بافه‌ای و بدروی محصول مزرعات در اگر کارهای همه در را تو خدایت، خداوند، تا بود، خواهد بیوه و یتیم و غریب برای آن بازنگرد؛ باز مانده سرت پشت آنچه کردن جمع برای کنی، زیتون چینی اگر دهد. برکت دستانت سرزمین در که آورد خواهی یاد به و بود، خواهد بیوه و یتیم و غریب برای آن نگردی، اگر دهی. انجام را کار این که می‌دهم فرمان تو به من خاطر همین به بودی، خدمتکار مصر غریب برای می‌ماند، تو سر پشت آنچه نچین؛ را آن دوباره کنی، برداشت را خود تاکستان به بودی، خدمتکار مصر سرزمین در که آورد خواهی یاد به و بود. خواهد بیوه و یتیم و دهی. انجام را کلمه این که می‌دهم فرمان تو به من خاطر همین

را عادل و کنند داوری و بیایند داوری برای آنان و بیاید پیش انسان‌ها بین اختلافی اگر سزاوار بی‌دین آن اگر که بود خواهد چنین و سازند، محکوم را بی‌دین و کنند تبرئه بر خود حضور در را او ایشان و فرستاد خواهی فرو قضات پیشگاه در را او باشد، ضربه‌ها بیشتر و زد خواهند شلاق ضربه چهل تعداد به را او و زد. خواهند تازیانه بی‌دینی اش طبق بی‌حرمت تو پیش در برادرت بزنی، شلاق ضربه‌ها این از بیش اگر اما افزود، نخواهند خرمن‌کوب. گاو بر زد نخواهی پوزه‌بند شد. خواهد

نباید مرده زن باشد، نداشته فرزندی و بمیرد آنها از یکی و کنند سکونت هم با برادران اگر بگیرد زنی به خود برای را او و برود او نزد باید او شوهر برادر کند. شوهر بیگانه‌ای مرد به اسرائیل از او نام و شد، خواهد برپا متوفی نام به بزاید، او که کودکی و کند. زندگی او با و شد. نخواهد محو

رفت خواهد بزرگان شورای نزد دروازه به زن آن بگیرد، را برادرش زن نخواهد مرد آن اگر شوهرم برادر کند، برپا اسرائیل در را برادرش نام نمی‌خواهد شوهرم برادر گفت: خواهد و ایستاده او و گفت، خواهند او به و خواند خواهند را او شهر بزرگان شورای و نخواست. و بزرگان، شورای پیش شد خواهد نزدیک او برادر زن و بگیرم. را او نمی‌خواهم بگوید: داده پاسخ و انداخت، خواهد دهان آب او روی بر و کشید، خواهد او پای یک از را او کفش نخواهد بنا اسرائیل در را خود برادر خانه که کرد خواهند مردی به این چنین گفت: خواهد است. کرده باز را کفش که کسی خانه شد: خواهد خوانده اسرائیل در او نام و کرد.

شوهرش تا شود نزدیک آنها از یکی زن و برادرش، با مردی بجنگند، یکدیگر با مردانی اگر بگیرد، را او بیضه‌های کرده دراز را خود دست و برهاند، می‌زند را او که کسی دست از را کرد. نخواهد رحم این بر تو چشم برید، خواهی را دست

پیمانه نباید خانه‌ات در باشی. داشته کوچک، یکی و بزرگ یکی وزنه، دو نباید کیسه‌ات در و بود، خواهد تو برای عادل و راستین وزن باشد. داشته وجود کوچک، یا بزرگ پیمانه، و به میراث به تو خدای خداوند که زمینی بر تا بود، خواهد تو برای عادل و راستین پیمانه ناعادلانه که کسی هر دهد، انجام را کارها این که کسی هر زیرا یابی. عمر طول می‌دهد، تو است. نفرت‌انگیز تو خدای خداوند نزد کند، عمل

می‌آمدی، بیرون مصر سرزمین از که هنگامی کرد، تو به راه در عمالیک آنچه بیاور یاد به برید، را، تو سر پشت خسته‌شدگان را، تو عقب‌نشینان و ایستاد تو برابر در راه در چگونه هنگامی که بود خواهد چنین و نترسید. خدا از او و بودی، خسته و گرسنه تو که حالی در خداوند، که سرزمینی در هستند اطرافت در که دشمنانت همه از را تو تو، خدای خداوند، محو آسمان زیر از را عمالیک نام بخشد، آرامش می‌دهد، تو به بردن ارث به برای تو، خدای نکن. فراموش و کرد، خواهی

۶۲

تا می‌دهد تو به را آن تو خدای بیهوه که شوی وارد سرزمینی به اگر که بود خواهد چنین و خود زمین میوه‌های نوبر از و شوی، ساکن آن در و درآوری تصرف به را آن و بری، ارث به به و انداخت، خواهی سبد در را آن و گرفت، خواهی می‌دهد تو به خدایت خداوند که

نزد و شود. خوانده آنجا در او نام تا برگزیند خدایت خداوند که رفت خواهی مکانی خداوند به امروز گفت: خواهی او به و آمد، خواهی بود خواهد روزها آن در که کاهنی خورد سوگند ما پدران به خداوند که شده‌ام وارد سرزمینی به که می‌کنم اعلام خود خدای قربانگاه برابر در را آن و گرفت خواهد تو دستان از را سبد کاهن و بدهد. ما به را آن که پدرم گفت: خواهد تو خدای خداوند پیش پاسخ، در و گذاشت. خواهد تو، خدای خداوند، ملتی به آنجا در و شد، غریب کمی تعداد با آنجا در و رفت مصر به و کرد رها را سوریه و ساختند خوار را ما و کردند بدرفتاری ما با مصریان و شد. تبدیل بسیار انبوهی و بزرگ و برآوردیم، فریاد خود خدای خداوند سوی به و کردند. تحمیل ما بر سخت کارهای مصر از ما خداوند و دید. را ما ستم و ما رنج و ما خواری و شنید، را ما صدای خداوند و بزرگ، رؤیاهای با و بلند، بازوی با و نیرومند، دست با و خود، بزرگ قدرت با آورد بیرون سرزمینی داد، ما به را سرزمین این و آورد مکان این به را ما او و معجزات. با و نشانه‌ها، با دادی، من به که را زمینی محصولات نوبر اینک اکنون و است. جاری آن در عسل و شیر که خداوند، برابر در را آن و آورده‌ام، است، جاری آن در عسل و شیر که زمینی خداوند، ای همه در تو و کرد. خواهی سجده تو، خدای خداوند، برابر در و گذاشت، خواهی تو، خدای و خانه‌ات، و شد، خواهی شادمان است داده تو به تو، خدای خداوند، که خوبی چیزهای توست. میان در که غریبی و لاوی،

و لاوی به را دوم ده‌یک کنی، کامل را خود محصولات تمام دادن ده‌یک سوم سال در اگر خواهند شادمان و خورد خواهند تو شهرهای در آنها و داد، خواهی بیوه‌زن و یتیم و غریب شد.

را آنها و کردم پاک خانه‌ام از را مقدس چیزهای گفت: خواهی خود خدای خداوند پیش و از بودی. داده من به که فرمان‌هایی همه طبق بر دادم، بیوه و یتیم و غریب و لاوی به

آنها از نه خوردم، آنها از خود درد در نه و نکردم. فراموش و نکردم سرپیچی تو فرمان اطاعت ما خدای خداوند صدای از دادم، مرده به آنها از نه گرفتم، میوه ناپاکی چیز برای قوم و کن نگاه آسمان در خود مقدس خانه از دادم. انجام فرمودی من به که را آنچه کردم، سوگند ما پدران به که همان طور ده، برکت دادی آنان به که را زمینی و اسرائیل خود داد. خواهی عسل و شیر از جاری زمینی ما به که خوردی

انجام را قضاوت‌ها و احکام این همه که داد فرمان تو به تو خدای خداوند روز، این در داد. خواهید انجام و داشت خواهید نگه خود جان تمام از و دل تمام از را آنها شما و دهی، داوری‌های و احکام و بروی، او راه‌های همه در و باشد، تو خدای تا برگزیدی را خدا امروز او ویژه قوم تا برگزید را تو امروز خداوند و کنی. اطاعت او صدای از و داری، نگه را او خواهی ملت‌ها همه از بالاتر تو و داری، نگه را او فرمان‌های تا گفت، که همان طور باشی، برای مقدس قومی تو تا ساخت، ستایش قابل و فخر مایه و نامدار را تو چنان‌که بود، گفت. سخن چنان‌که باشی، خدایت خداوند

۷۲

من که را فرمان‌هایی این همه گفتند: و دادند فرمان اسرائیل بزرگان شورای و موسی و خداوند که سرزمینی به کنید عبور اردن از که روزی در و دارید. نگه می‌دهم، شما به امروز اندود گچ با را آنها و کرد خواهی برپا خود برای بزرگی سنگ‌های می‌دهد، تو به تو خدای اردن از که هنگامی نوشت، خواهی را قانون این کلمات همه سنگ‌ها این بر و کرد. خواهی می‌دهد، تو به پدران، خدای خداوند، که شوید سرزمینی آن وارد که زمانی کنید، عبور تو به پدران، خدای خداوند، که همان‌گونه است، جاری آن در عسل و شیر که سرزمینی

من که را سنگ‌هایی این کنید، عبور اردن از که هنگامی که بود خواهد چنین و است. گفته خواهید گچ با را آنها و کرد، خواهید برپا عیب‌ال کوه در می‌دهم، فرمان تو به امروز از قربانگاهی ساخت، خواهی خود خدای خداوند، برای قربانگاهی آنجا در و پوشاند. خدای خداوند، برای قربانگاهی کامل، سنگ‌های با گذاشت، خواهی آن بر آهن که سنگ‌ها خواهی تقدیم خود خدای خداوند، برای سوختنی قربانی‌های آن بر و کرد، خواهی بنا خود در و شد، خواهی سیر و خورد، خواهی و کرد، خواهی نجات قربانی آنجا در و نمود. بر واضح بسیار را قانون همه این و شد. خواهی شادمان خود، خدای خداوند، پیشگاه نوشت. خواهی سنگ‌ها

ای بشنو و باش خاموش گفتند: و گفتند سخن اسرائیل تمام به لای کاهنان و موسی و گوش خود خدای خداوند صدای به و شده‌ای، خود خدای یهوه قوم تو روز این در اسرائیل، آوری. جا به می‌دهم، فرمان تو به امروز من که را او احکام و او فرمان‌های همه و دهی، فرا

جَرِزیم کوه بر اَرْدُن، از عبور از پس اینها گفت: و داد فرمان مردم به روز آن در موسی و و بنیامین. و یوسف یَساکار، یهودا، لای، شمعون، دهند: برکت را مردم تا ایستاد خواهند نفتالی. و دان زیولون، اشیر، جاد، رثوبین، ایستاد: خواهند لعنت برای عیب‌ال کوه بر این‌ها

که انسانی آن است شده نفرین داد، خواهند پاسخ اسرائیل تمام به بلند صدای با لایوان و و صنعتگران، دستان کار است، خداوند نفرت‌انگیز که بسازد، ریخته‌شده و تراشیده تصویر شده نفرین باد. چنین گفت: خواهند مردم همه پاسخ در و دهد، قرار پنهان جای در را آن باد. چنین گفت: خواهند مردم تمام و کند، بی‌حرمتی را خود مادر یا پدر که کسی است چنین گفت: خواهند مردم تمام و دهد، تغییر را همسایه مرزهای که کسی باد شده نفرین چنین گفت: خواهند مردم همه و کند، گمراه راه در را نابینا که کسی آن است لعنت‌شده باد.

مردم همه و کند، منحرف را بیوه و یتیم و غریب داوری که کسی است شده نفرین باد. پدر پوشش زیرا بخوابد، خود پدر زن با که کسی است شده نفرین باد. چنین گفت: خواهند با که کسی است شده نفرین باد. چنین گفت: خواهند مردم تمام و است، برداشته را خود خواهر با که آن باشد شده نفرین باد. چنین گفت: خواهند مردم تمام و بخوابد، حیوانی هر با که آن باد شده نفرین باد. چنین گفت: خواهند مردم همه و بخوابد. مادر یا پدر از خود خواهر با که آن باد شده نفرین باد. چنین گفت: خواهند مردم همه و بخوابد، خود عروس که کسی آن است نفرین شده باد. چنین گفت: خواهند مردم همه و بخوابد، خود زن که کسی است شده نفرین باد. چنین گفت: خواهند مردم همه و بزند، حيله با را همسایه اش نفرین باد. چنین گفت: خواهند مردم همه و بزند، را بی گناهی خون جان تا بگیرد هدایا و دهد، انجام را آنها تا نمی ماند باقی قانون این کلمات همه در که انسانی هر است شده باد. چنین گفت: خواهند مردم همه

۸۲

این همه تا دهی، فرا گوش خود خدای خداوند صدای به اگر که بود خواهد چنین و خدای خداوند آنگاه آوری، جا به و داری نگه می دهم فرمان تو به امروز من که را احکامی تو بر برکتها این همه و داد، خواهد قرار زمین روی ملت های همه از بالاتر را تو تو، در تو باشی متبارک بشنوی. را خود خدای بیهوه آواز اگر یافت، خواهند را تو و آمد خواهند گاو ان گله های تو، زمین محصولات تو، شکم فرزندان مزرعه. در تو باشی متبارک و شهر، تو. باقیمانده های و تو انبارهای باد مبارک باشند. یافته برکت تو گوسفندان رمه های و تو شدنت. خارج در باشی مبارک و شدنت داخل در باشی مبارک

تحویل تو روی پیش شکسته ایستاده‌اند، تو برابر در که را دشمنانت تو، خدای خداوند، تو روی پیش از راه هفت از و آمد، خواهند بیرون تو سوی به راه یک از آنها داد. خواهد که چه هر بر و فرستاد، خواهد تو انبارهای در تو بر را برکت خداوند گریخت. خواهند را تو خداوند می‌دهد. تو به تو خدای خداوند که زمینی بر بگذاری، آن بر را خود دست خورد، سوگند پدران تو به که همان طور کرد، خواهد برپا مقدس قومی به‌عنوان خود برای امت‌های همه و بزنی. قدم او راه‌های همه در و دهی گوش خدایت خداوند صدای به اگر ترسید. خواهند تو از و است، شده خوانده تو بر خداوند نام زیرا دید، خواهند را تو زمین در و تو، رحم فرزندان در داد: خواهد افزایش خوب چیزهای در را تو تو، خدای خداوند، و سوگند تو پدران به خداوند که زمینی بر تو، زمین محصولات در و تو، احشام فرزندان بدهد. تو به را آن که خورد

در تو زمین به را باران تا گشود خواهد تو برای را، آسمان یعنی خود، نیک گنجینه خداوند وام بسیار ملت‌های به تو و دهد، برکت را تو دست‌ان کارهای همه و ببخشد مناسب زمان اما کرد، خواهی حکومت بسیار ملت‌های بر تو و گرفت. نخواهی وام تو اما داد، خواهی و دم، نه و داد خواهد قرار سر را تو تو، خدای خداوند، کرد. نخواهند حکومت تو بر آنها که را هرچه و دهی گوش تو خدای خداوند صدای به اگر پایین، نه و بود خواهی بالا آنگاه امر تو به امروز من که فرمان‌هایی همه از داری. نگه می‌دهم فرمان تو به امروز من را آنها رفته، دیگر خدایان دنبال به تا کرد، نخواهی تجاوز چپ به نه و راست به نه می‌کنم، کنی. عبادت

را او فرمان‌های همه تا نکنی گوش خود خدای خداوند صدای به اگر که بود خواهد چنین و فرا را تو و آمد خواهند تو بر لعنت‌ها این همه آنگاه داری، نگه می‌دهم تو به امروز که و تو انبارهای نفرین شده‌ای. مزرعه در تو و نفرین شده‌ای، شهر در تو گرفت. خواهند

تو، زمین محصولات و تو شکم فرزندان باد نفرین شده باشی. نفرین شده تو باقیمانده‌های شده نفرین و آمدنت، داخل در باشی شده نفرین تو. گوسفندان رمه‌های و تو گاوان گله‌های رفتنت. خارج در باشی

آن بر را خود دست آنچه هر بر فرستاد خواهد فرسایش و پژمردگی و کمبود تو بر خداوند خاطر به برد میان از سرعت به را تو که زمانی تا و کند نابود را تو که زمانی تا بگذاری، از را تو آنکه تا چسباند، خواهد تو به را مرگ خداوند کردی. ترک مرا زیرا تو، بد اعمال با را تو خداوند کند. نابود می‌شوی، داخل آنجا به آن بردن ارث به برای که زمینی خواهند تعقیب را تو و زد، خواهد پریدگی رنگ و آفت و التهاب و لرز و تب و درماندگی آهنی. تو زیر زمین و بود خواهد برنزی تو سر بالای آسمان و کنند. نابود را تو تا کرد، خواهد فرود آسمان از خاک و داد خواهد غبار صورت به را زمینت باران تو، خدای خداوند، دشمنانت برابر در را تو خداوند سازد. هلاک سرعت به را تو تا و کند نابود را تو تا آمد آنها روی پیش از راه هفت از و رفت خواهی بیرون آنها سوی به راه یک از دهد؛ شکست خوراک شما مردگان و شد. خواهی پراکنده زمین پادشاهی‌های همه در و گریخت، خواهی بترساند. را آنها که بود نخواهد کسی و شد، خواهند زمین جانوران و آسمان پرندگان که طوری به زد، خواهد خارش و وحشی‌گری و جایگاه در مصری زخم با را تو خداوند نیمروز در و زد. خواهد ذهن پریشانی و کوری و دیوانگی با را تو خداوند یابی. شفا نتوانی در و می‌کشد، دیوار به دست تاریکی در که نابینایی همچون کشید، خواهی دیوار به دست در گرفت خواهی قرار غارت و ستم مورد همواره آنگاه و شد، نخواهی موفق راه‌هایت بود. نخواهد یاری‌کننده‌ای و روزها، تمام

آن در و ساخت خواهی خانه‌ای داشت، خواهد را او دیگری مرد و گرفت خواهی زنی گوساله‌ات کرد. نخواهی برداشت آن از و کاشت خواهی تاکستانی کرد، نخواهی سکونت

تو به و می‌شود ربوده تو از الاغت خورد، نخواهی آن از و می‌شود کشته تو برابر در به که بود نخواهد کسی و می‌شوند، داده دشمنانت به گوسفندان شد، نخواهد بازگردانده حالی در تو چشمان و شد، خواهند داده دیگری ملت به تو دختران و پسران کند. کمک تو محصولات بود. نخواهد قادر تو دست و نگریست، خواهند آنها به می‌شوند ناتوان که روزها همه در تو و نمی‌شناسی، تو که خورد خواهد ملتی را تو زحمات همه و تو زمین خود چشمان با آنچه سبب به شد خواهی دیوانه و بود. خواهی شکسته و ستم‌دیده دید. خواهی

کف از یابی، شفا نتوانی که طوری به بزند، ساق‌ها و زانوها بر بدی زخم با را تو خداوند سرت. فرق تا پاهایت

نه و تو نه که برد خواهد ملتی به کرده‌ای، منصوب خود بر که را حاکمانت و را تو خداوند و پرستید. خواهی را سنگ و چوب از دیگر خدایان آنجا در و نمی‌شناختید، را آن پدران آنجا به را تو خداوند که ملت‌هایی همه میان در بود خواهی داستان و مثل و معما در آنجا ببرد.

خواهد را آنها ملخ زیرا آورد، خواهی درون اندک و برد، خواهی بیرون دشت به بسیار دانه آن از نه و نوشید نخواهی شراب و کرد، خواهی کار را آن و کاشت خواهی تاکستان خورد. تو مرزهای همه در زیتون درختان خورد. خواهد را آنها کرم زیرا شد، خواهی شادمان و پسران ریخت. خواهد تو زیتون درخت چون مالید، نخواهی روغن و بود، خواهند و تو درختان همه رفت. خواهند اسارت به زیرا بود، نخواهند و زایید خواهی دختران بالاتر و بالاتر توست، میان در که غریبه‌ای برد. خواهد بین از آفت را زمینت محصولات به تو اما داد، خواهد قرض تو به این رفت. خواهی پایین‌تر و پایین‌تر تو اما رفت، خواهد

بود. خواهی دم تو اما بود، خواهد سر این داد، نخواهی قرض این

خواهند گرفتار را تو و کرد خواهند تعقیب را تو و آمد خواهند تو بر نفرین‌ها این همه و خود خدای خداوند صدای به که زیرا کند، هلاک را تو آنکه تا و کند نابود را تو آنکه تا کرد، تو در نشانه‌ها و داری. نگه داد، فرمان تو به که را احکامی و او فرمان‌های تا ندادی گوش و شادی با را خود خدای خداوند، آنکه به جای ابد. تا تو نسل در شگفتی‌ها و بود، خواهند نکردی. خدمت همه چیز، فراوانی به خاطر نیک، ذهن

و گرسنگی در فرستاد، خواهد تو بر را آنها خداوند که کرد، خواهی بندگی دشمنان به و تا گذاشت، خواهی گردنت بر آهنین یوغ و چیز، همه نابودی در و برهنگی در و تشنگی در خواهد تو بر زمین، نقطه دورترین از دورست، از را قومی خداوند کند. نابود را تو آنکه چهره به که بی شرم ملتی فهمید. نخواهی را آن زبان که قومی عقاب؛ حمله همچون آورد، و تو چارپایان فرزندان و کرد. نخواهد رحم جوان به و گذاشت نخواهد احترام پیرمرد گاو گله‌های روغن، شراب، گندم، تو برای که طوری به خورد، خواهد را تو زمین محصولات شهرهایت در را تو و کند. نابود را تو اینکه تا نگذارد، باقی را تو گوسفند رمه‌های و تو تمام در کرده‌ای، اعتماد آنها بر که محکم و بلند دیوارهای که زمان آن تا کرد، خواهد نابود دچار مصیبت به است، شده داده تو به که شهرهایت در را تو و شوند، ویران سرزمینت به که را خود دختران و پسران گوشت خورد، خواهی را خود شکم فرزندان و کرد. خواهد می‌کند. وارد تو بر دشمنت که رنجی در یا خود، رنج و تنگی در شده‌اند، داده تو

آغوش در که زنی به برادرش، به خود چشم با شماسست، میان در که لطیفی و نرم مرد به او، به کرد خواهد حسادت ماند، خواهند باقی که باقی مانده‌اش فرزندان به و اوست، باقی او برای چیزی زیرا بخورد، او که بدهد فرزندانش گوشت از آنها از یکی به که طوری

می‌کنند. وارد تو به شهرهایت همه در دشمنانت که رنجی در و تو تنگی در است نمانده

خاطر به است نرفته راه زمین بر هرگز او پای که شما، میان در لطیف و نرم زن آن و دخترش و پسر به و اوست، آغوش در که شوهرش به حسادت چشم با نرمی‌اش، و لطافت بزاید، او که فرزندی و است، آمده بیرون او رانهای میان از که او جفت و کرد، خواهد نگاه که مصیبتی در و تو تنگی در خورد خواهد پنهانی چیز همه فقدان خاطر به را آنها زیرا که را قانون این کلمات همه تا نکنی گوش اگر آورد. خواهد تو شهرهای در تو بر تو دشمن خداوند شگفت‌انگیز، و محترم نام این از تا دهی، انجام است شده نوشته کتاب این در خواهد شگفت‌انگیز را تو نسل ضربه‌های و تو ضربه‌های خداوند و بترسی. خود، خدای که را مصر شرور درد تمام و پایدار. و بد بیماری‌های و شگفت‌انگیز، و بزرگ ضربه‌های کرد: بیماری همه خداوند و چسبید. خواهند تو به و گرداند باز خواهد کردی، اجتناب آنان روی از است، شده نوشته قانون این کتاب در که را آنچه همه و نشده، نوشته که را ضربه‌ای همه و به جای ماند، خواهید باقی اندک شماری در شما و کند. نابود را تو تا آورد، خواهد تو بر گوش خود خدای خداوند صدای به که زیرا بودید، کثرت به آسمان ستارگان مانند آنکه ندادید.

دهد، افزایش را شما و کند نیکی شما به تا شد شادمان شما بر خداوند که همان‌گونه و به که زمینی از سرعت به و کند، نابود را شما تا شد خواهد شادمان شما بر خداوند چنین را تو تو، خدای خداوند، و شد. خواهید برداشته ببری، ارث به را آن تا می‌شوی داخل آنجا آنجا در و کرد، خواهد پراکنده دیگر، سوی تا زمین سوی یک از ملت‌ها، همه میان در ایمان آنها به پدران نه و تو نه و شده‌اند ساخته سنگ و چوب از که را دیگر خدایان و یافت، نخواهی آرامش نیز ملت‌ها آن میان در اما کرد. خواهی خدمت بودید، نیاورده چشمانی نافرمان، دلی تو به آنجا در خداوند و بود، نخواهد قرارگاهی تو پای کف برای

و بود، خواهد آویزان چشمانت برابر در زندگی ات و داد. خواهد پژمرده جانی و ناتوان، گفت: خواهی صبح در داشت. نخواهی ایمان زندگی ات به و ترسید، خواهی شب و روز دلت در که ترسی سبب به می شد، صبح کاش گفت: خواهی شام در و می شد، شام کاش در مصر به را تو خداوند و دید. خواهی چشمانت با که رؤیاهایی سبب به و داشت خواهی به آنجا و دیدن، را آن دیگر افزود نخواهی گفتم: که راهی در گرداند، باز خواهد کشتی ها بود. نخواهد خریداری و شد، خواهید فروخته کنیزان و بندگان به خود دشمنان

سرزمین در اسرائیل پسران با تا داد فرمان موسی به خداوند که است عهدی سخنان اینها بود. بسته حوریب در آنها با که عهدی جز به کند، برقرار موآب

۹۲

در خداوند که را آنچه همه شما گفت: آنها به و فراخواند را اسرائیل پسران همه موسی و داد، انجام او سرزمین تمام و او خدمتکاران و فرعون به شما روی پیش مصر سرزمین و را. بزرگ معجزات و نشانه ها آن دیده اند، تو چشمان که را بزرگی آزمایش های دیده اید. برای گوشه هایی و دیدن برای چشمانی دانستن، برای دلی شما به امروز به تا خدا خداوند فرسوده شما جامه های کرد، هدایت بیابان در سال چهل را شما او و است. نداده شنیدن قوی مشروب و شراب نخوردید، نان نشد. ساییده پاهایتان از شما کفش های و نشد سیهون و آمدید، مکان این تا شما و هستم. شما خدای یهوه، من که بدانید تا ننوشیدید، را آنها ما و آمدند. بیرون ما ملاقات به جنگ برای باشان پادشاه عوج و حشبون پادشاه منسی قبیله نیم به و جاد به و رئوبن به قرعه به را آن من و گرفتیم، را آنها زمین و زدیم که را آنچه همه تا دهید، انجام تا دارید نگه را پیمان این سخنان همه باید شما و دادم.

بفهمید. داد خواهید انجام

بزرگان شورای شما، قبایل سران ایستاده‌اید: خود خدای خداوند، حضور در شما همه امروز در که غریبه‌ای و شما فرزندان شما، زنان اسرائیلی. مرد هر و شما، کاتبان شما، قضات شما، خدای خداوند، عهد در کردن عبور شما، آب‌کش تا شما هیزم‌شکن از شماست، اردوگاه میان خود برای را تو تا می‌بندد، تو با امروز تو، خدای خداوند، که او لعنت‌های در و شما، همان‌گونه و گفت، تو به که همان‌گونه بود، خواهد تو خدای او و دارد، بریا قومی به‌عنوان این و عهد این من شما با تنها نه و خورد. سوگند یعقوب و اسحاق و ابراهیم پدران تو به که خدای خداوند حضور در شما با اینجا امروز که آنانی با تنها نه اما می‌کنم، برقرار را لعنت نیستند. شما با اینجا امروز که آنانی با بلکه هستند، شما

میان از که همان‌گونه کردیم، سکونت مصر سرزمین در ما چگونه می‌دانید شما که را: آنها بت‌های و آنها پلیدی‌های ببینید و گذشتیم. کردید، عبور آنها از شما که ملت‌هایی یا زن یا مرد باشد، شما میان در کسی مبادا است. آنها نزد که طلا، و نقره سنگ، و چوب خدایان تا باشند رفته و باشد برگشته شما خدای خداوند از زهنش که قبیله‌ای یا خاندان که باشد داشته بالا به رو ریشه‌ای که باشد شما میان در کسی مبادا بیرستند، را ملت‌ها آن در و بشنود را نفرین این سخنان کسی اگر که بود خواهد چنین و کند. رشد تلخی و زهر در گناهکار، تا رفت خواهم خود دل گمراهی در زیرا باشد، مقدس من برای بگوید: خود دل خداوند خشم آنگاه بلکه باشد، مهربان او بر که خواست نخواهد خدا نکند. نابود را بی‌گناه کتاب این در که عهد این لعنت‌های همه و شد، خواهد افروخته مرد آن بر او غیرت و کرد. خواهد محو آسمان زیر از را او نام خداوند و چسبید، خواهند او بر شده‌اند نوشته همه طبق بر کرد، خواهد جدا اسرائیل پسران همه میان از بدی‌ها برای را او خداوند است. شده نوشته قانون این کتاب در که عهد لعنت‌های

سرزمینی از که بیگانه‌ای و خاست، برخواهند شما از پس که شما پسران یعنی دیگر، نسل و آن بر خداوند که را آن بیماری‌های و سرزمین آن ضربه‌های و گفت خواهند بیاید، دور نه شد، نخواهد کاشته آن زمین تمام سوخته، نمک و گوگرد دید. خواهند است، فرستاده عموره، و سدوم که همان‌گونه رویید. خواهد آن بر سبزی گیاه هیچ نه و شد، خواهد سبز همه و کرد، واژگون غضب و خشم در را آنها خداوند که شدند، واژگون صبوئیم و ادما بزرگ غضب و خشم این کرد؟ سرزمین این به چنین خداوند چرا گفت: خواهند امت‌ها بست، پدرانشان با که را پدرانشان خدای خداوند، پیمان آنها که گفت خواهند و چیست؟ و رفتند و شد. بسته مصر سرزمین از آنها آوردن بیرون هنگام که پیمانی آن کردند، ترک و بودند. شده داده آنها به نه و نمی‌شناختند را آنها که کردند پرستش را دیگری خدایان در نوشته‌شده لعنت‌های همه مطابق آن، بر تا شد خشمگین سرزمین آن بر خشم در خداوند خروش و غضب و خشم با سرزمین‌شان از را آنها خداوند و بیاورد. شریعت، این کتاب است. اکنون چنان‌که بیرون انداخت، دیگری سرزمین به را آنها و برکند، بزرگ بسیار

ابد تا ما فرزندان و ما برای آشکار چیزهای اما است، ما خدای خداوند برای پنهان چیزهای است، ما خدای خداوند آن از پنهان چیزهای دهیم. انجام را قانون این کلمات همه تا است، جا به را قانون این کلمات همه تا است، ابد تا ما فرزندان و ما آن از آشکار چیزهای اما آوریم.

۰۳

تو روی پیش که لعنتی و برکت یعنی سخنان، این همه که هنگامی که بود خواهد چنین و را تو خداوند که ملت‌هایی همه میان در بپذیری خود دل در را آنها و رسند؛ فرا تو بر نهادم،

دهی، فرا گوش او صدای به و بازگردی، خود خدای خداوند سوی به و کند، پراکنده آنجا در و خود، جان تمام از و خود دل تمام از می‌دهم، فرمان تو به امروز من آنچه هر طبق بر همه از را تو دوباره و کرد، خواهد رحم تو بر و داد، خواهد شفا را تو گناهان خداوند از تو پراکندگی اگر نمود. خواهد جمع کرد، پراکنده آنجا در را تو خداوند که ملت‌هایی از و کرد خواهد جمع را تو تو، خدای خداوند، آنجا از باشد، آسمان انتهای تا آسمان انتهای که سرزمینی به آنجا از را تو تو، خدای و گرفت. خواهد را تو تو، خدای خداوند، آنجا کرد خواهد نیکی تو به و برد، خواهی ارث به را آن تو و آورد خواهد بردند، ارث به پدرانیت پاک کاملاً را تو نسل دل و تو دل خداوند و گردانید. خواهد پدرانیت از بیشتر را تو و زنده تا بداری، دوست خود جان تمام از و دل تمام از را خود خدای خداوند تا کرد خواهد بمانی.

را تو و دارند نفرت تو از که کسانی بر و دشمنانیت بر را لعنت‌ها این تو، خدای خداوند، و را خود خدای خداوند صدای و کرد خواهی بازگشت تو و نهاد. خواهد کرده‌اند، تعقیب و آورد. خواهی جا به می‌دهم، فرمان تو به امروز من که را او فرمان‌های و شنید، خواهی فرزندان در و شکمت، فرزندان در دست‌هایت، از کاری هر در را تو تو خدای خداوند باز خواهد تو خدای خداوند زیرا داد، خواهد برکت زمینیت محصولات در و چارپایانیت، صدای به اگر شد، شادمان پدرانیت بر که همان‌طور شود، شادمان نیکی به تو بر تا گشت کتاب در که را او دآوری‌های و او فرمان‌های و او احکام تا دهی، گوش خود خدای خداوند سوی به خود جان تمام از و خود قلب تمام از اگر داری، نگه است شده نوشته قانون این دشوار بسیار نه می‌دهم، تو به امروز که فرمانی این زیرا بازگردی. خود خدای خداوند بالا آسمان به ما برای کی بگویند: که است بالا آسمان در نه است. دور تو از نه و است داد؟ خواهیم انجام را آن آن، شنیدن از پس و گرفت خواهد ما برای را آن و رفت خواهد را آن و رفت خواهد دریا سوی آن به ما برای کسی چه بگوئیم: که است دریا از فراتر آن نه

کلمه دهیم؟ انجام را آن ما تا کرد خواهد شنیدنی ما برای آن و گرفت خواهد ما برای دهی. انجام را آن تا دست‌هایت، در و قلبت، در و دهانت، در توست، نزدیک بسیار

فرمان‌های به اگر داده‌ام. قرار تو روی پیش را بدی و خوبی مرگ، و زندگی امروز اینک را خود خدای خداوند که می‌کنم، امر تو به امروز من که کنی، گوش خود خدای خداوند زنده آنگاه داری، نگه را او احکام و او فرایض و بروی، او راه‌های همه در بداری، دوست ارث به برای که سرزمینی تمام در تو خدای خداوند و شد، خواهید بسیار و ماند خواهید گمراه و نکنی، گوش و برگردد تو قلب اگر و داد. خواهد برکت را تو می‌شوی، وارد آن بردن به که می‌کنم اعلام تو به امروز کنی، خدمت آنها به و کنی سجده دیگر خدایان به شده عبور اردن رود از شما که زمینی بر داشت نخواهید طولانی عمر و رفت خواهید نابودی ببرید. ارث به را آن تا می‌کنید

روی پیش را لعنت و برکت مرگ، و زندگی که می‌گیرم گواه شما بر را زمین و آسمان امروز خدای خداوند کردن محبت بمانید. زنده تو نسل و تو تا برگزین را زندگی نهاده‌ام. شما روزهای درازای و تو زندگی این زیرا او، به چسبیدن و او، صدای به دادن گوش را، خود یعقوب و اسحاق و ابراهیم تو پدران به خداوند که کنی سکونت زمینی بر تا توست، بدهد. ایشان به را آن که خورد سوگند

۱۳

آنها به و رساند. پایان به اسرائیل پسران همه به را سخنان این همه گفتن سخن موسی و اما بروم، بیرون و شوم داخل نمی‌توانم دیگر هستم، ساله بیست و صد امروز من گفت:

تو روی پیش که تو خدای خداوند، کرد. نخواهی عبور اردن این از تو گفت: من به خداوند و برد، خواهی ارث به را آنها تو و کرد خواهد نابود تو روی پیش از را ملت‌ها این می‌رود، خدای خداوند، و است. گفته سخن خداوند که همان‌طور رفت، خواهد تو روی پیش یوشع اردن سوی آن در که اموریان پادشاه دو عوج، و سیحون با که کرد خواهد چنان آنها با تو، شما به را آنها خداوند و ساخت. نابود کلی به را آنها چنانکه کرد، آنها سرزمین با و بودند، قوی و شجاع کرد. خواهید عمل دادم، فرمان شما به که همان‌طور آنها به شما و داد، تحویل که تو خدای خداوند زیرا گردی، وحشت‌زده آنها چهره از نه و شو هراسان نه و نترس باش، را تو نه و کرد خواهد رها را تو نه شماس، میان در و شماس با می‌رود تو پیشاپیش مردانه گفت: او به اسرائیل همه پیش در و فراخواند را یوشع موسی و نمود. خواهد ترک پدران به خداوند که شد خواهی وارد سرزمینی به قوم این روی پیش تو زیرا باش، قوی و که خداوند و داد. خواهی ارث به آنها به را آن تو و بدهد، آنها به را آن که خورد سوگند شما مباش. ترسو و نترس نمود، نخواهد ترک را تو و کرد نخواهد رها را تو است، همراه تو با صندوق که لای پسران از کاهنان به را آن و نوشت کتابی در را قانون این کلمات موسی و داد. اسرائیل پسران بزرگان به و می‌کردند حمل را خداوند عهد

در آزادی، سال زمان در سال، هفت از پس گفت: و داد فرمان آنها به روز آن در موسی و شما، خدای خداوند، حضور در تا می‌آیند هم گرد اسرائیل تمام که هنگامی خیمه‌ها، عید در اسرائیل تمام برابر در را قانون این گزید، برخواید خداوند که مکانی در شوند، دیده شهرهای در که را غریبانی و فرزندان و زنان و مردان کن، جمع را مردم بخوانید، آنها گوش این سخنان همه و بترسند شما، خدای خداوند، از که بیاموزند و بشنوند تا هستند، شما از که آموخت خواهند و شنید خواهند نمی‌دانند، که آنها پسران و آورند. به‌جا را قانون زمینی آن بر می‌کنند، زندگی زمین بر آنها که روزهایی تمام در بترسند، تو، خدای خداوند،

ببرید. اربث به را آن آنجا تا می‌کنید عبور اردن از شما که

نزد و بخوان را یوشع است، شده نزدیک تو مرگ روزهای اینک گفت: موسی به خداوند و خیمه به یوشع و موسی و داد. خواهم فرمان او به من و بایستید، شهادت خیمه درهای درهای نزد و آمد فرود ابر در خداوند و ایستادند. شهادت خیمه درهای نزد و رفتند شهادت موسی به خداوند و ایستاد. شهادت خیمه درهای نزد ابر ستون و ایستاد، شهادت خیمه بیگانه خدایان دنبال به برخاسته، مردم این و خوابید، خواهی پدران با تو اینک گفت: با که مرا عهد و کرد، خواهند ترک مرا و کرد، خواهند زنا می‌شود، داخل آن به که زمینی ترک را آنها و شد، خواهم خشمگین آنها بر خشم با روز آن در و شکست. خواهند بستم، آنها و بسیار بدی‌های و شد، خواهد خوراک و گرداند، برخوام آنها از را چهره‌ام و کرد، خواهم من در من خدای خداوند زیرا گفت: خواهد روز آن در و یافت، خواهند را او مصیبت‌ها خاطر به گرداند، برخوام آنها از را چهره‌ام روز آن در اما من یافتند. مرا بدی‌ها این نیست، آوردند. روی بیگانه خدایان سوی به زیرا کردند، که بدی‌هایی همه

دهان در را آن و بیاموزید اسرائیل پسران به را آن و بنویسید را سرود این سخنان اکنون و به را آنها من زیرا اسرائیل. پسران میان در باشد شاهی من برای سرود این تا بگذارید، آنها که سرزمینی آنها به تا کرد، خواهم وارد خوردم سوگند پدرانشان به که خوبی سرزمین سوی به و شد، خواهند پر و سیر و خورد خواهند و بدهم، است جاری آن در غسل و شیر و آورد خواهند خشم به مرا و پرستید، خواهند را آنها و برگشت خواهند بیگانه خدایان شهادت و شد خواهد جایگزین ایشان برابر در سرود این و شکست. خواهند مرا عهد من که چرا شد، نخواهد فراموش ایشان نسل دهان از و آنها دهان از زیرا داد، خواهد به را آنها من آنکه از پیش می‌دهند، انجام اینجا امروز که را آنچه می‌دانم، را آنها شرارت کنم. وارد خوردم سوگند پدرانشان به که خوبی سرزمین

یوشع به و آموخت. اسرائیل پسران به را آن و نوشت روز آن در را سرود این موسی و خداوند که سرزمینی به را اسرائیل پسران تو زیرا باش، قوی و شجاع گفت: و داد فرمان بود. خواهد تو با او خود و کرد خواهی وارد خورد، سوگند آنها برای

به و رساند، اتمام به پایان تا کتاب در را قانون این کلمات همه نوشتن موسی که هنگامی را قانون این کتاب گفت: و داد فرمان برمی دارند، را خداوند عهد صندوق که لایوانی برای تو نزد آنجا در و بگذارید، خود خدای خداوند عهد صندوق کنار در را آن گرفته، من که هم هنوز می دانم. را تو سخت گردن و تو تحریک من زیرا بود. خواهد شهادت من مرگ از پس چگونه می کردید، شورش خدا برابر در شما هستم، زنده شما با امروز نزد را خود کاتبان و خود قضات خود، پیران خود، قبیله ای رهبران کرد؟ نخواهید چنین آنها بر را زمین و آسمان و بگویم، آنها گوش های در را سخنان این همه تا کنید، جمع من از و آورد خواهید روی بی قانونی به شما من، مرگ از پس که می دانم من بگیرم. شاهد روی شما به روزها آخر در بدی ها و شد، خواهید منحرف داده ام فرمان شما به که راهی کارهای با را او و داد خواهید انجام خداوند پیشگاه در را شرارت زیرا آورد، خواهند آورد. خواهید خشم به خود دستان

گفت. سخن پایان تا جماعت همه گوش در را سرود این کلمات موسی و

۲۳

انتظار بشنود. را من دهان از سخنان زمین و گفت، خواهم سخن و آسمان، ای کن توجه همچون آید، فرود شبنم چون من سخنان و باشد، باران چون من گفتار که شود کشیده

خدای به را بزرگی پس خواندم، را خداوند نام زیرا سبزه. بر برف همچون و علف، بر باران و است وفادار خدا است؛ داوری او راه‌های همه و است راستین او کارهای خدا، بدهید. ما نسلی بلکه او، فرزندان نه کردند، گناه است. مقدس و عادل خداوند نیست؛ بی‌عدالتی و نادان قوم ای می‌پردازید؟ باز خداوند به را این‌ها آیا منحرف. و کج سرزنش شدنی، داد؟ شکل را تو و ساخت را تو و آورد دست به را تو تو، پدر او، خود نه آیا ناحکیم؟ او و بپرس پدرت از بفهمید. نسل‌ها در را نسل‌ها سال‌های بیاورید، یاد به را دوران روزهای گفت. خواهند تو به آنها و بپرس بزرگان از گفت، خواهد تو به

بر را ملت‌ها مرزهای پراکند، را آدم پسران چنان که کرد، تقسیم را ملت‌ها متعال که هنگامی اسرائیل، شد؛ خداوند بخش یعقوب، او قوم و کرد. برقرار خدا فرستادگان شمار اساس در سوزان، گرمای تشنگی در داشت، نگه بیابان در را او گردید. او اندازه‌گیری شده میراث چون چشم. مردمک همچون کرد حفظ را او و کرد، تربیت و کرد احاطه را او بی‌آب. زمین گسترده، را بال‌هایش دارد، اشتیاق جوجه‌هایش برای و می‌پوشاند را لانه‌اش که عقابی هیچ می‌کرد، رهبری را آنها تنها خداوند برداشت. خود پشت بر را آنها و پذیرفت را آنها مزارع محصولات با را آنها آورد، بالا زمین بلندای بر را آنها او نبود. آنان با بیگانه‌ای خدای گوسفندان شیر و گاوان کره سخت. صخره‌ی از روغن و مکینند صخره از عسل کرد، تغذیه انگور خون و گندم، کلیه‌های چربی با بزها، و نر گاوهای پسران قوچ‌ها، و بره‌ها چربی با را شد، کلفت شد، چاق زد، لگد محبوب و شد، سیر و خورد یعقوب و نوشید. شراب نوشید؛ شد. دور نجات‌دهنده‌اش خدای از و کرد، ترک بود آفریده را او که را خدایی و شد، پهن

قربانی دیوها به آنها آوردند. خشم به مرا خود پلیدی‌های با برانگیختند، بیگانگان با مرا آنها بودند، آمده که تازه و نو خدایان نمی‌شناختند، آنها که خدایانی به خدا، به نه و کردند را خدایی و کردی رها است زاییده را تو که را خدایی نمی‌شناختند. پدرانشان که آنهايي

کردی. فراموش می‌کند تغذیه را تو که

من گفت: و شد. برانگیخته دخترانش و پسران خشم از و ورزید غیرت و دید خداوند و آخر روزهای در آنها سر بر چه که داد خواهم نشان و برگرداند، خواهم آنها از را چهره‌ام نیست. آنها در ایمان که پسرانی هستند، منحرف نسلی زیرا آمد، خواهد

من و خود، بت‌های با آوردند خشم به مرا نیست، خدا آنچه با کشیدند حسادت به مرا ایشان با آورد خواهم خشم به را ایشان نیست، قوم آنچه با کشید خواهم حسادت به را ایشان خواهد هادس اعماق تا که است شده افروخته من خشم از آتشی زیرا نادان. قومی بدی‌ها سوزاند. خواهد را کوه‌ها بنیادهای و بلعید خواهد را آن محصولات و زمین سوخت، قحطی از برد. خواهم کار به آنها با جنگ در را خود تیرهای و کرد خواهم جمع آنها سر بر را جانوران دندان‌های درمان‌ناپذیر؛ پشت کشیدگی و پرندگان، خوردن از و می‌روند تحلیل می‌کشند. زمین بر که کشنده‌هایی با همراه فرستاد، خواهم آنها سوی به خشم با را وحشی دوشیزه، با جوان ترس؛ انبارها از و کرد، خواهد بی‌فرزند را آنها شمشیر بیرون، از محو انسان‌ها میان از را آنها یادبود و کرد خواهم پراکنده را آنها گفتم: پیرمرد. با شیرخوار هم با مخالفان مبادا کنند، طولانی آنها مبادا دشمنان، خشم خاطر به نه اگر کرد. خواهم داد. انجام را کارها این همه خداوند، نه و ما، بلند دست بگویند: مبادا کنند، حمله

که نپندیشیدند آنها نیست. آنها در دانشی و داده، دست از را مشورت که است ملتی را نفر هزار نفر یک چگونه بپذیرند. آینده زمان برای را چیزها این بگذار پس بفهمند، را آنها خدا اینکه مگر کرد، خواهند جابجا را نفر ده‌هزاران نفر دو و کرد، خواهد تعقیب نیستند، ما خدای مانند آنها خدایان زیرا باشد؟ داده تحویل را آنها خداوند و باشد فروخته از ایشان شاخه‌های و است، سدوم تاک از ایشان تاک زیرا هستند. نادان ما دشمنان و

ازدهایان، خشم ایشان. برای تلخی خوشه‌های و است، زهرآگین انگور ایشان انگور غموره؛ و شده‌اند جمع من نزد این‌ها اینک نه آیا است. علاج‌ناپذیر افعی‌ها، خشم و آنهاست شراب آنها پای که هنگامی داد، خواهم پاداش من انتقام، روز در شده‌اند؟ مهر من خزانه‌های در است. حاضر شما برای شده آماده آنچه و است، نزدیک آنها برای نابودی روز زیرا بلغزد، یافت، خواهد تسلی خود بندگان به نسبت و کرد، خواهد داوری را خود قوم خداوند زیرا کجا گفت: خداوند و شده. سست و شده، ناتوان حمله در و دید، شده ضعیف را آنها که چرا را قربانی‌هایشان چربی که آنها بودند؟ کرده اعتماد آنها بر که آنها خدایان هستند و کنند کمک شما به و برخیزند بگذار می‌نوشیدید؟ را نذرهایشان شراب و می‌خوردید و می‌کشم من نیست، من جز خدایی و هستم، من که ببینید ببینید، باشند. شما محافظان زیرا دهد. رهایی من دستان از که نیست کسی و می‌دهم، شفا من و می‌زنم می‌کنم، زنده خورد خواهم سوگند خود راست دست به و برداشت خواهم آسمان سوی به را خود دست دستم و کرد، خواهم تیز برق چون را شمشیرم زیرا زنده‌ام، ابد تا من گفت: خواهم و دارند نفرت من از که آنان به و داد، خواهم کیفر دشمنان به و گرفت، خواهد را داوری خواهد گوشت من شمشیر و کرد، خواهم مست خون از را خود تیرهای داد. خواهم پاداش دشمن. فرمانروایان سر از اسیران، و زخمی‌شدگان خون از خورد

ای کنند. سجده او به خدا پیامبران همه بگذارید و کنید، شادی او با همراه آسمان‌ها، ای خون زیرا بخشد، تقویت او به خدا پسران همه بگذارید و کنید، شادی او قوم با ملت‌ها، و داد، خواهد کیفر دشمنان به و گرفت خواهد انتقام او و می‌شود، گرفته انتقام او پسران کرد. خواهد پاک را خود قوم زمین خداوند و داد، خواهد جزا می‌ورزند نفرت که آنان به

وارد موسی و آموخت، اسرائیل پسران به را آن و نوشت روز آن در را سرود این موسی و و نون. پسر یوشع و او خود کرد، بیان مردم گوش به را شریعت این سخنان همه و شد

همه بر را خود دل گفت: آنها به و رساند. پایان به را اسرائیل همه به گفتن سخن موسی خود پسران به را آنها تا سازید، متوجه می‌دهم شهادت شما به امروز که سخنانی این برای سخن این زیرا آورند. جا به و دارند نگه را شریعت این سخنان همه که دهید فرمان عبور اردن از که زمینی بر سخن این خاطر به و شماس، زندگی این چون نیست، تهی شما موسی به روز این در خداوند و کرد. خواهید طولانی عمر ببرید، ارت به را آنجا تا می‌کنید مقابل در موآب سرزمین در که نبو کوه این برو، بالا آباریم کوه بر فرمود: و گفت سخن کوهی در و می‌دهم، اسرائیل پسران به را آن من که ببین، را کنعان سرزمین و است، اریحا کوه در برادرت هارون که همان‌گونه شو، ملحق خود قوم به و بمیر، می‌روی بالا آنجا به که میان در کردید سرپیچی من فرمان از شما زیرا شد. ملحق خود قوم به و مرد هور بنی اسرائیل میان در مرا چون صین، بیابان در قادش، در مریبه آب سر بر بنی اسرائیل، شد. نخواهی وارد آنجا به و دید، خواهی را زمین مقابل، در نکریدی. تقدیس

۳۳

و داد. برکت خود پایان از پیش را اسرائیل پسران خدا، مرد موسی، که بود برکتی این و شتافته فاران کوه از و است شده ظاهر ما بر سعیر از و است آمده سینا از خداوند گفت: را خود مردم او و هستند. او با او راست دست از فرشتگان قادش، ده‌هزاران با است، از و می‌باشند، تو فرمان تحت اینها و هستند، تو دستان زیر تقدیس شدگان همه و بخشید، و است. یعقوب جماعت‌های میراث داد، فرمان ما به موسی که قانونی پذیرفت. او سخنان قبیله‌های با همراه مردمان فرمانروایان که هنگامی بود، خواهد فرمانروا محبوب در باشد. بسیار شمار در و نمیرد، و بماند زنده رثوبن باشند. آمده گرد اسرائیل

او دست‌های بیا، او قوم سوی به و بشنو، را یهودا صدای خداوند ای است، یهودا این و بود. خواهی دشمنان برابر در او یاور تو و می‌دهند، تمییز او برای

در را او که بدهید، مقدس مرد به را او حقیقت و او روشن نشانه‌های گفت: لاوی به و را تو گفت: مادر و پدر به آن‌که کردند. توهین نزاع آب سر بر را او و آزمودند آزمایش و داشت نگه را تو کلمات کرد، انکار را خود پسران و نشناخت را خود برادران و ندیده‌ام، و اسرائیل، به را تو قانون و کرد خواهند اعلام یعقوب به را تو احکام کرد. حفظ را تو عهد برکت را او قدرت خداوند، ای داد. خواهند قرار تو قربانگاه بر پیوسته تو خشم در را بخور از که آنان و بشکن، برخاسته‌اند او بر که را دشمنانی کمر بپذیر. را او دست‌ان کارهای و ده کرد، خواهد سکونت اعتماد با خداوند محبوب گفت: بنیامین به و برنخیزند. دارند نفرت او گرفت. آرام او شانه‌های میان و می‌افکند، سایه او بر روزها همه در خدا و

چشمه‌های از و شبنم و آسمان فصل‌های از او زمین خداوند، برکت از گفت: یوسف به و قله از ماه‌ها اجتماعات و خورشید گردش محصولات، فصل برطبق و زیرین. ژرفاهای پذیرفتنی آنچه و زمین، پُری زمان اساس بر و جاوید. تپه‌های قله از و می‌شود، آغاز کوه‌ها بر که او سر فرق بر و آید، فرود یوسف سر بر شد، ظاهر بوته در که کسی آن نزد است همچون او شاخ‌های است، نر گاو نخست‌زاده همچون او زیبایی است. یافته جلال برادران ده این‌ها زمین، انتهای تا زد، خواهد شاخ هم با را ملت‌ها آن‌ها با است، تک‌شاخ شاخ‌های در زبولون، ای گفت: زبولون به و هستند. منسی هزاران این‌ها و هستند، افرایم هزاران شما و شد، خواهند نابود ملت‌ها خود. خیمه‌های در یساکار، ای و باش، شادمان خود خروج تغذیه را تو دریا ثروت زیرا کرد، خواهید عدالت قربانی آنجا در و خواند، خواهید آنجا در ساحل‌نشینان. تجارت و کرد، خواهد

کرد، استراحت شیری همچون می‌دهد، گسترش را جاد که آن است مبارک گفت: جاد به و تقسیم حاکمان زمین آنجا زیرا دید، را خود نویر او و کرد. خرد را حاکم و بازو آنکه از پس خود داوری و آورد جا به را عدالت خداوند بودند؛ شده جمع قوم‌ها رهبران با همراه که شد داد. انجام اسرائیل با را

نفتالی گفت: نفتالی به و جهید. خواهد باشان از و است شیر از توله‌ای دان گفت: دان به و به را جنوب و دریا شد، خواهد پر خداوند برکت از و است، پسندیده چیزهای از سرشار مقبول برادرانش نزد و است یافته برکت فرزندان از آشر گفت: آشر به و برد. خواهد ارث چون و بود، خواهد او کفش برنز و آهن برد. خواهد فرو روغن در را خود پای بود، خواهد بود. خواهد تو قدرت تو، روزهای

شکوهمند و توست، یاور و می‌نهد گام آسمان بر که نیست، محبوب خدای چون هیچ‌کس و بود، خواهی جاودان بازوان قدرت زیر و پوشاند، خواهد را تو خدا آغاز و است. افلاک با اسرائیل و شوی. نابود گفت: خواهد و انداخت خواهد بیرون تو روی پیش از را دشمن شبنم با تو برای آسمان و شراب، و غله بر یعقوب، زمین بر تنها شد، خواهد ساکن اعتماد توسط که قومی توست، همانند کسی چه اسرائیل! ای باشی مبارک بود. خواهد ابرناک به دشمنانت توست. فخر شمشیر، و بود خواهد تو سپر تو یاور است؟ یافته نجات خداوند گذاشت. خواهی پا آنها گردن بر تو و گفت خواهند دروغ تو

۴۲

و رفت، بالا است، اریحا مقابل در که فسجه قله بر نبو، کوه بر موآب عربوت از موسی و

تمام و نفتالی سرزمین تمام و داد، نشان او به دان تا را جلعاد سرزمین تمام خداوند نواحی و بیابان، و دورترین دریای تا یهودا سرزمین تمام و منسی و افرایم سرزمین است سرزمینی همان این گفت: موسی به خداوند و صوغر. تا نخل‌ها، شهر اریحا، اطراف آن داد. خواهیم شما نسل به را آن گفتیم: و خوردم سوگند یعقوب و اسحاق و ابراهیم به که شد. نخواهی وارد آنجا به تو اما دادم، نشان تو چشمان به را

عی، در را او و درگذشت. خداوند فرمان به موآب سرزمین در خداوند، خدمتکار موسی، و صد موسی است. ندیده امروز به تا را او قبر هیچ‌کس و کردند، دفن فغور خانه نزدیک نرفته بین از لاک‌پشت‌هایش و بود نشده تیره چشمانش مرگش، هنگام بود ساله بیست بودند.

و گریستند، روز سی اریحا برابر در اردن بر موآب عربوت در موسی برای اسرائیل پسران و شد، پر فهم روح از نون پسر یوشع و رسید. پایان به موسی برای گریه و سوگ روزهای و دادند، گوش او به اسرائیل پسران و بود، گذاشته او بر را خود دست‌های موسی زیرا کردند. عمل بود، داده فرمان موسی به خداوند که همان‌طور

در شناخت رو در رو را او خداوند که برنخاست، موسی چون اسرائیل در پیامبری دیگر و فرعون بر مصر، سرزمین در را آنها تا فرستاد را او خداوند که شگفتی‌هایی و نشانه‌ها همه نیرومند دست آن و بزرگ شگفتی‌های آن دهد، انجام او سرزمین تمام و او خدمتکاران و داد. انجام اسرائیل تمام پیشگاه در موسی که

یوحنا نامه

۱

و کرده ایم مشاهده آنچه دیده ایم، خود چشمان با آنچه شنیده ایم، آنچه بود، آغاز از آنچه و دیده ایم ما و شد، آشکار زندگی آن و حیات، کلمه درباره کرده اند، لمس دستان مان ما بر و بود پدر نزد که را، جاودان زندگی آن می کنیم اعلام شما به و می دهیم شهادت رابطه ما با نیز شما تا می کنیم اعلام شما به شنیده ایم، و دیده ایم ما آنچه شد، آشکار شما به را این ها و است. مسیح عیسی او پسر با و پدر با ما رابطه و باشید، داشته شود. کامل ما شادی تا می نویسیم

هیچ و است نور خدا که می کنیم، اعلام شما به و شنیده ایم او از که است پیامی این و دروغ می رویم، راه تاریکی در و داریم رابطه او با که بگوییم اگر نیست. او در تاریکی در خود او که همان طور برویم، راه نور در اگر اما نمی آوریم. جا به را حقیقت و می گوییم پاک گناهی هر از را ما او، پسر مسیح، عیسی خون و داریم، رابطه یکدیگر با است، نور اگر نیست. ما در حقیقت و می دهیم فریب را خودمان نداریم، گناه که بگوییم اگر می کند. هر از را ما و ببخشد را ما گناهان تا است عادل و وفادار او کنیم، اقرار را خود گناهان

ما در او کلام و می‌سازیم، دروغگو را او نکرده‌ایم، گناه که بگوییم اگر کند. پاک بی‌عدالتی نیست.

۲

ما کند، گناه کسی اگر و نکنید، گناه تا می‌نویسم شما به را این‌ها من، کوچک فرزندان درباره فقط نه است، ما گناهان کفاره او و عادل. مسیح عیسی داریم، پدر نزد وکیلی اگر شناخته‌ایم، را او که می‌دانیم این در و جهان. تمام درباره بلکه ما، خود گناهان نگه را او فرمان‌های و شناخته‌ام را او من می‌گوید آن‌که داریم. نگه را او فرمان‌های راستی به دارد، نگه را او کلام که کسی اما نیست. راستی این در و است دروغگو نمی‌دارد، او در می‌گوید آن‌که هستیم. او در که می‌دانیم این از است. شده کامل او در خدا محبت برود. راه چنین نیز خودش رفت، راه یکی آن که همان‌گونه باید می‌ماند،

این داشتید؛ آغاز از که کهن فرمانی بلکه نمی‌نویسم، شما به تازه‌ای فرمان من برادران، ای می‌نویسم، شما به تازه‌ای فرمان دوباره شنیده‌اید. آغاز از که است کلام همان کهن فرمان هم‌اکنون راستین نور و است گذشتن حال در تاریکی زیرا است، راستین شما در و او در که در حال به تا می‌کند، نفرت را برادرش و است نور در می‌گوید که کسی آن می‌درخشد. نیست. او در لغزشی سنگ و می‌ماند، نور در دارد دوست را خود برادر آن‌که است. تاریکی نمی‌داند و می‌رود، راه تاریکی در و است تاریکی در می‌ورزد، نفرت خود برادر از که آن اما است. کرده کور را او چشمان تاریکی زیرا می‌رود، کجا به

است. شده بخشیده او نام خاطر به شما گناهان که کوچک، فرزندان می‌نویسم، شما به من

شما به من شناخته‌اید. است بوده آغاز از که را آن زیرا پدران، ای می نویسم، شما به من زیرا کودکان، ای نوشتم، شما به من کرده‌اید. غلبه شریر آن بر زیرا جوانان، ای می نویسم، است بوده آغاز از که را آن زیرا پدران، ای نوشتم، شما به من شناخته‌اید. را پدر و می ماند شما در خدا کلام و هستید قوی زیرا جوانان، ای نوشتم، شما به من شناخته‌اید. کرده‌اید. غلبه شریر بر

دوست را جهان کسی اگر است. جهان در که را آنچه نه و باشید نداشته دوست را جهان شهوت و جسم شهوت است، جهان در آنچه هر زیرا نیست، او در پدر محبت باشد، داشته و است گذشتن حال در جهان و است. جهان از بلکه نیست، پدر از زندگی، تکبر و چشم‌ها می‌ماند. باقی ابد تا می‌دهد انجام را خدا اراده که کسی اما آن، شهوت

اکنون می‌آید، ضد مسیح که شنیده‌اید که همان‌طور و است، ساعت آخرین این فرزندان، ما از است. ساعت آخرین که می‌دانیم این‌رو از آمده‌اند؛ پدید بسیاری ضد مسیح‌های آشکار تا شد این اما می‌مانند، ما با بودند، ما از اگر زیرا نبودند، ما از اما رفتند، بیرون به می‌دانید. را چیز همه و دارید قدوس آن از را مسح شما و نیستند. ما از همه که شود هیچ اینکه و می‌دانید، را آن که دلیل این به بلکه نمی‌دانید، را حقیقت که نوشتم شما مسیح عیسی که می‌کند انکار که کسی آن نه اگر کیست دروغو نیست. حقیقت از دروغی را پسر که کسی هر می‌کند. انکار را پسر و پدر که کسی است، مسیح ضد همان این است؟ اگر بماند. شما در بگذارید شنیده‌اید، آغاز از را آنچه پس شما ندارد. نیز را پدر کند، انکار وعده‌ای این و ماند. خواهید پدر در و پسر در نیز شما بماند، شما در شنیده‌اید آغاز از آنچه همراه را شما که کسانی درباره را مطالب این جاودان. زندگی داد: ما به خود او که است و می‌ماند، باقی شما در کردید، دریافت او از که مسحی شما، و نوشتم. شما به می‌کنند، به چیز همه درباره مسح همان که همان‌طور بلکه دهد، تعلیم شما به کسی که ندارید نیازی

او در داد، تعلیم شما به که همان طور و نیست، دروغ و است راست و می دهد، تعلیم شما شود، آشکار هرگاه که تا بمانید او در کوچک، فرزندان ای اکنون و ماند. خواهید باقی است، عادل او که بدانید اگر نشویم. شرمنده او ظهور در او از و باشیم داشته جسارت است. شده متولد او از می دهد، انجام را عدالت که کسی هر که بدانید

۳

دلیل همین به شویم. خوانده خدا فرزندان تا است کرده عطا ما به محبتی چه پدر ببینید خدا فرزندان ما اکنون محبوبان، ای است. شناخته را او زیرا نمی شناسد، را شما جهان شود، آشکار اگر که می دانیم اما شد. خواهیم چه که است نشده آشکار هنوز و هستیم، را امید این که کس هر و دید. خواهیم هست که همان طور را او زیرا بود، خواهیم او شبیه است. پاک او که همان طور می کند، پاک را خود دارد، او بر

شما و است. بی قانونی همان گناه و می کند، نیز بی قانونی می شود، گناه مرتکب که کس هر او در که کسی هر نیست. او در گناهی و بردارد، را ما گناهان تا شد ظاهر او که می دانید شناخته را او نه و است ندیده را او می کند، گناه که کسی هر نمی کند؛ گناه می ماند، باقی می دهد، انجام را عدالت که کسی آن ندهد. فریب را شما هیچ کس کوچک، فرزندان است. زیرا است، شیطان از می کند گناه که آن است. عادل یکی آن که همان طور است، عادل هر کند. نابود را شیطان کارهای تا شد ظاهر این برای خدا پسر می کند. گناه آغاز از شیطان گناه نمی تواند و می ماند او در او تخم زیرا نمی کند، گناه است شده متولد خدا از که کسی آشکار شیطان فرزندان و خدا فرزندان این، در است. شده متولد خدا از چون کند، را خود برادر که کسی و نیست، خدا از نمی دهد انجام را عدالت که کسی هر می شوند.

نه بداریم. دوست را یکدیگر تا شنیده‌اید، آغاز از که است پیامی این زیرا نمی‌کند. محبت او اعمال زیرا کشت؟ را او چه به خاطر و کشت، را خود برادر و بود شریر از قائن چنان که نفرت شما از جهان اگر نشوید شگفت‌زده من، برادران عادل. او برادر اعمال اما بود، شریر آن می‌داریم. دوست را برادران زیرا گذشته‌ایم، زندگی به مرگ از که می‌دانیم ما می‌ورزد. قاتل دارد، نفرت خود برادر از که کسی هر می‌ماند. باقی مرگ در ندارد، دوست را برادر که ما این در ندارد. باقی خود در را جاودان زندگی قاتلی هیچ که می‌دانید شما و است، خود روح‌های باید نیز ما و نهاد، ما برای را خود روح کس آن که زیرا شناخته‌ایم، را محبت می‌بیند نیاز در را خود برادر و دارد را جهان این زندگی که کسی اما بنهیم. برادران برای را نه من، کوچک فرزندان می‌ماند؟ باقی او در خدا محبت چگونه می‌بندد، او از را خود دل و حقیقت از که می‌دانیم این در و راستی. و عمل با بلکه کنیم، محبت زبان با نه و سخن با کند، محکومان ما قلب اگر زیرا کرد. خواهیم متقاعد را خود دل‌های او از پیش و هستیم نکند، محکوم را ما ما قلب اگر محبوبان، می‌داند. را چیز همه و است بزرگتر ما قلب از خدا نگه را او فرمان‌های زیرا می‌کنیم، دریافت او از خواهیم چه هر و داریم، خدا نزد جسارت نام به که اوست فرمان این و می‌دهیم. انجام او پیشگاه در را خوشایند کارهای و می‌داریم و است. داده فرمان چنان که کنیم، محبت را همدیگر و بیاوریم ایمان مسیح عیسی او پسر ما در او که می‌دانیم این از و وی. در نیز او و می‌ماند او در می‌دارد، نگه را او احکام آن که است. کرده عطا ما به که روحی از می‌ماند،

۴

که زیرا خداست، از آیا که بیازمایید را روح‌ها بلکه نیاورید، ایمان روحی هر به محبوبان، هر می‌شناسید: را خدا روح شما این در رفته‌اند. بیرون جهان به بسیاری دروغین انبیای

که روحی هر و است، خدا از است، آمده جسم در مسیح عیسی می کند اقرار که روحی دجال روح همان این و نیست، خدا از است، آمده جسم در مسیح عیسی نمی کند اقرار فرزندان هستید، خدا از شما است. حاضر جهان در اکنون و می آید، شنیده اید که است جهان در که است آن از بزرگتر است شما در آنکه زیرا شده اید، پیروز آنها بر و کوچک، را آنها سخن جهان و می گویند سخن جهان از دلیل همین به هستند، جهان از آنها است. نیست، خدا از که آن می شنود. را ما می شناسد، را خدا که آن هستیم؛ خدا از ما می شنود. را. گمراهی روح و حقیقت روح می شناسیم این از نمی شنود. را ما

دوست که کسی هر و خداست از محبت زیرا بداریم، دوست را یکدیگر باید محبوبان، نشناخته را خدا نمی کند، محبت که آن می شناسد. را خدا و شده متولد خدا از می دارد، پسر خدا زیرا شد، آشکار ما میان در خدا محبت این، در است. محبت خدا زیرا است، است این در کنیم. زندگی او طریق از ما تا است فرستاده جهان به را خود یگانه زاده را خود پسر و داشت دوست را ما او اینکه بلکه داشتیم، دوست را خدا ما اینکه نه محبت، باید نیز ما داشت، دوست را ما این گونه خدا اگر عزیزان، فرستاد. ما گناهان کفاره برای دوست را یکدیگر ما اگر است، ندیده هرگز هیچ کس را خدا بداریم. دوست را یکدیگر در که می دانیم این در است. شده کامل ما در او محبت و می ماند باقی ما در خدا بداریم، و دیده ایم ما و است. کرده عطا ما به خود روح از زیرا می ماند، ما در او و می مانیم او اقرار که هر است. فرستاده جهان نجات دهنده عنوان به را پسر پدر، که می دهیم شهادت ما در خدا که را محبتی ما و خدا. در او و می ماند او در خدا خداست، پسر عیسی که کند باقی محبت در که آن و است، محبت خدا آورده ایم. ایمان آن به و شناخته ایم دارد، روز در تا است، شده کامل ما با محبت این، در او. در خدا و می ماند باقی خدا در می ماند، هستیم. جهان این در نیز ما هست، یکی آن که همان طور زیرا باشیم، داشته جسارت داوری مجازات ترس زیرا می اندازد، بیرون را ترس کامل، محبت بلکه نیست، محبت در ترس

او زیرا داریم، دوست را او ما است. نشده کامل محبت در می‌ترسد که کسی اما دارد، را خود برادر و دارم دوست را خدا من که بگویند کسی اگر داشت. دوست را ما نخست ندارد، دوست است دیده که را خود برادر که کسی زیرا است، دروغگو می‌ورزد، نفرت که داریم او از را فرمان این و باشد؟ داشته دوست است ندیده که را خدا می‌تواند چگونه دارد. دوست نیز را او برادر دارد، دوست را خدا آن که

۵

زاینده که کسی هر و است، شده متولد خدا از است، مسیح عیسی دارد ایمان که کسی هر را خدا فرزندان که می‌دانیم این در دارد. دوست نیز را او از شده متولد دارد، دوست را این زیرا می‌داریم. نگه را او فرمان‌های و داریم دوست را خدا که هنگامی داریم، دوست خدا از آنچه هر زیرا نیست. سنگین او احکام و داریم، نگه را او احکام که خدا محبت است شده پیروز جهان بر که پیروزی آن است این و می‌شود، پیروز جهان بر است، شده متولد که دارد ایمان که کسی آن نه اگر می‌شود، غالب جهان بر که است کسی چه ما. ایمان است: عیسی است، آمده خون و آب طریق از که است کسی همان این است؟ خدا پسر عیسی روح زیرا می‌دهد، شهادت که است روح و خون، و آب در بلکه آب، در فقط نه مسیح، روح و کلمه پدر، می‌دهند: شهادت آسمان در که هستند کسانی سه زیرا است. حقیقت آب و روح می‌دهند. شهادت زمین در که هستند کسانی سه و هستند، یک سه این و قدوس، بزرگتر خدا شهادت می‌پذیریم، را انسان‌ها شهادت اگر هستند. یکی سه این و خون، و خدا پسر به آن که است. داده خود پسر درباره که خداست شهادت همان این زیرا است، ساخته دروغگو را او نمی‌آورد، ایمان خدا به آن که دارد؛ خود در را شهادت می‌آورد، ایمان است این و است. نیاورده ایمان است داده پسرش درباره خدا که شهادتی به زیرا است،

را پسر آن که است. او پسر در زندگی این و داد، ما به جاودانی زندگی خدا که شهادت، ندارد. را زندگی ندارد، را خدا پسر آن که دارد؛ را زندگی دارد،

جاودانی زندگی که بدانید تا نوشتم، دارید ایمان خدا پسر نام به که شما به را مطالب این او به نسبت ما که است اطمینانی همان این و بیاورید. ایمان خدا پسر نام به تا و دارید، را ما او که می دانیم اگر و می شنود. را ما بخواهیم، او اراده مطابق را چیزی اگر که داریم، داریم. خواسته ایم، او از که را درخواست هایی که می دانیم بخواهیم، که چه هر می شنود، خواهد نیست، مرگ سوی به که می شود گناهی مرتکب برادرش که ببیند کسی اگر سوی به که می شوند گناهی مرتکب که آنانی به بخشید، خواهد زندگی او به و خواست همه بخواهد. که نمی گویم آن درباره است؛ مرگ سوی به که هست گناهی نیست. مرگ از که کسی هر که می دانیم ما نیست. مرگ به سوی که هست گناهی و است، گناه بی عدالتی نگه را خود است شده زاده خدا از که کسی آن بلکه نمی کند، گناه است شده متولد خدا در جهان تمام و هستیم، خدا از که می دانیم ما نمی کند. لمس را او شیرین آن و می دارد، را راستین تا است داده ذهن ما به و است آمده خدا پسر که می دانیم ما دارد. قرار شرارت و راستین خدای است این مسیح. عیسی او پسر در هستیم، راستین در ما و بشناسیم، جاودان. حیات

آمین. دارید، نگه بت ها از را خود کوچک، فرزندان

یوشع

۱

دستیار موسی، گفت: موسی، دستیار نون، پسر یوشع به خداوند موسی، مرگ از پس و که سرزمینی به قوم، این تمام و تو کن، عبور اردن از و برخیز اکنون پس است. مرده من، خواهم شما به را آن بگذارید، قدم خود پاهای کف با آن بر که جایی هر می‌دهم. آنها به من فرات، رودخانه بزرگ، رودخانه تا آنتی‌لبنان، و بیابان گفته‌ام. موسی به که همان‌گونه داد، تو برابر در انسانی هیچ بود. خواهد شما مرزهای خورشید، غروب از دورترین، دریای تا و خواهم نیز تو با بودم، موسی با که همان‌طور و ایستاد، نخواهد زندگی‌ات روزهای تمام در این تو زیرا باش، شجاع و قوی گرفت. نخواهم نادیده‌ات و کرد نخواهم ترک را تو و بود، پدران به خوردم سوگند که سرزمینی همان کرد، خواهی تقسیم مردم این به را سرزمین من خدمتکار موسی چنانکه دهی انجام و داری نگه تا باش، شجاع و قوی پس بدهم. شما انجام آنچه همه در تا نشوی، منحرف چپ به نه و راست به نه آنها از و داد، فرمان تو به آن در شب و روز و شد، نخواهد دور تو دهان از قانون این کتاب و شوی. کامیاب دهی خواهی کامیاب آنگاه دهی، انجام را شده نوشته آنچه همه که بدانی تا کرد، خواهی مراقبه

فرمان تو به اینک فهمید. خواهی آنگاه و ساخت، خواهی کامیاب را خود راه‌های و شد هر در توست با تو، خدای خداوند، زیرا مشو، هراسان و نترس باش، شجاع و قوی داده‌ام: و شوید وارد مردم اردوگاه میان به گفت: و داد فرمان قوم کاتبان به یوشع و بروی. که جا از شما و است باقی روز سه هنوز زیرا کنید، آماده آنوقه بگویید: و دهید فرمان مردم به شما به شما، پدران خدای خداوند، که را زمینی و شوید وارد تا می‌کنید عبور اردن این کنید. تصرف می‌دهد،

که را کلمه‌ای بیاورید یاد به گفت یوشع منسی، قبیله از نیمی به و جاد به و رئوبین به و و آرامید را شما شما، خدای خداوند، گفت: و داد فرمان شما به خداوند، خدمتکار موسی، به که زمینی در بگذارید شما احشام و شما فرزندان و شما زنان داد. شما به را زمین این که کس هر کرد، خواهید عبور خود برادران از پیش و مسلح شما اما بمانند، شد داده شما را شما برادران ما خدای خداوند که زمانی تا رساند، خواهید یاری آنها به و است، قوی ما خدای خداوند که را زمینی نیز آنها و داد، آرامش نیز را شما که همان طور دهد، آرامش سوی آن در موسی که خود میراث به شما از یک هر سپس و ببرند، ارث به می‌دهد آنها به گفتند: یوشع به پاسخ در و گشت. خواهید باز داد، شما به خورشید، طلوع سمت در اردن، خواهیم بفرستی را ما که جایی هر به و داد، خواهیم انجام دهی فرمان ما به آنچه همه خداوند اینکه جز به شنید، خواهیم تو از شنیدیم، موسی از که چیزهایی همه طبق رفت. و کند، نافرمانی تو از که مردی آن اما بود. موسی با که همان‌گونه باشد، تو با ما خدای و قوی تو اما بمیرد، باید می‌دهی، فرمان او به چنانکه نشنود، را تو سخنان که هرکس باش. شجاع

زمین و بالا بروید گفت: و فرستاد جاسوسی برای را جوان دو شطیم از نون پسر یشوع و نامش که فاحشه زنی خانه به و شدند اریحا وارد و رفتند جوان دو آن و ببینید. را اریحا و ماندند. آنجا در و شدند وارد بود راحاب

وارد اینجا به اسرائیل پسران از مردانی گفتند: و شد داده گزارش اریحا پادشاه به و که را مردانی گفت: راحاب به و فرستاد اریحا پادشاه و کنند. جاسوسی را زمین تا شده‌اند آمده‌اند. زمین از کردن جاسوسی برای آنها زیرا بیاور، بیرون شده‌اند وارد خانه‌ات به شب چون آمده‌اند. من نزد مردان گفت: آنها به و کرد، پنهان را آنها و گرفت را مرد دو زن آن و تعقیب را آنها رفته‌اند. کجا نمی‌دانم رفتند، بیرون مردان و می‌شد بسته تاریکی در دروازه بر که کتانی کاه میان در را آنها و آورد پشت‌بام به را آنها زن این برسید. آنها به شاید کنید، آنها تعقیب در گذرگاه‌ها تا را اردن راه مردان، و کرد. پنهان بود، شده انباشته پشت‌بام شد. بسته دروازه و رفتند،

آنها آنکه از پیش و رفتند، بیرون آنها دنبال به تعقیب‌کنندگان وقتی که شد چنین و شما به را زمین خداوند که می‌دانم گفت: آنها به و رفت، بالا بام بر آنها سوی به او بخوابند، از را سرخ دریای خدا خداوند که شنیده‌ایم ما است. افتاده ما بر شما ترس زیرا است، داده دو به آنچه و می‌آمدید، بیرون مصر سرزمین از که هنگامی خشکاند، شما روی پیش را آنها شما که داد، انجام عوج، و سیحون یعنی بودند، اردن آن سوی که اموریان پادشاه ما از هیچ‌یک در روحی دیگر و شد، شگفت‌زده ما دل‌های شنیدیم، ما چون و کردید. نابود زمین بر و بالا آسمان در است خدایی شما، خدای خداوند که زیرا نماند، باقی شما روی از می‌کنم، رحم شما به من چون که بخورید، سوگند من برای خدا خداوند به اکتون و پایین. هر و خانه‌ام تمام برادرانم، مادرم، پدرم، خانه و کرد، خواهید رحم پدرم خانه به نیز شما برهانید. مرگ از مرا جان و دارید، نگه زنده را آنهاست آن از چه

را شهر خداوند وقتی گفت: او و شود. فدا شما جان جای به ما جان گفتند: او به مردان و پایین پنجره از را آنها و کرد. خواهید رفتار راستی و رحمت با من با کند، تسلیم شما به روز سه و نکنند، ملاقات را شما تعقیب‌کنندگان تا بروید کوهستان به گفت: آنها به و آورد خود راه به آن از پس و بازگردند، شما دنبال از تعقیب‌کنندگان تا شوید پنهان آنجا در بروید.

شهر از قسمتی وارد ما اینک هستیم. بی‌گناه تو سوگند این از ما گفتند: او به مردان و پایین آن از را ما که پنجره‌ای در را، قرمز طناب این یعنی را، نشانه این تو و می‌شویم، به خود نزد را پدرت خانواده تمام و برادران و مادر و پدر و آویخت، خواهی آوردی خواهد مقصر خودش برود، بیرون به خانه‌ات در از که کس هر و کرد. خواهی جمع خانه‌ات خانه‌ات در تو با که نفر چند هر و بود، خواهیم بی‌گناه تو سوگند این به نسبت ما اما بود، از ما کند، فاش را ما سخنان یا برساند آسیب ما به کسی اگر بود. خواهیم مقصر ما باشند، روانه را آنان و باشد. شما سخن طبق بر گفت: آنان به و بود. خواهیم بری تو سوگند این تمام تعقیب‌کنندگان و ماندند، آنجا در روز سه و آمدند کوهستان به آنها و رفتند. آنها و کرد نیافتند. را آنها اما کردند، جستجو را راه‌ها

همه و کردند عبور نون پسر یسوع سوی به و آمدند پایین کوه از و بازگشتند جوان دو آن و خداوند که گفتند یوشع به و بازگفتند. او به بود افتاده اتفاق آنها برای که را رویدادهایی ما ترس از سرزمین آن ساکنان همه و است، کرده تسلیم ما دست به را سرزمین آن تمام شده‌اند. ذوب

عبور از پیش و آمدند اردن تا آنها و کرد، حرکت شطیم از و برخاست زود صبح یوشع و به آنها و گذشتند. اردوگاه میان از کاتبان روز، سه از پس و کردند. اقامت آنجا در کردن، را لایبان و ما کاهنان و ما خدای خداوند عهد صندوق هرگاه گفتند: و دادند فرمان مردم اما بروید. آن دنبال به و کنید حرکت خود جایگاه‌های از ببینید، برمی دارند را آن که نزدیک آن به ایستاد، خواهید ذرع هزار دو اندازه به باشد، آن و شما بین دور فاصله‌ای نرفته‌اید. پریروز و دیروز از راه این زیرا بدانید، بروید باید که راهی تا نشوید،

شما میان در خداوند فردا زیرا کنید، تقدیس فردا برای را خود گفت: مردم به یوشع و و بردارید را خداوند عهد صندوق گفت: کاهنان به یوشع و کرد. خواهد شگفت‌انگیز کارهای قوم پیشاپیش و برداشتند را خداوند عهد صندوق کاهنان و بروید. قوم پیشاپیش پیش در تو کردن بلند به می‌کنم شروع روز این در گفت: یوشع به خداوند و می‌رفتند. و بود. خواهم نیز تو با بودم، موسی با که همان‌طور که بدانند تا اسرائیل، پسران همه روی آب کنار به که هنگامی بگو: و بده فرمان برمی دارند را عهد صندوق که کاهنانی به اکنون بایستید. اردن در برسید، اردن

بشنوید. را ما خدای خداوند، سخن و بیایید نزدیک اینجا گفت: اسرائیل پسران به یوشع و حیثیان، کنعانیان، او و شماست میان در زنده خدای که دانست خواهید شما این از کرد. خواهد نابود ما روی پیش از را یبوسیای و جرجاشیان اموریان، حویان، فریزیان، اسرائیل پسران از مرد دوازده می‌کند. عبور اردن از زمین تمام خداوند عهد صندوق اینک حامل کاهنان پاهای چون که بود خواهد چنین و قبيله. هر از نفر یک برگزینید، خود برای آب اما شد، خواهد ناپدید اردن آب گیرند، آرام اردن آب در زمین تمام خداوند عهد صندوق ایستاد. خواهد کننده نزول

عهد صندوق کاهنان و کنند، عبور اردن از تا کردند حرکت خود خیمه‌های از مردم و داخل اردن به عهد صندوق حامل کاهنان چون برداشتند. مردم از پیش را خداوند شد، برده فرو اردن آب از بخشی در خداوند عهد صندوق حامل کاهنان پاهای و می شدند نازل بالا از که آب‌هایی و گندم. درو روزهای مانند بود، شده پر خود کناره‌های تمام در اردن ناحیه تا دور بسیار بسیار فاصله‌ای در متراکم توده یک صورت به و ایستادند می شدند فرود نمک، دریای یعنی عربیه، دریای به می آمد پایین که آنچه اما ماندند، باقی قریه‌ی عاریم کاهنانی و بودند. ایستاده اریحا مقابل در مردم و رفت، میان از کامل طور به اینکه تا آمد همه و ایستادند، اردن میان در خشکی بر می کردند، حمل را خداوند عهد صندوق که شدند. فارغ اردن از کردن عبور از قوم تمام اینکه تا کردند، عبور خشکی از بنی اسرائیل

۴

از مردانی گفت: یهوشع به خداوند شدند، تمام اردن از کردن عبور از مردم همه چون و سنگ دوازده اردن رودخانه میان از و بده، فرمان آنها به قبیله، هر از یکی گرفته، مردم که جایی در بگذارید، خود اردوگاه در را آنها کرده، حمل خود با را این‌ها و بردارید، آماده بزنید. اردو را شب آنجا

به او قبیله، هر از نفر یک فراخواند، را اسرائیل پسران برجستگان از مرد دوازده یوشع و سنگی آنجا از کس هر و بیایید، اردن میان به خداوند، حضور در من، پیش گفت: آنها شما برای اینها تا اسرائیل، قبیله دوازده تعداد به بردارد، خود شانه‌های بر را آن برداشته، این بگویند، و بپرسد تو از فردا پسران هرگاه تا است، شده نهاده پیوسته که باشند نشانه‌ای رودخانه که گفت خواهی و کرد خواهی روشن پسران به تو و هستند؟ چه ما برای سنگها

عبور آن از که هنگامی شد، متوقف زمین تمام خداوند عهد صندوق روی پیش از اردن ابد. تا اسرائیل پسران برای بود خواهند یادگاری شما برای سنگ‌ها این و می‌کرد،

از سنگ دوازده و بود، داده فرمان یوشع به خداوند چنان که کردند، چنین اسرائیل پسران و پسران عبور پایان در بود داده فرمان یوشع به خداوند چنان که برداشتند، اردن میان دوازده نیز یوشع گذاشتند. آنجا در و کردند حمل اردوگاه به خود با آن‌ها و اسرائیل، عهد صندوق حامل کاهنان پاهای زیر که جایی در کرد، برپا اردن رود خود در را دیگر سنگ هستند. آنجا در امروز به تا آنها و بود، خداوند

که را آنچه همه یوشع که زمانی تا بودند، ایستاده اردن در عهد صندوق حامل کاهنان چنین و کردند. عبور و شتافتند قوم و کرد، تمام کند اعلام قوم به بود داده فرمان خداوند پیش سنگ‌ها و خداوند عهد صندوق شدند، فارغ کردن عبور از مردم همه چون که شد پیش شده، آماده منسی، قبیله از نیمی و جاد پسران و روبن پسران و کردند. عبور آنها روی هزار چهل بود. داده فرمان آنها به موسی که همان‌طور کردند، عبور اسرائیل پسران از آن در بروند. جنگ به اریحا شهر سوی به تا کردند عبور خداوند حضور در نبرد برای مسلح همان‌طور می‌ترسیدند، او از و کرد، بزرگ اسرائیل قوم تمام از پیش را یوشع خداوند روز، بود. زنده که زمانی تا می‌ترسیدند، موسی از که

فرمان برمی‌دارند، را خداوند شهادت عهد صندوق که کاهنان به گفت: یوشع به خداوند و و بیاید. بیرون اردن از گفت: و داد فرمان کاهنان به یوشع و آیند. بیرون اردن از که بده را خود پاهای و آمدند بیرون اردن از خداوند عهد صندوق حامل کاهنان چون که شد چنین از پریروز و دیروز همچون و آورد هجوم سرزمین سوی به اردن آب گذاشتند، زمین بر شد. جاری کناره سراسر

قسمت در جلجال، در اسرائیل پسران و رفتند، بالا اردن از اول ماه از دهم روز در مردم و برپا جلجال در بود، گرفته اردن از که را سنگ دوازده این یوشع و زدند. اردو اریحا شرقی به هستند؟ چه سنگ‌ها این بگویند، و بپرسند شما از شما پسران که هنگامی گفته: کرد.

که هنگامی کرد. عبور خشک زمین بر اردن این از اسرائیل که کنید اعلام خود پسران خداوند که همان‌طور کردند، عبور تا کرد، خشک آنها پیش از را اردن آب ما خدای خداوند که بدانند زمین ملت‌های همه تا کردیم. عبور تا ما، پیش کرد خشک را سرخ دریای ما خدای کنید. پرستش کاری هر در را ما خدای خداوند، شما تا و است، قوی خداوند قدرت

۵

که فینیقیه پادشاهان و بودند اردن سوی آن در که اموریان پادشاهان چون که شد چنین و در اسرائیل پسران پیش‌روی از را اردن رودخانه خدا خداوند که شنیدند بودند دریا نزد در خردی هیچ و ترسیدند وحشت با و شد ذوب اندیشه‌هایشان خشکانید، آنان عبور هنگام نماند باقی اسرائیل پسران روی از آنان

و بساز، تیز سنگ از سنگی شمشیرهای خود برای گفت: یوشع به خداوند زمان این در ساخت، تیز سنگی شمشیرهای یوشع و کن. ختنه دوم بار برای را اسرائیل پسران و بنشین پسران یوشع اما کرد. ختنه غلفه‌ها، تپه می‌شد نامیده که مکانی در را اسرائیل پسران و میان از که آنان و بودند، شده متولد راه در که آنان کرد: پاک شیوه این به را اسرائیل زیرا کرد، ختنه یوشع را این‌ها همه بودند، نامختون بودند آمده بیرون مصر از که کسانی جنگجویانی بیشتر بنابراین بود. سرگردان مبداریتیدت بیابان در اسرائیل سال دو و چهل نافرمانی خدا فرمان‌های از که آنها بودند، نامختون بودند، آمده بیرون مصر سرزمین از که

سوگند پدرانشان به خداوند که نینند را سرزمینی آنها کرد مقرر خدا که بودند، کرده اینها، جای به اما است. جاری آن در غسل و شیر که سرزمینی بدهد، آنها به که بود خورده متولد نامختون راه در آنها زیرا کرد، ختنه را آنها یوشع که کرد، جایگزین را آنان پسران شفا تا داشتند آرامش و بودند نشستند اردوگاه در آنجا شدن، ختنه از پس بودند. شده آن نام و برداشتم. شما از را مصر سرزنش امروز گفت: نون پسر یوشع به خداوند و یافتند. نامید. جلجال را مکان

اردن سوی آن در اریحا غرب بر شام از ماه چهاردهم روز در را یوشع عید اسرائیل پسران و از پس من روز، این در خوردند. تازه و فطیر نان‌های زمین، غله از و کردند. برگزار دشت در اما نداشت، وجود منی بنی اسرائیل برای دیگر و شد، قطع خوردند، زمین غله از آنها آنکه کردند. برداشت را نخل‌ها سرزمین محصول سال، آن در آنها

برابر در که دید را مردی و برد بالا را خود چشمان بود، اریحا در یوشع چون که شد چنین و از آیا گفت: او به و شد نزدیک یوشع و بود، او دست در کشیده شمشیری و بود، ایستاده او آمده‌ام. اکنون هستم، خداوند سپاه فرمانده من گفت: او به او اما دشمنان؟ از یا هستی ما بنده‌ات به فرمانی چه من، سرور ای گفت: او به و افتاد زمین به خود روی بر یوشع و زیرا آور، بیرون پایت از را خود کفش گفت: یوشع به خداوند ارشد فرمانده و می‌دهی؟ است. مقدس ایستاده‌ای، آن بر اکنون که مکانی

۶

و می‌شد. داخل نه و نمی‌رفت بیرون آن از هیچ‌کس و بود، شده مستحکم و بسته اریحا و

و توانمند مردان و است آن در که پادشاهش با را اریحا دیدم، من گفت: یوشع به خداوند چنین و بایستان. این دور را جنگجویان تو اما می‌کنم. تسلیم تو دست به را نیرومندش آنها که هنگامی و بزنند، فریاد هم با مردم همه بنوازید، را شیپور که هنگامی که بود خواهد جلو، به رو یک هر مردم، همه و ریخت، خواهد فرو خودبه خود شهر دیوارهای زدند، فریاد برد. خواهند یورش شهر درون به

شهر دور که دهید فرمان مردم به گفت: آنها به و شد، وارد کاهنان نزد نون پسر یوشع و هفت و کنند. حرکت خداوند از پیش مسلح جنگجویان و کنند، محاصره را آن و بگردند و بنوازند، قدرت با و بگذرند خداوند پیش همچنین دارند، مقدس شیپور هفت که کاهن در که کاهنانی و کنند، حرکت پیش در باید جنگجویان اما کند. پیروی خداوند عهد صندوق و داد فرمان مردم به یوشع اما بنوازند. شیپور خداوند، عهد صندوق پشت هستند، عقب را زدن فریاد روز خودش که زمانی تا نشنود، را شما صدای هیچ‌کس و نزنید فریاد گفت: اردوگاه به فوراً زدن، دور از پس خدا عهد صندوق و زد. خواهید فریاد آنگاه و کند، اعلام ماند. آنجا در و رفت

آن و برداشتند. را خداوند عهد صندوق کاهنان و برخاست زود صبح یوشع دوم، روز در و پس و می‌رفتند، پیش به خداوند از پیش می‌کردند، حمل را شیپور هفت آن که کاهن هفت و بودند. خداوند عهد صندوق پشت جمعیت بقیه و می‌شدند، داخل جنگجویان این، از احاطه نزدیک از بار شش را شهر همه، جمعیت، باقیمانده و نواختند، شیپورها با کاهنان دادند. انجام روز شش برای این چنین بازگشتند. اردوگاه به دوباره و کردند،

دور در و گشتند. را شهر دور بار هفت روز آن در و برخاستند سپیده‌دم هفتم، روز در و برآورید، فریاد گفت: اسرائیل پسران به یوشع و نواختند، شیپور کاهنان که شد چنین هفتم

لعنت است، آن در آنچه همه با شهر این و است. کرده تسلیم شما به را شهر خداوند زیرا خانه‌اش در آنچه همه و او که را فاحشه راحاب جز صباوت، خداوند برای بود خواهد شده شما که مبادا کنید، دوری شده وقف چیزهای از بسیار باید شما اما دارید. نگه است ملعون را اسرائیل پسران اردوگاه و بردارید شده وقف چیزهای از تأمل، از پس خودتان خواهد خداوند برای مقدس آهن، یا مفرغ یا طلا، یا نقره تمام و کنید. نابود را ما و سازید شد. خواهد آورده خداوند خزانه به و بود

همزمان مردم همه شنیدند، را شیپورها صدای مردم چون اما دمیدند، شیپورها با کاهنان و داخل به مردم همه و افتاد، دور به دیوار تمام و زدند، فریاد قوی و بزرگ جنگی فریاد با تا جوان از زن، تا مرد از بود، شهر در هرچه و کرد وقف را آن یوشع و رفتند. بالا شهر شمشیر. دهان به باربر، حیوان و گوساله تا و پیرمرد،

هر با را او و شوید زن آن خانه وارد گفت: بودند کرده جاسوسی که جوان دو به یوشع و خانه وارد بودند، کرده جاسوسی را شهر که جوان دو آن و بیاورید. بیرون آنجا از دارد چه آنچه هر و خویشانودانش و برادرانش و مادرش و پدرش و فاحشه راحاب و شدند زن آن همه با شهر و دادند. قرار اسرائیل اردوگاه از بیرون را او و آوردند، بیرون بود او آن از خزانه به که آهن و برنز و طلا و نقره جز به شد، سوخته آتش در بود آن در که چیزهایی شدند. آورده خداوند

ساکن اسرائیل در را او و داشت، نگه زنده را او پدری خانه تمام و فاحشه راحاب یوشع و پنهان بود، فرستاده اریحا جاسوسی برای یوشع که را جاسوسانی زیرا امروز، به تا کرد را شهر آن که مردی آن باد لعنتی گفت: و داد سوگند خداوند پیش روز آن در یوشع و کرد. کوچک‌ترینش بهای به و گذاشت خواهد را پایه‌اش نخست‌زاده‌اش بهای به کند؛ بنا

ابیرون بهای به بیت‌ئیلی: اوزان کرد چنین و کرد. خواهد برپا را دروازه‌هایش
دروازه‌هایش یافت، نجات که کوچک‌ترینش بهای به و گذاشت را پایه‌اش نخست‌زاده‌اش
کرد. برپا را

بود. زمین سراسر در او نام و بود، یوشع با خداوند و

۷

برداشتند، خود برای شده وقف چیزهای از و شدند بزرگی خطای مرتکب اسرائیل پسران و
و برداشت، شده وقف چیزهای از یهودا قبیله از زارع پسر زمبری پسر خارمی پسر عاхар و
شد. غضبناک اسرائیل پسران بر خشم با خداوند

کنید. جاسوسی را عای گفت: و فرستاد است بیت‌ئیل نزدیک که عای به را مردانی یوشع
مردم همه گفتند: او به و بازگشتند یوشع نزد آنها کردند. جاسوسی را عای و رفتند مردان
مردم همه کنند. محاصره را شهر و بروند بالا مرد هزار سه یا هزار دو حدود بلکه نروند، بالا
عای مردان برابر از و رفتند بالا مرد هزار سه حدود و هستند. کم آنها زیرا نبر، آنجا به را
کردند، تعقیب دروازه از را آنان و کشتند، را آنها از نفر شش و سی عای مردان و گریختند.
گردید. آب همچون و شد زده وحشت مردم دل و شکستند، درهم را آنها سرازیری در و

او شام، تا خداوند حضور در افتاد زمین به خود روی بر و درید را خود جامه‌های یوشع و
خداوند، می‌کنم التماس گفت: یوشع و ریختند. خود سرهای بر خاک و اسرائیل، بزرگان و
کند؟ نابود را ما و دهد تحویل اموری به را او تا داد عبور اردن از را مردم این بندهات چرا

در را خود گردن اسرائیل چون بگویم چه و بودیم. شده ساکن و بودیم مانده اردن نزد اگر احاطه را ما سرزمین، آن ساکنان همه و بشنود کنعانی وقتی و برگرداند؟ دشمنش برابر خواهی چه خود بزرگ نام با تو و کرد، خواهند نابود زمین روی از را ما و کرد خواهند کرد؟

را پیمانی و کرده‌اند گناه مردم افتاده‌ای؟ خود روی بر چرا برخیز، گفت: یوشع به خداوند و خود ظروف در و دزدیده شده وقف اشیای از شکسته‌اند؛ بودم، بسته آنها با من که خود گردن بایستند، خود دشمنان برابر در توانست نخواهند اسرائیل پسران و انداخته‌اند. آن اگر بود، نخواهم شما با دیگر شدند. لعنت شده زیرا گرداند، خواهند دشمنان‌شان پیش را خود فردا که بگو و کن، تقدیس را مردم و برخیز ندارید. بر خود میان از را لعنت شده چیز شماست، میان در لعنت شده چیز می‌گوید: چنین اسرائیل خدای خداوند کنند، تقدیس را از را لعنت شده چیز که زمانی تا کنید، مقاومت دشمنان‌تان برابر در که بود نخواهید قادر قبیله‌ای و شد، خواهید جمع قبیله‌ها اساس بر صبح شما همه و باشید. برداشته خود میان خداوند که طایفه‌ای و آورد، خواهید نزدیک طایفه‌ها اساس بر را آن دهد، نشان خداوند که بر را آن بپذیرد، خداوند که خانه‌ای و آورد، خواهید نزدیک خانه اساس بر را آن دهد، نشان و شد خواهد سوخته آتش در شود، داده نشان که کسی و آورد. خواهید نزدیک مرد اساس نمود. تخلف اسرائیل در و کرد تجاوز را خداوند پیمان زیرا اوست، آن از آنچه همه

بر و شد. داده نشان یهودا قبیله و آورد، قبیله‌ها اساس بر را مردم و برخاست زود یوشع و شد، آورده مرد اساس بر و شد. داده نشان زرحی طایفه و شد، آورده طایفه‌ها اساس شد. داده نشان زارا پسر زمبری پسر آخار

من به و کن، اعتراف و بده جلال اسرائیل خدای خداوند، به امروز گفت: عاخر به یهوشع و

برابر در به‌راستی گفت: و داد پاسخ یوشع به آخر و مکن. پنهان من از و کرده‌ای چه بگو نفیس ردای جنگی غنایم در کردم. چنان و چنین و کردم گناه اسرائیل، خدای خداوند، آنها به طمع با دیدم. درهمی پنجاه طلای شمش یک و نقره درهم دویست گلدوزی شده‌ای، است. مخفی آنها زیر در نقره و شده‌اند پنهان خیمه‌ام در آنها اینک برداشتم. و بردم دست خیمه در چیزها این و دویدند، اردوگاه در خیمه داخل به آنها و فرستاد قاصدانی یوشع و یهوشع نزد آنها و آوردند، بیرون خیمه از آنها و بود. آنها زیر نقره و بود، شده پنهان او گذاشتند. خداوند پیش را آنها و آوردند، اسرائیل بزرگان و

و دخترانش و پسرانش و آورد، عاخور دره به را او و گرفت را زارا پسر عاخور یوشع و را، دارایی‌هایش همه و خیمه‌اش و گوسفندانش همه و باربرش حیوانات و گوساله‌هایش را ما چرا گفت: عاخور به یوشع و آورد. عاخور عمیق به را آنها و بودند، او با مردم همه را او اسرائیل تمام و امروز. که همان‌گونه کرد، خواهد هلاک را تو خداوند کرده‌ای؟ هلاک و خشم از خداوند و انباشتند، او بر سنگ‌ها از بزرگی توده و کردند، سنگسار سنگ‌ها با امروز به تا نامید امک‌اخور را آن خاطر همین به برداشت. دست خود غضب

۸

و بردار خود با را جنگجو مردان همه باش. بیمناک نه و مترس گفت: یوشع به خداوند و همان‌گونه عای با و داده‌ام. تو دست به را او زمین و عای پادشاه اینک برو. عای به و برخیز غارت خودت برای را احشام غنیمت و را، آن پادشاه و کردی، اریحا با که کرد خواهی بگمار. شهر پشت در کمپنگاهی خودت برای اما کرد، خواهی

و نیرومند مرد هزار سی یوشع بروند. عای به تا برخاستند جنگجو مردم تمام و یوشع و کمین شهر پشت در شما گفت: و داد فرمان آنها به و فرستاد. شبانه را آنان و برگزید را توانا سوی به هستند من با که کسانی همه و من و باشید. آماده همه و نباشید، شهر از دور کنید، بیرون ما ملاقات برای عای ساکنان وقتی که بود خواهد چنان و شد، خواهیم نزدیک شهر ما دنبال به آنها چون و گریخت. خواهیم آنها روی پیش از ما شد، اخیراً که همانطور بیابند، روی پیش از اینها گفت: خواهند آنها و کشید، خواهیم دور شهر از آنها ما بیابند، بیرون شهر به و خاست برخواهید کمین‌گاه از شما اما این. از پیش که همان‌طور می‌کنند، فرار ما ایشان یوشع و داده‌ام. فرمان شما به اینک کرد، خواهید عمل سخن این طبق رفت. خواهید نشستند. عای، غرب در عای، و بیت‌ئیل میان و رفتند کمین‌گاه به آنها و فرستاد را

سوی به قوم روی پیش بزرگان و او و کرد، بازرسی را قوم و برخاست زود صبح یوشع و از شهر مقابل به حرکت حین در و رفتند بالا او همراه جنگجو مردم تمام و رفتند. بالا عای دید، عای پادشاه چون که شد چنین و دریا، از شهر کمین‌های و رسیدند. شرق سمت او با که مردمی تمام و او خود جنگ، سوی به مستقیماً آنها استقبال به آمد بیرون و شتافت و یوشع و دید و است. شده گذاشته او برای شهر پشت کمینی که نمی‌دانست او و بودند، و کردند، تعقیب را اسرائیل پسران و کردند. عقب‌نشینی آنها روی پیش از اسرائیل باشد، نرفته اسرائیل دنبال به که نماند باقی عای در هیچ‌کس شدند. دور شهر از خودشان کردند. تعقیب اسرائیل دنبال به و کردند رها باز را شهر آنها و

کن، دراز شهر سوی به است دستت در که نیزه‌ای با را خود دست گفت: یوشع به خداوند و خاست. برخواهد سرعت به خود جای از کمین‌گاه و کرده‌ام، تسلیم تو دست به را آن زیرا خود جای از سرعت به کمین‌گاه‌ها و کرد. دراز شهر سوی به نیزه با را خود دست یوشع با و گرفتند، را آن و شدند شهر وارد و رفتند، بیرون کرد دراز را دست وقتی و برخاستند،

دیدند را دود و کردند نگاه خود سر پشت به عای ساکنان و کشیدند. آتش به را شهر شتاب آن به نه و سو این به نه نداشتند، فرار برای جایی دیگر و می‌رفت، بالا آسمان به شهر از که بالا آسمان به شهر دود و بود گرفته را شهر کمین‌گاه که دیدند اسرائیل تمام و یوشع و سو. سوی به رفتند بیرون شهر از این‌ها و زدند. را عای مردان برگشتند، چون و بود، رفته تا زدند را آن‌ها و آن‌جا، از این‌ها و این‌جا از این‌ها شدند، خالی اردوگاه میان در و ملاقات، دستگیر زنده را عای پادشاه و فراری. نه و ماند باقی نجات‌یافته‌ای نه آن‌ها از که آن‌جا آوردند. یوشع نزد را او و کردند

فراز بر کوه در و دشت‌ها در و عای در که کسانی همه کشتن از اسرائیل پسران چون و عای به یوشع کشیدند، دست بودند، کرده تعقیب آخر تا را آنها که جایی بودند، گذرگاه دوازده زن، تا مرد از شدند، کشته روز آن در که کسانی و زد. شمشیر دم به را آن و بازگشت را چیزهایی همه اسرائیل پسران شهر، غنایم به جز عای. ساکنان تمام یعنی بودند، نفر هزار یوشع به خداوند که همان‌گونه خداوند، فرمان طبق داشتند، نگه خود برای کردند غارت که بود. داده دستور

و امروز. به تا داد قرار ابد تا غیرمسکونی تپه‌ای را آن و سوزاند، آتش در را شهر یوشع و غروب هنگام و بود، درخت بر شام تا او و آویخت، دوشاخه‌ای درخت بر را عای پادشاه بر و انداختند چاه در را آن و آوردند پایین درخت از را او بدن و داد فرمان یوشع خورشید امروز. به تا کردند بریا سنگ‌ها از توده‌ای آن

که آنها و بودند، کوهستان در که آنها بودند، اردن فراسوی در که اموریان پادشاهان چنانکه آنتی‌لبنان سوی به که آنها و بودند، بزرگ دریای سواحل تمام در که آنها و بودند، دشت در بیوسیان و جرجاشیان، و اموریان، و حویان، و فرزیان، و کنعانیان، و حیتیان، و بودند، شنیدند،

کنند. جنگ اسرائیل و یوشع ضد بر تا آمدند گرد هم با آنها همه

با نیز آنان و بود. کرده عای و اریحا با خداوند که را آنچه تمام شنیدند جبعون ساکنان و بر کهنه پلاس‌های و شدند، آماده و دادند آذوقه را خود آمده، و کردند، عمل حيله‌گری و بودند، شده بسته که شده پاره و کهنه شراب مشک‌های و گرفتند، خود دوش‌های جامه‌های و داشتند، پا به که پینه‌زده‌ای و کهنه صندل‌های و وصله‌شده‌شان کفش‌های بود. شده خرد و کپک‌زده و خشک که آذوقه‌شان نان و داشتند، تن بر که فرسوده‌ای

ما گفتند: اسرائیل و یوشع به و آمدند جلجال در اسرائیل اردوگاه به یوشع سوی به آنها و گفتند: حوی به اسرائیل پسران و ببندید. پیمان ما با اکنون و آمده‌ایم دور سرزمینی از ما گفتند: یوشوع به و ببندیم؟ عهد تو با چگونه پس باشی، ساکن ما میان در که مبدا ببین، و آمده‌اید؟ کجا از و هستید کجا از شما گفت: آنها به یوشوع و هستیم. تو خدمتکاران و او نام زیرا تو، خدای خداوند نام به آمده‌اند دور بسیار زمینی از تو خدمتکاران گفتند: بودند اردن سوی آن در که اموریان پادشاهان به او آنچه و شنیده‌ایم. کرد مصر در هرچه ادرعی در و عشتاروت در که باشان، پادشاه عوج به و اموریان، پادشاه سیحون به کرد، برای آذوقه گفتند: ما به شنیدن از پس ما سرزمین ساکنان همه و ما بزرگان و بود. ساکن با اکنون هستیم، شما خدمتکاران ما بگویید: آنها به و بروید آنها ملاقات به و برگزید راه شما سوی به تا رفتیم بیرون که روزی در دیدیم تدارک گرم را نان‌ها این ببندید. پیمان ما

پر نو را آن‌ها ما که شراب مشک‌های این و زده‌اند. کپک و شده‌اند خشک اکنون اما بیاییم،
کهنه بسیار طولانی بسیار راه از ما کفش‌های و ما لباس‌های و شده‌اند، پاره بودیم، کرده
شده‌اند.

آنها با و کرد، صلح آنها با یوشع و نپرسیدند. خداوند از و گرفتند، را آنها آذوقه حاکمان و
خوردند. سوگند آنها برای جماعت رهبران و دهند، نجات را آنها که بستند پیمان

آنها میان در و هستند نزدیک از آنها که شنیدند آنها، با پیمان بستن از بعد روز، سه از پس و
آنان شهرهای و آمدند، خود شهرهای به و کردند کوچ اسرائیل پسران و می‌باشند. ساکن
زیرا نجنگیدند، آنها با اسرائیل پسران و بود. یعاریم شهرهای و بیروت و کفیره و جبعون
بر جماعت تمام و بودند، خورده سوگند آنها برای اسرائیل، خدای خداوند، به حاکمان همه
کردند. غرغر حاکمان ضد

سوگند آنها برای اسرائیل، خدای خداوند، به ما گفتند: جماعت تمام به حاکمان و
زنده را آنها کرد: خواهیم را کار این بزنیم. دست آنها به نمی‌توانیم اکنون و خورده‌ایم،
خاطر به بود نخواهد ما بر خشمی و کرد، خواهیم حفظ را آنها و گرفت خواهیم اسیر
جماعت تمام آب‌کش و هیزم‌شکن و ماند خواهند زنده خوردیم. آنها به که سوگندی
بودند. گفته آنها به حاکمان که همان‌طور بود، خواهند

دور بسیار شما از ما گفتید و دادید فریب مرا چرا گفت: آنها به و فراخواند را آنها یوشع و
لعنت شده اکنون و هستید؟ ما میان ساکنان از و ما همسایگان شما که حالی در هستیم،
شد. نخواهد ناپدید من خدای و من برای آب‌کش، و هیزم‌شکن بنده‌ای، شما میان از هستید،
بنده‌اش موسی به تو، خدای خداوند، که شد گزارش ما به گفتند: و دادند پاسخ یوشع به و

نابود شما روی پیش از آن ساکنان همه و ما و بدهد شما به را سرزمین این که داد فرمان و کردیم. را کار این و ترسیدیم، شما روی پیش از خود جان‌های درباره بسیار ما و کند، درست شما نظر به که آنچه و شماست خوشایند که آنچه هستیم، شما تابع ما اینک اکنون بکنید. ما با است،

را آنها و رهانید، اسرائیل پسران دستان از روز آن در را آنها یوشع و کردند، آنها به چنین و جماعت همه برای آب‌کشان و هیزم‌شکنان عنوان به روز آن در را آنها یوشع و نکشتند. آب‌کشان و هیزم‌شکنان جبعون ساکنان این خاطر به کرد، منصوب خدا قربانگاه برای گزید. برخواهد خداوند که مکانی برای و شدند، امروز به تا خدا قربانگاه

۰۱

کرده نابود کلی به را آن و گرفته را عای یوشع که شنید اورشلیم، پادشاه ادونیزک، چون کردند، چنین نیز آن پادشاه و عای با بودند، کرده آن پادشاه و اریحا با که همان‌گونه است، ترسیدند، بسیار آنها از و کرده‌اند، فرار اسرائیل و یوشع سوی به جبعون ساکنان این که و همه و سلطنتی، شهرهای از یکی همچون بود، بزرگ شهری جبعون که می‌دانست زیرا نزد و حبرون، پادشاه ایلام نزد اورشلیم، پادشاه ادونیزک، و بودند. نیرومند آن مردان و فرستاد عدولام پادشاه دابیر نزد و لاخلش، پادشاه یفتا نزد و یریموت، پادشاه فیدون به آنها زیرا بجنگیم، جبعون با بیایید و کنید، کمک من به و بیایید من نزد بیایید، گفت: پادشاه رفتند: بالا یبوسیان پادشاه پنج و کرده‌اند. فرار اسرائیل پسران و یوشع سوی عدولام، پادشاه و لاخلش، پادشاه و یریموت، پادشاه و حبرون، پادشاه و اورشلیم، کردند. محاصره را آن و زدند اردو جبعون دور و آنها. مردم همه و خودشان

دستان گفتند: و فرستادند جلجال در اسرائیل اردوگاه به یسوع سوی به جبعون ساکنان و برهان، را ما و کن کمک ما به و سرعت، به بیا، بالا ما سوی به نکن، شل بندگان از را خود جلجال از یوشع و شده‌اند. جمع ما بر کوهستان، ساکنان اموریان، پادشاهان همه که زیرا قوت در توانایان همه او، با جنگجو مردم همه و او رفت، بالا

در آنها از هیچ کس داده‌ام، تو دست به را آنها زیرا نترس، آنها از گفت: یوشع به خداوند و ماند. نخواهد باقی شما برابر

از را آنها خداوند و بود. راه در جلجال از را شب تمام رسید، آنها بر ناگهان یوشع چون و جبعون در بزرگی شکست با را آنها خداوند و ساخت، آشفته اسرائیل پسران روی پیش مقیده تا و عزیزه تا را آنها و کردند، تعقیب حورون بیت بالاروی راه در را آنها و کرد، خرد سنگ‌های خداوند حورونین، سراسیبی بر اسرائیل پسران چهره از آنها فرار حین در و زدند. مردند تگرگ سنگ‌های به خاطر که کسانی و عزیزا، تا انداخت آنها بر آسمان از را تگرگ کشتند. جنگ در شمشیر با اسرائیل پسران که آنانی از بودند بیشتر

اسرائیل کنترل تحت را اموری‌ها خدا که روزی آن در گفت، سخن خداوند به یوشع آنگاه خرد اسرائیل پسران روی پیش از آنها و کرد، خرد جبعون در را آنها که هنگامی داد، قرار ماه و خورشید و ایلون. دره بر ماه و بایستد، جبعون بر خورشید گفت: یوشع و شدند، سوی به ایستاد، آسمان وسط در خورشید و کرد، دفاع آنها دشمنان از خدا تا ایستادند، نداد، رخ آن از پس نه و آن از پیش نه چنین روزی و روز. یک پایان تا نرفت پیش غروب جنگید. اسرائیل با همراه خداوند زیرا بشنود، را انسان سخن خدا به طوری که

گزارش یوشع به و شدند. پنهان بود مقیده در که غاری در و کردند فرار پادشاه پنج این و

گفت: یوشع و شده‌اند. یافته مقیده غار در شده پنهان پادشاه پنج گفتند: و شد داده نایستید، شما اما بگمارید. آنها از نگهبانی برای را مردانی و بغلتانید غار دهانه بر را سنگ‌ها خود شهرهای به که ندهید اجازه و بگیرید، را آنها پشتیبان و کنید، تعقیب را خود دشمنان که شد چنین و است. کرده تسلیم ما دست به را آنها ما خدای خداوند زیرا شوند، وارد آرامیدند، پایان به تا بزرگ بسیار ضربات با آنها زدن از بنی اسرائیل تمام و یوشع وقتی بردند. پناه حصاردار شهرهای به بازماندگان

زبان با بنی اسرائیل از هیچ‌کس و بازگشتند، مقیده در یوشع سوی به سالم مردم همه و نگفت. سخنی خود

پادشاه پنج آنها و بیاورید. بیرون غار از را پادشاه پنج این و بگشایید را غار گفت: یوشع و پادشاه و یریموت، پادشاه و حبرون، پادشاه و اورشلیم، پادشاه آوردند: بیرون غار از را و اسرائیل تمام یوشع آوردند، بیرون یوشع نزد را آنها چون و عدولام. پادشاه و لاخلیش، بر را خود پاهای و بروید پیش گفت: آنها به و فراخواند را همراهانش و جنگ آغازکنندگان و گذاشتند. آنها گردن‌های بر را خود پاهای و شدند نزدیک آنها و بگذارید. آنها گردن‌های خداوند زیرا باشید، قوی و شجاع نشوید، هراسان و نترسید آنها از گفت: آنها به یوشع بر و کشت را آنها یوشع و می‌جنگید. آنها با شما که شما دشمنان همه با کرد خواهد چنین به خورشید که هنگامی و بودند. آویخته چوب‌ها بر شام تا آنها و آویخت، چوب پنج غاری درون به را آنها و کشیدند پایین چوب‌ها از را آنها و داد فرمان یوشع رسید، غروب امروز به تا غلتانند غار دهانه بر سنگ‌هایی و بودند، گرفته پناه آنجا در که انداختند

آن در که را زنده‌ای موجود هر و کشتند شمشیر دم به را آن و گرفتند روز آن در را مقیدا و با و باشد، کرده فرار یا یافته نجات که نماند باقی آن در هیچ‌کس و کردند، نابود بود

بودند. کرده اریحا پادشاه با که کردند همان‌گونه مقیدا پادشاه

آن خداوند و کردند. محاصره را لینه و رفتند، لینه به مقیده از او با اسرائیل تمام و یوشع و شمشیر دم به را آن و گرفتند، را پادشاهش و را آن آن‌ها و داد، تحویل اسرائیل دست به را با و نماند، باقی آن در فراری و یافته نجات هیچ و آن، در را زنده‌ای موجود هر و کشتند، بودند. کرده اریحا پادشاه با که کردند همان‌گونه پادشاهش

محاصره به و کردند محاصره را آن و رفتند، لاکیش به لینه از او با اسرائیل تمام و یوشع و دوم روز در را آن و داد. تحویل اسرائیل دست به را لاکیش خداوند و پرداختند. آن کرده لینه با که همان‌گونه کردند، نابود کاملاً را آن و کشتند، شمشیر دم به را آن و گرفتند، شمشیر دم با را او یوشع و آمد، بالا لاکیش به کمک برای جاز، پادشاه ایلام، آنگاه بودند. ماند. باقی فراری نه و بازمانده‌ای نه آنها از که آنجا تا نیز، را او مردم و زد،

فتح را آن و کردند محاصره را آن و رفتند عدلام به لاکیش از او با اسرائیل تمام و یوشع و گرفتند، روز همان در را آن آن‌ها و کرد، تسلیم اسرائیل دست به را آن خداوند و کردند. با که همان‌گونه کردند، هلاک آن در را زنده‌ای موجود هر و کشتند، شمشیر دم به را آن بودند. کرده لاکیش

دم به را آن و کردند. محاصره را آن و رفتند حبرون به او با اسرائیل تمام و یوشع و همان‌گونه نبود، بازمانده‌ای هیچ بود، آن در که تنفس‌کننده‌ای موجود هر و زدند، شمشیر بود. آن در آنچه هر و کردند نابود کلی به را آن بودند، کرده عدلام با که

و پادشاهش و را آن آنها کردند. محاصره را آن و بازگشتند دبیر به اسرائیل تمام و یوشع و

موجود هر و کردند، نابود کاملاً را آن و زدند، شمشیر دم به را آن و گرفتند، را دهکده‌هایش و حبرون با که همان‌گونه نگذاشتند، باقی آن برای بازمانده‌ای هیچ و آن، در را زنده‌ای کردند. پادشاهش و دبیر با چنین بودند، کرده پادشاهش

از و زد، را آن پادشاهان و اسدوث، و دشت، و نگب، و کوهستانی، سرزمین تمام یوشع و خدای خداوند که همان‌گونه کرد، نابود را زنده موجود هر و نگذاشتند، باقی بازمانده‌ای آنها همه یوشع و جبعون. تا گوشن تمام غزه، تا برنه قادش از بود. داده فرمان اسرائیل اسرائیل با اسرائیل، خدای خداوند، که زیرا زد، یکباره را سرزمین‌شان و آنها پادشاهان می‌جنگید.

۱۱

نزد و سوموون، پادشاه نزد و مارون، پادشاه یوباب، نزد شنید، آسور، پادشاه یابیس، چون به و کوهستانی ناحیه به بزرگ، صیدون نزد پادشاهان به سوی و فرستاد، آزیف پادشاه به و شرق، از ساحلی کنعانیان به و فنائور، به و دشت، به و کنروت، مقابل در عربه زیر که آنان و حویان، و بودند، کوه در که بیوسیان و فریزیان، و حتیان، و ساحلی، اموریان ریگ همچون رفتند، بیرون آنها با پادشاهانشان و آنها و بودند. مسیما سرزمین در حرمون یک به هم با و آمدند گرد پادشاهان همه و زیاد. بسیار ارابه‌های و اسبان و فراوانی، به دریا بجنگند. اسرائیل با تا زدند اردو مارون آب کنار بر و رسیدند، جا

خورده شکست را آنها من ساعت همین در فردا زیرا نترس، آنها از گفت: یوشع به خداوند و در را آنها ارابه‌های و کرد خواهی پی را آنها اسب‌های داد. خواهم تحویل اسرائیل پیش

در و آمدند، مارون آب نزد آنها بر ناگهان جنگجو مردم همه و یوشع و سوزاند. خواهی آتش زدند را آنها و داد، تحویل اسرائیل زیردست را آنها خداوند و کردند. حمله آنها بر کوهستان را آنها و شرق، در ماسوخ دشت‌های تا و ماسرون، تا و بزرگ، صیدون تا کردند تعقیب و او به خداوند که کرد همان‌گونه آنها با یوشع و نماند. باقی بازمانده‌ای آنها از آنکه تا بریدند سوزاند. آتش با را آنها ارابه‌های و کند پی را آنها اسب‌های بود، داده فرمان

بر پیش‌تر حاصور اما کرد، تصرف را آن پادشاه و حاصور و بازگشت زمان آن در یوشع و شمشیر با بود شهر آن در که را زنده‌ای موجود هر و بود. حکمران پادشاهی‌ها این همه را حاصور و نماند، باقی آن در زنده‌ای موجود هیچ و کردند، نابود کلی به را همه و کشتند، به را آنها و گرفت را آنها پادشاهان و پادشاهی‌ها شهرهای همه یوشع و سوزاندند. آتش در بود. داده فرمان خداوند بنده موسی که همان‌گونه کردند، نابود را آنها و کشت، شمشیر دم پسران و سوزاند. را آن تنها که حاصور جز نسوزاند، را حصاردار شهرهای همه اسرائیل اما کردند نابود شمشیر دم به را آنها همه اما کردند، غارت خود برای را آن غنائم همه اسرائیل که همان‌گونه نگذاشتند. باقی آنها از زنده‌ای موجود هیچ و ساختند، هلاک را آنها تا چنین و داد فرمان یوشع به همچنین نیز موسی و داد فرمان بنده‌اش، موسی، به خداوند نکرد. تجاوز بود داده فرمان او به موسی آنچه همه از هیچ‌چیز او کرد، عمل یوشع

و دشت، و جوشم، سرزمین تمام و نِگب، سرزمین تمام و کوهستانی، سرزمین تمام یوشع و و خلخا، کوه از کوه سوی به آن‌ها گرفت. را پست نواحی و اسرائیل، کوه و غربی، سرزمین همه و حرمون، کوه زیر در لبنان دشت‌های و بعلجاده، تا و می‌کند، صعود سعیر به آنچه پادشاهان این با را بیشتری روزهای یوشع و کشت. و کرد نابود و گرفت را آن‌ها پادشاهان کرد. جنگ

بود خداوند جانب از زیرا گرفتند. جنگ در را همه باشد، نگرفته اسرائیل که نبود شهری و داده آنها به رحمتی تا شوند، نابود تا بروند، اسرائیل با جنگ به تا شد تقویت آنها دل که بود. گفته موسی به خداوند که همان گونه شوند، نابود بلکه نشود.

تمام از و عنابوت از دبیر، از حبرون، از کوهستان، از را عناقیم و آمد زمان آن در یوشع و از هیچ یک ساخت. نابود کلی به را آنها یوشع و کرد، نابود شهرهایشان با همراه یهودا ماندند. باقی اشدود در و جت در و غزه در به جز اما نماند، باقی اسرائیل پسران از عناقیم

یوشع و بود، داده فرمان موسی به خداوند که همان طور گرفت، را سرزمین تمام یوشع و جنگ از سرزمین و کرد، تقسیم آنها قبیله های اساس بر و داد میراث به اسرائیل به را آن گرفت. آرام

۲۱

آن در را آنان زمین و کشتند را آنان اسرائیل پسران که هستند زمین پادشاهان این ها و سمت از عربه زمین تمام و حرمون، کوه تا ارنون دره از خورشید، طلوع از اردن، سوی در که ارنون از و بود ساکن حشبون در که اموری ها، پادشاه سیحون، بردند. ارث به خاور پسران مرزهای بیوق، تا جلعاد از نیمی و می کرد، حکومت دره از بخشی بر است دره بیت راه شرق از نمک، دریای عربه، دریای تا و شرق، در کنرت دریای تا عربه و عمون. گول ها از باشان، پادشاه عوج، و است. فسجه اسدوت زیر که تیمان از یشیموت، و سکخای، از و هرمون کوه از حاکم بود. ساکن ادرعی و عشناروت در که بود باقی مانده پادشاه سیهون، مرزهای تا جلعاد از نیمی و ماخی، و گرگسی، مرزهای تا باشان تمام

به میراث به را آن موسی و زدند، را آنها اسرائیل پسران و خداوند، بنده موسی، حشبون.
داد. منسی قبیله از نیمی به و جاد و رؤبیین

دریای از اردن، فراسوی در اسرائیل پسران و یوشع که بودند اموری‌ها پادشاهان این‌ها و
به را آن یوشع و کشتند، می‌رود، بالا سعیر سوی به که خلخا کوه تا و لبنان دشت در بعلجاد
و عرب، در و دشت، در و کوه، در ببرند. ارت به قرعه‌شان طبق بر تا داد اسرائیل قبیله‌های
و را، فرزندان و را، کنعانیان و را، اموریان و را، حیتیان نگب، و بیابان، در و اسدوت، در
را. بیوسیان و را، حویان

پادشاه اورشلیم، پادشاه است، بیت‌ئیل همسایگی در که عای پادشاه و اریحا، پادشاه
پادشاه دبیر، پادشاه جزر، پادشاه ایلام، پادشاه لاختیش، پادشاه هیریموت، پادشاه حبرون،
تافوت، پادشاه رفت. پادشاه عدولام، پادشاه لبنا، پادشاه آدر، پادشاه هرمت، پادشاه گادر،
پادشاه ممبروت، پادشاه سیموون، پادشاه آسوم، شاه اروک، از اوفک پادشاه اوفر، پادشاه
از اودولام پادشاه گرمیل، از یکوم پادشاه ماردوت، پادشاه زحاک، شاه کادش، شاه آزیف،
بودند. پادشاه نه و بیست اینها همه ترصه، پادشاه جلیل، از گئی پادشاه فننادور،

۳۱

پیشرفته‌ای، روزگار در تو گفت: یوشع به خداوند و بود، روزگار در پیشرفته و پیر یوشع و
مرزهای است: شده رها زمین این و است. مانده باقی میراث برای بسیاری زمین و
تا دارد قرار مصر مقابل در که غیرمسکون سرزمین از کنعانی. و گشوری فلسطینیان،
دارد: تعلق فلسطینیان استانداری پنج به که کنعانیان، چپ سمت در عقرون مرزهای

برابر در کنعان سرزمین تمام و تیمان از اوایی، و عقرونی جتی، اشقلونی، اشدودی، غزه‌ای، تمام و فلسطینیان جلعاد سرزمین تمام و اموریان، مرزهای تا افیق، تا صیدونیان و غزه، ساکنان همهٔ حمات ورودی تا حرمون کوه زیر جلجال از خورشید، طلوع از لبنان نبود اسرائیل روی پیش از من را صیدونیان همهٔ و ممفومایم، مسرت تا لبنان از کوهستان دادم. فرمان تو به که همان‌گونه کن، تقسیم اسرائیل میان قرعه به را آن اما کرد، خواهم

از کن. تقسیم منسی قبیلهٔ نیم و قبیله نه میان میراث به‌عنوان را سرزمین این اکنون و مرز بزرگ دریای داد؛ خواهی را آن خورشید، غروب به سوی بزرگ، دریای تا اردن رود اردن سوی آن در موسی جاد، به و رثوبن به منسی، قبیله نیم به و قبیله دو به بود. خواهد سیل کنار بر که عروغیر از بود داده او به خداوند بنده موسی خورشید خاور طرف در داد، شهرهای همهٔ میدبا، از را میسور تمام و است، دره میان در که را شهر و است، ارنون و عمون، پسران مرزهای تا می‌کرد پادشاهی حشبون در که اموریان، پادشاه سیحون، تمام ابا تا باسانیتیس تمام و حرمون کوه همه ماخاتی، و جشیری مرزهای و جلعادیتیس که بود کسی این می‌کرد، پادشاهی ادرعی در و عشتاروت در که باشان، در عوج پادشاهی و جشوری‌ها اسرائیل پسران و کرد. نابود و زد را او موسی و بود، مانده باقی غول‌ها از پسران میان در ماخاتی و جشوری پادشاه و نکردند، نابود کلی به را کنعانی‌ها و ماخاتی‌ها امروز به تا شدند ساکن اسرائیل

چنانکه آنهاست، میراث اسرائیل خدای خداوند نشد، داده میراثی لاوی قبیله به مگر در موآب عربوت در اسرائیل پسران به موسی که است تقسیم این و گفت، آنها به خداوند کرد. تقسیم اریحا مطابق اردن سوی آن

مقابل در که عروغیر از آنها مرزهای و داد. آنها طایفه‌های اساس بر رثوبن قبیلهٔ به موسی و

تا می‌شد. شامل را میسور تمام و است، ارنون دره در که شهری و است، ارنون دره و میلپوت، خانه و بعل، باموت و دیبون، و هستند، میسور در که شهرهایی همه و حشبون، و بیت فغور و عناب، کوه در صیون و سَرَدَ، و سَبَامَ، و قریتایم و مفعت، و باموت، و باشان، پادشاه سیحون پادشاهی همه و میسور، شهرهای همه و بیت تاسینوت، و فسجا اسیدوت روبه و اور، و سور، و روبوک، و اوی، و مدیان، رهبران و او موسی که را آمریان زد. را صیون ساکنان و صیون، کشته‌شدگان فرمانروای

کشتند. عطف نقطه در را، غیب‌گو بعور، پسر بلعام و

آنها، طایفه‌های طبق بر رئوبن پسران میراث این بود، مرز اردن شد، رئوبن مرزهای و آنها. مزارع و آنها شهرهای

جلعاد، شهرهای تمام یازیر، آنان مرزهای و داد. طایفه‌هایشان طبق بر جاد پسران به موسی تا حشبون از و شد. است، عراد مقابل در که عربیه تا عمون پسران سرزمین از نیمی و باینْتَبِرا و اُترگای و اِنْدوم و دیبون، مرزهای تا معان، و بوتانیم و مصفه اساس بر عربوت، کرد خواهد مرز اُردن و حشبون، پادشاه سیهون، پادشاهی باقیمانده و سَقَن و سوکخوثا و اساس بر جاد پسران میراث این شرق. سمت از اُردن فراسوی در کِیْرِت دریای از بخشی تا خود گردن ایشان، طایفه‌های اساس بر است. ایشان شهرهای اساس بر و ایشان طایفه‌های بر ایشان مزارع و ایشان شهرهای زیرا گرداند، برخواهند ایشان دشمنان روی پیش را گرفت. قرار ایشان طایفه‌های اساس

تمام و بود، ماعان از آنها مرزهای و داد. طایفه‌هایشان طبق بر منسی قبیله نيم به موسی و باشان در که یائیر دهکده‌های تمام و باشان، پادشاه عوج پادشاهی تمام و باشان، پادشاهی

در عوج پادشاهی شهرهای ادرعی، در و عشتاروت، در و جلعاد، نیم و شهر. شصت بودند، برطبق منسی، پسران ماخیر پسران از نیمی به و منسی، پسران ماخیر پسران به باشان، موآب، عربوت در اردن، سوی آن در را آنها موسی که هستند کسانی اینها ایشان. طایفه‌های دادارث به اریحاست، شرق در که اردن سوی آن در

۴۱

که کردند، توزیع کنعان سرزمین در را اسرائیل پسران میراث که هستند کسانی این‌ها و آن‌ها به را آن اسرائیل پسران قبیله‌های خانواده‌های سران و نون پسر یشوع و کاهن العازار فرمان یوشع به وسیله خداوند که همان‌طور بردند، ارث به قرعه‌ها طبق دادند. میراث به نداد، آنها میان در بهره‌ای لایوان به و اردن. سوی آن از قبیله نیم و قبیله نه به بود، داده نشد، داده زمین در بخشی لایوان به و افرایم، و منسی بودند، قبیله دو یوسف پسران زیرا به آنها. احشام و احشام، برای آنها جداشده زمین‌های و سکونت، برای شهرهایی فقط بلکه را زمین و کردند چنین اسرائیل پسران داد، فرمان موسی به خداوند که شیوه‌ای همان کردند. تقسیم

سخنی تو گفت: او به قنزی یفنه پسر کالیب و آمدند، جلجال در یشوع نزد یهودا پسران و چهل می‌دانی. گفت، برنیع قادش در خدا، مرد موسی، به تو و من درباره خداوند که را جاسوسی را زمین تا فرستاد برنیع قادش از مرا خدا، خدمتکار موسی، وقتی داشتم سال دل رفتند، بالا من با که من برادران دادم. پاسخ او ذهن طبق بر سخنی او به من و کنم، موسی و کنم. پیروی خود خدای خداوند از که شدم مصمم من اما کردند، منصرف را مردم به ابد تا فرزندان و تو به گذاشتی، پا آن بر که زمینی گفت: و خورد سوگند روز آن در

خداوند اکنون و کردی. ما خدای خداوند از پیروی وقف را خود تو زیرا بود، خواهد میراث خداوند که زمانی از است سال پنجمین و چهل این گفت، که همان گونه است پرورده مرا و هشتاد امروز من اینک اکنون و می رفت، بیابان در اسرائیل و گفت، موسی به را کلام این نیز اکنون فرستاد، مرا موسی وقتی که همان طور هستم، قوی امروز هنوز هستم، ساله پنج می خواهم، را کوه این تو از اکنون و کنم. شرکت آن در و بروم جنگ به تا هستم قوی اما اکنون شنیده ای. روز آن در را سخن این تو زیرا گفت، روز آن در خداوند که همان طور نبود را آنها باشد، من با خداوند اگر پس بزرگ. و مستحکم شهرهای هستند، آنجا عناقیان گفت. من به خداوند که شیوه ای همان به کرد، خواهم

همین به داد. میراث به قناز، پسر یفنه، پسر کالب به را حبرون و داد برکت را او یوشع و فرمان از او زیرا امروز، به تا رسید میراث به قنزی یفنه پسر کالیب به حبرون خاطر کلان شهر بود، ارگوب شهر پیشتر حبرون نام اما کرد. پیروی اسرائیل خدای خداوند، شد. آرام جنگ از زمین و عناقیم،

۵۱

قادش تا سین بیابان از ادومیه، مرزهای از آنها، طایفه های برطبق یهودا قبیله مرزهای و بود. جنوب به سوی

امتداد جنوب سوی به که الرأسی خط از نمک، دریای از بخشی تا جنوب از آنها مرزهای و و می چرخد سنا دور به و می کند عبور اکرابین سراسییبی مقابل از و گرفت. قرار می یافت، بالا ادار سمت به و می آید بیرون حصرون از و می رود بالا برنیع قادش سوی به جنوب از

می‌کند عبور و سلمونان، بر می‌رود بیرون و می‌رود، بیرون قادش غرب سوی به و می‌رود جنوب. از آنها مرزهای است این بود، خواهد دریا بر او مرزهای خروجی و مصر، دره تا

دریا برآمدگی از و شمال، از آنها مرزهای و بود. اردن تا نمکین دریای تمام شرق، از مرزها و به مرز و می‌گذرد بیت‌عرا به شمال از و می‌رود بالا بیت‌جلجال به مرز بود. اردن بخش از و می‌رود، بالا آخور دره بخش چهارمین سمت به مرزها و می‌رود. بالا رثوبن پسر بوهن سنگ دره جنوب در که می‌آید، پایین دارد قرار ادومیم فراز مقابل در که جلجال سمت به و بود. خواهد روجل چشمه آن خروجی و می‌کند، عبور خورشید چشمه آب سمت به و است، است، اورشلیم همان که جنوب، از بیوسی پشت بر می‌رود، بالا هنوم دره سوی به مرزها و از این و دارد، قرار دریا سوی به هنوم دره مقابل در که می‌کند عبور کوهی قله بر مرزها و کوه به و می‌گذرد، نفتو آب چشمه تا کوه قله از مرز و است. شمال در رفائیم زمین قسمت سوی به بعل از مرز و است. یاریم شهر این برد؛ خواهد بعل به را مرز و می‌گذرد، افرون خسلون این گذشت، خواهد شمال از یارین شهر پشت در اسار کوه به و گشت، خواهد دریا از مرز و گذشت، خواهد جنوب سوی به و آمد، خواهد فرود خورشید شهر به و است، از مرزها و می‌رود، بیرون سوکوت به مرزها و می‌گذرد، شمال سمت به عقرون پشت مرزهای و بود، خواهد دریا بر مرزها خروجی و می‌رود، بیرون لینه به و می‌گذرد، جنوب حسب بر اطراف، در یهودا پسران مرزهای اینها کرد. خواهد مرز بزرگ دریای دریا، از آنها ایشان. طایفه‌های

اریوک، شهر یشوع و داد، خدا فرمان به یهودا پسران میان در بخشی یفنه، پسر کالب به و از را عناق پسر سه یفنه، پسر کالب و است. حبرون همان این داد؛ او به را عناق مادر شهر و رفت، دبیر ساکنان سوی به آنجا از کالب و را. اخیمان و تلمای و شیشای کرد: نابود آنجا بود. نوشته‌ها شهر پیشتر دبیر نام

من دختر یابد، تسلط آن بر و کند فتح را آن و بگیرد را نوشته‌ها شهر که هر گفت: کالب و او و گرفت، را آن کالیب، برادر قناز، پسر عتنی‌ئیل و داد. خواهم زنی به او به را عکسه مشورت او با او، رفتن بیرون هنگام که شد چنین و داد. زنی به او به را خود دختر آخسه گفت: او به کالب و زد، فریاد الاغ روی از و خواست. خواهم زمینی پدرم از گفت: و کرد بوتانیس داده‌ای، نگب سرزمین به مرا زیرا بده، برکتی من به گفت: او به و می‌خواهی؟ چه داد. او به را پایین گوناثلان و بالا گوناثلان و بده. من به را

بر یهودا پسران قبیله به شهرهایی آنها، شهرهای است. یهودا پسران قبیله میراث این و آروئیل، و رگما، و ایکام، و آسور. و آرا، و بایسلئل، و بودند، بیابان در ادوم مرزهای این آشرون، شهرهای و آنها. روستاهای و بلماعنا و مائینام، و آسوریونائین، و کادش، و بئرشیع، و خولاسئولا، و بعلت، و سری و مولادا، و سلما، و سین، و است، حاصور و حرما، و بیت‌ئیل و البوعداد و آسوم، و باکوک، و بلا، آنها، مزارع و آنها، دهکده‌های روستاهای و شهر، نه و بیست ارومٹ، و ساله، و لابوس، و ستناک، و مخاریم، و زیکلاگ، آنها.

و ماماگر، و ایلوتوت و شد کشیده و شد دوخته و اشتائول. و صرعه اشتائول، دشت: در شهرهای آن، مزارع و گادرا و سکاریم و یازکا، و ساوخو، و ممبرا، و عدلام، و یرموث، و یاخارئیل، و مسفا، و دالاد، و مجدلجد، و اداسان سنه، آنها. روستاهای و چهارده، ماخدان، و نومان و بگدیل و گدور و ماخوس، و ماخس چابرا، و ایده‌آدالئا، و باسدوت، و آکیزی، و کیلام، و نسیب، و یانا، و انوخ، و ایتاک و لبنا آنها روستاهای و شهر شانزده آنها، مزارع و آن روستاهای و عقرون آنها. دهکده‌های و شهر، ده آیلوم، و باتسار، و کزيب، و آسیدوت آنها، دهکده‌های و هستند، اسدوت همسایه که آنها همه و جمنا، تا عقرون از را مرز بزرگ دریای و مصر، سیل‌راه تا آن مزارع و دهکده‌ها و غزه آن، مزارع و دهکده‌ها

و است. دبیر همان این نوشته‌ها، شهر و رنّا، و سوکه، و یتر شمیر، کوهستانی: ناحیه در و آیرم، آنها، ده‌های و شهر یازده گیلوم، و خنا و خالو و گوسم و ایسام، و مان و اس و آنون و است خبرون همان که آریوک شهر و اوما و فاکوا و بیثاخو و یمائین و سوما، و رمنا و زکائیم، و آریکام و یاریل و یوطه، و زیف کرمل، مائون، آنها. مزارع و شهر نه سورايت، و بیتانام و مگاروت و گدون و بیت‌صور و آیلوا آنها، روستاهای و شهر، نه تمنه، و جبعه آنها. مزارع و شهر، دو سوتبا، و یعیریم، شهر این قریه‌بعل، آنها روستاهای و شهر شش تکوم، آرکادس، و سادون، شهرهای و نافلازون، و آیوخیوزا، و عینون، و ثرابام، و بدرگیس، و آنها. دهکده‌های و شهر، هفت

در بیوسیان و کنند، نابود را آنها نتوانستند یهودا پسران و شد، ساکن اورشلیم در بیوسی و امروز به تا شدند ساکن اورشلیم

۶۱

از و گرفت، قرار بود شرق سمت از اریحا مقابل در که اردن از یوسف پسران مرزهای و از و رفت خواهد بیت‌ئیل به و رفت. خواهد بالا لوزا بیت‌ئیل تا بیابانی کوهستان به اریحا تا آپتالیم مرزهای سوی به گذشت خواهد دریا از و گذشت. خواهد آخاتاروتی مرزهای یوسف، پسران و بود. خواهد دریا سوی به آنها خروجی و پایینی، بیت‌حورون مرزهای بردند. ارت به منسی، و افرایم

از ایشان میراث مرزهای و شد، تعیین ایشان طایفه‌های اساس بر افرایم پسران مرزهای و خواهد دریا به شمال از مرزها و بود. جزارا و بالای بیت‌حورون تا اروک و عطاروت شرق، شرق از و سلیس، و تناسا به گشت خواهد شرق سمت به سپس ترما، و ایکاسمون به آمد، آمد، خواهد اریحا بر و آنها، دهکده‌های و عطاروت، و ماخو، به و گذشت، خواهد یانوکا به و رفت، خواهد خلکانا سمت به دریا سوی به مرزها تافو، از و رسید. خواهد اردن به و است. آنها طایفه‌های حسب بر افرایم قبیله میراث این بود. خواهد دریا بر آنها خروجی

آن همه بودند، شده جدا منسی پسران میراث میان در افرایم پسران برای که شهرهایی و افرایم در کنعانی و نکرد، نابود را جازر در ساکن کنعانی افرایم و آنها. دهکده‌های و شهرها در را آن و گرفت را آن و آمد بالا مصر پادشاه فرعون که زمانی تا روز، این تا شد ساکن عنوان به را آن فرعون و کشتند، را جازر ساکنان و فرزندان و کنعانیان و سوزاند، آتش داد. دخترش به جهیزه

۷۱

ماخیر برای بود، یوسف نخست‌زاده او زیرا شد، تعیین منسی پسران قبیله مرزهای و چنین و باشان. در و جلعاد در بود، جنگجو مرد او که چرا جلعاد، پدر منسی، نخست‌زاده به و ایزی، پسران به شد: داده آنها طایفه‌های برطبق منسی باقیمانده پسران به که شد اوفر؛ پسران به و سوماریم، پسران به و سوخم، پسران به و یزیل، پسران به و کلز، پسران بودند. آنها طایفه‌های برطبق مردان اینها

صلفاد دختران نام‌های این‌ها و داشت، دختران بلکه نداشت، پسرانی حافر پسر صلفاد و

یشوع، پیش‌روی و کاهن، العازار پیش‌روی آنان و ترصه. و ملکه حجله، نوعه، معله، بودند: در میراثی ما به که داد فرمان موسی طریق از خدا گفتند: و ایستادند حاکمان پیش‌روی و آنان به پدرشان برادران میان در قرعه‌ای خداوند، فرمان به و شود. داده برادران مان میان است، اردن سوی آن که جلعاد زمین از لایک دشت و افتاد، آناسا از آنها طناب و شد. داده جلعاد سرزمین اما بردند، ارث به میراث خود برادران میان در منسی پسران دختران زیرا رسید. منسی باقیمانده پسران به

بر مرزها سوی به و است، عنات پسران مقابل در که شد، دلهنات منسی پسران مرزهای و منسی مرزهای بر که تفت و بود، خواهد منسی به می‌رود. تفتوت چشمه به یسیب و یمین یاریل، دره اساس بر جنوب، در کاران دره به مرزها و دارد. تعلق افرایم پسران به است، در منسی مرزهای و است، منسی شهر میان در افرایم به بنه درخت آمد. خواهد فرود در و افرایم به جنوب از بود. خواهد دریا آن خروجی و می‌رود، سیل آسا سمت به شمال به و پیوست خواهند اشیر به شمال در و بود، خواهد آنها مرز دریا و منسی، به شمال و دور ساکنان و آن‌ها، دهکده‌های و بیتوان اشیر، در و یساکار در منسی و شرق. از یساکار خواهد را آن دهکده‌های و مافتا ثلت و آن، دهکده‌های و مجدو ساکنان و آن، دهکده‌های داشت.

ساکن سرزمین این در کنعانیان و کنند، نابود را شهرها این نتوانستند منسی پسران اما ساختند، خود تابع را کنعانیان کردند، غلبه اسرائیل پسران چون که شد چنین و شدند. نکردند. نابود کلی به را آنها

اندازه‌گیری بخش یک و قرعه یک ما به چرا گفتند: و دادند پاسخ یهوشع به یوسف پسران آنها به یهوشع و است. داده برکت مرا خدا و هستم بسیار قومی من دادی؟ ارث به شده

افرایم کوه اگر کنید، پاک زمین خود برای و بروید جنگل به هستید، بزرگی قوم اگر گفت: آن در که کنعانی و نیست، مناسب ما برای افرایم کوه گفتند: و می‌کند. محدود را شما آهن و برگزیده اسب‌های یزرعیل، دره در آن، دهکده‌های در و بیت‌شان در هستند، ساکن یک دارید، عظیمی قدرت و هستید بزرگی قوم اگر گفت: یوسف پسران به یوشع و دارند. آن و است جنگل چون بود، خواهد تو آن از جنگل زیرا بود. نخواهد کافی شما برای قرعه کنی، نابود کلی به را کنعانی که هنگامی و بود، خواهد تو آن از و کرد، خواهی پاک را شد. خواهی پیروز او بر تو دارد، برگزیده اسب اگر چه

۸۱

کردند، برپا آنجا در را شهادت خیمه و آمدند گرد شیلوه در اسرائیل پسران جماعت تمام و شد. مغلوب آنها توسط زمین و

اسرائیل پسران به یوشع و ماندند. باقی قبیله هفت بودند، نبرده ارث که اسرائیل پسران و از شد؟ خواهید خسته است، داده ما خدای خداوند که زمینی بردن ارث به از کی تا گفت: پیش را آن و بیمایند را سرزمین برخاسته، آنها و بدهید، خود میان از مرد سه قبیله هر آن و رفتند، او سوی به آنها و کنند. تقسیم را آن بود خواهد لازم چنان که کنند، توصیف من و داشت، خواهد جنوب از را خود مرز یهودا کرد، تقسیم آنها میان قسمت هفت به را تقسیم قسمت هفت به را زمین شما داشت. خواهند شمال از را خود مرز یوسف پسران ما خدای خداوند حضور در را قرعه شما برای من و بیاورید، من نزد اینجا را آن و کنید خداوند کاهنی زیرا نیست، شما میان در لاوی پسران برای بخشی زیرا نه، انداخت. خواهم سوی به اردن سوی آن در را خود میراث منسی قبیله نصف و رثوبن و جاد و اوست، بخش

داد. آنها به خداوند بنده موسی که گرفتند، خاور

فرمان کنند بررسی را زمین تا می‌رفتند که مردانی به یوشع و رفتند، و برخاستند مردان و خداوند پیش شیلوه در اینجا و بیابید، من نزد و کنید، بررسی را زمین و بروید گفت: و داد آن و دیدند را آن و پیمودند را زمین و رفتند آنها و آورد. خواهم بیرون شما برای را قرعه در آنها برای یوشع و آوردند. یوشع نزد و نوشتند کتاب در قسمت هفت به شهرها برطبق را انداخت. قرعه خداوند پیش شیلوه

در ایشان قرعه مرزهای و آمد، بیرون ایشان طایفه‌های طبق بر اول بنیامین قبیله قرعه و آمد. بیرون یوسف پسران میان در و یهودا پسران میان

رفت، خواهد بالا شمال سمت به اریحا پشت از مرزها بود؛ اردن از شمال، از آنها مرزهای و مرز و بود. خواهد بیتون مبداریتیس آن خروجی و رفت، خواهد بالا دریا سوی به کوه به و است، بیت‌ئیل همان که آن، جنوب از لوزا پشت بر گذشت، خواهد لوزا سوی به آنجا از فرود است، پایینی بیت‌حورون جنوب در که کوهستانی بر اورک ماتاروب سوی به مرز آمد. خواهد

بیت روبروی کوه از جنوب، از دارد دریا به رو که بخشی بر و کرد خواهد عبور مرزها از و قریه همان که بود، خواهد بعل قریه به آن خروجی و گذشت، خواهد جنوبی حورون دریا. سمت بخش است این یهودا. پسران شهر است، یعاریم

و نفتو. آب چشمه بر گذشت، خواهد جاسین درون به مرزها و بعل، قریه از جنوبی بخش و عمق بخش از که سونام، دره مقابل در است این آمد، خواهد فرود بخشی سمت به مرزها

به و آمد، خواهد فرود جنوب از یبوسای پشت بر گاپنا سمت به و است، شمال در رفائین که جلیلوت از و گذشت خواهد بیت شمش چشمه از و آمد، خواهد فرود روگل چشمه سمت خواهد فرود رثوبین پسران بایون سنگ به و کرد، خواهد عبور است ایتامین فراز مقابل در دریا پشت در مرزها سوی به و کرد، خواهد عبور شمال سمت از بیت‌عرا به پشت از و آمد، سوی به شمال در نمک دریای تپه فراز بر مرزها خروجی و آمد. خواهد فرود شمال سمت از است. جنوبی مرزهای این‌ها بود، خواهد جنوب از اردن

است، بنیامین پسران میراث این کرد، خواهد تعیین را مرز شرق سمت از اردن رود و طایفه‌ها. حسب بر دور، به آن مرزهای

بودند، امکاسیس و بیت‌نگای، و اریحا، آنها طایفه‌های حسب بر بنیامین پسران شهرهای و جبعه، و مونی، و کفیرا، و کارافا، و افراتا، و فارا، و آین، و بسانا، و سارای، و بیت‌آبارا، و فیرا، و اموکه، و میرون، و مسما، و بیروت، و رامه جبعون، آنها، روستاهای و شهر، دوازده سیزده یاریم، جباوت، و است، اورشلیم همان که یبوس، و نارها و زلهکان ناکان، کافان، بود. آنها طایفه‌های اساس بر بنیامین پسران میراث این آنها، روستاهای و شهر،

۹۱

یهودا پسران قرعه‌های میان در آنها میراث و آمد، بیرون شمعون پسران برای دوم قرعه و ارتولا و یاسون، و بولا، و آرسولا، و شد، قلدوم و سمعا و بئرسبع آنها قرعه و گرفت. قرار سیزده آنها، مزارع و باتاروت و سارسوسین، و بیثماخرب و سیکلاک و حرما، و نقشه‌ها دور به آنها. روستاهای و شهر چهار خشک؛ و یتر، و گرم، و آرام، آنها. دهکده‌های و شهر

بر شمعون پسران قبیله میراث این جنوب، در بامث سوی به رفتن بالک، تا آنها شهرهای بخش زیرا بود، شمعون پسران قبیله میراث یهودا، قرعه از است. آنها طایفه‌های اساس ارت به آنها قرعه میان در شمعون پسران و بود، شده آنها بخش از بزرگتر یهودا پسران بردند.

ایشان میراث مرزهای آمد. بیرون ایشان طایفه‌های حسب بر زبولون به سوم قرعه و دره‌ای به پیوست خواهد بیت‌اربا به و مگلد، و دریا ایشان. مرزهای بود، خواهد اسدکگولا بر بیت‌شمش، خاور سوی از مقابل، سمت از بازگشت، سدوک از و است. یکمان روبروی که به آنجا از و برآمد. خواهد فننگای بر و گذشت، خواهد دابیروت بر و خاسلوت‌ایت، مرزهای رمونا سوی به می‌گذرد و گتسیم، شهر به چیره، سوی به می‌گردد روبه‌رو، شرق، سمت خواهد صفرون به آنها خروجی و رفت، خواهد حمات تا شمال دور به مرزها و ماثاراوزا. زبولون پسران قبیله میراث این بایثمان. و اریحا، و سیموون، و نابائال، و کاتانات، و بود، ایشان روستاهای و شهرها آنها، طایفه‌های اساس بر است،

و آگین و شد سونام و خاسالوت و یازیل ایشان مرزهای و رسید. ایساکار به چهارم قرعه و و تومّان، و ایئون، و رمّاس، و ریس، و کیشون و دابیرون و آناخرث، و ریروث و سیونا خواهند بیت‌شمش و دریا کنار در سالیم به و گایثبور به مرزها و بیرسافیس. و آیمارک، اساس بر ایساکار پسران قبیله میراث این بود. خواهد اردن او مرزهای خروجی و پیوست، است. آنها روستاهای و شهرها آنها، طایفه‌های

اکسلکت، آنها مرزهای و آمد. بیرون ایشان طایفه‌های اساس بر اشیر برای پنجم قرعه و پیوست، خواهد دریا نزد کرمل به و معسیا، و عمیئیل و الیمک و شد، کآف و بایثوک آلف، عکجای و زبولون به و گشت، بازخواهد بیت‌جنت و آفتاب خاور از و لبنت. و صهیون به و

خواهد ینابیل و سفتای بیت‌مه مرزهای به و شمال، سوی به فتاییل و پیوست، خواهد تا کنتان و اممون، و رحاب، و البون، و گذشت. خواهد خوبامسومل درون به و درآمد، مرزها و صوریان، و مسفسات چشمه تا و گشت، خواهد باز رame به مرزها و بزرگ. صیدون آرخوب، و اخوزوب. و اپولب و بود، خواهد دریا آن خروجی و گشت، خواهد باز یاسیف بر و شهرها آنها، طایفه‌های اساس بر است، اشیر پسران قبیله میراث این رهاو. و آفک، و آنها. روستاهای

و نابوک، و آرمه، و بسمین، و مولا، و موولام، آنها مرزهای و رسید. نفتالی به ششم قرعه و باز آتابور در دریا سمت به مرزها و بود. اردن او گذرگاه‌های و شد، دودام تا یفتامای، و پیوست، خواهد زبولون به جنوب از و گذشت، خواهد یاکانا به آنجا از و گشت، خواهد خورشید. طلوع سمت از اُردُن و پیوست، خواهد دریا کنار در آشیر

حاصور، و اراعیل، و ارمت، و کنرت، و اوماثاداکث، و صور، صوریان: حصاردار شهرهای و میراث این تسامیس. و بایثنامه، و مگالاریم، و کروئه، و آسور، چشمه و آساری و کادس و است. نفتالی پسران قبیله

سالامیس و شد، سَمَاؤس شهرهای و آسا سارث، آنها مرزهای و رسید، دان به هفتم قرعه و بنایبایکات، و آزور، و گبیلان، و بگتون و آکاتا و گرفت، را عقرون و تمنه و سیلاتا، و شن و اساس بر دان پسران قبیله میراث این یویا. همسایه مرز هاوکس، دریای از و گترمون، و است. آنها روستاهای و آنها شهرهای آنها، طایفه‌های

و زدند، شمشیر دهان به را آن و گرفتند، را آن و جنگیدند، لابخیش با و رفتند دان پسران و خواندند. لاسندان را آن نام و شدند ساکن آن در

یوشع به قرعه‌ای اسرائیل پسران و کنند، تصرف خود مرزهای طبق را زمین تا رفتند آنها و یعنی بود، کرده درخواست که را شهری خدا، فرمان به دادند. آنها میان در نون پسر شد. ساکن آن در و کرد بنا را شهر آن او و دادند، او به است، افرایم کوه در که تمناسارح

میان در خاندان‌ها رؤسای و نون، پسر یسوع و کاهن، العازار که هستند تقسیماتی اینها به شهادت خیمه درهای نزد خداوند، حضور در شیلوه، در قرعه به وسیله اسرائیل قبیله‌های کنند. تصرف را زمین تا رفتند آنها و دادند، ارت

۰۲

شهرهای بگو: چنین و بگو اسرائیل پسران به فرمود: و گفت سخن یوشع به خداوند و را جانی که قاتل برای پناهگاهی بدهید. گفتم، شما به موسی طریق از که را پناهگاه توسط قاتل و بود، خواهند پناهگاه شما برای شهرها این و است، زده ناخواستہ بایستد. داوری برای جماعت پیش که زمانی تا مرد، نخواهد خون انتقام‌گیرنده

را اربوک شهر و افرایم، کوه در را شکیم و کرد، جدا نفتالی کوه در جلیل، در را قادش او و یهودا. کوه در است، حبرون همان که

جلعاد در را ارموت و داد، رؤوبن قبیله از دشت، در بیابان، در را بصور اردن، سوی آن در و منسی. قبیله از باشان در را جولان و جاد، قبیله از

ساکن آنها میان در که هستند غریبی و اسرائیل پسران برای تعیین شده شهرهای این‌ها

انتقام‌گیرنده دست به تا ببرد، پناه آنجا به بزند را نفسی ناخواسته که کسی هر تا است،
بایستد. داوری برای جماعت پیش که زمانی تا نشود، کشته خون

۱۲

از پدری قبیله‌های سران و نون بن یوشع و کاهن العازار نزدیک لاوی پسران پدران سران و
موسی به‌وسیله خداوند گفتم: آنها به کنعان، سرزمین در شیلوه، در و آمدند، اسرائیل قبایل
پسران و شود. داده ما به ما چارپایان برای مراتعی و سکونت برای شهرهایی که داد فرمان
لاویان به ارث تقسیم هنگام در را آنها چراگاه‌های و شهرها خداوند، فرمان به اسرائیل
دادند.

از و یهودا قبیله از بودند، لاوی کاهنان که هارون پسران به و افتاد، قهات قوم به قرعه و
شد. داده شهر سیزده به قرعه بنیامین، قبیله از و شمعون قبیله

قبیله از نیمی از و دان قبیله از و افرایم قبیله از بودند، مانده باقی که قهات پسران به و
شد. داده شهر ده قرعه به منسی،

قبیله نصف از و نفتالی قبیله از و آشیر قبیله از و ایساکار قبیله از جدسون پسران به و
شهر. سیزده باشان، در مَنَسَّه

قبیله از و جاد قبیله از و رئوبین قبیله از ایشان، طایفه‌های اساس بر مراری، پسران به و
شد. داده شهر دوازده قرعه، به زبولون،

خداوند که شیوه‌ای همان به دادند، لایوان به را آنها چراگاه‌های و شهرها اسرائیل پسران و قرعه به بود، داده فرمان موسی به

دادند را شهرها این بنیامین، پسران قبیله از و شمعون پسران قبیله و یهودا پسران قبیله و افتاد. اینها به قرعه زیرا لایوی، پسران از قهات قوم از هارون پسران به شدند. نامیده آنها و اما یهوداست، کوهستان در حبرون همان که داد، آنها به را عناقیان مادری شهر قریه‌اربع، و یفنه، پسر کالیب، پسران به را آن دهکده‌های و شهر مزارع یوشع و آن، اطراف چراگاه‌های داد. ملک به‌عنوان

با همراه شده جدا زمین‌های و حبرون یعنی قاتل، برای پناهگاه شهر هارون، پسران به و تما و آن، شده جدا نواحی و ایلوم و داد. را آن نزدیک شده جدا زمین‌های و لمنا و آن، آسا و آن، جداشده‌ی اراضی و دبیر و آن، جداشده‌ی اراضی و خنده و آن، شده جدا نواحی این از شهر نه آن، جداشده‌های و بیت شمس و آن، جداشده‌های و تانو و آن، جداشده‌های و جدا چراگاه‌های و جت و آن، شده جدا چراگاه‌های و جبعون بنیامین، قبیله از و قبیله. دو همه شهر. چهار آن، جداشده اراضی و جاملا و آن جداشده اراضی و عناتوت و آن، شده بود. سیزده کاهنان، هارون، پسران شهرهای

قبیله از آنها کاهنان شهر قهات، پسران از باقی مانده لایوان به قهات، پسران مردمان به و آن، شده جدا زمین‌های و شکیم یعنی دادند، را قاتل پناهگاه شهر آنها به و شد، داده افرایم جدا شهرهای و بیت حورون، و را. آن شده جدا زمین‌های و آن، اطراف زمین‌های و جازارا و آن، چراگاه‌های و گندان و آن، چراگاه‌های و الکوئایم دان، قبیله از و شهر. چهار آن، شده از و شهر. چهار آن، شده جدا زمین‌های و گتسیمون و آن، شده جدا زمین‌های و ایلون و شهر. دو آن، شده جدا نواحی و ایباثا و آن، شده جدا نواحی و تاناخ منسی، قبیله نصف

که قهات پسران طوایف برای آنها، به مربوط جداشده زمین‌های و بودند، ده شهرها همه بودند. مانده باقی

که کسانی برای شده جدا شهرهای منسی، قبیله از نیمی از لایوان، از جدسون پسران به و بصوران و شده‌اش، جدا زمین‌های و باسانیتیدی در جولون دادند: را بودند کشته و آن، شده جدا چراگاه‌های و کیشون یساکار، قبیله از و شهر. دو شده‌اش، جدا زمین‌های آن، حومه‌های و نوشته‌ها چشمه و آن، حومه‌های و رمث و آن، شده جدا چراگاه‌های و دبا جدا چراگاه‌های و دابون و آن، شده جدا چراگاه‌های و بسلان اشیر، قبیله از و شهر. چهار از و شهر چهار آن، شده جدا زمین‌های و رآب و آن شده جدا زمین‌های و خلکات و آن شده حومه و نمث و آن، حومه و جلیل، در قادش یعنی قاتل، برای شده جدا شهر نفتالی، قبیله سیزده ایشان، طایفه‌های اساس بر چرشون شهرهای همه شهر. سه آن، حومه و تمون و آن، بود. شهر

قادش و آن، چراگاه‌های و معان زبولون: قبیله از باقیمانده، لایوان مراری، پسران مردم به و از اریحا، مقابل در اردن، فراسوی و شهر. سه آن، چراگاه‌های و زیلا، و آن، چراگاه‌های و یعزیر و آن، چراگاه‌های و میسو بیابان، در بوضور قاتل، پناهگاه شهر رؤبن: قبیله قبیله از و شهر. چهار آن، چراگاه‌های و مافا و آن چراگاه‌های و دکمون و آن. چراگاه‌های آن، چراگاه‌های و کامین آن، چراگاه‌های و جلعاد در راموت و قاتل، برای پناهگاه شهر جاد، همه چهار. شهرها همه آن، چرای زمین‌های و یعزیر و آن، چرای زمین‌های و حشبون و شد، داده لایوان قبیله باقی ماندگان از آنها طایفه‌های اساس بر مراری پسران به شهرها بود. شهر دوازده مرزها

آنها چراگاه‌های و شهر، هشت و چهل اسرائیل، پسران تصرف میان در لایوان شهرهای همه

شهرها. این همه برای شهر اطراف چراگاه زمین‌های و شهر شهرها، این اطراف در

و داد، اسرائیل به بدهد، ایشان پدران به بود خورده سوگند که را سرزمینی تمام خداوند و به چنان که کرد، آرام پیرامون از را آنها خداوند و شدند. ساکن آن در و بردند ارث به را آن و برنخاست، آنها روی پیش آنها دشمنان همه از هیچ کس بود. خورده سوگند آنها پدران که نیکویی سخنان همه از یک هیچ کرد. تسلیم آنها داستان به را آنها دشمنان همه خداوند پیوست. وقوع به آنها همه نخورد؛ شکست گفت، اسرائیل پسران به خداوند

۲۲

گفت: آنها به و فراخواند. را منسی قبیله نصف و جاد پسران و رؤبین پسران یوشع آنگاه در من صدای از و شنیده‌اید، داد فرمان شما به خداوند، بنده موسی، که را آنچه همه شما تا متمادی روزهای این در را خود برادران شما کردید. اطاعت داد فرمان شما به آنچه همه خدای خداوند اکنون داشته‌اید. نگه را خود خدای خداوند، فرمان و نکرده‌اید رها امروز به به و برگردید اکنون پس بود. گفته آنها به که همان‌گونه داد، آرامش ما برادران به ما اما داد. شما به اردن سوی آن در موسی که بروید، خود ملک سرزمین به و خود خانه‌های انجام داد فرمان ما به خداوند بنده موسی که را قانونی و احکام که باشید مواظب بسیار دارید، نگه را او احکام بروید، او راه‌های همه در بدارید، دوست را ما خدای خداوند دهید، را آنها یوشع و کنید. خدمت خود جان تمام از و خود ذهن تمام از را او و بچسبید، او به و رفتند. خود خانه‌های به آنها و فرستاد، را آنها و داد برکت

سوی آن در برادرانشان با دیگر نیم به یوشع و داد، باشان در منسی قبیله نیم به موسی و

با و داد. برکت را آنها فرستاد، خانه‌هایشان به را آنها یوشع که هنگامی و داد، دریا نزد اردن و آهن، و طلا، و نقره، و زیاد، بسیار احشام و بازگشتند، خود خانه‌های به بسیار ثروت کردند. تقسیم خود برادران با را دشمنان غنیمت فراوان، لباس

در شیلوه در اسرائیل پسران میان از منسی قبیله نیم و جاد پسران و روبن پسران و فرمان به واسطه را آن که برونند، خود ملکیت سرزمین به جلعاد، به تا رفتند کنعان سرزمین بودند. برده ارث به موسی به دست خداوند

از نیمی و جاد پسران و رثوبن پسران و است، کنعان سرزمین در که آمدند اردن جلعاد به و دیدن. برای بزرگ مذبحی ساختند، اردن بر مذبحی آنجا در منسی قبیله

قبیله نصف و جاد پسران و رثوبن پسران اینک می‌گفتند: که شنیدند اسرائیل پسران و اسرائیل پسران سوی آن در اردن، جلعاد بر کنعان، سرزمین مرزهای بر مذبحی منسی کنند. جنگ آنها با رفته، بالا تا شدند جمع شیلوه در اسرائیل پسران همه و ساخته‌اند.

قبیله نیم پسران سوی به و جاد پسران سوی به و رثوبن پسران سوی به اسرائیل پسران و را. اعظم کاهن هارون پسر العازار، پسر فینحاس یعنی فرستادند، جلعاد سرزمین به منسی که اسرائیل، قبایل از یک هر از خانوادگی خانه از حاکم یک او، همراه حاکمان از نفر ده و روبن پسران به سوی و هستند. اسرائیل هزارگان فرماندهان و خانوادگی خانه‌های حاکمان آنان با و آمدند، جلعاد سرزمین به منسی قبیله از نیمی به سوی و جاد پسران به سوی و که چیست تخلف این می‌گوید: را چیزها این خداوند جماعت تمام گفتند و گفتند سخن برای و برگردانیدید روی خداوند از امروز که شدید، مرتکب اسرائیل خدای پیش شما که بود کوچک ما برای فغور گناه آیا شوید؟ مرتد خداوند از تا ساختید قربانگاهی خودتان

از امروز شما و شد؟ واقع خداوند جماعت در بلایی و نشده ایم پاک امروز به تا آن از خشم فردا شوید، دور خداوند از امروز اگر که بود خواهد چنین و گردانیدید، روی خداوند تصرف زمین به است، کوچک شما تصرف زمین اگر اکنون و بود. خواهد اسرائیل تمام بر و ببرید، ارث به ما میان در و کنید عبور است ساکن آنجا در خداوند خیمه که خداوند قربانگاهی اینکه به خاطر نشوید، دور خداوند از نیز شما و نشوید، خدا علیه شورشگر شده وقف چیز مورد در زارا پسر عزار آیا بسازید. ما خدای خداوند قربانگاه از بیرون خودش گناه خاطر به تنها او و نشد؟ نازل اسرائیل جماعت تمام بر خشم و نکرد، تخلف نمود.

هزارگان فرماندهان به و دادند پاسخ منسی قبیله نیم و جاد پسران و رئوبن پسران و می داند، خود خدایان خدای و است، خداوند خدایان، خدای گفتند و گفتند سخن اسرائیل این در را ما او کرده ایم، تجاوز خداوند پیش ارتداد در اگر دانست، خواهد نیز اسرائیل و دور خود خدای خداوند از تا ساختیم قربانگاهی خود برای ما اگر و نهد. نجات روز دهیم، انجام نجات قربانی آن بر تا کنیم، تقدیم سوختنی قربانی های آن بر تا شویم، کرد. خواهد جستجو خداوند

به شما فرزندان فردا مبادا تا گفتیم، و کردیم را کار این سخن، در احتیاط به خاطر اما به را اردن خداوند و است؟ کار چه اسرائیل، خدای خداوند، با را شما بگویند: ما فرزندان پسران شما، پسران و نیست، خداوند از بخشی را شما و داد، قرار شما و ما بین مرز عنوان ساختن کنیم، چنین که گفتیم ما و نکنند. پرستش را خداوند تا کرد خواهند بیگانه را ما ما میان باشد شهادتی این تا اما قربانی ها، خاطر به نه و هدایا خاطر به نه را قربانگاه این هدایای با او، حضور در خداوند به کردن خدمت برای ما، از پس ما نسل های میان و شما، و نگویند: ما فرزندان به فردا شما فرزندان و ما، نجات قربانی های با و ما قربانی های با و ما

نسل‌های به یا ما به که شود چنین روزی اگر گفتیم: و نیست. بهره‌ای خداوند در را شما ما پدران که را خداوند قربانگاه شباهت ببینید گفت: خواهند آنگاه بگویند، ما آینده میان و شما میان است شهادتی این بلکه قربانی‌ها، به‌خاطر نه و هدایا به‌خاطر نه ساختند، دور خداوند از و برگردانیم روی خداوند از امروز ما که نشود پس ما. پسران میان و ما به بسازیم، نجات قربانی و سلامی‌س قربانی‌های و میوه هدایای برای قربانگاهی تا شویم، است. او خیمه پیش که خداوند قربانگاه جز

پسران که را سخنانی بودند، او با که اسرائیل جماعت حاکمان همه و کاهن فینحاس و خوشایند آنها برای سخنان این و شنیدند، گفتند منسی قبیله نیم و جاد پسران و رئوبن امروز گفت: منسی قبیله نصف به و جاد پسران به و رئوبن پسران به کاهن فینحیس و بود. و نشدید، مرتکب تخلفی خداوند برابر در شما که زیرا ماست، با خداوند که دانسته‌ایم پسران نزد از حاکمان و کاهن فینحاس و رهانیدید. خداوند دست از اسرائیل پسران اسرائیل پسران نزد کنعان سرزمین به جلعاد از منسی قبیله از نیمی و جاد پسران و رئوبن خوشایند را اسرائیل پسران امر این و دادند. پاسخ ایشان به را سخنان آنها و بازگشتند، و خواندند، متبارک را اسرائیل پسران خدای و گفتند، سخن اسرائیل پسران با آنان و آمد، جاد پسران و رئوبین پسران زمین تا رفت نخواهند آنان سوی به جنگ برای دیگر که گفتند گزیدند. سکونت آن در آنان و کنند، نابود را منسی قبیله نصف و

شهادتی این که گفت و نامید را منسی قبیله از نیمی و جاد و رئوبین قربانگاه یوشع و است. ایشان خدای خداوند، که ایشان میان است

اطراف در دشمنانش همه‌ی از اسرائیل به خداوند آنکه از بعد بسیار، روزهای از پس و شورای و اسرائیل پسران همه یوشع و بود. شده سن در پیشرفته و پیر یوشع داد، آرامش پیر من گفت: آنها به و فراخواند، را آنها کاتبان و آنها قاضیان و آنها حاکمان و آنها بزرگان این همه به ما خدای خداوند که را آنچه دیده‌اید اما شما پیشرفته‌ام. روزگار در و شده‌ام جنگید. شما برای که است کسی شما خدای خداوند زیرا داد، انجام ما روی پیش از ملت‌ها شما، قبیله‌های به میراث‌ها در را این‌ها افکنده‌ام، شما به را باقی‌مانده اقوام آن که ببینید خواهد خورشید غروب بر را مرز بزرگ دریای از و کرده‌ام، نابودشان و اردن، از اقوام همه کشید.

جانوران و شوند، هلاک تا کرد خواهد نابود ما روی پیش از را آنها ما خدای خداوند اما نابود شما روی پیش از را پادشاهان‌شان و آنها تا فرستاد خواهد آنها سوی به را وحشی سخن شما به ما خدای خداوند که همان‌طور برد، خواهید ارت به را آنها زمین شما و کند، شده نوشته موسی شریعت کتاب در که چیزهایی همه تا باشید قوی بسیار پس گفت. وارد که طوری نشوید، منحرف چپ یا راست به تا دهید، انجام و دارید نگه را است را آن‌ها نه و نشود، برده شما میان در آن‌ها خدایان نام و نشوید، باقی‌مانده ملت‌های چسبید، خواهید ما خدای خداوند به اما کنید، سجده آن‌ها برای نه و کنید خدمت شما روی پیش از را قوی و بزرگ ملت‌های خداوند و کرده‌اید. روز این تا که همان‌طور شما از نفر یک است. نکرده مقاومت ما برابر در امروز به تا هیچ‌کس و کرد، خواهد نابود گفت. ما به که همان‌طور جنگید، شما برای ما خدای خداوند زیرا کرد، تعقیب را نفر هزار

این به و برگردید شما اگر بدارید. دوست را ما خدای خداوند که باشید مواظب بسیار و با آنها و درآمیزد آنها با و کنید، ازدواج آنها با و ببینید، هستند شما با که باقیمانده اقوام برای آنها و کرد، نخواهد نابود شما روی پیش از را ملت‌ها این دیگر خداوند که بدانید شما،

تبدیل شما چشمان در تیرها و شما پاشنه‌های در میخ‌ها و لغزش سنگ‌های و دام‌ها به شما
هلاک است، داده شما به شما، خدای خداوند، که خوب سرزمین این از اینکه تا شد، خواهند
شوید.

جان و دل با شما و می‌روند، هستند زمین بر که کسانی همه که می‌روم را راهی اما من
همه درباره ما، خدای خداوند، که سخنانی همه از سخن یک حتی که دانست خواهید خود
سخنان همه که همان‌گونه و است. نشده ناموفق است، گفته دارد تعلق ما به که چیزهایی
همه نیز خدا خداوند چنین است، آمده ما سوی به بود، گفته شما درباره خداوند که نیکو
شما به خداوند که نیکو سرزمین این از را شما آنکه تا آورد، خواهد شما بر را بد سخنان
و داد، فرمان ما به که ما خدای خداوند پیمان از شما کردن تجاوز در کند. نابود است، داده
کنید. سجده آنها به و کنید خدمت را دیگر خدایان و رفته

۴۲

را ایشان داوران و کاتبان بزرگان، و کرد جمع شیله در را اسرائیل قبیله‌های همه یوشع و
داشت. برپا خدا برابر در را آنان و فراخواند

در آغاز، در شما پدران می‌گوید: چنین اسرائیل خدای خداوند، گفت: مردم همه به یوشع و
را دیگر خدایان آنان و ناحور، پدر و ابراهیم پدر تارح بودند، ساکن رودخانه سوی آن
سرزمین تمام در را او و گرفتیم، رود سوی آن از را ابراهیم شما پدر و می‌کردند. عبادت
و یعقوب اسحاق، به و دادم، او به را اسحاق و ساختم، افزون را او نسل و کردم، هدایت
به پسرانش و یعقوب و ببرد، ارث به را آن تا دادم را سعیر کوه عیسو به و دادم، را عیسو

آنها با مصریان و شدند، تبدیل نیرومند و پرجمعیت و بزرگ ملتی به آنجا در و رفتند، مصر این‌ها، از پس و زدم. دادم، انجام آنها میان در که نشانه‌هایی با را مصر و کردند. بدرفتاری و ارابه‌ها با مصریان و شدید، سرخ دریای وارد شما و آورد بیرون مصر از را ما پدران او و کردیم فریاد خداوند سوی به ما و کردند. تعقیب سرخ دریای تا را ما پدران اسب‌ها و پوشاند را آنها و آورد آنها بر را دریا و داد قرار مصریان میان و ما میان تاریکی و ابر بسیاری روزهای شما و دیدند داد انجام مصر سرزمین در خداوند که را آنچه شما چشمان بودید بیابان در

به را آنها خداوند و آورد، بودند، ساکن اردن سوی آن در که اموری‌ها سرزمین به را ما او و نابود خود روی پیش از را آنها و بردید اربت به را آنها زمین شما و کرد، تسلیم ما دست کردید.

فرستاده‌ای و کرد، صف‌آرایی اسرائیل با و برخاست موآب، پادشاه سِپفور، پسر بالاک و نابود را تو که نخواست تو، خدای خداوند، و کند. لعنت را ما تا خواند را بلعام و فرستاد از شما و داد. تحویل را آنها و رهانید آنها دست از را ما و داد برکت برکات با را ما و کند حوی‌ها، فرزی‌ها، کنعانی‌ها، اموری‌ها، اریحا، ساکنان و آمدید، اریحا به و کردید عبور اردن و کرد. تسلیم ما دست به را آنان خداوند و جنگیدند، ما با جرجاشی‌ها و حتی‌ها یبوسی‌ها، به نه راند، ما روی پیش از را آموریان از پادشاه دوازده و فرستاد، شما از پیش را زنبور تو. کمان به نه و تو شمشیر

ساکن آنها در و ساختید، که شهرهایی و نکشیدید، زحمت آن بر که داد زمینی شما به و می‌خورید. نکاشتید، شما که زیتون‌زارهایی و تاکستان‌ها و شدید،

را بیگانه‌ای خدایان و کنید، خدمت عدالت و راستی با او و بترسید خداوند از اکنون و را خداوند و کنید دور می‌کردند، خدمت مصر در و رودخانه سوی آن در ما پدران که خودتان برای امروز نیست، خوشایند شما برای خداوند به کردن خدمت اگر کنید. خدمت سوی آن در که پدرانتان خدایان به چه کرد، خواهید خدمت کدام به که کنید انتخاب و من اما هستید، ساکن آنها سرزمین در شما که اموریان خدایان به چه و بودند، رودخانه است. مقدس او که زیرا کرد، خواهیم خدمت خداوند به خانام

را دیگر خدایان تا کنیم ترک را خداوند ما که نشود چنین گفتند: پاسخ در مردم و ما و آورد بیرون مصر از را ما پدران و ما او خداست. خودش ما، خدای خداوند، بپرستیم. حفظ گذشتیم، آنها میان از که ملت‌هایی همه میان در و رفتیم آن در که راهی تمام در را نیز ما اما راند، بیرون ما روی پیش از را زمین ساکن ملت‌های همه و اموری خداوند و کرد. است. ما خدای این زیرا کرد، خواهیم خدمت را خداوند

مقدسی خدای او زیرا کنید، خدمت خداوند به که نیستید قادر شما گفت: مردم به یوشع و شما که زمانی کرد، نخواهد رها را شما بی‌قانونی‌های و گناهان و است غیور او و است خواهد آسیب شما به و آمد خواهد او کنید، خدمت را دیگر خدایان و کنید ترک را خداوند یوشع به مردم و است. کرده نیکی شما به آنکه جای به کرد، خواهد نابود را شما و رساند کرد. خواهیم خدمت را خداوند ما بلکه نه، گفتند:

خدمت را او تا برگزیده‌اید را خداوند که هستید شاهد خود بر شما گفت: مردم به یوشع و سوی به را خود دل و کنید، دور شماست میان در که را بیگانه‌ای خدایان اکنون و کنید. خواهیم خدمت را خداوند ما گفتند: یوشع به مردم و نمایید. راست اسرائیل خدای یهوه، شنید. خواهیم را او صدای و کرد

خدای خیمهٔ پیش شیلوه در را داوری و قانون و بست، عهد مردم با روز آن در یوشع و گرفت، را بزرگی سنگ و نوشت، خدا قوانین کتاب در را سخنان این و داد. او به اسرائیل این اینک گفت: مردم به یوشع و کرد. برپا خداوند برابر در بلوط درخت زیر را آن یوشع شما به امروز خداوند که را سخنانی همه خودش زیرا بود، خواهد شاهد شما میان در سنگ بود، خواهد شاهد شما میان در آخر روزهای در سنگ این و است، شنیده است گفته کدام هر و فرستاد، را مردم یوشع و کنید. رفتار دروغ به من، خدای خداوند، با که هنگامی پس که بزرگانی روزهای تمام در و یوشع روزهای تمام در اسرائیل و رفتند. خود مکان به داد انجام اسرائیل برای که را خداوند کارهای همه که آنانی و داشتند طولانی عمر یوشع از کرد. خدمت را خداوند بودند، دیده

درگذشت. سالگی ده و صد سن در خداوند، بنده نون، پسر یوشع که شد واقع آن از پس و کردندفن جلعاد کوه شمال در افرایم، کوه در سارح، تمنه در قرعاهش مرزهای در را او و آن در کردند، دفن شکیم در و آوردند بالا مصر از را یوسف استخوان‌های اسرائیل پسران و به را آن و بود، خریده بره صد به شکیم در ساکن اموری‌های از یعقوب که زمین از قسمت داد. قسمت به‌عنوان یوسف

جبعه در و درگذشت اعظم، کاهن هارون، پسر العازار که شد چنین رویدادها این از پس و گردید. دفن بود، شده داده او به افرایم کوهستان در و بود پسرش فینحاس به متعلق که